بندگان نواب والا ولیعهد دولت ایران ترجمه تاریخ حکیم داری نوشته داده بودند بنده ایشان را جزو ملتزمین ایشان
اظهار خوشی فرمودند تعارفات بنده را قبول فرمودند برخی از روی ... در آن اوقات ...
از دوری والا ولیعهد بنده در خدمت میرزا الامیر السلطان حسن محمد علی ... دارالخلافه بملاقات ...
مستفیض گشته و ... از جمیع ... ایشان ... انگریزی خود را امیدوار ...
ایشان ... چند روزی که در خدمت ایشان ... دارالخلافه ... رسیده
بوسیله دوست بنده ... مشغول ... از کلیه ایشان به بنده رسید ...
... ایشان به ... بنده ... قلیل ... بنده از دولت قاهره ...
داده بنده بهمراه ایشان در ... شوال روانه و مامور ... داغ شده که معدن آهن بردن ...
بتفضل خدا معدن آهن ... بیرون ... از ده هزار تومان خرج ... خلاصه ...
قراجه داغ وارد تبریز ... از شنبه ... در عالم صحبت ... به بنده ... که زیاده
از ... هزار ... سالیانه ... دولت علیه ایران و شوکت انگریز ... رسیده مدت یکسال ...
او صرف شده علاوه ... بنده شرط ...
زیاده از این ... در عوض ... سال ... اخراجات ...
بافرنگ ساعت بنده بالفعل ... هزار تومان ... دارد ... علاوه بر این ... دیگر ...
... دارالخلافه ... ایشان ...
بنده ... که ... بنده ...
... خدمات بنده ...
و عزم سیاحت بهمراه ... آمده و چند روز ... تحصیل علم ...
در ... با میرزا جعفر مهندس ... میرزا ... تبریزی ...
خرج راه ... نواب ... تحصیل علوم ... فرنگستان ...
... میرزا جعفر ...
بهمراه ... الیوم که روز چهارشنبه ...
... تحصیل علوم ... بهمراه ...
فرستاده ... تحصیل علوم ... اخراجات ...
... شب ...
... میرزا ...
... میرزا جعفر ...
... احوال ... الیوم ...
... سفر ...
... بنده ...

سفرنامه میرزا صالح شیرازی

بندگان نواب والاجاه ولیعهد ... رقم مبهجه داری نوشته داده بودند بنده ایشان را خبردار نمودم و ایشان
اظهار خوشحالی فرمودند تعارفا بنده را تکلیف برخی از اردوی ... در آن اوقات مرکور ... عازم
اردوی والاجاه بنده در خدمت میرزا امیر السلطان حضرت محمد ... اردوی والا رفته بملاقات مبهج داری
مستفیض گشته و اجمع از جمودت ایشان بر داشته بودند که صاحب انگریزی خود را امید اند و نام
ایشان مامور بموجب ... چند روزی که در خدمت ایشان رفته بالا ... ... را بنظر رسیده که
بوسیله دست بنده را بخدمت مشغول و بنده نموده بموجب از کلیه ایشان به بنده رسید و امور
مهم ایشان به بر وقت بنده بلند ... بموجب قلیل بخته بنده از دولت قاهره ... بنده ابر ... بنده
داده بنده بهمراه ایشان در هفتم شوال روانه و مامور قرار شد داغ شده که معدن آهن بردن او ریح
بتفضل خدا معدن آهن ال ... بردن بیامده زیاده از ده هزار تومان خرج که خلاصه در ... از
قراجه داغ دارد تبریز مستقیم در شهر از شهرها معز الیه در عالی صحبت درد دل به بنده نمود که زیاده
از شش هزار سالیانه از کمپانی و دولت علیه ایران و شوکت انگریز باو رسیده مدت یکسال و چیزی ... اطلاع
او صرف شده علاوه برآن ششهزار روپیه هندوستانی دار شده بنده شرط کرد که نوعی مبلغی که
زیاده از این کسر شود از ... ... که در عرض سه سال ... از ... اخراجات ...
با ... سعایت بنده بالفعل ... هزار تومان ... دارد ... علاوه بر این خدمات دیگر هم ...
نسبت بایشان ... دل ... ایشان ... ...
بنده ... منظور داشته ... که هر ... بنده ... که ... بنده ... باشد ...
... خدمات بنده ... ... که ... داده باشد خیال داشت که ... اسباب ...
و عزم سیاحت بهمراه قولونل دارسی آمده و چندی در ولایت او توقف و تحصیل علم که ... نماید
در ... با میرزا جعفر مهندس خلف مرحوم میرزا تقی ذهیر تبریزی شود ... قرار با او دادیم که ...
خرج راه ... ... والیه ... نواب والاجاه ... تحصیل علوم مهندسی بانگلستان رفته ...
... این ... میرزا جعفر بنده ... ... این ... که قولونل دارسی روانه ... بهمره
بهمراه ... الیوم که روز چهارشنبه بیست نهم جمادی الاولی است بندگان قائم مقام دولت علیه
... حکم فرمودند که چون ... اراده داشت که چند نفر را بجهت تحصیل علوم و صنایع فرنگ بهمراه قولونل خان
فرستاده ... احوال پرسی که کدام ... مایل بتحصیل علوم شما خواهند بود و اخراجات هر کدام ...
خواهند ... ... مزبور را نزد ما بفرست شب در نزد ... خان ... چون ... خاطر ...
... یکنفر از آن حضرات ... احوال از قولونل خان پرسیده حسب الصلاح معزالیه ... دیگر ...
... بندگان ... عرض که چون قولونل خان یکنفر از آن ... را باسم میرزا جعفر ...
... ... از حقیقت احوال اطلاع داد الیوم که بیست ... قولونل خان اسباب
خانه ... ... سفر را ... میرزا ... ... معزالیه اصرار
بلیغ در ... این سفر ... بنده ... التماس کردم که ... مزبور ... روز شنبه و در آن
... ... آمده ... روز ... میرزا محمد علی ... ... بنده فرستاده
... در این شب ... معزالیه ... بعد از ... از بنده سؤال فرمودند که بعد از رفتن قولونل خان
منظور ... ... جواب عرض کردم منظور ... که ...
... ... زیاده ... را ... ... ما را منظور ... چون ... از ...

16612

٧٠٧

٢٠٠

سفرنامه میرزا صالح شیرازی

٧٠٧

٥/١١ ٧٠٧

بندگان نواب والاجاه ولیعهد دولت شرح بمیجر داری نوشته داده‌اند که بنده ایشان را جزو ادله نموده و ایشان
اظهار خوشی نموده فرموده تعارف بنده را تکلیف بدهی اردو رسیدیم در آن اوقات مزبور او زمان عازم
اردوی والاجاه بنده در خدمت میرزا بابا امیر السلطان حصه رعد اردوی والا رفته ملاقات میجر داری
مستفیض گشته و داخل از جبروت ایشان برداشته بزرگ صاحب انگریزی خود در امید انداختنم
ایشان مأمور صاحب بزرگ است چند روز در خدمت ایشان رفته بالاخره ایشان را با خاطر رسیده که
بوسیله دست بنده را بخدمت مشغول و بنده هم موجب آنکه ایشان به بنده رسند و امور
شخوات ایشان به برفوت بنده بگذرد و موجب قلیل جهة بنده از دولت قاهره ابراز نموده بنده
داده بنده بهمراه ایشان در هفتم شوال روانه و مأمور قراجه داغ شده که معدن آهن بیرون آورده
بفضل خدا معدن آهن الحال بیرون نیامده زیاده از دو هزار تومان خرج نموده خلاصه در این میانه از
قراجه داغ وارد تبریز ... در شهر از شبها معزز الیه در عالم صحبت درد دل به بنده نمود که زیاده
از سه هزار سالیانه از کمپانی دولت علیه ایران و شوکت انگریز با ورسیده مدت یکسال و چیزی به اظهار
او صرف شده علاوه بر آن شصت هزار روپیه هندی خرج دار شده بنده شرط نمود که نوعی سلوک کند
زیاده از این کس خواهش شما ضرر زند ... که در عرض شش سال ... از وضع اخراجات
با بزرگ سعادت بنده بالفعل گویا هزار تومان نقد دارد و چون علاوه بر این خدمات دیگر هم
نسبت بایشان صدق دل رفته و کرات ایشان اظهار برادر و اتفاق سلوک نمودند شاید تلافی خدمات
بنده را منظور داشته و عرض کنند که هم به بنده قسم بگذرد که خاطر خواه بنده بهر است باشد هم
خدمات بنده را نموده لاجرم مجتبی که با دل فراغ داده باشد خیال داشت که رخت اسباب
و عزم سیاحت بهمراه قولونل داری آمده و چندی در ولایت او توقف و تحصیل علمی نموده مراجعت نمایم
در این وقت با میرزا جعفر مهندس خلف مرحوم میرزا تقی وزیر تبریزی شوریده قرار با او دادیم که
خرج راه جزئی داده ... بعد حسب الامر نواب والا جهة تحصیل علوم مهندسی بانگلستان رفته
مراجعت نمودیم این ... میرزا جعفر و بنده که مستحق نظر این بودیم که قولونل داری روانه شود و هم
بهمراه او ... الیوم که روز چهارشنبه بیستم شهر جمادی الاولی است بندگان قایم مقام ولیعهد دولت علیه
از اولیای فرهنگ که چون ... اراده داشت که چند نفر را جهة تحصیل علوم و صنایع فرنگ بهمراه قولونل داری
فرستاده باشند ... احوال بپرس که کدام یک از جمله ... تحصیل علوم شما خواهید بود و اخراجات هر کدام چه
خواهد بود از آن پس کاغذ مزبور را نزد ما بفرست شب در نزد ... خان آمده چون مکنون خاطر
اینکه مرا هم یکنفر از آن حضرات باشم احوال از قولونل خان پرسیده ... معزز الیه شب دیگر
خدمت بندگان ... عرض نمود چون قولونل خان یکنفر از آنها ... را با اسم میرزا جعفر قلمداد
نموده شرحی به الیه نوشته از حقیقت احوال اطلاع داد الیوم که بیست و هشتم قولونل خان اسباب
خانه ... فروخت مکنون خاطر و عزیمت سفر را اشعار با آقا اسمعیل ... مشار الیه اصرار
بلیغ در ممانعت این سفر نمود بنده قبول نکرده لیکن التماس نمودم که ... روز شنبه و در آن
باین در تبریز آمده هشتم روز ... میرزا محمد علی مستوفی الممالک ... بنده فرستاده
... در این شب خدمت معزز الیه رفتم ... از بنده سؤال فرمودند که ... قولونل خان
منظور ... که چه کنم ... جواب عرض نمودم منظورم ... که فرنگی
... نوشته ... از زبان

سفرنامه میرزا صالح شیرازی

و اوضاع حضرات انگریز که در دار شغل کار و بار ایشان [illegible] خروج و [illegible] میلفند فرهنگ را [illegible]
گفتم سابق و حیرتی رسیده فرهنگ بعد زیاد میرسد خلاصه بهر قسم از اتفاق هستمک بعد رشته شده
جواب فرهنگ بالاخره فرهنگ که چنانچه نواب اشرف حضرت توجهی فرمودند و توجهی بیادی مورد مواخذه
هستی قطع نشده مرخص حاجی محمد و منزل قولونل خان رفته او را اخبار کردم که از نواب [illegible] نیست که
مرخص حاجی محمد که همراه او توابع جواب گفت چرا چند نفر که یکنفر از ماها معین شده بقدر کفاف
خرج گرفته همراه میروند گفتم احتیاط میکنیم روز سلخ شهر جمادی الاولی بدیدن کرنیل دارسی رفته [illegible]
میرزا محمد بدیدن قولونل خان آمده بعد از گفتگو مذکور ساختند که یکنفر بجهت آموختن زبان فرانسه و انگریز
و لاتین و حکمت طبیعی خواهند فرستاد قولونل خان مجدداً از من سوال فرمودند که تو امیدوار است که رفته باز
و رخصت میدهند که [illegible] را بنویسیم گفتم بنویسید شرحی به بندگان قایم مقام معروض داشته عرض کرده که
بنده را یکنفر از آنها نوشته مقرر فرمایند که بنده همراه آوردم در این روز چند نفر از دوستان بدیدن
دادم که اراده مرا یافته که در این سفر روم هرکدام جداگانه توبیخ و سرزنش علیحده بمن گفته که آیا
تا بوده جوانی از وطن مضطرب شده هر چه منع نموده دلیل و برهانی آورده چاره نبخشید مالیخولیا
برتو وارد است و از هرحال دلم مایل بتحصیل و سیاحت است [illegible] دلیل [illegible] را [illegible]
گفتم بمن گفت از کجا عمر تو وفا کند که طی این سفر از تو بعمل آید گفتم در [illegible] اموراتی سرنوشت قضا و قدر
آنچه باید و شاید در عالم کون و فساد از ما مقدر گشته است حرفی نزدند گفتند هیچ میدانی که بزرگان
داد از راه [illegible] فرمودند که [illegible] خود [illegible] گفت گفتم چرا هر روزه [illegible] و چشمه دل را
اگر تو راضی نبودی بخشنده که [illegible] نه بکوشش دهند اتفاقاً اول که توانی بکوشش [illegible] درست
[illegible] لیکن در این سفر [illegible] خواهند بود مختصر از صحبت [illegible] کنم
افسوس است از تو اولاد در [illegible] ملاحظه [illegible] در جمیع [illegible] دیوار [illegible] بالاخره
هرآینه از مخلوقات است منظوری [illegible] براین میکند که صانع از لایتنا است و در هر صنعت او
بیرون تفاوت [illegible] و فیضان فیض [illegible] رسیده قطع نظر ان الطرق الی الله
بعدد انفاس الخلایق [illegible] مخلوقات او هستند و هرکدام از راهی [illegible] معشوق
ازلی و محبوب لم یزلی را میکنند و موازنه مذاهب و ادیان را از روی تحقیق گفته و انشاءالله
دینی که جواهر ادیان و شرعی که خلاصه و نفس حقیقت است دریافت گفته از مذاهب تقلید خروج
گفته و انشاءالله در دایره تحقیقی داخل شده اگر خوب می پسند چون انما الاعمال بالنیات
[illegible] است سروکار با خدا هرچه او کند [illegible] و اگر خوب می پسند تقلید علم گفته و تحقیق
مذاهب را نموده و شرع و مذهب [illegible] در تحقیق دریافت نموده از امور [illegible] اطلاع
بهم رسانید مراجعت بایران گفته [illegible] جمعی از مسلمانان آمده مورث نجات می خواهد شد و چون
تعلق و یار بیشتر [illegible] چه در فرنگ باشم چه در ایران گفت اگر دو [illegible] جمعی دوستان بیدار
گفته از صحبت ایشان [illegible] شده و طلب [illegible] بعد از چند سال در گوشه نشسته متعجب
خواهی شد گفتم در مراجعت اگر نواب والا دولت ما مرد قابل [illegible] دانند البته [illegible]
بمن میدهد و اگر قابل [illegible] ندانند از آن پس در گوشه نشسته مشغول مطالعه کتابی میشوم بالاخره اگر چه
[illegible] الجواب است لیکن چون سلیقه مختلف است و خیالات متفاوت بآن سبب [illegible]
[illegible] و متحیرانه بمنزل خود رفت
امروز غره شهر جمادی الثانی ۱۲۳۰

مطلق از بندگان نواب [illegible] حکم رسیده که آیا مرا رخصت میفرمایند یا نه مضطرب میخواهم عریضه
بنویسم که مرا رخصت فرمایند بااین مضمون که جواب عریضه قولونل خان را قلمی فرمودند لیکن
اگر منظور بندگان [illegible] این است که در شغل بخدمات نواب والا [illegible] و [illegible]
باشم [illegible] بنهایت باعث ناخوشی است و سلوک [illegible] در اینصورت اگر رخصت
فرمایند بدین [illegible] یکنفر همراه ما بیرون رفته در انگلستان تحصیل گفته مراجعت کنیم تا قیام [illegible] بیشتر
گوارا تر خوانند [illegible] خواهیم بعرض [illegible] و برای این در حضور ماندن و [illegible]
[illegible] نیز معروض داشته امروز [illegible] بندگان نواب والا [illegible] فرمودند بعد از [illegible] فرمایند
روز [illegible] همراه قولونل خان میرزا [illegible] عرض کردم بنده [illegible]
علم [illegible] بلفظ مبارک فرمودند میدانیم [illegible] صنعت را خواهی آموخت عرض کردم بنده طالب
تحصیل صنعت [illegible] خواهند
رفت [illegible] که [illegible] عرض کردم زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی
لیکن صنعت [illegible] مرخص حاجی محمد و مراجعت بمنزل گفته همه دوستان در سرزنش
بر [illegible] نمیکنیم یکنفر از دوستان را [illegible] همه [illegible] سرزنش میزنند
[illegible] مالیخولیا [illegible] را بر ایشان گفته است اگر چاره داشتم مطلق [illegible]
[illegible] خیال باطل [illegible] بایر [illegible] خیال [illegible] و بفکر می [illegible] دلم [illegible]
[illegible] و [illegible] با حضرات قولونل خان و سایرین قرار داد
این شده که در روز [illegible] جمادی الثانی از تبریز خروج کنند بنده امروز صبح [illegible] بندگان
نواب [illegible] مشرف شده فرمودند عصر [illegible] عصر همراه قولونل خان [illegible]
بندگان نواب [illegible] مشرف شده بعد از [illegible] رخصت حاجی محمد گفته فرمودند فردا صبح
[illegible] نواب والا مشرف شده رخصت حاجی محمد [illegible] شب را استراحت گفتم

فصل دویم در خروج از تبریز و سفر بطرف [illegible] دریا [illegible]

روز جمعه نهم جمادی الثانی ۱۲۳۰ مطابق نوزدهم اپریل عیسوی ۱۸۱۵ [illegible] نواب والا مشرف شده [illegible] فرمودند
نوشته [illegible] بلفظ مبارک فرمودند از [illegible] رخصت [illegible]
[illegible] قبل از ظهر از منزل خود خروج [illegible] سفر [illegible]
[illegible] گشته [illegible] خروج [illegible] تاجر [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] بنده از تبریز بیرون آمده [illegible] که خارج از تبریز آمده [illegible]
گرده [illegible] فرسخ بهتر داشتن [illegible] از [illegible] انگریزی خورده [illegible]
[illegible] از آن پس [illegible] انگریز [illegible] را دیده [illegible]
[illegible] بمنزل صوفیان پنج فرسخی تبریز رسیده ده [illegible] بزرگ است [illegible] در نهایت
رفاهیت مشغول [illegible] در ساعت [illegible] از ظهر گذشته قولونل خان را دیده چای خورده
بمنزل رفته [illegible] بمنزل خود [illegible] شام خورده [illegible]
روز شنبه دهم جمادی الثانی مطابق بیستم اپریل [illegible] از منزل صوفیان [illegible] طلوع فجر [illegible]
خروج [illegible] فرسخ [illegible] رسیدیم [illegible] در نهایت [illegible]
[illegible] سفید [illegible] مذکور [illegible]

که بندگان قلی‌الله بیصد و پنجاه نفر سواره ترکمان را جمع فرموده‌اند که در اردبیل آمده متوقف شده در رکاب نصرت
انتساب بندگان نواب والا روحی فداه مشغول خدمات شده در این اوقات قرارهای جاری شده است
که سوارهای مزبور [illegible] متوقف نمایند از خیام مزبور عبور نموده بفاصله یک فرسخ کاروانسرای خرابی
از مترددین سؤال نمودم مذکور داشتند از ابنیه [illegible] میباشد قریب یکصد سال است که
خراب والا مقرر فرموده‌اند که تعمیر نمایند که بالفعل بنایان و عمله مشغول تعمیر او هستند در حوالی
کاروانسرا در کنار رودخانه نشسته مشغول نهار شده بعد از صرف نهار از آنجا سوار شده روانه منزل
گشتیم از صوفیان الی کاروانسرای مزبور سه فرسخ [illegible] است و از کاروانسرا الی منزل [illegible] فرسخ
راه [illegible] کاروانسرا الی منزل سرازیر است و برخی سنگلاخ تخمیناً حوالی ظهر وارد منزل شده در ده
نظرعلیان منزل گرفتیم عالیجاه معزالیه در تبریز متوقف رکاب نصرت انتساب والا هستند
دو پسر معزالیه یکی جعفرقلی بیک و دیگری محمد بیک [illegible] مزبور در آنجا [illegible]
سرهنگ فوج پنجم و ششم افواج قاهره میباشند و نظرعلیان سرترتیب افواج مزبوره است
بعد از ورود بخانه معزالیه ساعتی بخواب رفته در حوالی عصر استماع افتاد که [illegible] از تبریز آمده
بخدمت حضرات رفته ساعتی صحبت داشتیم خروج از آنجا بدیدن [illegible] مزبوره رفتم الحق
جا نیست با صفا اگرچه استماع نمود و ارباب خبر مذکور [illegible] مشتمل است بر [illegible]
ده قصبات است [illegible] مشهور است که بهترین [illegible] آذربایجان است
بعد از ساعتی حوالی [illegible] مراجعت بمنزل نموده [illegible] از آن پس با رفقا در منزل [illegible]
شام کرده [illegible] در منزل استراحت کردم

روز یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی [illegible] ساعت از نصف شب گذشته از خواب بیدار شدم [illegible] نوبت بندگان
قائم مقام معروض [illegible] از آن پس سوار شده روانه راه شدیم بفاصله دو فرسخ [illegible]
معروض [illegible] در کنار ده [illegible] ساعتی توقف و با رفقا نهار خوردیم و از آن پس سوار شده
بعد از طی [illegible] فرسخ [illegible] رسیدیم که [illegible] اگرچه [illegible] از آن گذشته [illegible] مزبور [illegible]
[illegible] است از [illegible] فرسخ و نیم است حوالی [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] رفته [illegible] بخواب رفتیم

روز سه‌شنبه ۱۳ جمادی الثانی [illegible] ساعت و نیم از منزل [illegible] خروج و عازم [illegible] شدیم

از [illegible] اب ارس [illegible] فرسخ و نیم است در سر راه ارس نشسته الحق جلگه و اطراف ارس
جای [illegible] است با صفا خواجه حافظ در لب این آب [illegible] کرده است که اشعار با صفا نموده شعر مینویسد
[illegible]
سواری را [illegible] از آب گذشتند چون آب [illegible] داشت [illegible]
که [illegible] و [illegible] مترددین [illegible] است آب برده مدتی معطل شده [illegible]
در [illegible] گذارده با همه رفقا و [illegible] در کنار نشسته از آب گذشتیم و از آن پس
نهار خورده قرار چنین دادیم که [illegible] بنخجوان فرستاده [illegible] و سایر رفقا و بنده از آنجا
[illegible] ارامنه [illegible] رفته بعد از روانه ساختن [illegible] همراه ایشان بدیدن [illegible] رفته [illegible]
در کنار رود ارس واقع شده [illegible] خراب [illegible] قدیم [illegible] است [illegible]
ساخته اند مذکور میشد که [illegible] مزبور متعلق بخانه خواجه نظر [illegible] ارامنه [illegible] است
[illegible] شاه عباس صفوی ارامنه متوطن [illegible] را از آنجا کوچانیده و باصفهان فرستاده
[illegible] مزبور خراب شده [illegible] که یکی از محلات اصفهان و محل سکنای ارامنه است
از این راه است حمام و [illegible] خرابه [illegible] خواجه نظر [illegible] شد [illegible] مانده است
و از ابنیه [illegible] عظیم [illegible] که بالفعل [illegible] مانده است در [illegible]
ارامنه [illegible] مزبور درست [illegible] است بالفعل بقدر [illegible] ارامنه [illegible]
سکنی دارند و از آنجا [illegible] قبرستان رفته [illegible] و علامات است برخی [illegible]
[illegible] صورت گوسفند در بالای [illegible] کشیده اند بعضی صورت آدمی [illegible]
[illegible] سوار شده روانه نخجوان شدیم
نزدیک به نخجوان [illegible] عظیم است [illegible] مزبور [illegible]
[illegible] شده در خانه عالیجاه [illegible] توقف [illegible] مذکور [illegible] نخجوان
فرسخ است [illegible] ساعت و نیم از [illegible] گذشته به نخجوان رسیدیم در خانه [illegible] حاکم نخجوان منزل کرده
شام [illegible] و سایر رفقا صرف کرده بمنزل خواب رفته استراحت نمودیم روز دیگر [illegible]
[illegible] هنگام صبح بحمام رفته خروج از حمام بملاحظه شهر برآمدیم شهری زیاده از نصف آن خراب است
[illegible] مسجد [illegible] که از ابنیه قزل ارسلان است [illegible] دروازه شهر قدیم [illegible]
که از [illegible] ساخته شده است در [illegible] سمت دروازه [illegible] مانده است [illegible] مرتفع [illegible]
دروازه است مدارس چند دارد خراب و مساجد چند [illegible] خراب [illegible] تخمیناً زیاده [illegible]
[illegible] در آن مسکون نیست [illegible] بفاصله یک فرسخ و نیم از سمت شرق
[illegible] میگذرد بفاصله یک فرسخ [illegible] قلعه [illegible] بندگان نواب والا
روحی فداه بنا فرموده‌اند [illegible] توپ [illegible] و [illegible]
در آن [illegible] است [illegible] افواج قاهره نظام در آن حاضر و توقف دارند عالیجاه [illegible]
حاکم سرهنگ فوج نخجوان است [illegible] معزالیه از [illegible] است اکثر سپاه نخجوانی متوقف
[illegible] عصر روز مزبور [illegible] از مساجد آنجا رفته [illegible] الحق خوب مسجدی [illegible]
بمنزل مراجعت [illegible] بعد از صرف طعام [illegible] بخواب رفته روز دیگر

روز چهارشنبه ۱۵ جمادی الثانی [illegible] ساعت از نصف شب گذشته از نخجوان سوار و عازم [illegible] شدیم [illegible]

لیکن مسموع افتاد که بعلت کثرت باران و طغیان رودخانه ارپه چای عبور از رود مزبور غیر مقدور
و بدان سبب عازم شرور نشده بگوک که خارج راه می‌باشد روان شدیم گوک ده کوچکی است
سرحد خاک نخجوان و ایروان است بیش از ده خانه در ده مزبور رعایا [illegible] در این ده [illegible]
واما اطراف ده بعلت اینکه چمن [illegible] بی صفا [illegible] روح افزا داشت از نخجوان تا گوک
پنج فرسخ بوده راه هموار است شب در آنجا خوابیدیم
روز پنجشنبه ۱۶ سه ساعت از نصف شب گذشته سوار شده بعلت اینکه رود ارپه چای زور آورد
بود همه جا از دامنه کوه راه غیر معتاد اول گذشته روانه شده شدیم شرور در لب رود
قصبه‌ایست مشتمل [illegible] ده در ده دو و نیم توقف در میانه باغی در ده منزل
کردیم گشته رودخانه ارپه چای از میانه شرور میگذرد در زراعت آن نواحی از رود مزبور
میرسد باغات چند دارد یکی از دهات شرور بالفعل [illegible] گرفته [illegible] تردد [illegible] میکند
شب در میانه باغ مزبور خوابیده سه ساعت از نصف شب گذشته تاتاری از اسلامبول
وارد شد نوشتجات چند بجهت قولونل خان داشته از جمله اخبار تازه اینکه ناپلیون
مدتی بود که موافق قرار داد جمیع قرال فرنگ و عهد و میثاق همه [قرال] بجزیره البه که در کناره
مدترنیان و متعلق بفرانسه بود رفته یکهزار نفر سرباز فرانسه بجهت اینکه مستحفظ مشارالیه
باشند بهمراه او رفته در معنی او را محبوس کرده بودند [illegible] وقتی از آن گذشته موافق
با سربازان مزبور نهضت از جزیره البه خود را برون انداخته بفرانسه میرساند و لویز هیجدهم
که مدتی از فرانسه فرار و بولایت انگریز رفته بود در این اوقات که ناپلیون کم قوت
و بجزیره البه فرستاده شده بود بحمایت دولت انگریز و معاهده سایر قرال فرنگ بملک
موروثی خود برگشته پادشاه فرانسه [illegible] و منصوب باد شده هنگام شنیدن [illegible]
ناپلیون از جزیره البه فوج معدودی از پاریس که پایتخت فرانسه است بیرون [فرستاده]
که در هر جا ناپلیون برخورند او را گرفته باشند هنگامیکه ناپلیون [illegible] با چهار نفر
یا بیشتر [illegible] سپاه میرسد در میانه کالسکه [illegible] نشسته [illegible] تعجیل [illegible]
سپاه [illegible] جنرالان و سرهنگان و سایر افسران مطلق اطلاع نداشته که
که [illegible] است که در میانه کالسکه [illegible] قریب [illegible] پانصد زرع یا بیشتر فاصله [illegible] سپاه
مزبور از میانه کالسکه بیرون آمده در میانه میدان با آواز بلند میگوید مرا چند خطاب
با افسران و جنرالان فرانسه است اولا اینکه سالها اینهمه زحمات را بر خود و شما
قرار داده [illegible] دقیقه آرام نگرفتم و خود را بورطه هولناک انداختم مقصود من این بود
که چون از طایفه فرانسه خود را میدیدم میخواستم طایفه بکنم که سایر قرال فرنگ فرانسه را
آقای خود و بزرگ خود دانند و بهر جا [illegible] که دنیا برقرار است نام شما بزرگ و همه قرال
از شما حساب برند و از اول [illegible] که هر قدم باین کار گذارده ام اما حال روز بروز شما
در ترقی بوده اید اگر خلاف میگویم کدام یک از جنرال و سایر افسران بهره یاب از مرحمت
من نبوده اید و ترقی منصب‌ها نداده ام اگر امروز [illegible] و [illegible] شناس بود باین نهج تیغ بروی
ولینعمت و بزرگ خود [illegible] حال هنگامی که ناپلیون هستم بعلت [illegible] کار [illegible] روی [illegible]
دیگر مقصود دیگری خاطرم نبود صلح نشد زیاده از این زحمت نمیدهم هر کدام [illegible]

بکشتن من باشد بالفعل حاضر هستم مرا بکشند سپاه مزبور بعلت اینکه قلبی ارادت باو داشتند و [illegible]
هر کدام بهر قدر مرتبه احسان از او دیده و ترقی از تربیت او یافته بودند بعد از استماع کلمات او همه دل
بندگی او را اختیار نموده و کمر اطاعت در میان بسته و بالفعل [illegible] سپاه از اطراف و جوانب [illegible]
میشوند چاپار مزبور بخصوصه از اسلامبول روانه ایران شده که کیفیت را [illegible] که بالفعل [illegible]
انگریز است جز و هر بنده مراتب را بطریقی که از قولونل خان شنیدم [illegible] بندگان [illegible] اعظم [illegible] مقام
دولت علیه معروض داشتم و از آنجا سوار شده روانه [illegible] شدیم بفاصله یک فرسخ و نیم از شرور گذشته
به تنگ شرور رسیدیم [illegible] مذکور [illegible] هنگامیکه رود ارس پر زور و طغیان نمود [illegible]
بالا میرود که از این تنگ میگذرد و عبور در آن هنگام غیر مقدور است تنگ مزبور زیاده از یک میدان است
در دست راست [illegible] که سابقا در عهد [illegible] شیرین [illegible] منظور خسرو پرویز بوده جوی [illegible]
بوده که آب از آنجا جاری شده در حوالی ایروان [illegible] میکرده [illegible] بالفعل [illegible]
چون سرزمین ایروان و نواحی آن ملک ارمنی بوده است هنگام سلطنت خسرو پرویز که [illegible]
یکهزار و دویست و چهل سال قبل باشد خسرو پرویز باغات و بساتین چند بجهت شیرین [illegible]
[illegible] از تنگ مزبور گذشته بفاصله دو فرسخ در کنار
جوی [illegible] جائی در نهایت صفا [illegible] نهار خورده سوار و روانه منزل شدیم [illegible]
[illegible] شدیم در میانه [illegible] منزل [illegible] در دهات متعلقه بایروان [illegible] است [illegible]
در این منزل بعلت اینکه باغات و بساتین بسیار دارد [illegible] آب [illegible] است [illegible]
بسیار است در جای [illegible] خوابیده بعد از عصر [illegible] قایم مقام وارد و تعلیقه [illegible]
و تعلیقه [illegible] مرقوم [illegible] جواب آنها را [illegible] عرایض [illegible] چاپار مزبور را [illegible]
فرستاده هنگام غروب آفتاب ابر [illegible] رعد و برق و باران شدید آمده [illegible]
هوا را [illegible] تازه [illegible] مزبور [illegible] بالفعل این [illegible]
[illegible] که ایام بهار است سراسر کوه و صحرا لاله زار است [illegible] چمن است
صبا [illegible] در آنجا [illegible] شب بعد از نماز و صرف شام بخواب رفتیم
روز جمعه ۱۷ شهر جمادی الاولی [illegible] ساعت از نصف شب گذشته از منزل [illegible] سوار و روانه ایروان گشته بعلت بارانی
راه ما باتلاق بود اما یک فرسخ و نیم از آن بیش نبود رسیدیم که [illegible] بسیار [illegible]
خشک است لیکن در این اوقات بی نهایت زور آور است [illegible] قاطر [illegible] در آب
افتاد از رود مزبور گذشته بفاصله [illegible] آمده [illegible] از آن
گذشته و دیگر باره بطریق [illegible] شده بعد از طی یک فرسخ [illegible] مزبور [illegible]
طلوع [illegible] دهات بسیار [illegible] ما در راه [illegible] زراعات آنجا
بسیار خوب است [illegible] ساعت بعد از طلوع آفتاب [illegible] رسیدیم [illegible] میکردند
ده مزبور را [illegible] است و در قدیم [illegible] قلعه ایروان [illegible] بوده است
حال خراب [illegible] فرسخ است میخواستیم در آنجا نهار کنیم قاطران [illegible]
[illegible] نشده [illegible] که در ایروان نهار کنیم نزدیک ایروان [illegible] رسیدیم که [illegible]
سپاه روس قلعه ایروان را [illegible] کرده [illegible] سنگرها [illegible] سرهنگ [illegible]
[illegible] باستقبال قولونل خان آمده [illegible] سردار [illegible]

داخل بیرونی نه سردار شده مراتب ظرحیتی رسید که چون بندگان امیرخان سردار قرار بود داغ
بنده را اذن نشستن مجلس خود داده در مورد تلطفات فرمودند شاید بندگان سردار بهمان
طریق بنده را مورد مراحم و تفقدات فرمودند در هنگام ورود بیرونی نه سردار و جبروت
ملوکانه خیال خام از دماغ من بیرون رفت در گوشه حیران ماندم میرزا جواد
تبریزی نویسنده بندگان سردار را ملاقات نمودم چون او را با رفقا گفتگو کرده و با انها تعارف
کاری اورده و بعلت اینکه بنده را دیده تا حالا نمیدانستم بنده هم خود را بسبب تکلیف نشده او را نیز دیده
دلگشته مثل راه پیر دقت را بردوش نه بیانه نمود رفت من بیچاره غریب و بالمره
ناشناختیم از جانب بندگان سردار بیرون امده بر مسند نشست نمودم گفتم امیدوارم که مرا
در میانه یک ازباغات ایروان برده بجهت آرام گیرم متحیرانه در کوچه ایروان گردیده لیوان
ساعتی نوکر قولونلرخان را دیده مذکور بجهت کند منزل لقولونلرخان داده امر گفتم مرا
هدایت کن همراه او بمنزل قولونلرخان رفته منزل او نیز زیاده از سه اطاق نبود یک اطاق را
برجنتها و دیگری را بخود و دیگری را نوکران او گرفته بنده از او و بی علاج در میانه باغچه
انجا بنه جا در بستر بالکه در میانه ان منزل کرسی گشتم لیکن از گرسنگی جانم بلب امده
پیش پرگرفته پولکار کنش شکلات پنیر بیمزه از خوش نان خورده خوابیدم عصر از دور از خواب
بیدار شده تر شد با رانی امده اتفاق اطراف جا درم هلو بجهت بچگیهای زیرقفا ریخته جا درم
بنده در این جا بودم که منزل بیدا نشد مناسب محتوی میرزا نصیر خاطر خود را بدین حد
خورسند و خشنود از غم بی منزل فارغ میدانستم بروز ابر و باران غزوطی کردم چو کلبین تکیه بر بروی
هایی از تعارفات رسمی منزل برصفحه و چیزهای دیگر دارم و بالفعل مشغول بنگارش این صفحه
بنده بیدار شام خوردن و نماز بجهت خواب مروم
امروز صبح جمعه ۱۸ جمادی الثانی بهنگام طلوع فجر بیدار شده بعد از نماز بملاحظه باغ مزبور رفته
گشته الحق در جمیع بسرعت عرغز دراز و دار از هر طرف عندلیب نغمه ساز بهر طرف خوار ساز
برداشت بهر سروی تزلزل او از برداشت شکر انهم را که تا بعد هوای بکار او ردم چون که برود
هنگام ورود بدین مکان فوکر سردار را اراده اینکه بیک راه مهاجم باغ و خانه را از منزل
نمود اواره کرده بیرجای دورخانه او و بعد وسیله انتقال از نها بیان و ما ن نقش و قیل
نکردم و دم ها درنقشی را ترجیح با ضرار بیک ره داده قرار است بیان ایکار او ورد که باغ
مراتب جار نج بهتر است سیزبن بالای رفع گفته و چه انها مغلوب را با ملاس ذهن فرنی
سفته هر چه در این برج فتح داده هند گرشتاقی به از انت دهند باید در هر حال
شکر او را بیاورد و بنده تسلیم چون تو در چوگان قضا راه دهد هر جا کند
از جان و دل قبول کند او است شاه و دولت او دولت خداست بعد از نهار عالیشان
محمد خان اتراق که سرهنگ فوج ایروان است امراء فرمودند که بنده را
بخدمت بندگان سردار برده امر در انجا بنده با التماس موقوف داشتم در یکساعت
از ظهر گذشته عالیشان صاحب منصب محمد حسین خان که نکله نایب ایشیک آقاسی نواب والا دو
دیوم الحق یک نفر ادم او درستی صادق باشد دولت اشتباه کوچک دیگر که بنده
برخورده ام اوست از او سوال کردم که ایا بندگان سردار خواهم علم فرمودند که در مجلس او
نشستیم یا دجواب گفت ملکی نیست گفتم خانه مقدور کن که عادل بخیر دلو ته نشین اولی و اصحاب است بعداد
ان که ان داد و بنای بگدایان این داد لیکن غزلیات را ترجیح بهمه چیز باید داد در هر عهد بهای دیوان است
که خود را فیض یاب حضور بندگان سردار نکند اما اداره با بزرگان چه کار و بزرگان و امرا را با لوح جمال
چه بازار ابهی دائم گیر بنده شده دیار تجربه کرده و جهالت مانع بار آوردی تحقیق و رسم بنده گشته
در بیت منزل تحویل ارام رود از دیگر بکام رفته فاتح از حمام تماشا زیاده و دکاکین رفته اتفاق العقد
ایروان جائی است معمور و جمعیت بسیار دارد و کسبه و ارباب صنعت بسیار در ان جمع امده بندگان
سردار در مرحمت انها کوشیده همه در نهایت رفاهیت مشغول بکار خود هستند قلعه ایروان سابق
متعلق بدولت روم بوده در نهایت انضباط است بروج و بارو ان مستحکم است در هر برج
یک تا ده زیاده توپ دارد و در میانه هر برج دربستنها خمپاره ها و توپ کوچک معین است
از دو قه و ماچنانچه زیاده از حد حساب دارد جنس و غلات و باروت و گلوله و اسباب جنگ
ان مضبوط است یک سمت ان رودخانه زنگ میگذرد و سه سمت ان محصور بتوپ
و خمپاره در بروج ان میباشد در مقیر ال قبل کدار وانکه یکی از سردار سپاه روسیه بجهت
بعزم تسخیر ایروان کمر بسته پانزده هزار سرباز و چند هزار سواره قزاق و روس و بیست عراده توپ و خمپاره
همراه برده مدت چهل و سه روز اطراف قلعه مزبور را محاصره کرده در سمت شرقی قلعه مزبور
سنگری ساخته عراده توپ در مقابل بروج ایروان با اسباب جنگ در ان سمت میگذارد
و در سمت جنوب سنگر دیگر ساخته چهار عراده توپ در ان گذارده و در سمت غربی قلعه مزبور
یک توپ و سه خمپاره معین کرده در این مدت چهل سه روز بعادت استمرار هر روزه از یک ساعت
قبل از غروب الی سه ساعت بعد از غروب از سنگرهای روسیه توپ و خمپاره بقلعه انداخته
و از قلعه مزبور بسنگر انها توپ و خمپاره میانداخته اند بعضی از جدار و بروج قلعه منهدم
میشود در شب چهل و چهارم سه ساعت از نصف شب گذشته از سه سمت قلعه یورش بقلعه اورده
نردبان ها مرتب کرده از قلعه اول در نهایت آرام و بدون صدا گذشته شبهه میکه از نردبانها
بالا رفته اراده دخول میکنند سپاه نصرت همراه از قلعه مزبور خبردار شده اکثر تیغ
انجلار و توپ اتشبار و خاک حیات روسیه را بباد فنا داده الا صبح بجای لرد و بقیه
دیگر و دار مشغول بوده هنگام صبح کدام مزبور تاب مقاومت نیاورده بعقب دالفرار
ما لایطاق برای العارفین فرار را بقرار رجحان دیگر هموار کرده از اسباب قتل رسیده تا
طاقت نیاورده فرار میکنند اهل قلعه مزبور زیاده از پانصد نفر خانوار مسکن
خواهند و مدارس و مسجد جامع چند دارد مسجد بندگان سردار بنا کرده انهر رودخانه
زنگی در سمت غربی ایروان میگذرد و مهرخان ایروانی عمارت عالیه در کنار رودخانه بنا کرده
بالفعل متعلق به سردار است تا لار بزرگ دارد که بسمت رودخانه از زیر ان میگذرد
اکثر نوکران سردار در عمارات زنگی با غرفه بسمت رود نشسته اند توطن دارند بندگان
سردار قریب ده سال است که حاکم ایروان و سردار این نواحی است یکهزار نفر سرباز نظام
و ششصد نفر توپچی نظام متوقف ایروان هستند ده هزار نفر سالیانه سالی و مشغله در هر
سال یکدفعه سربازان مزبور تبدیل شده بخانه خود رفته ده هزار نفر دیگر بجای انها می آیند و هزار
یکصد نفر غلام شاهی مستمرا در خدمت سردار مشغول هستند و ابدا بجای دیگر متفرق نمیشوند

سر برز سالیانه

و بقیه ...

و مواری کم هزار ایل اکراد در حول و حوش ایروان توقف و صحرا نشین هستند هنگام ضرورت
بقدر پنجهزار سوار جرار از ایل مزبور بخدمت سردار حاضر می شوند بزرگ ایل مزبور حسین خان
کرد است اکثر اهل ایروان و کسبه و رعایا و تجار و ارباب معامله در خارج قلعه ایروان توطن دارند
چهار محله در خارج قلعه است دو محله با تپه باش و دیگری دره کندر است که آب زنگا از میان
محلات مزبور میگذرد و دو محله دیگر شهر و و سوبلاغ است باغات و بساتین بسیاری دارد
و نه بلوک عظیمه متعلقه با ایروان است و داروغه هر بلوک منقسم بچند دهکده دهات مزبور مجموع
متعلق به بندگان سردار است هوای ایروان بسیار مختلف است در فصل تابستان هوای
آن بدی مضر است که اکثر مردم ناخوش می شوند چنانچه در این هنگام اکثر بندگان سردار و اکثر
بزرگان به چمن اوزان رفته توقف میکنند در این روز که سیم ورود بایروان است در خانه
مهرعلی بیک سرهنگ فوج سرباز رفته عاشورا در انجا خوردیم سایر رفقا و عالیشان یوسف
بیک و قولونل خان و بنده همه در یکجا نهار خورده مراجعت بمنزل نمودیم و بالفعل
که عصر است بعد از نماز ظهر این چند کلمه را نوشته و میخوابیم بعد از شام رفته بخوابیم
روز شنبه بیستم جمادی الثانی ۲۰ از خواب برخواسته بعد از نماز نوشتجات چند بخدمت امنای دولت علیه و عریضه چند از قول
قولونل خان و خود بخدمت بندگان خداوندگار اعظم قایم مقام دولت علیه روز گذرانیده معروض
داشته مصحوب عباس بیک غلام سرکار دادیم در ساعت چهار از ظهر گذشته از ایروان سوار
و از حوالی قلعه ایروان عبور و از پلی که از روی رودخانه زنگی ~~.....~~ گذشته
بسمت مغرب روانه اوچ کلیسا گردیده از یکفرسخ اسعید بیک غلام شاهی که در ایروان
بامر اشتغال داشت بسبب بعثت می آمد در حوالی قلعه سردار بشیر آقا زاده و دو نفر مشار الیه
برگشت و ما با چندین نفر سواره راه را گم کرده اما شام هدایت یافته از آنجا روانه منزل
شده نزدیک باوچ کلیسا رامنه و کشیشان چند برخورده که باستقبال قولونل خان آمده
وارد باوچ کلیسا شدیم بدیدن خلیفه اوچ کلیسا رفته بعد از صرف قهوه و چای بمنزل
خود مراجعت کردیم از ایروان الی اوچ کلیسا سه فرسخ است
روز یکشنبه بیست و یکم جمادی الثانی ۲۱ از بندگان قایم مقام تعلیقه بمن رسید و تعلیقه قولونل خان بهرام را جواب معروض
و روانه نمود و هر شب آن شام را بهمراه قولونل خان و شش نفر از کشیشان بزرگ خورده
شب دیگر خلیفه عالیجاه قولونل خان و بنده را مهمان طلبیده اطاق مجلس ملوکانه داشت کشیشان
صف کشیده سیخ و مغز ده میگذرد و دستور خدمتش را تمام بسته میان چهار در سر و جا بلند
مرصع بدوش انداخته تخمین یکصد نفر از کشیشان در خدمت ایستاده چهل نفر با شمع
کافوری در سوز و کلاه از هنگام شام چند نفر از کشیشان خوانی را مخصوص فرمود که بعد از شام
نشسته با او شام خورده بسببی از اسباب بنده را فضول داعی کرده شده از خلیفه سوال
تثلیث و اعتقاد او را پرسیده بیان کرد که ما را اعتقاد این است که روح القدس
و حضرت عیسی و ذات بحت بسیط احدیت سه فرد و سوا از یکدیگر هستند بلکه یک ذات
بحت بسیط او را میدانیم شئونات او مختلف است با این مضمون که ذات احدیت اصلی
به تجلی در صورت عیسی جلوه کرد و ما او را حضرت ابن الله یعنی ظاهر ما در انسر خدا نام کردیم
و در دیگر جهت هدایت مخلوقات عالم خود را بصورت مصور کرده با دلیل غیبی در دل تو

او را روح القدس نام نهادیم و الا ما را پرستش با خدا است و بس و سه دانستن ما یکی است
اگر چه به ایشان را قدرت تقریر بود و نه بنده را اعتقاد بحرف او لیکن مضامین اشعار
مولانا هاتف را بیان کرد در کلیسا به دلبری ترسا گفتم ای دل بدام تو در بند تار بر هر تار تارت
ننگ تثلیث بر یکی تا چند نام هر یکانه چون شاید که اب و ابن روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت وز شکر خنده ریخت از لب قند که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی پرتو از روی تابناک افکند سه نگردد بریشم ار اورا پرنیان خوانی و حریر و پرند
گفتم دیگر جواب دارم او را شعر او را بالجمله طبع از ما اینگونه اشعار را هم نوشته اند اعتقاد
اینها این است و تا این اعتقاد خضلا نجات این است جهال شما صد هزار آن را اعتقاد دارند که سه فرد
کفو و صدا کانه از جمله اقوام و اقارب ذات یحیی و چون محجوب می شوند و غیر محض کفر و کفر
محض است گفت اگر ابرار ما مطلب را درست فهمیده اند نور ایمان را انها میراث هدایت
جهال خواهد شد حق مطلب این است که خود اگر نزد ما اهل کیفیت یا تو مفضلا خواهم
بیان کرد آن شب بعد از شام بقدر چهل نفر از آنهائی که در کلیسا بصوت حزین میخوانند در مجلس
او آمده با آواز بسیار همه حضار را بوجد و سماع در آورده لیکن بحرمت خلیفه مانع است
که احدی حرف زند اینها در مجلس او صوتی شنیدم که در ما دایم حیات شنیده
بودم بعد از رخصت مغنیان و کشیشان و صرف قهوه از او رخصت خواسته مراجعت بمنزل
نمودیم لیکن امیدم این است که فردا زیاده از آنچه توانم با او گفتگو کنم
روز چهارشنبه بیست و دوم ۲۲ بعد از نهار یکی از کشیشان بطلب من آمده بدیدن خلیفه رفته چون منظور بنده این است که در این
سفر اختلاف تفصیل در ادیان و مذاهب مختلفه نموده باشم امروز بدیدن او رفته دیگر از شیخ الیه
شنیده ام و اعتقاد ایشان را شنیدم اگر چه قابل نوشتن نیست و بالجمله اساسی که ایشان در باب
کار آورده اند مختصر اختصار بگردن جهال ارامنه بستن و در این باب اساس بزرگی بجهت
نگاه داشتن و عوام را القصه و داستان فریب دادن بوده است و دزد ره دین داران و اینها
عبادت از اشخاص که در این کلیسا و معبدهای بعبادت مشغولند هیچ بهره نکردیم بلا اساس است
که عوام الناس را بطریقه صورت صلیب را دیده جبهه سا شوند و کشیشان انها را خر و خود مینمایند
لیکن او را این دیدم که برخی از داستان و بنیاد اوچ کلیسا و اعتقاد ارامنه مزبور را بتفصیل
امروز از خلیفه رسیدم که بنای این کلیسا کیست گفت در هزار و پانصد و ده سال قبل از این
که مجموع این صفات را دین بت پرستی فراگرفته بود هر کس در خانه خود بت داشته مشغول بعبادت بت بود
بوده اند سی نفر از دختران عفیفه عیسویه ترک دنیا کرده گوشه نشینی و انزوا اختیار نموده
پادشاه عصر که در بت پرستی مشغول بود هوس مزدوجت دختران مزبور را نموده هیچکدام از آنها
راضی بتزویج او نمی شوند همه دختران مزبور را در معبد خود کشته خلیفه آن عصر که قسیس
بود که کبیر که بعد گرفته با اقسام زجر او را میکشد مجدداً زنده شده چهارده دفعه با اقسام
مختلف او را میکشد و در هر دفعه زنده می شود و در هر دفعه که او زنده می شود با هزار زجر او را مجدداً
میکشد پادشاه مزبور از کشتن او بتنگ آمده خبر شده او را در چاه محبوس میکند که آن چاه محل
انواع مار و عقرب و سایر گزندگان بود بعد از آنکه پادشاه مزبور از کبیر گور گذرد بنگاه مزبور ارامنه
خود و متعلقان از منع شده خود را بصورت خوک گرفته مدت چهارده سال از معبد بر میکرد

بنی دختر پادشاه مزبور بخواب می بیند که شخصی گفت اگر میخواهی پدرت بصورت اصلی برگشته باید درک
کیر کور را از چاه در آوری دختر مزبور عقب درک کیر کور [illegible] جستجو کرده الی آنکه شب خواب دیده جای
شخص مزبور را [illegible] مزبور را انکار کرده دختر از خواب جسته تکرار و اصرار شخص مذکور بجد اگر
اقرار متعجب شده و هرگز جرأت نمیکرد که درک کیر کور مرده [illegible] از وقتی در چاه مزبور مدت چهارده
سال زنده بماند بر سبیل امتحان بر سر چاه مزبور رفته صدا کرده از ته چاه جواب شنیده حیرت
او زیاده شده ریسمانی بچاه کرده او را از چاه بیرون آورد پادشاه عصر که مسخ و مبدل
بصورت خوک گشته او را شناخته خود را بقدم او انداخته از آن پس درک کیر کور دعا کرده
شاه بصورت اصلی بر میگردد و بدین عیسوی [illegible] گشته و مدفن هر کدام از شاه و دختر را کلیسا
ساخته نام او را سنت کلیس که بلفظ ترکی اوچ کلیس است میگذارند این وجه تسمیه کلیسا و بانی اوچ
کلیسا این است بعد از گفتگوی با خلیفه خود بملاحظه کلیسا رفته ام الحق این گونه عبادت
با بت پرستی مطلق تفاوتی در نظر بنده ندارد بعلت اینکه در تمام بتخانه‌ها [illegible] بت
بصورت پرستند و در کلیسا [illegible] باشکال متعدده [illegible] اینکه هیچکدام موافق
واقع درست نیست اما کلیسا در نهایت خوبی و عظمت ساخته شده است و اطراف
درب و دیوار منقش باشکال و اقسام [illegible] کلیسای
مزبور در صحن خانه واقع اطراف آن حجرات عالیه [illegible] نشیمن کشیشان [illegible]
معادن و جواهر که ارامنه بر سبیل نیاز و نذر به کلیسا میفرستند بخرج کشیشان و خلیفه داده
انها صرف میشود موافق دین ارامنه خلیفه و کشیش نباید ازدواج کنند بعضی ملاحظات
دیگر سبب جناب خلیفه میفرمود [illegible] که ما از دنیا دست بر داشته فقرا باشیم
هیچ [illegible] آنچه از قولونل خان در حضور خلیفه شنیده ام عرض میشود
در ایتالیا یکنفر از بزرگان دین مسیحی که او را پوپ میگویند توطن دارد سابقاً جبروت
و بزرگی پوپ بدرجه بوده است که هر کدام از پادشاهان فرنگ که داخل سلطنت شده
بجای او بایست داخل شده و پوپ بدست خود تاج بر سر او گذارد و از آن [illegible] در مجمع عام
بگوید ما ترا پادشاه کردیم و اگر هر کدام از آنها در احترام او و یا در فرستادن وجوه احقاق [illegible]
او کوتاهی کرده بعضی فوراً او را از تخت و شاهی خلع و دیگری را بر سر تخت میفرستاده در بعضی
سلطان ممالک متعلقه بعیسویان [illegible] و پادشاهان فرانسه دست نشانده او بعضی در سیصد
و بیست سال قبل یکی از پادشاهان انگریز را با پوپ نزاع شده علماء انگریز را جمع کرده
انجیل عیسی را که در زبان لاتین و گریک بوده ترجمه کرده چون بیشتر شریعت که حکم او را
پوپ مزبور و دست نگاران و نایبان او را در ولایات متعلقه بعیسویان [illegible]
در انجیل یافت نمیشد خود را از اطاعت پوپ باز کرده بلکه شرحی در رد او نوشته
و تدریجاً مجمع انگریز از احکام او سر باز زده خود مذهب عیسوی را موافق آنچه در انجیل نوشته
بعینه نوشته در میان جزیره انگلند شیوع داده از آن پس طریقه عبادت در تمام انگلند
و چیزهای دیگر [illegible] فرستاده برخی از اهل نمسه و جمعی سوئیس و اکثر انگریز از طریقه ارامنه که [illegible]
کم مطلق موافق دین عیسوی نیست ترک کرده این مذهب که حال دارد است [illegible] انگلند
پراتستنت میگویند و هر چه متابعین پوپ و ارامنه هستند کتلیک میگویند و چون

و چون طایفه انگریز و برخی از نمسه و بعضی از سوئیس و بعضی از فرانسه از طریقه پوپ اکراه [illegible]
در جبروت او شکستی بهم رسیده و تدریجاً قوت او رو به ضعف آورده یکی از سلسله
عیسوی که حال متابعین پوپ هستند ارامنه هستند خود پوپ بالفعل [illegible]
در ایتالیا و اسپانیول دارد و ارامنه آن نواحی و ارامنه متوطنین فرانسه و جرمن و انگلند
و دان مرک و سوئیس و بلژیک [illegible] مجموع در طریقه اطاعت او هستند یکی از معتقدات ارامنه
این است که شخص چنانچه هر گناه کبیره کند و بعد از آن در نزد پوپ و یا نایب او آمده اقرار
بمعصیت خود کرده بقدر گناه و معصیت وجهی داده که داخل بیت المال [illegible]
پوپ مزبور و یا نایب او از خدا درخواست بخشش کرده او را از گناه پاک میکنند بالجمله
هر کس متوسل به پوپ و یا نایب او است در هر حال از غضب خدا محروس است
خلیفه اوچ کلیس بالفعل نایب بزرگ پوپ میباشد و منصب او [illegible] بمنزله
شاهزاده است و در انجمن همه ارامنه در نزد او بنده وار از جان و دل فرمانبردار
او هستند و از سمت هندوستان و ترکستان و ایران و داغستان و روم نیاز که معادل مقدور
هر کس از ارامنه است در نزد او می آورند الحق آنچه از قولونل خان شنیدم
و آنچه خود خلیفه بیان فرمود [illegible] ارامنه محض
اینکه اینها را از گناه پاک کند وجوهی [illegible] در نزد او آورده و او نیز وجوه مزبور را [illegible]
[illegible] بفضل الهی [illegible] دیگران از [illegible] خبر دار هستند که بزرگان ادیان ما
[illegible] ورب الارباب میانه خالق و مخلوق تفاوت
بسیار است هر مدعی را نمیرسد که ادعای این گونه بلند پروازیها را کند و هنگام عبادت
ایشان بجز صدای بسیار چیز دیگر ندیدم یکنفر از اینها با حضور قلب [illegible] و یا گریه
کردن و گداز دل ندیدم که بحضور قلب در میانه اینها ندیدم از [illegible] خالق زمین و آسمان
[illegible] دست [illegible] و ائمه اطهار [illegible] و روز
بروز [illegible] که اصلاح [illegible] دیگران را بنور هدایت
و شمع رسالت او راه نمائی کند بعد از گفتگوی با قولونل خان بمنزل خود مراجعت
کرده شب را در آنجا خوابیدیم

۲۳ روز جمعه [illegible] جمادی الثانی از خواب برخاسته نماز بجا آورده از آن پس بهمراه قولونل خان با خلیفه
نهار خورده و از آن پس صحبت داشته یک ساعت قبل از ظهر از [illegible] رخصت
خواسته بیرون آمده سوار و روانه راه شدیم از اوچ کلیس الی یک فرسخ و نیم راه
هموار [illegible] در آن جا [illegible] رود باغات و بساتین و طواحین خوب
دارد از آن جا گذشته [illegible] پنج فرسخ [illegible] رسیدیم [illegible]
با بیست نفر سوار [illegible] مامور است [illegible] از جهه
[illegible] از ناصیه‌اش [illegible] با چند نفر سوار ماموریان
[illegible] که ما را [illegible] از این خاک سلامت بگذرانند از آنجا الی ایراک
دو فرسخ [illegible] همه راه سبزه و چمن و علف زار [illegible] ایراک ده است خراب چند
خانه دارد کلیسا دارد [illegible] الی ایراک چهار فرسخ است آن شب در آنجا خوابیدیم

روز جمعه بیست و چهارم ۲۴ چهار ساعت و نیم از نصف شب گذشته روانه منزل دیگر شدیم از آنجا الی اوسط ایروان شش فرسخ بود
این شش فرسخ همه راه کوه و بلند بود لیکن همه راه سبزه و چمن و رودخانه و آب و گل و ریاحین بود الی منزل
در نهایت خوبی و صفا در وسط چمن ایروان منزل کردیم بعلت آنکه در این منزل ایلات نجف و
اسمعیل بیگ و سی نفر سوار همراه ما دران منزل ماندند

روز شنبه ۲۵ یک ساعت از نصف شب گذشته از آنجا سوار و روانه قراکلیس شدیم بفاصله یک فرسخ و نیم
اسمعیل بیگ و سایرین مراجعت کرده و ما روانه گردیدیم در سر کوهی رسیدیم راه دو تا میشود
یکی بجانب ایروان و دیگری بقراکلیس از راه قراکلیس روانه گردیده الی یک فرسخ راه صاف
و همه جا چمن و سبزه بود از آنجا بجنگل رسیده آفرتاک نام رودخانه از کوه سرازیر شده جنگل است
و چشمه آب در کنار چشمه نهار خورده و بعد از آن از میانه تاک سوار و روانه منزل
گشته همه راه در کنار رودخانه و سبزه و چمن و جنگل گذشته نزدیک قراکلیس بفاصله
هزار قدم قراول روس نشسته در آنجا ما را معطل نمودند [illegible] ساعتی توقف نمودیم
یکنفر از سربازان روس نزد بزرگان قراکلیس رفته از آن پس کماندارات روس و یکنفر
دیلماج ارمنی نزدیک ما آمده از قراول خانه گذشته در خارج قراکلیس منزل کردیم [illegible]
از ظهر گذشته بود جا در برابر گرفته منزل نمودیم در اینجا یکنفر [illegible] که [illegible]
می‌شد با سیصد نفر سالدات روس و دو عراده توپ در اینجا [illegible] مشغول است
[illegible] قاعده نظام [illegible] سر تعداد نفر و نوکران هر کدام را از من
نزد کرنل [illegible] برده و از آن پس خوابیده ایم منزل ما [illegible] فرسخ بود

روز یکشنبه ۲۶ صبح زود بنده را پیش روانه کرده و ما در ساعت [illegible] که در سراغ آب باشد از آنجا سوار
شده یکنفر [illegible] روس و چهار نفر سواره قزاق بجهة راه نمائی همراه ما روانه شدند از اول
قراکلیس الی آخر راه همه جا جنگل و رودخانه و سبزه و علف بود و راه [illegible] سنگلاخ [illegible]
[illegible] میرفتیم و در [illegible] رودخانه [illegible] جاری میگویند رود مزبور
ملحق برودخانه کر که از تفلیس جاری است میشود بفاصله [illegible] فرسخ قراکلیس در جای
مسطح در کنار رود در میانه سبزه نهار [illegible] نمودیم بعد از [illegible] نفر چاپار از ایروان
بخدمت سردار وارد و تعلیقه بندگان سردار و تعلیقه بندگان [illegible]
بنده مرقوم فرموده بودند و نیز بندگان [illegible] تعلیقه [illegible] مرقوم فرموده بودند
چاپاران مزبور را همراه خود بمنزل برده که جواب [illegible] مزبور را معروض دارد
و از آنجا سوار شده بمنزل رفتیم همه راه جنگل و [illegible] سرازیر بود از رودخانه
که آب آن در نهایت طغیان بود گذشته [illegible] از کوه سرازیر شده راه ما صاف
صاف بود الی منزل سمت جنوب میرفتیم چهار ساعت از ظهر گذشته وارد [illegible]
شدیم از دهات [illegible] از محال تفلیس سمت مغرب آن محال [illegible] و سمت جنوب
آن آنکه [illegible] روم و متعلق بدولت عثمانی است و محال [illegible] از دولت روس
[illegible] بقدر سی خانه از ارامنه در آن [illegible]
از سمت شرق آن رودخانه [illegible] از قراکلیس الی [illegible] فرسخ است از ظهر
الی [illegible] ساعت از شب گذشته [illegible] مفصل [illegible] بعضی [illegible] بندگان

علاوه بر کار [illegible] دولت علیه [illegible] معروض داشته و نیز عریضه در جواب تعلیقه بندگان
سردار معروض داشته و از قول [illegible] عریضه بخدمت بندگان [illegible]
سردار معروض و چاپاران مزبور را روانه نموده و بر تخت خواب رفته شب باران شدیدی
بارید الی نصف شب

روز دوشنبه بیست و هفتم ۲۷ چادر [illegible] از آنجا سوار شده پنج فرسخ راه صاف بود از آنجا راه سرازیر بود و دره
و جنگل و همه جا از کنار رودخانه رد میگذشتیم بفاصله یک فرسخ رودخانه کوچک است
و پل کوچک دارد و آب [illegible] از پل مزبور گذشته در دست راست راه
همه جا از میانه جنگل و علف و گل و ریاحین و درختان میوه دار گذشته الی دو فرسخ و نیم
در جائی رسیدیم که معبر است و باید از رود گذر کرد اگرچه رود مزبور زیاد بود
لیکن باران شبینه طغیانی باو داده از آن گذشته آب تا زین اسبان میرسید از آن
پس بسر بلندی کوهی رسیدیم در بالای کوه راه مسطح و هموار الی دو فرسخ و نیم بود از اول
این دو فرسخ الی آخر باران شدیدی آمده از آن پس سرازیر و جنگل و باتلاق بود
الی منزل در ساعت [illegible] از ظهر گذشته بمنزل رسیدیم نام آن [illegible] است
از [illegible] الی [illegible] هشت فرسخ و نیم است شب در آنجا منزل کرده

روز سه شنبه بیست و هشتم ۲۸ دو ساعت قبل از ظهر [illegible] سوار و روانه منزل دیگر شدیم [illegible]
بود و آب [illegible] در راه بود [illegible] گذشته آب تا زین اسب میرسید
از رودخانه [illegible] منزل شبینه دو فرسخ و نیم بود از آنجا گذشته همه راه صاف بود
و دهات بسیاری از دو طرف ما بود الی منزل نام منزل [illegible] است [illegible]
[illegible] فرسخ است پنج ساعت از ظهر گذشته وارد منزل مزبور شده در گوشه صحرا
چادر زده [illegible] خوف بسیاری بطریقی که [illegible] در میانه [illegible] میگذشت ده مزبور [illegible]
در بیست خانه ارمنی [illegible] پانصد نفر سالدات روس و دو نفر [illegible] روس یکنفر
سلطان و یکنفر نایب در آنجا حاضر بود شب باران شدیدی بارید شب در آنجا خوابیدیم

روز چهارشنبه بیست و نهم ۲۹ پنج ساعت قبل از ظهر از آنجا سوار و روانه تفلیس گردیده [illegible] راه صاف و چمن و سبزه و آب
بسیار بود بفاصله یک فرسخ [illegible] رسیدیم از آنجا سرازیر شده چون بنه ما از راه دیگر رفته بود
از راه دیگر در میانه باغات و بساتین رفته نزدیک [illegible] رسیدیم که او را قراق طاس میگویند
قراق طاس در زبان روس جائی است که [illegible] را در آن خانه
برده [illegible] الاحتیاط [illegible] و اسباب او را [illegible] معطل نمودند که
[illegible] اسباب [illegible] از دود دادن [illegible]
با اهل ولایت [illegible] در آنجا ساعتی توقف نموده پس از آن سوار و داخل به تفلیس گردیده
نیم ساعت قبل از ظهر در منزل قرار گرفتیم نام محله مزبور [illegible] است لیکن الحال از جمله
[illegible] دهات [illegible] شنیده [illegible] که [illegible] اهل
تفلیس [illegible] تفلیس [illegible] که از [illegible]
شنیده است معروض دارد

و اما بعد

گرجستان و اوصاف ارض و مردمان و متعلقات آن سرحد شمالی گرجستان متصل بکوه قاف و کوهستان
مشرق بداغستان و شیروان اتصال دارد و سمت جنوبی آن بارمن و سمت مغرب آن بدریای سیاه
ترخان وجه تسمیه گرجستان آنچه ارباب ثقه مذکور ساخته اند اینکه سابقا در گرجستان میگفتند
بسبب اینکه رهروان از جانب ولایت آن میگذرد و بتدریج گرجستان را قلب بگرجستان نموده اند
از تاریخ قدیم گرجستان چنین استنباط شده که این ولایت پرجمعیت بوده است چنانچه سیصد و پنجاه هزار
جمعیت در این ولایت توطن داشته و چون همیشه اوقات والیان و بزرگان این ولایت طالع غرور و سرکشی
بعضی هرکدام از دول نزدیک و قرب بامملکت سپاهی بر سر والیان کشیده بتدریج یاغی بار آنها
باسیری رفته و با اموال آنها از دست رفته و نحو بتدریج تلف شده سابقا در سال نهصد و هشتاد
و هشت دولت عثمانیه سپاهی بر سر گرجستان فرستاده و ولایت مزبور را بتصرف آورده مصطفی
پاشای عثمانی با بیست هزار از قزاق در تفلیس مدتها توقف نموده از جمله مصطفی پاشا
قلعه ایست در تفلیس اگرچه حال منهدم است لیکن از آثار و علامت آن و حصار آن اثری
باقی است و همچنین شاه عباس صفوی بزرگ بهمین جهت والی گرجستان سپاهی مقرر و در آن
وقت نیز تخریب کلی بجهت آنها روی داده و همچنین نادرشاه بتسخیر داغستان جهت آنکه
ولایت مزبور خصوصا شهر تفلیس را ضرر فاحشه رسیده اهل گرجستان عموما مردمانی
با حقوق و راست کردار می باشند ولیکن تربیت علم در میان آن کم شده کوهستان اینملک
بیشتر جنگل و درختان میوه دار از قبیل شاه بلوط و گردکان و انار و انگور خوب دارد و در دره ها
و چمن ها آن علف بسیار بجهت چرانیدن گوسفندان دارد و از جمله حیوانات شکاری آهو
و اقسام طیور دارد جمعیت گرجستان بالفعل از قراریکه میگویند زیاده از بیست هزار است
نصف بیشتر از ایشان ارامنه و برخی گرجی و معدودی قلیلی مسلمانان در این مملکت
توطن دارند و جمعی یهود نیز توطن نموده اند و بشغل کسب و سایر اشغال هستند
زراعت این مملکت بیشتر شلتوک و غله و علف که از او گندم میسازند و حاصلات دیگر
بسیار پر برکت میشود
پایتخت گرجستان تفلیس است شهریست خوب لیکن چندان بزرگ نیست و راه آن
زیاده از سه ربع فرسخ نیست خانهای آن آنچه از قدیم الایام ساخته بیشتر از سنگ و آجر
و بامهای آنها صاف و آنچه در عرض یازده سال گذشته اهالی میسازند بطریق روس
اوطاقها را از کشته و اینها در طرح و دستور روس میسازند کوچهای آن تنگ است
چند کاروانسرا دارد تجاران در آن وطن کرده تجارت تفلیس بیشتر بولیت خرده کاری
و نمودار از روس باینولا آمده و از آنجا بسمت اسلامبول و ایران میرود و از ایران ابریشم
و سکوریجات و قلمکار و سایر اجناس باین ولایت رفته و از آنجا بگول و حوش منتقل شده و برخی
چای و قند و هزار چیز دیگر است و بسیار رخت و ظروف از روس باینجا آمده امور تجارت تجار
ارامنه و گرجی و برخی یهود دارد لباس گرجیان با لباس قدیم تفاوت تمام
دارد در پنجاه سال قبل که دولت روسیه بالاختیار تفلیس متصرف شد در میانه سپاه اردوی روسیه

مامور و از راه گرجستان بسر داراک رفته در آن اوقات ملکه آن والی برخی تغییر در لباس زنان
و مردان داده و در آن وقت تتبع از روسیه نموده طرزی خورده که خصوصا که با کارد
و چنگال چیز میخورند لیکن بالفعل اکثر جوانانی که بخدمت دولت روس مشغولند تقلید لباس
نمود را تقلید داده و زنان اهل تفلیس عموما تتبع از روسیه نمایند در لباس و طرز
خانه داری و امثال آن جمعیت اهل تفلیس کلا قریب به پانزده هزار نفر میشود بیشتر
آنها از ارامنه و بعضی از مسلمانان گرجی و یهود در آن توطن دارند پانزده کلیسا از ارامنه
و یازده از گرجی و دو کلیسا از روس است و مسلمانان نیز مسجد دارند
تفلیس حمام دارد آب آنها از چشمه هاییکه گرم است عوام الناس میگویند آب مزبور
از چشمه جهنم میآید لیکن چون معدن آهن در این ولایت بسیار است معلوم میشود که بعضی
چشمه مزبور از معدن آهن جاری شده و هر معدن آهن گوگرد هم دارد هنگام جریان
آب از پهلوی معدن گوگرد که در آن معدن مزبور متصل گشته لابد آب مزبور را
گرم میکند میگویند حمام مزبور بجهت صحت بدن خوب است و امراض را دفع میکند
بازار و دکان بسیار دارد از ارباب صنعت در اینولا بسیار آمده اند طرز تجارت
قری و ابریشم باقی را از ایران باینولا آورده اند و بعضی از ارباب صنعت را از روس
آورده اند رودخانه کر از میانه تفلیس میگذرد و از جبال آنجا که میآید و بسمت گیلان
رفته از آنجا داخل بدریای خزر میشود چون آب رودخانه همیشه بریک قرار نیست
مثلا هنگام زمستان آنجاییکه از کوهستان گرجستان داخل میشود بسیار طغیان میکند
و در تابستان نهایت کم زور است باین سبب کشتی در آن کار نمیکنند لیکن چند
چرخ ساخته اند که آب را از رود مزبور بباغات و زراعات میاندازد و چند آسیا
ساخته اند که در روی آب کار میکنند مثلا یک ساخته اند از کشتی و آسیای مزبور را در آن
مرتب و چرخ آسیا را آب روان میکند اند در سمت شمالی تفلیس محله جولاهات
که رود کر در میانه حایل است پلی از چوب ساخته اند که از بالای آن گذشته بمحله جولاهات
میروند حاکم تفلیس و نواحی گرجستان حالا از روس جنرال عنف اردشیف میباشد
و هزار سالدات بجهت کشیک جبه خانه دارد خانه بطریقه روسیه در خارج شهر
ساخته است و فقیران بسیاری از فرانسه و روس در خدمت او حاضر و مامور بوده اند
چه شنید و برخی از فقیران از ارامنه و گرجی جلیس مجلس اوست و بجهت شغل از جهت نظام انها هستند
در مدت چهارده روز در تفلیس توقف نموده روزها گاهی بتماشای باغات خارج از شهر رفته
در روز پنجشنبه رقابه زودتر که عید بزرگ ارامنه و گرجی است میگویند در آن روز شیخ صنعان
داخل بمذهب عیسی شده و آن روز را روز مبارک میدانند همراه میرزا محمد جعفر مهندس در خارج
شهر تفلیس الی محله جلفا در بالای کوه گلف که بنیاد کرده اند در آنجا رفتیم اکثر زنان و مردان
اهل تفلیس بتقلیب امر مزبور رفته و در آنجا عبادت مخصوص داشته مراجعت نموده لا الی غروب بالا داشتیم
بعد مراجعت از آنجا بمنزل رفته قرار گرفتیم در تفلیس چندان زدن در بازار و محلات نمیفرمودم
که اطلاع تام حاصل شده و همراه بنده باشم در روز یازدهم شهر رجب چه لیقه از جنگلهای خرابه
و تعلیقه از بندگان سردار به بنده رسید شعر بر معاطب چند جواب آنها را نوشته از روز

نوشتم و الا تیغ آفتاب بخواب رفتیم روز چهاردهم چاپاران مزبور را روانه دارالسلطنه تبریز نمودیم
و از آن پس قولونل خان مذکور رساخت که سردار بزرگ روسیه مسیو باردیش چوف میخواهد
نوکران نواب والا را که مامور بانگلستان هستند دیده باشد عالیشأنان میرزا محمد جعفر
و میرزا محمد رضا و بنده بهمراه قولونل خان سوار شده بدیدن سردار رفتیم بعد از گفتگوهای بسیار
کفه و بعضی نشسته مراجعت نمودیم و روز بعد سردار معزی الیه همه را بچاشت وعده خواست
یعنی شام آنها بعلت اینکه اهل روس نهار را سه ساعت قبل از ظهر میخورند و شام را دو ساعت
بعد از ظهر بهمراه رفقا و قولونل خان بدیدن او رفته چهار نفر از زنان بزرگان در مجلس حضور
داشتند حیرتی بمن دست داد که زن سردار و سایر زنان بزرگان بی حجابانه در مجلس نشسته
بلکه میر مجلس او است یکی از بزرگان ایلات جوان خوش اندام و قامت داخل مجلس
شده چون از راه دور آمده و مهمان سردار بود برای اینکه او را احترام ببرد ... نزد
زن سردار رفته دست او را بوسیده مشارالیها صورت او را بوسیده و از آن ...
سردار که احترامی بجای آورد از آن پس بر سر میز سردار که در حقیقت سفره خانه او باشد
رفتیم هشتاد نفر از امیران و جنرالان روسیه و گرجی و ارامنه و فرانسه در شام حاضر شده
زن سردار در صدر مجلس نشسته سایر زنان در دست راست و چپ او که جای احترام است
نشسته حیرت بنده زیاد شده شام نمودیم از آن پس ... دیگر چیزهایی آورده
خورده و از آن پس خیرباد بسردار و سایرین گفته مراجعت نمودیم

روز پنجشنبه چهاردهم ۱۴ بهر حال مرحمت مطابق وعده ... در چهار ساعت از ظهر گذشته از تفلیس سوار
و روانه پطربورغ گردیده چون قبل از خروج قرار چنین داده بودیم که میرزا محمد جعفر مهندس و بنده
در کالسکه چاپار نشسته باشیم و سایرین سوار اسب شده ... در کالسکه ... سایرین
بهمراه قولونل خان روانه شدند خارج از شهر تفلیس نوکران رفقا و بنده مجموع در ...
و ... مشغول ... نیز کاغذی بدست داده ... تاجر و خواجه ارامنه ...
دیده از آنها وداع گفته روانه راه شدیم راه ما بسمت مغرب بود عرض راه
... در کنار رودخانه میگذشتیم و سرازیر و سربالائی و سنگلاخ
... ساعت از شب گذشته از ده ... گذشته ... از چوب ساخته اند که ...
از آن عبور کنند بعد از چندی راه بجائی رسیدیم که او را زیس کال میگویند در اینجا
توقف کرده خوابیدیم اما در میانه صحرا ... و از این پس باید دانست که اندازه
راه را در روسیه ورست میگویند ... ورست یک فرسخ میباشد از تفلیس الی
زیس کال بیست و نه ورست بود

روز جمعه پانزدهم ۱۵ رجب ... ساعت قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم ایضا راه ما همه
سرازیر بود و بعضی سربالا و جنگل و رودخانه بود بده رسیدیم که او را ... میگویند
قلعه ایست که او را الماس خان ... ساخته بود بالفعل
در دست روس است ... نفر سالدات و دو عراده توپ بجهت حفاظت
آن حدود از روسیه در اینجا میباشد ... خانه دارد ارامنه در اینجا توطن دارند
بازار و دکان دارد دهات زیاد معمور در حول و حوش آن ده میباشد در اینجا

نهار خورده اسبان را تبدیل کرده روانه چاپارخانه دیگر شدیم از زیس کال الی آنجا
بیست و ... ورست میباشد
از دوشت روانه انانوران شده اکثر راه ما کنار رودخانه و جنگل بود انانوران در بالای
بلندی واقع است ده ... ارامنه چند در اینجا توقف دارند یکصد نفر سالدات
در اینجا ساخلو هستند از دوشت الی انانوران نیز ده ورست است شب در اینجا توقف کرده
روز شنبه شانزدهم ۱۶ از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم ایضا در کنار جنگل و رودخانه میگذشتیم و سمت چپ
و بسیار ما دهات آبادان بود الی ... ساعت از ظهر گذشته بده ... رسیدیم ...
انانوران الی ... نوزده ورست بود در اینجا کالسکه حکیم صاحب که ...
از پطربورغ الی این منزل آورده بود دیدیم کالسکه مزبور را قولونل خان بجهت ... از حکیم
صاحب خریده است نهار خورده بعد از نهار از اینجا سوار شده ... ورست راه خوب بود
از آن پس همه راه سربالائی و کوه و سنگلاخ بود الی منزل و کوهستان این روز همه
از کوهستان ... محسوب میشود نام منزل قاشو میباشد از ... الی قاشو
بیست و یک ورست میباشد هشت ساعت و نیم از ظهر گذشته بقاشو رسیدیم
و شب را خوابیدیم

روز یکشنبه هفدهم ۱۷ هنگام طلوع آفتاب از قاشو سوار و روانه مقصد شده عرض راه لب رود ناهموار بود
در میانه ... از میانه برف عبور میکردیم الی ظهر در میانه تنگ ... در کنار راه
... چاشت خوردیم از قاشو الی کبک شانزده ورست است هشت
نفر سرباز روس و دو توپ بجهت حراست و حفظ راه در اینجا ساخلو است
اکثر اوقات در اینجا تاتاران و اتراک رومی دست انداز بقوافل و ارباب
تردد میکنند از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم از طرف ... رودخانه
... همه راه ما پر علف و سبز بود شش ساعت از ظهر گذشته بمنزلی که مسمی است
بقاضی ... رسیدیم خارج از ده وطن ساخته از کبک الی قاضی ... شانزده ورست
و نیم است در این منزل یکنفر از جنرال روس و چهارصد نفر سالدات و دو عراده توپ
بجهت حراست ایشانها حاضر است در این منزل اکثر اوقات ایل ... از ایلات روس
و قرب باین نواحی منزل دارند دست اندازی باین حدود نموده تاخت و تاراج کرده
با وطن خود میبرند ایل ... ده هزار سوار جرار دارند و بعلت اختلاف
مذاهب رومی و روس هر وقت بتاراج این نواحی آیند هرچه توانند قتل و غارت
کرده و اسیر میکنند ... که از تفلیس بجهت مهمانداری ما آمده بود ... مدت
شش سال اسیر بوده ... از ترس اینکه مبادا مجددا اسیر ...
در میانه قاضی ... رفته خوابید ما در میانه صحرا خوابیدیم اگرچه از اول روزیکه
از تفلیس خروج نمودیم همه جا خوف قطاع الطریق بهمراهان غلبه داشت لیکن
امشب زیاده از هر وقت همه بی آرام بودیم از آنجمله قولونل خان اگرچه در همه شب بیرون
... بجهت ... با میرزا جعفر ... گذارده و بنده ... مانع شده
... با بنده ناخوش ... لیکن امشب ... از خوف ... ناخوش ...

باینده گذارده یعنی مرا از جان مخوف ساخت بر ذهن وقاد و تیز هوش عالیجاه میرزا ابوالحسن خان ایلچی
دولت علیه ایران باد دریغ سال قبل کتاب روزنامه او را خوانده‌ام مذکور ساخته بود و در کتاب
مخفی نوشته که طایفه انگریز ابن الوقت هستند مرا حیرت دست داد روزی در حمام ... شفاها
از معزی الیه سوال نمودم که در خصوص ابن الوقت ایشان چه میگوید جواب فرمودند دائم میگویم و از پیش
از عهده برون این طایفه ابن الوقت هستند چون تجربه مخفی بنده تجربه حاصل نشده بود قبول
نمودم و چنین میدانست که معزی الیه درست نیافته‌اند لیکن الحال بنده را نیز اعتقاد باین
شده یعنی تجربه از برای بنده حاصل شده ما دام توقف تبریز قولونل خان را همیشه حرف اینکه
تو برادر منی هست هر وقت مشغله در پیش ایشان روی میداد رجوع به بنده میکرد همیشه اظهار
دعشقان میکرد در اوقاتیکه در حج او جان ... ناخوش با بردم گذارده چون حیوان درنده یکباره
هرکس نزدیک تر نزدیک او آمد خبیده بیگانه و دشنا میخواست با الاخره امنای دولت علیه
ایران این جواب فرموده سرکور اوزلی و سایر افسیران انگریز بالذات تفرقة از خوش طبع
و خوش ایشان داشته در یکدفعه مجموع ترک او را گفته در پیش میگفتند حال در اکثر خداوند
دارم و در زمین ترا و بنده هم بیزار شعر و اصرار و جان کندن بتوسط یکی از سرهنگان بخدمت
خداوندگار تعهد گفته که ... بعد طایفه باقی را گفتم میگذارد و از این پس در خدمات الله
خان خدمت میکنند و بندگان خداوندگان مراتب را بخدمت نواب الاعظم و قرار داد فرموده که اوقات
گذشته ... که چنانچه مردم در آن اوقات ایشان را میخواندند بعد از آن قولونل خان شد
واز آن پس آنهمه زحمات و ظرافت داری و تعمیر امورات ... الله ... اورده ام یکبار
فراموش کرده نه حال بلکه در نخجوان صریح بنده را جواب داده و در تفلیس ناخوش فرمودند بلی
بالفعل چون میدانند با اطلاع اولیاء ... از آب گذرانیده دیگر احتیاج ... بیمن مزارد
بار را بانیکونه رفتار میگذارد کاش غلط از نخف راه بردار بودم این شعر را خواهی نخواهی میخوانم

این نوگل تازه خار جور تش اول در باغبان رفت حق مطلب است که ...

گفته ام مجموع تقصیر های مرا ترک دیار ... داشت که خدمت نواب والا
روحی فداه را میگذارم و حال اینکه نواب والا لطف ... از حقوق ...
خوش میاید و بندگان خداوندگان با آنهمه مراحم معهذا این گونه احمق را اکنون ... مجلس
نشسته است که قولونل خان میدهد لیکن اینقدر هم ... نا امید نبوده دل ... از این مرحله شد
اگر چه آنچه مقصود من است در این سفر تحصیل کردم هم حیرت مردم و طرح آنها در راه بیگ
بقبول این سفر معلوم می شود که همه خلاف فهمیده اند و مرا فکر ... در خاطر ... سالها
مخفی لذت تحصیل را خواهم برد سبحان الله از حیله ... رفت ... زشت ... از
از کار جهان ... او ... و ... راه دیده و سنجیده ام ... مصرع
خاطر خود را خوش کرده خوش دلم که زشت و خوب و بد و نیک در گذر باشد
بعد از آنهمه مالیخولیا ... این است که طریق سلوک را در پیش گرفته ... دارد
... و طن ... بعد از آنهمه قال و قیل و خیالات ... با خاطر
خسته از سینه ... چند ... از این ...
... خاطر خود را ... که از پرده چه آید بیرون

مراد قائم مقام است

مراد نایب السلطنه است

و کنایه از کلنل دارسی است

۳۰۷

این بیت را ... این نوگل تازه خار جور است ... بوده ... در صفحه ... است

روز ... شنبه ۱۸ رجب هنگام طلوع آفتاب از قاضی ... سوار و از میانه ده عبور کرده ده مزبور یکصد در ب خانه
از ... دارد کلیسا ... جزال مزبور ساخته است مجموع از سنگ تراشی در مقابل ده
در بالای کوه کلیسا خرابه پیدا بود راه ما ... سنگلاخ بود و همه جا از کنار رودخانه میانه
تنگ میگذشتیم تخمینا بفاصله هفت ورست در دست راست راه ... ایست
چند اطاق ساخته اند و هیئت نفر سالدات همیشه مستحفظ راه هستند و دو توپ دارند
و این جا ... خوفناک و اکثر اوقات ایلجیان متعلقه بروح ... دست برد با ...
آمده تفنگچی آنها در بالای کوه ایستاده و پیاده کاروان بزیر فرستاده هنگام عبور از باب
تردد راه آنها را ... و اموال آنها نهب و غارت میکنند و ... را با سیر میبرند
اکثر راه را از میان سنگ تراشیده اند که کاری میتوانند بگذرند مسموع میشود که
مدت هفت سال بجز هنگام برف و سرد در هوا همیشه در روزی ششصد نفر عمله مشغول
... راه از ... دارند ... الی تفلیس بوده که بالفعل کاری میتوانند ازین راه عبور کنند اگر این ... بل
در جاییکه راه از کمر کوه میگذرد ... قافله راه سنگ گرد ... راه را ...
در بلی ... بقدر یکصد قدم راه را الطریق ... میانه سنگ را بریده دالان ... ساخته
که قافله و کاروان از آن میگذرد ... چند در دست چپ ... در این راه بود بعد از خروج
از تنگ مزبور راه ما همه سبزه و دریاچه و ... اسب و ... برابر بود ... ساعت
از ظهر گذشته در میانه سبزه زار نشسته بعد از ... هر روزه چاشت خوردیم از قاضی یک
الی جائیکه چاشت خوردیم ... ورست بود ... ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و روانه
منزل شدیم از جائیکه چاشت خوردیم الی منزل شش ورست بود ... ساعت ... از
ظهر گذشته بمنزل رسیدیم نام آن قلادیر کا ... است ... قلعه ایست در نهایت
انضباط ساخته اند دو دروازه دارد در قلعه مزبور افسیران روس و فرمانفرما منزل دارند
ششصد نفر سالدات و چهار عراده توپ بجهة حراست این قلعه ساخلو هستند عمارات
این قلعه بطریق روس است بازار و دکاکین و ... دارد یکنفر جنرال سردار
این ... است ... ارض ... معزی قلعه مزبور روانه ... میشود
در خارج قلعه مزبور میان صحرا منزل کردیم و قولونل خان ... جنرال سردار ... رفته
دیدم ... رضی اکثر زنان روسیه را در آنجا دیدم یکنفر ... همراه ... بطر بورغ عازم است ... همراه بردیم در ... مزبور یکصد و پنجاه خانه ... اکثر
سوار ... دارند ... از اوقات ایلات ... سوار ... دست ... بمنزل
کرده ... بعد از ملاحظه ... مراجعت بمنزل کردیم
و شب در آنجا خوابیدم

روز ... شنبه نوزدهم ۱۹ هنگام طلوع فجر از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم ... راه ... خوب
بود ... ساعت قبل از ظهر ... شدیم و ... چاشت خوردیم از قلادیر کالیس
الی ... ورست ... بود ... منزل دیگر ... است
و در ... سال قبل که ... انگریز ازین راه عبور کرده بود ... شب دزدان بر سر او ریخته اکثر ...
... دوسانیده ... و ... گذشته بود ... که ... در سال قبل

چهار هزار سرکور و اوزبک بود و از راه کربلقویت تا سر داشت ۵ عراده توپ و یکصد نفر سرباز
از این منزل همراه برداشته روانه شدیم راه ما الا هفده ورث سرکوه ... بود
بعد از آن بگردنه رسیدیم بعد از بالا رفتن کوه ته جنگل است که دزدان قطاع الطریق [illegible]
راه مترددین را بریده غارت و نهب میکنند لیکن ما بخیال طایفه دچار نشدیم و از جنگل
مزبور رو به نشیب آوردیم در اخر جنگل ده قراولخانه در جای بلندی ساخته بود
فاصله میان آنها یکصد قدم [illegible] در پایین قراولخانه سنگری ساخته چند خانه کلبه نشیمن سربازها
ساخته اند بیست خانه وار رعیت ارامنه در اینجا توقف دارند سیصد نفر سالدات و چند توپ
نگاه میدارند این منزل حاضر است نام این منزل قسطنطین روسکست از لیزبت اما
قسطنطین روسکست بیست و سه ورث است از لیزبت اما دم گردنه جنگل هفده ورث
از دم جنگل تا قسطنطین روسکست شش ورث میشود در اینجا خوابیدیم در نصف شب یکنفر
سالدات روس که در بالای سرما بقراولی مشغول بود باذکار کلمه توحید لا اله الا
الله و محمد رسول الله کلمه شهادت گفت بعد از تکرارات شهادت مزبور از چنین شخص حیرت
بنده زیاده شد از او کیفیت احوالش را استفسار نمودم مذکور ساخت که از جمله تاتاریه
متعلق بمملکت روس میباشد و چون موافق قاعده روس دولت هر طایفه از رعایای
آن موافق تعداد نفرات آنها سرباز میدهند که مادام بیست و پنج سال خدمت کنند
و شخص مزبور یکی از سالدات های مذکور میباشد مدت نه سال است در خدمت روس
مشغول میباشد مذکور میساخت لیکن از طایفه مسلمانان مامور خدمت روس هستند
و بدون آنکه تفاوتی با سرباز روس داشته باشند از آنها معمول میدارند بعد از آن
ساعتی بخواب رفته روزانه دیگر

روز چهارشنبه هشتم

۵ ساعت از نصف شب گذشته از اینجا سوار و روانه ... کوهی ده راه ما الا ... اما
همه صاف و ... بود اما ... رودخانه که از ... میآید رودخانه عریض
و عمیق آب آن [illegible] از آب ... ساعت ... رودخانه ... آب ...
در کمر گذارده از آب گذرانیده طریق گذرانیدن کمر را نوع غریبی تعبیه کرده اند ... تا سر رود
کشیده در هر دو طرف رود بند مزبور را ستحکم بچند چوب ... بسته اند ... روغن ماهی
مالیده اند که ... باشد ... و شش ... طول به پهلوی
یکدیگر بسته اند و در ... هر ... چوب بلند ... نصب
کرده اند در میان چوب قرقره گذارده اند ... سر بند مزبور را
در قرقره انداخته زور آب ... را بحرکت میآورد و چون هر دو سر بند سراسر
رودخانه عرضا بسته شده است کمر را زور آب بیرون ... آب بطرف دیگر
میبرد و ... کمر را ... بهم گذارده ... کوچک ... تخته پوشیده
و ما نشسته ... این است که زور آب کمتر شده ... زور آب خواهد
برد ... قرقره ... بند مزبور ... دیگر ...
بعد از گذشتن از آب مذکور شد که ما را بقراق ... خواهند برد ... که هنگام در رود
از باب تردد از هر طرف آنها را در خانه برده سر روز نگاه میدارند و از آن پس اسباب او را

دهکا فورداده خاطر جمع میکنند که ناخوشی و طاعون و وبائی همراه نیاورده است از آن پس او را
روانه میکنند شاید قطع نظر از آن ملاحظه دیگر هم دارند مثلا جاسوسی در باب تردد را نگاه داشته
معلوم میکنند که چه کس است و از کجا آمده و بکجا میرود مطلب ازغیر سفیر او ... جنرال
اردوی ... سفارش ... نوشته بود ... از نگاه داشتن ... روانه نمودند از اینجا داخل ... شدیم
هنگام ظهر وارد منزل شدیم هوا بنهایت گرم بود ... منزلا در نهایت ...
برای خود گرفته و ما ... منزل ... عصر ... تمام شهر
شهر ... جاری است ... و تمام ... ساخته اند ... ساخته اند
... خانه در اینجا توقف دارند اکثر متوطنین ارمنی و ... روس در اینجا منزل دارند
سابق شهر مزبور تعلق بقزاق داشت بالفعل متعلق بروس است قواعد و قوانین روس
در آن جاری است ... همه بطریق روس ساخته اند بازار و دکاکین بطریق روس دارد چهار
کلیسا ... از ارامنه ... یکی از روس دارد میوه جات در اینجا بسیار کم است ازنوع
کالکی میوه ... امشب در منزل آمده خوابیدیم

روز پنجشنبه ... ۲۱

هنگام صبح ... از ... دارد ما ... اما مزداق ... را الیه و یک نفر
از اصغران روس و یک از ... با یکنفر ... در خانه یکنفر مایور فرانسه ...
موعود ... امروز ... تماشای بعض چیزها توقف نمود روزانه دیگر از جمعه ... شهر ...

۳۲

هنگام صبح ... از مزداق خروج نموده عازم راه گردیده ایم چون راه بعد از این خوب
صاف است و همه در کار ... در چاپارخانه اسب حاضر است و چون
بنز مزداق اول ... روس ... در نهایت سرعت ... برده
رسیدیم ... ده دیگری ... ده بزرگی است از مزداق اما ده مزبور سیزده ورث
بود از اینجا اسب عوض کرده روانه منزل دیگر شدیم اسم آن منزل ایکه ... بود
سابق اما این ده بیست و ... ورث بود ده بزرگی است ... که سابقا ... بود
از اینجا سوار و روانه ... راه ... ده ... بود ... چاپارخانه نام ... ده بزرگی است ... اما این
... خانه ... ورث بود در اینجا ... خورده ... شهر مزبور ... کلیسا دارد
و بازار ... دارد تخمینا چهارصد درب خانه دارد از اینجا سوار شده ... رفتیم
ده کوچکی است ... اما این ده ... است ... ورث است ... ده ...
بالفعل ... در اینجا پیدا شده قراول قزاق گذارده اند که ...
... ده مزبور با اطراف آن ... جمع ... چند نفر از ...
... شده از اینجا سوار و روانه چاپارخانه دیگر شده نام آن ... است از ...
... بیست ورث بود از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شده هنگام ... از ...
گذشته باینجا رسیده نام آن ... است ... بیست و پنج ورث بود ...
در اینجا خوابیده و در این جناب ... جنرال ... رفته ...
میرزا جعفر ... که ... بنده ... هر حال ...

بعض مساکو بندنام ده مزبور بلکوریک است بعد از فال وقید قولونز خان میرزا جعفر را بغایت
دلتنگ دیده خود را و غم خود را فراموش کرده ام بعضی ادقات در این شب بنده ملا را لیه را
دلداری داده و بر حزن ایشان بنده را تسلی نموده و شب را بصبح آوردیم

روز شنبه ۲۳ بیست و سیم رجب در اینجا توقف نموده شهر بیست بزرگتر از مزداق هر با صفاتیست بازار
دارد اکثر دکان داران زن میباشند بهراه همه رفتیم بلاحظه بازار رفتیم اکثر زنان از راحته
دلاکم ورودی بدون حجاب بما کارهای ریو فلک نقشته در کوشی نموده این شهر طرح خوبی دارد
تا بحال دکان داران زن ندیده بودیم همچنین با بیگونه مردم را حجاب خریده بازده کلیی
در این مکان دارد روز یکشنبه در اینجا توقف نموده هنگام عصر در کوچه میگذشتیم
زن جنرال این شهر بنده را دیده دانسته بنده او را خوش آمده میرزا جعفر مهندس و بنده را
بخانه خود طلبید اصرار کرد که شال بنده را بخرد بنده امتناع در فروش آن کردیم زن ارمنیه
که در میانه دیلماج و واسطه بود خود خواهش نمود بنده قبول نکردیم بعد از صرف چای از آنجا
خروج و بمنزل آمده جنرال دلیوشه که بزرگ و حاکم این مکان بود بجهت صحبت مزاج خود
در یکی از جوالی ایولاد چهل میل رفته است که در حمام گرم آب آن گرم از کوه میرود رفته خود را
بشوید قولونز خان ما بردیده او بود روز یکشنبه قولونز خان بدیدن او رفته بود در یکشنبه
شام بهراه جنرال مزبور مراجعت نمود روز دوشنبه در ظهر از رفته در خانه جنرال مزبور
شام خوردیم روز سه شنبه در خانه گورناطور حاکم شهر مزبور مهمان بودیم بعد از صرف
شام مراجعت بمنزل نموده اسباب خود را بار کرده

روز سه شنبه ۲۶ بیست و ششم رجب چهار ساعت از نهار گذشته از تفلیس سوار و روانه منزل دیگر شدیم
نام آن الکزندرپل بود ده بزرگ است شب در اینجا خوابیدیم از تفلیس تا الکزندرپل
دوازده ورست است

روز چهارشنبه ۲۷ بیست و هفتم رجب هنگام طلوع آفتاب از اینجا سوار و روانه چاپارخانه دیگر شدیم
نام آن صبرلی است از الکزندرپل تا صبرلی چهل ورست است ده بزرگ است از
اینجا سوار و روانه الکزندرود شدیم از صبرلی تا الکزندرود بیست و پنج ورست است
ده بسیار بزرگ است راه خانه اینجا از میانه ده میگذرد پل از چوب ساخته نصف ده در یک
سمت رود توطن دارند و نصف دیگر در طرف دیگر اینجا زمین دار بسیار دارد نهار در اینجا
کردیم و از اینجا سوار شده بمنزل دیگر رفتیم نصف راه صاف و هموار بود دیگر
سراب الا دکوه و دره بود چون قولونز خان خود بر شهرها در کالسکه نشسته و ما چند نفر را در کالسکه
گذارده کالسکه ما بعلت سنگینی عقب ماند هنگام رسیدن الیف دیدن تغیر فرمودند که
چرا کالسکه عقب مانده مراجعت بر گشته گفتیم بعلت سنگینی کالسکه فرمودند چرا پیاده نشدید
و از آن حرف نامربوط از زبان خود جاری ساختند که تا بحال یکنفر آدم عجب چنین الفاظ
از دهان خود بیرون نیفتاده جلینج چاره نیست تقریر با توان حرف کردن تقدیر نامعلوم است
بیچاره ضعیف را چند نفر را بعلاوه اسیر خود میدانند درحقیقت بعلت اینکه من تحمل تا ب اورا
از آنها هم حرف نمیکویند و قولونزخان را باین طور رسیده است که احدی را اظهار ندارد برای تسلیت
و کسی را یارای دم زدن نه و بنده یقین اینکه اگر تفکری در میانه ابد باید رادع کند

واز او سواره شده جلو به رود بی کشتی با بیران دادیم و یک طریق راه رفتیم با تعلیم در هر حال
صبر را او صاد دانسته مهر بر لب زده خون میخوردیم و خاموشیم خلاصه بعد از تفکر ایشان
خون جگر خوردن کمه در منزل آرام گرفته نام آن سوبرنا است از الکزندرود الی سوبرنا
پانزده ورست بود از سوبرنا سوار شده الی شش ورست آمده در سرازیری کالسکه اقتاده شکست و از آنجا
پس پیاده بمنزل رفتیم چند نفر در کالسکه دیگر سوار شده و به آن طرف منزل رسیدیم ده کوچکی است
نام آن سرتفلکه است از سوبرنا الی سرتفلکه تخمینا دوازده ورست بود ده خوب و جای با صفائی است
کلیسا دارد مدتی بجهت تعمیر کالسکه در اینجا توقف کردیم میرزا جعفر مهندس طرف ابد از صاحب
خانه گرفته که بعد از نظر تطهیر کند اما روس هر گز تطهیر نکرده اند چنین یافت که میرزا جعفر
در طرف مزبور رخصتی خود را گذارده که آنها را خاک کنند صاحبخانه مزبور متغیر شده بود خادار
نا خوش گذارده با اقیه چهار دار ما مراجعه نمود که چهار ها را تو طرف مرا گرفته که چرا
خود را در آن گذارده با قیمت ظرف مرا بیرون میکند منازعه در میانه اقیه و زن مزبور
بود و بنده توکش بحرف و قال و مقال آنها میدادیم در هنگام غروب آفتاب کالسکه را
تعمیر کرده از اینجا سوار و روانه چاپارخانه دیگر شدیم راه ما بد بود و شب بر سر دست آمد
نزدیک منزل کالسکه قولونز خان بر گشته برخی از اسباب او شکست پنج صلیب صد قدم کالسکه
و بعضی در میانه جو افتاده سب اسبی ده خود را برد و دست بنده هم ضرب خورده
دو ساعت در اینجا توقف کرده از آن پس روانه منزل گردیدیم منزل ده کوچکی بود اطراف
او تپه و تل بود و خود ده در کودی واقع شده نیم ساعت قبل از نصف شب در منزل نشسته و خوابیدیم
نام منزل السیار خیلی است از سرتفلکه الی السیار خیلی سی و دو ورست است روز
دیگر بجهت تعمیر کالسکه مزبور در اینجا توقف نموده الی الظهر

روز جمعه ۲۸ بیست و هشتم رجب هنگام ظهر از ده مزبور سوار و روانه استرابول شدیم عرض راه نیز کالسکه ما شکسته بهزار
زحمت ما استرابول رسیدیم شهر کلانی است در نهایت صفا تخمیناً هزار در سیاه خانه در آن
توطن دارند سه کلیسای روس و یک کلیسای ارمنی دارد شهر مزبور در بالای قلعه و جهت
در سمت و جنوب از نهار گذشته بانه دارد گذشته از السیار خیلی الی استرابول سی و دو ورست
مسافت شد شب در اینجا مانده پنج به نصف رسیده یا نرسیده معلوم نمودم که کمیته
دستمال کاغذم در منزل سابق مانده فردای آن روز یکنفر قزاق را بعقب آن فرستاده
و ما هم در اینجا توقف نمودیم که کمیته مزبور را آورند و کالسکه را تعمیر کرده باشند
و خود بتماشای شهر رفتیم بازار و دکاکین چند دارد و در عصر زنان و مردان بعزم سیر بطرف
سیر رفتند هنگام شام قزاق مزبور آمده کیسه کاغذ مرا آورد روز دیگر در اینجا مانده یکنفر
پیر مرد ضعیف دیدیم نور چشم او رفته اگر چه راه میرفت لیکن عقل او زائل بود
چنگوئیست که صد و شصت سال دارد در نزد قولونز خان آمده جواب او از مردم دیگر
و حوال او پرسیده اکثر گفتند که صد و شصت سال از سن او میگذرد از و حکایات احوال
او و زنگ جمود و رفت راه و زایل شدن عقل او چنین معلوم میشد که زیاده از صد
و ده سال دارد

روز شنبه ۲ شهر شعبان بعد از نهار از استرابول سوار و روانه منزل شدیم قبل از استرابول چند قفل بسیار تنگ

بسیار بد است و راه صاف و بناها هم کار گذشته بازار هست تخمه را با ستراباد رسانیدیم چاپارخانه است
یک میل تفاوت قلعه استراباد در اینجا قولونذ خان قلندر با میرزا رضای خلق گفته از آن پس ابراهیم نامی
افسر ارمنی هم با او بنهایت که خلق از آن پس با افسر روس مهماندار ما که خلق گفته و پس از آن
سه نفر تاجر ارامنه هم لیفر با چند با انها که خلق گفته از آن پس با بر جندان چاره حقیر
هیچ نبود اشناهای اینها بهانه کنند و شما هم از چاپارخانه گذشته بمنزل رسیدیم از استراباد الی مسکویسک
سی و یک ورشت و نیم است دهی بزرگ است یک طرف آن چشمه آب و یکی در دیشته هنگام
تابستان زنان و مردان در اینجا رخت شوی میکنند کلیسا که دارد باغات چند دارد از جمله میوه
خیار و ... گرجی و طیلاس داشت شب در اینجا خوابیدیم صبح از روز کار ما ناتمام گذشته بود
کسی او را درست ... که ابراهیم نام ارمنی که زبان روسی را ... نزدیک بجا مانده هیچ فرستاد
که مرا ... من توانم ... تخلف قولونذ خان ... از اینجا سوار شوم افسر روس مرا دیده بیجا داد
که مرا همراه ... دارید از ... کیفیت را بقولونذ خان گفته ایشان ازاده
تخمه منفعل شده با هم که چون احتیاج هم با ابراهیم داشته و هم با افسر روس از در مصالحه
بیرون امده هم در میانه ... شدیم در روز در اینجا مانده هم کار ما را درست گفته اند روانه
دیگر که پنجم شهر شعبان باشد عزیمت خروج گفته پیره مردی را ... دارد در مسکویسک
دیدیم ... محمد خان مردی موقر ... و پر مدرک بود از تکلم او استنباط میشد که در علوم ...
... سواد فارسی و عربی دارد از مردم خراسان است بعد از صحبت از سرگذشت او استفسار
کردیم مذکور ساخت که پدرم ابراهیم میرزا نام یکی از مستوفیان نادرشاه بوده و من هم در آن
دفتر مشغول تحریر بودم پدرم مرا ... گفته هنگام قتل نادر هم در مشهد بودم ... روز ...
نادر ... در ... خبر فوت مرحوم شاه مزبور ... همراه ... نفر از ...
... ترکمان ... چند نفر از ترکمان ... در بخارا ...
پس دست بدست فروخته شده ... دفعه ... در دفعه اخیر از ملک
تاتار ... از میانه ایل قلماق با ... امده زن روسیه گرفته چهار اولاد ذکور و ... اناث
دارد عمر او یکصد و شش سال است قوای او بحالت خود است الا اینکه چشم او کم نور است همه
و رنگ چهره و فکر او همه ... مذکور ساخت که پیر مردی که در ...
دیدم مذکور ساخت که یکصد و شصت سال دارم ... میگویم اگرچه مدت سی سال
میشود که عقل او زایل شده است لیکن ... از احوال او اطلاع دارم که از مردم ...
و از جمله خواجگان حرم شاه سلطان حسین صفوی بوده است از آن ... محمد خان ... رسید
که ... بالفعل دست ... ترکمان ... مسلمانان در ... بالفعل همه
از سرحد خراسان خروج گفته ... شغل ... دولت علیه ایران است
... ایران و عدل گستر و معدلت پرور و رعیت نوازی ...
و سایر ...
هنگام عزیمت ما در منزل ... امده قولونذ خان ... دیده ... چند ...
و ... شده ...
... ۳۰۷

روز سه شنبه سیم شهر شعبان ... ساعت قبل از ظهر از مسکویسک خروج و روانه شدیم الی چاپارخانه ...
از مسکویسک الی ... هشت ورشت است راه صاف بود از اینجا اسب عوض گفته از اینجا
روانه منزل دیگر شده راه همه صاف و در سمت ... بشرق ... باشد دهات
دهات اباد ... از دور ... انها میگذرد بمنزل رسیدیم ده بزرگ است نام آن ...
... الی ... ورشت است از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم اسم
آن ... است از ... الی ... هشت ورشت است ... دارد و چاپار
خانه در ... ناهار خورده از اینجا سوار و روانه چاپارخانه دیگر شدیم نام آن ...
... الی ... بیست و سه ورشت است از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم
اسم آن ... است از ... الی ... بیست و دو ورشت است تا جائیکه
که همراه ما بود مذکور ... که در ... سال قبل از استراباد الی ... مطلق ابادی ...
در اینجا عرض ... سال ... دهات را ساخته اند از اینجا سوار ... دیگر ...
عرض راه ... دهات تازه احداث میکنند با چاپارخانه رسیدیم ...
از ... الی ... ورشت ... ساعت از ظهر گذشته در اینجا رسیده شب را
در اینجا بسر بردیم

روز چهارشنبه چهارم شهر شعبان چهار ساعت قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه ...
بود الی منزل ... است از ... الی ... ورشت بود از اینجا سوار و روانه
منزل دیگر شدیم نام ده مزبور ... است از ... الی ... هشت
ورشت است از ده ... سوار ... رسیدیم که اورا قراق ... میگویند
ارباب ... را در اینجا ... روز ... بعرق ... گرده ...
که احیاناً ... کسی ... داشته ... میکنند و مانع شوند که از اینجا بگذرد و سایر
... باب ... روز ... داشته ... او را ... داده از آن پس
او را ... کنند ... متوجه ... سفارش بعرض راه نوشته بود
که کسی ... ما را ... چند نفر ... مانع
شده ... در ... قراق ... نهار خورده روانه شدیم الی منزل دیگر دارد
شدیم اسم آن ... است از قراق ... الی ده مزبور ... ورشت
بود از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم اسم آن ... است چند خانه ...
دارد ... ساخته است ... از ... الی ...
... ورشت بود از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم اسم آن ...
از ... الی ... ورشت بود ... ساعت از ظهر گذشته ...
رسیدیم ... روز دیگر از اینجا سوار و روانه بمنزل دیگر شدیم

روز پنجشنبه پنجم شهر شعبان هفت ساعت قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه بمنزل دیگر شدیم اسم آن ...
از ... الی ... ورشت است از اینجا سوار و بمنزل دیگر ...
اسم آن ... است از ... الی ... ورشت است از اینجا سوار و بمنزل
دیگر رسیدیم ... در ... که شهر مزبور ... اند و ...

و در دامنهٔ کوهی شهر مزبور ساخته شده است سابقاً چرکس لزگی در اینجا جنگ میکردند بزرگان قزاق از اینجا
حرکت کرده بفاصله سی و هشت ورست شهری است ساخته این شهر را بالفعل [illegible] میگویند و بعضی
چرکس و [illegible] قدیم میگویند ده خانه بزرگ از کنار رود میگذرد و کشتی بسیاری داشت در آن گذرگاه
میکنند جسر بزرگی در نهایت خوبی ساخته اند که مردم از آنجا عبور میکنند اهل این شهر هم قزاق
و بعضی ارامنه و روس هم میباشند شهر مزبور در بالای کوهی واقع است چند کلیسا دارد از میانهٔ شهر
گذشته بازار و دکاکین بسیاری دارد بفاصله شش ورست چاپارخانه ایست مسمی به [illegible]
بعد در اینجا نهار خورده سوار و روانه چرکس شدیم بفاصله سیزده ورست از چاپارخانه مزبور
گذشته کالسکه ما افتاده شکست من حقیر از ضعف طالع در زیر افتاده دستم آزار شده
قولونل خان و سرتیپ خان و سایرین که در عقب بودند از فلاکت ما خود را بچرکس رسانیدیم با دل پر درد
در نزد [illegible] جنرال رفته تحقیق احوالات عرض راه خود را کرده بعد از خرج و خرج معلوم کردیم که
چنانچه دو کالسکه داشته باشیم یک کالسکه در خرج راه ما باضعاف مضاعف میرسید بعد از
[illegible] بچرکس در منزل قولونل خان رفته باشان حالی نمودیم که ما از تفلیس الی حال [illegible]
کالسکه پوسیده بوده ایم چنانچه دو کالسکه را بگیریم ما در دو کالسکه نشینیم در همه روزه هنگام باران
لباس ما تر نمیشود و هنگام آفتاب حرارت آفتاب ما را [illegible] نمیرساند [illegible] اخراجات
تمام کفاف نمیکند [illegible] اخراجات [illegible] از [illegible] گرفتیم [illegible] عرض راه
الی [illegible] باوشان داده اخراجات ما باضعاف مضاعف کفاف میکرد خواه
[illegible] خلاف نظام است در این طرف [illegible] اخراجات راه را [illegible]
و زحمت ما را [illegible] میدهیم و از سوی [illegible] که در هر منزل کالسکه پوسیده که خریده ایم
زیاده از شش دفعه شکسته و اخراجات یک کالسکه وجه تعمیر او شده است [illegible]
دلیل کافی [illegible] شروع میکنیم خلاف نظام است [illegible] چنانچه کلمه حرف باید
بگوییم [illegible] بالفعل بنده را یقین است که میخواهد ما را ذلیل [illegible]
[illegible] در کالسکه نشسته و سرتیپ [illegible] نفر در یک کالسکه [illegible] نفر در یک کالسکه شکسته
و در هر منزل کالسکه ما شکسته [illegible] پیاده رویم و بعضی در بالای [illegible] شکسته باشیم و اگر
حرف میزنیم [illegible] دلیل [illegible] میکنیم [illegible] النظام را در پیش [illegible]
زیاده حرف بزنیم باید [illegible] و در نفس [illegible]
بالمره [illegible] جوانمرد [illegible] هر نوع باشد باید [illegible]
بر خوردن بمنزل خود راحت [illegible] از غیرت [illegible] هستند گاهی بنده [illegible]
دلداری میدهیم و دو ساعت [illegible] مرا آرام میکنند در آن شب با قولونل خان شام خورده
در منزل خود برگشته خوابیدیم
از چاپارخانه [illegible] تا چرکس [illegible] ورست است مدت هفت روز در اینجا
توقف نموده کالسکه شکسته ما را [illegible] درست کردند در این مدت هفت روز اکثر اوقات
تماشای شهر رفته بعضی از ابنیه شهر را خود دیده و بعضی که در کتاب [illegible] زبان فرانسه قولونل خان
ترجمه آورده بود از طایفه قزاق و اوصاف آنها و گذران آنها بنحوی که توانستم در این روزنامه
مندرج نموده [illegible]

در خصوص اصل طایفه قزاق

طایفه قزاق منقسم است به دو فرقه اول یوروپیان قزاق است که در معنی قزاق متعلقه فرنگ
باشند و ایشان منقسم میشوند به سه فرقه اول [illegible] ثانیا [illegible] ثالثا [illegible] قزاق
فرقه ثانی ایشان [illegible] قزاق که در معنی مشرقه است و ایشان نیز چهار فرقه هستند
اولا [illegible] قزاق ثانیا [illegible] قزاق ثالثا [illegible] قزاق و رابعا [illegible] که متعلقه
مشرقه [illegible] حوالی سیبیر توطن داشته بالفعل [illegible] نشین هستند
وجه تسمیه قزاق در زبان آنها این است که سواره بی نظام و بی قاعده است اگر چه حال
طایفه مزبور نوع نظامی دارند لیکن نام مزبور [illegible] باین اسم شده [illegible] این است
که در هشتصد و [illegible] سال قبل از این [illegible] که از تاریخ فرانسه موضع [illegible]
دولت روسیه طایفه مزبور را در ولایت [illegible] داده [illegible] در آن وقت بزرگان قزاق
با حکام روسیه عهد و میثاق بسته اند که ما داخل [illegible] آنها در مملکت روس [illegible] خراج
بدولت روس نمیدهیم و مطلقاً دولت روس مداخله در قوانین و [illegible] آنها نخواهد
لیکن [illegible] در ولایت روس آنها توطن دارند و محکوم بدولت روس هستند عهد
و میثاق آنها اینکه هر وقت دولت روس را جنگی در پیش آید و سپاه [illegible] منظور داشته
سوار جنگی دارند [illegible] اخراجات [illegible] بعد از قطع دعوا
در صورتیکه دولت روس آنها را مرخص کنند مراجعت بمنزل خود نموده [illegible]
و مطیع و منقاد [illegible] که هشت هزار سوار آنها بجنگ فرانسه رفته اند و بالفعل
در تهیه این هستند که در صورت [illegible] زیاده از آن بروند [illegible] سپاه قزاق آنکه
جنگ میکنند [illegible] مدت یک روز یا دو روز [illegible]
و در آن هنگام سپاه مزبور هر کدام بقدریکه توانند غنیمت آورده و باین وسیله بیشتر [illegible]
مزبور متمول هستند بقدر [illegible] سوار جنگی [illegible] نظام [illegible] بالفعل
از قزاق برخیزد [illegible] آنها [illegible] بالفعل در کتاب [illegible] روس
[illegible] بالفعل [illegible] دولت روس [illegible] متعلقه باینها [illegible] است
که خراج [illegible] از آنها [illegible] از اهل شرع [illegible] آنها است که قواعد
و قوانین ولایت روس را در اینجا جاری کنند اگر چه خانهای [illegible] ساخته اند بعینه [illegible]
خانهای روس و لباس زنان و مردان آنها نیز چندان تفاوتی با روس ندارد
اهل قزاق مردمان بلند قد قوی هیکل خوش اندام شجاع [illegible] هستند لیکن دولت
روس آنها را [illegible] المزاج میدانند [illegible] اعتماد نمیکنند طایفه مزبور
[illegible] نظام در [illegible] دولت روس در جاهای [illegible]
و تاراج منظور باشد [illegible] مزبور را با آنها رجوع میکنند طایفه مزبور [illegible]
[illegible] دارند [illegible] آنها مشغول [illegible] فرانسه و انگریز هستند [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] آنها [illegible] در بالا
ولایت [illegible]
قبل جنرال آنها مشغول باستحکام توپخانه [illegible]

تفصیلی درباره شهر چرکس

چرکس را مدت هشت سال است که بنا کرده اند در هشت سال قبل این جائیکه حالا شهر است صحرای خالی

صحرائی بوده جائی است با صفا در بالای بلندی بنیاد شده است رودخانه از طرف ان میگذرد

لیکن بعلت اینکه شهر مزبور در بالای بلندی ساخته شده است اب مزبور داخل بازار شهر

نشده خانه ها کلبه ها ساخته اند کلیه های عالی همه قزاق بالفعل داخل بازار عبور نشده اند مگر

برخی از تاتار و قلماق که مسلمان هستند بازار و دکاکین بسیاری دارد و معاملات انها

بیشتر کاغذ روس که بجای ریال خرج میشود میکنند لیکن کاغذ مزبور را اینکه کاغذ نوشته

بمهر پادشاهی بر خرج یک تومان و پنج تومان الی صد تومان بعینه مثل پول رواج دارد

خانه های عالی خوب ساخته اند بیشتر اهل ایران قزاق در این شهر وطن دارند جمعیت این شهر

تخمینا سه هزار در سه خانه است اگر نظر کنی که در این هشت سال ترقی کرده عمارات

بنیاد کرده اند ده سال دیگر ترقی کرده چنانچه خواهند کرد چرکس شهر عظیم خواهد شد

از میوه جات خیار و الوچه و بعضی دیگر میوه جات دارد هوای اینجا گرم است برخی از مسلمانان

در حوالی این شهر بقدر چهار ورست فاصله توطن دارند بیش نماز انها شیخ عبدالله چند

دفعه بدیدن ما امد علاوه قولونل خان چند دفعه بدیدن جنرال قزاق

رفته و مهمان او شده لیکن ما همه در منزل خود بودیم روز هفتم مدت هشت روز توقف

نموده حسن نامی از اهل سلیمانی متوقف چرکس را پیدا کردیم که نوکری باو داده الا نظر

بود که همراه ما امده در راه خدمت میکند و از انجا مراجعت کند در روز هشتم در نزد

قولونل خان رفته مجددا التماس با دلگرمی که نه شما نوکری دارید نه ما اهل ما یقنع بلدار

که ادم با این اوزان را الا نظر بود اورده و در اینجا گذاردیم قبول کرده از در تغییر خرجی

خلاف نظام است ان قول کار و این قول نوکر اگر خرجی دیگر باید چند ماهی کرد همه

کار به برسم خواهش نشست بعد العاظ

١٣ روز سیزدهم شعبان صبح شنبه سه ساعت قبل از ظهر از چرکس خروج نمودیم خارج چرکس پل است

از تخته ساخته است که مردم از انجا عبور کنند خروج از انجا باران بنا گرفت و از بستر

طالع کار ما شد که ورت پوسیده و در هر جا پوتین بارانی میکنند و وجوه در دست

قولونل خان است و دادیم میل باین دارد که ما باین نوع بگذرانیم کاری بجز صبر نداریم از کار

پیاده شده بدار خلاف اوراق به خط بسته کرد از انجا یار خانه رسیدیم نام چاپارخانه

ادسکی است از چرکس الی ادسکی بیست و سه ورست است در انجا ماندیم الا یک ساعت

از ظهر گذشته چاشت خوردیم و از انجا سوار و بمنزل دیگر روانه شدیم چون وقت تنگ

بود و باران هم می آمد مراجعت کرده شب در انجا خوابیدیم

١۴ روز یکشنبه چهاردهم ساعت از نصف شب گذشته از انجا سوار و روانه منزل و چاپارخانه دیگر شدیم نام ان

درینو است از ادسکی الی درینو بیست و پنج ورست ده کوچک بود از انجا سوار و راه

صاف بود الی منزل نام ان لیتوسکی است از درینو الی لیتوسکی بیست و هفت ورست است

در انجا چاشت خورده سوار شده بمنزل دیگر رسیدیم ملینیسکی است رسیدیم از لیتوسکی الی

ملینسکی نوزده و هفت ورست بود چاپارخانه است با صد قدم از چاپارخانه

[illegible]

گذشته رودخانه که از حوالی چرکس و کرمان میگذرد ازانجا نیز میگذرد یا دارد از چوب ساخته اند

و انجا از میوه دارد و چند عدد دارد درجه چاپارخانه که دیروز رسیدیم زن قزاقیه کهنه زنی بود که

سالخورده بهلول و جنب به قولونل خان در عالم صحبت کرده بود زن مزبور جوانی که الان پیره

گفتم در عهد جوانی شاید خوشگل بوده است صحبت مزاحمه فیمابین امد چون زن مزبور روانه بطرف

بورغ بود از در صحبت با قولونل خان در امده اظهار محبت کرده و قولونل خان اظهار عشق

با او کرده امروز اسبکاری همه حاضر بود که اسب بجهة ضعیفه مزبور و اولاد و برادر

او قولونل خان اوقات تلخ بود و درشکه را موقوف داشته امشب در انجا ماندیم

١۵ روز دوشنبه پانزدهم شهر شعبان هنگام طلوع افتاب از انجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم از میانه ده مزبور گذشته

راه ما صاف بود الا پانزده ورست از انجا برخی راه سرابالا و زمین ماسه بود از ان راه ما

مسطح بود الا منزل نام ان یمیوسکی است در انجا نهار خورده و سوار و روانه منزل گشته ایم

از ملینیسکی الی یمیوسکی بیست و پنج ورست بود از انجا بمنزل دیگر که اسم ان روسینیسکی است

فاصله چندین قدم چاپارخانه کاروان افتاده نزدیک بود که همه تلف شویم لیکن ان

گذشت رسیدیم از انجا بمنزل رفته اسب عوض کردیم از یمیوسکی الی روسینیسکی هجده ورست بود

از انجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم نام ان ایس نور سکی است از روسینیسکی الی ایس نورسکی

بیست ورست بود ده کوچکی است چشمه ابی دارد از انجا سوار و روانه منزل دیگر شده

راه الی اوزن ورست صاف بود پس از ان به جهت رسیدیم سر به سوی ده بزرگی است

رودخانه بزرگی از انجا میگذرد پل چوبی دارد از پل مزبور گذشته فاصله هفت ورست ولادی

دیگر چاپارخانه رسیدیم اسم ان کخورسکی است از ایس نورسکی الی کخورسکی

پانزده ورست بود شام در انجا کرده یک ساعت قبل از نصف شب از انجا سوار و روانه

منزل دیگر شده اسم منزل مزبور بزنا لازرنی است از کخورسکی الی بزنا لازرنی

بیست و سه ورست است

١۶ روز سه شنبه شانزدهم شهر شعبان هنگام صبح نصف ساعت قبل از ظهر از بزنا لازرنی سوار و روانه

راه شده بمنزل دیگر رسیدیم نام ان ورکس میلیوسکی بود چاپارخانه است رودخانه

چرکس و کرمان از حوالی ان میگذرد از بزنا لازرنی الی ورکس میلیوسکی بیست و چهار

ورست بود کالسکه درشکه ها و ضعیفه کرجیه تعقیب مانده و حال اقامت اختیار کرده

الا چهار ساعت از ظهر گذشته ضعیفه مزبور درشکه ها امده از انجا سوار و روانه چاپار

خانه دیگر شدیم نام ان تیکایه بخبر چاپارخانه ده دیگر ندارد از ورکس میلیوسکی

الی تیکایه هجده ورست بود

از انجا سوار و روانه منزل دیگر شده اسم ان نخلوسکی است از ورکس میلیوسکی

الی نخلوسکی شانزده ورست بود نه ساعت از ظهر گذشته بانجا رسیدیم شام خورده

خوابیدیم

١٧ روز چهارشنبه هفدهم شهر شعبان هنگام صبح از انجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم اسم ان گرانسکا است

از نخلوسکی الی گرانسکی شانزده ورست بود رودخانه است که از چرکس میگذرد

و کالسکه و کاری و جمیع آدمها در میانه کشتی گذارده و چون اب زیاد مزبور [illegible]

روز بعد داده سرحد را بعد از متکلم بسته اند بنده اسباب مزبور را در کشتی زیرک گذارده و شهر که
در کشتی نشسته اند بعد مزبور را بدست گرفته بدو دست تحفه کشته و بنده را حرکت داده و بعد یکی
هر چه چیز میرود بعد را گذارده چیزی بعد ما را گرفته با این نهج بنده و ارباب تردد را میگذرانند
من و میرزا جعفر مهندس در کرجی کوچکی نشسته زودتر از آب گذشتیم و داخل شهر گردانیکه عشق
شدیم شهر کوچکی است بازار و دکاکین بسیار دارد اطراف شهر مزبور دشتی رسیده و غیره
منبر دارد نقش کلیسی دارد از چرکس و کرمان اما گردانیکه که عبارت از یکصد و هفتاد ورست
میباشد متعلق بمملکت قزاق میباشد و مطلق دولت روس مدخلیت بولایت آنها نمیکند
و طریقه آنها را و شریعت آنها را مدخلیت نمیکند در گردانیکه عشق توقف نمودیم نهار
خورده یک ساعت از ظهر گذشته سوار و روانه منزل دیگر شدیم و از این پس مطلق متعلق بولایت
روس میباشد یعنی خراج و مالیات آنها بولایت و دولت روس میرسد
از آنجا روانه و وارد بمنزل شدیم مسمی متوسنشکیه از گردانیکه عشق الی متوسنشکیه یازده
ورست است بعلت حاضر نبودن اسب الی شش ساعت از ظهر گذشته در آنجا توقف
نموده و از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم اسم آن میلورسکی است ده بسیار بزرگ است
چند کلیس و بازار و دکاکین دارد بلی بزرگ در جوار آن است که رودخانه از آنجا میگذرد از
از متوسنشکیه الی میلورسکی بیست و سه ورست است ده ساعت قبل از نصف شب در آنجا رسیده
توقف نموده خوابیدیم
روز پنجشنبه هجدهم ۱۸ شعبان هنگام طلوع آفتاب از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم نام آن حمونسکی است
از میلورسکی الی حمونسکی سی ورست بود حمونسکی ده بزرگی است از اطراف آن رودخانه
میگذرد چند کلیس دارد نیز از قلعه خارج از ده مزبور چاپارخانه است در آنجا اسب
عوض کرده روانه منزل دیگر شدیم ده کوچکی مسمی به کرشنکی از حمونسکی الی کرشنکی
بیست و سه ورست است از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم گرگه بلوکسک است
شهر کوچک نظیف قشنگی است عمارات عالیه بطرز روس دارد و بازار
و دکاکین و کلیس چند دارد بعلت نرسیدن کالسکه از طرف بعض زنک کرچه
بارگیت بپیش نموده دو دوستان همراه داده اند در آنجا خوابیدیم سه ساعت
از ظهر گذشته کالسکه چاپار بعضی محل چاپان در آمده در آنجا قولونل خان خواست کالسکه را
دو قسمت کند نفتش کالسکه داشتیم قرار چنین داد که کالسکه را برای سرجهانها و دو کالسکه
بما بدهد زنگرجیه از آنجا که کند زنکه و منظور فاطمه که هر کس را جدا کانه رشته
کند و امر بجهت آن بیرون رده بعلاوه دو سکه خشکه اظهار محبت بقولونل خان میکرد
غیاب با هر یک از رفقا ما ملاقات میکرد چنین صلاح دانست که کالسکه قولونل خان
دو کالسکه کوچک بنده و ما را قرار بدهیم و کالسکه بهار برای سرجهانها و بنده روز دیگر آمده و قولونل خان و خوی
دیگر قبل از آنجا همراه سوار و روانه شدیم خارج گرگه بلوکسک جائیت با صف
و راه ما بسیار خوب بود الا ده بسیار بزرگ موسوم به لالوره الرجمه در ساعت قبل از نصف
شب وارد به چاپارخانه شده و چندان فرصت نمودیم که داخل بیرون شده بلکی از آثار آن
چهار دو مسجد و میدان بازار و چند کلیس بنظر آمد از گرگه بلوکسک الی لالوره بیست و یک ورست

شب را در لالوره خوابیده روز دیگر که
روز جمعه نوزدهم ۱۹ شهر شعبان باشد از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم حوالی منزل که مسمی به پشتکوه است
رودخانه و جنگل و علف زار است بلی چوب دارد از پل مزبور گذشته مرداب دارد که میانه ده و رود
هاییست در بالای کرجی نشسته همگی آن را بعد بسته بنحوی که سابق نوشت بقوت دست زور
مردمان از مرداب مزبور گذشته وارد چاپارخانه گردیدیم از لالوره الی پشتکوه چهارده ورست
از آنجا سوار و روانه چاپارخانه دیگر شدیم اسم آن سیردی کرووسکه است از پشتکوه الی سیردی کرووسکه بیست ورست
میباشد ده بزرگی است دارد چاپارخانه شده نهار کرده از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم
از سردی کرووسکه الی ده ورست همه جا جنگل بود نام این منزل منک ایلیک است از سیرکرووسکه
الی منک ایلیک بیست و نه ورست است در این منزل جمعی از نوکران بندگان میرزا ابوالحسن ایلچی
انگریز را دیده آنها را بنحو چنین رسیده که ما ها از ایران آمده ایم که با این جنت سفر میکنیم کالسکه شکسته
و بدون نوکر و اوضاع پنج نفر در یک کالسکه نشسته بجمیع الغضا [illegible] الوصف بمن رسید و از آن
پس برخی از نوشتجات خود را بتبریز و تبریز نوشته و فرستادم و از آن بعد
از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم نام منزل مزبور مسکوسکی یوریلی بود از منک ایلیک الی مسکوسکی یوریلی
سیزده ورست است
از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم نام آن افدیسوکی است عرض راه در دست راست همه جا
دهات معمور بود از مسکوسکی یوریلی الی افدیسوکی بیست و پنج ورست است سه ساعت قبل از نصف
شب بآنجا رسیدیم و شب در آنجا خوابیدیم ده مزبور ده بزرگی است کلیس بزرگی دارد و آنجا رودخانه
و باغات چند دارد
روز شنبه بیستم ۲۰ شهر شعبان هنگام طلوع آفتاب از آنجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم راه در دست چپ و راست
دهات خوب دارد اما قریب بظهر و رود دنکس رسیدیم اول دهانه نقلیب بزرگی خوبی در
راه برخورده از آنجا گذشته بازار و دکاکین بسیار دارد از بازار گذشته پل است که هنگام زمستان
مرداب و باتلاق میشود و الان آب در زیر آن بسیار ایستاده است و چنین پل مزبور را آنجا بسیار است
از آنجا گذشته بر صف رسیدیم که جسری در بالای آن بسته اند و در آن رود کشتی بسیار کار میکنند
و جسر مزبور را تازه ساخته اند از آنجا گذشته بشهر و رود دنکس رسیدیم شهر بیست در نهایت
تا کمال پیکلالغ از شهرهای روسیه با این خوبی و پاکیزگی ندیدیم عمارات عالیه دارد و چند کلیس
دارد در میان شهر آب روان میگذرد در آن روز در آنجا توقف نموده و روز دیگر در آنجا توقف
روز یکشنبه بیست و یکم از آنجا هنگام ظهر سوار و روانه منزل دیگر شدیم ده کوچکی است اسم آن آزووادانسک است
از رود دنکس الی آزوودانسک نیز بیست و پنج ورست است در آنجا چایی خورده سوار و روانه منزل
دیگر شدیم و اسم آن پی تو زود است از آزوودانسک الی پی تو زود شانزده ورست
[illegible] از جنرال روسیه بمنزل قولونل خان آمده وعده او و سایرین را خواسته که شب در آنجا شام
خورده با شیخ علی و قولونل خان با آن کوچه همراه یکدیگر بمنزل جنرال رفته و ما هم بعد از آن سوار و روانه
خانه جنرال مزبور شده اسم ده اوکول کلادوس است از آنجا چاپارخانه الی ده هشت ورست بود
بعد از رسیدن بخانه او بمنزل جنرال رفته جنرال مزبور یکی از نوکرهای گشتی انگلیس و زبان انگلیسی را
خوب میداند مدت بیست سال در دولت انگلیس خدمت کرده در دولت جنرال [illegible]

بعد از ورود بمنزل او و تعارفات رسمی ربط دارد در نهایت تعارف و آدمیت در زبان
فرانسه ماهر است و زبان روسیه اصل زبان اوست تعارف معقول بدیلی جی قولونل خان
با بی بی آورده هنگام شام زن گرجیه حریف کذا لباس فاخر در بر کرده در صدر منزل
نشسته ظاهر در نظر مرد زمانست با شعر که [illegible] ان جلوه دارد لیکن در نظر قولونل خان
در نزدیک وی بهره هیچ تفاوت ولی بیکدیگر داده نیا زنها را رایت بعیوق در این حیات
شب رفته بعد از شام چاهی صرف کرده و پسر دارد یکی دوازده و دیگری چهارده سال دارد
هر دو در زبان فرانسه کامل اند و زبان لاتین میخوانند در روزها یکی با زن اینها در مقابل خانه او
سنگر ساخته است و توپهای چوبی داده [illegible] از مرتب نمره همه روزه اینها را
مشق سرباز قلعه و گرفتن قلعه و هندسی میدهد بعد از گفتگو با پسر او و [illegible] الیه بمنزل او
رفته خود از دور تماشای باغ او رفته اقسام گلهای رنگارنگ در باغ اوست و بسیار
با صفا نیست رفته خانه اینها از پایین باغ او میگذرد و خانه او در نهایت خوب [illegible]
پس بهمراه میرزا جعفر مهندس بدیدن طویله او رفتیم سه راس اسب بسیار خوب در طویله
دیدیم که در انگلستان [illegible] گویا اینها ندیده ام مجموع ده مزبور و زراعتی را نیز متعلق باوست
بعد از آن مراجعت بمنزل کرده نهار خورده از آن پس روانه شدیم اسم جنرال مزبور سینادوف است
روز سه شنبه ۲۲ [illegible] و نیم شعبان [illegible] ساعت قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم از خانه جنرال [illegible]
در اینجا [illegible] رفته [illegible] است اسب عوض کرده [illegible] رفته مزبور [illegible]
ده کوچک است
از اینجا اسب عوض کرده روانه منزل دیگر که [illegible] راه جنگل است و در جنگلهای [illegible]
بسیار شد وارد بمنزل شدیم نام آن [illegible] است از [illegible] است
دهی است خوب بازار و دکاکین بسیار [illegible] خوب دارد بعد از ورود بخانه مزبور [illegible]
[illegible] زن گرجی حریف [illegible] در صدد شیطنت برآمده [illegible] میگفتند که حضرات [illegible]
[illegible] مقصد [illegible] اینکه [illegible] قولونل خان [illegible] زن را
مطلب [illegible] کرده [illegible] عذاب [illegible] داده [illegible]
داده [illegible] قولونل خان [illegible] داده اوقات [illegible] میکند بنده [illegible]
داخل منزل قولونل خان شده [illegible] قولونل خان معلوم کردم که از شیطنت اینها [illegible]
و سبب [illegible] لیکن خیال [illegible] زن گرجیه [illegible] نزد او رفته [illegible] بنده [illegible]
شب [illegible] که ما در خانه او [illegible] قولونل خان [illegible] خواسته [illegible] قولونل خان [illegible]
[illegible] خانه او رفته [illegible] خواسته بنده [illegible] زن را [illegible]
[illegible] بنده [illegible] شده [illegible] رفته و بنده [illegible] کرده [illegible]
هنگام [illegible] میرزا جعفر مهندس [illegible] آمده [illegible] خواست [illegible]
رسید [illegible] دو نفر دختر [illegible] رقص میکنند [illegible] افسوس [illegible] اینها را [illegible]
بهمراه او بمنزل [illegible] هنگام [illegible] دختر [illegible] در رقص [illegible] از اینها
[illegible] و دیگر [illegible] رسیده [illegible] رقص را موقوف کرده [illegible] الحق هر کدام در حسن [illegible]
بی نظیر و در [illegible] تعریف حسن [illegible] اینها از قوت بنده [illegible]

طاقت نه قلم را یارای تحریر و نه بنان را توانایی تقریر زیاد و از این بیت شعر در [illegible] اوصاف هر کدام را
نمی نویسم و شعر مزبور شامل [illegible] که بهر کدام شخص را نظر افتد او نیز خواهد [illegible] شعر [illegible] بنده
[illegible] و نمود دانه خواهد گفت
ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
بعد از همه بنده را التماس این شد که چون می [illegible] عظمت و از این عشرت [illegible] عبارت
از دیدن دختران مزبور در هنگام رقص محروم [illegible] که از راه [illegible] دیگر دفعه رقص
کنند زن گرجیه [illegible] و دختران [illegible] و [illegible] خود [illegible]
برقص مشغول شدند نمیدانم بچه زبان تعریف رقص اینها را کنم الحق از اول عمر [illegible]
۹ در [illegible] رقاصان بسیار دیده ام و اهل هند و ستان و رقاصان اینها را در [illegible] دیده ام
و [illegible] نیز از [illegible] رقاصان دیده و نیز در [illegible] بسیار از رقاصان دیده ام [illegible]
رقاص باین خوبی و [illegible] از جمله [illegible] دیده ام حرکات [illegible] اینها دل [illegible]
[illegible] نشین در اینجا [illegible] دل [illegible] از رقص اینها [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] در [illegible] رقص [illegible]
[illegible] رقص [illegible] بعد از [illegible] زن گرجی
مزبور در نزدیک من آمده گفت گویا قولونل خان از تعارفات روسیه اطلاع [illegible]
[illegible] میکنم [illegible] ندارد [illegible] که در [illegible]
خواهند او [illegible] خانه داده [illegible] زن صاحب خانه
داده [illegible] دختران [illegible] کنند [illegible]
که حال بهمراه قولونل خان [illegible] نوکران صاحب خانه داده است [illegible]
[illegible] زن صاحب خانه داده است و در [illegible] نوکران [illegible] صاحب خانه
[illegible] صاحب خانه [illegible] که از [illegible]
[illegible] بهتر است بنده [illegible] قولونل خان [illegible]
[illegible] روزه [illegible] بنده [illegible]
[illegible] مطلب را یافت [illegible]
روز قبل [illegible] بنده [illegible] داده [illegible]
در میانه [illegible] قولونل [illegible] بهمراه
رفته [illegible] قولونل خان [illegible]
داده و از آن پس [illegible] صاحب خانه [illegible]
[illegible] بنده [illegible] قولونل خان [illegible]
[illegible] از منزل مزبور بیرون رفته روانه منزل دیگر شدیم
سیم [illegible] گذشته [illegible] سوار و روانه خانه [illegible] نزدیک [illegible] است
[illegible] روانست [illegible] گذشته [illegible] رفته خانه [illegible]
[illegible] و اسباب [illegible] ده کوچک است [illegible] در منزل
[illegible] صرف کرده [illegible] متعلق [illegible]

کرده بود و خیلی مشغول شده بود دختر مغنیه با آواز حزین به نغمه سرائی مشغول شده حالتی

بعضا از مجلس دست داده اکثر سیلاب سرشک از دیده روان گردید چون ادوار نغمه های دلارا

چنگ و بربط اینولا در گوش بنده آشنا نبود چندان لذتی به بنده نداد بعضی بعلت غرابت

نغمات و نواهای مزبور زیاده وجدی به بنده دست داد دو دختر فرانسه در آن مجلس حاضر

بود در پهلوی قولونل خان نشسته خوشگل نبود لیکن لباس خوش ترکیب و لباس مطبوع

در بر داشت بزبان فرانسه بقولونل خان گفته بود که اهل ایران سنگدل می باشند و چندان

دل آنها ملایمتی ندارد بسبب اینکه زیاده از بیست و پنج نفر را ندیدم که بیخود از آواز مغنیه گریه

در نغمه هستند گریه کنند و حزین شده بودند نفر از اهل ایران در آنجا حاضر اند یکنفر از

آنها را محزون ندیدم طرفه حالتی قولونل خان کیفیت را بمن گفت گفتم بدرستی او از قبل

من عرض کن که سبب نگریستن ما نه بعلت سنگدلی است بلکه بنده را حالتی شوقی

زیاده به نغمه موسیقی و آواز حزین بود و بکرات آواز دم نغمه چنگ مرا حزین کرده و دیده

مرا گریان نموده است و امروز هم البته خیلی حالتی بمن دست میداد لیکن بعلت اینکه

جمال دلارای تو شمع این مجلس است مرا یارای آن نیست که حواس خود را مصروف استماع

نغمه چنگ نموده خود را حزین نمایم اگر مانند گریه بودم جاذبه حسن و عبرت جمال که

مرا با عشرت افزا دعوت داده است مرا مانع افتاده است که گریه کنم اگر چه دوار نا نمودم

دقیقه از این غافل شوم مقابل از دیگران خواهم گریه کرد یک بعلت محروم از دیدار جهان آرای

تو دیگر از تاثیر مغنیان و نغمات صوت و چنگ اینها بدارد اینکه قولونل خان تعریف

مرا با دختر الف او رابع بنهایت انگلیسی خوش آمد اگر چه دختر مزبور با سیقت از همه عالم بیشتر

آگاه باشد که او را بهتر چندان خبیث که آن نغمه تعریف از هم شغف لیکن الذکر

که گفته اند که ریشخند را در هر مزاج سازش است مثل فاکتیر که او نیز در هیچ مزاج

ناسازگاری ندارد و هرگز هیچکس را از استعمال و مصرف آن اکراهی نه و یا اینکه دختر مزبود

خیال نمود که در ایران دختران خوشگل نیستند که تعریف او در نظر بنده از خوبرویان

خوشگلتر آمد در هر حال دختر مزبور را از تعارف بنده خوش آمد بعد از صرف چای

از منزل بوالگولک خارج و روانه راه شدیم از قصبه الافانه مزبور ده ورست است

ازانجا سوار و وارد یکپارچه سر بازوها رسیدیم از قصبه بوالگولک الی ازوله ده ورست است ده

کوچکی است شب در آنجا خوابیدیم

روز چهارشنبه بیست و چهارم شعبان هنگام طلوع صبح از ازوله سوار و روانه کراد طلینس شدیم عرفی راه جنگل و دهات

بسیاری دارد نزدیک بکراد طلینس رودخانه ایست از پل رود مزبور گذشته شهر مزبور در بالای

بلندی واقعست ازانجا بالا رفته داخل شهر شده شهر بیست قلعه کهنه دارد و بازار و خانه ها

محقر و کهنه گویا اهل این شهر فقیر هستند چهارده کلیسا دارد بازار و دکاکین آن نیز دارد بازار و معقول بود

بعلت رسیدن سایر کاریها و زنگ کرجیه دو آن روز در آنجا توقف نمودیم از ازوله الی کراد طلینس

نوزده ورست است

روز پنجشنبه بیست و پنجم شعبان ازانجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرفی راه جنگل بسیار و دهات بسیاری از جنگلی راه

طی شد الی منزل نام آن [illegible] است از کراد طلینس الی [illegible] ورست است ده بزرگی است

در کنار چشمه ای نشسته نهار کردیم ازانجا خروج و روانه منزل دیگر شدیم اسم آنجا میکلدوسیکه است

از [illegible] الی میکلدوسیکه بیست ورست است

ازانجا سوار و روانه بمنزل دیگر شدیم شهر بیست مشتمل بر عمارات عالیه و غرفات متعالیه بازار و دکاکین

بسیاری دارد و نقش کلیسا دارد توپهای اوراسنک کاری میکنند اسم آن [illegible] از میکلدوسیکه

الی [illegible] شانزده ورست [illegible] است بعلت اینکه اسب حاضر نبود مانیز قولونل خان و [illegible]

و ابراهیم [illegible] رفتند یک ساعت قبل از نصف شب ازانجا سوار و روانه منزل دیگر

شدیم بعلت تاریکی [illegible] راه را گم کردیم در آنجا خوابیدیم هنگام طلوع

فجر ازانجا روانه بمنزل شدیم [illegible] قولونل خان [illegible] نام ده مزبور [illegible] است از [illegible]

الی [illegible] شانزده ورست است

ازانجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم اسم آن [illegible] است ده کوچکی است از [illegible] الی [illegible]

بیست و هشت ورست [illegible] در آنجا نهار کردیم

ازانجا سوار بمنزل دیگر رفتیم عرفی راه دهات بسیاری و جنگل بسیار [illegible] قصبه بزرگی است [illegible]

[illegible] خانه [illegible] عمارات عالیه دارد [illegible]

از [illegible] الی [illegible] بیست و پنج ورست است ازانجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم نام آن [illegible]

از [illegible] الی [illegible] نیز بیست و پنج ورست است

ازانجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم نام آن طول است عرفی راه دهات بسیار بود از [illegible] الی طول [illegible]

[illegible] روز در طول مانده روز اول شب در آنجا خوابیده فردا ساعت ده که [illegible] قبل از ظهر باشد

از منزل بیرون رفته بمنزل یکنفر [illegible] انگریز رفته ایم که حال در خدمت دولت روس است

و قولونل خان طالب این بود که ما جبه خانه و سایر جاهای مخصوص این ولایت را دیده باشیم و لیکن

قبل از نگارش این صفحه بخبر از طول عرفی [illegible] است که در بعضی جبه خانه دولت روس

[illegible] است و همه آلات جنگ را در این ولایت ساخته اند [illegible] سال قبل [illegible] یکنفر از [illegible]

انگریز در خدمت دولت روس آمده و مشغول کار جبه خانه شده دستگاه و کارخانه اینجا را

ترقی داده است و [illegible] تدریج جبه خانه و کارخانه ها را ملاحظه نمودیم [illegible]

[illegible] همراه [illegible] انگریز و قولونل خان و سایر رفقا بیرون جبه خانه [illegible] رفته جبه خانه در نهایت

تقطیع [illegible] از کارخانه بیرون می آید اولا آنها را [illegible]

که عیب دارد و ناقص است [illegible] برداشته [illegible] میشکنند و جبه خانه [illegible]

بدون عیب است [illegible] جبه خانه [illegible]

از تفنگ و آلات جنگ [illegible] حکم از پادشاه و یا از دولت میرسد که اسباب جنگ را

[illegible] داده باشند [illegible] تفنگ [illegible]

اسباب و متعلقات آن در جبه خانه حاضر است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جای داده اند و نیز نیزه ها که بجهة سواره پس بند نظام و سپاه ضرور است ساخته و مهیا است
سه سرین جبه خانه مزبور لاینقطع در انتظام ادوات و اسباب و لوازم اسلحه و ترتیب یراق جنگ
مشغول اند هر یک از پادشاهان که در انتظام جبه خانه مزبور بیشتر سعی داشته اند لکالکان
بجهة اختراع او بعد از فوت او صورت او را ساخته برسم یادگار در جبه خانه میگذارند بالفعل
صورت چند پادشاه روس را با تاج و لباس و قطعات دیگر ساخته گذارده و هر کدام از
سلاطین مزبور برسم یادگار نشان یکی از اسلحه خود را مثلا یا تفنگ یا شمشیر و یا طپانچه خزانه
بقیمت مخصوصه بخود را در جبه خانه فرستاده که تا حال محفوظ است در اینجا ذکر شد و از جمله اینها را از
از اسلحه و صورت سلاطین روسیه در اینجا هست هر که را در هنگام جنگ گرفته یکدفعه در وقت
صلح در ساله یکدفعه اسلحه جنگ که با ایشان غنیمه اند و با همه اسباب تمام شده است از جبه خانه
بیرون برده به سربازان تسلیم و لاکن تازه ساخته می شود در جای آنها میگذارند تعریف جبه خانه
مزبور و انتظام آن و پاکیزه گی و ترتیب و جای نگهداری اسلحه در قوه و ... نمی توانستم
مجملا عرض نمودم بعد از ملاحظه جبه خانه به بیرون کارخانه تازه اختراع رفته اختراع اولا
کرنل مزبور چرخی ساخته است که از نیروی آب گرم میگردد و چند کارخانه و دستگاه
دیگر متعلق از چرخ مزبور میگردد و اتصال چرخها بیکدیگر و طریق بکار انداختن آنها نه چندان
نفعی متصور است بعلت اینکه بنده را قدرت تقریر آن نیست و نه فرصت آن شد که
بدقت همه را ملاحظه کنم بالجمله باوجود اینکه جای دستگاه مزبور عملیات انها را
و ثلث کم نموده است مثلا تخمینا از ده کرنل مزبور و اختراع چرخ و دستگاه مذکور قریب
به بیست هزار عمله جات کلا طراد در جبه خانه و کارخانه کلا کار میکردند و در سالی
سی و شش هزار تفنگ برای کار پادشاهی میرسانیدند بالفعل عملیات همه اعمال متعلقه
بپادخانه سی و هفت هزار و پانصد نفر در آنجا کار میکنند و هر ساله یکصد و سی و شش هزار قبضه
تفنگ با اسباب و متعلقات برای کار پادشاهی میرسانند عملجات مزبور هر یک ...
که هر کدام دسته و سردسته و تابینی داشته که نزاع و مناقشه در میان آنها شد و همچنین
حقیقی کشیش دارند که در هر هفته هنگام نماز آنجا حاضر شده با آنها نماز گذارند و نیز
کلا عملیات مزبور قاضی و قاضی القضاتی دارند که قطع و فصل دعوی بمواخی شرع
علیحده جاری شده مناقشه در میان آنها واقع نشود در او طاق شیخ الاسلام آنها که
محکمه متعلقه با آنها باشد رفتیم و از آنجا مراجعت بمنزل نمودیم و از آنجا پس ملاحظه
شهر رفته الحق شهریست آباد رودخانه عظیمی از میان آن میگذرد نصف شهر در یکطرف و
نصف دیگر در طرف دیگر واقع شده یازده پل چوبی مضبوط در شهر طول ... شده
که مردم از روی آن عبور کرده باشند هیئت و ... کلی دارد در این شهر مشهور است
که صنعت سازی خصوص آلات جنگ چهار کارخانه بسیار بزرگ است هر کس در جهان آنجا
رفته جهان ... خوب است هر چه شاخ و ... کنند قیمت آنرا داده برده میروند عمارات
عالیه دارد جمعیت بسیار در او هم بیرون میوه جات خوب دارد در این شهر را دکه
مذکور میباشد نیز اولا در یا ... قلعه کوچکی که حاصل چهار برج دارد و دو سه ... سپاه دارد
در قراول مشغول میباشند ساخته بعضه و بتدریج ما بقی شهر را ساخته تا بالفعل شهر وسیع گردیده

بازار و دکاکین معمور دارد و همه کوچه ها را فرش سنگ کرده اند دفاتر و طبعه و سه طبقه ساخته رو و جبه
در این ماه روز شنبه یکنفر کرنل روسیه زنا داشت انگریز و عده ما را خواسته زنگ ... وعده
نزد و به بنده گفتم خجالت دارم که به ... بیر دینار بخرج ... خانه ختم کردن آنها
گفتم ما غریب هستیم ما را با این امورات رجوع نیست و زبان آنها را نفهمیم اگر قولونل خان که در
معرکه در باب است متکفل شود ما چرا متکفل بشویم قطع نظر از آن مردم چشم توقع از قولونل خان داریم
ما را کار با این گونه تعارفات نیست فلاحمه هنگام عصر بخانه زن مزبور رفته بعد ختم توقف
کرده بعض از اخیران روسیه حاضر شده در این هنگام چند نفر از مغنیان داخل مراده و ...
و رقص مشغول شده چون همه آنها سیه چرده گندم گون بعد از طایفه آنها سوال نمودم
معلوم شد که قراچی هستند بعض از همان طایفه آنچه در حوالی و نواحی فارس توطن دارند و آنها را ۳۳
... و آنچه در نواحی عراق قاشقاس زود در نواحی آذربایجان قراچی و لیکن همه
آنها که در ایران هستند یک زبان و یک طریقه دارند بعض همه صحرا نشین هستند با از افراد
مذکور نمود که این طایفه را در سمت اسلامبول و مصر دیده است همچنین با این سیاق صحرا نشین
و سیران و گدا و فقیر هستند قولونل خان مذکور ساخت که بقدر پنجاه هزار خانه وار ازین طایفه
با این رنگ و طریقه در انگلستان هستند از این معلوم میشود که این طایفه در همه دنیا پهن
شده و در هر جا صحرا نشین و فقیر و امر آنها بتکدی و قوالی میگذرد همه صحرا نشین و سیران
هستند و در هر طرف دنیا که توطن دارند چهره آنها رنگ آنها مثل هم است بیکدیگر دارد
ظرافت اینکه در هر بلاد و مملکت باشند ذاکر عجب ان طایفه نمیشوند و عجب تر اینکه
زبان خاصه دارند که بجز خود آنها احدی را از خارج ان طایفه اطلاع نیست بعد از آنکه
با اخیران مزبور شام رفته بعد از صرف شام چای خورده مراجعت بمنزل حقیر نمودیم در عرض
شهر را روشن دیده تفحص نمودم گفتند امروز روز تولد مادر الکزنده امپراطور روس است و در هر یک
از بلاد روسیه باحترام مادر او و شکرانه اینکه خداوند عالم او را نجات داده که این سال نو
بر او بگذرد همه شهرها را چراغان میکنند در شهر طول قریب پانصد هزار خانه وار ... دارند
بجز اشخاص عملیات کارخانه که هر کدام جداگانه منازل خود را روشن و چراغان میکنند در هر ...
سایر چراغها روشن نمود و بازار و کوچه و دکاکین را مجموع چراغان کرده از آنجا بمنزل خود
برگشته شب را استراحت کرده
۲۸ روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شعبان هنگام طلوع آفتاب از طول خروج و عازم کهیره عرض راه جنگل و دهات چند بعد الی
منزل اسم آن دلاه است از طول الی دلاه چهار ده ورست است از اینجا اسب عوض کرده
عرض راه الی ده دیگر و طرفی جنگل و برفی جمع بعد اسم آن دشنه است از دلاه الی دشنه هفت
ورست است
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر کهیره عرض راه جنگل و دهات چند بعد الی منزل اسم آن زاوود است
ده بسیار بزرگ است عمارات خوب دارد جای باصفائیست کلیسای بزرگ دارد رودخانه از میانه
آن میگذرد پل محکم مضبوط دارد از دشنه الی زاوود بیست و دو ورست است
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه دهات بزرگ خوب بعد الی منزل اسم آن ... است
شهر بزرگ خوبی است رودخانه عظیمی دارد از یک سمت آن در بالای ... نشسته ... دارد

بعد رسیدیم شام در اینجا کهنه شهر بزرگی است بازار و دکاکین و کلیسیا یازده دارد و حمامهای بسیار متعدد دارد از
ورق ۳۴ از زاود الا سر موکف سی و شش ورست است یک شب در اینجا خوابیدیم صبح حرکت نمودیم روز دیگر
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر گشتیم عرض راه ما الی جنگل بسیار و دره در هر و بیابان بسیار و عرض راه ما پنج
سه ساعت از نصف شب گذشته به منزل رسیدیم ده بسیار بزرگی است بازار بسیار دارد و دو ساعت
توقف نمودیم

روز سه‌شنبه سیم شعبان از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شده عرض راه دهات بسیار و نیز جنگل و چمن بسیار بود اسم آن
کورد یا چوس است از سر موکف الا کورد یا چوس سی و نه ورست است امروز در اینجا توقف کردیم سبب
اینکه مدت یک روز است که قولونیل خان همراه زنک گرجیه بمهمانخانه یکنفر از تجار الان رفته
آنجا قصبه بزرگی است ده آنجا اوطاق [illegible] آن میلیز دامروز میرزا جعفر مهندس و میرزا رضی
بلیت غلط شد اول رمضان بود خانه رفته انشاءالله بخیر گذشت لیکن میرزا رضی از قرار
تقریر خود در میانه راه خانه هنگام شام قوت شده و نفس او تنگ و خسته و بیحال شده
لیکن از اینجا که رحم خدا در هر حال دهر حال و دهر آنکه شامل احوال همه بندگان است اورا
از ضعف نجات داد امروز عصر عالیجاه لائی محمد علی نوکر صدر را خط را دیده چون حضرت والیه
همراه عالیجاه میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه روسیه رفته بود و البته جهت امر عظیم برسم
تعجیل و چاپاری روانه ایران گشته است با حضرت والیه از هر جا صحبت داشتیم بنده را اعتقاد اینکه
دهات روسیه [illegible] خراب است که هر در آن [illegible] حضرت والیه مذکور بسیار سخت
در این مدت شش ماه که امپراطور [illegible] با ایشان رفته هر چه [illegible] گذشته [illegible]
همراه خود برده [illegible] خلق [illegible] سپاه او بطرف فرانسه روانه شد اینکه
دهات مردم کمتر دیده سبب [illegible] این است و لیکن از ضعف [illegible] و حقارت
دهقان و وضع خود [illegible] بسیار منفعل شدیم لیکن بامید [illegible] نبا ورد
بعد از [illegible] هنگام غروب آفتاب حضرت والیه عازم ایران گردیده و ما شب را در
اینجا بخواب رفته

روز ۴ شهر رمضان هنگام طلوع فجر از کورد یا چوس سوار و روانه مسکو گردید عرض راه دهات بسیار و چمن و دره
زراعت بیشتر روس [illegible] است از کورد یا چوس الا مسکو سی و دو ورست است نزدیک به مسکو
رسیدیم در دروازه [illegible] قراول [illegible] همراه ما بود بعد از اطلاع از حقیقت
احوال ما و دیدن پاسپورت ما را اذن دخول داده از کوچه و بازار گذشته بمنزل [illegible]
گشتیم [illegible] در بالای [illegible] گذاشته دارد بمنزل [illegible] گشته تاریخ ورود ما در مسکو
۴ شهر رمضان المبارک مطابق [illegible] عیسوی است و در این روز [illegible] اینکه ده
روز در اینجا توقف میکنیم [illegible] قصد اقامت [illegible] مداوم گردیده ایم و اما در اینجا بقدریکه توانیم تعریف
مسکو را می‌نویسیم و چون بالفعل مشغول بتعمیر و [illegible] سال [illegible] که بنا بارادت امپراطور فرانسه ۱۳۳
از برای تسخیر مملکت روسیه با سپاه بی‌اندازه آمده و شهر مسکو [illegible] ورود [illegible] رفته بود اولا تعریف
خود مسکو را می‌نویسیم و از آن پس هر چه توانیم در سبب [illegible] بنا [illegible] روس و طریق
تخریب سپاه آن [illegible] دولت روسیه در کار [illegible] با قلیل سپاه [illegible]
مقصود [illegible] انشاءالله خواهیم نوشت و اولا تعریف مسکو و جمعیت را بعد از این می‌نویسیم

اما مسکو و تعریف آن

مسکو شهریست از جمله مشاهیر مملکت روسیه شهر مزبور اولاد عرض [illegible] پانصد سال پایتخت پادشاه
روسیه بوده بعد از آنکه الکزندر بزرگ که مسمی بپطر بود پطربورغ را بنا کرد الحال پایتخت مملکت مزبور
پطربورغ است عرض شمالی مسکو از خط استوا پنجاه و پنج درجه و [illegible] درجه است و طول آن از لندن [illegible]
سی و هفت درجه و نیم است بنای مسکو اولا در کنار رود مسکوا شده که بالفعل از میانه شهر مزبور میگذرد
و نام شهر و وجه تسمیه آن بمناسبت رود مسکوا است بانی شهر مسکو جرج خلف ولادیمر مونوماکا بزرگ
کل روسیه بوده است تاریخ بنیاد آن سنه ۱۱۴۷ عیسوی مطابق سنه ۵۴۲ هجری است و پیش بنیاد
بعد از بنیاد مسکو ارک ساختند که محل نشیمن پادشاه روسیه بوده است بانی آن دانیال خلف الکزندر نوسکی
که یکی از پادشاهان روسیه بوده است [illegible] شد و از آن پس بتدریج خانها و عمارات عالیه در آن بنیاد کردند
و جوه شهر مزبور [illegible] در سال ۱۳۸۲ عیسوی مطابق سنه ۷۸۴ هجری امیر تیمور شهر مزبور را گرفت
[illegible] و مدت [illegible] در آن جا مانده و بعد از آن که امیر تیمور وفات شده بعد از شهر مزبور و بعضی از نواحی دیگر بدست
روس افتاد و لیکن بکرات طایفه تاتار تاخت و تاراج قلعه مزبور برده و بعضی از نواحی روسیه را گرفتند
و [illegible] از سپاه تاتاریه در مسکو مانده و هنگام جلوس ایوان وسیلیویچ در روسیه که مدت [illegible]
سال [illegible] که همه تاتار را از مملکت روسیه بیرون کرده و بناهای خوب از او در مسکو بنیاد افتاده است
و مسکو یکی از ولایات بزرگ روسیه است و جمعیت آن زیاده از جاهای دیگر است و بزرگان و عمال
و اعیان دولت روسیه متوقف مسکو [illegible] پطر اول پطربورغ را پایتخت نمود سعی بلیغ نمود که امرا را
بپطربورغ برده آنها قبول نکرده الحال توقف در این شهر دارند سبب [illegible] آنها [illegible] قاعده
ولایت روس اینکه هر کدام از امرا که در هر موضعی دارند [illegible] مزبور بالکلیه مملوک و عبید
الکان دهات [illegible] از بزرگان مزبور دهات چند دارند و [illegible] رعایا که در [illegible]
آنها هستند [illegible] در پطربورغ [illegible] رعایا [illegible] همراه آنها [illegible] رفت بلکه [illegible]
که پایتخت [illegible] است همه باید [illegible] داشته [illegible] بان سبب امرای مزبور
در اینجا توقف دارند و اما بزرگی مسکو شهر [illegible] زیاد و کم [illegible] میگویند که
فرسخ و نیم الی فرسخ دوره است و اینها [illegible] قاعده [illegible] مثلا در کوچه خانه بزرگ
خوب [illegible] دارد و [illegible] خانه [illegible] بنیاد در پهلوی آنها ساخته‌اند و اما جمعیت مسکو
اهل روس و غیر از اهل ایران [illegible] که [illegible] پانصد هزار نفر جمعیت این شهر است اما
[illegible] در تاریخ فرانسه [illegible] نفر [illegible] و هر کدام از روی دقت و تحقیقات
جمعیت متوقفین شهر را نوشته‌اند [illegible] هزار نفر و جمعیت [illegible] دهات متصله مسکو
[illegible] هزار نفر است بعضی از کوچه‌های آن [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] بازار و دکان آن [illegible] میشوند
و اما [illegible] شهر [illegible] مزبور بنیاد [illegible] است [illegible] مزبود در [illegible]
۳۳ شهر [illegible] بنیاد شده است [illegible] دارد و برج [illegible]
و [illegible] مزبور محل [illegible] بزرگان و پادشاهان روسیه بوده است بالفعل [illegible] مزبور خانه
پادشاهی [illegible] کهنه و لیکن [illegible] است و هر کدام از پادشاهان [illegible]
[illegible] در آن بنیاد کرده‌اند و [illegible] عمارات [illegible] تا نه [illegible]

و از جمله عمارات ارک اوطاقی است بزرگ سقف این اطاق دو اشکال مختلف دارد با طلا منقش است
مقابل عمارات در دیوار نقاشی هر یک از شاهان بجهت یادگاری اینها منقش است اکثر اوطاقهای ارک
کوچک است مگر یک اوطاق بزرگ که مسمی است بمطبخ خانه و اوطاق مزبور مخصوص باین جهت است
که هنگامیکه سفراء دول خارجه بمسکو وارد میشدند در اوطاق مزبور بحضور پادشاهان میرسیدند
سقف این اطاق است به سطح ستون سنگی بزرگ که در میانه اوطاق بجهت بلند اوطاق برپاست که همه
سقف در بالای ستون مزبور است. در خانه مزبور پطر بزرگ که باعث احیای نظام دولت روسیه
بچه است تولد یافته در تاریخ ۱۶۷۲ عیسوی که یکصد و چهل و هفت سال قبل از این است و در ارک
مزبور تاج پادشاهی و اکثر جواهرات متعلقه بپادشاهی و جبه خانه و کتابخانه و سایر متعلقات
سلطنت میباشد دو کلیسا در ارک مزبور میباشد که قابل تذکار است

اول کلیسائی است مسمی به سینت میکل همه پادشاهان و شهزادگان در آن مدفون هستند هر قبری بقدر
سه چهار یک از زمین بلندتر و در بالای آن سنگی است و در روی آن لوحی از نقره متصل بسنگ است
در بالای آن نام شخص مدفون و سن او و نسب او حکاکی کرده است

و ثانیا کلیسای [illegible] است که منسوب بمریم است در این کلیسا هنگامیکه هر کدام از پادشاهان بکار
بهر تخت بر تخت می‌نشیند اول بکلیسای مزبور آمده تاج پادشاهی را بزرگ کلیسا یا کشیش روسیه بجهت
تیمن بر سر پادشاه گذارده و از آن پس خلیفه مزبور با سایر کشیشان بدعا و ثنا مشغول شده
بادعا میگویند در این کلیسا تنها بزرگان دین عیسوی مدفون هستند

و از جمله چیزهائیکه عجائب آید بنظر بنده ناقوس این کلیسا است و ولایت روس هر یک از بزرگان
که اظهار دین داری و تقوی میکند ناقوسی بجهت کلیسا میزند هر کدام ارادت و اخلاص برین
عیسوی زیاده است ناقوس او بزرگتر و وزین‌تر است. او را اعتقاد زیاده و شهرت او در میانه
مردم بیشتر و عامه مردم او را بیشتر احترام میکنند از جمله بوریس گودانوف که یکی از پادشاهان
روسیه بچه است ناقوسی در یکی از کلیسای ارک گذارده است که وزن آن چهل و هشت هزار
پوط است و از آن وقت نام بوریس گودانوف مشهور و محبوب اهل روس شده و از قضا بنگه
آن زمان که بتخت رسیده مسرا باز دست آن گرفتند او ناقوس یکی از کلیسای دیگر ارک میکند ارد
مدتی متعلق بجهت بالفعل بر زمین افتاده بعلت سنگینی وزن بر زمین افتاده است اهل یوروپ
اکثر بتماشای او می‌آیند و بزرگترین ناقوس دنیا است شش ذرع و نیم شاهی بلندی آن است
و بیست و یک ذرع دوره آن و سه چهار یک قطر آن میانه آن خالی است از قراریکه در کتاب
آنها نوشته‌اند هشتاد و هشت هزار پوط وزن آن است هنگامیکه بر زمین افتاده یک طرف آن
شکسته است و نفر بیتوان از شکاف آن گذشت

و در سایر شهر کلیساها زیاده از اندازه دارد بعضی از اهل اینجا گفتند چهار صد و هشتاد کلیسا معظم
بجا است و گرجی و روسی که در مذهب ارامنه هستند میباشند و ما بقی متعلق بطریقی که از نوک
اختلاف با ارامنه دارد میباشد در اصل کلیسا بعلاوه صورت مریم و حضرت عیسی که در هر
طرف بصورت و هیات علیحده کشیده‌اند با صلیب و غیره که همه عیسویان سجده بصورتها
مینمایند صورت بعضی از علماء ادیان آنها و حواریان حضرت عیسی را کشیده‌اند و با آنها نیز
احترام مینمایند و تدریج صورت پرست هستند و عامه عوام پرستش بهمان نقش دیوار

نموده و استعانت و امداد از آنها میجویند و در بالای هر طاقی یک صورتی از سنگ و یا صورتهای
۱۸۳ متعدد از سنگ است از علمای دین و حواریان و غیرها میباشند عامه مردم هنگام عبور بصورتها
رو گذاشته بآنها ایستاده احترام و تعظیم بآنها نموده بعد از آن میگذرند اگر این طریقه عبادت را
ترک نمایند پس کدام یک شرک خواهد بود

و از جمله معبدها صومعه است که دختران از ارامنه و گرجی و روسی که تارک دنیا شده بمعبد
رفته مادام حیات در آنجا خواهند ماند و اگر دختری در خانه بصومعه رفت مدت دو سال در
آن ماند اگر قبل از دو سال اراده نمود که بیرون رود قادر است و چنانچه یک روز از دو سال
از تاریخ ورودش بگذرد موافق شرعی که دارند دختر مزبور نمی‌تواند بیرون رفت و همچنین جوانان
چند در آن صومعه تارک دنیا می‌شوند

رود خانه مسکو اصل آن مسکوا است نهر مزبور مسمی بآن است و دو رود دیگر متصل بآن یکی
نیگلینه و دیگر یاوزه است هر دو ملحق بمسکوا میشود در هنگام زمستان یخ می‌بندد با آنجا
کشتی از آن عبور نمی‌کنند و تابستان چندانچه زور نیست که کشتی بزرگ از آن عبور کند در هنگام
بهار بیشتر کشتی از آن میگذرد

و از جمله جاهائیکه قابل نگارش است در محله کیتای گراد کتابخانه ایست بهمراه دالکه [illegible] اعدادیه
الکتابخانه از ابنیه کوچین کریستین سلطنت تخیه روس است دفاتر همه روس و کتب علوم از هر زبان
و علمی در آنجا حاضر است سابق کتابهای در صندوقها گذارده بجهت برخی و اکثر خورده است لیکن
در این است که کتابها را در نهایت تقطیع و جلوه گری ساخته و گذارده اند در ب و دیوار روزنهای
اوطاق مزبور از آهن است که محض بابت الاحتیاط آتش در آن نیفتد دفاتر و کتابها را در تحت
و الکترون را بنحو گذارده که شخص کتاب دار هر کتابی را از هر علم که شخص بخواهد فورا حاضر میکند

و از جمله ابنیه مسکو مدرس آن است یکی از مدرسه در محله کیتای گراد است از ابنیه الیزابت سلطانه
روس است شش صد طلبه مستمرا در آن مشغول بدرس هستند بیست و سه مدرس در آنجا حاضر است
۱۸۴ و طلبه مزبور خوراک و لباس و سایر ضروریات از سرکار پادشاهی بآنها میرسد و مادامیکه
طلبه مزبور کامل نشده‌اند از آنجا بیرون نمیروند و هنگامیکه میخواهند او را بخدمت مامور میکنند
یا بر سر شغل گذارند مدرس اول آمده همه را که مظنه کمال در آنها میرود امتحان میکنند
و بعد از امتحان چنانچه کامل شده‌اند بیرون آورده دیگری را بجای او خواسته و چنانچه کمال
حاصل نیز اینها گذارده در ششماه یکدفعه بامتحان جوانان میروند و علومی که در مدرسه مسکو
تعلیم بآنها میکنند بموجب مفصله است

علم الهیات که تیالوگی — فلسفه طبیعی — تواریخ و الخ — علم سیاسی — علم حساب — معماری
قلعه سازی — علم توپخانه — الجبر — صورت کشی و نقشه جغرافیا — شمشیر بازی — رقاصی
خواندن و نوشتن کرمانی لاتین روسیه فرانسه انگریزی نمسا ایتالیا زبان ترکی و تاتار
و دو سه مدرسه دیگر دارد که اهل شهر طفلان و خوراک آنها گرفته بهمین طریق مشغول داد

امپراطریس کترین

و از جمله ابنیه مسکو دار الشفقه‌ای است بانی آن امپراتریس کترین سلطانه روس بوده اخراجات
آن را اهل شهر محض لله میدهند پنجاه و شش سال است که دار الشفقه را بنا کرده‌اند و در انجا اطفال
بی پدر و صغیر را نیز تربیت میکنند جای هشت هزار طفل در آن هست هر طفل شیرخواره صغیر
که در انجا برند بیرون محض لله بدست دایگان میدهند رخوت و خدمه و خوراک و اخراجات
دایگان کلا حاضر است اول چهار سال بزرگ و پاک و بعد شش طبقه است هر کدام از اطفال
مزبور رخت خواب علیحده دارند اطفال مزبور ما دامیکه بسن هفت سال نرسیده‌اند در یک منزل
دارند بعد از هفت سال دختران را در منزل علیحده و پسران را بشرح ایضا کنار داده دختران را
درس زبان و نوشتن و علم حساب میدهند و در ضمن تعلیم خیاطی و جوراب بافی و سایر چیزهائیکه
متعلق بزنهاست میکنند و پسران را هر کدام بکاری مشغول کنند و از جمله کسبه آهن کرد
نجار و چخماق سازی هر دو صنف در دار الشفقه منزل دارند و پسران و دختران را تا چهارده سال
مشغول باشغال مزبوره نمایند از آن پس از خود انها تحقیق کنند که بچه شغلی انها رغبت دارند
و از آن پس موافق میل و خواهش خود انها انها را بر سر کار معین میکنند بعد ما دامیکه بسن بیست و یک نرسیده‌اند
هر کدام بر سر کاری از کارها معین و خود انها را اختیار نیست که از آن شغل متنفر شده سر باز زده و پس از آن الی بیست
و یک سال بهر شغلی که خود آنها مایل هستند مشغول میشوند و هنگامیکه به بیست و یک سال رسیده هر کدام را
بقدر استعداد و قابلیت بر سر کاری گذارده که خود از کسب و هنر خود متکفل احوال خود شوند و در این ابنیه
در درس و تعلیم انها کوشیده دختران و پسران در خوانی و نوشتن و در قاعده که در این ولایت هنری است که
هر کس باید از آن بهره‌مند شود میآموزند و ما دامیکه کمتر از هشت هزار نفر از اطفال در آن خانه‌ها
حاضر نیستند هر کس که فقیر و گدا در تربیت طفل خود نیست خواه هر طفل را بانجا برده گذارد و خواه خود را
حاضرا مباشرین نمره طفل را بسپارد و بدون تفاوت در تربیت طفل مزبور بنهج [illegible] حاضر میکوشند
و هر کدام که بسن بیست و یک سال رسیده بکار معین خود بکار آن دیگری را آورده متکفل میشوند و همچنین
جمیع اسباب [illegible] حاضر بجهت بیماران دختر انکه غریب و یا بومی هر مذهب و ملت دارد محض لله تربیت نموده
انکه [illegible] دار الشفقه رخت طبیب و رخت خواب و خدمتکاران و دوا و سایر ضروریات بجهت آن حاضر است
و در مدتیکه اطفال مذکور سابق در انجا هستند و هر کدام کار کنند منفعت آن کار متعلق بانجانه است
و هر کس از اهل شهر که بدار الشفقه مزبور رفته البته بملاحظه کار دختران و پسران میرود و از راه خیرخواهی
چیزی از انها خریده محض لله نیاز بانها داده و وجوه مزبور متعلق و مصروف بانجانه میشود از جمله
هنگامیکه میرزا جعفر مهندس یکی از رفقا بانجا رفته کیسه ابریشمی از انها خریده و دهی بانها داده
قبل از هنگامیکه بنده در حقیقت این خانه و اوضاع اطلاع بهم رسانم روزی بعزم سیر بحوالی آن خانه رفته
عمارات عالیه وسیع خوب بنظرم آمد داخل بعمارت مزبور شده بطریق کار [illegible] بسیار [illegible]
بلند میدان وسیع صحن مربع دارد و اطراف آن کلا عمارات [illegible] پنج و شش طبقه [illegible]
سربازان [illegible] در قراول ایستاده یک طرف آن باغ است که هر وقت جوانان مزبور را دماغ از
تحصیل سوزد در انجا رفته تفرج دماغ میکنند بنده از کیفیت انخانه اطلاع نداشتم و [illegible] زبان
دان نزدیک نداشتم که از او تکلیف و نام بپرسم عبور جوانی آمده باشاره مرا طلبید و راه
نمایی یکی از خانه‌ها نمود مرا بخاطر رسید که در انجا بدون رخصت داخل شده ام شخص مزبور متعلق
بحاکم شهر است مرا از پی مواخذه میطلبید میخواستم همراه آن روم اما بخیال آنکه خلاف قاعده

امری سر زده است که داخل باین خانه شده ام بدون اذن اگر همراه جوان مزبور روم شاید سربازان مرا
بزور بانجا برده مورد تغیر [illegible] طرق دیگرها همراه جوان مزبور باوطاق وسیع در طبقه سیم داخل
شدم بعد از ورود باوطاق مزبور بجای اینکه انتظار حاکم شهر و مواخذه آن را میکشیدم شش نفر
مغنی نشسته نغمه چنگ [illegible] مشغول بعجه حیرت من زیاده شده مجموع بر خواسته مرا نشانیدند
از آن چهار زن مسن خشمه در نهایت تقطیع داخل شده خواستند بفرانسه متکلم شوند بنده جواب
نداده بروسیه نیز جواب نشنیده با طریق انگلیسی و لوکه نیز جواب نشنیده از آن [illegible] به ترکی گفتگو کرده
بنده جواب بان دادم از قول زنان عذر خواهی از امری کرده از قرار گفتگوی ترجمه زنان مزبور
مباشرین و بزرگ و سرپرست دختران انجا هستند و چند نفر دیگر مباشرین پسران هستند
زنان مزبور بنده را با لباس غریبه در میانه حوض دیده خواهش کرده بودند که مرا دیده گفتگو
کنند ادنی بعقب بنده فرستاده و مرا آنچه مالیخولیا عارض شده بود از سر خود خواستم عازم شوم
مترجم مزبور گفت زنهای مزبوره حکم داده اند که امروز دختران و پسرانیکه مشغول برقص
میشوند رقص شما بجا آمده که تو انها را ببینی ازوقت نیز حیرت من زیاد شده که چه دختر و پسر
در انوقت بتفصیل اطلاع از خانه و قاعده انجا نداشتم [illegible] که در انجا توقف کنم بعد فاصله
ربع ساعت پنجاه نفر دختران ماه سیما و پنجاه نفر پسران گلعذار با لباس منقطع داخل باوطاق
مزبور شده هیچکدام [illegible] از چهارده زیاده عمر نداشتند و نه کمتر از آن پس مغنیان چنگ [illegible]
خود را ساز کرده همه در رقص مشغول گشته تا کمال هیچ رقص بان خوبی با آن اجتماع ندیده بودم
یک طایفه دختران چون حوری که آمده [illegible] نور [illegible] و یک سو پسران خوب ساده صف در صف یکدیگر ایستاده
بعد از اتمام رقص از انجا بیرون رفته پنجاه نفر دیگر و پنجاه پسر یکجا آمده مشغول برقص شده الی
حوالی غروب در انجا ماندم بعد از اتمام رقص رخصت خواستم زنان مزبوره مانع شده چای
حاضر کردند بنده عذر آوردم مترجم مزبور گفت خیال میکنند که زنان مزبوره کم پایه هستند و از
برای نقص است ایشان مردمان معزز و محترم هستند و اگر در نزد انها چای نخورده ترک ادب بجهت
دو انها را به نهایت رنجش ناراضی بخواهی کرد گفتم مقصود من این نیست که عذر آوردم در این ماه
ماه عزیز ماست و ما مشغول بصوم هستیم و نمیتوانیم قبل از شام چیزی خورده و یا اشامیم مترجم بلا
بانها حالی نمود جواب گفتند اگر نیم ساعت دیگر درنگ شود در حوالی مغرب چای خورده روزه چه مانع دارد
بنده قبول کرده الی مغرب در انجا مانده چای صرف کرده از انجا بمنزل رفته روز انه دیگر بکیفیت
خانه مزبور را از میرزا مهدی [illegible] پرسیده ام و از کتاب قاعده روسیه این فقرات را نوشته و همراه
دو مهدی الکانه مزبور رفته او نیز بسیار از اوضاع رقص انها محظوظ شده بعد از ساعتی از
انجا بمنزل رفتم میرزا مهدی مذکور ساخته که اهالی شهر [illegible] محض لله عموم اغنیا و تجار وجوه
وجوه کثیر بانجا میفرستند از جمله تجاران مزبور دمیدوف نامی مدتی قبل از این [illegible]
برسم نیاز محض لله بانجا فرستاده و آفرین بر این قاعده که علی الدوام در تربیت [illegible]
باین نهج میکوشند خدا میداند که در وقتیکه بنده بملاحظه رقص دختران و پسران مزبوره [illegible] بهم
چند از این اطلاع از حقیقت احوال انها بهم رسانم که اطفال چه [illegible] هستند که در انجا
مشغول تحصیل هستند بسبب آنکه لباس انها کمتر از هیچ یک از اعیان دیگر نبود

مطلب کرده

و اما تجارت مسکو

تجارت مسکو مطلق از سمت سیبریه پوست قرا قروه و سنجاب و سمور و [illegible] وغیره را میاورده و ازانجا باسلامبول
و ایران و حاجی ترخان و رشت میرود و از رشت ابریشم بافته و نبافته بولایت روس بر میگردد و از
حاجی ترخان [illegible] هند و شکر و نبات و ادویه [illegible] آورده بانجا مصرف میشود و مروارید از رشت
اسلامبول بانجا میاورند و بازار و تجارت انها مطلق پوست داد و ستد میشود و بطوریکه [illegible]
روس ساخته شده مطلق بمسکو اورده و ازانجا بولایات [illegible] منتشر میشوند و حمل و نقل اجناس را در ایام
بهار از [illegible] مسکو منحصر و در زمستان با گاری حمل و نقل میکنند بعلت اینکه نهر مزبور در ان
هنگام یخ بسته و کشتی عبور نمیکند و چون دولت روس [illegible] از هر یک از بلاد فرنگستان بولایت خود
اورده اند اکثر انها ترقی معقول کرده بعضی [illegible] فرنگ [illegible] و اهل صنعت کارهای خوب
بزرگان منحصر و نشان داده اند گرچه که مدت [illegible] انها مشغول بشغل مزبور بوده دیگران
کار او [illegible] صنعت کارهای مزبور صاحب مایه [illegible] دیگران [illegible] میکنند که با شغل و چیز
از نحو اختراع نموده و یا اینکه از فرنگستان صنعت تازه باین ولایت آورده باشند

و از جمله [illegible] این شهر نجاران چند هستند که اوطاق چوبهای [illegible] ساخته بهر اندازه و ترکیب در بازار
حاضر است هرکس اوطاق میخواهد در بازار رفته انها را پسند کرده [illegible] ان چوبها را
پارچه پارچه در بالای گاری [illegible] برده نجاران مزبور ترتیب انها را متصل [illegible]
میکنند

و خانه دیگر است که او را خانه دیوانگان میگویند بهمراه [illegible] تاجر [illegible] که
بهمراه ما بود رفتیم خانه مزبور خانه بزرگی است زیاده از یکصد اوطاق بزرگ دارد و [illegible]
و [illegible] و مباشرین چند دارد هرگاه عقل [illegible] زایل شود و یا بکلی دیوانه [illegible] و جای
ندارد که [illegible] نموده و یا اینکه در شهر [illegible] بعلت نقص عقل آزار بمردم خواهد داد بخانه
مزبور برده خوراک و جا [illegible] خواب او مادام حیات حاضر است اگر در این ضمن
غذا او را شفا داده و بعقل آید او را از انجا بیرون میفرستند والا در انجا او را نگاه
داشته طبیب و جراح [illegible] بقدر ضرورت دارند بعضی از جوانان خوش قامت و خوش
لباس در انجا دیدیم مذکور ساختند که انها دیوانه عشق شده اند بعضی که در انولایت [illegible]
در مجالس و محافل [illegible] را میتوانند دید و صحبت داشت بعضی از جوانان دختران را دیده
فرضا یکی از انها دختری را دیده مایل بان شده بعد از مدتی که یکدیگر را دیده و [illegible]
[illegible] بدون واسطه دلاله [illegible] یکدیگر را [illegible] میکنند [illegible] بعد از مصاحبت [illegible]
پدران انها راضی [illegible] انها نشده بلکه انها را منع از دیدن [illegible] مالیخولیا [illegible]
نموده [illegible] مجنون [illegible] که انها را [illegible] عاشق
شده [illegible] دیوانگان برده [illegible] داشته سعی میکنند که [illegible] طبیب و علاج
[illegible] انها را بحال آورند بعضی از انها بحال اول [illegible]
[illegible] عشق [illegible] مادام حیات [illegible] مرا از این سخن [illegible] بیاد [illegible]
[illegible] خیال [illegible] مالیخولیا عظیم است در دماغ انها [illegible]
دل [illegible] از دست رفته را دستگیر نکرده بلکه [illegible] انها [illegible]

محروم داشته که نگذارند [illegible] عاشق بیدل را با نام چه کار و با ننگ چه بازار دل دارد خسته و خاطر
شکسته هرچه بجز یاد دوست است از خاطر محو شده و هر انکه خیال [illegible] او است و روی دلجوی او
در عرصه خیال [illegible] خاطر خود را بتماشای خیال او خورسند دارد اگر پدران برحم [illegible] ان دیوانگان
این است که توانند خاطر انها را [illegible] و از وقت چاره [illegible] مراد [illegible] خواهد شد والا
کسی که عاشق است چه [illegible] نام و چه [illegible] ننگ لیکن العادت کالطبیعة الثانیه [illegible]
ولایت اینکه هرکس از هر رتبه و مرحله [illegible] مواصلت [illegible] مقابله نکند نکند
اگر چه [illegible] اطفال [illegible] مجنون و [illegible] دیده لیکن [illegible] اولاد [illegible] را ترجیح بمواصلت [illegible]
[illegible] چند از انها را منع نموده و بالاخره دیوانه میشوند

و از جمله قواعد دیگر انولایت اینکه شش روز بعد از ورود بانولایت [illegible] عبور بالا محمد علی تاجر
[illegible] از [illegible] دوستان را دیده که [illegible] قراول میرفتند [illegible]
ان را تحقیق نموده کشف [illegible] اشخاص که تقصیر کار هستند از برای [illegible] انها [illegible] تقصیر انها مدت [illegible]
باید مشغول بکار [illegible] و عملیات دیگر [illegible] قراولان از زندان بیرون برده بر سر کار
میگذارند و عصر انها را پس برده داخل زندان میکنند قاعده این ولایت اینکه مدت
یکسال هرکس از مقصرین و دزدان و قاتلان مردم و امثال انها که گناه عظیم کرده اند محبوس
نموده در سر سال انها را [illegible] قاضی حاضر کرده از روی دقت بتقصیر و اعمال [illegible] رسیده
هرکس تقصیر [illegible] عظیم کرده مثلا قتل نفس و یا اراده بقتل نفس دیگری نموده او را [illegible] میکنند و هر که تقصیر
او کمتر [illegible] مادام حیات بسیبر فرستاده و کمتر از ان در انولایت بقدر گناه او باید مشغول
بکار [illegible] و شغل [illegible] تا انکه مدت وقت مزبور بسر آید و ازان پس او را آزاد میکنند
و کسی که تقصیر او کمتر است [illegible] کرده او را مرخص میکنند و ازان پس مذکور ساختند که
دو سال قبل که امپراطور روس [illegible] مغلوب [illegible] از ولایت روس [illegible]
[illegible] از ان مقصرین [illegible] نجات داده و ازان پس [illegible] انها که
بسیبر فرستاده اند و یا بقتل رسانیده انها [illegible] بالفعل [illegible] هزار نفر محبوسین در مسکو مشغول بکار
دیوانی هستند در روزهای یکشنبه [illegible] در نزد انها رفته با انها [illegible] میکنند [illegible]
و منزل انها [illegible] زندان حاضر است

[illegible] هشتم شهر رمضان روز عید عیسویان بود و اهل مسکو از شهر بیرون رفته در کلیسا که خارج از شهر است میروند و زیارت
میکنند بنده از شهر بیرون رفته در [illegible] سوار [illegible] کلیسای مزبور [illegible] پیاده شده بتماشا [illegible]
جمعیت بسیاری از مرد و زن در انجا حضور داشته [illegible] مشغول [illegible] در عرض راه [illegible]
کلیسا [illegible] قزاق قراول هستند که [illegible] خلاف قاعده [illegible] او را گرفته محبوس سازند
تخمینا [illegible] هزار نفر جمعیت بود همه در نهایت آرام و سلوک راه میرفتند وارد بکلیسا شدیم
کلیسای مزبور در نهایت زینت [illegible] اشکال چند از طلا و نقره ساخته اند که همه باشکال مزبور
تعظیم و تکریم [illegible] فارغ از کلیسا جمعیت [illegible] و مردم دست یکدیگر را گرفته [illegible]
و ازانجا بمیدان [illegible] رسیدیم که مردمان در میانه [illegible] سوار [illegible] میکنند [illegible]
قراولان [illegible] ساز و نواز مشغول اند [illegible]
[illegible] مشغول بوده در نهایت [illegible]

۳ اینکه جوان مزبور لسیمان باز خود را تمام کرده دختر رئیس ان باز در بالای چادر رفته مشغول رقص شده
الحق بنده از بازی او بان همه جرأت که از او مشاهده افتاد حیران گشتم بمناسبت مقام چون فالی از
نوشتن کتابچه یاد داشت بخاطر رسیده باینمضمون اظهار نمود

زاضطراب دل ما برشته زلفت جز شور چو بازی لسیمان ادا — بعد از ملاحظه مزبور مراجعت بمنزل
نمودیم — چند روز دیگر نیز بباغ مزبور و تماشای مردم رفتیم اساس چراغ چیده‌اند که مردم خوش بگذرند
شنلر روز اول که سبب بازار جلی انروز را عید کرده جمعیت بسیاری در باغ او کلیسا ازدحام
شده و مردم بسیر و گشت مشغول بودند — و هم چنین روز دیگر را هم بر روز خیال میکنند و جمعیت
که بانک بازار چیز امروز نیز مردم بجهت خوشی که ها از شهر بیرون رفته مشغول بتماشای شهر شده
روز دهم شهر رمضان بنده و میرزا جعفر مهندس بباغ رفته بعد از تماشای باغ و مردم مراجعت بمنزل —
نمودیم در عرض راه باران مفصلی با بادی درخوبی تر شده بعضی بکلی غرق آب شده با اوقات
بمنزل نمودیم خوابیدیم

روز دیگر جوانی است برادر زاده گنق تاجر که ما در خانه او منزل داریم در زبان فرانسه ربط کاملی دارد
و مدتی در حاجی ترخوان مانده از زبان اعجمی است و زبان ترکی را در نهایت فصاحت میداند کتابی در دست
داشت که تاریخ اول ترقی ناپالیان الی هنگامیکه از روس مراجعت بفرانسه نموده بود مفصلاً شرح حال
گنق اغیسر را از اخیرا ان به زبان فرانسه و روسیه نوشته بود چون بالفعل از آثار خرابی مسکو
هنگامیکه ناپارت بعزم تسخیر انجا آمده بود باقی است بنده را رغبتی [illegible] ملاکلام در این افتاد
که بر حکایت او هنگام عزیمت ناپلیان بسمت روسیه و مادام توقف او و وقایع اتفاقیه
و تدبیر روسیه در اخراج او را مفصلاً معروض داریم بنا بر این گنق مزبور را در منزل ملاجمع
تاجر بزرگ برده و موافق آنچه در کتاب مزبور نوشته بود بنده ترجمه نموده امید است که خالی از
ان فالی از نفعی نبوده باشد

تعداد اسامی نفری و دستجات جنگی ناپارت که همراه خود از پاریس برداشته عزیمت روس را نموده است

سپاه پولیندر	سکسان	پروشیه	ایتالیا	استریا
شصت هزار نفر	ده هزار نفر	سی و دو هزار نفر	هشت هزار نفر	سی هزار نفر
توربان که یکی از ولایات نمسه است و پسر ناپالیان شوهر دختر پادشاه آنجا بود		ویستفالیان که یکی از ولایات نمسه و برادر او جروم سردار آنجا		دارم اشتین که دختر او را برادر ناپالیان جروم عقد کرده بود
سی هزار نفر		بیست هزار نفر		چهل و دو هزار نفر
درس که یکی از طوایف نمساست		سویس که میان فرانسه و آلمان است		اسپانیا
چهار هزار نفر		ده هزار نفر		چهار هزار نفر
فرانسه و متعلقات آن		سایر متعلقات نمسه		
دویست و شصت هزار نفر		دوازده هزار نفر		

تاریخ حرکت ناپارت از پاریس و عزیمت ممالک روسیه

بتاریخ نهم ماه می عیسوی ۱۸۱۲ ناپالیان با کل سپاه خود که چهارصد و نود و سه هزار نفر میشد
از پاریس خروج و بعزم تسخیر روسیه وارد بان ولایت میشود اولا قریب بشهر ویلنه که یکی
از شهرهای روسیه میباشد میرسد سابق امپراطور روس با سپاه کثیری در ویلنه بوده هنگامیکه
خبر نزدیک شدن ناپارت و تعداد نفرات سپاه او را شنیده خود را حریف او ندانسته
بر ویلنه که محل معتبر سپاه است که در بالای آن جمع میکرد خراب کرده و اسباب جنگ
و آذوقه خود را که هرچه در آنجا بوده همراه برده شهر را خالی و ویران میگذارد و چون ناپالیان
ویلنه را خالی دیده ه روز در آنجا توقف نموده از آن پس خروج و روانه شهر نواکرد
میشود شهریست بزرگ و لیکن امپراطور بهریک از بلاد روس که قلعه مضبوط
نداشته که توانسته سپاه بجهة محافظت آن بگذارد غلات و خوراک و آذوقه را کلا
آتش زده رعایا و اهالی شهر و دولت انها را از آنجاها کوچانیده بود در اینجا نیز
ناپارت شهر را ویران و خراب دیده ملکه علف صحرا را نیز آتش زده بودند
از آنجا همه ه روانه مسکو میشود در راه بشهر اسمولنسکو که عظیم‌ترین از شهرهای روسیه
بوده میرسد در آنجا بسپاه روس ملاقات میکنند جمعیتی از روسیه و توپخانه و سرباز و سواره
در تحت برکلی دتالی که یکی از جنرالان بزرگ روسیه بوده است محصور اهل شهر [illegible] طرفین
واقع و مدت [illegible] ساعت بمقاتله مشغول و جمع کثیری مقتول گردیده بالاخره سپاه روس تاب
مقاومت نیاورده بسمت شکست بجنگ و گریز داخل شهر اسمولنسکو شده هنگام ورود
بشهر جنرال برکلی دتالی حکم بسپاه میکنند که آتش بطرف مسکو روانه شوند سپاه ناپالیان
در یکطرف شهر و دو مرده روزانه دیگر جنرال مزبور مشغول بقلعه داری بوده لیکن جمیع مردم
هرکس بارکشی داشته و توانسته که اسباب خود را بیرون برد حکم کرده که از شهر بیرون روند
و آتش [illegible] با باقی سپاه و مردم شهر هرکه توانسته همراه او از شهر مزبور بیرون رفته هنگام
خروج آتش بشهر انداخته خانها که تا الصبح در شهر آتش بوده و اکثر خانها میسوزد و بجهه یاران
با همراهان بسمت مسکو فرار میکنند سپاه فرانسه روزانه دیگر تا ظاهر حرکت و تاراج و [illegible] رسیده
آذوقه زمستان داخل بشهر مزبور شده شهر را خالی از مردم و سوخته می‌بینند چیزی که در
ان شهر باقی مانده بود تو بهار قلعه و خانه بزرگ کلیسا اسمولنسکو ناپالیان در خانه بزرگ
کلیسا مانده و سایر سپاه فرانسه در کلیسا او جاهای دیگر که توانستند پیدا نموده توقف کردند
بعد از سه روز از انجا خروج و عازم مسکو گردیده و اما سپاه روس که چهار روز قبل از شهر
مزبور روانه مسکو گردیده در آنجا برات و شهرها در عرض راه رسیده مردم و اموال انها را
بقدریکه توانستند کوچانیده و آذوقه و سایر چیزها [illegible] گمان این میرفت که چنانچه سپاه
فرانسه اقامت باعث تقویت انها میشود خراب و آتش زده و در هر جا که از خانه و پلها
پلهای مزبور را نیز خراب کرده نزدیک بمسکو کوتوساف که یکی از جنرالان بزرگ روسیه
پیر مرد هفتاد ساله که سالها سردار سپاه روسیه بوده با دولت عثمانی سالها مجادله
میکرده کوتوساف مزبور از جانب پادشاه سردار کل سپاه میگردد و سپاهی انبوه

با توپخانه و اسباب جنگ جمع نموده منتظر رسیدن ناپلیان و مقابله بوده در روز چهارم
سپتمبر عیون سنگرها ساخته قشون خود را جابجا نموده در روز ششم سپاه فرانسه بمقابل
رسیده در یک سمت فرود آمده دو ساعت از ظهر گذشته هنگامه جنگ گرم و آتش جانب
سپاه خونخوار در آتش رزم آمده یک طرف معسکر کوتوزاف خیمگاه و طرف دیگر سنگرها ساخته
از سمت فرانسه هجوم بروس برده سواره فرانسه تاخت با آنها نموده اما دو سنگر رسیده
و از طرف روسیه بضرب توپ جمعی کثیر از فرانسه را مقتول نموده بالاخره از دو حمله یکدیگر
نموده و درهم ریخته است بنحو جنگ کرده سپاه روس بقاعده که دارند مادام حیات
جنگ کرده و فرار نمیکنند و اما هنگام حمله سپاهی هر شب بر سر دست در آمد هنگامه
جنگ و گیر و دار دلیران برپا و از هیچ طرف دست برداشته هر دو دست از جنگ باز
کشیده شب را در آن میدان بسر برده روز دیگر که صبح صادق سر از دریچه
مشرق بیرون آورده از هر دو طرف صفوف جنگ را درست داده اند در این
روز کوتوزاف بمقابل سپاه روسیه آمده با واز بلند خطاب بسرداران نموده باین عبارت
مستمعین را دلیر میکند

باغیرتان و سالداتهای روس مرا گفتگوئی است این است که دشمن بولایت شما آمده
بالفعل در پی تخریب ولایت شما و اموال شما بوده است و بهر یک از ولایات شما که
وارد شده است چنانچه شنیده اید خانمان و خرمن شما را خراب کرده و صدورتهای عزیز
شما را شکسته و زنان شما را مضطرب و در دست سربازان خود [illegible] وا داده
و اینکه همه زنان شما را باسیری برده اگر ذره حمیت دین در دل دارید و حب وطن و حب
عصمت و حب پادشاه خود و ولایت خود را در دل دارید امروز روز مردانگی
و شجاعت است امروز روزیست که هر کس را [illegible] ننگ و غیرت باشد باید جان را
مردانه باز دو زنانه تعلل خونریز گذارد که دشمن جان و دین و دولت او برادع غالب
نخواهد شد من یکی از پیر مردان هفتاد ساله شما هستم و در طریقه دین داری مستقیم هستم
هر کرا امید بمن داریست امروز باید جوهر خود را ظاهر کند بعد از گفتگوی کوتوزاف غریو از
سپاه روسیه برخواسته متفق اللفظ متحد المعنی متعهد گردیدند که امروز یا کشته
میشویم و یا فتح میکنیم

و از طرف سپاه فرانسه ~~بناپرت~~ ناپلیان سپاه خود را با این مقالات مخاطب میسازد
سالداتها و افسران امروز روز فتح شما است و فتح مزبور موقوف بهمت و سعی شما است
ملاحظه داشته باشید که سالدات فرانسه از جمله مشاهیر آفاق است و ابروئی که شما
پیدا کرده اید بعلت دلاوری و بردلی و مردانگی خود شما بوده هر کرا امید باین باشد که
نام آن مرد خبر آشنای تاریخ اوان جهان گردیده امروز باید جوهر خود را بنماید
قطع نظر از آن امروز آخر جنگ شما است بعد از فتح وارد مسکو شده اموال مسکو
متعلق بشما خواهد بود و خانهای مسکو و حول و حوش آن در زمستان مسکن شما خواهد شد

بعد از مقابله کوتوزاف با سپاه روس و ناپلیان با فرانسه بخیال مقاتله نموده اما در آن روز [illegible]
پیدا شده بود که سپاه روس خیال خود نموده که بچه نوع سپاه فرانسه یورش برده که از آن قرار چاره آنها را
نموده بلکه چهل هزار سپاه فرانسه تاخت بر سر روس برده بدون زدو خورد جلو رسیده که با تفنگ و ضرب
جنگ میکنند در این روز فرانسه [illegible] سواره از انها بنوع شجاعت خود را اظهار میکردند که روسیه را
هرگز با چنین سپاه مقابله اتفاق مجموع متحیر و مضطرب [illegible] چون مجموعا متحد اللفظ و متفق القلب
عهد بجنگ و فتح بوده مطلق از جای خود حرکت ننموده حملات سواره فرانسه را دفع و توپ روسیه
رفته و از آنها بضرب توپ سواره مزبور را پس نشانیده و چون قبل از شروع جنگ بناپارت را
اعتقاد اینکه سپاه روس تاب مقاومت [illegible] آورده خود از سپاه [illegible] در میدان نیاورده
در این اوقات که چنین ایستاده [illegible] از انها [illegible] حکم میشود که پنجاه عراده توپ دیگر
با توپچی [illegible] ملحق سپاه او شده باشند و حکم میشود که هر [illegible] میبود که سردار
کل سواره نظام بوده ملحق سپاه او [illegible] با [illegible] که حمله [illegible]
متعلقه برکلیتیان کلیطی از جنرالهای بزرگ روسیه بوده آورده سواره مزبور تازه بکمک آمده
و بر سر دماغ و سپاه روسیه خسته بوده یکدفعه سواره فرانسه تاخت بر آنها آورده جنرال
برکلیتیان کمال اینکه [illegible] سپاه خود را تغییر [illegible] حرکت کرده سپاه فرانسه چنین [illegible]
۳۳ که آنها را شکست داده حمله آورد بر سر آنها شده کوتوزاف از این حمله آگاه بوده [illegible]
از سپاه [illegible] فرستاده و حکم باو میشود که [illegible] از جای خود حرکت نکند و از
سوی فرانسه حمله با آنها برده هنگامه گرم شده مجموع درهم ریخته و از هر دو طرف آتش عظیم
برپا شده در سمت [illegible] عراده توپ [illegible] آتش [illegible] توپ [illegible] کرده
نظاره کان بجز شعله توپ چیزی [illegible] هفتاد هزار سواره از دو طرف حمله آورده دست بگریبان
بوده الاستراحت بعد از غروب چون [illegible] از هیچ طرف رخ ننموده و سپاه [illegible]
برآورده شب چهره [illegible] در آمده بعلت تاریکی هر دو دست از مقاتله و جدال کشیده
سی هزار از روسیه مقتول و جنرال برکلیتیان و سه جنرال دیگر مقتول و [illegible]
و از طرف فرانسه پنجاه هزار نفر مقتول و یک نفر جنرال و [illegible] عراده توپ دستگیر شده [illegible]
از مقاتله کشیده [illegible] بناپارت از روی حیرت با افسران خود میگوید چنین جنگی تا حال [illegible]
و نه شنیده ام که باین نوع از هر طرف پایداری شود همه [illegible] هر دو جانب [illegible]
کشته شده [illegible] عراده [illegible] جنگ [illegible] از جمله تعجبات دیگر اینکه در این [illegible]
هر دو صف [illegible] تمام شده و اگر جنگ [illegible] با [illegible] روز [illegible]
همراهی ناپلیان شصت هزار [illegible] بتوپ رفته چنانچه از این قرار قیاس شود از طرف
هر یک شصت هزار تیر توپ خالی کرده [illegible] از توپ خالی شده سوای تفنگ [illegible]
و سواره [illegible] در آن شب ناپلیان بخیمه [illegible] سپاه خود جمع آوری
توپ و قورخانه [illegible] بعقب رفته
روز دیگر [illegible] سردار بزرگ قزاق با جمعی از سواره قزاق متعاقب ناپلیان رفته [illegible]
قزاق [illegible] از هر طرف [illegible] در سپاه ناپلیان انداخته که سالداتها نام قزاق [illegible] مذکور
خواهد شد سپاهی [illegible] طرز و طریق یورش آنها [illegible] بطریق جنگ نظام است [illegible]

ناپلیان از سپاه عقب جو نشین بطالیون سرباز تازه و ده بطالیون سواره نظام و توپخانه و قورخانه و آذوقه
و ما یتعلقات جنگ را بجهة آماده و مراجعت بمیدان جنگ مینماید و کوتوساف در این روز ذخیره داران
سپاه را بر یابات(؟) فرستاده و سرب و باروت قلیلی باو رسیده مجموع سپاه را برداشته از یک طرف
راه عازم مسکو گردیده و چون ناپارت کوتوساف را عازم مسکو دیده خود نیز با سپاه تعاقب او
نموده کوتوساف وارد مسکو گشته بدون توقف در مسکو از آنجا خروج نموده با سپاه همراهی خود
در سمت یمین مسکو در دهی مسمی بپودال(؟) توقف نموده و از آن پس شرحی بجنرال مخفیا براستاپچین
که یکی از جنرالهای روس و سردار در مسکو بوده می نویسد و با صرار بلیغ حکم باو میدهد که فورا بعد از رسیدن
نوشته اسباب جنگ و سپاه و قورخانه و جبه خانه و خزانه مسکو را با سپاه خود برداشته از مسکو
بیرون آمده ملحق باردو میشود راستاپچین فورا اعیان شهر را طلبیده مراتب را با ایشان گفته اصرار
بلیغ با انها میکند که از شهر خروج نموده اموال خود را نیز برداشته همراه برند چون در شهر شهرت یافته بود
که ناپلیان از بابت(؟) نهب و غارت بمسکو میآید مردم بنا را بشور و غوغا گذارده خود مستعد مانع سپاه
راستاپچین شده هر یک بنا را بزاری و داد و فریاد گذارده و طعنه باو میزدند که چندین هزار بیچاره
و فقیر را بدست دشمن داده و خود بخواستی میگریزی عامه عوام که تا در [illegible] بار کش و
ذوحمل و نقل عیال خود نموده شرح نقصان داده در مکان خود آرام گرفتند و لیکن مجموع متفق اللفظ
متعهد شدند که مادام یکه جان دارند در محافظه مسکو شدند ما بقی مردم که [illegible] در داشته و توانسته
حمل و نقل اموال خود را نمایند مجموع همراه راستاپچین با اموال خود و خزانه و توپخانه و قورخانه
و جبه خانه و هر چه زیاده توانسته اند برداشته از شهر بیرون رفته ملحق بمعسکر کوتوساف گردیده
تخمینا زیاده از چهل هزار نفر سالدات(؟) اهالی شهر همراه او بوده در آنوقت هنگامه عظیمی در
شهر برپا شده همه زنان بگریه و زاری مشغول و وداع با شوهران و فرزندان خود نموده و چون
عامه مردم قسم یاد نموده بودند که مادام یکه جان داشته در جدال کوشند و بعلت عدم
معاونت و اسباب جنگ همه را خاطر جمع در کشته شدن بوده شور قیامت در آن وقت
در بین شهر مسکو عظیم بر پا گشته ولیکن همه مردم از اعلا و ادنی و وضیع و شریف و بومی و غریب
از یمین متحیر بوده که بسبب چه بوده که کوتوساف در مسکو نمانده با همه سپاهی معدود در مسکو بودن
و مصالحه(؟) نموده بهتر از آن بود که شهربان عظمت را بدست دشمن داده و خود و سپاه
خود بسلامت جان بدر برد حتی ناپارت خود متحیر بوده که این عمل خلاف قاعده بوده
که شهربان بزرگ و توپخانه و جمعیت را گذارده در خارج شهر بفاصله چندین فرسخ
نشسته [illegible]

بعد از آنکه راستاپچین و اهالی مسکو و قورخانه و غیره ملحق بمعسکر کوتوساف گردیده فورا
جنرال مسمی به [illegible] را با سپاهی معدود در راه [illegible] نواحی فرستاده
و جمعی از سواره قزاق را با [illegible] و آن نواحی فرستاده که سپاه فرانسه را از آن
نواحی و دست انداز و تاخت و تاراج انها منع نموده باشند و خود عریضه بدست
امپراطور روس می نویسد اگرچه لفظ بلفظ باللفظ ترجمه نشده ولیکن مطلق مضمون
انرا می نویسم

ترجمه عریضه

کوتوساف بامپراطور روس نوشته میگه(؟) که راستاپچین و چهل هزار نفر سپاه و اهالی مسکو و قورخانه و اسباب جنگ
و خزانه مسکو ملحق بمعسکر او می شود

صاحب بعد از آنکه مقاتله شد مابین ما و فرانسه در هفتم شهر سپتمبر در حوالی بارادینا و چند
منزل خود را حرکت داده عازم مسکو گردیدیم بعلت آنکه مکررات بمن خبر رسید که دشمن را
قوت زیاده از ما هست و قشون زیاد دارد و سپاه ذخیره دار انها در اردو مانده و سپاهی تازه بر سر انها
آورده اگر در اینجا توقف می نمودم طاقت مقاومت با ما نبود بعلت آنکه [illegible] سپاه ما ذخیره دار
و ما بقی خسته بودند علاوه آنکه زیاده از دو مقابل ما دشمن تعداد نفری و بعلت آنکه جنرال
تورماسف و جنرال تیچگاکف را با سپاه همراهی انها انتظار میکشیدیم و نرسیده انها سبب
این شد که زیاده سپاه را بجنگ انها فرستاده اگر نقص و شکستی باردوی [illegible] میداد و مورد بد ابرو
من و ضعف دولت روس بود سپاه را برداشته و از آنجا مسکو گردیده در این ضمن خبر بمن رسیده
که سپاه از دشمن جلوگیری شده یکی از راه بورایسک و دیگری از راه زوینیگرد که در حوالی مسکو
با هم ملحق [illegible] نکنند اگر در حوالی مسکو با دشمن مجادله میکردم و شکست میخوردم نیز صورت تخریب
دولت می بود و بعد از شکست سپاه متعلقه بمن سپاه دشمن تعاقب ما نموده داخل مسکو گردیده هزاران
از اهالی شهر مزبور بقتل رسیده و اموال انها بیغما میرفت بملاحظه آنکه این عیوبات با اکثیر(؟) از
جنرالهای سپاه در این خصوص مشاورت نمودم جمعی کثیر از انها با من متفق و موافقت نموده و برخی مخالفت
ورزیده بالاخره عامه سپاه و من قرار باین دادیم که ممانعت دشمن را از دخول مسکو نموده
و بدون جنگ تازه او را گذاریم وارد بمسکو شود ولیکن این مطلب را عرض میکنم که قبل از وقت
این مطلب را بعرصه خیال آورده و شرحی براستاپچین نوشته و حکم باو داده ام که خزاین متعلقه بپادشاه
و جبه خانه و قورخانه و سپاه متوقفین مسکو را با اهالی آن و اموال انها از مسکو برداشته
ملحق باردوی من شود بالفعل مسکو شهریست خالی تصور فرما جان شهر مردم و متوطنین آنست
همینکه شهر جمعیت ندارد شهر با بیابان تفاوتی ندارد و همچنین جان دولت جمعیت و ولایت است
ولایت با جمعیت از برای دولت قالب است بجان هر جا جمعیت دولت است انجا ولایت است
بعبارت اخری بالفعل مسکو در اردوی من است و دولت مسکو نیز در اردوی من است
ولیکن معروض حضرت بعرض میآید که دخول فرانسه مطلقا سبب شکست و نقص دولت [illegible]
نیست بلکه سبب تخریب خود دشمن می شود و عرض میکنم که خرابی مسکو باعث دلشکستگی
اهالی روس نیست شهریست از شهرهای اجداد ما و پادشاهان با همه متوقف آن بوده و از ابنیه سلاطین(؟)
ما بوده تخریب آن باعث شکست دل همه روس است لیکن خرابی یک شهر باعث سلامتی
همه مملکت است الحال سپاه از دور من در نهایت انضباط و انتظام هستند و جمیع
تولا و کلوگه و [illegible] آذوقه در دست من است شهرهای پادشاهی میدانند که [illegible]
سبب دادن آذوقه و علف کل سپاه است [illegible] در مسکو [illegible] نیز بدست دشمن
مرده باشد بلکه این صفحات کلا بدست دشمن [illegible] سبب تقویت آن میشد و بتدریج
بعلت عدم آذوقه در مسکو [illegible] قسمی از سپاه را بالفعل [illegible] و دیگر [illegible]
بر سر راه کالوگا فرستاده ام که دشمن را مانع از دست اندازی آن صفحات کند [illegible]

ازان نواحی حمل ونقل آذوقه بمسکو نمایند مجددا عرض میکنم دراین نحو با سپاه معروضه
نوشته ام منتظر حرکت دشمن هستم دامنه را یقین فرمایند که مادامیکه سپاه ظفر همراه
در دست من است ودراین صفحه نوشته ام خرابه مسکو بهیچوجه صورت نقص [illegible] ادعیه
نیست دلخواه نیست وسپاه مزبور کلا متعهد جان فشانی هستند که مادام حیات دراین صفحه
جنگ کنند و برای العین می بینم که سپاه دشمن بعلت عدم آذوقه ومعاشت وحمله
سپاه روسیه از هر طرف باد سپاه [illegible] آذوقه باد و ممانعت رسیدن کمک باد
مجبور است مسکو را گذارده فرار کند ودران وقت در طریقه جانفشانی خواهیم کوشید واورا
ذلیل وجبر [illegible] اورا مخذول خواهیم نمود بتاریخ شهر سپتمبر عیسوی ۱۸۱۲

هنگامیکه ناپالیان بحوالی مسکو میرسد شهرتی در شهر مسکو پیچیده که ناپلیون حکم کرده است که اموال
شهر را تاراج نموده واهالی شهر را بکشند غوغائی در شهر تازه برپا شده رعایا و پیر مردان وجوانان وجمعی
[illegible] وسایرین اجتماع نموده مجموع قسم یاد نمودند که مادام قدرت وتوانائی بجدال کوشیده خود را
بکشتن داده راضی بهیچ وجه باسیری [illegible] عصمت خود [illegible] ودین خود دانسته وبسبب [illegible] همه
تن بکشته شدن درداده از جمیع جهات قطع علایق نموده [illegible] لیکن مردمان
[illegible] مردان کار [illegible] جنگ دیده [illegible] معدودی داخل کرملین که ارک مسکو است شده دران
بستند [illegible] حیرت [illegible] مطلق کسی [illegible] ومطلق در شهر [illegible]
که در کناره دیوار آمده صدائی کند ویا اینکه کدخدایان در [illegible] موافق قاعده [illegible] هر شهر باستقبال
آمده اورا باحترام داخل نموده باشند [illegible] در خارج شهر توقف نموده جمعی از سپاه خود را [illegible]
[illegible] هنگامیکه سپاه مزبور وارد شهر شده از هر طرف دست [illegible]
نموده تا اینکه بقرب ارک رسیده [illegible] چند تیر تفنگ بسپاه مزبور انداخته [illegible]
سبب [illegible] سپاه مزبور [illegible] داخل ارک شده همه محصورین را بقتل رسانیده
وچون آواز تفنگ ازطرف ارک بسمع اهل مسکو رسیده از هرخانه در نهایت [illegible]
آمده [illegible] گذارده و هرکس از اهل مزبور [illegible] آتش باموال وخانه خود زده
که بدست دشمن نمانده که سبب تقویت انها [illegible] از احوال
[illegible] اهل مسکو اطلاع خواهد یافت ازانطرف سپاه فرانسه نهب وغارت [illegible]
نموده [illegible] خود در حالت ناامیدی خانها را آتش زده [illegible] پیرزن وجوانان در کوچه
[illegible] افغان [illegible] معطل در کار [illegible] پیر مردان [illegible] که [illegible]
کرده [illegible] هنگام تاخت سپاه فرانسه [illegible] انها [illegible] مورد عتاب [illegible]
[illegible] داخل [illegible] سپاه فرانسه [illegible] اورا بغارت برده بعضی [illegible]
[illegible] خیال اینکه [illegible] طلا [illegible] انها [illegible] قاعده
یکی از طریقه [illegible] این است که هرکس [illegible] طلا وجواهر همراه خود [illegible] باشد
ازروز [illegible] ناپالیان در خارج شهر توقف نموده منتظر استقبال حکام وکدخدایان وعمال
شهر بود که انها آمده باستقلال اورا داخل شهر نمایند [illegible] در هنگام غروب یکی از
[illegible] خود را بشهر میفرستد که کدخدایان وعمال شهر پیغام داده و دلداری نموده باشند

که غرض ناپالیان بود [illegible] این است که اظهار امارت نموده وازین [illegible] که حال
متفرق هستند بیرون آورده علوم وفنون وآداب را [illegible] مجلس [illegible]
جنرال مزبور وارد [illegible] شده [illegible] که [illegible] را پیدا [illegible] جواب داده
[illegible] مقصد [illegible]
ناپالیان عرض میکند که مسکو شهر [illegible] نه [illegible] ونه عمال بجز اولاد [illegible] دار
[illegible] ملاقات [illegible] آتش ناپالیان درخارج شهر درخانه [illegible]
پادشاهی [illegible] آمده روزانه دیگر [illegible] توقف [illegible] چون [illegible]
[illegible] که باستقبال [illegible] در [illegible] روز مزبور وارد شهر
مسکو [illegible] وچون اینگونه حرکت را حمل بر عدم میل وارادت اهل مسکو دانسته
غایت [illegible] متغیر [illegible] حکم [illegible] که مطلق طبل نزده وتوپ خالی نکنند
درنهایت [illegible] وارد [illegible] شده [illegible] ساعت بعد [illegible] خبر میرسد که [illegible]
آتش [illegible] حکم میدهد [illegible] از سرباز [illegible]
اهل روس [illegible] حکم میدهد که هر یک از روس [illegible] دیده [illegible] نزد او
[illegible] از روس [illegible] اورده [illegible] ازانها سوال میکند که سبب چه
بوده است که مردم آتش [illegible] متفق اللفظ میگویند [illegible]
خطاب [illegible] میکنند که [illegible] ازین سوال میخواهیم [illegible] اراده اهل شهر چه چیز است
اگر شما راست [illegible] مجموع [illegible] راست بگوئید انعام بشما داده مجموع را
دراین شهر صاحب منصب میکنیم انها انکار نموده جواب نداده [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال نموده [illegible] جواب [illegible] شنیده باللافرع مجموع را [illegible]
[illegible] آفرین بران [illegible] مرحبا [illegible] که [illegible] آفرین [illegible]
[illegible] داشته که [illegible] را شرط [illegible] ناپالیان خدمت واطاعت نکنند [illegible]
بر [illegible] خود [illegible] کشته شده [illegible]
[illegible] شکل [illegible] دو [illegible] راست [illegible] خود کشته
که در [illegible] دست [illegible] مردانه کشته شده بعد از کشته
شدن اشخاص مزبور واطلاع اهل شهر ازین [illegible] شور وغوغای تازه از شهر برخواسته
وهمه را یقین بران شده بود که انچه شنیده اند در [illegible] وغارت انها درست است
وانچه [illegible] خوف انها شده [illegible] زیرزمین [illegible]
[illegible] خود [illegible] رسانیده
وچون ناپالیان [illegible] استنباط نمود [illegible] آتش زدن شهر [illegible]
[illegible] وقت [illegible] حکم [illegible] که در [illegible] اورا [illegible]
[illegible] معتمد خود [illegible] وارد [illegible] شود

[illegible] ناپالیان مردم شهر را از [illegible] بلکه [illegible] توسط [illegible]

پیغامی نزد امپراطور روس فرستاده با نهایت خصوصیت ماحصل پیغام اینکه مقصود من از آمدن این ولایت
اینست که تدبیری در مصالحه با امپراطور نموده باشم و بالفعل بار دیگر مستقیم هستم اگر سید و جنت مروتی
دارد بالفعل حاضرم چنانچه قبل از ورود مسکو پیغامی بمن فرستاده خواهش نموده بود که مراجعت کنم بنزد خلق
با این ولایت من شدم حال مطلب من زیاد جوهر دولت بعد از فرستادن پیغام مزبور منتظر جواب بوده

روز پانزدهم سپتمبر علیوری هنگام صبح باد شدیدی وزیده سبب اشتعال آتش مسکو گردیده خانها را که مجموع از
چوب و تخته ساخته اند و تخته‌های مزبور خشک بوده بفاصله چهار ساعت اشتعال آتش مزبور بنهایت
گردیده شهر مزبور خرمن آتش گردیده ناپلیان حکم کرد لهذا نهادها فقیران فرموده که سعی در فرونشاندن
آتش بکنند مجموع مردم دست از تاراج کشیده بخاموش کردن آتش مشغول شده لیکن نایره اشتعال آن
بفلک گردون میرسید محضر الامیت و یکم سپتمبر آتش مزبور فرونشسته در این بین بنابارت
بجهات چند مضطرب گردیده

اولا سپاهی انبوه از اول شهر مسکو داخل شده آذوقه کم و اهل مسکو معاند و خانهائیکه بجهة خواب و استراحت
آنها بود نیز آتش گرفته نه آذوقه در دست و نه محل استراحت بجهة سپاه معین بوده

ثانیا چنانچه میگفت مجادله با کوتوساف نمود بهمه سپاه با آواز بلند وعده داده بود که بعد از فراغ این جنگ
اخیر شهر مسکو و آذوقه و دولت آن متعلق بشما خواهد بود در خانهای آن در زمستان توقف میکنید دولت
آنها آنچنانچه بعد از ورود مسکو شهر بی آذوقه با معدودی خلق و اینها هم معاند بدست لشکر داده
سپاه مزبور بعلت اینکه یغمائی بدست نیاورده و خانه در تیر خراشیده همه ناراضی و شاکی بودند
بلکه بحکم افسران و بزرگان خود گوش نمیداده

ثالثا اینکه هر کدام از سپاه خود را از مسکو بطلب تاراج و آذوقه فرستاده سپاه روس راه آنها را
قطع کرده مانع از آمدن آذوقه میشدند

در این ضمن تدبیری نموده پیغامی به کوتوساف فرستاده که در مقصد از امپراطور سوال کند که اگر او را
میل بصلح باشد زیاده از این فایده تا خونی در میانه نشود جا را بصلح گذارند و کوتوساف نیز او را بیرون
بندی در دست نگاه داشته

در این بین که ناپلیان در اضطراب بود سپاه روس علی العموم از هر طرف و هر جا بمعسکر کوتوساف
آمده بلا توقف بزرگ طایفه قزاق با بیست هزار سواره قزاق دیگر وارد بمعسکر کوتوساف گردیده
نه تنها همین کمک بلکه ضمنا مقصود اینکه تعاقب نمود و ارواح ناپلیان نمودند چیزی بیغما اینها
و سپاه روسیه از هر یک از بلاد روسیه که ملتی با جهاد کوتوساف گردیده بقدر حال آذوقه و پوشاک
و اسباب دیگر بجهة سایر سپاه مراورده لپار و از زنان روسیه طلا آلات خود را نیز کوتوساف
فرستاده که همه را بمصرف سپاه رسانیده باشد و همچنین از هر کدام از ولایات قریبه بمعسکر بجهت
سپاه و علیق و چارپا در عوض هر چه توانسته آماده و فرستاده از هر سو و هر ولایت روس هر کاشته
و ساعی در محاربه دشمن بودند خود سپاه موجودی که با کوتوساف از صمیم قلب داد طلب جان نثاری
گردیده اند

در این بین خبر اجتماع روسیه نسبت ناپلیان رسیده بود که جمعی از سپاه روسیه با قزاق در حوالی
و حوش اردوی سپاه فرانسه که بفاصله چهار فرسنگ مسکو توقف داشتند رفته اموال از اهل اردو
میتوانند داخل مسکو شده و سپاه مزبور را نیز آذوقه کم است در این اثنا اضطراب او زیاده شده

جنرالان و سرداران سپاه فرانسه در نزد او آمده عرض کردند مدتی ما در این ولایت بی حاصل است اینک
سرما در پیش است بدون آذوقه و سپاهی انبوه و لشکر زمستان لشکر کوتوساف در مقابل بالفعل
سپاه روسیه میگذارند آذوقه بما برسد اهل مسکو نیز آذوقه ندارند خانها بکلی توقف داشتیم
آنها نیز آتش گرفته بالفعل ما همه در کار خود حیرانیم اگر صلاح دانی با امپراطور روس صلح
کن مجددا بناپارت در صدد چاره برآمده که صلح نمود لیکن مطلب او اینکه دولت روس اولا
استدعای تایید و کوتوساف او را بیرون بندی گرفته و وعده نموده بود که از طرف امپراطور
هر حکم رسد تو را خبر میدهم و چون سپاه فرانسه با آذوقه تمام گردیده و سپاه روس مانع آنها
بوده که بطلب آذوقه برآیند حول و حوش مسکو روند دفعات سپاهی که بطلب آذوقه رفته
بودند یا دستگیر شده و یا بقتل رسیده حالات فرانسه گرسنه و ضعیف بنا در ابتدا … او
… با فقیران خود نمیکرد بلکه هر وقت افسران مزبور حکم با آنها داده جوابی شنیده چنین
بوده است اول نان بده که قوت خدمت داشته باشیم و ثانیا حکم … تا از جان و دل …
کنیم سپاهی که در اردو … بود مقصود اینکه آذوقه سپاهی … از اردو محل و نقل … میکند
حمله با نبارهای خود نموده هر چه بدست آورده بیغما برده هرج و مرج در میانه سپاه فرانسه
پیدا شده جمعی از سپاه از ترس بیجان رسیده خود را بطلب نان برآمده روسیه آنها را یا
دستگیر شده و یا بقتل رسیده چون جواب درستی از جانب کوتوساف بناپلیان نرسیده
بود مجددا جنرال لارستان را که یکی از جنرالان فرانسه بود است نزد کوتوساف فرستاده
پیغام خواهش مصالحه میکنند کوتوساف جواب میگوید من بنا بر مایل مصالحه بوده و هستم
اولا کدست امپراطور خود من نگرفته ام جواب فرموده است بالمره که جان و … صلح نکنم دوم
… که دلیر کوشیم و ثانیا همه اهل سپاه از … وضع و شریف متعهد شده اند
که از لفظ افرین جنگ بکنند و صلح نمایند اگر من خود میل داشته باشم از ترس طغیان
سپاه نمیتوانم با ادوسان زشتی نمود جنرال مزبور مراجعت نموده مراتب را بخدمت ناپلیان
عرض نموده اگر چه قبول نکردن کوتوساف بنهایت او را متغیر نموده و اگر خاطر جمع از سپاه خود
و آذوقه آنها داشت فورا جای جدال میگذاشت لیکن اظهار تغیر در این مکان بیجا
دانسته مجددا جنرال مزبور را نیز کوتوساف فرستاده خواهش نموده است که رخصت دهد
که مراسله در نزد امپراطور رود قبول نکرده از آن پس از او خواهش مینماید که حال ما
مسکو را گذارده بشهر دیگر رفته و بعلت زمستان و سرما حال جنگ را موقوف
کنیم تا بهار رامیده جواب میگوید قاعده ما و قشون ما این است که در هنگام زمستان و برف
و سرما جنگ بکنند خاصه زمستان و تابستان نمیدانیم و میل ما است که حال جنگ کنیم
بعد از اینکه پیغام مایوس از کوتوساف شنیده مصلحت چنین دانسته
که سپاه خود را برداشته از ولایت روس بیرون رفته بولایت فرانسه وارد گردد
عزم را جزم نموده دست بتاراج اسباب کلیساها زده مدت هشت روز دیگر در آنجا
مانده و چون بعلت … مراجعت گردیده در این هشت روز مشغول در تخریب مسکو
و ادوات … کوشیده که تقریر نتوان نمود اسباب بسیاری برسم یغما از آنها جمع نموده در
صندوقها و جای محکم ضبط نموده و بعد بار کرده از شهر مسکو خروج مینماید

هنگام خروج ناپلیان از مسکو

مدت ۵ هفته ناپارت در مسکو مانده بود و هنگامیکه از مسکو بیرون میرفت به سپاه خود میگوید ما را حال
لازم است که از مسکو خروج نموده در جاهائی جهة زمستان توقف کنیم چنانچه به سپاه روسیه ملاقات
کردیم جنگ میکنیم والا مطلق با آنها کاری نداریم و از طرفی سپاهی متعدد از اردوی روسیه باطراف
مسکو راه ها را بسته منتظر ورود ناپلیان و مجادله با او بودند و چون هنگام خروج او از مسکو
جنرال [illegible] را با سپاهی از روس وارد مسکو کرده بود هرچه هنوز از اسباب او در مسکو
بود همه را ضبط نموده و جمعی کثیر از سپاه گرسنه را در مسکو دستگیر کرده زخمدار بسیاری از فرانسه در
کلیسا ها میان آنها را نیز گرفتند اینجا نیز صورت مزید اغتشاش حواس ناپارت میشود ما بقی
قضایای اتفاقیه مسکو را بعد ازین معروض میکنیم . حال ناپارت عازم سفر است . دو سپاه
فرانسه معقب او [illegible] بودند یکی که جنرال [illegible] روسیه با او ملاقات داده
شکست میدهد و دیگری جنرال [illegible] که جنرال [illegible] روسیه او را شکست داده
مانع از رسیدن و ملحق شدن به سپاه ناپلیان گردیده اینجا نیز صورت زیادتی اغتشاش حواس
او شده بالفعل تدبیری بکار برده میورا نوشته خواهش که با سپاه معدودی [illegible] هزار نفر بوده
و مجموع اسباب خود را با [illegible] که از راه [illegible] روانه که سپاه روس
بخاطر رسد که او نیز از راه [illegible] روانه است . و خود با سپاهی [illegible] دیده عزیمت
[illegible] را نموده مطلب ناپلیان اینکه خود را [illegible] رسانیده در آنجا ایام زمستان توقف
کند و در [illegible] جنرال [illegible] که سپاه مزبور ملحق باو گشت [illegible] میورا
با همراه [illegible] و چهل هزار نفر روانه [illegible] میشود [illegible]
نموده با [illegible] او را شکست داده [illegible] هزار و پانصد نفر سواره را دستگیر نموده و معدودی کشته
و بنه ناپارت را از دست او میگیرد سپاه گرسنه جنگ نمیتوانند کرد و اسب گرسنه بار نمیتواند
کشید بعد از رسیدن شکست میورا ناپلیان زیاده مضطرب و تعجیل در راه نموده ولیکن
مطلق خوراک بهمراه نداشتند و علیق جهة اسبان [illegible] و هر روزه اسبان
بسیاری از سپاه [illegible] باز مانده و مرده و بتدریج سپاه از [illegible] معقب مانده و قطع
نظر از آن سپاهی از روس [illegible] آنها بدست [illegible] مشغول گشته شبها در میانه
برف خوابیده [illegible] الصباح جمعی مرده و برخی ناخوش [illegible] مانده ناپلیان [illegible] در میانه
کار [illegible] سپاه [illegible] و شکایت نموده که پادشاه ما از غم ما زحمت
[illegible] است [illegible] در کار [illegible] و ما را در سرما بیرون گذارده از آن پس او نیز بیرون [illegible]
آمده سواره میرفت لیکن لباس از پوست خز در بر داشته [illegible] ایشان [illegible] شکایت
گذارده که این عجب [illegible] است بزرگ ما بابا ما را پوست خز [illegible] هیچ [illegible] ما
[illegible] پوست خز سوار شده [illegible] که ما چه نوع میکنیم و از آن پس چاره [illegible] ما کند
پس از آن پوست خز را [illegible] که [illegible] درجات برف [illegible] سرما میرفتیم
[illegible] مطلب [illegible] که [illegible] به سپاه فرانسه رسید و بنده شنیدم داستانی است که [illegible]
آن [illegible] ناپلیان [illegible] میکرد [illegible] علت [illegible] مزبور را [illegible] توقف در آنجا
[illegible] تعداد که از قزاق [illegible] رسیده [illegible] سپاه [illegible] صد نفر [illegible] زیاده سر بریده [illegible]

فرسنگ [illegible] و گوشت اسب مرده را خوردن و ازین قبیل جان دادن و از سرما خشک شدن آنها [illegible]
این صورت ملال [illegible] میگردید و البته دیگران را طاقت [illegible] آن [illegible]
از سوی جنرالان بزرگ فرانسه و سایر افسران ناپارت شکایت گذارده [illegible] ناپلیان رسانیده
که در حدودیکه سپاه را معطل توپخانه کرده اند مجموع خواهند تلف [illegible] توپخانه را بجا گذارده و خود با سپاه [illegible]
بعلت اینکه اسبان مرده خوراک قوت بار [illegible] توپخانه ندارند [illegible] زحمت و تصدیعات
ناپلیان خود را در [illegible] به اسمولنسکو رسانیده لیکن از کثرت تعجیل و طی مسافت و [illegible]
مانده در بیابان ناپلیان را فرصت [illegible] راه [illegible] نمانده
و چنانچه میخواست هر کس را بقرار [illegible] که [illegible] جرات نمیکنند که از [illegible] سرما و [illegible]
دشمن از سپاه او سوا شوند در اسمولنسکو مجموع سپاه همراهی او زیاده از شصت هزار نفر [illegible]
[illegible] است که سپاه مزبور [illegible] حالت بوده اند در اسمولنسکو توقف ننموده از آنجا خروج ما بقی
سپاه را بدست فیلد مرشل داووس که جنرال بزرگ فرانسه بود سپرده و از آنجا خود با سواران مخصوص
[illegible] اگر [illegible] تعجیل وارد [illegible] رسد که [illegible]
با استعجال تمام تعاقب سپاه [illegible] نموده است در [illegible] توقف نموده منتظر رسیدن سپاه گردیده
لیکن در آنجا راه گریز را در پیش گرفته بتوهم اینکه گرفتار به روس [illegible] همراهان سپاه را
[illegible] در این بین خبر شکست فیلد مرشل داووس و [illegible] کشته شدن
چهار نفر جنرال دیگر و دستگیر [illegible] ما بقی باو رسیده [illegible] سپاه شکست
خورده ملحق باو میگردد ما بقی سپاه شکست خورده جمع نموده دو روز توقف کرده از آن پس
سپاه را بر داشته [illegible] برزینا [illegible]
که [illegible] عبور از آن [illegible] جمعی کثیر از سپاه فرانسه از راه [illegible] باین سرزمین رسیده [illegible]
[illegible] عبور [illegible] غیر مقدور [illegible] مانده بود بعد از رسیدن ناپلیان [illegible]
فرانسه [illegible] پل [illegible] عظیم ساخته که سپاه از دو طرف از پل مزبور بگذرد بعد از [illegible] پل سپاه
دو فرقه [illegible] شوند [illegible] از پل [illegible] سردار روسیه که تعاقب سپاه فرانسه [illegible]
در اسمولنسکو جنرال پلاطوف قزاق را با [illegible] هزار سوار قزاق بتعقیب سپاه فرانسه
[illegible] سپاه قزاق [illegible] تاخت [illegible] سپاه فرانسه آورده دو [illegible]
در جنگ و جدال مشغول بودند در این بین ناپلیان با جمعی از سوار [illegible]
از آب [illegible] رفتند و سواره قزاق از هر سو حمله به سپاه فرانسه آورده آنها را جلوگیر [illegible]
[illegible] از آب [illegible] و پل مزبور را [illegible] سپاه بعد از شکستن پل [illegible] امان آورده
تسلیم میکنند پلاطوف را بخاطر میرسد که ناپلیان در آن سپاه [illegible] شد بعد از اطلاع
[illegible] ناپلیان در آن سپاه نیست حمله به سپاه دیگر آورده یک طرف [illegible] سپاه قزاق
و دیگر سمت ناپلیان بود تا ناپلیان را یقین [illegible] که در حدودیکه سپاه قزاق
مزبور را از آب گذرانیده خود و سایرین دستگیر [illegible] اگرچه سپاه [illegible] از آب [illegible]
بود در پل [illegible] از فرانسه [illegible] چاره [illegible] آتش زدن [illegible] افسران مهندس را حکم
[illegible] هر که پل مزبور را آتش زنند و آنها پل را آتش زده هزاران از سپاه فرانسه در دریا
غرق شدند [illegible] سپاه قزاق [illegible] طرف

ونا پالیان با معدودی که از آب گذشته در یکطرف و چون روسیه را قطع امیدوار دستگیر
کردن ناپالیان شده بنا را بتاراج توپخانه و سایر جبه و اسباب ناپالیان که در عقب ره
مانده منتظر گذشتن لجه می‌شوند
در این کنار ره پنجهزار نفر فرانسه غرق آب شده و پنجهزار نفر کشته گردیده و زیاده از بیست
و هشت هزار نفر دستگیر آمده و کل توپخانه و قورخانه و متعلقات آن دستگیر روس گردید

اسامی تعداد نفر دستگیر و گذاردن اثاثه تعقیب و جهت روس افتاده از تاریخ حرکت ناپالیان
الی کنار ره بریسینا نهر است که عرض می‌شود

جنرال و صاحب منصب	سایر افسران از صاحب منصبان	سایر سالداتها و بیرقها	توپخانه چیلی بزرگ با متعلقات
چهل و یک نفر	یکهزار و دویست و هفتاد و هشت نفر	یکصد و هشتصد و هشتاد و ...	واسباب و قورخانه زیاده
[illegible]	[illegible]	دو صد و چهل و هفتاد نفر	یکهزار و یکصد و سی و نه عراده
		[illegible]	[illegible] عراده

بعد از گذشتن ناپالیان از ره مزبور میورا که شوهر خواهر او بود سردار سپاه نموده بخیر و با قدر
قلیل روانه اسمارگورت به سرحد ولایت روسیه گردیده و از آنجا بهمراه جنرال لین کورت
و نام بلباس مبدل در کالسکه کوچکی که در بالای یخ میرود نشسته وارد درزدین پایتخت
سکسان گردیده و از آن پس روانه پاریس میگردد و در فعه سی محفر از هر کس تحفه
بگانه نمی‌گردد
بتاریخ هجدهم دیسمبر عیسوی وارد بپاریس گردیده که از یوم خروج او از پاریس بسمت
روسیه و روز مراجعت او به پاریس مدت هشت ماه و ده روز می‌شود و زیاده از هزار
نفر از سپاه او وارد به فرانسه نمی‌شوند
سپاه روس تعداد نفر سپاهی که از فرانسه مرده لجه نوشته اند از انجمله از یومیکه
ناپالیان از اسمولنسکو خروج نموده الی یومیکه از ره بریسینا گذشته تخمینا در دو روز
یکهزار و پانصد نفر از فرانسه را سرما و گرسنگی کشته بوده است سرمای آنجا بقدری است که
تقریر نتوان کرد اذا الفرانسة من طول المدارج فرق فما یفرق بین البدا و المحلی

وازجمله بناهای مسکو این است که در هفته دو دفعه وقایع الطالعه و اخبارات غریبه و سوانحات
عجیبه هر چه طرف فرنگی دارد در کاغذ چاپ گرده باطراف ولایت منتشر میشد هم مردم را اطلاع
هم میرسد و هم وجه توجیه کاغذ مزبور بسرکار پادشاهی میرسد
و دیگر اینکه در هر شب پانصد نفر قزاق در محلات و کوچه و برزن گردیده متوجه هستند که کسی
دست اندازی بخانه‌ها ننماید بعلاوه در سر هر کوچه اعلان نشسته محافظت خانه‌ها را نموده
و چنانچه کسی اینکه خلاف صاحب از او سرزند فورا او را گرفته محبوس و در روانه دیگر خبر کنند
و چنانچه تقصیر عظیمی کرده او را بطریقی که عرض نمود در محبس گذارده در سر سال بتقصیر او رسیده بعد از
تقصیر او او را خبر میکنند
بعد از سوختن مسکو و خروج ناپالیان مجددا اهالی شهر مراجعت بشهر مسکو کرده دوازده هزار خانه
که آتش گرفته بعلاوه خانه‌ها بلکه بیست آن آتش گرفته و سمت دیگر بسلامت مانده بود
لیکن بالفعل شهر از آن خانه‌ها را ساخته اند بهتر از اول و مستمرا در کار بنای ساختن
مابقی هستند
وازجمله چیزهای دیگر مسکو که باعث مردم راحت است کالسکه کوچک است تخمینا ده هزار کالسکه
کوچک در کوچه و برزن ایستاده حمل و نقل مردم را نموده هر کس تحیه میداده راه چیزی
قلیل کرایه داده و درمیان ره و مقابل داده لیکن نجبا و بزرگان مسکو کالسکه‌های دو اسبه
و چهار اسبه نگاه میدارند و هر کس موافق کالسکه و چرخ کالسکه خود خراج به پادشاه میدهد
و همچنین کالسکه‌های کوچک و بارکشهای بزرگ که باعث مردم شهر است و کرایه میگیرند هر کس
بقدر کالسکه و تعداد چرخ کالسکه خراج شاهی میدهد
در این روزها مسموع میشد که بنابارت شکست خورده چون خبر صحیح در باب نیامده بود
چندان اعتمادی ننموده امروز و لک صاحب که سابقا در خدمت دولت قاجاره ایران مشغول
بوده و در هفت ماه قبل بهمراه مستر الیس معاهده جدید فیمابین دولتین علیتین ایران
و انگریز را به انگلند برده بود از انگلند مراجعت و وارد مسکو گردیده عازم ایران است
که در دولت علیه قاجاریه گوشزد دولت انگریز باشد مشارالیه مذکور میساخت که لارد
ولینگتن سردار سپاه انگریز و جمعی از سایر قرال فرنگ جمع آوری نموده در یکی از
دهات ولایت فرانسه مسمی بواترلو قلعه بنا پالیان واقع و مجادله و مقاتله روی میدهد
سپاهی انبوه از جانبین مقتول شده بالاخره ناپالیان مغلوب و از میانه در رفته خود
نموده خود را یکی از شهرها بکنار دریای انگلند رسانیده بالفعل در میانه کشتی پنهان شده
زیاده از این معلوم نیست که آیا چه وضع بارخ دهد و چگونه دولت انگریز با او رفتار
کنند و نیز مشارالیه مذکور میساخت که جمع کثیری از انگریز کشته شده است زیاده از
پانزده هزار که هشتصد نفر از آنها افسر بوده اند و روانه دیگر در مسکو بجهت شکرانه اینکه
ناپالیان مغلوب گردیده است دویست و یک توپ خالی گردند شان بزرگ پادشاهی
و هر وقت عید بزرگ بوده و پادشاه را فتح روی داده دویست و یک توپ خالی میکنند

عالیجاه قرلونف خان وعده رفقا را خواسته بود که به تماشاخانه رفته باشیم امشب ۴ ساعت از ظهر
گذشته بمنزل او رفته در یک کالسکه چهار نفر سوار و در کالسکه دیگر قرلونف خان و دالک صاحب و یک نفر
افسر دیگر سوار شده به تماشاخانه رفتیم خانه‌ایست بزرگ مدور در اطراف آن حجرات
تحتانی و فوقانی دارد و صحن آن جای نشستن مردم است هر که در حجرات نشیند پول زیاده میدهد
هر که در صحن نشیند کمتر پول میدهد و در طبقه سیم حجرات چند دارد در آنجا هم قیمت کمتر از همین
حجره‌ها میدهند و در طبقه بالاترین اجرت و کرایه اماکن مزد کمتر که بجهت یک شب کمتر از همه جات
در حجرات هر کس نشیند وجه زیاده از همه میدهد اگرچه در نظر بنده هیچکدام از جاها تفاوت ندارد
لیکن در نظر مردم همه و لابد است بخود هر و تکبر منظور داشت فغان از این مالیخولیا فساد که مقصود
بوم برتری حیثیتی بخود را معرض بلاد کثیر انداخته و چه مردم نه در اینجا چون هر در کل عالم
نمیدانم چه چیز در این برتری جوئی است که گویا مردم در طلب آن دیوانه هستند اگرچه بعد از تحصیل
هر مرتبه از مراتب شخص را تشفی قلب نمیشود و طالب ترقی از آن مرحله است و طالب فوق
آن است و در حینی که سالها در طلب تحصیل او بوده بانواع که و قرار او را از شان بخود نیست
و طالب علو است و عشق و بنده این است که هر وجه هوس در این مالیخولیا نیست هر چه بیشتر
طالب است زیاده تشنه و در طلب آن مسکر و بعینه مثل مستسقی که ناخوشی او زیاده میشود
آب است و طالب ترکستان رفع آن ناخوشی است لیکن در حالیکه از آن ناخوشی نفرت
دارد و طالب ترکستان است در تو شنیده است مشغولیت معجبین کلا فرانس را از صفت تکبر
و عجب و خودبینی اکراه است بعضی و دیگران که این صفت را دیده متنفر میشوند لیکن چشم او
در عجب و خود که درست اگر بنظر تحقیق ملاحظه کند خود زیاده از دیگران در این ناخوشی
مستغرق است لیکن بطلع انکار مناخ این حالت را نمیکنم جمله مردم را در خیال ذکر
فلان منصب را تحصیل میکنم و فلان وجه را جمع آوری نمایم از آن پس با امثال و اقران
برتری میجویم همیشه شخص را در حرکت و تلاش دارد و نظام این کارخانه بهمین یک مالیخولیا
منتظم است و همه لاینقطع طالب علو هستند لیکن خوش باحوال زمانی که نشد حقیقت این
آنها بازرست و این سرای فانی و ترقیات و تنزلات او را هیچ دانسته چنانکه هیچ حیثیت
و چشم دل بسوی کار از آن انداخته و روی دل بجوار خالق آورده مصداق شعر
در هر دلی که جلوه کند کبریای عشق   این طاق عالی اصفهان به نیم جو
بعد از این نالۀ دراز نفس مصورت مترازد بایه مراجعت به تقاریر تماشاخانه پرداخت
اگر همه تحریر و تقریر آن شغلی بالا اینکه بخود نمیده چیزی در شکل نمیخود و چیز در داستانی چیزی نمیباید
لیکن آنچه توانم عرض میکنم قصه و حکایت نقص اعم از اینکه فی الواقع چیزی روی داده
و از آن بازی ساخته اند و یا اینکه قصه از پیش خود ساخته هر کس بصورت اشخاص که در قصه
و داستان نوشته اند در مقابل تماشاخانه آمده و آنچه مکالمه دارند با یکدیگر نموده و از آن
پس پرده را انداخته دیگر دفعه مجلس دیگر آورده و مکالمه مینمایند امشب دختر جوانی عاشق
و در اظهار عشق و ناله و زاری و سوز و گداز مشغول بعضی از حرکات و سکنات و صدا را او را
خوش آمد ما طور مکالمه او را نفهمیدیم الی نصف شب در تماشاخانه هیچ از آن بیرون
آمده وارد بمنزل نمیدانم لیکن گرسنگی بحدی بهمه غالب که صبح بنده زور آور شده که

که چشمهای را هم چند در مسکو روزها از طلوع فجر الی غروب آفتاب نوزده ساعت است و ما در این
قید اقامه گفته در صوم هستیم و هنگام غروب الی نصف شب در تماشاخانه هیچ قریب به
وشه مطلق چیزی نخورده ایم بغایت تنگ ام چون در این شب شام در منزل قرلونف موعود بودیم
بخانه نرفته در منزل قرلونف خان آمده به شام مشغول شدیم در هنگام شام خوردن بنده در خوردن
تعجیل نمودم در آنجا فرصتی بدست قرلونف خان افتاده با آواز بلند بنده را مخاطب فرموده گفت شما بقدر
چیز را اشتهای مخورید دیگران هم هستند فهم این مطلب را ندارند که بیرون امشب چیزی نخورده ام
یعنی کاش تشفی قلب من میشد که با حرف او خنجری به قلب گویا بسینه ام رسید با خجالت فکر نقش
بر سر رسیدن بجائی رسیده که بعینه مثل اطفال مکتب خانه و آنکه در مقابل مردم خفت دهند البته
آن وقت بیرون آمدن چهار پنج دفعه اراده نموده که زیاده از این او را در شکم گفته منهم بکنم لیکن
این گونه تکلم در میانه ما بد نیز خوف مناقشه کردن و مفارقت با او و مواخذه دولت قاهره را نمیخواسته
بعلت اینکه قرلونف خان بالفعل خود را آقا و دیگران را نوکر خود میداند اگر هر کس با او اظهار رنجیدگی
کند تو میگیرد از طریقه کجا و مردم صاحب مدرک و راست اتش بود داشته باید نزاع کرد و بین ابدا
از او سوار شد و آن وقت دولت قاهره سوار شدن قرلونف خان ما را بجز تقصیر بنده هیچ نمیدانستند
دیگر ملاحظه به رفتار او نکرده از او امنظور نکرد هر داشت ماده بجز ضعیف میرسید کشت
از منزل قرلونف خان بمنزل خود برگشته زیاده از تشکر قرلونف خان طعنه بعضی از رفقا هم زیاده
در منزل خوابیدیم
شب سیزدهم ماه میرزاها در رفتیم مشارالیه مدت پانزده سال قبل از طرف
حشمت قلعه خان با دکو به ایجیته ابلاغ رسالت به دولت روس آمده و مدتها مانده و مراجعت
کرده مردیست ادیب و دانش و صاحب مدرک در زبان روس ماهر است بعد از ابلاغ
رسالت خود بنا را به تجارت گذارده مشغول تجارت در مسکو توقف نموده است سایر تجار
ایرانی مطلب را فهمیده اند بمشارالیه احترام مینمایند و او نیز متوجه تجار آن مزبور
شده اما همه میکنند و همه با یکدیگر اتفاق دارند اینگونه اتفاق و دوستی را که با
تاجران مزبور در آنجا ملاحظه نموده اند و الا عامه هر مکان و ولایت ما کمتر با یکدیگر اتفاق
میکنند و از حسد یکدیگر شب و روز در آزار بند و بال سبب همیشه خرابی و بدکار
بارک الله و آفرین بر این چند نفر خوش طریقه دارند و چیز فهمیده اند شب در خانه مشارالیه
صرف شام کرده از آن پس چای خورده بعد از ساعتی مراجعت کردیم
روز دیگر بهمراه دالک صاحب و قرلونف خان و افسر دیگر بتماشای کرملین که ارک مسکو است
رفته از آن پس بتماشای کلیسای ارک و ناقوس بزرگ شکسته که عرض نموده رفته
هستم آنجا و محله مشغول تعمیر جاهائی که سوخته بود مشاهده شد تقریبا ماه بعد از این
همه خانه‌ها که در هنگام ورود فرانسه مسکو سوخته بود تعمیر داده اند

در سه روز قبل از زین العابدین بیک چاپار غلام نواب والا روحی فداه برسم چاپاری
از طرف دولت علیه روز افزون ایران بجهة ایصال نوشتجات نزد بندگان میرزا ابوالحسن
خان و صفحات ایلچی بزرگ دولت علیه بیرغمت برخی نوشتجات از رفقا که از تبریز بمن رسید
یکی از آنها اگرچه مطلقا بخدمت دولت علیه مرجوع نیست و مدخلیتی بکار و امور دولت خداداد
و باین سبب نام او را مذکور نمیکنم مشارالیه بمن نوشته که در تبریز شهرت یافته است که بنده
اراده داشت که ازین سفر مراجعت نکنم بلکه بتدریج بعرض اولیای دولت قاهره رسانیده‌اند
که مرا چنین اراده است از شنیدن این دل من شکست بعضی در این سه روزه زیاده از حد غم بمن رسید
به نحوی که گویا احمق هستم و دیوانه ولایت خود را گذارده و گرفتار این سفر بیهوده شده
چون فلک خواهد غمی از جان ما شادی برد آورد پیشم غمی را کان غم از یادم برد
لیکن اشخاصی که چنین مزخرفات درباره من گفته‌اند محقق بدانند گویا از اول دنیا تا حال
کسی اینگونه دیوانگی که من کرده‌ام نکرده است طرفه‌تر اینکه مطلب خود را ازین سفر
و عزیمت آن بهیچکس نگفته‌ام و حال هم نمیگویم رفیق مزبور نیز نوشته است که من
در این سفر اظهار و شهرت میدهم که ایلچی هستم بلکه در صدد اظهار [illegible] هم برآمده‌ام حال
مطلب را با چه بعضی از جهال بجهة بدرفتاری و دیگر طمع قولونل خان با ایشان چنین یافته‌اند
که بنده محرک آن هستم و از آن پس بقاعدهٔ همه مقلدین ولایت ما در چیزهای اینگونه
اخبارات لایعنی [illegible] را میفرستند گاهی بنده را شهرت بدرفتاری داده و گاهی چنین
شهرت رفته است که بنده مایل بایلچی‌گری هستم و الحق عامه مردمان ولایت ما هرچه
بشنوند بدون اینکه بمیزان خرد سنجیده اصلا خیال نکنند که آیا چرا کسی شهرت داد درباره
دیگری میدهد [illegible] غرض او چیز است [illegible] مشارالیه خود طمع و مدرک در گفتار
ولکه [illegible] قطع نظر از اینگونه خیالات نموده بمحض اینکه بشنوند من مایل بایلچی بودن هستم
و میخواهم بهیچ [illegible] خود را ایلچی کنم مردم باور میکنند کاش دفعه دیگر شهرت میدادند که بنده
عشق پریدن بهوا دارم و میل با آسمان را دارم ایلچی‌گری بنده بغیر پریدن بهوا است اگر باور
نکنند که بنده قادر به پریدن هستم چیز دیگر هم باید جعل کنند لیکن دیگر دانسته
که شهرت بر ملا گردیده که در تبریز بمن است بعلت اینکه اینجانب تقصیر با خلاف است و نحو
عزیمت این سفر را بعرض و التماس نموده‌ام اگر مراد اصرار در مردم را حجاب نظر نیکی
مانع از آن است که خلقا بنده را [illegible] و بودن سبب بکس نخواهم اینگونه سفر آمده حال
اینمطلب را موقوف نموده اگر مراجعت کنم بمردم خواهیم نمود و الا مردم بگذار آنچه در دل
می‌اندیشند [illegible]

روز چهاردهم رمضان [illegible] قولونل خان کاغذ خود را طلب من نوشته بعد از رسیدن بمنزل او مشارالیه
حساب وجوهی که بجهة اخراجات همه رفقا همراه آورده بود رسیده بود و در تفلیس مجموع وجوه را اشرفی
کرده و از آن پس به تحویل خود گرفته وجه مزبور را منقسم و بعضی وجه را نزد خود گذارده باقی اشرفی با [illegible]
از وجوه مزبور کم بود از بنده مطالبه نمود بنده او را بیاد آوردم که وجوه را بکلی تحویل گرفته است قبول
نکرده بنا را بر فضاحت گذارده بنده صبر را پیش گرفته سیاهه که بخط خود وجه را از من گرفته بود
دو جا بی گفته بود با و نموده [illegible] زیاده از حد دست داده بجای اینکه از بنده عذر
خواهی نماید بنا را بر بدخلقی گذارده حرف او اینکه تو چرا قبل ازین سیاهه مزبور را بمن ننمودی
گفتم شما از من سیاهه نخواستید چاره نجستید بالاخره مختصر که نزد او از آدم نجیب نیست که بکوچه
و آدم نجیب [illegible] به بنده داده بنده گفتم زیاده ازین مرو و در حال خود آرام بنشین و این
گونه حرف که لایق مردان نیست از زبان بیرون میاور بنده من بعد ازین کاری با تو ندارم
تو نیز کاری با من مدار در بطر بودن ایلچی ما را ضرورت با [illegible] رفته نوع رفتار تا اینجا ترا باد
ما پیشکش میرزا ابوالحسن [illegible] وکیل مطلق دولت قاهره ایران است هرچه او حکم دهد معمول میداریم
لیکن از برای کل دنیا بنده خود را اینقدر تخفیف نمیکنم و اگر تو به تنهائی بجهة خود از تو
سوا شده هرگز رویت شما را نمیدیدیم لیکن اگر بالفعل از شما جدا شویم سایر رفقا نیز با شما
نزاع نموده بعلت اینکه شما از مرحلهٔ سلوک و رفتار دوستی اطلاعی ندارید بعد از منزل
ایشان بیرون آمده وارد بمنزل خود گردیده خواستم از رفقا این مطلب را پنهان دارم یکی از رفقا
قبل از آن رفقا را آگاهی داده بود بمحض رویت رفقا همه را متغیر دیده بلکه هرکدام
دلی پر درد از قولونل خان داشته در این وقت بنده را بخاطر رسید که شاید من رفقا
نزاع با قولونل خان نموده بعد تاب تعدی در رفتار تا اینجا [illegible] را جا ورده و فرخی در میانه
واقع شده و هرکدام که خواهند از او سوا شوند و همه تقصیرات بگردن من مانده و از
عقد دست میرزا جعفر مهندس را بجائی خلوت برده از روی مشاورت با او گفتگو
کردم و با او گفتم در صورتی که ایلچی بودن تاب سیر رفتار قولونل خان را نیاوریم باید بالمره
مناقشه نمود و از آن پس در بطر بودن قولونل خان را گذاشت [illegible] و سرگردان
مانند سوای آن تعلیقه که بندگان خداوندگار اعظم قایم دولت علیه ایران به بنده مرقوم فرموده
و در قراکلیسا به بنده رسید میرزا جعفر نموده و جوابات کاردار با و داده گفته و از آن
پس التماس با او نمودم که بهر نوع باشد تحمل بدرفتاری قولونل خان نموده که خود را به
[illegible] بنده با شما ایشان الحق تصدیق نموده و تن بقضا داده تعهد کرد
که بهر نوع باشد خود صبر در بدرفتاری قولونل خان نموده و سایرین رفقا را دلداری داده
تا [illegible] از آن پس [illegible] تهیه تدارک خروج از مسکو مشغول شدیم
مدت چهارده روز در مسکو توقف نموده روزها بقدری که توانستیم در گردش شهر
و اطلاع از امورات شهر و طریقه رفتار [illegible] مزبور اکتفا نموده آنچه
توانستیم در خصوص آن در این رساله ثبت نمودم

۱۵ روز دوشنبه پانزدهم شهر رمضان ۴ ساعت قبل از ظهر از مسکو سوار و روانه راه که دیدیم عرض راه از دو دست
و چپ ما دهات و جنگل بسیاری دارد از مسکو الی منزل راه ما خوب بود اسم منزل [illegible] است
ده کوچکی است یک دره آب دارد [illegible] پل چوبی [illegible] است از مسکو الی [illegible] بیست و هشت
ورشت است ساعتی در اینجا توقف کرده اسبها را عوض کرده
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه بسیار دهات خراب و [illegible] و باران شدید
بارید رفت و چون کالسکه ما پوشش نداشت بعضی بیشتر از دو نفر در زیر سایه نمی توانستند نشست
و ما نوبت گذارده یک روز دو نفر در زیر سایه می نشستیم و دو نفر دیگر در بیرون می بودند و روز
دیگر دو نفر مزبور بجای دو نفر که اول جلو در اندرون نشسته بودند رفتند اتفاقا هر روز که نوبت
بمن و رفیق من میرسید [illegible] باران می آمد امروز نیز باران معقولی خوردیم الی منزل اسم آن
سول نوش [illegible] است ۴ ساعت از ظهر گذشته باینجا رسیده ده کوچکی است [illegible] جنگل است
از [illegible] الی سول نوش [illegible] ورشت است در ده مزبور شب خوابیدیم
۱۶ روز سه شنبه شانزدهم رمضان هنگام طلوع آفتاب از اینجا سوار کالسکه و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه
دهات بسیار است و جنگل راه جنگل است الی منزل نام آن کلینس است ده بسیار بزرگی است
عمارات خوب و بازار و دکاکین بسیاری دارد و [illegible] مهمانخانه خوب دارد [illegible] محکمی دارد
[illegible] هنگام تابستان [illegible] آب [illegible] از سول نوش تا کلینس بیست
ده ورشت است از این منزل [illegible]
از اینجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم عرض راه صاف و خوب است نصف راه از دو جانب
جنگل و دهات بسیاری در راه و [illegible] راه بود اسم منزل زادیدا است از
کلینس الی زادیدا بیست و ده ورشت است بعلت [illegible] اسب [illegible] چهار ساعت
در اینجا ماندیم بعد از آن از اینجا سوار
و بمنزل دیگر رفتیم عرض راه [illegible] با تلاق و جنگل سنگ کاری کرده اند که گذشتن
کالسکه در راه آسان باشد هشت ساعت از ظهر گذشته وارد منزل شدیم نام منزل
قلعه خیا است ده بزرگ خوبی است مهمانخانه دارد و کلیسای بزرگی دارد شب در مهمانخانه
خوابیدیم
۱۷ روز چهارشنبه هفدهم رمضان از اینجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم عرض راه دهات بسیاری بود و همه راه
از دو سمت جنگل است حوالی ظهر رسیدیم دروازه دارد و سربازان قراول ایستاده اند
ما را معاینه [illegible] بعد از [illegible] پاشپورت ما را
[illegible] وارد شهر شده [illegible] خوب [illegible] از آنجا گذشته وارد
شهر شدیم در مهمانخانه توقف [illegible] نهار خورده از آنجا بتماشای شهر رفتیم عمارات عالیه
و مهمانخانه های متعدد و بازار بلندی دارد رودخانه [illegible] از میانه شهر میگذرد و [illegible] کلیسا
دارد از قلعه خیا الی [illegible] ورشت است بعد از ملاحظه شهر بمنزل آمده
از اینجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم عرض راه همه با تلاق بود بعضی را سنگ کاری کرده
و برخی را [illegible] دهات بسیاری در جنبین راه بود اسم منزل [illegible] است از [illegible]
الی [illegible] ورشت است

از اینجا سوار و وارد بمنزل دیگر شدیم عرض راه جنگل بود الی [illegible] چهار ورشت [illegible] آب است
[illegible] ندارد بطریق سابق راهها [illegible] گذارده در ریسمان
در دو طرف رود [illegible] ریسمان را [illegible] گرفته [illegible] مردم [illegible] را گذرانیده بطرف دیگر رود
رفته وارد قصبه شدیم اسم [illegible] است [illegible] کلیسا دارد و چند مهمانخانه خوب دارد
از [illegible] الی [illegible] ورشت است شب در اینجا خوابیدیم
۱۸ روز پنجشنبه هجدهم شهر رمضان [illegible] ساعت بعد از طلوع از اینجا سوار و عازم راه که دیدیم عرض راه [illegible] با تلاق و بعضی [illegible] جنگل
بود دهات بسیاری [illegible] زیاده در این راه دیدیم الی منزل اسم آن [illegible] است
ده بزرگی است از [illegible] الی [illegible] ورشت است
از اینجا سوار و عازم منزل دیگر شده عرض راه دو دفعه باران [illegible] خوردیم معلوم است
که در این روز نوبت بمن افتاده است که بیرون کالسکه نشینم منزل ما شهر کوچکی است
عمارات خوب دارد رودخانه از میانه شهر میگذرد شانزده کلیسا دارد از [illegible]
الی این شهر که [illegible] است [illegible] ورشت است
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه دهات و جنگل بود الی منزل نام آن [illegible]
از [illegible] الی [illegible] ورشت است ده بزرگی است در مهمانخانه آن منزل
کردیم و شب را خوابیدیم
۱۹ روز جمعه نوزدهم رمضان [illegible] ساعت و نیم قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه براه شدیم عرض راه دهات
خراب و ویران برخی سوخته و بعضی [illegible] خراب [illegible] راه را بعلت باتلاق
تخته پوش کرده اند الی منزل اسم آن [illegible] است ده بزرگ خراب است [illegible] مهمانخانه
دارد از [illegible] الی [illegible] ورشت است
از اینجا سوار و بمنزل دیگر رفتیم هشت ورشت که از منزل دور شدیم [illegible] کالسکه ما شکست [illegible]
زحمت [illegible] و [illegible] بمنزل رسانیدیم هشت ساعت
از ظهر گذشته بود ده کوچکی است [illegible] بسیار [illegible] جنگل فراوانی است اسم آن
[illegible] است از [illegible] الی [illegible] ورشت است شب در اینجا ماندیم
۲۰ روز شنبه بیستم شهر رمضان کالسکه را درست کرده [illegible] ساعت قبل از ظهر از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم راه
سرازیری و بلندی و سنگلاخ و جنگل بود الی منزل اسم آن [illegible] است ده بزرگی است چهار
کلیسا دارد از [illegible] الی [illegible] بیست و ده ورشت
از اینجا سوار و بمنزل دیگر روانه که دیدیم عرض راه صاف و ناصاف و [illegible] راه جنگل بود
الی منزل اسم آن [illegible] کلیسای بزرگی دارد رودخانه آب از میانه آن میگذرد و پل بزرگی دارد
از پل مزبور گذشته [illegible] اسم آن [illegible] است از [illegible]
الی [illegible] بیست و ده ورشت است
از اینجا عازم منزل دیگر شدیم عرض راه [illegible] و جنگل بود الی منزل اسم آن [illegible] است
ده [illegible] بزرگی است کلیسای چند دارد و عمارات خوب دارد از [illegible] الی [illegible]
شانزده ورشت است ده بزرگی است مهمانخانه چند دارد
از اینجا سوار و روانه منزل دیگر شده عرض راه دهات [illegible] و جنگل بسیاری بود

ان را نام زایند بویه است از کریس الی زایند بویه سی و یک ورست است ده بزرگی است
چند مهمان خانه دارد و کلیسا دارد یک ساعت قبل از نصف شب بانجا رسیدیم شب را
در انجا خوابیده

روز یکشنبه بیست و یکم شهر رمضان ۲۱ طلوع افتاب از انجا سوار و عازم منزل دیگر شدیم بیشتر عرض راه دهات
دهقان و غله بود اما منزل اسم ان برد نو تیتس است ده بزرگی است بازار و دکاکین
و مهمانخانه دارد از زایند بویه الی برد نو تیتس بیست و هفت ورست است رود خانه
بزرگی دارد که کشتی دران عبور میکنند و هنگام گذشتن کشتی میانه پل را بقدر یک طاق
پل مثل تخته بر بالا میکشند بعد از گذشتن کشتی مجددا پل مزبور را پائین کرده کاری مخصوص کرده
مردم عبور میکنند هنگام رسیدن ما کشتی چند از انجا عازم پطربورغ بود مکان گاه داشته
بعد از عبور کشتی‌ها پل مزبور را که بالا کشیده بجای مخصوص اورده ما عبور کردیم و عازم
منزل گشته دهات بسیاری در عرض راه و جنگل و رودخانه عظیمی بود که بسمت پطربورغ
میرفت اسم این منزل نوگرود است شهر بزرگی است عمارات عالیه دارد و بازار
و دکاکین بسیاری دارد اما شهر باتلاق است میانه راه‌ها را کوچه را سنگ کاری کرده اند
از ده برد نو تیتس الی نوگرود سی و دو ورست است و بعلت شکستن کالسکه شب در انجا و
کوچ عصر از روز بعد بجهت تماشا رفتیم رودخانه عظیمی از میانه شهر میگذرد نصف
شهر یک طرف رود است و نصف طرف دیگر کشتی بسیاری در رود مزبور میانه
تا بحال پل باین انتظام در هیچ مکان ندیده ام دویست قدم طول پل مزبور است در میانه
پل مزبور تخته پل ساخته است زنجیرها بران مرتب است که در هنگام عبور کشتی بزرگ
پل مزبور را بقدر یک طاق بالا کشیده بعد از گذشتن کشتی مجددا پل را پائین میکنند
دو طرف پل سالداتها بجهت قراولی ایستاده‌اند العهدة علی الراوی حاضر آمده طرفه چیزی که تا بحال
ندیده ام امروز مشاهده نمودم جوان از نجبای روسیه با دختری سواره اسب شده
در نهایت سرعت تاخت اسب مشغول بودند دختران مزبور رخت‌های بلند در بر کرده
که اطراف انها را در فانوس پیچیده و کیف طرف می‌نشستند یکجا در رکاب و دیگر پا را
بر کوه انید در کوه اسب بطریق خواص خوش نما که سوار شده بودند الحق از دیدن
سواری انها بنده بی‌نهایت محظوظ شدم اکثر از مردم در سوار کاری و درشکه شده
بگردش مشغول بودند اهل این شهر گویا بیشتر صاحب اوضاع باشند از همه شهر مزبور
بیست و شش کلیسا دارد و جهت‌های خوب با صفا دارد

روز دوشنبه بیست و دوم ۲۲ رمضان شش ساعت قبل از ظهر از انجا سوار و عازم شهر دیگر شده از پل مزبور
گذشته قلعه ایلیت از خاکریز اقلو شانزده و گذشته قراولان سرباز بر سر دروازه
ایستاده ما را مانع از رفتن کوچه امپر مهماندار ما امده و با شرح ما را از انجا نهاده
از ان پس از انجا روانه شده عرض راه دهات بسیاری بود اما منزل اسم ان
پودوربگی است ده بزرگی است سه کلیسا دارد از نوگرود الی پودوربگی بیست
و دو ورست است

از انجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه از جنگل و جنگل و دهات چند
بود اما منزل اسم ان اسپاسک پولس است از پودوربگی الی اسپاسک پولس
بیست و چهار ورست است
از انجا سوار و روانه منزل دیگر شدیم عرض راه دهات بسیاری است اما منزل اسم
ان جو دو است ده بزرگی است از اسپاسک پولس الی جو دو بیست و چهار ورست
چهار ساعت قبل از نصف شب بانجا رسیده انشب در ان ده شب عید مسیحیان بود زنان
انجا جوق جوق تخوانزان دختران مشغول بودند ما هم تقدری که مقدور بود در تنزلها رادعیه
شب قدر و ناله زنان ما خواندن مشغول گشته لیکن مقدور نشد که تمام هزار شور و هزار نوا را
بخوانیم
از انجا سوار و عازم منزل دیگر شدیم عرض راه دهات و برف جنگل بود اما منزل اسم آن
بومرانی است از جو دو الی بومرانی بیست و پنج ورست است پنج ساعت از نصف شب
گذشته وارد بانجا گردیدیم جای یا رفته بزرگی است در انجا سه ساعتی خوابیدیم

روز سه‌شنبه بیست و سوم ۲۳ رمضان چهار ساعت قبل از ظهر از انجا سوار و عازم ده گوبیره عرض راه دهات بسیار
و جنگل بود اما منزل اسم ان تسیا است از بومرانی الی تسیا سی و دو ورست است
از انجا سوار و عازم ده گوبیره عرض راه ایضا دهات بسیار بود اما منزل اسم منزل ازوره است
ده بزرگی است از تسیا الی ازوره بیست و چهار ورست است
از انجا سوار و عازم بالکوبیره عرض راه دهات بسیار بود الی ده ورست باغ است بهشت آسا
و شهر کوچکی جنت مثالی بسیار خوب جائی است اگر چه تا بحال شهر باین خوبی باین صفا
و دلگشائی ندیده ام هر چند فرصت نداشتم که در میانه او رفته لیکن از میانه باغات
و بساتین ان جا ها که دیده ام الحق بهشتی بود نام ان کوهلا است از انجا گذشته الی
پطربورغ خیابانست از دو سمت ان درخت است و راه صاف در نهایت صفا
از ازوره الی شهر پطربورغ سی و دو ورست است وارد بشهر شدیم تا بحال شهر باین خوبی
و صفا و انتظام باین گونه عمارت ندیده ام از میانه کوچه‌ها گردش کرده در دولتخانه بندگان
میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه از افزون ایران فرود امده خود را بخدمت معزی الیه
مشرف نموده از التفات و تلطفات مقرر فرمودند که منزل بنده در منزل میرزا بابادی
نویسنده معزی الیه بوده باشد بعد از ان تبدیل لباس نموده شب را در منزل میرزا
بادی بسر برده
و اما چون مدت دو هفته یا کمتر در اینجا توقف خواهیم ماند بهتر ان دیدم که هر چه
تواریخ در تعریف این شهر و باغ ان و طریقه و اداب مردم نوشته که دانشجو و تواریخ
دران نوشته بلکه اشخاص که مطالعه بان نمایند از این رساله محظوظ شده و بنده
هم شکر خدا را از این پس بجا اورم که کلمه یادگار نوشته ام که تکرار مردم این حال
احوال وقایع شهر را و اوضاع آن را بیان نویسیم و از آن پس از رفتن مخصوص خواهیم گشت
بالجمله بندگان ایلچی گفته است انگریزی وقایع اوضاع روسیه و دولت ان و طریق تعمیر و بنای
پطربورغ را در کتابی مفصلا در چهار رقعه یک نفر از فضلای انگریز نوشته است کتابی که در دست است
بحکایت مستر ولیمس نام که در فارسی ربط کامل دارد و بقدر ضرورت ترجمه و ثبت شده

و اما شهر پطربورغ

شهریست از پایتخت روسیه فاصله آن از خط استوا عرض شمالی آن پنجاه و نه درجه و نیم است و طول آن نسبت
منزلهٔ لندن سی درجه و نیم در سال ۱۷۰۳ عیسوی مطابق ۱۱۱۸ هجری زار پطر بزرگ او را بنیاد کرده
علت غائی و مقصود کلی پطر بزرگ از ساختن شهر مزبور این بوده که در هیچ جا از بلاد روسیه اتصال بدریای
بالتیک نداشته که راه تجارت دریا با فرنگستان بهم رسانند و از طرف خشکی بعلت صعوبت راه
نیز راه تجارت ولایت مزبور با سایر قرال فرنگ خشکی ممتنع با این ملاحظه در سال مزبور همت
گماشته که شهر مزبور را بسازد لیکن زمین پطربورغ هنگام تابستان باتلاق و بیشه عظیم بوده که بجز
سباع حیوانی از آنجا گذر نمیکرده و وقت زمستان کلا یخ و زمین باتلاق مزبور و رودخانه نیوا
که در میانه شهر میگذرد یخ بسته در چنین جائی بعلت قرابت بدریا همت گماشته در اواخر بهار سال مزبور
قریب سیصد هزار از رعایای ولایات روسیه جمع آوری نموده اکثر آنها روسیه و بعضی قزاق و تاتار
و سایرین بوده شروع در ساختن شهر مزبور نموده در آن هنگام دولت روسیه با دولت سوید جنگ داشته
و اکثر ولایات روسیه مورد تاخت و تاراج سوئد [illegible] بالاوضاع بوده که [illegible] اسباب
بنائی از قبیل بیل و کلنگ و تیشه و ظرف حمل و نقل خاک بقدر کفاف عمله جات مزبور نداشته بوده
برخی حمل و نقل سنگ را با دوش خود نموده و بعضی در جامه و کیسه و توبره و غیر آنها نموده و چون زمین
مزبور کلا بیشه و باتلاق بوده خاک از چند میل راه باین نهج آورده زمین مزبور را از خاک برسانیده
و یکی از امورات مشکله عمله جات مزبور عدم آذوقه بوده حول و حوش پطربورغ و ولایات قریبه
آنجا بجهة تاخت و تاراج طایفه سوید قادر بجمع آوری آذوقه عمله جات نبوده اند آذوقه از مسکو
و ولایات بعیده حمل و نقل میشده و از سوئی دولت سوید اطلاع از تعمیر پطربورغ یافته حمله
برده جمعی کثیر جنگی بسر دولت روس در ممانعت ساختن شهر مزبور فرستاده از این سو نیز جمعی از سپاه
خود را در کناره رودخانه نیوا گذارده آنها را مانع از بیرون آمدن از کشتی نموده بالاخره [illegible]
مراجعت با وطن خود نموده بعد مدت چهار ماه اطراف شهر و خانه ها و تاریخ قلعه در میانه شهر [illegible]
متعلق شان با تمام رسید لیکن بعلت آذوقه و جا و دهقان یکصد هزار نفر از عمله جات
مزبور تلف شده اند بالجمله بعد از یک سال از تاریخ ابتدای شهر سی هزار خانه معمور و خوب
با تاریخ قلعه که در وسط حقیقی شهر واقع و رودخانه نیوا اطراف آن احاطه با برج و باروی تاریخ قلعه مزبور
با تمام رسیده

بعد از اتمام شهر مزبور در صدد جمع آوری ساکنین شهر مزبور بر آمده اولا شهر [illegible] که مسافت
ورث فاصله از پطربورغ بوده با عیال و اطفال و اسباب خانه آنها کلا [illegible] کوچانیده به پطربورغ
آورده و از آن پس حکم بامراء مسکو فرستاده که از آنجا برخی کوچیده بپطربورغ روند اکثر
امرای ساکنین مسکو با تمیز راضی نبوده که باری کشف قدیم آنها تبدیل یابد و با این ملاحظه بسیار
متمسک بمعاذیر شده به پطربورغ نرفته لیکن جمعی کثیری از تجار و کسبه و دهقان از رعایای مسکو بپطربورغ
رفته و از آن پس ارباب صنایع و کسبه از هر صنف از فرنگستان بپطربورغ آورده
و در صدد تربیت آنها برآمد و خود مدت هشت سال در لباس مبدل بفرنگ رفته
که انشاء الله بعضی از احوالات او در احوالات خواهد نوشت طریق تربیت [illegible] و تحریص
و ترغیب علمی است و ارباب صنایع برسم اهل فرنگ [illegible] رفته [illegible] که [illegible]

بعد از آنکه پطر از ساختن شهر اندک فراغت یافته و مردم را بجا ها نموده در صدد تکمیل تاریخ
قلعه بر آمده قلعه مزبور را بترکیب مسدس نموده دیوار آن را از سنگ و آجر ساخته و بسیار بنائی
او را مضبوط نموده دوره آن آب است مقابل درب آن پلی ساخته اند که هنگام عبور از آن خوابانیده
مردم میگذرند یک کلیسای بسیار خوبی در آن ساخته و اطاقی در آن جبه خانه و اسلحه جنگ آنجا
گذارده اند و اطاقی دیگری مملو از دوا داروی دیده ام بجهة اشخاصی که محصور در آن شوند مهیا است و بسیار
آذوقه و ضروریات قلعه مزبور را مهیا کرده
و از آن پس در اطراف شهر [illegible] خانها که ساخته است از تخته بوده برخی از آنها سوخته چون در اصل [illegible] که برخی
خانه خود را از سنگ و آجر ساخته و بتدریج همه دیوار را از سنگ و آجر ساخته شهر خود و کوچه ها را هر کس
باندازه وجه خود خانه خود سنگ کاری نموده بالفعل همه کوچه ها سنگ و هر جا نزدیک به خانه است
بعضی رودخانه نیوا را منقسم بچند نهر نموده بجهة وسعت آن در کوچه ها میگردد در کناره نهرها بجهة
آسایش گذارده اند که کسی در آب نیفتد و چون در آن هنگام [illegible] مرسوم نبود [illegible] آنکه
مردم عادت بکشتی نموده حکم میداده که در شهرها در [illegible] کوچک کشتی [illegible] بالفعل
آن بنا باقی است در عصرها مردم تفننی در کشتی ها [illegible] کشتی تردد میکنند [illegible]
در بیشتر کوچه ها نهر آب بزرگی میگذرد
و چون نصفه شهر پطربورغ بطریق جزیره است که دوره آن آب است و نصفه دیگر اتصال بهموار
دارد پلهای معظم بسیار ساخته که مردم از یک طرف بطرف دیگر آمده و ملاحظه هر یک از [illegible]
نظاره کار را تحیر میکنند که چه انضباط و انتظام پلهای مزبور را ساخته اند در میانه هر پل بقدر ده تخته
آن را بطریقی که تخته به نهر را میسازند ساخته هنگام عبور کشتی تخته پل مزبور را با آب بالا کشیده
کشتی عبور نموده و از آن پس تخته پل مزبور را بجای خود گذارده مردم از بالای آن تردد میکنند و جمیع
از پلها را باین انتظام ساخته اند

در کنار رودخانه نیوا خانه بجهة نشیمن سلاطین ساخته اند در بلند ترین جاهای شهر است دیوار آن
از سنگ سفید است همراه رفقا بدیدن خانه مزبور رفته حال الکساندر پادشاه روسیه توقف
در آن دارد اگر چه تعریف خانه مزبور را نوشتن از قوه بنده نیست لیکن چند ملاحظه که
در آن نموده قلمی میشود اولا خانه مزبور چند طبقه بالای یکدیگر ساخته اند و چون قاعده
فرنگستان است که در طبقه پائین خانه را بجهة نشیمن خود معین میکنند ما نیز همان طبقه را
دیدیم خانه مزبور مربع طولانی است اطراف آن بقدر چهل اطاق است هر یک
از اطاقها مملو از اسباب و زینت بزرگان از قبیل چهل چراغ بلور و آئینه [illegible]
و ساعتهای طلا و مطلا بجواهر و ظرفهای طلا کاری و چینی کاری ساخته [illegible]
آنها هر کدام از درب اطاقی [illegible] اطاقی آئینه است مجموع آنها [illegible] دارد و در وسط آن
اطاق نشیمن پادشاه [illegible] مسند [illegible] در صدر آن [illegible] که محل نشیمن پادشاه است
و چند [illegible] دیگر [illegible] که منسوبان آن نشینند در مقابل
اطاق مزبور رود نیوا و کشتی های بسیار نمایان است قطع نظر از جواهر و عظمت
خانه [illegible] حفظ [illegible] در هر اطاق [illegible]
فرنگ [illegible] نصب کرده اند

وسنگهای بسیار از اطراف بلاد روسیه و سیبیره و فرنگ تراشیده و باشکال مختلفه نموده با وطاق گذارده
در اوطاقهای بزرگ در مرکز اوطاق یکی از آن سنگ بسیار بزرگ خوب در آورده و گذارده اند چهار سنگ
سبز والوان قرمز و کبود در آنجا دیدم قطع نظر اوستادی و حجاری آن سنگ که از آن خوبتر تا بحال
ندیده ام بجز زینت اوطاق که بجز دو طاقها چنین سنگهای بطرحی و شکل کشکول دو ور ساخته
و تراشیده و گذارده هرکدام ده زرع و سه زرع اندازه دارد ما اولا هرکدام از آنها را دیده و زبان
بتعریف آن گشاده در تعریف بهیچ تا اینکه وارد با وطاق دیگر شده از آن بهتری دیده سنگ
اولین را فراموش میکردیم در یکی از اوطاقها ساعتی ساخته در بالای صندوقچه موسیقی را گذارده اند
ساعت مزبور در گوشی است و موسیقار در ساز مشغول است ساعتی در آن جا شنیدیم از نوای
ساز مزبور حضار را حالتی دست داد که تقریر آن دشوار است در اوطاق دیگر دو صندوق
گذارده که در نغمه مشغول است بطرزی زیر و بم یکی از آنها زیر و دیگری بم هر وقت کوک کنند ساز [illegible]
خود زده [illegible] هرچه میخواهند تبدیل نغمه در دستگاه [illegible] کنند آنها را بطرزی دیگر کوک کنند نغمه
دیگر میزند و موسیقار ساعت و صندوقهای مزبور را کلا بر شکل ساعت ساخته اند که بهم
میگردد و ساز میزند و از جمله چیزهائیکه همه رفقا را حیرت دست داد و هیچ
هرگز او را فراموش نمیکنم این است که در یکی از اوطاقهای خانه در میانه وسط آن درختی از طلا
ساخته اند شکرزرع بلندی آن است در بالای درخت طاوسی از طلا ساخته اند در زیر
بال طاوس در شاخه دیگر خروسی ساخته اند از طلا و در شاخه دیگر آن بومی از طلا ساخته
و هر سه طاوس و خروس و بوم مزبور در شاخهای درخت [illegible] دارند در زیر درخت دستگاه
ساخته اند که هرکدام از مردم او را ببیند بطریق کوک کنند ساعت شمار [illegible] آمده و دستگاه
با کلید کوک کنند بفاصله دو سه دقیقه بوم مزبور در گوشی آمده سر آن در حرکت [illegible]
بعینه مثل بومی که از ترس مردم [illegible] باشد و چشمهای او در حرکت آمده و متصلا در اطراف
نظر و سر آن متحرک و جستجوی مردم را نموده از بوم خروس طلای مزبور از شاخه دیگر در حرکت
آمده بالهای طلا را بر یکدیگر زده بعینه مثل خروسی که شروع در خواندن نماید و ابتدا [illegible] بالهای خود را
بر هم زنند و از آن پس بآهنگ بلند خروس مزبور بالها بر هم زده و سر خود را بلند کرده در نهایت
خوب خواند بعضی اگر چشمه در آن بخواهد نمیتوانست باور کند که بانگ مزبور از خروس
حقیقی نیست و از آن پس طاوس مزبور در نهایت [illegible] بالهای خود را تبدیع
بالکل بالاخره چتری در نهایت خوب زده اگر رنگ طاوس مزبور زرد بجز بعض از طلا
ساخته [illegible] طاوس [illegible] حرکات و سکنات و چتر زدن را
دیده [illegible] که کسی بگوید طاوس مزبور مرغ حقیقی نیست چند اوطاق دیگر
دارد که از جمله معدنیات و عجایبات دریائی و صحرائی را در صندوقها گذارده در [illegible] شیشه
بالای آنها را پوشانیده مردم اهلیه خود پادشاهی هر وقت بجهت تفریح دماغ [illegible]
مزبور رفته باشند و در سمت دیگر اوطاق بسیار بزرگی ساخته اند انواع طیور
بلکه هر صنف طیور صحرائی دیده میشود [illegible] از آن را در اوطاق مزبور آورده اند هرکدام
از طیور آشیانه [illegible] ساخته اند در اوطاق مزبور [illegible] باغچه دارد [illegible] باغچه
گذارده که هرکدام از مرغهای داخل باغچه و بالای درختان رفته [illegible] طیور مزبور [illegible]

که از آن بیرون رفتم اطراف طبقه اول مزبور اوطاقهای مزبوره بعرض رسید لیکن
صحن آن باغچه است در تابستان درختهای خوب در اطراف باغچه سبز و خرم است در میانه
باغچه علف سبز است در زمستان سرمای پطربورغ سنگ را میشکافد درختهای مزبوره را نمیتوانند
که در میانه خرم چمن سبز کنند در زمستان علف باغچه را بود داشته و خرمهای چمن باغچه
و دستگاه بسته [illegible] درختها را در طبقه اول زمین جای گرم برده گذارده در زمستان
آینده چرخ و دستگاه [illegible] درختها را بالا آورده جای گذارند بالفعل که هنگام تابستان است
هیچکدام از ما ها ندانستیم که چگونه تعبیه از آنها نموده اند بلکه همه خیال کردیم که باغ بخیر است
با وجود اینکه دوازده زرع ارتفاع از زمین دارد سایر عمارات طبقه سیمین را ندیده
نهیم و با آن سبب چیزی معروض نمی نمایم این خانه نیز یکی از ابنیه عمارات اکرچه
در هیچ بیکه او ساخته با این انتظام و اسباب و سلیقه نیست
در مقابل خانه گذر سمت دیگر رعه خانه مزبور خانه بجهت تابستان ساخته اند آن نیز بهمین دستگاه است
که در هنگام زمستان در این خانه می نشینند و در تابستان در آن خانه میروند
و در حوالی خانه تابستانی پادشاهی جبه خانه و قورخانه و جای ساختن توپ و اسباب جنگ ساخته اند
در خانه مزبور اسباب جنگ و توپ و سایر لوازمات جنگ ساخته میشود و خانه اکثر امرا و بزرگان
در حول و حوش خانه تابستانی پادشاهی است
و از جمله بناهای روسیه در آن شهر آن است که پطر ارباب صنایع را از فرنگ بولایت خود آورده
و در تربیت آنها مشغول گردیده اولا مدرسه بجهت علم ساختن کشتی و جنگ دریا و طریق بردن کشتی
و لوازمات آن ساخته از هر قبیله یکنفر جوان با هوش زیرک بمدرسه داخل کرده بجهت تحصیل
علوم مزبوره که کامل شوند جوانان مزبور از ده ساله الی هجده ساله بجهت آنها و استادان در
تربیت آنها کوشیده بالفعل مدرسه مزبور در نهایت انتظام است اخراجات طلبه از سرکار
پادشاهی با آنها رسیده جوانان مزبور در علم نظام و مشق جنگ و غیره مشغول هستند
دوازده سال بعد از ساختن پطربورغ بنیع مفصله در باب صنایع دستگاهها ساخته
دستگاه کتان بافی دستگاه کاغذ سازی دستگاه شوره سازی دستگاهی که کوکرد را صاف کنند
دستگاه باروت سازی با چرخ دستگاه دسیایی که چوب را بزور آب برند و اره اجزئی و ارباب
صنایع و بدایع متعلقه با هنگری و توپ سازی و غیره آن
و از آن پس از اطراف ولایات فرنگستان راه تجارت پطربورغ باز شده اول تجارت آنها
چوب و تخته بوده که از جنگل حول و حوش بریده و کشتی از ولایات فرنگ آن آمده چوب و تخته از آنجا
ابتیاع نموده الی حال جزو معظم تجارت پطربورغ با فرنگستان چوب و تخته در پیش ما حیرت است
که از آنجا حمل و نقل بولایت خود میکنند
و پس از آن کار ساختن کشتی تجارت و جنگ گذارده بعلت اینکه آذوقه پطربورغ کم است
کشتی های تجار را با ادم های که در مدارس تربیت یافته بجهت در روی آب انداخته تجارت
تجارت و آوردن آذوقه از ولایات تهیه نموده
و از جمله بناها بطرز اینکه مردم ترغیب بمجالست با یکدیگر و مصاحبت کرده خانه
ساخته که دهها شهر در آنجا جمع شده بر طرح خواندن کتاب و بعضی بازی شطرنج و سایر شغلها

و دیگر تفریح دماغ نمیکنند هر روز ۴ ساعت اوقات مردم در خانه مردم صرف میشود دخانه ...
۴ ساعت باز میکنند

دیگر تفرج دماغ نمیه هر روزه یخ ساعت خانه مزبور را باز کنند که مردم جمع شوند

وچون ارباب صنایع وکسبه بسیاری از ولایات فرنگستان آمده بودند در تربیت اطفال ایشان نیز
خواسته بود که در علوم وترغیب طلبه سعی نمیه مدرسه بنیاد کرده اطفال آن مدرسه واطفال تازه
که داخل آن مدرسه شده قرار داد کرده بودند که چهار فرقه طلبه را بجهت هر فرقه پنج نفر مدرس
هم معین فرموده زبان فرانسه ولاتین وایتالیان وعلم طبیعی و هر کدام از ایشان را اخراجات ومأکولات
ومواجب از خزانه خود معین کرده وچون فوت او رسیده کوین کیترین بزرگ هم او سعی بسیاری در تکمیل
مدرسه مزبور نموده بالفعل مدرسه مزبور رواجی دارد وطلاب آن مشغول تحصیل هستند و از تاریخ که
مدرسه مزبور ساخته شده که بیست وسه سال بعد از بنیاد پطربورغ الحال هر ساله کتابی
بطریق دفتر درست کرده در عوض سال طلبه جدیدی که وارد مدرسه گردیده اسامی ایشان وشروع ایشان
در علوم مجمل بطریق در آن کتاب ثبت میشود واشخاصی که در آن سال ترقی کرده یا بیرون رفته اند
خدمتی از خدمات دیوانی مرجوع شده اند ویا اینکه در علومی که ترقی کرده اند شروع در علم دیگر
نموده اند بالاسامی بتعداد نفری طلاب ومدرسین را کلا ثبت در کتاب مزبور کرده وچاپ نموده یک
نسخه از آن را در کتابخانه مدرسه گذارده ویکی را در خزانه پادشاهی فرستاده

اگرچه اساسی که پطر بزرگ بنیاد کرده وترقی که او را منظور بوده که بر دولت خود ورعایای خود وولایت
خود داده باشد باتمام نرسانیده فوت او رسیده لیکن کوین کیترین بزرگ که حرم آن بوده
بعد از فوت پطر همت مردانه در تکمیل کار پطر گماشته کاری که اهل روسیه را اعتقاد این است
که بقدری که رهین منت پطر بوده همانقدر ممنون زن شاه بوده بر خزانه غنیمه افزا باز که بعد از
فوت کوین کیترین روی داده وترقی در این ولایت کرده اند بجاست مرقوم میشود

واز جمله چیزهایی که عجیب است در این شهر این است که صورت پطر اول را در بالای اسب گذارده
اسب وصورت مزبور را از برنج ومس ساخته اند بسیار صورت بزرگ است مجموع را در قالب
ریخته اند ودر بالای تخته سنگی نصب کرده اند سنگ مزبور را هیچکس از آنها ورنمیکرد که قوه
حمل ونقل نمیه پارچه کوهی است تخمینا از قرار ذرع روسیه که معادله ذرع شاهی نمیه ام
زیاده از چهارده ذرع شاهی طول دارد وهشت ذرع ونیم عرض وشش ذرع بلندی در جائیکه اول
سنگ مزبور را پیدا کرده اما جائیکه صورت واسب پادشاه را در آن نصب کرده اند
بلغویغ ورنغ نمیه مدت بششم در آوردن آن مشغول بوده وطریق آوردن آن را پرسیدم
گلولهای بزرگ آهنین در زیر آن گذارده بزور آدم در بالای گلوله ها غلطانیده در همه راه
آورده هر چه سنگ از گلوله گذشته او را بعقب گذارده مجددا گلوله را برداشته در پیش
سنگ گذارده باین نهج سنگ را در میانه شهر مقابل تاریخ قلعه مزبور گذارده وصورت
مزبور را سواره در بالای سنگ نصب کرده شادی واحترام پطر کوین الیزابث سلطان
روسیه در آن روز مجموع اسراء ومحبوسین را از زندان آزاد کرده تا آنها را ما لی خود میفرستد ومقصرین را
بجز اشخاصی که قاتل دیگران بوده در آن روز آنها را بخشیده بالفعل هر کس از ولایات
بعیده میرسد از برای دیدن تصویر پطر وسنگ مزبور بسیار طرح آیند

واما جمعیت پطربورغ

از قرار حسابی که کرده اند دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت شهر است سوای تجار غریبه از اهالی فرانسه وانگریز وملک
فرنگ ومسلمانان که باین ولایت بجهت تجارت آمده اند وبعضی از اهالی انگریز وفرانسه بجهت آنکه از اهل آن ولایت نیست
بولایت خود باینولا آمده توطن دارند واز قرار یکه بنده تصور نموده اخراجات کمی در این ولایت بی مقابل
ولایت ما میشود واکثر اشیا ارزان است در اینصورت نمیدانم ولایت انگلند چه قدر گرانی است که مردم
اهل وعیال خود را بجهت ارزانی باین ولایت آورده گذران میکنند

واما بزرگی شهر پطربورغ دور آن چهارده میل انگریزی که تخمینا پنج فرسخ ایرانی است میباشد خانهها را
دو طبقه وسه وچهار طبقه ساخته اند وپنجرهها مجموع شیشه است ودیوارهای آن آجر ودر بالای آنها گچ مالیده
نقش سنگ ساخته اند که غربا را اینطور میرسد که همه دیوارها را از سنگ ساخته اند اتصال شهر مزبور
بطوری که در هر خانه نبود جای بیرون است از پهلوی معظم میشود نه بطور معظم مثل بنده رسیده البته زیاده
از آن جمعی دیده ام بلد دارد دوکوچه دارد که اتصال به بیرون شهر میرسانند هر کدام دو میل
انگریزی که تقریبا یک فرسخ است طول آنها است وچون پطر سایر بلاد فرنگ را دیده اکثر سلیقه
خود ومعماران فرنگ ومتبعاتی که کرده است شهر مزبور را بطرح نیز نموده مجموع باقرینه
وموافق قاعده ساخته شده است مستر ولیم انگریزی وجلالان میرزا ابوالحسن خان واکثر مردم
ودیگر مذکور میسازند این شهر بهترین شهرهای فرنگستان است بنده تا حال شهر باین خوبی ودلپذیر ۱
ندیده ام باغستان بسیاری دارد ودر کنار رودخانه باغ ساخته اند هنگام عصر زیاده از بیست
هزار نفر در حوالی منزل ما زن ومرد بگردش آمده تردد میکنند ومجموع کوچه سنگفرش است
وهمیشه پاک وجاروب میکنند

واما هوای پطربورغ در هنگام زمستان بی‌نهایت سرد میشود بعضی از بلیات مردم از سرما فوت میشوند
در زمستان گذشته سی وچهار نفر از کالسکه چی وباغبان در بالای کالسکه ها بیرون قلعه مرده بودند مردم بعد
در خانهها توقف مینمایند لیکن رعایا وعمله جات بحکم العادة کالطبیعة الثانیة
عادت کرده در سرما مشغول شغل خود بوده بر خلاف اهالی مطلق سرما تاثیر نمیکند لیکن بعضی که
عادت ندارند سرما دست وپای آنها را میبرد در هنگام زمستان روزها زیاده از سه ساعت
بعضی کوتاه ترین روزها وهمچنین در تابستان کوتاه ترین شبها سه ساعت است وهوا گرم میشود

واز جمله دفتر پطربورغ پولیس است منصب او اینکه هر خانه اعم از اعلی وادنی اسامی تعداد نفر
خود را باو داده اند در دفتر او ثبت است وهر کس وارد شهر شود اعم از بومی وغریب در هر خانه که فرود
آید صاحب خانه تفصیل شغل وجهت اسم او را داخل دفتر پولیس نموده وضمنا شغل وکار او را باید
گفته ونوشته وهمچنین تجار وارباب صنعت مختصر هر کس وارد بولایت شده اسامی آن را وشغل وعمل
او را در دفتر پولیس ثبت نموده وهر کس عازم جای شود اعم از بومی وغریب نوشته بطریق پسپورت از پولیس
مزبور گرفته روانه میشود وباین وسیله پولیس شهر اطلاع از همه شهر دارد واز جمله مقتضیات است
که کسی نتواند داخل پطربورغ شده بدون اطلاع پولیس وبیرون رود بدون اطلاع آن وهمچنین کسی از
شهر حرکت کند ونوشته از پولیس در شهر نداشته در هر یک از بلاد روسیه که میرود باشد او را دزد
معطل میکنند چنانچه باشد ومزبور که عبارت از نوشته پولیس است در دست او نیست او را مجبوس کرده
نموده بتحقیق او میرسند وباین ملاحظه هر کس از حقیقت خبر دارد عمل میکند که بدون نوشته

هنگام جلوس سلطنت الکزندر پادشاهی که بالفعل در تخت روسیه نشسته است مدرسه
ساخته است که در آن مدرسه حکمت طبیعی و اعدادات شرعی علیحده و تاریخ مملکت داری
دولت روم که جولیس قیصر یکی از آنها بوده و آئین مملکت داری همه فرنگ از آنهاست و طریقه توقیع
کرده‌اند و معاهدات دولت روس را با همه قرال و غیره در مدرسه مزبور تعلیم میدهند چهار نفر
مدرس زبردست و جمعی از معلمین دیگر در تربیت طلبه آن مدرسه مشغولند و علوم فرانسه و انگریزی را
بزبان روسیه ترجمه کرده‌اند و هر ساله اشخاصی که در علوم مرجوعه بخود ترقی کرده مراتب را
مدرسین مزبور بدولت پادشاه عرض نموده و از آن پس آنها را بر سر خدمتی از خدمات مأمور
میفرمایند و هر ساله اسامی اشخاصی که در آن مدرسه تفوق کرده‌اند و هر کس آمده و هر کس بیرون رفته و یا اینکه [illegible]
مدرسه تفوق و منصبی یافته‌اند کتابچه ثبت و چاپ کرده یک نسخه از آن کتاب خانه مدرسه مزبور گذارده
و دیگری را بخزانه پادشاهی میفرستند

ظاهرا مراد از حقوق روم و حقوق عمومی بین الملل است

و از جمله بناهای دیگر دارالشفای بزرگی است که چهار نفر از اطبای حاذق صاحب فهم و یازده نفر اطبای زیر
دست آنها در دارالشفای مزبور لاینقطع مشغول معالجه بیماران هستند هر کس خانه ندارد و غریب
و یا بومی و یا سالدات و یا غیر آن مثل اینکه خود را بدارالشفا رسانیده منزل خواهد یافت میدهند
و خدمه آنجا مشغول خدمت او شده و اطبا معالجه او نموده حتی خوراک او را حاضر کرده با وجود آنکه
و در اصل دارالشفا اطاق بزرگی است عطاران و دواسازان در آنجا مشغول [illegible]
هستند دوای آنچه هر طبیب نسخه نویسد در آنجا حاضر کرده با دیر ساخته اخراجات دارالشفای
مزبور را کلا از سرکار پادشاهی میدهند از قراری که مذکور میشد چند دارالشفای دیگر باین [illegible]
تجار و نجبای شهر از خود با نهایت اخراجات رسانیده که هر کس ناخوش شد و بخود مشغول احوال
خود کمتر باشد در آنجا رفته مثل اینکه اثری از ناخوشی او باقی است در دارالشفا میماند
و چنانچه در این ضمن احدی از آنها فوت شد اطبای مزبور شکم او را شکافته ملاحظه احشا
و امعاء او را نموده تجربه حاصل میکنند که چه ناخوشی داشته آیا در معالجات خطا کرده
یا خیر مثلا شخصی در دارالشفا ناخوشی صعبی داشته همه اطبای دارالشفا جمع شده اولا علامات
ناخوشی او را ملاحظه نموده ثانیا غذای او را ملاحظه نموده البته بالاخره متفق اللفظ تعیین
ناخوشی او را نموده مصلحت یکدیگر معالجه و مداوای او را نموده فرض شخص مزبور را مرگ عارض
شده اطبای مزبور جمع شده اعضای ناخوشی او را شکافته امتحان نموده چنانچه خطا در [illegible]
آن نموده‌اند مرتبه بیشتر بصیرت و احتیاط در مداوا و معالجه آن میکنند و در صورتیکه ناخوشی آن
معالجه پذیر نبوده آنها تجربه کرده آنها حاصل نموده و در هر حال در دارالشفای مزبور در تجربه
مشغول هستند و اسامی اشخاصی که داخل دارالشفا شده و مدت بستری [illegible] و نام ناخوشی آنها را
کلا در دفاتر خود ثبت میکنند
و از جمله خانهای دیگر که دیدیم خانه ایست که مجموع حیوانات صحرائی و دریائی را کلا
در جاهای خود چیده و گذارده‌اند مثلا اطفالی که سقط شده‌اند از هر وقت در [illegible]
آنها در شیشه‌ها کرده گذارده‌اند و همچنین بعضی حیوانات دیگر را نیز در شیشه‌ها در میان عرق گذارده
که گندیده نشود و بسیاری از جانوران که در رحم مادر توام و اعضای آنها اتصالی بیکدیگر بهم رسانیده
آنها را در شیشه کرده نگاه داشته‌اند چندانکه [illegible] دیدیم یکی از آنها نقش یا داشته و دیگری

۴۰

دیگری دو سر داشته آنها را نیز در جوف شیشه‌ها گذارده نگاه داشته و حیوانات دیگر کل دنیا چه دریائی و چه
صحرائی هر چه توانسته‌اند در پوست آنها کاه و پنبه کرده و هر چه نتوانسته‌اند استخوان آنها را نگاه داشته
که مردم را از ملاحظه آنها جرئت از صنعت صانع ازلی روی دهد و همچنین مرغهائیکه نه هرگز دیده و نه شنیده‌ام
در آنجا دیدم و همچنین جانوران زهردار و بچه زهر مارهای عظیمه از هر رنگ و اندازه و بچه‌ها که اژدر
+ کلپک میگویند در نهایت بزرگی دیدم یکی از آن بچه را زرعی بود و سایر حیوانات کوچک چه خواه
پرنده و خواه چرنده خلاصه هر چه از حیوانات و وحوش و طیور که در دنیا سراغ کرده‌اند در آنجا
آورده نگاه داشته‌اند و از جمله معدنیات هر سنگی که در هر معدنی دیده و غریب بوده مجموع آن را
در خانه مزبور آورده‌اند کتابخانه بزرگ عظیمی در این خانه است از هر زبان و هر علم مخصوصا
علوم فرنگ و زبان کل فرنگ و [illegible] با علوم [illegible] اولا آنها و کتاب بسیاری از عربی و فارسی
در خانه مزبور است در نهایت صفا و تقطیع خانه مزبور را ترتیب و با سلیقه چیده‌اند

کلپسک و کلپاسه و چلپاسه که بعربی سام ابرص باشد

و در اطاق دیگر لباس پیشتر سلاطین روسیه در پرده نقش [illegible] تصویر
پطر بزرگ تعبیه کرده‌اند که پطر را بهمان هیئت که مشغول کار بوده و در جنبهای شمع که با آن
کار میکرده است در بالای کرسی نشسته است صورت مزبور را بعینه مثل خود او ساخته‌اند
و لباسهای پطر در [illegible] مشغول [illegible] و چه خانه [illegible] مجموع را در آنجا گذارده‌اند
در اطاق دیگر دستگاهیکه خود از فرنگستان آورده بوده است و نموده جرثقال کار آورده بوده است
کلا در آنجا حاضر است
و از جمله ابنیه دیگر پطربورغ تماشاخانه ایست اما شصت سال قبل از این مطلق در دولت
روسیه تماشاخانه نبوده امپراطریس الیزابت سلطانه روسیه در پنجاه و پنج سال قبل چند نفر از
تماشاخانه فرانسه و نمسا و سوید با خود آورده در مسکو و پطربورغ تماشاخانها ساخته است که
شب بنده کاه میرزا ابوالحسن مرحمت فرموده همشیره زاده خود میرزا علی حسین که صندوق دار
و در معنی مرجع همه امورات معظم الیه است بجهت مقرر فرموده که معزی الیه ما کار را بر [illegible]
تماشاخانه برده شب با رفقا بدیدن تماشاخانه رفته اگرچه [illegible] تماشاخانه
مزبور بزبان روسیه بوده لیکن خنده را از آواز و ساز و حرکات و سکنات و اوضاع
تماشاخانه مزبور خوش آمده بعد از تمام آن مراجعت بمنزل خود نموده‌ام
و از جمله چیزهای دیگر پطربورغ کارخانه ایست که اکثر زرکاران و شیشه‌کاران نگاه میدارند مدت
+ چهل و پنج سال است که کار در پطربورغ میسازند قبل از آن از سایر ولایات فرنگستان
کاریر احضار و نقل بان ولایت کرده لیکن از آن تاریخ الی حال کار در پطربورغ میسازند از
اقسام آن در نهایت خوبی و استادان کار ساز [illegible] حال کار [illegible] در آنجا تمام میکنند
بعینه مثل سایر قرال فرنگ است بلکه بعضی از ذکر زبان مذکور میسازند که فرنگ را
در آنجا بهتر از فرنگ میسازند [illegible] اینکه معادن [illegible] در اینولایت پیدا شده
مع خصوص [illegible] که از [illegible] با مجلسکاری [illegible] و کار
با دکش از اقسام مختلفه میسازند

برخی از ارباب صنایع پطربورغ و معاملات آن

اکثر ارباب صنعت از فرنگستان باینولایت آمده‌اند و بالفعل بیشتر روسیه در صنایع سر آمد گردیده اهل روس هر گاه
چیزی تازه اختراع نماید او را از سرکار پادشاهی انعامها رسیده تا بجائی که هرکس سعی در اختراعات
نماید نشانها از پادشاهی با و داده و در حقیقت چند که مدت چند سال بجز شخص مزبور و عمله جات او کسی دیگر
چیزی را که او اختراع کرده است نسازند باین واسطه استاد مزبور صاحب مایه و اوضاع می‌شود
که بجز او هیچکس دیگر اسباب مزبور را نمیسازد و سایر مردم هر کس در شغل خود و کار خود سعی
در تکمیل آن نموده و هر کس بتمنای تلطفات پادشاهی در فکر اختراعات تازه میباشد
صنعت نجاری و ساختن کرسی و صندوق و متعلقات اسباب خانه بدرجه ترقی یافته است که
بالفعل بعضی از کارهای پطربورغ محل حیرت همه اهل فرنگ میگردد و چند صندوق
و کرسی و سایر از کار استادان مزبور در خانه امپراطور دیدم الحق از خوبی و صنعت آنها چشم
حضار خیره شد
+ کارخانه غالی بافی بالفعل در اینجا هست غالی فرنگ و ایران هر دو را در اینجا میبافند بعضی با کمال
خوبی تمام میشود چشم هم از تماشای آن حظ میبرد
کارخانه چینی سازی در نهایت خوبی در اینجا ساخته‌اند در کارخانه مزبور بجز استادان غربا چهار صد
نفر از استادان روسیه در اینجا مشغول بکار هستند و هر ساله یک دفعه مورد نوازشات پادشاهی
گردیده کارهای که امتیازی دارد به سرکار پادشاهی تسلیم میکنند
صنعت حجاری در اینولایت بنهایت ترقی دارد و تمام کار سنگ تراشی که از کارخانه سرکاری بعمل آمده در کلیسای پطربورغ
سابقاً نموده و سنگ خانه امپراطور در کنار رودخانه نیوا ذکر رفت که در سنگ تراشی چه قدر ترقی یافته‌اند
کارخانه‌های دیگر از تفنگ سازی و شمشیر سازی و چاقو و قلمتراش و سایر اسلحه از هر صنعتی که در فرنگ ساخته‌اند چه
استادان از آنجا آمده آنها را تربیت کرده و چه از فرنگ اسباب ساخته آورده اند و ترقی را بجائی رسانیده
که بعضی اسباب ولایت مزبور میسازند که عرض ممکن کلاه از سرکار پادشاهی است بعضی مشغول
احوال استادان و کارهای مزبور پادشاه میشود
لیکن بقدر یکصد کارخانه و دستگاه بزرگ و کوچک دیگر در این شهر است که مباشرین آنها تجار و نجبا و حکام
مالدار ولایت است و بیچ مفصله در کارخانه‌ها اجناس دخواه تمام میشود ۱۳۷
پوست سازی کتان بافی کاغذ سازی [illegible] قلمتراش [illegible] شعر بافی عرق کیری [illegible]
[illegible]
و از امرای روسیه [illegible] مبالغ خطیر اخراجات کرده کارخانه بلور سازی و آینه سازی در
این شهر بنیاد کرده از فرانسه استادان قابل بکار خانه مزبور آورده بالفعل آینه که در پطربورغ میسازند
از آینه فرنگستان بهتر است و بخصوصه در این صنعت ترقی دارند
بیشتر اجناسی که از پطربورغ تجاران بولایات بعیده میفرستند ساخته الت بعضی با وجود اینکه خود از
عمله جات در اینجا دارند اجناس آنها زیاده از آنست که عمله جات توانند آنها را سازند بعضی از اجناسی که
که از پطربورغ میرود بولایات بعیده اروپ فرنگ و سایر بلاد
آهن [illegible] کتان [illegible] پوست [illegible]
[illegible]

و چون اجناس معدنیات روسیه زیاده از آن است که توانند بکار اندازند اسباب ساخته آنها با اطراف
ولایات رفته منافع آنها زیاده عاید دولت میشود مع العلاوه در صدد آوردن عمله جات و ارباب صنایع
هستند و اگر ملاحظه تواریخ روسیه نمایم حیرت بر حیرت میافزاید که در عهدیکه پطر بزرگ بتخت
رسیده الحال یوماً فیوماً انتشار علوم و هنر و کسب و صنعت در اینولایت در تزاید است
و چند ارباب صنایع از فرنگستان باینولایت آمده مشغول بشغل شده و هر یک از پادشاهان نیز
الکساندر پادشاه به جهت غریبی که شته است که ترقی معقول زیاده از آنچه یافته است بولایت
نمو داده باشد مستر ولیمس مذکور میسازد که در سال قبل ارباب مشورت خانه ملاحظه نمودند
که اجناس ساخته بسیار از اینولایت بولایات دیگر میرود مجدداً در صدد سعی آوردن عمله جات
و ارباب صنایع کوشیده در این سال چهل و دو نفر از استادان آهنگر و آتش کار از فرانسه باینولایت
آورده‌اند مع العلاوه در صدد از دیاد عمله جات و ارباب صنعت هستند
یک جنبه تجارت معظمه پطربورغ بسمت سیبریه است و چون ولایت مزبور الی پطربورغ
بقدر شش هزار ورست که تخمین نهصد فرسخ میشود فاصله در میانه است و با سهلترین وجه
نخواه بان برده و از آن و بلا حمل و نقل به پطربورغ معدنیات چند می‌نماید بنده را بخاطر رسید که نگارش
آنرا مفصلاً بنویسم شاید خالی از نفع نباشد
رود عظیم مسمی بوالگه است که در حوالی سیبریه میگذرد و داخل بروس میشود رود مزبور چندان عرض
آب آن و چه کشتی که در آن کار میکنند منافع آن رود بکلی روسیه عاید میشود اولاً از سیبریه
معدنیات مس و آهن و نقره که قافله‌ها بار کشتی کرده از رود اسکندریه که در سیبریه میگذرد
بتوسط چند رود دیگر اجناس معدنیات مزبور را داخل رود عظیمه والگه نموده و الی چهار صد
فرسخ راه آمده داخل چند رود دیگر شده از آن پس داخل رود نیوا که در حوالی و میانه پطر
بورغ میگذرد میشود معدنیات مزبور را حمل بکارخانه‌ها نموده و از آن پس اجناس دیگر را که
از قبیل پوست و سایر بخواه سیبریه باشد در شهر داخل بخانه تجاران نموده و از آن پس بخواهی که
مصاف آلما سیبریه باشد کشتی مزبوره بار و روانه سیبریه میشود در هر ساله تخمیناً
یکهزار و چهار صد یا زیاده کشتی از سیبریه به پطربورغ بنهج مزبور اجناس آورده و میبرند از این تحمیل
و قیاس تجارت پطربورغ و منافع دولتی میشود که
و اما تجارت سایر ولایات روسیه هنگام بهار و از خوف آب در رودهای روسیه کشتی کمتر
میگذرد بیشتر حمل بکاری بارکش مینمایند و از راه خشکی میفرستند کاریان مزبور را جمع کرده بطریق
قافله هر کاری یک اسب و هر سه اسب یک آدم متوجه کار شده یکصد و بیست اسب
قافله نموده اجناس را در کاریها بار کرده هر کدام زیاده از بیست من تبریز بار کرده نمی‌برند
و اسباب کاری را ساخته‌اند که مطلق سنگینی نشده بر اسب بنا بر این اسبان
بارکش را در عرض راه میبرند که کاری کشیده خود از عرق نمیکردند
بالجمله بسیار است که تجارت یکساله دولت روس گفته میشود و در دفتر پادشاهی ثبت کرده‌اند در همین
از دیوان روزنامه میگیرند و نوشته است که یکساله تجارت روس بخواه میلیان روبل و چه روسیه نقدیه
که پول شاهی ما بیست کرور اشرفی با جا میشود که بانزده کرور تومان شاهی است زیاده از نصف
آن در پطربورغ در سال مزبور تجارت شده است

در نگارش حدود کل ممالک روسیه

ممالک روسیه که از بزرگترین ممالک کل دنیا است و بالفعل قوی‌ترین همه دول فرنگ است بعضی از ولایات
مزبوره از فرنگستان محسوب می‌شود که انها را یوروپیان میگویند و بعضی از ان در سمت شمال ینگی دنیا است که امریکا
روسیان میگویند و بیشتر ممالک مزبوره از مشرق محسوب می‌شود که انها را ایشیا میگویند
از طرف شمال ان بقطب شمال و دریای اتلانتیک روسیان که محیط است اتصال دارد
از طرف جنوب اتصال بممالک چین و هندوستان و قسطنطنیه و ایران دارد
از طرف مشرق بسمت شمال محیط که او را پاسفیک میگویند و با انکه طرف مشرق محیط
دارد طرف مغرب بسمت نمسه و پروسیه و دریای بالتیک می‌باشد
طول ممالک روسیه انچه مساحان براورد کرده‌اند از یکطرف الی طرف دیگر بخط مستقیم طول ان
نه هزار و ششصد میل است
و عرض ولایت مزبور از یک طرف بطرف دیگر مستقیما دو هزار و چهارصد میل است
بالجمله ممالک روسیه که متعلق بفرنگستان است که او را یوروپیان میگویند بلند مزبور هزار میل
در میل است
و ممالک روسیه که انها را ایشیاتیک و شرقی میگویند عرصه انها زیاده از همه فرنگستان است

انچه مساحان فرنگستان تخمین ولایت روسیه را نموده‌اند هشت یک همه دنیا است بجز دریا یعنی خشکی که
ارض ینگی دنیا و چین و فرنگستان و ایران و هندوستان و سند و روم و توران و ما بقی ربع مسکون را کلا
نموده ممالک متعلقه روسیه هشت یک همه ممالک مسکونه دنیا محسوب می‌شود بعضی از ولایات مزبوره مطلقا
قابل زراعت نیست و درخت علف در انها نمیروید بخصوص ولایات شمالی که نواحی سیبریه که در انجا از شدت
سرما کمتر درخت میروید
طرف جنوب روسیه جنگل بسیار و درختهای عظیمه دارد و از درخت انجه در نهایت خوبی می‌شود
و همچنین چمن بسیار بجهة چرانیدن گله در انجا دارند
ولایت روسیه عرصه مسطح است و کمتر از سایر بلاد دنیا کوهستان دارد بعضی کوهستان در حوالی مسکو
و ملک تاتاریه می‌باشد و از مسکو الی پطربورغ بلندترین ولایات روسیه است و جنگل بسیار
از مسکو الی پطربورغ می‌باشد
و اما حیوانات روسیه اسب این مملکت از سونه لیوانیا از جمله مشاهیر اسبان انجا است
بسیار قوی و مضبوط می‌شوند و از میانه قزاق نیز اسب خوب بعمل می‌آید لیکن اسبان لیوانیا بطور اول
مادیان بسیاری از عربستان اجتلاب نموده و با اسبان ولایتی جفت نموده و از ان پس بتدریج
مادیان از عربستان بانجا آورده بالفعل اسبان لیوانیا از ان طایفه است و شهرتی در خوبی در کل
دارد
گوسفند این مملکت در ولایت بسیار است اکثر اهالی ان ولایت گوسفندداران بعضی از انها پنجاه
و شصت هزار گوسفند نگاه میدارند
در ولایت روسیه که از بسیاری بکار گوسفند نگاه میدارند گوشت انرا بمصرف خوراک رسانیده
پوست انرا دباغی کرده بمصرف میرسانند و پشم انرا بفرنگستان فرستاده بفروش میرسانند

در ولایات مشرقی روسیه اولاغ و اسب جنگلی وحشی بهم میرسد مردم در انجا رفته انها را از نره صید میکنند
در سمت شمال روسیه یوز پلنگ و گرگ و خرس سفید بسیاری دارد
در ممالک سیبریه و ان نواحی حیوانات که پوست انها خز و سمور و سنجاب و کلجن و غیرها بهم میرسد
و مردم شکار انها رفته انها را شکار میکنند یک جنس روباه سیاهی در سیبریه دارد که در سیبریه
پوست او را ده تومان میفروشند پوست مزبور را از انجا بپطربورغ اورده بیشتر با اسلامبول میفرستند
گوسفند وحشی در سیبریه دارد که انها را نیز شکار میکنند
در ولایات متصله بچین اهوی مشکین دارد که انها را نیز صید کرده نافه او را بپطربورغ
می‌آورند و بمصرف فروش میرسانند
مرغهای شکاری بسیاری در جنگل روسیه بهم میرسد و سایر سباعی که از جنگل و گرگ و غیره دارد و ماهیها
در دریای ... و سایر رودهای روسیه بسیاری گرفته بجهة قوت فقرا در زمستان بمصرف
میرسانند
و اقسام میوه‌جات در پطربورغ بهم میرسد و از بلاد بعیده نیز حمل و نقل بانجا می‌شود
در ممالک روسیه معادن بسیاری علی الخصوص سیبریه دارد در حوالی مسکو معدن اهن بسیار
خوبی است که لاینقطع در کارند
در سیبریه یکصد کارخانه است که هر کدام از عمله جات کارخانها به بیرون آوردن
معادن مشغولند
معدن طلائی در سیبریه است بعضی اوقات خالص بعمل امده و بعضی اوقات ممزوج بنقره که
در انجا معدنچیان انها را از یکدیگر سوا میکنند
و چند معدن مس دیگر دارد که مس و نقره ممزوج با یکدیگر اند
معدن مس قرمزی در انجا پیدا کرده‌اند و حال در کارند و معدن دیگر از لاجورد پیدا شده
و نیز نمک طبرزد و گوگرد و شوره و زرنیخ و نوشادر پیدا کرده‌اند
و نیز جواهرات چند از قبیل زمرد و یاقوت و لعل و زبرجد در سیبریه پیدا کرده‌اند و اوستادهای
معدنچی مزبور در سیبریه ... در تفحص پیدا کردن معادن و تخلیص معدنیات مزبور
هستند بعد از تصفیه و تخلیص فلزات و سایر معدنیات مزبور بنحوی که عرض نموده حمل بکشتیها
نموده از ان جا بپطربورغ میفرستند

چون برخی از احوالات روسیه را در این فصل نوشته است خیال نمود که بسیار احوال
بنحوی که در کتاب تاریخ روسیه اسامی پادشاهان انجا را با وقایع عظیمه که در سلطنت هر یک
از پادشاهان مذکوره روی داده و سعایت هر کدام در ترقی ولایت و اهالی روسیه ذکر شده است
در این رساله قلمی نموده باشد بنابراین در نگارش ان میکوشد

اما تاریخ پادشاهان روسیه

مورخین روسیه و فرنگستان در تاریخ روسیه و سایر فرنگ آنچه خبر از حکومت روسیه میدهند اول
دولت و حکومتی که در ولایت روس برپا شده روریک نام بزرگ روسیه است در تاریخ ۸۶۲
عیسوی مطابق ۲۴۸ هجری بنای حکومت روسیه را گذارده و قبل از حکومت روریک مزبور
مورخین خبر نمیدهند که چه نوع و چه قسم ولایت مزبور میگذشته مذهب روسیه در آن وقت
بت پرستی بوده تا یکصد و بیست و یک سال طایفه مزبور بهمان طریق باقی مانده
در تاریخ ۹۸۱ عیسوی ولیدیمیر نام بزرگ روسیه داخل بمذهب عیسوی گردیده و از آن پس
از ولایت … که حالا او را یونان میگوئیم برخی آداب دین عیسوی و کتاب چند بولایت
روسیه آورده اشخاص در زبان روسیه داده و ترتیب معقول برده که ایشان را از بت پرستی
باز داشته بدین عیسوی داخل نموده و چون مشار الیه سبب آن گردیده بود که روسیه داخل
بمذهب عیسوی شوند و مادام حیات خود از جهات دیگر نیز ساعی در ترتیب آن … بالفعل
نام او در میانه روس مشهور و نام او را تا حالا پطر بزرگ میدانند و بتدریج روسیه از آن
سبعیت باز مانده و بزرگان آنها در صدد ترتیب آنها بوده اند
تاریخ ۱۲۲۳ عیسوی مطابق ۶۲۵ هجری توشی خان خلف چنگیز خان تاتار و جمعی سپاه جرار
از طایفه تاتاریه بولایت روس داخل شده ولایت مزبور را مسخر نموده لیکن خود در
آنجا نمانده حکام روسیه را از جانب خود بر سر روسیه معین نموده و جمعی از سپاه خود را در آنجا گذارده
که متوجه آنها شوند و خود مراجعت بولایت خود نموده اند
تاریخ ۱۴۸۲ مطابق ۸۸۷ هجری دیمیتری ایوان ادویچ نام در مسکو جلوس نموده و اظهار سلطنت
نموده و سپاهی معدود طایفه تاتاریه را که بعد از … توشی خان خلف چنگیز در ولایت روسیه
مانده بود از ولایت روسیه بیرون کرده خود در … مستقل نموده لیکن بعد دو سال از آن گذشته
تیمور خان تاتار با جمعی از سپاه تاتاریه مجددا بر سر روسیه آمده مسکو را مسخر نموده و تا … اینجا
معدود در مسکو ساکن بوده و تاراج معقول در آنجا نموده اند
تاریخ ۱۴۷۰ عیسوی مطابق ۹۱۲ هجری ایوان وسیلویچ نام بر سر حکومت و بزرگی روسیه رسیده
طایفه تاتاریه را بکلی از مسکو بیرون میکند و برخی از ولایت … از مرداق و بعضی از جاهای دیگر
و غیر آن نواحی را گرفته و از آن وقت دولت روسیه رو بوسعت گذارده
و اول تجارتیکه روسیه بنا گذارده در تاریخ ۱۵۵۳ عیسوی بنای تجارت با انگریزی گذارده و خواه
انگریزی و فرانسه را بولایت روس جلب … نموده در آن وقت بزرگ روسیه ایوان … سلیم
نموده ایوان مزبور … پادشاه نمسا نوشته خواهش از او نمود که جمعی از ارباب
صنعت و کسبه بولایت روسیه فرستاده مردم را ترتیب نمایند معزی الیه قبول نموده …
یکصد نفر ارباب صنعت از هر کسب چند نفر را انتخاب نموده از نمسا بروس میفرستد
لیکن در عرض راه طایفه … که در آن وقت با دولت روس نزاع داشته جمله
از روی عداوت کرده آنها را نگاه داشته چند نفر از آنها بطمع نفع دنیوی بعضی از
طایفه … گریخته خود را بولایت روس رسانیده در مسکو …
کسب و رواج بعض از صنایع در آنجا میدهند در آن وقت دولت روس بنای ترویج گذارده

ولایت سیبریه و حاجی ترخان را ایوان مزبور مسخر و داخل بولایت روسیه نموده در آخر عمر او حالت …
با جمعی از تاتاریه بر سر مملکت روس ریخته بعلت شدت سرما و عدم آذوقه اکثر تلف شده مابقی
با … مراجعت نموده
تاریخ ۱۵۷۱ عیسوی مطابق ۱۰۱۵ هجری هفتاد هزار نفر از سپاه … که دو خراج از فرنگ …
و معدودی از تاتاریه بر سر مسکو ریخته شهر مسکو را گرفته اموال مردم را غارت نموده و سپاه آنها را
شکست و شهر مسکو را بکلی آتش زده یکصد و بیست هزار نفر از روسیه را مقتول نموده لیکن بعلت …
جا و مکان و آذوقه سپاه مزبور در آنجا نمانده مراجعت با وطن خود نموده اند و از آن پس قید در
تمام حکومت طایفه روسیه را نموده لیکن آنگونه تدارکات … آذوقه و … وقت
روسیه گردیده و پادشاهی این طایفه در قید در بآخر رسیده بعلت اینکه اولادی از او باقی نمانده
این سلسله بآخر رسیده سلسله مزبور از سلسله روریک میگویند از اول حکومت روسیه
الی این وقت که عبارت از هفتصد و چیزی باشد طایفه روسیه حکمرانی و سلطنت
دولت روس را میکرده اند
تاریخ ۱۵۹۸ عیسوی بوریس گودانف برادر زن قید در پادشاه سابق روسیه بتخت …
در هنگام حکومت او سه سال متوالی در مسکو قحط عظیمی روی داده در این عرض سه سال
بوریس مزبور زحمات کشیده از هر جا آذوقه جمع نموده مردم را دستگیری کرده لیکن جمعیت
بسیاری از کثرت مردم و سپاه بعلت … گوشت حیوانات را خورده مرده بودند در این
عرض قحط زیاده از پانصد هزار نفر در مسکو و اطراف آن مرده بودند از آن پس بوریس فوت
شده و اوضاع دولت روس بدون پادشاه مانده
تاریخ ۱۶۱۳ مطابق ۱۰۲۲ هجری پادشاهی روسیه بمیخائیل … سلسله شده است که الحال
… بعد نسل حکومت میخائیل با اولاد آنها رسیده و الکسندر پادشاه … از آن نسل است
لیکن در استان شخصی که اولاد این سلسله بتخت آمده ظرافتی دارد بیان سبب عرض …
بعد از … معلوم مردم خواهد شد که عوام الناس روسیه چه قدر ساده لوح بوده اند بلکه خواص
آنها نیز ساده لوح بوده اند و یا اینکه بسبب زیادتی اعتقاد آنها بزرگان دین خود …
با جمله میخائیل … که یکی از … پادشاه قدیم بوده بزرگ … کلیسای روسیه
در … میانه مردم را خطاب نموده که من دیشب از جانب رب الارباب
ملهم شده ام و حکم بمن رسیده که شما را از جانب او حکم دهم که یکی از طایفه …
دور … را پادشاه خود کنید روز دیگر مردم را خبر میدهد هر کس …
الهی بمن حکم فرموده است که شما را حکم دهم که میخائیل را پادشاه خود کنید
مردم … بر سر میخائیل … نموده با التماس او را بتخت برده در ایام پادشاهی او انتشار
علوم زیاده از سابق در روسیه … بسمت فرنگستان فرستاده …
فرنگ … لیکن عمر او چندان … فوت شده
تاریخ ۱۶۴۵ عیسوی مطابق … هجری پسر میخائیل مسمی بالکسی بتخت شاهی …
عهد خود را با طایفه … تازه میکند همیشه در وقت … دولت روس را احتیاج بلشکر باشد
بدون … سپاه مزبور در خدمت مزبوره حاضر … و افراد … سپاه …

انها باشد و نیز احدی از پادشاه آینده مرخص نیست بولایت انها کند
و از جمله آنچه که الکسیه گذاشته قانون ولایتی است آنکه سابق حکم پادشاه روسیه مطلق حکم محکم بوده
و قاعده و قوانین در میانه نبوده او را اراده آنکه قانونی بسته که مجموع مردم اعم از رعایا و کلا
از آن قاعده بیرون نرفته مردم در رفاهیت بسر برند اولا کتاب تواریخ یکصد سال قبل از عهد
خود و احکام پادشاهان در امورات عظیمه نوشته که در کتابها چاپ شده جمع نموده قانونی
بسته با از جمله قوانین آنکه هیچکدام از بزرگان روسیه در خرید رعایای خود قیام ننموده جبری
غلط نکنند انها را بجا نه شرع فرستاده موافق شرع عیسوی و آیین و قواعد ملکی خود بسته بود انها
خریده شونده بزرگان روسیه که مردم جمعیت کثیری از رعایا داشتند از زمانیکه کاغذ ناس
از طالب حکم انها و انها رعیت بوده و معین شدند انها رعایا رضامند نبودند هر کدام ادعا
نموده بودند که ما از روی کاغذ و احکام پادشاهان قدیم حق در ان داریم که خود خرید رعایای
خود را نموده پس الکسیه حکم با انها میدهد که هر کدام کاغذهای خود را در مسکو آورده که انها را
ملاحظه نموده مطابق احکام مزبور این بسته که خلاف رای و رضای بزرگان ولایت
نموده همه از آئین او راضی باشند و در معین میکنند که مجموع بزرگان کلا با احکام
قدیمه خود در مسکو حاضر شوند بعد از آنکه مجموع جمع شده احکام مزبورات که در دست
هر کدام بوده در دو طبقه گذارده روز اول دیگر و عده بوده است که بنوشتجات مزبور دست
نشسته در دو طاق با عهد یا بهم انداخته او طاق و نوشتجات کلا سوخته روز دیگر
دیگر پادشاه بزرگان مملکت و بزرگان دین را جمع نموده خطاب میکنند که از جمله [illegible]
طایع او طاق و نوشتجات بزرگان و امرای ولایت من سوخته از این پس کسی را حکم
برعیت من نیست پادشاه بجز رعیت است و دیگر را حکم بر سر فرزندان خود است که
انها را هدایت نمایند بجایند بالفعل مرحم کتابی نوشته که این شرع او مملکت کلا در ان
مندرج است مجموع مردم اعم از رعایا و دولت باید از حکم کتاب مزبور بیرون نروند و
+ هیچکس از انجا کار ان رعیت من از دست زحمت [illegible] مالک خود باشند مجموع حکم
من اقرار نموده و دستخط در کتاب مزبور نموده که از احکام ان تجاوز نکنند
و نیز الکسیه بنای تجارت با چاین گذارده از چاین چای و ابریشم و ریوند و چوب چینی و سایر
اجناس دیگر بولایت روس آمده و از انجا پوست خز و بیور و سنجاب و سایر اجناس روس
بچاین [illegible] تجارت با سایر دول نیز نموده بسیار شایق بود کشتی جنگ بسازد لیکن بعلت
آنکه با دول فرنگ همه جا [illegible] داشته بعضی با بعض از قرال همیشه جدال داشته
فرصت ساختن کشتی ننموده در تاریخ ۱۶۷۶ عیسوی وفات یافته سه پسر و شش دختر
داشت دو پسران فیودور و ایوان از زن اول بوده اند و پطر بزرگ از زن دوم او
فیودور و ایوان بسیار ضعیف المزاج بوده اند اگرچه [illegible] او مایل نموده که فیودور کار
پدر نشیند لیکن بعلت آنکه قاعده ولایت روس آنست که پسر اول بجای پدر بنشیند
او را بر سر تخت نشانیده مدت شش سال در حکم ان روسیه مشغول بوده و فوت او
در رسیده در هنگام فوت وصیت میکند که برادر او پطر اول بجای او نشیند و چون [illegible]
مرد بزرگ از جمله مشاهیر روسیه است و [illegible]

و اما پطر بزرگ

در سال ۱۶۷۲ تولد یافته و در چهار سالگی پدر او وفات یافته خواهر او سوفیه در تعلیم و تربیت او تعلل ورزیده
که برادر بطنی خود ایوان بتخت پادشاهی نشیند و چون ایوان مزبور مزاج علیل داشته کار سلطنت
نموده در سن ده سالگی پطر بجای پدر نشسته اگرچه در تربیت ان تعلل رفته بود لیکن بالفطره اطوار
میل عجیب با وصف صغر سن در لشکرکشی و تهیه اسباب جنگ بوده پنجاه نفر سالدات
نظام درست میکند و ملتفت اخیر ما را آورده نظام پنجاه نفر مزبور را انتظام درست میکند
و [illegible] ترغیب [illegible] روسیه خود پطر طفل دسته مزبور گردیده و در ان صغر سن [illegible] مذکور
[illegible] است که شخص را باید استعداد باشد که ملقب ملقب شود و با این سیاق بعد از
چندی جمعیت عظیمی از سپاه روسیه را با نظام کرده و چون در ان اوقات جنگی در میانه
نداشته روزها سپاه خود را مشق جنگ [illegible] یاد داده و افسران [illegible] طریق جنگ را
با افسران خود روسیه نموده در ان اوقات در جایی از [illegible] در روسیه کشتی جنگی از طرف [illegible]
دیده میل ساختن کشتی جنگی بهم رسانیده اولا جمعی از [illegible] را بمسکو آورده کشتیهای کوچک
در مسکو ساخته از ان پس مدت دو سال در کشتی [illegible] و انگریز رفته که ملاحظه کشتی جنگی
نموده بلکه تواند خود کشتی جنگی سازد بعد از دو سال تمام مراجعت بمسکو نموده در صدد
تهیه ساختن کشتی بر آمده لیکن در این ضمن امری روی میدهد که سبب ترقی دولت روسیه
بلکه همه روسیه گردیده و سبب نیکنامی پطر گردیده چنانکه امر مزبور روی نمیداد شاید
روس و مردم روس الی حال در حالت بیعت و جهالت باقی میماندند تفصیل این اجمال
در سال ۱۶۹۵ عیسوی ایلچی از دولت [illegible] بمسکو رفته جوانی [illegible] لیفورت همراه
ایلچی مزبور بوده [illegible] مردی عاقل و دانشور و در اکثر زبان فرنگ مربوط بوده و زبان
روسیه را نیز میدانسته پطر از زیرکی و قابلیت او خوشش آمده چند دفعه او را طلبیده
از در صحبت بیرون آمده و بتدریج پطر از قابلیت و استعداد او شیفته شده بنا را تحقیقات امورات
ولایتی گذارده گاه و بیگاه او را طلبیده بتدریج از او تحقیقات نموده بعد از چندی از قرار تقریر لیفورت
مزبور پطر متاثر شده زیاده از قدر صحبت بیرون آمده یکدفعه پطر را یقین میشود که در میان واقع
نه مردم روسیه را نمیتوان آدم دانست و موازنه با سایر مردم فرنگ نمود و نه خود را ادعا نموده
که توانند دم از برابری با سایر پادشاهان زده سبب زینت ولایات فرنگ انتشار علوم و صنایع
و آداب دانی است ولایت او [illegible] پادشاهان فرنگ
دانست که در تربیت رعایا کوشیده و بنای خیر گذارده و قواعد و ضوابط مملکت داری را انتظام
داده و بنایی گذارده که نام نیکی از او باقی ماند در این صورت خود را بنظر ناقص دیده اگرچه [illegible]
در آیینه ضمیر منقش کرده بود لیکن بنابر آداب ظاهری ابراز مکنون خاطر را نکرده بالاخره روزی
لیفورت مزبور [illegible] با او میگوید اگر شما را خوش و یا ناخوش آید کلمه عرض دارم گفته و مرخص [illegible]
این است که نه دولت شما را میتوان دولت نامید و نه ولایت شما را ولایت بلکه در نظر من
بالفعل مردم روسیه حیوانند پطر از راه انصاف و مردانگی [illegible] و حقایق او را [illegible]
بلکه [illegible] خواهی داشته [illegible] کرده خود را در صدد چاره کار [illegible]
تنظیم کار [illegible] یقین نموده که ما دام که ولایت [illegible] تغییر [illegible]

+ و ولایت انها ناظر و مجلس را قابل بیان ندانست که در فرنگستان فرستاده باشد بالاخره
سال ۱۶۹۸ عیسوی ایلچی از طرف خود نسبت بلندن که یکی از قرال فرنگ است فرستاده و خود ولایت را
گذارده در تبدیل لباس نموده بدون اطلاع احدی بصورت ملتفت از نوکران ایلچی خود همراه او رفته
در عوض راه بکار ملتفت از نوکران بخدمت ایلچی مشغول گشته در بار لندن هم با سایر مردم
خود را بشغل جنگ اندوخته مشغول نجاری بار کرده نام خود را میکائیل گذارده مدتی در چند کشتی
مشغول نجاری بوده بالاخره شنیده که در انگلند نجاران قابل و کشتی سازان زبردست بهم میرسد
از آنجا بانگلند رفته روزها مشغول نجاری و اکثری گردیده و شبها گردش کرده ولایت و ملاحظه او
کوشیده مدت دو سال اوقات او مصروف باینگونه اشغال شد از آن بعد بولایت خود مراجعت
+ نموده اولاد ارکان دولت روسیه حکم میدهد که سیاحت بفرنگ نموده و جوانان چند همراه برده که در آنجا تعلیم نمایند و خود در
انتظام نظام کوشیده بانوک دقت سی هزار نفر از سپاه خود را بنظام آورده و شب و روز در تهیه انتظام ولایت
و نظام سعی نموده و ارباب علوم و صنایع از فرنگستان بولایت خود آورده و انواع مراحم و تفقدات بشمول حال
انها مبذول داشته بتدریج اکثر ارباب صنایع در ولایت او گرد آمده و انتشار صنایع داده و چون شهرت
انتشار صنایع و شهرت نظام روسیه بولایت سوید که سالها با او مناقض بوده رسیده اهل سوید جدال
با و برده بنای مجادله با او گذارده و چون سپاه خود را تازه و خام دانسته که تاب مقاومت و ستیز
او نیز عهد اتحاد نموده با اگستس پادشاه پولند استوار نموده و از جانب او حامی پطر رسیده حملات
با طایفه سوید مجادله نموده و شکست خورده لیکن نقصی بهمت او روی نداده و حملات با سران سپاه
خود گفته بود اگر چه حالا ما شکست خوردیم و غالب بر شمن مزبور لیکن مرا یقین است که در آخر مظفر خواهیم
آمد سپاه ما خام و جنگ نا آزموده است ما طریقه جنگ را از آنها می آموزیم بالاخره بر سوید
غالب آمده و سپاه انها را شکست معقولی داده
در تاریخ ۱۷۰۳ مطابق ۱۱۱۷ هجری شهر پطر بورغ را بنا و گذاشته که عرض نموده
در تاریخ ۱۷۱۲ عیسوی طایفه عثمانلو سپاه بی حد بر سر او آورده در کنار رود پروت مجادله فیمابین
واقع شده نزدیک بان بوده است که بکلی مغلوب گردیده باشد در این ضمن کترین زن او
تحفه عظیمی برسم رشوه بوزیر اعظم دولت عثمانی فرستاده و جنگ را موقوف داشته
در تاریخ ۱۷۱۶ مجددا در صورت تبدیل پطر بطرف فرنگ رفته و مدتی در آنجا مانده و از آنجا بپاریس
پایتخت فرانسه رفته و مدتی در آنجا مانده و مراجعت بولایت خود نموده
چنانچه تنزکاه عمر او و بنا را گذارده بخواهیم بیان کنیم با پایانی نرسد و با کجله بانوک دقت تمام
در نهایت الانضباط انتظام داده و مردم ولایت را ادب دان و مؤدب و فرزانه کرده
و در هر یک از جا در روسیه جاها لنگرگاه کشتی ساخته و کشتی های جنگی و تجارتی بهر طرف روان
کرده و در هر طرف از ولایت روسیه که ضرور دانسته قلعجات و سنگرات با توپخانه و سپاه مهیا
کرده و مذهب روسیه را که سالها مستغرق در عقاید دانا شده که خلاف احکام شریعت عیسوی
بوده است باز داشته همه را موافق شریعت مزبور هدایت کرده و قواعد یکه بکار دولت
و ولایت لازم بنا کرده شهرها ساخته جنگلها را آباد نموده آورده و در جاهای دیگر اساس مردم ...
بریده که کشتی با سانی عبور کنند در اجرای ارباب صنایع کریم الطبع و در عدالت و داد
مردم و تنبیه مقصرین باعزم و شدید و سخت گیر بوده در اوایل سن خود احکام جوانان طالب شده

بهر لیکن در آخر عمر ترک عمل قبیح مزبور را نموده دیگر از اوصاف بیمروتی او نوشته اند قتل پسر خود
بوده لیکن گشتن او در نیز مبنی بر دولتخواهی دانسته تنزکار وقایع مزبور چون طرف دیگر دارد لهذا
خیال کرد که تعارض قصه ان خالی از مزه نباشد
پطر را پسری بوده مسمی بالکسیس شاه الیه بالطبع و بالذات ضد پدر خود بوده مطلق مایل به اخلاق پطر موبع نموده
گویند در کودکی پطر بورغ میلش گشته یکی از علما جات شکایت از تعدی پطر نموده که او را از تحقیق رعیلکی نموده
مشار الیه از روی جهالت میل بعیش و عشرت خود و بتهور مزبور برای نگاه داشتن عرض او و اینکه بعد از فوت پدر در تحصیل
با دشاهی او شهر مزبور را خراب خواهد کرد و در سایر اوقات او مصروف بلهو و لعب و شرب گردیده هر وقت
مهم عظیمه بدین روی داده او را حکم نموده که با مرد لایقی رسیده تعلل و مخالفت ورزیده و چنانچه او را
حکم نموده که ملحق با ردوی او شود بعذر و بهانه ناخوشی در رفتن کوتاهی نموده و دوا خورده و در بستر خوابیده را
بشر خود گرفته و مکرات پطر او را اصرار بتحصیل علم خود نموده اثری نکرده و رفته بالاخره تحلیت
زیادتی دود و تخفیف شرب دماغ او مختبط شده و مکرات با پطر مناقشه نموده و چند دفعه پطر قسمی
یا دکرده بود که چنانچه دست از ارتکاب اعمال شنیعه بر ندارد او را از فرزندی خود خلع خواهد نمود در جهت
اخیر که در لباس مبدل بفرنسه رفته بود او را ولیعهد خود نموده بروسیه گذارده و خود بپاریس رفته دراو
بعد که پسر خود را دو دیده ترک ولایت خود را نموده زیاده از یکسال در ایتالیا مانده و اصلا از
احوال او اطلاع نداشته بعد از مراجعت پطر بمسکو او را بعقب او فرستاده او را بمسکو آورده
در مقابل همه بزرگان شرح او را خلع از فرزندی خود نموده و بتصور اینکه شاید موافق قاعده روسیه بعد از خود
ملک روسیه بحق ارث با و رسیده مورث تخریب و ضایع که او بنا و گذاشته اساس که چیده گردد او را مقصر
خیانت نموده و حکام شرع عیسوی تحقیق کنند او رسیده بعد از تمام محکمه همه متفق شده بحد که بقتل و عمل
بقتل قلیل از بدر خیر کثیر جایز است فتوای قتل او را نوشته روزانه دیگر او را وفات یافته و هنوز معلوم نشده
بود که بچه او را از دنیا نجات داده اند اکثر ظن میکنند گویا او را زهر خورانیده بود
مکرات پطر با ارباب مشورت خود گفتگو میکرده و در یکی از گفتگوی خود گفته بود که قتل فرزند خود را از برای
بقا مملکت خود لازم شد او را قربانی دولت خود ساختم که بعد از من اساسی که چیده ام مردم منتفع اند
شوند و نام نیک من مادامیکه روس باقی باشد در زبان انها مذکور شود
بعد از ان ان استحکام و وفات خود شغل پطر اکثر تربیت مردم مع خصوص ارباب صنایع و نظام بوده
گویند پطر با کثرین کسیکه از بزرگان و جنرال خود منفعل مینموده و بقدر استعداد هر کدام انها با انها
از در محکمه بیرون امده و لیکن هرگز سخن را بتمام نرسانیده که هر کدام را چیزی تعلیم کنند و از هر
شغل یا سر رشته داشته و با اشناها بوده بسیار در صدد و احترام ارباب استعداد و مائده بوده چنانچه
در ایام زندگانی انها را مورد تفقدات و انعامات خود نموده و بعد از وفات دستگیری با زماندگان
او نموده در تعریف پطر نوشته اند که مرد بزرگ و سخت گیر و تند طبیعتی بوده گویا ابتدا انجه
سعی کرد انها دانسته بود در صورتیکه از پطر خوف در دل انها بوده هرگز اهل روس اقلیم
ماهیت نمیشد لهذا مردم روس صغیر و کبیر الان نام او را اعلی داده اند بزرگ ... و شغل نموده
و خواهند بود بتاریخ ۱۷۲۵ عیسوی فوت او رسید
پطر دو زن گرفته زن اول او که او را اولکس باشد طلاق گفته و از ان پس زن دیگر ...
باشد گرفته اگر زن مزبور سابقا رابطه با او داشته و بعد از اینکه او را بعقد در آورده

مشارالیها را در خیانه روسیه شهرت داده و بالاخره بر نشین تخت نموده چون کوین کاترین زن با استعداد و باده بوده و عاقل
چیز بزرگانه از او دیده شده و او را انجام نیک و ذکر خیر جماعت روسیه یاد میکنند برخی از احوال او در دو واحد
او را نگارش نموده که مورد عبرت مردم روزگار شود ×

+ کوین کاترین در هنگام طفولیت پدرش مرده بود بلکه اصل او معلوم نیست که از کجا بوده در شهر میربان بود در خانه
[illegible] نشو و نما شده و تربیت یافته در هنگامیکه [illegible] جنرال [illegible] روسی شهر مزبور را مسخر نموده
کاترین را اسیر نموده همراه خود آورده مدتی در خانه او بسر برده بعد از آن دوک منژیکاف که یکی از بزرگان
سپاه روسیه بوده او را دیده و از جنرال بور گرفته بخانه خود آورده یکسال در نزد خود نگاه داشته در سن
هفده سالگی او پطر تعریف از آوازه جمال و آداب دانی و فراست و کردار او شنیده هوس دیدن
مشارالیها را نموده در خانه منژیکاف رفته او را دیده میلان غریبی نسبت بمشارالیها از نظر استقبال
اعاده با [illegible] او را بخانه خود آورده مدت هفت سال در نزد خود نگاه داشته و چون پطر را عادت
و دستور این بود که چندان ملاحظه باصالت نسبها نمینمود بلکه اشخاصی که استعداد و قابلیت داشته در نزد
او محبوب تر و نجیب تر از امرا و بزرگان ولایت خود بوده و خصایل در جماعت نسوان نیز ملاحظه استعداد
انها را نموده و فراخور فراست انها مرحمت بایشان نموده کاترین مزبور از رفتار و کردار و ذکاوت
و فراست خود علاوه حسن سرشت خود پطر را بکلی مایل خود نموده و پطر در پولند او را مخفیانه عروسی نموده
بموافق دین عیسوی و از انجا بروسیه آمده در سال دیگر بر دم اظهار نموده که او را بعقد خود در آورده
و باحترام او جشن ملوکانه چیده و چون مشارالیها در سفر و حضر همیشه همراه پطر بوده اکثر اوقات
واسطه بخشش تقصیر کوچک و وسط بزرگان و امرا در نزد پطر نموده و چون پطر را طبیعت تند
آتشین بوده هر وقت پطر کسی را مغضوب مینمود بهیچ ملاک او بوده فقط کاترین مزبور نزد خود
بانجا رسانیده بود او را بحال آورده مانع از کشتن و غضب او بود و بزرگ زمانی مجموع سپاه
و بزرگان روسیه از اطاعت دادند بزرگ و کوچک مخصوص سپاه روسیه را مایل بخود نموده
در هنگامیکه دولت روسیه با دولت عثمانی مجادله داشته بوده در جنگ مشهور به پروت نزدیک
بان بوده است که کلی سپاه روس دستگیر دولت عثمانی شده بلکه ولایت روس خراب
از لشکر عثمانی گشته و پطر هم عزم مصمم و جزم نموده که با شکست دولت عثمانی [illegible]
خود شکست نخورد کاترین مزبور مخفیه از پطر بمشورت سران سپاه رشوه معقولی نزد صدراعظم دولت
عثمانی فرستاده معاهده میکنند و همین باعث این میشود که کار روسیه از ان [illegible] در دل خود
کاترین شده در مراجعت از سفر مزبور پطر کوین کاترین را در حضور جمعی قشون تخت نموده تاج
بر سر او گذارده بعد از فوت او نیز عامه مردم راضی بان شدند که کاترین سلطان شود انها بجهة
تعلیم اینکه پسر از الکسی پسر پطر مانده بود که میراث پادشاهی باو برسد کاترین
شرحی باقصای ولایت نوشته و مردم را ارادتی باین سیاق که [illegible] را مایل بسلطنت [illegible]
و نه جبرا میخواهم ملک را صاحب شوم ولایت ملک بالفعل طفل است و از امور مملکت داری
اطلاعی ندارد او را بمکتب گذارده و تربیت مینمایم در این ضمن حسب وصیت پطر
متوجه امورات ملکی و انتظام و تکمیل امورات ناتمامی که پطر بنیاد کرده میکوشم و هر وقت
نواده الکسی بحد کمال رسیده فورا ملک را تسلیم او خواهم نمود بالجمله مردم او را [illegible]
پس مشارالیها بامور ملکی [illegible] که عزمی [illegible] پرداخته

اولا گرفتن تخفیف در خراج شاهی داده و صدراعظم یا [illegible] که قادر به ادای خراج نبوده بکلی معاف نموده
ثانیا مقصرینی که پطر انها را مغضوب نموده و اخراج بلد نموده بممالک سیبریه فرستاده چون بعضی از انها مرده مانده
اولاد انها مجموع را بخشیده فرمان صادر نموده که انها باوطان اصلی خود مراجعت کنند
و دیگر اینکه مواجب سالهای عقب افتاده را رسیده بجهة مجلس یارای درخواست مواجب خود را از پطر نداشته مواجب
انها را کلا از خزانه میدهد
و دیگر اینکه عهد و میثاقی با پادشاه [illegible] بسته بجهة که هر کدام این دو دولت در صورت ضرورت
کمک [illegible] بگیرند مثلا هر وقت دشمنی بیکی رو آورد سی هزار لشکر نظام از روسیه کمک او رفته
و در صورتیکه دولت روس را ضرورت افتد سی هزار سپاه از دولت [illegible] کمک آورند
و دیگر هر یک از اینچه که پطر بنیاد کرده و ناتمامی در انها بود در تکمیل انها کوشیده و در انتظام نظام و [illegible]
قلعجات و عسکرات روسیه سعی تمام نموده
طایفه قزاق که سالها در ولایت روس بوده و اتفاق چند موافق عهد و میثاق با دولت روسیه با طایفه
مزبور جاری نموده بوده و پطر حتی [illegible] برخی از احقاق انها را کم کرده و تبدیل داده بود و بان واسطه
طایفه قزاقیه راضی نبوده اند و شکایت داشته کاترین احقاق انها را جاری و عهدنامه تازه با سپاه
مزبور بسته که الی حال از ان قرار باقی است
بعضی از ولایات تاتاریه و قزاق وان نواحی ملحق بولایت روس کرده و همیشه در صدد تکمیل [illegible]
بوده لیکن عمر او چندان وفایی نکرده مدت دو سال بحکمرانی دولت روس مشغول بوده هنگام فوت خود
وصیت کرده که پسر الکسی پطر ثانی که پسرزاده پطر اول باشد بتخت پادشاهی برسد
بتاریخ ۱۷۲۷ عیسوی پطر ثانی پادشاه روسیه گردیده سن دوازده سالگی مدت سه سال سلطنت
کرده در پانزده سالگی بعلت ناخوشی آبله فوت شده
بتاریخ ۱۷۳۰ عیسوی کوین آن دختر ایوان پسر ثانی پطر اول بتخت روسیه رسیده مدت ده سال [illegible]
و امورات عظیمه از او سر زده مگر اینکه معاهده با طهماسب شاه دولت ایران نموده که بعضی از روسیه که بدون حق
و حساب تصرف در داخل مملکت ایران نموده و اراده توطن در کناره دریای خزر نموده و داشته از ممالک مزبوره دست
بکشد ممالک مذکوره را گذارده بروند و دولت قوی بنیاد ایران راه تجارت بروسیه داده که از دریای خزر [illegible]
روسیه را بمملکت ایران حرکت شد و از آن پس فوت او در رسیده
بتاریخ ۱۷۳۹ عیسوی ایوان نام طفل دو ساله خواهرزاده کوین آن بتخت سلطنت روسیه نشسته مدت سالی امورات
مملکت روس بتوسط وزرا و کارگزاران روسیه میگذشته لیکن بعد از آن الیزابت دختر پطر اول بتخت سلطنت
روسیه گردیده و مخفیانه طفل مزبور را مسموم نموده مدتی در تخت روسیه حکمرانی نموده بعد از چندی فوت او در رسیده
و ولایت را بپطر ثالث سپرده
بتاریخ ۱۷۶۲ عیسوی پطر ثالث بتخت سلطنت روسیه گردیده چون مشارالیه مردی ضعیف العقل و [illegible] بوده
اکثر اوقات بشرب [illegible] مصروف میکرد [illegible] مدت شش ماه مشارالیه
در تخت نشسته بالاخره مردم از رفتار ناهنجار او به تنگ آمده [illegible] او را بقتل رسانیده زن او را
مسمی بکاترین ثانی که دختر پادشاه [illegible] بوده بتخت نشانده بجهة چون مشارالیها زن صاحب عزم [illegible]
بوده و جبروت و عظمت تامی داشته و امورات بزرگ از او بروز کرده و بکار دولت روسیه و انتظام آن کوشیده
در عهد آن سعیها نموده برخی از احوال او در دفتر ثانی [illegible] لیکن چنانکه [illegible] طریقه مشارالیه [illegible] در بیان [illegible]

سبب طول کلام میگردد بالجمله بعد از اینکه کاترین ثانی بتخت امپراطوری رسید اول وهله
بتاریخ ۱۷۶۳ طریقه آداب مملکت داری و شریعت آن و طریقه مذهب عیسوی را تبدیل داده بانچه که هر امر
که خلاف ضابطه شرع و مملکت داری روسیه بود از درجه ساقط نموده و بجای آنها طریقه و آداب خوب گذارده
که بکار مردم آید
و دیگر اینکه بنای جنگ وهله با دولت عثمانی گذارده و بعد کریمیه که از تاتاریه بوده و در دست دولت عثمانی میبوده
از حیطه دولت مزبور بیرون رفته و بتدریج دولت روس داخل گردیده و عرصه دمیر که ایلات مزبور تمکن داشتند
مطلقا ملحق بولایت روسیه گردیده
و شهر گوبان و جزیره تومان متعلقه بدولت عثمانی در تصرف روسیه گردیده و پس از آن طرفین وکلای دولت
دولت عثمانی را وادار میکند که بعد از این مزاحم کشتیان جنگی و تجارتی روس نگردیده گذارند کشتی آنها
داخل بحر ابیض شوند
و دیگر اینکه ولایات روس را منقسم بچند حصه نموده و هر حصه و ولایتی را بحاکمی سپرده که امورات
ولایات مزبوره را بعهده حکام گذاشته و سلطان علاوه را بکدست او عرض کنند
دار الشفای عظیمه در مسکو بنا کرده که ذکر آن رفت و نیز در مسکو چشمه خوشگوار بیرون آورده که
رعایای مسکو و آن نواحی از آن منتفع شوند
و صورت پطر اول را در بالای پارچه کوهی سواره با سنگ نصب کرده در پطربورغ که کیفیت آن را در شرح
آن ولایت مذکور نمود
بتاریخ ۱۷۸۳ عیسوی ایراکلی خان والی گرجستان اظهار ارادت و خدمتگذاری باو نموده
در پطربورغ مدرسه مهیا ساخته که مطلقا در آن مدرسه اطفال امرا و بزرگان روسیه تربیت شوند و فرزندان
ان از کلیه تحقیق او باشد و مدرسه بزرگ عظیمه دیگر در پطربورغ ساخته که در آنجا صاحب کمالات
دانشمندی که تربیت یافته اند در آنجا رفته با تحقیق کتاب تصنیف کنند و با تالیف کتب
علوم و صنایع فرنگ را نموده باشند یازده مدرس زیردست منجم بزرگ طلبهای مزبور نموده
که هر کدام از علوم تصنیف و تالیف مزبوره را دیده و رسیده
+ و مدرسه دیگر مخصوص بعلم طبابت و جراحی و دواسازی و متعلقات آن در پطربورغ بنا کرده
که در علوم مزبور ماهر شوند
و مقرر کرده که هر یک از شهرها مکتب خانه ها ساخته اطفال مردم را تربیت کنند و اهالی
در هر شهر مکتب خانه ها جمع شد که اخراجات اهل مکتب خانه ها و معلمین را اهالی شهر میدهند
و در سال آینده مقرر میکنند که در هر شهری مکتب خانه بنا کنند که دختران را تربیت و تعلیم
بخواندن و نوشتن و کار خیاطی و خانه داری و غیره تعلیم کنند و هر ساله تحقیق با امتحان مکتب خانه ها و
جرح و تعدیل نموده و هر طفلی که ترقی کرده انعام داده و موجب تحصیل را زیاد کرده
و مدرسه دیگر در پطربورغ بنا میکند که در آن مدرسه علم جنگ دریا و طریق بردن کشتی و
کشتی و متعلقات دریا را در آنجا تحصیل کنند
در سال دیگر راه از مسکو الی پطربورغ را بطریقی ساخته که کالسکه در نهایت سهولت توانند
گذشت مسافت چهار گرد و اشرفی باج نفوس اخراجات ساختن راه از مسکو الی پطربورغ شده
از خزانه شاهی میدهد

و پنجاه هزار عدد اشرفی باج نفوس بعد از مسکو و اخراجات آنها زیاد کرده
بتاریخ ۱۷۹۵ عیسوی مطابق ۱۲۱۰ هجری سپاهی از روسیه بجهت اخذ ممالک ایران که تصرف داده
سپاه روسیه در داغستان و دربند رسیده پادشاه شاهجهان مملکت ایران آغا محمد خان قاجار فوجی
از سپاه را بجهت دفع و انهدام روسیه مقرر فرموده سپاه روس را شکست سقوط داده جزای انهدام روسیه
با روسیه عزم جزم ساخته که متفقا با دولت با سپاه عثمانی و دولت ایران نموده لیکن عمر او وفا ننموده
فوت میشود مشار الیها زنی صاحب عزم و رزم و کیاست و فراست بوده بنیادی که از او باقی مانده
و سعایتی که مشار الیها در تربیت مملکت روس نموده زیاده از آن است که تحریر نموده در هنگام فوت
پسری داشته پاول نام سران سپاه را احکام روسیه را طلبیده وصیت میکند که پسر او پاول نام را
+ بتخت روسیه نگذارند که مورث تخریب روس میشود مردیست نا قابلیت پسر پاول را بتخت گذارند
لیکن بعد از فوت او موافق قانون مملکت پاول را بتخت آورده مشار الیه مردی ناقابل و مجهول و ابله
و بجهالت مدت پنج سال و چیزی سلطنت روسیه مخصوص بابت امری که مقرون بصواب باشد از او صدور
نیافته بلکه سبب تخریب و تنزل روسیه گردیده بطوری که مردم از سوء رفتار و کردار او به تنگ آمده در شب
چند نفر از امیران متعهد و هم قسم شده داخل خانه او شده قبل از وقت مردن اینکه اطلاع
او را اطلاع دهند علق و اضطراب با دست قتیال بخور را طلبیده با جمع وداع نموده اما یکی فاش کرد
ناظر میرسد که ناخوشی دماغ او طغیانی نموده بعد از وداع هر یک عبارت با سر از ضعف بشکسته
امیران متعهد مزبور بعجله بخانه او برده بلیغ سلاطات که در دریچه اطاق او بجهت زخم کرده داخل
با طلاق گردیده او را گرفته هرچه التماس و ابرام نمایند چاره نشده با الاخره او را خفه نموده هر یک
از پلکان رفته میرسند صبح او را مزبور خبر مرگ ناگهانی شیوع یافته بنحو مفصله پسر او پادشاه میشود
بتاریخ ۱۸۰۱ عیسوی مطابق ۱۲۱۶ هجری الکسندر خلف پاول از خبر فوت پدر اطلاع یافته و چون
سن او در آن وقت بیست و چهار ساله بوده و در ایام حیات پدر خود پاول دقیقه ای که از این
از حسن سلوک و طریقه رفتار و کردار و آداب دانش و بزرگ منشی و فراست که همه مردم را شیفته
و فدوی خود نموده بود مردم روسیه را مطلقه و سپاه و بزرگان دولت را خصوص فرحی از کشتن پدر او
داده خوشحال شده کلا امراء و سران سپاه بخانه پادشاه روی آورده الکسندر پادشاهی که بالفعل
در تخت روسیه است با کمال اجلال و جبروت سوار گردیده و سپاه نظام معقب او را داخل
بخانه مخصوص پادشاهی نموده مبارکباد گفته
اگرچه مطلقا کارها و بنیادی که از او در روسیه شده است در دست نداریم لیکن آنچه از او وضع شنیده
در این دیباچه مذکور مینمایم
اول دفعه که الکسندر بتخت روسیه آمده وزرای بود که مردم روسیه از آنها راضی نبوده معزول
نموده کارها را بوزیر و مدبر آورده
و ثانیا اینکه اهل همه روسیه هر صنف و جمعی لباس مخصوصه داشته و همکلاه تا دور از لباس
نموده نمیتوانسته نماید الکسندر حکم میدهد که هر یکی از اهالی روسیه هر لباسی که میخواهد بپوشد
و هیچکس را با آنها گفتگو و دعائی نیست آنجمع مردم را بی نهایت مایل نموده بسبب اینکه لباس
از زمان پادشاه معمول و در پوشش لباس قاصر بوده و بعلت علم دقایق مملکت قادر
باستعمال نبوده بعد از رسیدن حکم مزبور الحال هر کدام اهل روسیه هر لباسی که میخواهند میپوشند
و طریق دیگر

و از جمله بناهای تازه الکزندر این است که در کاغذ اخبار روسیه نوشته بود که هر کس بنائی و اختراعی طرفه در صنایع خود

نموده و یا اینکه دستگاهی از ولایت فرنگستان آورده و یا اختراع چرخ و دستگاهی از خود نماید که بکار دولت روس

آید فلان مبلغ را آولا با و انعام داده و از این جهت متوجه دستگاه و صنعت مزبور بوده که منفعت کسب مزبور

به خود او رسد بعد از گذارش مزبور الحال بسیار از اربابان صنایع اختراعات تازه در کار خانه‌ها نموده

و چرخ و دستگاه بسیاری از فرنگستان آورده و بر او داده و هر کدام بقدر حال مورد انعام و مراحم او شده

و میشوند

در تاریخ ۱۸۰۲ دو کشتی جنگی با جمعی از فضلا و منجمین و عقلا و ارباب خبرت با آذوقه و اسباب و ما یحتاج

سه ساله مقرری را انها معین فرموده که در دوره کل دنیا سیاحت نموده بعد از مراجعت او را خبر دار

کنند کپیتن کروسین استرن کپیتن لیزیانسکی را سر دسته نمود مدت سه سال و نیم سفر کل دنیا را نموده او را از حقیقت اوضاع

آگاهی داده و از ولایات و امورات کل دنیا او را خبر دار نموده اند

در تاریخ ۱۸۰۲ مدرسه در شهر خارکف بنیاد نمود که ارباب صنایع و علوم در آن مدرسه تربیت یافته باشند

انتظام مدرسه مزبور را بعهده مستر فلاچر لیلا ادا دنسکی نموده محول فرموده حسنات الیه بمردی عاقل و دانا

بوده موافق مدارس انگلند مدرسه مزبور را منظم نموده اخراجات مدرسه مزبور شانزده هزار اشرفی

با جاعلو بوده از خزانه این یک سرمایه تسلیم مستر فلاچر نموده

و حکم دیگر بمدارس ولایات روسیه صادر نموده که در هر یک از مدارس مزبور علاحظه علم تیامور

پردازند علم مزبور علمی است که ملاحظات هوا و باران و حالت و اختلافات هوا در هر ماه نموده

و ارباب علم از روی دقت کیفیت اختلافات سال را کلا نوشته بعرض پادشاهی رسانیده الحال

هر سال ارباب علوم نجوم که مقرر شده است مشغولند اخراجات سالیانه این بنیاد تازه در همه

روسیه چهار صد هزار اشرفی با جاعلو بوده از خزانه او تسلیم بکارگذاران مدارس مزبور نمود

و چون طایفه یهودیه ساکنین روسیه الی الان از مراحم سلطنت الکزندر چندان عزتی نداشته مخذول و منکوب

روسیه بوده و خلاف حساب با آنها روی داده الکزندر این گونه رفتار را موقوف و حکم با آنها صادر کرد که اطفال

خود در مکتب خانهای یهودیه موافق قاعده خود تربیت نموده و اصلی با داران نداشته باشد که در

در صدد آزار آنها بر آمده بالفعل طایفه مزبور در عهد و راحت استراحت و مشغول شغل خود

هستند

در تاریخ ۱۸۰۵ طایفه فرانسه با روسیه منازعه نموده نمود دولت روس با دولت نمسه متفق گردیده و از طرف

الکزندر عهد موقتی با دولت انگریز مستحکم نموده و در معاهده شرط شده بود که دولت روس و دولت نمسه و انگریز و ساکنین

و پورتگال و سایر فرق متفق شده پانصد هزار سپاه جنگی از همه دولت جمع شده با فرانسه جدال کنند

دولت انگریز هر صد هزار نفر سپاهی که بمیدان جنگ حاضر نمود ده صد هزار تومان بجهة اخراجات

سپاه مزبور دهد بعد از استحکام معاهده مزبور ناپالیان سپاهی متعدد بر سر نمسا فرستاده دولت روس

سپاهی متعدد بکمک نمسا فرستاده ناپالیان شکست معقولی به نمسا داده و بنه و بار آنها را تسخیر و پادشاه

و لشکر نمسا را در تنگنای خودآورد و در شکست معقولی بروس داده اراده تخریب و تسخیر روس را

نموده دولت روس مجبور از مصالحه با فرانسه نموده از انجمله دولت انگریز از او رضا نشده با دولت

روس نموده جمعی از سپاه و کشتیهای جنگی خود را بر سر کشتیهای روس فرستاده یازده کشتی جنگی روس

در بندر پورتگال لنگر انداخته بوده مجموع را دستگیر و با انگلند میبرند در این بین دولت روس

انکسار از هر سو روی داده و عاقبت با فرانسه مصالحه مدارا نموده لیکن در چهار سال چند خواهش زیاد از حد

آمیز از ناپالیان نسبت بدولت روس رفته و دولت روس از تمیز ناخوش آمده منازعه تجدید نموده بی

انها روی داده و ناپالیان بعزمت تسخیر کل روس حرکت نموده خود را بمسکو رسانیده طرفین را متحمل

او و تخریب سپاه او را کلا معدوم داشت بعد از مراجعت ناپالیان سایر قرال فرنگ جمع و تقلع

و قمع ناپالیان کمر بسته و از قرار یکه مذکور می شود در حوالی فرانسه ناپالیان شکست خورده و بیکین

چون بالفعل مطلق خبر صحیح در هر روز نزاع و خبر دعوا نشده است و الکزندر امپراطور روس بالفعل

در فرانسه است زیاده از این از احوال او دیده را اطلاع نیست شرط حیات بعد از رسیدن

بانگلستان و استفسار از احوالات جنگ مزبور نموده که دانم و توانم بر شرح آن از قلم خود بر آید

و از جمله حیرا اینکه در انگلند از الکزندر مسموع افتاد

اینکه در جنگ مسکو ناپالیان را بجزیرهٔ ~~[illegible]~~ البا فرستاده بود الکزندر بپاریس رفته سپاه و دستهٔ را

خیال افعال ناپالیان و سوختن مسکو در خاطر افتاده اراده تاختن و تاراج و خراب کردن پاریس

بوده الکزندر از تمیز آگاه شده در سر پا از بلهای نزد سپاه و سران لشکر خود را مخاطب نموده با این نحو

که حال از قراریکه مسموع میگردد سپاه ما را اراده تلافی مسکو است اگر سوختن مسکو هر وقت

بخاطر من میآید مرا آتش بجان میزند بلکه غم مزبور هرگز فراموشم نخواهد گشت لیکن طریقه مردی و مروت

این است که تلافی در جنگ مسکو بر شکستن ظفر یافت تلافی دشمن ادا در انفعال از مجبت نمود نماید

اینک بفضل خدا بالفعل مظفر و منصور آمده ام تلافی بر حرکت ناپالیان را بعد و غلبت نمیکنم بلکه اینکه

دشمن را که شریک و سهیم او در خرابی مسکو بوده انفعال نمایم که در جنگ کمال قدرت و آزادی

داشتم دست از خرابی انها باز کشیدم و دیگر اینکه هزاران مردم در این شهر هستند که مطلق گناهی

در اعمال ناپالیان نداشته و در این جنگ و جدال از جا نرفته از این سبب همه مردم فرانسه را

فدوی خود نموده با هر کسی بنوعی در طریق اقامت کوشیده که همه از بزرگ و خرد نمید هند و چنگ مسکو

مراجعت بروس نموده اشخاصی را که ناپالیان یا گذارده و دیده طالب مراجعت بولایت فرانسه بوده

اسرای مزبور را یک یک دیده هر کدام را خیر خود بوده و یا کار گر خوب بوده خانه داده و انعام داده و العطف

خود ممنون ساخته بیست هزار نفر از انها را منتخب نموده هر کدام جداگانه انعامی داده را ضی نموده که

در ولایت روسیه متوطنا باشند و هر کدام از انجمله ان خانه‌ها داده و ارباب صنایع را بجهة ولایات روسیه فرستاده

در سال ۱۸۱۷ عیسوی مطابق ۱۲۳۲ هجری از جمله امتیازاتیکه در روسیه نموده

که بجهة ان را مذهب عیسویه داخل نموده جمعی کثیر انها را بیست سال جمع کثیر را بسمت جنوبی مملکت روسیه فرستاده و در قریه‌ها ساکن

نموده

و چند نفر از روسیه و کلادیانها در بطرز بورغ حاضره ... [illegible]

صدر اعظم روسیه باشد

در سال خرق سرهزار نفر یهودی ... [illegible]

و اما جمعیت کل ولایت روس و متعلقات آن

اگر چه اختلاف در میانه حساب که مخبر دارند و آنچه در کتاب انگریزی نوشته اند در تعداد نفوس روسیه لیکن
آنچه از ارباب نقد شنیده و در کتاب تاریخ روسیه انگریزی نوشته اند چنین است که عرض میشود
در یک صد سال قبل از این کل جمعیت روسیه و ولایت توابع آن زیاده از چهارده میلیان تعداد نفوس
روسیه نبوده ولیکن بتدریج در ازدیاد بوده اند و در هر ساله سیاهه اسامی اشخاصی که تولد یافته و مرده اند می نویسند
چنانچه در هفتاد سال قبل سی و یک میلیان بوده اند لیکن
بالفعل محالات متعلقه بروسیه و دهات روسیه کلا طرا آنچه در تحت تصرف دولت روس هستند
تخمینا چهل میلیان و یا زیاده میشوند
و بر ما فیه ما جمعیت آنها در تزاید میباشند سیاهه هر یک ساله تعداد نفری که در روس مرده و تعداد
که تولد یافته اند داخل بکتابخانه دفاتر سرکاری ثبت میکنند در شش سال قبل حساب
هر یک ساله را که بر فرد رسیده چنین است که در آن سال تعداد نفری که مرده و تولد یافته
موازنه نموده چنین یا نصد و چهل و هشت هزار نفر و چیزی زیاده از تعداد یکه مرده چیز طفل تولد یافته بود
و احتمال هست که بر ما فیه ما اگر ها دنه جمله انها روز بروز جمعیت آنها در ازدیاد باشد سبب
اینکه در ولایت روسیه صنایع و علوم و تجارت در ازدیاد است و همه مردم در صدد
تحصیل معاش هستند و شغل هیچ جمله بیشتر انها معین است هر کدام بکاری اینکه مثل حیوانات
بیرون علاقه در بیابان حیران نگردیده مشغول بشغل شده و بیشتر سواد و خط دارند و تربیت یافته اند
و در هر شهر اخیران چند محل و مرجع قرار داده اند که اهل هر را بیرون شغل نگذارند هر کدام که توانند
تا نی پیدا کنند و طلب مزاج کوشیده و بزرگان ولایت در صدد تربیت کوچکان
هستند حتی گدایان شهر بعلت اینکه اساس چیدن لغو که نان خوراک گدایان از متمولین داده
شود هر کدام عروسی نکنند خرج آنها را میدهند و اطفال شخص را بدار الشفاها و خانه ها نگه سپرده بقا بکنند
عرض نموده لکارده مشغول میشوند و طلب رجوع دارند که مرض آنها را تشخیص میدهند نه اینکه از مرض خبر ندارد

و اما خراج و وجوه دهقان پادشاه که از ولایت ... میرسد

وجوه دیوانی که از کل ولایات روس حاصل بخزانه پادشاهی میرسد در هر ساله موافق
تاریخ انگریزی و شخص روسیه سی میلیان که چهل عدد کرور اشرفی با جا غلا میرسد
لیکن ... کرور

ولیکن وجوهی که میرسد کلا همین است موجب سپاه روسیه و سایر اخراجات ابنیه دیوانی
و دار الشفا و ابنیه دیگر از وجوه مزبور داده میشود و دیناری صادر نمیدهند موافق
مقرری وجوهی که هر کس موافق قانون بایستی بدهد او را قرض دانسته و میدهند

و اما سپاه روسیه موجب تفصیل است

توپخانه سواره و پیاده نظامی و طبقات و عسکر ... چهار هزار نفر
الف نفر

سواره نظام از هر فرقه کمتر قزاق و قلماق
یکصد هزار نفر
الف نفر

سالدات نظام با قطع عسکر قزاق و سایر ... سیصد و سی هزار نفر
الف نفر

سواره نظام قزاق در هر ... باده و ...
هشتاد هزار نفر
الف نفر

سپاه قلماق و عسکر روس و ... نظامی
یکصد هزار
الف نفر

... بیست هزار از اطفال سالدات ... که ...
لکارده هر کدام که طفیل رسیده داخل نظام نموده
و دیگری را بکار آورده که ... بیست هزار طفل
سالدات در مکتب خانه ها حاضر

و در هر شهر دار الشفاهای مخصوص سالدات ساخته اند که در هر جا ناخوش شوند داخل بدار الشفا
نگاه ... و در تخت خانه و خوراک و دوا و طبیب و صاحب وقوف از سرکار پادشاهی در
دار الشفاها حاضر اند و بدون دیناری اخراجات او را چاق میکنند و در ... میکنند بار دوم
روند نیز هر فوج طبیب و جراح علیحده دارد با وی از آنها

و اما تفصیل مذاهب و طریقه عبادت روسیه

سابق از اول تقبل روسیه مذهب عیسوی را الا احکام سلطنت بطرز بزرگ همه روسیه بطریق فرق ادامه نموده
که مجموع در حیطه تصرف پوپ که شخص در ایتالیا است نبوده حتی اینکه پادشاهان روسیه باذن او تخت نشسته
و چنانچه هر کس را پوپ معزول نموده فورا از تخت معزول میکرده است اهل را پادری و زدن نموده بطرز
اول انطریقه را پسند نموده سر از موافقت آن کشیده ملکه مذهب را نفر فرق گریک میگویند و از آن پس
نظر میکردند که چنین که عرض میشود اهل کلیسا براه عبادت شخص مشغول شوند
دوازده نفر از کل بزرگان اهل عیسوی که آنها را میترا پالیتس میگویند مقرر و معین میکنند که مطلق تربیت
عیسوی رسیده باشند
و نیز هفت نفر از میترا پالیتس که آنها را ارک بیشپ میگویند معین میکنند که هر کدام در یک
پرگنه از ولایات روس رفته با مورات مطلق دین عیسوی و مذهبیت نموده و مردم را هم تربیت میکنند
و نیز از ارک بیشپ بیست و چهار نفر اند که آنها را بیشپ میگویند آنها نیز در اطراف ولایات روس
رفته و هر کدام جمعی کثیر از کشیشان در حیطه تصرف آنها هستند و در هیچکدام از کلیساها کشیش مقرر و معین
شخص مگر باذن بیشپان مزبور
و در اینجا در کل روسیه شصت و هفت هزار و نهصد کشیش هستند که در کلیساها عبادت میکنند
و مردم را پیش نماز میکنند
در کل ممالک روسیه هجده هزار و سیصد و پنجاه کلیسا است و هر کدام از میترا پالیتس و ارک بیشپان
و بیشپان و کشیشان موافق قاعده مواجب معین از دولت دارند که همه ساله با نها رسیده
گذران میکنند

بجز کلیسای مزبور و کنشتان در میان روسیه فرقه هستند از قبیل که هر کدام از دختران و پسران آنها که
خواهش ترک دنیا داشته باشند در صومعه‌ها رفته مادام حیات در صومعه‌ها مانده چند صومعه که مخصوص دختران
و چند صومعه مخصوص پسران در آنجا حاضر است که رفته و مادام حیات باصطلاح خود مشغول عبادت هستند
و کنشتان چند در صومعه‌های مزبور در یکشنبه‌ها بعضی با آنها نماز میکنند
سابقه سایر مذاهب جرات نداشتند که برملا مشغول بعبادت خود باشند پطر اول حکم میداد
و قانونی میگذارد که هر کس موافق هر مذهب و ملتی که دارد عبادت کنند و همچنین از سلاطین
و بزرگان مدخلیت بمذاهب هیچ فرقه نداشته گذارند هر کس موافق اعتقادات خود دین خود
عبادت کنند بالفعل جمعی از تاتاریه و قفقاز و سایر فرق مسلمانان در ولایات روسیه مساجد
دارند و بدون امتناع احدی مشغول بعبادت خود هستند
و همچنین طایفه یهودیه بسیاری در روس توقف دارند و موافق دین موسوی در مساجد خود رفته
بعبادت مشغولند

مجملا از وقایع روزنامه خود عرض کنم

روز چهارشنبه بیست و [illegible] شهر رمضان هنگام صبح بخدمت بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه روزافزون ایران رفته
معزی الیه فرمودند که دو [illegible] بندگان نواب والا روحی فداه برسم انعام مصحوب قولونل خان مرحمت
فرموده انتظار کامل نفرستاده است در نزد او در رفته وجه مزبور را گرفته چادر اگر چه بعد از خروج از تفلیس
تعلیقات هر کات ناهنجاری که از قولونل خان نسبت ببنده در داده بنده با ایشان حرف و گفتگوی نکرده
و نه ایشان حرف جزئی زده با خود اندیشه کردم که شکایت از قولونل خان نموده در نزد ایلچی ها باید
پس از آن با قولونل گفتگو نکنم و آزاد بخلق سوار شوم و در صورتیکه خود به تنهائی هجوم جلو داشتم
آزاد سوار شوم اگر من آزاد بودن شاید دیگری از رفقا که هر کدام را دلخواه است از دست کج خود
و بر طبیعت او بر خون میدید آن نماید بلکه حسادت خیالی روی دهد و خود برخواهد مردن بار نتیجه
بالنتیجه رویم و در صورتیکه کلام از پطر بورغ نیز خلاف حکم اولیای دولت مادامت و در صورتی
که نزاع با او کنیم هر چه او در تقصیر را گردن من میگذارند و من مورد مواخذه دولت قاهره
خواهم بود در اینصورت حیران مانده و از سوی بندگان ایلچی اصرار در فرمودند که وجه انعام
خود را از قولونل خان بازیافت نماید بعد از عرض تفکر او لهذا داشتم که بعینه سخن قولونل خان را اظهار
نموده در هر وقت هر چه پیش آید عمل نمودن یعنی بروی مبارک خود نیاورده که مرا با او گفتگوئی هرگز
شده از منزل ایلچی سوار کالسکه شده بمنزل قولونل خان رفته در نهایت تعارف [illegible]
بدون حرف و گفتگوی [illegible] جزئی از هر جا زده و ساعتی نشسته وجه انعام بندگان ایلچی را
گرفته مراجعت و تسلیم نموده عصر آنروز در خدمت بندگان تماشای باغی که متعلق بشاهزاده ایلچی نموده
رفته شام و شب در منزل خود خوابیده

روز دیگر بدیدن خانه [illegible] رفته از تماشا به کارخانه رفت و کتابخانه و خانه که حیوانات
و عجایبات کل دنیا در آنجاست رفته و از آن پس با اطاق دیگر که صورت پطر اول و بعضی از
پادشاهان دیگر است رفته بعد که در تعریف آن تمنا کار رفت و از آنجا مراجعت بمنزل نمود
توقف کرده روز دیگر بتماشای بازار و شهر رفتم الحق شهر باین خوبی و نظافت و پاکیزگی در اسلوب
در همه عمر ندیده ام در شبها در همه کوچه‌ها و راه‌ها چراغ‌ها در فانوس شیشه نصب کرده میسوزند
و در اکثر کوچه‌ها نهرهای آب جاری است و بسیاری از کوچه‌ها باغها نمایانست همه دیوار باغها
پنجره‌های آهنین است در هنگام عصر در هر باغی مرد و زن برسم تفنن گردش میکنند
در یکی از روزها در خدمت بندگان ایلچی و سایر رفقا ببیرون یکی از باغها رفتیم تخمیناً بیست هزار نفر
جمعیت در باغ مزبور بود و در بعضی از جاها مردم نشسته بعضی در صحبت مشغول در میان
باغ عمارت بلندی بطریق کلاه فرنگی ساخته اند از بالای آن الی زمین بقدر یکصد ذرع
بتدریج سرازیر است و در میانه راه جاهایست که بقدر بیست چهار ذرع شاهی جوئی درست
کرده اند آن را از آهن پوشانیده اند و کالسکه کوچکی در بالا دارد یکی از زنان
و یا مردان در کالسکه مزبور نشسته چون کالسکه را در سرازیری سر میدهند به یک لحظه کالسکه مزبور
در کمال سرعت و استعجال آدم را به پائین میبرد سیر آن خالی از ظرافتی نیست
خصوص زنان در آن نشسته بعد از سیر باغ مزبور بخانه مراجعت نموده در منزل آرام گرفته

ده روز در پطر بورغ مانده روز پنجشنبه دوم شوال پنج ساعت از ظهر گذشته بخدمت بندگان
ایلچی رفته مرخص شده و از آنجا بمیرزا صالح الحسینی [illegible] بندگان ایلچی و میرزا محمد هادی
نویسنده بندگان معزی الیه وداع کرده بهمراه رفقا بمنزل قولونل خان رفته قولونل خان
و بنده را بهمراه خود در کالسکه سوار کرده از راه خشکی روانه لنگرگاه کشتی شدیم و میرزا محمد جعفر
طلب و مهندس و دو استاد [illegible] در کشتی نشسته رفتند خارج از پطر بورغ الی پانزده ورست
همه راه باغات و خانه‌ها در جانبین بود و از آنجا گذشته بر طرف راه خانه و بر طرف صحرا بود
دو ساعت قبل از نصف شب بکشتی رسیدیم [illegible] یورغ از پطر بورغ الی [illegible]
یورغ سی و دو ورست است شام خورده خوابیدیم

روز جمعه سیم شهر شوال صبح از آنجا برخاسته در کناره دریا رفتیم که در کشتی نشسته و از آنجا داخل بکشتی خود
شویم چون باشپرد از پولیس شهر پطر بورغ در دست نداشتیم ما را مانع گردیده برگشتیم
و بمنزل خود آمده چاشت خورده [illegible] در کشتی معطل باشپرد [illegible] فرستاده الی [illegible] ساعت
از ظهر گذشته باشپرد آورده و سوار بکشتی گردیده داخل بکشتی شدیم چای خوردیم و چون
در آن شب عازم راه نبودیم از کشتی بپائین رفته در بندر [illegible] آمدیم در یکی از مهمانخانه
منزل کرده شب شام را در منزل [illegible] انگریز که در [illegible] گذارده
انگریز شام خوردیم بعد از شام با کونسل شطرنج بازی کردم بعد از آن بمنزل آمده خوابیدم

روز شنبه چهارم تماشای بندر [illegible] تماشای [illegible] رفته عصر آنروز در منزل کونسل [illegible] مهمان بودیم
چهار نفر از [illegible] شام خورده بعد از شام مجدداً با کونسل شطرنج باخته بسیار [illegible]
او با رسید از آن پس بمنزل آمده خوابیدیم

برگشته‌ات حروف

دامار کشند

که از بنادر معظمه ولایت روسیه است تجارت فرنگستان بپطربورغ و پطربورغ بفرنگستان در این بندر میشود گرانشتد در جزیره کوچکی واقعست که او را ریتوسیری میگویند در مغز جزیره مزبور سنگر ولایت روسیه است و باین سبب سپاه نظام و توپخانه در اینجا حاضر است بانی این بندر پطر بزرگ است دوره بندر مزبور سنگر ساخته اند و توپهای بسیار و چند و خمپاره گذاره و سالدات‌ها همه آتش کشیده در قراول مشغول هستند و در محاذی سنگر کرانشتد سنگر دیگر ساخته اند مسمی بکرانسلات در آن سنگر نیز توپخانه و سالدات و اسباب جنگ مهیاست باید دانست که سنگر دیگر که مسمی بکرانسلات است اتصال بسنگر کرانشتد ندارد و در میانه دریا جزیره و دار سنگر ساخته اند که کشتی از هر بلاد اید لابد از میانه سنگر کرانشتد و کرانسلات میگذرد و در صورتیکه کشتی اید اعم از آنکه بجهت تاخت و جنگ اید و یا آنکه بجهت رفتن راه آنجا باشد فا در بدخول آنجا نیست از دو طرف راه بضرب توپ او را مانع از دخول میشوند در سنگر کرانسلات و این سنگر هفتصد توپ و خمپاره و قورخانه و متعلقات آنها با سالدات و توپچی همیشه در آنجا حاضر هست دریاچه سنگر مزبور از چوب و سنگ ساخته شده است دار الشفا بجهت سربازان و قشون جنگی دریائی ساخته اند و اطبا و جراح و خوف همیشه در آنجا در شفاخانه حاضر است هر کدام از سپاه را ناخوش باشند فورا بشفاخانه متوجه او میشوند و سالدات خانه بزرگی ساخته اند که سپاه مزبور در آن جا بسر میبرند

و مدرسه بجهت تعلیم اطفال ساخته اند که درس علم کشتی سازی و ناخدائی و هدایت کشتی جنگی دریا را باطفال مزبور میدهند همیشه در میانه سیصد الی چهارصد طفل در مدرسه مزبور مشغول تحصیل هستند در هنگام پنج سالگی اطفال را بمدرسه آورده الی هفده سالگی در مدرسه مزبور شب و روز انها را نگاه داشته در هنگام زمستان معلمین بموجب مفصله انها را درس میگویند

علم حساب و علم هندسه و علم کشتی سازی و نقشه‌کشی و ناخدائی و علم توپخانه و علم نجوم و مطلق علم کشتی جنگی و علوم متعلقه بدریا و متعلق باو

و در تابستان کشتیان جنگی روسی را بیرون آورده جمیع سپاهیان دریائی و جوانان مزبور را در آن مدرسه و سایرین را در کشتی سوار کرده الی کنار دریای بالتیک که حدود روسیه است برده در عرض راه مشق بجهت تعلیم جوانان تازه میشود و هر کدام را در روی عمل تعلیم میکنند و سایرین سپاه مزبور نیز از کار نیفتاده یک دفعه قابل تر میشوند و قریب زمستان مراجعت بکرانشتد مینمایند ایضا معلمین مدارس مزبور در تعلیم اطفال مزبور کوشیده و هر کدام بسن هفده رسیده او را امتحان کرده مرتبه استعداد و قابلیت او را دیده بعد از خدمت کشتی محول فرموده دیگری را بکار او میگمارند و مخارجات مدارس مزبور و معلمین و خوراک و رخوت انها کلا از سرکار پادشاهی داده میشود

دو لنگرگاه دارد یکی را مخصوص بکشتی تجارت نموده اند که کشتی تجارت مطلق بانجا رفته و دیگری را مخصوص بکشتی جنگی نموده اند و قریب بلنگرگاه کشتی جنگی جائی ساخته اند که او را داق میگویند بطرح جای مزبور را بنا گذاشته که هر وقت هر کدام از کشتیان جنگی عیب کند بجهت تعمیر آن در آنجا برده آب آنجا را بیرون کنند و از آن پس کشتی مزبور را تعمیر کنند امپراطور الیزابت ثانی سلطانه و عمرت بانی داده بالفعل کشتی در آنجا میسازند و مقدار تعریف داق

اولا عرضه و سعی شصد قدم طولا و سیصد قدم عرضا بطرز حوض آب و یا دریاچه ساخته است دیواره‌ها از چهار طرف از سنگ و آهنگ در نهایت انضباط ساخته اند حوض و یا دریاچه

مزبور متصل بدریاست دریچه دارد که دروازه دریاچه مزبور درب را بند کرده اب دریاچه را از چرخ که بخار او را میگرداند با دستگاه مزبور از حوض مزبور بیرون کرده کشتی در روی زمین مانده از آن وقت دور و تعمیر و از آن پس درب او را از سمت دریا گشوده حوض مزبور مملو شده و کشتی را در دریا میکشند یک کشتی جنگی در دریاچه مزبور جا میتوان داد و در یک سمت داق کشتی جنگی نیز در آن ساخته میشود و از حوضه مزبور داخل بدریا میشود

روز یکشنبه پنجم شهر شوال مطابق دهم سپتامبر مسیوی با دسته انگلیس و یده بیک ساعت از ظهر گذشته داخل کرنشتد شدیم ملاحان چادر آن کشتی را بالا کشیده و عازم گردیده از عالیجاه قولونل خان احوال پرسیدم که روزنامه را چگونه نویسم جواب گفت هر وقت امر عظیمی روی دهد مثلا شکستن دکل کشتی و طوفانی شدن و ماه و آب آمدن در کشتی بنویسید از این معنی نوع حوادث رخ نداد سبحان الله هنگامیکه دکل کشتی شکستند و نزدیک غرق شدن که را در آن ها لبت داغ نگارش روزنامه است

بعد از دفعه‌ای صحبت ما بجائی انجامید که احوال زنی که جمیعه رفیق راه و از قولونل خان پرسیدم جواب داد از مسکوا الی پطربورغ همیشه بمن میگفت که شوهر من در پطربورغ کرنیل از افواج پادشاهی است و در پطربورغ شما را با دیوانخانه برده مهمانیها میکنم و بجهتها خواهم نمود بعد از رسیدن بپطربورغ مطلق نزدیک ما نیامد و احوال ما را نگرفت مگر اینکه پیغامی فرستاد که شوهر من را دماغ مختلط شده و در خانه دیوانگان میباشد از آن پس بنده را عبرتی از اوضاع مردم روزگار زیاده گردید زن مزبور خارج از هر کس دیگر ما را دیده او را از راه سالوس و تقدس پیش آمده بحسب تقدس او در نزد قولونل خان قرب بهم رسانیده چند روز گذشته روزی صفا داده و لباس مقطع در بر کرده قلوب جمعی را بخصوص جناب قولونل خان را جذب نموده و از آن پس بخیال اینکه خود را عزیز و الجمع نموده بنای شیطنت و ضرب گیری ما را در نزد قولونل خان گذارده قلب ایشان را بکلی جذب نموده و تبدیع نموده کار در قولونل خان را مجذوب شده و از قرار تقریر اخیر جمعی تزویر ما در مجلس ازمیرلیس تدبیر رفته مذکور ساخته که کار تو نزدیک است و من او را بمهمانی دعا نموده همراه آورده ام که تنها نباشم و از سوء تدبیر کسی وعده‌های ناحق داده و جمعی را فریب داده که پطربورغ با رقیع رد نکرده بلکه مطلق احوال او را نپرسیده و بهانه آورده که شوهر مرا دماغ ناخوش است

بالجمله دست ناامیدی از هر سو بسینه قولونل خان آخرین برمردم دنیا باد

و ما بخصوص سکان ها در کشتی و قولونل در اول قبل از وقت بکشتی رفته اگر چه جا بسیار تنگ نداشت و کشتی محقر لوحه کپیتن و سایر ملاحان کلا چهار رده نفر اند در طبقه اول اوطاق که شام و نهار در آنجا میخورند اطراف آن شش حجره محقر دارد یک حجره کپیتن در آن و دیگر خوراک دو حجره را قولونل صاحب شده و یک حجره که بعینه مثل قبری تنگ است از بنده من و یک حجره که در طبقه دارد برای چهار نفر دیگر از رفقا در بیرون در میانه اوطاق میباشد اسم حجره را که مذکور نمودیم شاید مردم را بخاطر رسد که مثل کاروانسرا است نه قبری به یک زرع و نیم طول و سه چهار یک عرض و بیش قدر بلندی دارد بالجمله همه در شنا زل نموده رفته و شام و چای خورده بخواب رفتیم لیکن در این شب درد سر داشت و هم از آن بعض جاها که سنگ و کوه است و گشتی آن دارد که کشتی بسنگ خورده شکند از دولت روس بروج چند در میانه دریا ساخته و شبها در بروج مزبور چراغ میسوزد

دانمارک مدت ده روز است که در روی آب هستیم امریکه تازه که داشته باشد روی نداده مگر اینکه در روز
اول که داخل کشتی شدیم قولونل خان بنده را مخبر داشت که مزاج همه مردم با کشتی سازگار نیست
و از تلاطم امواج برآشفته خواهد گشت و استفراق خواهند نمود از جمله بنده یکی از آنها خواهم بود اتفاقاً
همه رفقا را مزاج ناخوش گشته بجز من بیچاره که همه روزه بعوض رفقا شام و ناهار می‌خوردم حقیقته
شغل بنده منحصر بخوراک بود زن کپتان از سوء استفراق می‌نمود رفقا در جای خود [illegible] چند روز
گذاشته مگر من حقیر و لیکن سوء سلوک در رفتار با اینها از قولونل خان نسبت بسایر رفقا یکی بود
بعد هر روزه چیزی تازه و بهانه نو بدست آورده و ناخوشی با همه می‌نمود و رفقا کم حوصله و ناخوش
مشغول [illegible] قولونل خان گرفتار [illegible] داخل قرب دل مرک رسیدیم

روز سه شنبه چهاردهم شهر شوال مطابق نوزدهم سپتمبر عیسوی در حوالی بندر السنور رسیدیم کپتان کشتی علم
بالا کرده نشانه است که هر کشتی که به سبیل عبور از این راه میگذرد اهالی بندر مزبور [illegible]
راه است بکشتی فرستاده کشتی را از راهی که آنها دانند که راه [illegible] داخل بندرگاه و لنگرگاه
میکنند و چون در این بندر از هر کشتی چیزی برسم گمرک میگیرند و بالا بگردن اهالی بندر مزبور
است که کشتیها را بسلامت بگذرانند و در صورتیکه آدمی از اهالی دل مرک وارد کشتی
شده که آنها را راه نمائی کنند کشتی مزبور را دهنی دور داده یا بشکند و یا غرق شود
اهالی بندر از غرامت قیمت کشتی و اموال آن برده بر آیند و در صورتیکه اهل کشتی
در خواستن راه نما تهاون ورزند و یا قبول نکرده که راهنمایان مزبور داخل کشتی [illegible]
و در حوالی بندر مزبور دهنی دور دهد تقصیر بگردن صاحبان کشتی است باین سبب آدمی
از بندر مزبور داخل کشتی ما شده و کشتی را داخل بلنگرگاه نموده لنگر انداختیم لنگرگاه
کشتی در میانه تنگ است که سمت دل مرک است و سمت دیگر خاک سوید است فاصله
میانه خاک دل مرک و سوید تقریباً یک میل و نیم زیاده نیست و در میانه جای تنگ
مزبور واقعست

و اما بندر السنور از ابنیه [illegible] پادشاه دل مرک است در تاریخ ۱۴۲۵ عیسوی مطابق ۸۲۷ هجری
شهر مزبور را بنیاد و قلعه جهت بندرگاه ساخته و بتدریج جمعیت در انجا زیاد شده بالفعل بعد از پایتخت
دل مرک که مسمی به کوپن هیگن است این بندر بزرگترین سایر شهرهای دل مرک است جزیره که السنور را
در آن بنیاد نهاده اند مسمی [illegible] است در شهر مزبور تجار زیاد و [illegible] قنسول فرنگ توطن دارند
و تجارت با قرال فرنگ دارند و پنجهزار جمعیت دارد و در اطراف بندر سنگر ساخته اند سنگر
که بسمت دریا است مشتمل بر توپ بسیار است که اکثر آن چهل و هشت پوند است و طرف خشکی
سنگر نیست توپ [illegible] مضبوط [illegible] هر کشتی از این راه میگذرد و [illegible]
گمرک داده میگذرد و اشخاص که میگذرند باید پاسپورت خودرا بآنها نموده و [illegible] از آنها پاسپورت
گیرند و وجهی که جهت گمرک میگیرند بر حسب [illegible] راه و کناره دریا [illegible] که بروج چند
ساخته اند که در شبها چراغ در آنها سوخته که کشتی نزدیک بآنها رفته نشکند [illegible] قبل از ورود
با کشتی در حوالی بندر راه نما [illegible] کپتان کشتی باشد [illegible] که راهنما از آنجا امده کشتی را
هدایت کند و علت عدم [illegible] کشتی [illegible] بعد از وضع اخراجات مستحفظین بروج
و چراغها و [illegible] بلد راه در سالی یکصد هزار تومان از وجه گمرک عاید بندر بدولت

دل مرک میرسد

روز اول در بندرگاه مزبور لنگر انداخته کپتان کشتی ما و قولونل خان بالسنور رفته پاسپورت
خودرا داده و پاسپورت دیگر از بندر مزبور گرفته در شب بکشتی مراجعت کرده در آن شب
خوابی آرام و با استراحت کردیم

روز چهارشنبه پانزدهم ۱۵ شهر شوال مطابق بیستم سپتمبر هنگام صبح لنگر کشتی را بالا کشیده و چون در آن اوقات
از میانه خاک السنور از جهت مغرب روانه شدیم با باد خوب میرفتیم دو روز بعد از آن
باد مخالف وزیدن آغاز نهاد و دریا در تلاطم آمد چند روز طوفان و باد و باران و تلاطم
بود [illegible] روز اهل کشتی را آرام [illegible] شب آنها را آرام [illegible] بنده در جای خود [illegible]
و شب [illegible] در جای [illegible] ناخوشی [illegible] در نیم شب [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] از طرف [illegible] دریا [illegible] تلاطم داشت
بنده را یقین حاصل شد که کشتی ما غرق شده حالت یاس و نا امیدی و قطع تعلقات
دنیوی بر بنده دست داد که تا بحال چنین حالتی [illegible] از بستر خواب برخاسته
[illegible]
[illegible]
معلوم شد که کشتی [illegible]
[illegible]

زیاده از آن شب امری روی نداد که چندان اضطراب داشته باشیم و قابل نگارش باشد مگر اینکه در این
روزها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

روز جمعه [illegible] ۲۳ شهر شوال مطابق [illegible] سپتمبر در مقابل بندر [illegible] لنگر انداخته قولونل خان اراده نمود که از بندر مزبور
سواره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در صحبت مشغول [illegible] کپتان کشتی امده [illegible]

باین بندر شود ضمنا ملحوظ خاطر او را یا چنین بود که خطا رفته وفات از من مرا نشستن باشید ما هم فردا از دل

خاطر جمع نموده که خواهیم از اینجا برگشت ولیکن از وضع رفتار مردم که در اینجا دیدم بجهة چیزی دست

داد بعلت اینکه در هر جا از بلاد روسیه که بوده دارند رسم الحقال لعیادی عقب بچه اند

و زنان و دختران خیره خیره نگاه میکردند در اینجا مردم ما را دیدن غربا بجهة انجمعه مثل هیچ چیز که

ندیدن احترام اهمه نکنند لیکن دختران و زنان هر وقت که من نگاه بر اینها میکنم اینها تجاهل کرده

سر را بزیر انداخته نگاه بجای دیگر میکردند و تجاهل الحقال اینها در نهایت ادب و بیرون آزاد و بجهة این

علامت بر این میکنند که اهالی اینجا مؤدب و قاعده دان و خوش طور اند سیم

پاموث یک بندر انگلند اعظم بنادر آنجاست هفت میل فاصله تا ... دارد و بیست و

دوازده میل میانه لندن و پاموث راه یار از کناره اوگذشته داخل دریا میشود و دجه تسمیه

ان اینکه در دهنه بار اودر جا نهر افتد و سنگر مضبوطی با توپ و اسباب متعلقات ان بجهة حفاظت

از طرف دریا ساخته اند اینجا خوب دران نمایان است از قرار یکه مذکور میشود جای خوبیست

بجهة تجارت و کلیسا بزرگی دارد که مناره ان تا چند میل راه میانه دریا دیده میشود

لنگرگاه خوبی دارد جمعیت پاموث بقدر پانزده هزار نفر است در اینجا سواره لنگر ... بکشتی

نموده شب کپتان و زن او مرا صحبت نموده روز در اینجا لنگر انداز بودیم

۲۷ روز پنجشنبه بیست هفتم شوال مطابق دویم اکتوبر از پاموث چادرها را بالا کشیده همه جا در کناره دریا میرفتیم ... که

هوا تاریک شده و کپتان حکم داد که چراغها را افراخته لنگر انداز نمود بعلت اینکه در این حوالی جائیست

زمین نمایان است کشتی در اینجا است و چراغ دران میسوزد که اگر در شب کشتی بگذرد ... که در کی

میرود و بدون اطلاع کشتی اینها غرق شوند شب در اینجا ماندیم

۲۸ روز سه شنبه بیست و هشتم شوال مطابق سیم اکتوبر هنگام طلوع آفتاب از انجا لنگر کشیده وارد بکناره گریوزن

قریب چهار ساعت از ظهر گذشته شدیم جائیست در نهایت صاف در ده خانه نفر لنگر انداز گشته

و چون منزل مزبور آخر جائیست که سفر ما بانجا میرسد و از اینجا وارد باین ولایت گردیده انشاء الله

مدتی خواهیم ماند و تفصیل نمود بان سبب باید این فصل را کوتاه نمود و رجوع بفصل سیم سفر نامه

که عبارت از توقف انگلند است نمایم و باالله التوفیق

فصل سیم در نزول انگلند و توقف آنجا

۲۹ روز چهارشنبه بیست و نهم شوال مطابق چهارم اکتوبر دو ساعت بعد از غروب آفتاب دو نفر از اهل داخل دیوان

گمرک خانه با دست برد داشتن ما آمده اسباب ما را بردند لیکن نمیدانستیم که چه کار دارند آنقدر میدانیم

که ما را میخواستند ... ... از اینجا بیرون رفته در بندر گریوزن منزل گرفته شب در خانه رفته

خوابیدیم

۳۰ روز پنجشنبه سیم نهم شوال مطابق پنجم اکتوبر از خواب برخواسته باوطاق دیگر رفته نهار خورده و از ان پس

بتماشای بندر مزبور رفته شهر کوچکیست از محال کنت در کنار رود تمز در سمت مشرق

رود واقع فاصله گریوزن الی لندن بیست و پنج میل است سنگری محکم ساخته اند که حفاظت

بندر را نماید از سمت رود خانه در سمت دیگر رود سنگری دیگر است مقابل دهانه در سنگر گریوزن

که او را تیلبری فورت میگویند که در صورتیکه کشتی دشمن داخل رود شود از دو طرف مورد گلوله

سنگرها مزبور میشود از این جا کل دریاچهای بسیار در طرفین ... لندن میروند در لندن

سیر و شنیدن شور شهر ... بعمل آوردن کل دریاچه جای دو درخت بعد از نیم عمر قرلوتن خان آمده

مذکور ساخت که سابق در اینجا گمرک بجهة بعضی اجناس تجارت ولایات غیر را در اینجا آورده

گمرک میگرفتند لیکن بالفعل اجناس را بلندن میبرند لیکن اخیرا گمرک خانه در اینجا توقف داده

و کشتیبان را در هنگام عبور اینجا نگاه داشته و اسامی مردم و اجناس و نام کشتی را نوشته

از ان پس مردم و کشتی را بلندن میفرستند ما را بمنزل گمرک چیان برده اسم ما را نوشتند و از انجا

پس کالسکه گرفته ما را سواره روانه خانه گرفت دارای کرده ... راه با غات و بستان و صحرا

همه جا سبز و راه صاف تا شهر کوچک رسیدیم از میانه او گذشته بچهار رسیدیم در دهان خانه

منزل بجهة ما معین کرده بودند با بند است بخانه گرنت دارای پیر قرلوتن خان دختر پیر را دیدم

دیده و بعد از ساعتی ما در خواهران او را دیده مهمان محبت و مهمان نوازی از او ... ما

تعجب افتاد اینها بعد از صرف شام با خواهران گرنت دارای جنگ نیز دو دیگر ساز زن

از انجا بیرون رفته بمنزل خود رفته خوابیدیم

و اما چتهم جائیست از محال کنت سی میل فاصله بلندن دارد در کنار رود میدوی و جهت اکثر

کشتیهای جنگی پادشاهی بادر اینجا میسازند و بار انداز کشتی که او را ... یارد میگویند مملو است از

تدارکات و ضروریات کشتی و کشتی چند در اینجا بالفعل میسازند در کناره رود میدوی چندین

سنگر ساخته اند معظم ازینها سنگر چتهم بانی ان دوک کمبرلند عموی پادشاه حالیه العصر لیکن

در چندی قبل گرنت دارای و سایر مهندسین سنگر مزبور را وسیع و محکم نموده اند که تعریف او را نمی

توان نوشت در تاریخ ۱۷۵۸ سنگر مزبور بنیاد شده است در همینجا بقدر هشت هزار جمعیت توقف

دارند بجز سالدات سرکاری و بقدر پانصد خانه دارد دو کلیسا دارد کشتی بزرگی در میان

آب است که هر یکشنبه سپاه دریائی و دیگر بجای کلیسا در انجا رفته عبادت میکنند

مدت چند روز در اینجا توقف نموده و هر روز بجای دیگر رفته و ملاحظه نموده

از انجمله خانه گرنت دارای در میانه سنگر است روز اول همراه گرنت دارای بیرون سنگر چتهم رفتیم

اگرچه بنده را قدرت ان نیست که کیفیت از ان نویسم ولیکن تا کمال باین انضباط سنگر

دیده از هر طرف سربازان در حوالی توپها شب و روز در کشیک مشغول میباشند از ملاحظه ان

دارد سمت [illegible] و در هر دو طرف محفوظ است بعد از ملاحظه سنگر بخانه مراجعت کرده شب در منزل
کرنل دارسی رفتیم و شام خورده و از آنجا بمنزل خود مراجعت کردیم

روز دوشنبه سیم ذیقعده بتماشای سربازخانه و عمله جات مهندسین و سنگر رفته دیدیم سرباز یکه در چنین متوقف هستند روزها
مشق ساختن [illegible] و طریق بردن یورش بقلعه مینمایند بعد از ملاحظه سربازان مزبور و کارهای آنها سوار
کالسکه شده بیرون ده و کنار ده دستگاه کارخانه ها رفته از آنجا بجائی رفتیم که توپ و اسباب
کشتی حاضر است چهار هزار توپ و متعلقات آن و خمپاره ها در آنجا حاضر است
و در آنجا دیگر رفتیم تفنگهای [illegible] و سایر اسلحه جنگ را بترتیب [illegible] چیده اند از قرار
تقریر کرنل دارسی چهل هزار تفنگ [illegible] در آنجا حاضر است و عمله جات چند حلقه مشغول
پاک کردن و صیقل دادن اسلحه جنگ مشغولند و همچنین کارخانه بزرگی است که عمله جات
مشغول بکار هستند مراجعت بمنزل کردیم

روز دیگر بتماشای سربازخانه و مهندسین رفتیم کرنل [illegible] که بزرگ مهندسین و برادر [illegible] است
که همراه سرجان ملکم [illegible] با ایران [illegible] و همراه کرنل دارسی بمنزل او رفته بعد از
تعارفات وعده ما را خواست که در شب بمنزل او شام بخوریم شب بمنزل او رفته شام
زیاده از چهل نفر از [illegible] در آنجا شام خورده [illegible] ملکم برادر سرجان ملکم در آنجا
حاضر بود بعد از شام وعده ما را خواست که فردا [illegible] همراه او [illegible] و سایر جاها
رفته باشیم بعد از شام بمنزل خود مراجعت کردیم

روز دیگر بعد از نهار بمنزل او رفته همراه او [illegible] سربازان رفته سربازان [illegible] مهندسین
ساخته اند همه در نقب زدن مشغول هستند داخل نقب شدیم و بعد از ملاحظه آن [illegible]
دیگر [illegible] که در سر [illegible] مشق بستن جسر مینمایند رفتیم همه روزه سربازان چند مشق بستن
جسر و باز کردن جسر مشغول میباشند بعد از ملاحظه آن سربازان مراجعت بمنزل او کرده و از آنجا
چند راس اسب آورده بود سوار و همراه کرنل دارسی [illegible] رفته قلعه کوچکی ساخته اند
[illegible] اطراف آن خندق است و در قلعه مزبور [illegible] نشیمن سرباز و توپ
ساخته اند چاه آبی است [illegible] عمق آن [illegible] آب را بچرخ بالا می آورند
چرخ را که [illegible] از ته چاه تا بالا قرار داده اند از گردش چرخ [illegible]
آب بالا می آید بعد از ملاحظات آنجا برج دیگر رفتیم که او را [illegible] میگویند
چهار توپ در برج مزبور است که بهمه اطراف صحرا [illegible] خانه در زیر دست برج [illegible]
بعد از ملاحظه آنجا بمنزل مراجعت کرده شام خورده بمنزل خواب رفتیم

روز ششم شهر ذیقعده [illegible] مراجعت کرده مذکور ساخت که در این شب [illegible] رفته گردش
مردم شهر [illegible] سیر و در شام روز مزبور در [illegible] بتماشای خانه رفته زنان و مردان
[illegible] در خانه مزبور برقص مشغولند [illegible] در طبقه بالا نشسته [illegible]
[illegible] میکنند از [illegible] زنان [illegible] و دختران [illegible]
مشغول بودند [illegible] ساعت از نصف شب گذشته در آنجا بودیم بعد از آن بمنزل
آمده خوابیدیم

روز هشتم شهر ذیقعده بتماشای [illegible] رفتیم که متصل [illegible] است [illegible] بلند و عظمی دارد از سنگ ساخته اند [illegible] و یک طاق دارد
از چوب [illegible] ۱۲۵ [illegible] گذشته داخل [illegible] شده عمارات
خوب [illegible] خوب ساخته اند و یک [illegible] دیگر دارد که او را [illegible] میگویند [illegible] مزبور
متعلق [illegible] است که [illegible] میباشد بقدر ده هزار نفر جمعیت [illegible] است
مراجعت از آنجا بخانه آمده شب در آنجا خوابیده روزانه دیگر که

روز جمعه نهم شهر ذیقعده الحرام ۱۲۳ [illegible] اکتوبر [illegible] بخانه کرنل دارسی رفته از آنها وداع نموده الحق در این چند
روز خیلی [illegible] و محبت [illegible] از کرنل دارسی و دختران [illegible] دارسی [illegible]
دارسی [illegible] دارسی [illegible] در آنها [illegible] همه [illegible]
[illegible] اند از چنین بعد از وداع با آنها سوار کالسکه شده بکریون رفتیم
در کریون [illegible] فاصله از کریون [illegible] سرباز
خانه دارد و [illegible] دارد از آن گذشته ده [illegible] از میانه ده و بازار او گذشته [illegible]
که از هر کار [illegible] که راه را [illegible] قدر سایر مردم [illegible]
ساعت [illegible] مشغول بودیم از آنجا گذشته از [illegible] سربازخانه پادشاهی گذشته [illegible]
[illegible] و از آن پس قریب [illegible] فاصله بلندن [illegible] لندن خانه و عمارات و جاهای خوب [illegible]
داخل لندن شده از پل [illegible] که در ایران [illegible] میگذرد گذشتیم پلی است از
سنگ [illegible] ساخته اند و تخمینا چهار صد قدم از اول تا آخر پل مزبور است از آن گذشته
وارد بمنزل گاه شدیم

شش ساعت از ظهر گذشته وارد [illegible] اسکوار [illegible] هر کدام [illegible]
در منازل خود رفته از آن [illegible] همراه [illegible] بشام رفتیم مراجعت از آنجا بحمام رفتیم
در سرائیکه ما هستیم حمام هم در آن است به حمام رفته الحق تا کنون باین نوع [illegible] بحمام نشده
بودم بلکه حمامی هم تا بحال دو چار من نشده بود [illegible] رسیده است که حمام انگلستان
مثل حمام ایران است و [illegible] رنگ داد [illegible] بردن
آورده و در حمام رفته استاد [illegible] ایشان [illegible] استاد حمامی [illegible] داخل حمام
شده [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible]
[illegible] بزبان [illegible] میکنند بعد از دو ساعت از حمام
مزبور بیرون رفته بمنزل خود خوابیدم لیکن قبل از آنکه بخواب بروم [illegible] مذکور ساخت
که حمام [illegible] خراب [illegible] معلوم شد که [illegible] بحمام [illegible] در حوضی که
[illegible] خود را میشوید و هرگز [illegible] از آن حوض [illegible]
نمیکند [illegible] حمام [illegible]
[illegible] و خراب [illegible] از ایران [illegible]
[illegible] که حمام او را پاک کنند [illegible]
[illegible] پاک [illegible] خواهیم
و [illegible] که داخل و [illegible] می نویسیم
و بعد از [illegible] که از قرار [illegible] شهر اطلاع [illegible]

روز شنبه دهم شهر ذیقعده هنگام صبح نهار خورده قدری بتماشای شهر رفتیم کثرت غریبی مشاهده گردید تا بحال شهر با جمعیت
ندیده ام عصر روز مزبور در باغچه میان اسکور راه رفتیم و شب شام خورده در منزل خود بخواب رفتیم

روز دیگر که یازدهم باشد عالیجاه قولونل خان مذکور ساخت که مستر موریه از ایران شرحی بدولت انگریز نوشته است که ما را
گرنل دارسی خفوانه بدون اذن او آورده است و برادر مستر موریه که نویسنده لارد کسلری و در جمعیت در
دفتر خرج دارد مطلق متحمل با ما نشده و اراده او اینست که هرگز بنای کار شما نگذارد و مراد او
اینست که بعینه سرگور اوزلی روم بلکه معزی الیه حمایتی در خصوص شما کند بعینه معزی الیه رفته
روزانه دیگر مراجعت نموده مذکور ساخت که سرگور اوزلی را دیدم و گفتگو با او نمودم فورا گفت
نام حضرات ایرانی را ببر که مرا ناخوش می آید نمیدانم مقصود گرنل دارسی این است که جلالی
گفته که ما بعینه سرگور اوزلی نرویم و یا اینکه بقاعده کلمونی این الوقت ظهور نمیکند و ما هم بالفعل
در نظر او بجز زحمت و تصدیع چیزی نداریم خلاصه بنده را اعتقاد این است که اگر بتوانم در صدد
زحمت سرگور اوزلی بر نیایم

روز سه شنبه ۱۳ سیزدهم ذیقعده هنگام صبح بعینه سربازان شهر که بقراولی میرفتند رفتیم ملاحظه نمودیم بند [illegible]
و جمعیت سربازی در نهایت تقطیع لمر سرباز خانه جمع شده بقراول میروند همه روز دو ساعت
قبل از ظهر سربازان مزبور بهیئات اجتماع و سلاح و نظم به تبدیل قراول میروند بعد از ملاحظه
سربازان مزبور مراجعت نموده شخصی را دیدیم که بزبان فارسی حرف میزد و از ما پرسید چرا اینجا
ما نیامدید ما متحیر گشتیم که ایا کی باشد و چه مناسبت ما را میخواهد بخانه او دعوت باشیم گفت
گویا مرا نمیشناسید مرا نام سرجان ملکم است تعارفات بسیار کرده نشان خانه خود را
بما داده روزانه دیگر بهمراه رفقا بعینه سرجان ملکم رفتیم در نهایت خوشی بر جهرگی و صحبت ما
گوشیده زن خود را لیدی ملکم با ما نمود با ایشان تعارف بسیار آوردیم از اینجا بیرون آمده
بدرب توجه بعقب ما آمده گفت خانه خانه شما است و منهم خدمتگذار دولت علیه ایران
هستم و نمک خوار پادشاه فلک بارگاه ایران بوده ام اگر شما را کاری باشد که من بتوانم بانجام
رسانم حاضرم ما هم شکر گذاری بمعزی الیه گفته و فی الواقع شرایط تعارف و محبت را بجا آورده
از آنجا مراجعت بمنزل خود کرده ملا حاجی بابا را که مدت پنج سال میشود که در این ولا
حسب الامر خدیو کامیاب والا روحی فداه بطلب تحصیل آمده بود دیدیم ملبس بلباس انگریز
و با او صحبت داشتیم شب هم را در آنجا ماندیم با هم صحبت داشتیم

روز پنجشنبه پانزدهم شهر سؤال گرنل دارسی گفتند باید بدفتر غربا رفته اسامی شما را بنویسند قبل همراه او بدفتر
غربا رفته اسامی و [illegible] هر یک و خدمات مرجوعه بهر یک را [illegible] نموده و در دفتر خود
ثبت روزانه دیگر باشید و بهر یک از ما ها از دفتر مزبور تا [illegible] شروط است
اولا اینکه هیچکدام از ما ها بقدر ده میل بیرون نرویم بدون رخصت و اذن از دفتر ط: ده میل
ثانیا اینکه در جاهائیکه کشتی و اسباب جنگ میسازند نرویم
و ثالثا اینکه بقدر ده میل نزدیک [illegible] دریا نرویم و بعضی شروط دیگر که بالفعل بخاطر نیست
و عهد بستیم و در صورتیکه هر کس [illegible] کند شما [illegible] محبوس [illegible]
این حکم گویا [illegible] مستر موریه باشد که بدفتر دولت انگریز نوشته است
و برادر او نیز در اینجا در صدد ناخوشی ما [illegible] باشد

بعد از رسیدن با شیر دمزبور گرنل دارسی مذکور ساخت چون لارد کسلری که یکی از وزرا است که
امورات دولت خارجه از او تعلق دارد هرگاه غربیه با معزی الیه مرجوع و مفوض است و بالفعل
معزی الیه با وکیل سایر دول فرنگستان در خصوص بعضی عهد و میثاق تازه مشغول است بعد از آنکه
معزی الیه از این امر فارغ شود [illegible] می پرسید و بالفعل علی الحساب اذن از دولت انگریز
خواهم گرفت که هر کدام از شما را بجا رسته از مدارس فرستاده و از آن پس مراتب را مفصلا
بدولت انگریز خواهم [illegible] که از اولین اتفاق [illegible] که آیا نوشته در خصوص سفارش ما از دولت
علیه ایران بدولت انگریز همراه داریم یا نه بنده گفتم شما خود [illegible] مانع [illegible] تحریر مکرات در روز
بندگان [illegible] قایم مقام دولت علیه ایران بنام فرستاده و من فرموده ما شرحی بدولت
انگریز می نویسیم شما گفتید باید از مستر موریه سفارش و معرفی بدولت انگریز برسد و مجدد را
فرمودند نوشته بسرگور اوزلی و سر هرفرد جونس و سرجان ملکم می نویسیم قبول نکرده بلکه مانع شده
بالفعل باین سبب همه معطل ایستیم

روز جمعه شانزدهم ذیقعده قولونل خان مذکور ساخت که معلم دیده ام و طرح کرده ام که شما را درس بگوید هر کدام در هفته چهار بار [illegible]
انگریزی است و خانه دیده ام که خوراک و [illegible] شما را هفته پنج عدد [illegible] که در هفته پنج تومان
انگریزی خرج یومیه خوراک و منزل و معلم شما بجهه باشد و در کرایه جائی ده میل فاصله از لندن [illegible] باشد
بنده سکوت نموده عصر روز مزبور تنهائی قولونل خان را دیده سؤال نمودم کم اخراجات ما را برآورد کرده این زیاده
از دویست و پنجاه تومان معلم و خوراک و منزل می شود و آنچه در ایران [illegible] یکصد و نود تومان خرج
سالیانه من و میرزا جعفر را نوشته اید در صورتیکه اخراجات ما زیاد شد چه خواهید کرد گفت نمیدانم چه خواهم شد
گفتم اول دولت اینست که بقدر کفاف هر کس معلم بگیرد نه اینکه معلم الف بی را هر کدام [illegible] گفت
مطلب درست است و اگر وجه از جائی دیگر نرسد همه معطل خواهند گفتم از کی وجه خواهد رسید گفت حالت ما
حکایت [illegible] میکنند گفتم در میان عوام الناس ایران شهرتی است که [illegible] سال [illegible]
از [illegible] استعلام میکنند بالفعل بعضی از دولت انگریز ما را محبوس ساخته [illegible]
محبوسین را چیزی دهند گفت مطلب من این نیست که محبوسین در ده [illegible] باشید بقدر دو هفته دیگر از [illegible]
از دولت [illegible] حاصل میکنیم هر کدام شما را [illegible] بمدارس پادشاهی میفرستم جواب گفتم
از دو حال بیرون نیست یا اینست که دولت شما ما را بمدارس میفرستد یا نمیفرستد اگر [illegible] هفته
دیگر بمدارس میفرستند ضرورتی دارد نشده است که اخراجات زیاد کنیم وجه مزبور را صرف ده هفته
دیگر مراجعت کنیم و در صورتیکه دولت شما متحمل نشوند این خرج [illegible] عقلا [illegible] امید [illegible]
از دولت شما خود را با اخراجات زیاد [illegible] قرض نمایم گفت چه باید کرد گفتم اگر میخواهی [illegible]
خرج انها بگردن شما است من [illegible] مستر بالفور نام او در زبان فارسی ماهر است و [illegible]
زبان [illegible] بلکه ممنون بنده است که از ایران [illegible] که با بنده در فارسی حرف زند و گفتگو نماید [illegible]
نخواسته با من ببرده مرا دست میگوید قبول نموده مستر بالفور را دیده و روزانه دیگر رفقا [illegible] همراه
کرایه [illegible] رفته و بنده در منزل مستر بالفور رفتیم

روز شنبه هفدهم ذیقعده از منزل [illegible] اسکور حرکت [illegible] کوچه [illegible] منزلی [illegible] گرفته با اجرت [illegible]
خانه درست کنند و شروع در تحصیل [illegible] مستر بالفور مزبور گذارده و هفته [illegible] این منوال گذشت
[illegible] رفتم احوال پرسیدم که ایا اذن از دولت انگریز گرفته است یا نه گفت [illegible]

مراجعت بمنزل نمودیم   ولیکن از قرار مذاکرات کلام قولونل خان چنین استنباط نمودم که ایشان تغییر
کرده است که در صورتیکه نوشته از دولت ایران در دست نداشته باشند که از دولت بهیه انگلیس
انگریز خواسته باشند که در حمایت ما کوشند چگونه ممکن است که در اعانت ما کوشند
و اصعب کارها اینکه در صورتیکه قولونل خان در تبریز بود جلوه که او نموده بود و نهر کمکی داده بود
اینکه در همه انگلستان آدمی بلند تر [illegible] کار قولونل خان نیست و برآورد اخراجات
هر کس را از روی دقت و تدابیر نموده لیکن نه از اخراجات ولایت نه مطلق خبر نداشته بود
تربیت او در مدرسه پادشاهی بیرون دیار اجرت شده و خوراک او یا بانه بیرون دیار در سیورسات
شاهی گرفته در هفده سالگی در سپاه نظام رفته و لهذا حال مطلق خبری از اوضاع ولایت نداشته
بالفعل ما را باینجا آورده اخراجات دو مقابل آنچه در ایران برآورد نموده بود میباشد در عین حیرت
فکر کرده است که ما را اهل دولت انگریز حساب نموده و البته زیاده اخراجات ما را خواهند داد و علاوه
بر آنچه مقصود بالذات [illegible] است در سال پانصد تومان از دولت انگریز باز از این خدمت
باو داده باشند بنده را یقین نیست که آیا ما را او بمعنی آمده باشد یا نه این خیالیست که شغل
از سوء قولونل خان بخود منع شد که نوشته بالیچیان انگریز آورده که سیاحت ما را انها متکفل شده
و از جایی نوشته از دولت [illegible] در دست نداریم و از طرف مستر موریه که از ایران چیزی نوشته است که
ما را قولونل خان فضولاً آورده است و برادر او و بعضی دوستان او در دفتر ایلچی دولت ما را اهمال
ناخوانده انگاشته و باشد در میدهند که از جای رنجه حرکت نکنیم بروم اذن و از همه چیز ما شکایت
کار ما اینکه بالفعل ما بالیچیان را گرفته و محبوس نموده و احتیاج که بسبب این دولت را از دولت
ایران بجهه رفع شده است و این الوقت همه دنیا عاقل [illegible] کار تحقیق است با اینهمه اشکال
و صعوبت قولونل خان را امید حمایت از این دولت بما و بالحال رسیدن سالیانه تحقیق است
و بنده را ضعف دل نیست که در این اوقات ما را محبوس کنند بلا اینکه لارد کسلری وارد بلنده
نشود و نوعی باو حالی نشود بالجمله بنده در این ضمن باید درس بخوانم
در ضعف طالع مستر بالفعل بعد از سه هفته روانه بپاریس گردیده و بالفعل معطل مانده ایم العزم که
روز ششم ذیحجه الحرام است بدیدن قولونل خان رفتیم و سؤال نمودیم که آیا جوابی از دفتر تحقیق شنیده است جواب گفت
مطلق جوابی باو نداده اند گفتم مرا چه لازم است گفتم گفت در منزل تحقیق آرام گرفته تا جوابی از دولت
انگریز رسد مراجعت از منزل او کا حاجی بابا را دیدم بمن گفت اگر صلاح بدانی بلا اینکه از دولت
انگریز حکمی برسد ترا اذن دهند که داخل مدرسه اند دارس شوی باید درس بخوانی من منزل در جای
فاتحه گرفته و معلم تحقیق را دیده اجرت باو داده درس بخوانی قبول کردم منزل دیده و تحقیق منزل
مزبور را دیده و پسندیده از آن پس بدیدن قولونل خان رفته مراتب را باو حالی نمودم او گفت
بهتر آنست که توقف کنی تا حکمی از دولت بتو رسد گفتم هر وقت و ساعت که حکمی از دولت برسد
فورا حاضر میشوم قبول کرده موافق قاعده المقلد از مدت هفته را تمام نمودم هنگام خروج او گفت
مجدداً از من پرسید مرا چه لازم است گفتم گفتم حال در منزل تحقیق آرام گرفته که حکمی از دولت
انگریز بقولونل خان رسیده و ترا یکی از دستگاه و کارخانه شاهی فرستند مدتیست و سه روز
در ورود دستور مانده و از آن پس از آنجا حرکت و کمپتی تون متصل بشهر لندن در جوار خانه
حاجی بابا منزل گرفته بودیم

روز چهارم نوروز نوبد کهدمه را بعد از صرف چایی نزد لاله خود عرض کردم و معلم حاجی بابا را دیده که هر روز مراد درس و هر دو را بخواند
را گفتم لیکن یکشنبه ایام تعطیل است کاغذی محمد علی نزد من آمده شکایت بیکاری را میکند و نوشتم میرزا با این زبان
که من مردی بیکار هستم شاگرد چه فایده تو مرا معذور داشته و با مراجعت او کرده و تحقیق را گفت رنجیده روز با درس میراند بخود گفت
داخل دوره او فعلاً ارزی داده ایام نموده بعد از رفتن او نوشته از عالیشان میرزا جعفر مهندس میرسد در وقت
چون مشار الیه را با من مجنون دعوای بودن قول آن چاره از هر جا که گرفته شده از برای تشخیص قلب تحقیق هر چیز بینه
نوشته و بنده جوابی نوشتم در مضمون مراسلات میرزا جعفر چنین استنباط میشود که گویا قولونل خان بعد از
بازیچه رفتاری اظهار نشده است با بعضی که از جانب مشار الیه در ایران از برای ما جا گذارده کمتر از حرکت
که معلم و غیره نمیدهند و قولونل دادن را منظور داشته که ملا اینکه از دولت انگریز جائی کرده ما گذارند لعل
دیناری خرج نکنند حتی آنکه یک زوج جوراب خریدن و دو هزار کاغذ خریدن را مضایقه دارد و هیچ
در دست او نیست و باین سبب هر کدام هر وقت و هر ضرورت داریم و مطالبه نمائیم باید ناخوش کنند
حوصله رفتن تنگ شده و هر یک بجان رسیده و گاه گاهی شکایت باو می نویسند که ما باین ولایت
آمده و بدون معلم مانده بر سر کار نرویم صورتی ندارد و دیگر لارد کسلری ملاحظه مزبوره مجبور است که تحقیق را
متوسل بدولت تحقیق نموده و ما را با میرزا صالح باینها حسابی نمیدهند لیکن از جمله کارها که کرده است اینکه
تعداد و بعد شغل نموده است که هیچ نفر جوان بمیر اطفال ایرانی دور و دایم منظور او از این ملاحظات است که دولت
انگریز خیال کنند که اطفال را مربی ضرور است و بدون مربی اطفال نمیتوانند تحقیق را براه برند
و مربی هم بهتر از او بهتر ما نمیتوانند پیدا کنند ولیکن از بعضی غافل بوده که چون لارد کسلری در این کار
هیئت دیگری جواب صریح باو نمیدهد که گاه گاهی شفقت باو میکند اطفال ایرانی باید در ملک خانه رفته
درس بخوانند لیکن دستگاه ما را باو در دست دیگر او را واداره نمایند نمیکنند و گاه گاه هیچ ابدا دفتر انگریز او را
طعنه میزنند که ما را فضولاً بدون اطلاع ایلچی تحقیق آورده است و از دولت ما هیچ سند و نوشتجاتی نیاورده است
در این باب هم قولونل خان معطل است و هم اتفاقاً ما بنده لیکن چون مطلب من در تحصیل است
روز و شب بخودم مشغول میدارم و بنحوی که مذکور نمودیم کاغذی محمد علی از تحصیل ایام میکنند و گاهی رفته
سر از تحصیل میکشند و دو ایام مطالعه میکنند و درس بنده ایشان را نوشتجات و دلایل و برای ایشان نصیحت سلام
میکنیم
یک هفته بعد از ورود بلندن تا حال سر هارفورد جونز ایلچی انگریز که در دفعه اولی سفارت با ایران رفته بود
بنده را وعده خواسته که در هر هفته روز یکشنبه باو نهار کنم و بعضی از شبها شام همراه
او کرده باشم مدت سه هفته باینحال گذشته در اواسط شهر محرم مجمعی اتفاق که بخبر از نوشتجات
از برای بنده بطور تبرع رفته و از آنجا بنده کاغذ ایلچی دولت علیه ایران در سیاق نوشته تحقیق ملفوف
و نیز در سرکور اوزلی فرستاده بنده محمد علی را کاغذ سرگور اوزلی فرستاده که نوشتجات مزبوره را آورده
معزی الیه جواب گفت تعجب سبب چه است که مدت دو ماه است تحقیق که بلندن آمده و بدیدن من نیامده
بخود بدیدن من آمده و در این روز بدیدن سرگور اوزلی رفته ده دقیقه مانده مراجعت نمود و سفارش
بمن نمود که هر وقت رفتن را میل باشد که بدیدن من آیند مرا خوشحال میسازید بعد از رسیدن
منزل تحقیق و ملاحظه نوشتجات ایران معلوم شد بنده که دیگر بعضی از دوستان بمن شرحی نوشته بودند که
رفتار عرض راه سوء رفتار قولونل خان و ناسازگاری دخلق او را علت عدم بنده را میدانند
و چون خیال کرده اند که جنانکه بنده در جزء در صدد شیطنت برآمده و سعی نموده که قولونل خان

در صدد اغتشاش و پریشان اوضاع رفقا کوشید انها نیز در جزء ما بر پوست انداز بنده کنده و علی الظاهر
مثل بنده سلوک نمایند و تعارف بکار آورند بر خیال اصلاح ان و جنگ ان برخیال فر(؟) شان دشمنان
طرفدار استاد ها به بنده داده اند و درهر زبانی ذکر بد رفتار روبه رفقای بنده مذکور است علاوه از اینکه بعضی
از اشنایان متوقفین تبریز که با قونسول فدان ناخوش بوده و خیال میکرد که بنده سبب بد رفتاری او هستم
هرکس از ایشان گاه و بیگاه چیزی هم خواسته دروغ و دولت بی باشد بنده را در سر زبانها انداخته شاهد
+ احوال بنده نوشتجات رفقا و اطوار بنده در این سفر ذکر کرده اند در میانه آورده هرکس ایضا خیال
بنده در نیک و بد یک پرده در صدد افترا بر بنده خواسته دور وز از این متوحش بودم با الاخره با خود خیال
کردم که آنچه در این عرصه کون و فساد بر شخص عارض شده و می شود جزئی از حوادث است البته خلاق
علی الاطلاق یا جزای اعمال ناشایست مرا میدهد که مرتکب شده ام و یا اینکه فی الواقع مرا از الشبه
مرا اگاه میکند که یه و فا ... ندارد و از طرف دیگر شنیده ام خیال اینجنس غیبت الگیر بنده را با من کرده
باره با ایران برگشتن اینگونه مراتب بنده چیزی جز اولیای رفیق است توطئه هرچه هر چه میداریم اگر بنده
ناپدید شوم بعد از فوت تو هرچه مذکور می شود تو بنده باید محاسبه اعمال خود را با محاسب حقیقی بس
داده باشی و العیاذ بالله معارضه مبادا کنی قطع نظر از اینکه از شیوه ادب دوشان دور است
و بنده تو تسلیم لا نعم می آید و اولیای دولت قاهره را از عین خویش غیر از این نفس بی علت من مطلق
راضی با ان نیست که خود را در میانه آورده ظفر در این باب کند لذا واگذارده ام و لیس و تنها گذار
اثرا زیاده لکن صورتی نمیدارد

روز سیم محرم الحرام عریضه خود و دیگر از قول کمتر داری بخدمت اولیاء دولت علیه ایران که متوقف مطلب بود نوشته بود
نوشته در آن وسیله معلوم کرده اوضاع ما پریشان است و چاره او این است که دولت علیه ایران سرکس
به دولت انگریز نوشته سفارش فرمایند که متوجه ما شوند و عریضه در این خصوص بخدمت بندگان قایم
مقام معروض داشتم و لیکن زیاده در از نفس را از سوء ادب داشتم و لی بهتر ادای ارقام

سحر پنج اضافه زده سرجان ملکم در این اوقات با بنده لطف بیرون بنده گاهی بخانه خود و در بعضی اوقات بخانه ما در خود مرا
برده صحبت میکنند دوشب قبل در آن خانه که یکی از رفقاش از خانهای بزرگ این شهر است رفته بودیم اگرچه زبان بازی گلی(؟)
نمیدانم لیکن تماشای خانه و لذت در ساز و نوازش حفاظت ان بود

از اشخاصی که بسیار لطف دارند دکتر بر نام است که شما را لیز نیز بی نهایت لطف دارد و گاه گاهی مرا
بخانه خود و عده میخواهد قو ا بغایت ... (؟) بانها اشنا است دور و نزدیک دختر او را دیده خواهش معلم فارسی دادن بخصوص
وایشان چنین ملاحظه داشته که بنده او را درس داده باشم به بنده گفت بنده گفتم اگر دختر پادشاه
1 هم درس را بگیرد تومان بین بنده نخواهم درس داد در این ولایت بهره تابع مجبور است که ولیعهد دولت ایران
دم چند فرستاده است که تحصیل علم کنند مرحمت کنند که راضی خواهد بود که در میانه مردم شهرت
یابد که نوکران پادشاه ایران از غایت احتیاج دکرس بنا را تعلیم گذارده اند آخر با یقین گشتید که
در صورتیکه بنده از کرسی میرم راضی نیستم دولت خود نشد و ضمیمه غیر است که ایشان با نظر
میخواهند بنده مرتکب تعلیم شده دولت خود را بد نام نمیم و با الاخره ذلیل دنیا را نفع دنیوی
نمایم دیشا نزد ابکار خاطر جمع نمودم که اینگونه امورات از بنده محال است

مدت سه ماه و نیم در لیکیدن تون مانده و بلوات در منزل عالیجاه رفتیم و انتظار می نمودیم جواب مطلق از دولت
انگریز نرسیده طبیعت بنده تلخ نمیکرد که کوتاهی از عدم قونسول فدان نموده به خود معلوم بود اکثر مشغول بود و سیم و الا الحقیقه
مثل همه و علی بیکار مانده بودم با اینکه امروز بدیدن سرجان ملکم رفتم معزی الیه متوجه است که سعی میکند که
نوع بخانه ها بیکار مانده اند به بنده گفت که همیشه از دولت علیه ایران سفارش شما حمیه به دولت انگریز نرسید
دست بیکار شما نمیگذارد بنده مجدد بدیدن کرنل داری رفتم و کیفیت را با و گفتم و همراه او عریضه نوشته
بندگان خداوندگار اعظم قایم مقام دولت علیه قاهره معروض نمودم عرض کردم که اگرچه مطلب دولت
انگریز هنوز برطرف الوقت و معاذیر است لیکن بالفعل عذر ما لی دفتر مزبور این است که کرنل
داری حضرات ایرانی را بدون اذن ایلچی ما اورده است و نوشته از دولت انها نیاورده است
و عریضه مزبور به مصحوب ... طرف جبه سولوات

روزی که نهار پیش ... بودیم میرزا جعفر طبیب و بنده بدیدن سرجان ملکم رفتیم معزی الیه در عالم صحبت روی به میرزا جعفر کرده گفت
چون من خود را نوکر خود و نوکر پادشاه ایران میدانم شما را نصیحت بیرون میکنم اگر شما در بند ما یه
میرزا جعفر گفت هرگز مرا به نزدیک امر هرچه نصیحت کنید ممنون از شما می شوم گفت شما تازه باین ولایت
آمده اید و از اوضاع اینجا اطلاع ندارید چنانچه باید صحبت با مردم و دخول مجالس باشید مردم ولایت
با مردمان عیاش جمع شده و مایل به دیدن عجایبات هستند و همه شب اوقات خود را بصحبت و مهمانی
یکدیگر و رقاصی میگذرانند و در هر شب شما را به مهمانی طلبیده اوقات شما شبها به مهمانی و روزها بازدید صاحبان
مصروف می شود بعد خبر اطلاع بهم میرسانید که چهار ماه(؟) است که شما بهمین منوال گذشته است و آنچه تحصیل
باید کنید مقدور نشده بعلاوه اینکه در نزد دولت خود منفعل خواهید شد که عزم است هرکه عمر
خود را بانجام نرسانیده اید ما دام حیات افسوس میخورید که فرصت را از دست داده اید و تحصیلاتی که
نشاید و باید نموده اید که همیشه از آن محظوظ شوید بعد از اینگونه مکالمه و استماع نصایح مشفقانه سرجان
ملکم اگرچه روی او بمیرزا محمد جعفر طبیب بود ولیکن خود را خارج از نصایح او نه دانسته بنده او را گوش
جان شنیده ملکه عهد با این بستم که هر روز دقیقه و آنی را از دست نداده باشم

از دو شخص بزرگ در این مدت قلیل عمر خود دو نصیحت شنیده ام که کالنقش فی الحجر در دلم منقش گشته است
یکی اینکه در هنگامیکه در تبریز بودم طبیب ویلیس بی باشد نام او را شعر گذارده و در شرح نفس طبع
موزون را ملکه دانسته مثل اکثر مردم ولایت خود که بعضی خیال شعر و شاعری و با نظم آوردن در کار
خود را صاحب کمال دانسته و بهمین درجه اکتفا نموده سعی در ترقی نفس و معرفت نمی نمایند بنده
نیز چیزی بی باشد خود را صاحب فهم میدانستم در روزی در خدمت بندگان خداوندگار اعظم
مقام دولت علیه ایران نشسته بودم نقلی از کتاب الماتریز پسر خود را بجهت تحصیل کمال با صفهان
فرستاده بعد از مدتی پسر مزبور تحصیل کرده برخی اشعار را از زاده طبع خود در نزد پدر خود فرستاده و پدر مزبور
اشعار او را بنظر بندگان خداوندگاری گذرانیده معظم الیه بعد از ملاحظه و مطالعه صفحات مزبور
فرمودند ... است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد ماده و افزونی
استعداد خود نمی نمایند و بهمین هر صدد آن نمی شد و بیمایه خود را مشغول شعر نویسی و شعر خوانی میدارند
بعد از استماع الفاظ مزبور دل از شعر گوئی بستم و پای بعرصه تماشای گشادم و همیشه منتظر فرصتی بودم که
بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم تا اینکه باینجا امده ام اگرچه تا کمال تحصیل نکرده ام لیکن الحمد لله
دیگر ناصح من سرجان ملکم است که او نیز از راه خیر خواهی و نیک ذاتی وادیست ... عادی

و بنده را تنبیه نمود آفرین هزار بر او باد مراجعت از نزد میرجان مالکم در صدد انقطاع تحصیل و ترک مصاحبت

دوجالیست با مردم کوشیده لیکن بالفعل و آشنایان چند در لندن دارم که ترک مصاحبت ایشان را

بدون عذر نمی توانم نمود و چون در خواندن زبان انگریزی اندک ربطی بهم رسانیده ام بعضی از تواریخ القط

اندک از جهة تشخیص دوم خیال میکنم که بالفعل اراده هم که قولونل خان تواند اذنی از دولت

گیرد و مرا بمدرسه فرستد در نزد رفقا رفته ایشان معلم دارند فارسی تعلیم و در صرف و نحو انگریزی زیاده

ازمن ربط دارند من بانها رفته تحصیل میکنم و ترک آشنایان مردم لندن را هم نموده اوقات خود را

موافق صوابدید و نصایح میرجان مالکم تحصیل میکرده ام و چنانچه اندک نفاری در میانه قولونل خان و رفقا

پیدا شده بلکه بکلی رفع کنم با این ملاحظه مصمم خروج از لندن گردیدم

روز دوم شهر ربیع الثانی به دیدن قولونل خان رفتم از او احوال پرسیدم که آیا جائی گذارده است که ما بمدرسه کار در رفته

باشیم گفت نه هنوز جوابی نشنیده ام گفتم حال اگر صلاح دانی بالفعل در صرف و نحو انگریزی

قصوری در من است سایر رفقا در این فن مربوط هستند در نزد رفقا رفته تحصیل کنم هر وقت موافق

قرارداد دولت مرا بمدرسه بفرستند من حاضرم گفت نه بهتر آنست که حال باشی تا آنکه جائی

گیر و تو بگذار بعد گفتم ما را که از ایران شرح سفارشنامه نرسد جائی نخواهند گذاشت و اوقات

من تلف میشود گفت چه عیب دارد که دو ماه دیگر در شهر باشی و در نزد معلم خود درس بخوانی

گفتم تفاوت در اخراجات من نمیکند لیکن در نزد معلم فارسی هم خوانم که صرف و نحو توانم بهم رسانم

و تحصیل صرف و نحو انگریزی نمی توانم بهم رسانم گفت موافق نظام نیست که بروی گفتم

نظام را باید جای آورد شما ملاحظه احوال مرا هم نمائید از آن پس هر چه بهتر است تنقیح

عاقل موافق اقتضای وقت باید بعمل آورد قبول نمود تا را بنا خوشی و دلتنگی گذارده بنده از آن

رفتم بعد از ساعتی گفتم مقصود شما را من نمی دانست و واقف میدانم و رفقای من هر چه فارغ از آنها

منافات با خواهش و طلب ضمیر شما دارد از جهتی برآشفته بودید نمی دانست امروز بر بنده ستیزه نمودید

بعد از آنکه رفقا تو فارغ از لندن بدون دلیل و برهان خلاف نظام چه باشد متمسک شده

بنده گفتم التماس من بخدمت شما آنست که چنانچه من تحصیلات رفقا از لندن و ضایع از آن

و ترجیح ماندن در لندن را مفصلا بشنوی گفتم شما هم نشسته در رفقای من دو دلیل بماندن در لندن

و ترجیح آن مختصرا بگوئید گفت دلیل از من نخواه و مرا اللازم نکرده است که دلیل بتو بگویم جواب

اینگونه امورات را خود بخدمت بندگان نواب والا میدهم چون مطلق چاره قولونل خان از همه

و بدون دلیل کلی حرف آورد که از نجا حرکت ممکن نبود است مراجعت بمنزل نموده بخود با اینگونه

خیالات مالیخولیا کردم

او لا قولونل خان میگوید در لندن بمانم تا وقتی که از دولت انگریز اذنی باو رسیده که ما را هر کدام بر سرکار

و بمدرسه فرستاده و در بعضی مواجب بخشش نموده او قرار داد کنند و در صورتیکه بنده علم پیدا کرده و دیگر تمیز

معلم بهتر نخواهد پیدا کرده و کتب او خوانده مصرف نخواهد داشت و دولت انگریز مواجب زیادی باو نخواهند

داد قطع نظر از آن نخست نهرت داده است که چه پنج نفر اطفال باینجا آورده ام در صورتیکه بنده تحصیل علم

پیدا کنم بدون اذن و مصلحت او خلاف قول او بعمل خواهد آمد که ما طفل نبوده ایم و اگر در منزل

خود نشسته تا آنکه قولونل خان مرا بمدرسه فرستاده باشد یک شرطش این است که دولت

انگریز او را بر سرکار را معین کنند و معین نکرده از قرار گفتگوی میرجان مالکم و دیگران موقوف

بیان است که از دولت علیه ایران سفارشنامه بدولت انگریز رسیده و از آن پس از دولت مزبور حکم باو

رسیده و مواجب رسیده و در آن وقت ما را بر سرکار گذارد و دو دفعه البته مدت ده ماه دیگر طول انجام

میگیرد و در این بین بنده باید بیکار بمانم و نمیدانم که میرجان مالکم مذکور ساخت بشهر تهران رفته در روزنامه

گاهی نوشته از شب بیدار ببصره و در جهاز دیده مردم روم لیکن بالفعل در نزد رفقا میروم اگر قولونل خان

در این ضمن اذنی از دولت گرفته مقصود او حاصل آمده منظور کار ما شده فعلا بنده موافق قرار

داد او عمل میکنم و بعد از آن پادشاهی مرحوم چنانچه حکم از دولت باو نرسد تا آنکه از دولت

علیه ایران سفارش نامه بدولت انگریز رسیده و او در تعیین بر سر کار ما نماید من تحصیل زبانی

کرده ام که داخل بعد از آن پادشاهی که هر نوع زبانی دانسته باشم

روز سیم ربیع الثانی مجددا بنزد قولونل خان رفته باصرار و مبالغ التماس نمودم که یک دلیل بمن بگو که رفتن بنده نفع

از برای دولت ما ندارد و قبول نکرده مرا تهدید نمود که در صورتیکه بنزد رفقا روم شکایت از بنده

بنزد امنای دولت علیه و در اطراف ایران می نویسد بنده را بالفعل یقین است که قولونل خان

بدولت ایران شکایت از بنده می نویسد و شکایت او مزید بر آنچه رفقا نوشته اند خواهد گردید

و مرا هر دو البته بهره خواهند داشت و اگر در لندن بمانم و بخیر او را گرفته خرج خواهم نمود

و تعریف بنده را خواهد نوشت و در هر جا خوش مرد خواهم در آمد لیکن تو سل و توکل بخدا میکنم

و اینقدر ها مردم نیستم که وجهی گرفته در پیش نفس خود منفعل بوده که تحصیل نمیکنم ترک را در سوار

عالم ساخته ام که تحصیل انگریزی بالفعل ترک تحصیل را نموده و ترس از شکایت قولونل خان داشته باشم

از طریقه درستی دور است برخواسته بقولونل خان گفتم چون شما مطلق دلیل بمن نمیگوئید من هم

در صرف انگریزی ناقص هستم و اطلاع و انسب را این دانسته ام که الا وقتی که دولت انگریز شما را

بر سرکار را معین کنند من در گوشه رفته مشغول تحصیل بوده هر وقت شما بنده را بمدرسه فرستید

حاضرم مع الظاهر چیزی اظهار نمیدارم ظاهرا خوشحال گفت خوب بگو میدانم و بنده از منزل او بیرون آمده

و بمنزل خود آمده مصمم بخروج از لندن شده مدت یازده هفته که قریب چهار ماه باشد

در کمپانی تون مانده تحصیل و درس الافاضل بمن درس میداد X

۲۱

روز جمعه یازدهم ربیع الثانی ۱۲۳۱ مطابق بیزدهم مارچ عیسوی از لندن خروج نموده به گلدفورد دهی که رفقا از آنجا رفته قرار

گرفتیم و چون مستر شکسپیر نام که در زبان فارسی مربوط بود و سابق قولونل خان در هفته سیزده عدد اشرفی

با جا غلو یا وطن گفته بود که شش روز در هفته رفته درس برفقا داده که در شش روز سیزده عدد اشرفی باجا غلو

گرفته باشد چند روز بود که مرا مجددا او را دیده طرح نمودم که چهار نفر را درس داده در هفته ده عدد

اشرفی گرفته باشد اول و اطراف کار در که لطف را درس گفته آنکه خانه را با مستر شکسپیر گذارده حرف

او آنکه چرا اجرت مرا کمتر از آنکه با من قرار داد گفته بود بانها نمود و آنجا بسیار غریب در نظر

ما آمد مدت سه ماه در نزد مستر شکسپیر درس بخواندیم در این ضمن قولونل خان موافق قاعده کار

همیشه دلدار در صدد ناخوشی بر آمده بنا بر مجلس گذارده بنده همراه میرزا جعفر هندوستانی بلندن رفته سم

و میرجان او را گفته که در لندن گمان کرده و قرار داده است که جائی بکار ما گذارد و خط نوشته

اینا نمودم گفت دنیا در آنها در نزد من حاضر نیست و منهم چیزی نخواهم گفت و هم الله تا بنده را دنبال

نمیدانستم در لندن خرج خود بهم رسانیده قدری از وجه مزبور را بگرایمان برده وجه معلم را داده و خرج خود

خود را گذرانیده مشغول تحصیل نمودیم ماه دیگر قولونل خان بگراین آمده بکتابخانه رسیده خواهش نمود

که سیاهه اخراجات خود را هم گفته روز دیگر طلبیدن رفتیم و سیاهه مزبور را باتمام رسانیده عرایضه
بخدمت اولیای دولت قاهره معروض و شب در منزل قولونل خان شام خورده روز دوشنبه دیگر
مجدداً میرزا جعفر و من نیز در قولونل خان رفته و استدعا نمودیم که معلمی در کرایون حاضر است که
مدرس مدارس کمپانی است و اخیراً آن انگریزی که هر ساله پنجاه نفر پسر ... شاگرد تربیت
میکند نام او مستر بادوین است اگر در کرایون آید و او را دیده با جرات طی گفته که هر روز درس
بمیرزا جعفر و میرزا رضا داده در دفتر معلم دیگر بجهت میرزا جعفر طبیب تجدیداً دیده ام همه را نیک
دیده بر سر درس گذارده شود انشاءالله را گفته و وعده نمود که فردای این روز آمده معلمین
مزبور را دیده هر کدام را بدرس معلم دهد اما دو هفته بر وقت ما نیامده یک هفته معلوم
شد که بولایت فرانسه رفته است حال اینگونه رفتار او را حمل بر چه چیز کنیم مگر اینکه
قولونل خان را منظور اینکه او را دولت انگریز ملزم دهد که بر سر کار ما معین شود و بعد از آن
آنچه مقصود او بوده است که عبارت از سالیانه خود او است باو رسیده و حال آنکه هر کدام
از رفقا را بر سر کاری گذارده آن وقت ادعای مواجب از دولت خود نمیکند و فکر چیزی بادیگری
باین سبب مشارالیه در آمدن بکرایون و تعیین هر کدام بر سر خدمت محوله کوتاهی نموده وجوه نیاز
دولت ایران سفارش چیز امده نه کرنل دارسی بکرایون امده که ما را بگذارد و نه دولت انگریز ما را
نگاه داشته گذارد و بنده در ... در حیرت ماندیم در این ضمن مستر پست نام کشیش یکی از معلمان
کرایون را دیده با او طی کرده که دو ساعت بمن درس داده و سه روز درس آن میگیرند
که زیاده از ده و شرف با او غلو ... اجرت آن باشد
روز شنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم مطابق سلخ شهر جولای ... مستر پست کشیش کلیسای کرایون قرار داد که هر روز که
در منزل ما امده زبان لاتین را در روز دو شروع نموده خوانده و تاریخ انگلند را که برخی در روز دو مستر شکسپیر
خوانده بعلوم در روز دو ... و در ساعت هشت آمده تا ساعت نه میرفت و الحمد لله مطلق
با مردم آمیزش نداریم که مانع از تحصیل من باشند و فارغ از لندن نیز هستیم لیکن برخی از اوضاع
قولونل خان عرض کنم شخص حیله مشارالیه بولایت فرانسه رفته بود تا ... تعیین نموده
شخص مزبور مسمی است مستر پاری مستر پاری بکرایون آمده با همه صحبتی داشته که تا یکی از رفقا
نقاری پیدا گفته و یا اینکه بعلت غرابت از ... رفتار رفقا او را جبر بر عدم محبت داشته
مشارالیه دو روز در قولونل خان رفته نوعی با او گفتگو گفته که مشارالیه را از ما بری کرده
و یا اینکه قولونل خان حتم ... دیده است که ما دو سکه از دولت ایران انعام
با همه رسیده و او را بر سر کار ما نگذاشته و با المال مواجب باو نرسد نزدیک بما نیاید در این
ضمن مستر هوب وارد گردیده و گفتگو و در هر ... از قرار تقریر قولونل خان که پیغام فرستاده بود
دولت انگریز برخلاف ... که ما را به چه نوع فرستاده اند جواب میگوید مرد خبر نیست
اینقدر میدانم که هم کرنل دارسی را روانه نمودم و او فضولاً حضرات ایران را همراه آورده
دیگر نیز مزبور بعلت ... مطلق بکرنل دارسی ... متحمل ... نشود از تاریخ که مستر پاری
نام در میانه آمده است هر چه سعی میکنم که ... مشارالیه نزدیک با امده باشد حقیقت
میگوید ... از دولت علیه ایران هستم و تبدیل کرنل دارسی در گوشه و کنار
ضرب ... را اگر هست که ما را مسطور گفته اند و کار هر ضرب ما را هم میگیرد و ...

مضمونی مذکور میسازند که در مجالس و محافل کرنل دارسی ضرب سنار را میگیرد و ما هم در گوشه آرام داریم تا به نیم پیری که خود هم
معقود شده است و از قراریکه کرنل دارسی مذکور میسازند ... شرحی با او نوشته است که از دولت
انگریز نقد سیصد تومان بهر یک از ما بجهت اخراجات سالیانه بدهند لیکن معین نشده است که وجه مزبور که
داده و چند دفعه سعی نموده بلکه کرنل دارسی نزدیک ما آمده جایی کند پیغام فرستاده است که خط رسیده
خبر از ایران هستم و دولت انگریز نیز شرحی بولک صاحب وقایع نگار دولت نوشته اند که مراتب آمدن
ما را استقلالاً خوب بیند با جمله مقصود ایشان اینکه ما را معطل و سرگردان کنند و دفع الوقت نمایند
در این مدت توقف در کرایون هر وقت از ایران کاغذ بما میرسد دوستان می نویسند که حضرات
انگریزی متوقف دارالسلطنه تبریز در صدد ضرب ما برآمده هر روز شرحی از ... رفقا روگردان
ما بخدمت اولیای دولت معروض میدارند گویا نواب ولی عهد ... از طریقه گفتار ... سیاحه
دولت انگریز طرفی معتبر نمیبینند و حضرات اهالی انگریز از راه پاس دولت داری خود در صدد
پرده پوشی دولت خود برآمده چنانچه صدقه داشته باشند که حضرات انگریزان در ضرب ارکان
ما مشغول هستند درست فکر نکرده اند یا باید اقرار کنند که دولت انگریز این الوقت چون شدند
ملاحظه نکرده اند که حال ما را بدولت ایران احتیاج نیست چرا خود را زحمت دهیم و یا اینکه
نهرت دهند که ما مردمان لاابالی هستیم و در عقب تحصیل نمیرویم در اینصورت ما را بر تعلیم
واداده و دولت خود را بر الزام نمودن او ما داشته اند و هر روزه در صدد ضرب ما برمی آیند
و دست ما هم بجایی نمیرسد آرام گرفتن را بهتر از همه چیز میدانم
مدت یازده ماه میرسد که در کرایون مانده ام امریکه قابل نگارش باشد و تازه ای داشته باشد
ندارم مگر اینکه کرنل دارسی مطلق نزدیک ما نمی آید که از دولت خود لوازم بر سر کار ما گذارد و
مواجب بما دهند و دولت نیز بدون نفع و منفعتی در کار ما دست نزده همه روزه برفع الوقت
میگذرد و مدت ... است که مستر پست را گرفته ام که مرا درس میدهد و حال مایل
آن هستم که شروع در طبیعیات کنم و معلم مزبور را بنظر ... علم طبیعی ندارد قبل از این کرنل
دارسی را گفتگو و اینکه بنده لباس انگریز پوشیده باشم بنده قبول نمیکردم بعلت اینکه در
هر جا که تحصیل با لباس ایرانی میتوانستم کرد و نیز ... الحمد لله مبارکی حرفی بجهت که تغییر
لباس من لیکن چون قولونل خان سعی بلیغ در تغییر لباس بنده داشت در کرایون مصاحبات
مردم را ملاحظه نموده دیدیم ... پوشیده لباس انگریزی در بر نموده و ملاحظه عادت و قاعده ملک
نموده اگر ریش ... قطع نظر از قاعده و عادت ... چهار ماه متروک میبود
بلند شده و بمضمون شعر شیخ سعدی علیه الرحمه عمل نموده
سیفرا از کردن بر ستار و درویش / که دستار پنبه است و سبلت حشیش
و همچنین معتقد بلباس ایران بوده را نیز از عقل دور دانستم اگر قولونل خان را امر اینکار است
که بنده لباس انگریزی پوشیده باین واسطه چیز فهم ... نموده و صلاح وقت این است که ملبس
بلباس انگریزی شوم این هم آسان است ... گرفتار این ... ترجیح ...
پوست را بر تنی ... داده ... خوشی ... الصالح شیخ سعدی میفرماید
تفاوت کند ... زلال ... گونه زین بود با سفال لهذا لباس را تغییر داده
از دوستان وداع گفته روانه بلندن ... یازده ماه در کرایون مانده ام

[illegible]

روز دوشنبه هشتم شهر ربیع الاول ۱۲۳۲ مطابق سیم شهر جنوری انگریز در کرایون ملبس بلباس انگریزی شده بعد از نهار از دوستان
وداع حاصل و بشهر لندن آمده دور وزاد قاتی صرف نموده مستر پارسی را دیده گفتم مرا لازم است که
قولنل دارسی را دیده باشم دو روز بعد از آن کرنل دارسی بمنزل بنده آمده مرا ملبس بلباس انگریز دیده
حیرت نموده بنده گفتم قبل از این شما را سعی بسیار در این بود که بنده تبدیل لباس نموده باشم بالفعل
لباس را بدل نموده ام بجایی که شما بخواهید میروم لیکن چه باشد که تواند علم طبیعی بخوانم بسیار
خوب است در این خصوص فکری میکنم ساعتی نشسته از آن پس بیرون رفته که بنده را خبر فرستد
مدت ده روز مطلق خبر نفرستاد بعد از آن مجددا مستر پارسی را دیدم جواب گفت کرنل دارسی میگوید
حال خبر درستی از دو فرمان بمن نرسیده و از دولت ایران نیز چیزی بمن ننوشته اند بهتر دانست که
تو در منزل خود نشسته باشی تا اینکه خبری از دولت من برسد و از آن پس هر انچه باید گفت گفتم
سبحان الله در یازده ماه چند در همین منزل که بالفعل هستم اصرار کرنل دارسی این بود که ابدا حرکت
مکن تا اینکه خبری از دولت من برسد من دفعتا نفهمیدن تو رفتم مدت چهار ماه ملازم دارا؟
پس از کرنل دارسی پرسیدم که چطور کنم حرکت مکن تا اینکه از دولت من خبری برسد بنده را
هم تجربه حاصل شده و هیچ خبری نرسیده که دولت انگریز متحمل مایحتاج ما میشوند و چیزی بکرنل دارسی ما یا
انجمن بخواهند داد از آن پس بجز این در نزد رفقا رفتم مدت یازده ماه در اینجا ملازم
و بالفعل برگشته ام حال نیز حاجت عرف داریم نه از کجا خبر باو رسیده است که در این مدت جواب
باو خواهند داد و کسی را بر سر کار نخواهد گذاشت یا نه مشغول مثل اوستاد محمد علی است از وقتی که
آمده است الحال در این منزل خوابیده است دادوا را بیچ دستگاهی نفرستاده است اگر محمد
محمد علی با بر دکان رفته رفته است و کار نگرفته است محمد والا محمد را او را بر سر کار میگذارد اگر
اگر بنده اولا مخطط کرنل دارسی بجمیع الحال باستی در اینجا مانده باشم بعد از حال لکن مستر
پارسی بنده در نهایت حیرت معطل مانده ام ابعض را هیچ یقین دارم که ما دامیکه کرنل دارسی [illegible]
از دولت موجبی نرهند مطلق متحمل بجانی نشود و منزل خود را بمن نخواهد داد [illegible]
معطل مانده هنگامی که از کرایون بیرون می آمدم صاحب خانه ما مرا نشانی داده بود که در
لندن یکی از دوستان او پیر مردی است طبیب و فاضل اگر او را ببینم بخانه او رفته
باشم بعد از آنکه از قولونل دارسی مایوس شده بخانه او رفته خانه دارد محقر و کوچک
و پیر و لیکن بنده در چند خانه خوب و بیرون هستم و قراری که در پیش نمود داده بود دیگر نه بخانه
اصرار کردم و نه اصرار بخانه من آمده و بآن سبب در قید خود خانه هستم قرار داد با معلم مزبور
گفتم که در هفته بسته گینی دهم که در سالی یکصد و نود و دو تومان انگریزی باشد با و داده که
مرا درس لاتین و انگریزی و علم طبیعی داده و او طاقی بجهة نشیمن و او طاقی بجهة خواب و خوراک
و متعلقات مرا بدهد و بعد از دیگر اجرت خانه و معلم را نظر نموده مستر پارسی اطلاع
یافته گله نمود که چرا بنده بخانه او نرفته و در نزد او تحصیل نکنم گویا مستر را الیه کرنل دارسی را
مانع شده بود که بنده نزد او بخانه او در رفته باشم چون مایوس از نفع شده خیانت بکارش
و عداوت را با بنده گذارده و بنده هم سر تسلیم پیش افکنده متحمل او نشدم و لباس
و اسباب خود را بخانه معلم مزبور که پیر است و بیستر جان کرات رفتم لیکن قبل از رفتن کرایون
بیرون لوردده ملبس بلباس ایرانی شدم

روز شنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مطابق نوزدهم فبروری [illegible] بخانه مستر کرات که پیره او اول تعهد کرده که مرا علم
این بود که بخانه اصرار نبرد و با مجلس الفتی نموده [illegible] بلکه تحصیل تمام و امروز شروع در علم طبیعی نموده و لاتین
هم میخوانم لیکن کرنل دارسی از بعض [illegible] ناخوش آمده بعلت اینکه اگر بنده در گوشه نشسته بیرون علم
بجمیع راه حرف او مدت دولت انگریز باز گویده بتواند [illegible] بنویسند که اهالی
ایرانی [illegible] هستند [illegible] در خرج [illegible] تومان انگریزی کتاب و اسباب و کره
و سایر ضروریات اسباب [illegible] نموده
مدت دو ماه و نیم است که کرنل دارسی وجه بجهة من نفرستاده و چون حرف او این است که وجه
تمام شده است بنده هم ادعای وجه نکرده ام و معطل مانده ام و چون مستر پارسی تمام رابطه میانه
ما و کرنل دارسی است منظور او این است که میانه ما و کرنل دارسی ناخوش باشد و در صورتیکه
میانه ما و او ناخوش باشد و بجوید که پارسی باشد ضرور در کار من [illegible] در این کار [illegible]
اگر کرنل دارسی باو میرسد قوه [illegible] کرنل دارسی است باصطلاح عوام [illegible]
ما را [illegible] در [illegible] کرنل دارسی را دیده نوعی [illegible] با او سازش میکنم
و وعده میکند که خود نزدیک [illegible] آمده [illegible] روانه [illegible] دیگر وعده او خلاف [illegible] دوستان
او مستر پارسی او را مانع [illegible] خدا او را نیز توفیق دهد
در این اوقات [illegible] شرحی بکرنل دارسی نوشته و او را [illegible] داده است که [illegible]
[illegible] علیه ایران حکم فرموده اند که [illegible] ایرانی مراجعت [illegible]
مجددا [illegible] بقولونل فان نوشته است که [illegible]
[illegible] چند و چندین صرف [illegible] نواب [illegible] الله [illegible] شده
حکم فرستاده اند که حضرات ایرانی از فرنگستان برگشته [illegible] صاحب با میرزا جعفر
مهندس خوانده [illegible] داده [illegible] بنده بیرون کرنل دارسی رفته پرسیدم [illegible]
صاحب در خصوص ما چیزی نوشته است یا نه جواب داد [illegible]
که [illegible] میکند گویا [illegible] شده باشد [illegible]
و صریحا [illegible] جواب [illegible] باشند [illegible] باشد [illegible] ضعیف
میرسد و ما را [illegible] مقصر میکنند خدا رحم کند
در این روزها که اواسط شعبان است تعلیقه از بندگان نواب [illegible] الله رسید مشعر براینکه [illegible]
انگریز مرقوم رفته است که در حمایت ما سعی نموده [illegible] تعلیقه مزبور [illegible]
که هرکس را از دولت انگریز معین کنند که مامورات ما را رسیده [illegible]
رو بیرون رفته باشیم و نیز تعلیقه بقولونل [illegible] مرقوم رفته است [illegible] تعلیقه [illegible]
متوجه ما [illegible] شنیعه [illegible] دوستان [illegible]
نوشته اند [illegible] کرنل دارسی [illegible] نوشته [illegible]
منظور [illegible] گویا این [illegible] است که [illegible] افعال [illegible]
هستیم و [illegible] دولت انگریز [illegible] میکند
و [illegible] بقولونل فان [illegible] دولت انگریز [illegible]
[illegible] دولت انگریز [illegible] بقولونل فان [illegible]

[illegible]

دکرکین صاحب که جلو دار سرکور اوزلی عازم ایران بود عرایض مفصل مشروح
بخدمت بندگان نواب والا روحی فداه دستخطهای کرامت اعظم قایم مقام دولت
دولت علیه معروض و مفصل گرکین صاحب سرکور اوزلی و ایضا مجددا کار ما را بتعویق
انداخته و تعلل اینکه امور ما بعقده تعویق افتاده بود و از سوء حضرات وزرای انگریز
در دار السلطنه تبریز در صدد دستخطی [illegible] امده بعضی بنده عرایضی مشعر بر رد نامه
[illegible] و صرف اوقات خود در انجمن عرایض و تحصیل که گفته بودم مفصلا معروض ولکن
بندگان نواب [illegible] موکول داشتم و مستدعی شدم که در [illegible] در تحصیل که اقدام و صرف اوقات
من [illegible] در اینه ضمیر اولیای دولت قاهره باشد [illegible] عرایض را در نزد سرکور اوزلی [illegible]
که مرضی [illegible] واقع [illegible] لیکن طرف بنده گویا ازین پس
اعتماد ننمایند [illegible] از راه جهالت [illegible] نایب السلطنه مورد
توجهات اولیای دولت قاهره گردیده و لذا بس شکایات قولونل ها نیز مورد
ازدیاد توجهات اولیای دولت قاهره گردیده و هر روزه اخیران انگریزی نوعی [illegible]
که دانند و توانند نمایند ان نیز مورد اضعاف [illegible] اولیای دولت
علیه شده [illegible] از قراریکه شنیده [illegible] بنده را در ایران [illegible]
[illegible] که وصف [illegible] بنده بحبل المتین توکل ان کبر است
که مقلب القلوب است و مدبر الامور آخر الامر [illegible] از مصالح
صلاح دانسته است که مرا چنین جلوه داده باشد البته هر چه [illegible] از اعمال
من است خواهد داد [illegible] امید از درگاه [illegible] قطع نظر ازان [illegible]
و چرا از دل خلاف طریقه رضا و تسلیم است هر چه [illegible]
[illegible] هر وقت [illegible] که [illegible] مجبور [illegible]
متوسل [illegible] الفقاهر [illegible] در صدد فراموش [illegible]
این حالت [illegible] بر ضعف نفس من میکند و خدا [illegible] علی الاطلاق [illegible]
چیزی [illegible] که [illegible] است [illegible] راه من اورده که بار دیگر
روی [illegible] خارج از [illegible] بعضی [illegible]
این حال [illegible] معروض [illegible] خلق را با توبه [illegible] کنند تا [illegible]
روی [illegible] کند
و بعد از [illegible] کرکین صاحب و [illegible] عرایض [illegible] دولت علیه روز افزون
مدت [illegible] از دولت انگریز [illegible] در این اوقات
که عشر [illegible] شهر رمضان [illegible] از دولت انگریز [illegible] رسیده که
[illegible] آوردن [illegible]
[illegible] دولت علیه ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]

رفته باشیم و هر کدام [illegible] مطلب [illegible] تحصیل [illegible]
ایران نوشته [illegible] هر کدام بخلاف قاعده [illegible] از دولت انگریز معین
[illegible] که هر کدام را [illegible] معین کرده [illegible] در ایران [illegible]
ایران [illegible] دولت انگریز [illegible] بالفعل که همه کارها درست شده و مارا معین [illegible]
دولت انگریز [illegible] موجب [illegible]
[illegible] دولت انگریز نوشته که ما [illegible] در نزدیک [illegible] ایران
[illegible] تا [illegible] کرنل دارسی [illegible] داشت بالفعل [illegible] ظاهر شده است
که مطلب [illegible] موجب [illegible] بالفعل که همه کارها درست شده [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] از دولت ایران [illegible]
گذشته [illegible] کرنل دارسی [illegible]
نوشتیم [illegible] موجب [illegible]
که [illegible] روزه [illegible] کرنل دارسی [illegible]
متوسل [illegible]
کار [illegible] کرنل دارسی [illegible] از ما دست
بردارد [illegible] ضعیف
[illegible] دولت ایران [illegible]
از دولت علیه ایران [illegible] در این صورت [illegible] عرایض [illegible]
علیه ایران نوشته و [illegible] کرنل دارسی [illegible]
از دولت انگریز [illegible]
مدت [illegible] کرنل دارسی [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] بالفعل
[illegible] کرنل دارسی [illegible] دولت [illegible]
با [illegible] دولت انگریز [illegible] کرنل [illegible]
در [illegible] باشم اگر مرا [illegible]
[illegible] کرنل دارسی [illegible]
[illegible] جواب [illegible] بالفعل [illegible]
ازان پس [illegible] مدرسه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] میرزا جعفر [illegible]
[illegible] مدرس [illegible]
از [illegible] کرنل دارسی [illegible] انگلند [illegible]
[illegible] کرنل دارسی [illegible]
[illegible] از دولت انگریز [illegible] مدرسه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] تا [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] دولت ایران [illegible] اشرفی [illegible] بجا [illegible] ایرانی [illegible]

خلاصه میرزا جعفر با آنجا رفته میرزا رضی از کربلا حرکت و بشهر آمده کرنل دارسی کلمه حب والیه نوشته
که مرسی عارش شما را به اکثر کرد کار نمیشه ام بعد از چه روزی میرزا آقا از لندن بوبح رفته مطلق کرنل دارسی
درخصوص سی والیه سفارش بکرده حتی اینکه میدانند درکار منزل لندن باشند چاره منزل او که منزل
میرزا جعفر گرفته و نیز دمعلم کر میرزا جعفر داشته هر دو مشغول بدرس می شخند و چون میرزا جعفر طبیب
از کرابیری ملندن آمده بود مستر بطرورث معلم طبیب که بتر او دیده که در خانه او ببرده مشغول
درس و تشریح خانه و دارالشفاء ریاضی می شد لهر بحاها بالفعل همه رفقا بر سر کار شخص معین و برقرار هستند
ولیکن مخارجات از ایران اخبارات بما میرسد که بندگان نواب والاحکم فرمودند که ما مراجعت کنیم لکن
اینکه ما معطل و سرگردان هستیم ولیکن هنوز حکم بما نرسیده است. دعای ادامه [illegible]

در عشر اول شهر صفر المظفر ۱۳۳۳ شرحی از بندگان خداوندگار اعظم قائم مقام دولت علیه روز آخرش رسید که ما
در صورتیکه معطل هستیم مراجعت به ایران نمائیم از قرار یکه تعلیقه مزبور مرقوم افتاد بجهت کرنل دارسی شکایت
از ما نوشته است چنانچه غلط کرده درخصوص بنده بیدا نگفته و با ایران نوشته است این است که کرنل
دارسی بنده را گم می چندچنین خبری از احوال من ندارد از شخص کرنل دارسی پرسیدم قسمی یاد شخص
که مطلق شکایت ننوشته است بنده شرحی سرگور اوزلی نوشتم و اظهار احوال شخص را با و نمودم
جوابی نوشت که من از اکثر مردم شنیده ام که تو در درس بخوبی ساعی هستی و نیز کرنل دارسی شخص میگوید
که تو از روزیکه آمده ای اعمال در خدمات نواب والا سعی هستی مان نوشته سرگور اوزلی را با عریضه
مطابق روزنامه سرشخص را بخدمت بندگان خداوندگار فرستادم که ملاحظه فرمایند از طرف کرنل دارسی
از همه متوحش شده که در صورتیکه ما برکوع البته گرفتار او را گرفته در میانه مردم او را خجل
وشیطان نقل داده درصدد دست دیباخشاد او لابد بهانه منکر نگارش شکایت از ما که بر مجبور
معلمین رفقا هرکدام بجزیکه ترتیب که تحصیل شروع جند سرگور اوزلی نوشته و سرگور اوزلی
بوزیر دولت انگلیز رفته ولکن گفته که هیچکدام از ما را بالفعل پس نفرستند تا اینکه در صورت
مرجوعه به شخص کار معین و تولید خان شخص شرحی در ترتیب هرکدام نوشته ضمنا چنین نوشته است
که هرکدام از ما مودین او بر سر کار گذارده است و بنده هرچه ردی داده کلا طرا از وزارت
دو درستی بدولت نوشته مثلا هرکدام از رفقا که بر سر کار شخص معین شده مطلق کرنل دارسی انها را
بر سر کار شخص نگذاشته حتی اوستا محمد علی را که مدت دو سال و نیم است که معطل اوست و در
منزل شخص نشسته و هیچ جبه خانه نفرستاده است و حتی یکی شخص سرکار لندن کار [illegible] لندن رفته
کار [illegible] خوب و اگر نکند اعدادا و احوال نمیگیرد چنانچه مرحمت اکثر بنده از منزل محمد علی برده ام
در روز بردم جمله داشتم که او را از روز و ده ماه اعمال بکروز کرنل دارسی بپای نگذارده و متوجه نکرده
شخص انگلیس شرط کو که مراتب را بخدمت بندگان خداوندگار اعظم قائم مقام دولت علیه ایران
خواهم عرض کرد و از آن پس عرایض شخص و کرنل دارسی و سایر رفقا را مصحوب [illegible]
که از راه ایران عازم جند دستان بود ارسال ایران نمودم و از آن پس کرنل دارسی را میل اینکه بنده بلاجهه
از مدارس اکسفرد رفته باشم بنده هم قبل از آنکه شخص را با کسفرد فرستاد که جاجنبه بنده دیده باشد
و شخص هم در همه غربت ابتلا کردیده و چون مدتهایی بود که خواهش دخول مجمع فراموشخانه داشته فرصتی
دست نمیداد تا اینکه مستر بادس اوستاد اول فراموشخانه را دیده که داخل مجلس انها شده
باشم و قرار داد روز را معین کند که در آن روز

فراموشخانه

در روز پنجشنبه بیستم رجب مطابق سیزدهم مه بهمراه مستر پارس دکرنل دارسی داخل فراموشخانه کردیده شام خورده در ساعت
یازده مراجعت کردم زیاده از این در این باب نگارش آن جایز نیست
در روز دیگر کرنل الدین که از جمله مهندسین قابل و در زبان عربی و فارسی ماهر است و الحق در این عرض علم کم
بنده در لندن بودم بهر قسم از اقسام که دانسته و توانسته تحصیل می کوشیده و سکو شد او را ملاقات
کردم گفتم میخواهم بمدرسه اکسفرد روم گفت بسیار مناسب است ولیکن در این چهار پنج ماه البته نخواهی رفت
گفتم در روز دیگر گفت در هر ساله مدت پنجاه بلکه زیاده در مدارس مزبور تعطیل مختص بخصوص
از معتبر دیگر آنها چهار ماه و نیم در اکسفرد طلاب و اهل انجا کلا با ما کمی شخص رفته درراه دایر ظرفیت
مراجعت میکنند از دو نفر دیگر نیز استفسار نمودم انها نیز مذکور داشتند که مدت مع‌علاوه معتبر مطلق
در مدارس انجا تحصیل نمیشود از آنجا معلوم به بنده شد که کرنل دارسی نیز مطلق چیزی از آنجا نخواهد دید
خیال کردم که اگر بدون شهادت اهل کیفیت را بکرنل دارسی بگویم باید نزاع گفته بلکه مجدد چیزی نشود
سابق برین با ایران نوشته ام که بنزد کرنل دارسی رفته گفتم در اکسفرد تعطیل میشود مدت پنجاه در او توقف
بدون معلم خواهم ماند گفت چه عیب دارد همه مردم بدون معلم میمانند و تحصیل میکنند تا اینکه
در مدارس مزبور معلمین آمده شروع تحصیل نمایند خیال کردم اگر با و بگویم که مرد عاقل است تحصیل
قطع نظر از تضییع اوقات اگر ده معتبر بدون معلم ماندم دیوانه می شوم درین صورت در نزد معلم
مانده مدت چهار پنج ماه دولاتین و انگریزی سعی کرده در شروع و ابتدای تحصیل منهم با آنها میروم اینجا را
تحمل نکرده سهل است که بنا را بنا خوش میگذارد مردم جواب از آنجا بدون رفته و بدین سرگور
اوزلی اقدام نمیکنند کیفیت را با و مفصلا ها گفتم و گفتم اگر شما بجهت خوش بکرنل دارسی ها بگوئید
که مدت پنجاه عبث عبث نروم باکسفرد و در نزد معلم شخص مانده بعد از چهار ماه و نیم دیگر با آنها
خواهم رفت و چون مدتی قبل از این وعده کرده بودم که مدت دو معتبر یکی از ولایات انگلند
رفته او را دیدن کنم دیمطلب را نیز سرگور اوزلی اظهار بکنم و در روز بعد از آن از سر والیم
شرحی به بنده رسیده که سر والیم با کرنل دارسی گفتگو کرده و او را مجاب نموده که ما نزد آن بنده
در لندن بهتر است و از آن پس شرحی بمن نوشته که مدت دو معتبر در ده مزبور رفته
باشم و بنده در تدارک رفتن بوده انشاء که یکی از محالات انگلند است که بدیده مستر ابراهیم
نامی که در بعض امورات شرحی شهر مزبور مشغول باو است با بنده رابطه داشته و مرا
مدت یکسال بود که وعده خواسته و چون عازم بکاش که خدمتم از دیدن اهمیتم مرا لازم افتاد
که روزنامه برسبیل مسافرین نوشته و ملاحظه نمیکه در این سفر می نمایم بطرفین روسیه نوشته
اگرچه درخصوص انگولایت بعلت علم ربط نوشته ام ولیکن در ضمن مفصلا ملاحظات
این شهر و سایرین را نوشته مندرج می نمایم بالجمله بالفعل شروع در نگارش آن انشاء
میکنم

روز جمعه بیست و ششم شهر رجب مطابق بیست و یکم شهر مه پلیس در ساعت بعد از ظهر در کوچ رفته عازم آن انشاء گردیدم

روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب مطابق سی و یکم ژانویه عیسوی در ساعت ده از خانه مستر کرات خروج و بکوچ
نشسته وضع سفر در این ولا اینکه هر کس بهر جا از ولایات انگلند سفر میکند در کوچ
که هر روزه عازم آن ولایت رفته و بهای معین باو داده و در کوچ نشسته او را بجائی که قرار داد
کرده است می برند بنده یکی از جمله مسافرین شدم و وجهی داده بکوچ نشسته یکنفر جوان اسپانیول
بود و دیگری از اهالی [illegible] در کوچ بود جوان اسپانیول بود امروز [illegible] در این ولا مانده لیکن
لهجه او نوعی بود که کمتر از الفاظ تلفظ او را ما میفهمیدیم و همچنین شخص [illegible] از جمله زراع
آنجا بود و لهجه مخصوصی داشت که کمتر از گفتگوی او را ما میفهمیدیم و همچنین بنده زبان
انگریزی که آموخته ام از اهالی لندن بود و لهجه اهالی لندن با عوام [illegible] تفاوت دارد
در عرض [illegible] از آنها درست گفتگوی یکدیگر را نمیفهمیدیم و بهزار جر ثقیل مطلب را
بیکدیگر میگفتیم [illegible] وقت [illegible] در ده میل یکدفعه اسب را
عوض کنند قبل از رسیدن کالسکه بعلت اینکه موافق ساعت و دقیقه کالسکه را
اسب را میرانند اسب را در چاپار خانه ها موافق ساعت معین حاضر کرده [illegible]
اسب حاضر فورا اسب را عوض و عازم منزل دیگر میشوند [illegible] ساعت [illegible]
قبل از نصف شب باشد [illegible] تا اینکه در چاپار خانه رسیدیم
[illegible] که در بیرون [illegible] کالسکه [illegible] خورده رفته ربع ساعت [illegible]
مرخص کرده که چای خورده از آن پس سوار کالسکه شده [illegible] صبح اسب میرانند
در هنگام طلوع آفتاب بشهر [illegible] رسیدیم [illegible] در آنجا ماندیم بنده
[illegible] شهر رفته [illegible] آنچه از اوصاف این شهر از روی تاریخ دیدم می نویسم
[illegible] این شهر [illegible] از شهرهای انگلند [illegible] از جمله مشاهیر [illegible] انگلند [illegible] بنیاد شده [illegible]
[illegible] پادشاه انگلند است در تاریخ ۱۲۱۹ عیسوی مطابق ۲۹ [illegible] هجری [illegible] است در نهایت
تقطیع و تنقیح مناره [illegible] بلندترین منارهای انگلند است [illegible] بلند [illegible] است [illegible]
دیگر دارد [illegible] جمعیت [illegible] در این شهر [illegible] که [illegible] با جمعی دیگر
[illegible] این شهر [illegible] مفصلا مذکور
خواهد شد [illegible] مشهور است که [illegible]
و دستگاه [illegible] ساز [illegible] در آنجا [illegible] و استادان این
مشهور [illegible] در صنایع [illegible] و مکتب خانه [illegible] جوانان بنیاد کرده اند و نیز چند مکتب خانه
از برای تربیت دختران در این شهر بنیاد کرده اند و از جمله چیزی که در این ولایت معمول دارد
مکتب خانه [illegible] است یعنی راه خدا [illegible] در هر شهر [illegible] اطفال [illegible] سیم
آنها را اگر [illegible] مکتب خانه [illegible] زنانه [illegible]
تربیت و خوراک آنها را اهالی شهر [illegible] اطفال [illegible] تربیت [illegible] بعد بلوغ
رسیدند هر کدام را بسر کاری گذارده [illegible] اطفال [illegible]
در این شهر چند مکتب خانه است که جمیع اطفال [illegible] تربیت میکنند و خوراک
و لباس [illegible] اهالی شهر میدهند [illegible] میداد است
[illegible] کلیسای بزرگ [illegible] دو نفر [illegible] خانه میفرستند

[illegible] در میانه [illegible] واقع است [illegible] از اطراف [illegible] میکنند [illegible] در نهایت
خوش [illegible] است
روز جمعه بیست و هشتم [illegible] بعد از طلوع آفتاب از [illegible] خروج نموده و [illegible] شب بمیانه کوچ [illegible]
کوچ رفته [illegible] صحرا [illegible] مشغول [illegible] میل [illegible]
[illegible] کوچ [illegible] دو دختر در میانه کوچ [illegible] نشسته [illegible] کوچ ساخته
[illegible] در کوچ [illegible]
[illegible] چندان اظهار [illegible] دختران [illegible]
[illegible] ولایات [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] چند ساعتی از فیض صحبت [illegible] بنده را بنهایت محظوظ
داشت [illegible] انگریز [illegible] در سفر [illegible]
[illegible] موافقت میکنند
[illegible] بنده [illegible] که زیاده از فیض صحبت [illegible] در ساعت
دو [illegible] ده در کوچ نشسته بالاخره [illegible]
رسیدیم [illegible] شام خورده بعد از شام [illegible]
[illegible] میداد است
دوازده [illegible] ایکستر [illegible] شهر بزرگ [illegible] جمعیت [illegible] دولتمند اند
[illegible] کلیسا دارد [illegible] کلیسای عظیم است [illegible]
[illegible] انگلند است [illegible] در میانه کلیسا [illegible]
بزرگترین [illegible] انگلند است در سمت مغرب و مشرق طاق کلیسا [illegible]
[illegible] ساخته اند [illegible] نقاشی [illegible]
[illegible] ایکستر ساخته [illegible] در نهایت [illegible]
[illegible] در نهایت [illegible] شهر ایکستر [illegible]
پادشاه [illegible] پادشاه جمیع انگلند [illegible] ایکستر [illegible]
[illegible] ایکستر [illegible] شهرهای دیگر انگلند [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] که هر کس [illegible]
موافق حکم شرع [illegible]
و از جمله [illegible] خانه است که [illegible] کار در آن خانه هر فقیری که شغل ندارد
و عیال دارد [illegible] شغل [illegible] عیال او [illegible]
[illegible] عیال [illegible] زندگی کند
و دیگر اینکه چند مکتب خانه ساخته اند [illegible] راه خدا در مکتب خانه [illegible] اطفال
فقرا [illegible] اطفال [illegible] تربیت [illegible] خوراک و لباس
و اجرت معلم [illegible] حاضر است [illegible] تربیت [illegible] هنگام بلوغ هر کدام را بامری [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] اطفال [illegible] آیند

و دارالشفائی در انگلستان ساخته اند که از عمال جوانمردی هر [illegible] دیگر که خانه ندارد بدارالشفا آمده طبیب
و دوا و غذا و جا و خانه بجهت خوابیدن آنها حاضر است بالفعل سیصد و پنجاه نفر از بیماران مبتلا
به [illegible] در دارالشفای مزبور حاضر اند

تجارت لباس های پشمینه در این شهر [illegible] از مباشرین امور دیوانی سؤال کردم که در هفته
چه قدر داد و ستد پشمینه های شهر مذکور [illegible] که در هر هفته از هشتاد الی یکصد هزار تومان
داد و ستد پشمینه در این شهر میشود

مردم انگلستان اکثر تاجر و ارباب صنعت هستند و بیشتر مایل باین هستند که اولاد خود را تجارت
و صنعت گذارند و عموم مردم انگلستان بجهت [illegible] و تاجر منش میباشند و مطلق
اهالی انگلستان مشهور هستند بصفت [illegible] داری و محبت با پادشاه خود چنانچه در عهد هنری هفتم
پادشاه انگلند در تاریخ ۱۴۹۹ عیسوی اهل انگلستان مورد تاراج جمعی از یاغیان شده بود اهالی مزبور
در نهایت مردانگی نزاع با آنها نموده و [illegible] مقصود ایشان شکست یاغیان مزبور
نموده بالاخره هنری با معدودی از سپاه خود [illegible] اهالی شهر با یاغیان مزبور [illegible]
داده و از برای اظهار مرحمت و احترام اهالی شهر شمشیر خود را باهالی شهر داده بالفعل هر ساله
یکنفر حاکم از خود تعیین نموده [illegible] حاکم مزبور را [illegible] جلوت [illegible] شمشیر مزبور را
یکنفر از جمله نجبا پیش پیش حاکم [illegible] مواجب شخص حامل شمشیر مزبور یکصد
تومان است

تماشاخانه بزرگی دارد که هر شب اهالی شهر بتماشاخانه میروند و [illegible] میکرده اند
رودخانه [illegible] از میانه شهر میگذرد [illegible] کشتی در آن میگذشته در ۱۳۱۴ عیسوی [illegible]
[illegible] نزاع با اهالی انگلستان سد بسته که کشتی داخل [illegible] لیکن در ۱۶۹۲ عیسوی از
پارلمنت که مشورتخانه باشد حکم رسیده که راه مزبور را باز کنند بالفعل [illegible]
که کشتی از کنار رودخانه [illegible] داخل [illegible] شده تا به انگلستان می آورد
موازی سه هزار [illegible] در انگلستان است و [illegible] هزار نفر جمعیت [illegible] بازار و دکاکین
[illegible] دارد و یکنفر [illegible] که بزرگ کشیشان کلیسا است در خانه بزرگ در این
شهر [illegible] از شهر انگلستان دو نفر بزرگان خود را وکیل نموده بمشورتخانه میفرستند
که آنها را ممبر پارلمنت میگویند

روز شنبه بیست و نهم بعد از نهار از منزل لندن در انگلستان [illegible] رفته چون مسس [illegible] با بنده سابقه
رابطه داشته و در لندن او را دیده [illegible] خواستم او را در انگلستان دیده باشم بعد از تفحص بسیار
بخانه مستر [illegible] رفته مسس [illegible] را ملاقات [illegible] عاقله [illegible] و خوش [illegible] و ادب [illegible]
[illegible] انواع [illegible] بجا آورده [illegible] دیده [illegible]
شهر است [illegible] رودخانه [illegible] از میانه [illegible] در دو طرف رودخانه مزبور
بعضی عمارات ساخته اند و چمن و [illegible] در نهایت خوبی [illegible] دستگاهی در کناره رودخانه
ساخته اند که آب را از رودخانه بالا برده بمصارف شهر میرساند صاحب دستگاه مرد [illegible] بود
و خوش رفتار [illegible] بعد از ملاحظه دستگاه او بهمراه او بدستگاه دیگر که کاغذ [illegible]
الحق چون [illegible] مزبور [illegible] که همه دستگاه را [illegible] ملاحظه نماید [illegible]

چرخ آسیاب دیگر که [illegible] از زیر [illegible] رفته [illegible] بدستگاه دیگر که او را
[illegible] میگویند [illegible] رفته دستگاه مزبور آنست که [illegible] زمین را در کوره ها [illegible]
او را داخل [illegible] دیگر [illegible] چراغ [illegible] دود مزبور میسوزد بعد از ملاحظه دستگاه
مزبور [illegible] دستگاه مزبور [illegible] شده [illegible] مذکور رفته در [illegible] کلیسا را
[illegible] تماشا [illegible] بزرگ [illegible] بعد از ملاحظه کلیسا [illegible]
دیگر کلیسا بهمراه مسس بیل [illegible] سایر شهر رفته [illegible] منزل او مراجعت کرده
شام خورده بعد از شام مستر ابراهیم جوانمرد [illegible] و عده بنده را خواسته [illegible] که [illegible]
رفته باشم از اشبارتن بانگلستان باستقبال در راه [illegible] آمده بعد از دیدن [illegible]
با او [illegible] بهمراه مسس بیل [illegible] رفته [illegible]
[illegible] و آن صف [illegible] دیده [illegible] سبز [illegible]
[illegible]
جای است [illegible] بعد از آن در ساعت ده بخانه برگشته
از مستر [illegible] و مسس بیل وداع نموده بمنزل خود مراجعت کرده و بخواب رفته

روز یکشنبه ۲۴ شعبان مطابق بیست و چهارم [illegible] ساعت [illegible] از انگلستان سوار کالسکه بهمراه مستر ابراهیم [illegible]
گردیده [illegible] ساعت از ظهر گذشته وارد اشبارتن بخانه مستر ابراهیم رسیدم مادر [illegible]
مستر ابراهیم را دیدم و از آن پس به تبدیل لباس ایرانی مشغول شده بعد از تبدیل لباس بمنزل
مستر ابراهیم رفته مسس [illegible] ابراهیم و مس [illegible] ابراهیم [illegible] عظیم از لباس [illegible] دست داده
که [illegible] خنده نموده [illegible] از ترس [illegible] لباس من متحیر [illegible]
جرات حرکت [illegible] بعد از ساعتی مسس ابراهیم [illegible] جرات نموده [illegible]
گفته از احوال سفر و رنج راه پرسیده [illegible] لیکن جوانان مطلق
جرات [illegible] اشب شام خورده بعد از صرف چای بخواب رفته

روز دوشنبه [illegible] مستر جونس نامی بعضی از اقوام مستر ابراهیم را وعده خواسته بنده را [illegible]
بهمراه برده مس [illegible] نام دختری در نهایت خوش رفتار و [illegible]
و خوش صورت از جمله مهمانان مستر ابراهیم [illegible] دو سوار [illegible]
[illegible] مستر ابراهیم [illegible] یازده سوار در میانه باغات [illegible]
[illegible] فاصله با اشبارتن [illegible] مستر جونس و زن او
و جمعی از دختران [illegible] حاضر [illegible] شام خورده بعد از شام صحبت داشته [illegible]
نهایت لطف [illegible] با بنده صحبت داشته بعد از شام [illegible]
خورده [illegible] ساعت از ظهر گذشته [illegible] باشبارتن [illegible] مستر جونس
وعده مرا خواست که روز دیگر بخانه او رفته شام خورم

روز سه شنبه [illegible] از اشبارتن سوار شده [illegible] بمنزل مستر جونس رفته
[illegible] مدرسه [illegible] نهایت [illegible] کتابخانه [illegible]
آورده [illegible] تربیت اطفال [illegible]
[illegible] مهمان [illegible]

معدن ذغال زمین رفته وازانجا بمعدن مس و ملاحظه انجا رفته وازان پس بکارخانه جنس

سازی رفته و مدت سه ساعت درکارخانه مزبور مشغول بدیدن رنگ جنس وطریقه و آلات ان نموده

بردها و لوازمات ان را ملاحظه نموده وازان پس بملاحظه زرد ساعت ... زمین رفته پس

ازان بمنزل مستر جونس رفته شام خورده و ساعتی گذشته بعد از صرف چای از صحبت ایشان

وداع و مراجعت بمنزل خود نموده شب را خوابیده

روز چهارشنبه چهارم مطابق بیست و هفتم ... با اشبرتان در کنار رودخانه ... مستر ... اشبارتن

رفته بطریق ضیافت شام را در انجا خورده ... نفر از مرد و زن از انجا بقریه مزبور رود

انجا حاضر بعد از شام دختران با ساز خوش ... داد و مشغول ... گردیده و پسران

طرف ... با انها ... دست ... در کنار ده ... نشسته ... با انها

مشغول گردیدیم ساعتی گذشته از انجا حرکت و بیاد دیگر رفته چای خورده و ازانجا ...

متعلق بفقره اشبرتان بهمراه انها امده ... داخل بمنزل مستر ابراهیم گردیده

و شب در انجا خوابیدیم

روز پنجشنبه پنجم مطابق بیست و هشتم مستر جرویس نام مردیست صاحب اخلاق و کمال و فاضل طبیب اشبارتن

خواهش نمود که بهمراه او سوار شویم بنده و مستر ابراهیم و مستر جرویس سوار اسب شده

در دورهای اشبارتن در بالای کوه بملاحظه اطراف ... دهکده و جنگل ... گردیده

در نهایت صفا و خرمی است وازان پس در ... عمارتی است متعلق بمیس ...

در نهایت صفا و خوبی است بعد از ملاحظه انجا در کنار رودخانه ... در بالای کوه

و دشت بملاحظه و تفرج خاطر ... را خورسند نموده باشبارتن مراجعت نمودیم

روز جمعه ششم مطابق بیست و نهم بهمراه ... مستر ابراهیم بدیدن اشخاصی که در این چند روز بدیدن ما امده

بودند رفتیم بعد از بازدید ... بدیدن ... که در نهایت ... و خوش رفتار

و بزرگ منش است رفته ... در بازی شطرنج مهارت تامی دارد و چند دست

با او بازی نموده ازان بکارخانه پشم ... رفته ... کارخانه بایں عظمت تا کال

ندیده در دستگاه مزبور در روزی ... تبریز پشم در نهایت ... میگیرند

کلاه طراحیست ... نفر عمله دارد بعد از ملاحظه دستگاه مزبور بخانه برگشته شام

خورده پس ازان بخانه مس ابراهیم عمه مستر ابراهیم رفته چای صرف نموده

ازان پس مراجعت بمنزل نموده روز دیگر مطلق در خانه ماندم

روز شنبه هفتم مطابق سی ام ... بدیدن ... رفته ازان پس بدیدن زن فقیری که مدت پانزده سال میگذرد که

ناخوش و بستری است ... تعریف ... و نیک خوی این مردم همین قدر کفایت میکند

که زن بیچاره ناخوش و بستری ... در ... دوازده سال دختران این

شهر اکثر اوقات بدیدن او رفته ... کتابها از برای او برده ... مشغول مطالعه کتاب ...

وزن و مرد این شهر اخراجات یومیه او را قرار داده ... او را دیده

میگذارند ... با وجود ... ملاقات او رفته او را ... خوشحال

میکنند ازین نوع نیکی رفتار ... مردم بنده را بنهایت خوش امد بعد از ملاقات زن مزبور برگشته

بمنزل نموده ... که فردای انروز به پلیموث روم

روز دوشنبه نهم مطابق غرۀ ماه ... دو ساعت قبل از ظهر ... که از اشبارتن مستر ابراهیم و خواهر او مس

پیرادس کودوین نام سوار ... شده عازم راه گردیدیم چون ... زیاده از سه نفر جا نمیگرفت

مس پیرادس کودوین و بنده در ... نشسته و مستر ابراهیم ... سوار شده عوض راه

رفیق صحبت مس پیرادس کودوین بنهایت محظوظ شده حق مطلب اینکه تا حال

سفر باین خوبی و استراحت و فرح انگیز نکرده بودم الحق مس پیرادس دختریست در نهایت فضیلت

و فراست و کیاست و نجابت بزرگ منش و با جرئت در عین ... با انواع کمالات

اراسته در هر ساعتی بنوعی از انواع ... نوازش و محبت ... نسبت به بنده مبذول داشته و او ...

مس کودوین نیز دختریست عاقل و دانا و زیرک ... قدر ... بنده از راه

لطف و ... مرحمت مبذول داشته سه ساعت از ظهر گذشته وارد به پلیموث گردیدیم

منزل ... در ... ساعتی گذشته کپتن ... نام شوهر خواهر مس کودوین

در انجا امده مس پیرادس کودوین را ... برده وعده ما را خواست که بخانه او رفته شام

خوردیم ما نیز در ساعت ... از ظهر گذشته ... در کنار رودخانه ... جاییست

بسیار ... بطرف ... در کشتی ... نشسته وارد بمنزل کپتن ... شدیم

شام خورده بعد از شام کپتن ... نام ... دختری چند دارد ... و الیهی ... اماده ...

مشغول گردیده ... دو ساعت قبل از نصف شب در انجا ... ازان پس ازانجا برخواسته

بمنزل خود مراجعت کردیم و چون در شهرها ... رسیده ام ... اولا تعریف

... و سایر ... نوشته وازان پس ... در انجا نیز ... اجمالی

بعضی از اوصاف پلیموث را می نویسیم

واما پلیموث شهریست کنار دریا و بندرگاه از جمله ... بسمت ...

... فاصله دارد بندر مزبور مضبوط ترین ... در انگلند است در هنگام جنگ و صلح

بیشتر کشتیهای جنگی و سپاه جنگی دریایی در این بندر حاضر اند و اسباب جنگ و انبار ...

قورخانه و سایر ضروریات اسباب جنگ خواه دریایی خواه خشکی در انجا حاضر است

پلیموث در میانه دو رود واقعست یک رود تیمار و دیگری ... هر دو رود متصل بدریا و داخل

بدریا میشوند لنگرگاه پلیموث ... بزرگی است که ... کشتی جنگی در انجا لنگر میاندازند

سنگرات چند در اطراف بندر مزبور ساخته اند که از هر طرف ... مانع دشمن

و محفوظ ... بالفعل در سنگرات مزبور ... توپ و قورخانه و ...

انها حاضر ... در هر سنگری ... مشغولند

بزرگترین سنگرها ... در ... ۱۶۷۱ ... چارلس ثانی پادشاه

انگلند او را بنا نموده سنگر مزبور ... دو طرف او ... و چهارپاره

و توپ و اسباب قورخانه ... توپها ... در میانه

سنگر مزبور ... حاضر و همه ... در ان دارند

از ... سال قبل ... ساخته اند در ... جاییست که کشتی را

بانجا برده ... داخل کشتی ... مزبور ... دیگر ... باز ...

و چون ... مزبور ... ساخته اند ... اب ... کشتی داخل

داخل باران شده و درب را محکم بسته و در هنگام تقلیل آب و مد دریا اگر درب را باز کنند
مجموع آب داکس داخل دریا شده و کشتی در روی زمین داکس مثل حوضی بزرگ است
مانده استادان تعمیر کشتی کوشیده بعد از اتمام آن نیز درب را باز کرده هنگام مد آب
آب دریا در حوض و با دریا هم برابر شده و کشتی را بدریا میکشند
در هر یک از داکس ها کشتی جنگی میسازند و متعلقات اسباب ساختن کشتی و تعمیر
و یا اسباب جنگ و استادان در آنجا حاضرند بنده را اذن دخول بر داکس نداده بیش
زیاده از این هم نتوانم در تعریف آنها نوشتن

سرباز خانه چند جهت سپاه دریائی و اهالی آنجا ساخته اند و چنین سرباز خانهها جهت
سلدات ها ساخته اند و بالفعل در آنجا ها منزل دارند
یکی از دار الشفاها که بزرگترین دار الشفای انگلند است در این جا ساخته اند مخصوص از برای سپاه
دریائی اطبا و جراح و خدمه و منزل خواب و خوراک و دوا و سایر لوازمات
دار الشفای مزبور حاضر است هنگام دخول هر کدام از سپاه جنگی دریائی منزل خواب و خدمه
و جراح و طبیب و دوا همه از آن حاضر است
دو کلیسای بزرگ و چند کلیسای کوچک دارد و جاها را پر کنند در پلیموث ساخته اند
مخصوص از برای اینکه فقرا در آنجا توقف داشته موافق قاعده و قانون جمعی معلمین جهت آنها حاضر کرده که
کنند و اطفال آنها را بمکتب برده تعلیم میکنند بالفعل قریب ... است و جای اطفال فقرا
در مکتب خانه است رخوت و خوراک و تعلیم و جای خواب همه آنها در مکتب خانهها
حاضر است و ما بعد از بلوغ و تعلیم آنها در مکتب خانه ها نگاه داشته متکفل ...
و خانه دیگر ساخته اند که اورا ورک هوس میگویند یعنی خانه کار در این خانه هر بیچاره و فقیری
راه بر دارائی نیست و تساهل است و شغل ندارد با رفته و فقیران جهت آن معین
هستند که آنها را موافق قوانین و استعداد بر سر کار گذارده که از دست نروند
از جمله ابنیه دیگر اینکه در هشت میل فاصله به پلیموث در میانه دریا کوهی است که کشتی
در حوالی آن رفته میشکنند و چون چندین کشتی شکسته بود برجی در آنجا ساخته اند در بالای
آن مناره بلندی در بالای آن فانوس عظیم گذارده دو نفر موکل مناره مزبور است که
در شبها چراغ در آنجا روشن کنند که کشتی نزدیک بآنجا نرود
و از جمله ابنیه دیگر پلیموث جائیست که اورا بریک واتر میگویند یعنی شکستن آب
در دهنه لنگرگاه پلیموث بجهت اینکه موج دریا بکنار زور آور نبوده که اوقات را
برای اکثر تلخ بلکه باعث تخریب لنگرگاه شده در هشت سال قبل شروع در کار آن
نموده بقدر یک میل راه زیاده در میانه دهنه لنگرگاه را سنگ ریخته کوه را آن سیصد
قدم است یک میل طول و چهار صد یا عرض و سیصد قدم عمق را در این مدت هشت
سال پر کرده بالفعل مشغول بکار هستند و لاینقطع سنگ در میان کشتی گذارده در حوالی
آنجا آمده سنگها را در دریا میریزند دوازده صد هزار تومان انگریزی خرج آن شده
آنچه تخمین کرده اند هشتصد هزار تومان دیگر خرج میشود که اورا اتمام کنند میخواهند سنگر
در آنجا بسازند بنده بآنجا رفتم و کار آنها را ملاحظه کردم

جمعیت پلیموث و داک که یک میلی پلیموث است و ... بقدر پنجاه هزار نفر که
بجز از جمعیت کشتی ها از سلدات و توپچی و سواره و سپاه دریائی در آنجا حاضرند
تجارت معقولی از آنجا بسایر ولایات میشود و دو نفر از اهالی آنجا را بمجلس ... منتخب شده اند
+ میار وکلا ... حاکم آنجا هستند شرح میار وکلا ... از این پس مذکور خواهد شد
سوای یکصد کشتی جنگی بالفعل در لنگرگاه لنگر انداخته است

روز سه شنبه دهم مطابق دویم جون هنگام صبح در منزل تخت نهار کرده از آنجا خروج و بکناره دریا آمده بفاصله
ده دقیقه در کشتی کوچکی نشسته بخانه کپتان تنقاک رفته از آن پس بهمراه او و زن او و سایرین
سواره کشتی شده او را بمیدان بریک واتر جائیکه مذکور نمودم رفته بعد از ملاحظه
آن از آنجا مراجعت و در کناره دریا بخانه لارد مونت ایجکم رفته الحق جائیست که تا بحال
باین خوبی جا ندیده ام باغی ساخته است انواع ریاحین و گل در آن است و اقسام نهالها
در آن غرس کرده و طرف باغ و زمین خانه و باغ آن سمت دریا است بعد از ملاحظه
آنها کرده و از آن پس بمیدان کشتی جنگی که اورا امپر کیبل میگویند رفته تعریف آنرا بنده
نمیتوانم نوشت یعنی مثل شهریست کوچک ... حیرت ... که کشتی باین خوبی
میتوان ساخت بعد از آن بخانه مراجعت کرده چای در خانه کپتان تنقاک خورده در ساعت
ده بخانه تخت برگشته خوابیدم

روز چهارشنبه یازدهم مطابق سیم جون هنگام صبح در منزل تخت نهار کرده بعد از آن بمنزل کپتان تنقاک رفته
در این روز بملاحظه ... تماشا رفتیم کشتی کوچکی آورده ده نفر اهالی آنجا و بنده در کشتی نشسته
بر ... تماشا رفته بقدر سی میل راه رفته حوالی عصر در کناره ... نهار خورده الحق در نهایت
خوبی این روز گذشته بعد از آن بملاحظه ماروبل جائیست رفته از شش میل ... از میانه
کوه بریده اند معدن مس در آنجا پیدا کرده خاک معدن را در میان کشتی آهنی گذارده
از میانه کوه گذرانیده در حوالی ماروبل جای بلندیست بقدر صد و بیست ذرع سرازیر است
معدنیات مزبوره را بچرخ بسته و بچرخ زنجیر پیچیده در بالای کار ... معدن مزبور را
گذارده بزور چرخ معدن ... مزبور را بپائین کرده و بقدر پانزده نفر در میانه کاریان مزبور
نشستیم در نهایت خوبی و آسانی بقوت چرخ ما را بالا بردند بعد از ملاحظه آنجا در میانه
لنگه آمده و از آن پس داخل ... همه جا در میان و بسیار ... و عمارات خوب ساخته
ملاحظه کرده بمنزل برگشتیم در دو ساعت قبل از نصف شب بر خرخواب رفتم

+ روز پنجشنبه دوازدهم مطابق چهارم جون روز تولد پادشاه جارج سیم پادشاه بنده العصر است در این روز مردم
همه مبارکباد و خوشی و عید میگذرانند و چون بملاحظه سپاهی که در این جا متوقف هستند
میرفتیم بنده بمنزل کپتان تنقاک رفتم بعد از نهار از آنجا بمنزل ما آمده خواستم تبدیل لباس
کنم آشنایان راضی نشده اگر چه بنده را یقین این بود که عوام الناس بعقب بنده ...
خواهند کرد لیکن چون رفقا بهیچ خیال ... کپتان و سایرین آنها را مانع شوند و از بابت اینکه
مردم مرا تنها نبینند متوسل بانگریزان ... دست ... رفته داخل
بمیدان سرباز کرده بیکدفعه عوام الناس آدم بسیاری بنده ... از هر کوچه آورده
بانزدیک ... یا نصد نفر بر سر بنده جمع شده ... در میانه کالسکه رفته

+ از اینجا بمنزل رفته ملبس بلباس انگریزی شده مراجعت نمودم اهل منزل به بنده نگاه کرده
هنگام نهار تعجب چهار روز از سالدات در اینجا حاضر بود تشکر از آنکه عمر پادشاه باقی
مانده مجموع سه دفعه شلیک کرد و از آن پس سه دفعه کشتیهای جنگی از هر کرانه در
میانه دریا توپ خالی کرد پس از آن سربازان با بند و موسیقی گذشته از آن پس بدیدن
سنگر بزرگ پلیموث رفته بعد از آن بملاحظه جائیکه سنگ از کوه میریزند و داخل کشتی کرده
به بریک واتر میبرند رفته الحق حیرت بر حیرت افزود از آن بعد بمنزل خود برگشته کپتن
شکاک و مستر کود و من را وعده شام خواسته اند بمنزل من آمده شام خورده بعد از شام
+ بمنزل خود رفته و بمنزل خواب رفتم و خوابیدم در این چند روز جمیع الطاف و نوازش و محبتی که از کپتن
نسبت بمن روی داد بی نهایت مرا ممنون نمود آفرین بر جوانمردی و آدمیت او باد
در روز جمعه سیزدهم شعبان مطابق پنجم جون دو ساعت قبل از ظهر از پلیموث سوار و عازم باشبارتن گردیده
و ساعت از ظهر گذشته وارد باکبا گردیده دوستان از دیدن کرده شام خورده و بعد از چای
برخت خواب رفته مشغول بخواب شده
روز شنبه چهاردهم بعد از نهار بتماشای اشبارتن رفته قصبه کوچک و بازار و دکاکین دارد و کلیسای بزرگ دارد
اهالی آنجا بتوسط [illegible] متکفل احوال اطفال فقرا میشوند باین طور که مس لیزابث ابراهیم دختر
وسطی مستر ابراهیم حتی گذشته اطفال فقرا را جمع کرده در روزهای یکشنبه دختران نجبا
[illegible] مدرس آنها مشغول میشوند و اهالی اشبارتن متکفل خوراک آنها میشوند
جمعیت اشبارتن القدر سه هزار نفر می شود سه معدن در حول و حوش آنست مس
و روح و قلع   دو نفر از اهالی اشبارتن را هر دفعه بمشورت خانه میفرستند و با اتفاق
ارباب مشورت موقوف شد بعض دو هر دفعه که ارباب مشورت را اختیار میکنند مدت
هفت سال آنها از جمله وکلای ولایت خود هستند بعد از انقضای هفت سال آنها را
از خدمت مزبور اخراج و مجددا اشخاص چند اختیار میکنند که مشغول کار مزبور شوند
انشاء الله در مقام خود مفصلا خواهم نوشت خلاصه بالفعل دو صد اهالی اشبارتن چند
بعد از ملاحظه شهر مزبور مراجعت بمنزل خود نموده و شب در جای میهمان مستر ناگرگه
او نیز با صورت شرعی وکلاء است بود بعد از صحبت بخانه برگشته
روز یکشنبه پانزدهم بکلیسا رفته مراجعت بخانه کرده و شام خورده آرام گرفته مستر کپتن نام کشیش کلیسا
از کلیسا بنده را وعده خواسته بهمراه رابرت ابراهیم رفته باشیم
روز دوشنبه شانزدهم اهالی اشبارتن جوانان و پیران مرد و زن شادی و درست و جمیعا گرد
در کنار رودخانه دارند سه میل فاصله اشبارتن رفته بسیار نفر زن و مرد در شام
حاضر شده بعد از شام دختران صاحب صورت با جوانان صاحب صورت با آواز
حزین دل حضار را از دست برده بعد از ساعتی رقص کرده هنگام غروب چای خورده
و از آن پس چند موسیقی حاضر کرده بهمه موافق قاعده انگلند دختران و پسران رقص
مشغول گردیده بعد از آن مجموع با موسیقی و بند عشرت کنان داخل باشبارتن گردیده
بمنزل خواب رفتیم و آرام گرفتیم

روز سه شنبه هفدهم مطابق نهم جون بدیدن مستر کیتین شهر است شوهر خواهر مستر ابراهیم کشیش کلیسای
از کلیسای است و املاک بسیاری دارد و مشغول بزراعت است بهمراه مس فرا ابراهیم
دختر است عاقله و خوش رفتار و زیرک و صاحب فهم و کمال الحق در این هنر از بنده توانستم
زیاده امتحان ملوک دختران انگریز را الحق در هر مقوله که دم زنم او را کامل دانا
دیدم بعد از ملاقات مستر کیتین و صرف نهار سوار باسب شده با پسران او و دختر او
بگردش رفته اولا بدیدن معدن سنگ مرمر رفته و از آن پس بتفرج کناره دریا رفته
در کناره دریا در میانه دره ده کوچک بسیار تمیز که سه حصه آن خانه در نهایت خوبی و لنگرگاه
خوبی دارد مردمان انگلند از شهرها هنگام تابستان باینجا آمده بسر میبرند اینجا را مدت سی سال
که ساخته اند بعد از ملاحظه اینجا بفاصله دو میل خانه ایست که او را [illegible] میگویند اساس
ملوکانه ساخته اند [illegible] یکی از نجباء آنجا مذهب رومان کتلیک دارد [illegible] کمتر از آنجا
کنیسه را باین تفصیل دیده ام بعد از ملاحظه آنجا بخانه مستر کیتین برگشته شام خورده از آن پس
بهمراه مس فرا و مستر رابرت مراجعت بمنزل خود نموده روزانه دیگر در آنجا ماندم
۱۹ روز پنجشنبه نوزدهم مطابق یازدهم جون هنگام ظهر چاشت کرده دو ساعت از ظهر گذشته وداع
با دوستان نموده لیکن از ذوق غریب نوازی و محبت و خوش رفتاری و مهربانی اهالی مستر ابراهیم
بی نهایت بنده را ممنون دارد طرفه تر آنکه مجموع آن قبیله را گریه دست داده
سبب آن اینکه اختلاف مذهب بلکه مغایرت طریقه موئی و منافات ولایت از مستر
ابراهیم [illegible] گریه بر اهل خانه صغیرا و کبیرا دست داد که بنده تا [illegible]
شده بود و حیران بودم که اینگونه الفت از کجا پیدا شده و آن طریقه را [illegible]
سبب چه باد لا بد با درد و خاطر پریشان از آنها وداع حاصل و عازم [illegible]
مستر رابرت ابراهیم بهمراه بنده بمعیت آمده در ساعت شش از ظهر گذشته
[illegible] رسیده نیم ساعت توقف و از آن پس با مستر رابرت ابراهیم وداع
کرده عازم لندن گردیده و روزانه دیگر که روز دوازدهم جون ساعت هفت باشد
وارد لندن گردیده شروع بتحصیل نمودم
در روز سه شنبه بیست و چهارم شعبان مطابق شانزدهم جون بدیدن سرگور اوزلی رفتم بعد از
مکالمه گفتند بدیدن کرنل [illegible] رفته گفتم نه خود را میبرم روزانه دیگر بدیدن کرنل
[illegible] رفتم [illegible] بعد از آن [illegible] شده اگرچه مقصد
عمده این بود که [illegible] سبب چه است که بنده با سرگور اوزلی ارادت دارم
و [illegible] سرگور [illegible] سبب اینکه شاید سرگور اوزلی
مدخل کار ما شود و او در حضور [illegible] قرض کنیم دولت انگریز [illegible] که همیشه منظور
دوست که از این [illegible] باد رسد دیگر [illegible] و گویا بملاحظه بود که بعد از
ورود ما بلندن از خط سرگور اوزلی [illegible] سرگور اوزلی [illegible]
نام اهالی ایران را در نزد [illegible] میاورد و [illegible] سرگور اوزلی رفتم بعد از آن
ما شنیده بود که بنده شرح [illegible] نوشته ام [illegible] میرزا جعفر مهندس گفته بود که بدیدن
سرگور اوزلی رفتم و طلب [illegible] که در کار ما [illegible] ایران [illegible] کنند جواب گفته

که من درباره اینها زحمت بیخود نمیکشم و چون بنده این مطلب را شنیدم الفنا نزدیک بود
او در اینجا نوشتیم در این اوقات چون اظهار رحمانی او دیر کرد او دلم دیده اید که عقل دارید آدم
متفکرات و تمیز که بمعاذیر گشته است اینکه این مطلب را باد اظهار نکردم
لیکن گفتم سبب چه چیز است که اظهار میداعی میکنند نمیشد چرا مصلحت از اینکه او
او را لکهی و من اظهار نکردی گفتم فاش نشتم او را شهر کردم که از این پس سؤال که
خواهد کرد می بعد از این کار دو نهرام که گوش بعاد در میانه آمد بالاخره گفتم دو ای
سرماه دیدیم که حالا مدرسه اکسفورد طلاب بولایات میروند و مطلق تحصیل در آن
مدرسه نمی‌خوره از نزد معلم خود مشغول تحصیل میشوند بعد از اینکه طلاب داخل مدرسه
شوند نیز دستها آمده هرچه باگذارید تحصیل دارم گفتند مرا با تو کار نیست اگر چه
مطلب او را امیداوم چه است لیکن از راه استیصال گیج دارد و مریدی بقول عوام
خدا حافظ گفته مراجعت کردم و از آن پس بخاطرم میرسد که در این عرض
سه چهار ماه اگر توانم برخی از اوضاع انگلند و ولایت و انتظام ولایت اینجا را
بطریقیکه در روسیه نوشتم شاید بهتر باشد ولیکن اوضاع اینولایت را نوشتن
موقوف بشرح و بسط است در صورتیکه مفصلا شرح ننویسم مطلب دستگیر
نمی‌شود که میتواند تصور کنند که پرنس رجنت که پادشاه این مملکت بالفعل است
یعنی بجز تاج پادشاهی همه اختیار و احکام ملوکانه او بطریق پادشاه جاری است
کوچه در اکسفورد استریت بنیاد کرده جام ناس نجی ملیفز اوستادی صنعتکار مرد فقیری
دکانی دارد در میانه کوچه واقع است مدت شش ماه است که هرچه سعی میکنند
که دکان او را داخل بکوچه اندازند قبول نمیکند اگر فرضا بالفعل همه سپاه بر سر
او جمع شوند نمی‌توانند بجبر از دست او گیرند و طرفه آنکه پرنس رجنت نمیتواند
ذره باو حرف مالکانه آنجا رساند ولایت باین آزادیست و آزادی که او را ولایت
آزادی مینامند در عین آزادی بنوعی انتظام بیرون که از پادشاه تا گدا کوچه گلد
مواقف نظام ولایت مقید هستند و هرکدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه
و نظام ولایت نموده مورد غیرت خود بنا نماید را یارای انحراف است و در عین
آزادی بنوعی مردم صغیر و کبیر مقید بنظام ولایت هستند که احدی را یارای مخالفت
نیست مگر آنکه مورد غیرت شود در این صورت تفصیل لازم است و چون تاریخ
انگلند را مفصلا خوانده و طریقه شرع و آئین ولایت و دارای اینولایت را خوانده‌ام
و آنچه استنباط نموده اینولایت هم مثل سایر ولایات عربستان و دیگر مردمانی شریر و مفسد
و خونریز بوده از جهان زیاده [illegible] قبل از اینحال مردم روی بطریق نموده اند بالفعل دارای
بهتر از همه ممالک [illegible] و هر [illegible] از پادشاهان بوسیله ازو [illegible] در صدد تربیت
و تنبیه مردم برآمده اند و دیگر [illegible] در دوام [illegible] بنیاد دیگر پادشاه سابق گذارده
شده بالاخره بپایه رسیده لهذا برخی از پادشاهان انگلتری را می‌نویسم و از آن هم
برخی از طریقه شرع و آئین ولایت و شهرهای دیگر مینویسیم و از آن پس برخی تعریف لندن
مینویسم که دکانهائی که [illegible] آنها باب شوند و چون هر روز [illegible] اینولایت [illegible]

بنده را لازم افتاد که بسبیل اجمال برخی از اول بنیاد این مملکت را نوشته بسلطنت آنچه در اینجا روی داده از روی
تاریخ انگلند مختصرا قلمی نماید

واما جزیره بریتان

بریتین بزرگترین جزایر یوروپ است عرض شمالی خط استوا از پنجاه و [illegible] درجه و نیم است که
عبارت از پانصد و پنجاه میل طول است و عرض آن سیصد میل است ساحل ترکیب این جزیره را
از روی جهان نما بدون قاعده نشان میدهد با خبر که بتدریج هرچه بسمت شمال این جزیره [illegible] در وسعت
عرض این جزیره کشیده نظر می آورد
بریتین منقسم است به انگلند و اسکاتلند و ویلز سابقا هرکدام از این سه کونه علیحده بوده در سال ۱۶۰۳ عیسوی
جیمز ششم پادشاه اسکاتلند ولایت انگلند و اسکاتلند را متحد نموده و در تاریخ ۱۲۸۰ ادورد اول پادشاه انگلند
ولایت ویلز را ملحق بانگلند نموده و الحال انگلند و اسکاتلند و ویلز متحد و در تحت پادشاه انگلند میباشد
کیفیت این خبرها را مفصلا قلمی خواهد نمود
مورخین صحیح خبری ندارند که آیا در چه وقت ابتدای سکونت این جزیره شده و اصلا [illegible]
نوع تربیت یافته مگر اینکه میگویند جولیس که در ایران او را قیصر روم مینامند عزیمت تسخیر این جزیره
نموده و از آن پس بتدریج ولایت مزبور ترقی یافته اند و بالجمله عرض میشود
یولیوس قیصر
پنجاه و پنج سال قبل از تولد عیسوی که جولیس سیزر عزیمت تسخیر این جزیره را کرده در آنوقت مردم اینولایت
خانهها از نی و چوب در جنگل [illegible] ساخته تمکن نموده گله و گوسفند و رمه بسیاری داشته نه شهر و خانه
داشته و نه علم و اداب یافته مثل بهایم اوقات میگذرانیده رخت هم نداشته بلکه در آنوقت قاعده
بوده است که رخت بپوشند بدن خود را رنگ نموده که قرمز شود و موی سر آنها بلند دراز بوده که بعقب
آنها آویخته و ریش خود را تراشیده و سبیل خود را گذارده اسلحه اینها شمشیر و سپر و زانو بوده
و در نهایت بیرحمی و با مروت همیشه در صدد جدال و منازعه با یکدیگر بوده و بسبب نفاق و ناخوشی با هم
هم قیصر روم دست برآنها یافته آنها را تسخیر نمود
۲ طریقه تسخیر اینولا اینکه قیصر روم بعد از تسخیر فرانسه اطلاع از بودن این جزیره بهم رسانیده عزیمت اینولا
نموده از فرانسه وارد بانگلند گردیده و از سوی اهالی انگلند بمقاومت و مجادله او قیام نمودند لیکن بعلت [illegible]
و عدم اتفاقات مغلوب نموده لیکن سپاه قیصر چندان توقف در جزیره مزبور ننموده مراجعت نمودند
نمود در سال دیگر ایضا سپاه عظیم بر سر این جزیره آورده و چند دفعه مجادله فیمابین سپاه قیصر و اهالی
اینولایت واقع و بالاخره جزیره مزبور را تسخیر و حاکم بر سر آنها تعیین کرد و چون مذهب همه اهل این جزیره
بت پرست بلکه بدین نحو شصت سال بعد از فوت حضرت عیسی مذهب عیسوی در این جزیره شیوع
و هم بتدریج بمذهب مزبور داخل شدند هرکدام از زنان روم [illegible] از انگلند [illegible] علاوه حاکم
از خود بر سر جزیره مزبور گذارده مدتها در تحت روم بوده اند تا تاریخ ۴۲۲ عیسوی چون [illegible] در حال روم
بهم رسیده و دولت روم جزیره مزبور را بدست خود انگریز گذارده و خود بروم برگشته
در سال ۴۴۹ عیسوی وارتیکرن پادشاه جزیره انگلند منازعه و جدال با پادشاه اسکاتلند داشته
و از تعدی او بجان رسیده استمداد از دولت سکسن نموده دولت سکسن سپاهی معدود در تحت
هنجست و هارسه دو نفر از جنرالان سکسنیه بانگلند فرستاده که بحمایت انگریز کوشند و چون جنرالان
مزبور وارد بانگلند شده فقره ولایت مزبور را بچشم [illegible] بنظر آورده بیاری که دست تصرف غیر را از آن

کنند نخو دیزان ظفر بولایت مزبور فرود کهه در صدد تصرف جزیره مزبور برامده واز سولدانالی
اینولدا اطلاع از مکنون ضمیر انها یافته بنا بر ناخوشی با انها کذارده لیکن بعضی از ولایت انکلند را
بحیطه تصرف درآورده ونزاع فیمابین انها باقی ماند
اثر پادشاه انکلند واز دفعه سپاه بر سر سکاتینه کشیده وهر دفعه انها را شکست داده لیکن [illegible]
وتو اما سپاه سکاتینه از ولایت انها بانکلند امده چنانچه در سال ۸۵۶ عیسوی [illegible] سپاه انجزیره
مغلوب وبعضی بیعت واقرار بحکومت سکاتینه کهه وبرخی بیعت [illegible] فرار نموده وازان پس
[illegible] سکاتینه ولایت مزبور را منقسم بهفت قسم کهه هر قسم را در تحت یکنفر از بزرکان سکاتینه
گذاشته [illegible] بهتر [illegible] نموده وچون دولت انکلند یکجا در تصرف سکاتینه افتاد وهر کدام از بزرکان
هفت کانه [illegible] سرحدی معین مشغول بوده که در حفظ جزیره مزبور بملوک الطوایف کشته لیکن در میانه
نخو سکاتینه مجادله واقع وهر کدام در پی تخریب دیگری برآمده [illegible]
در میانه انها بر پا بوده تا بالاخره بتاریخ ۸۲۷ عیسوی
اکبرت نام یکی از بزرکان هفت کانه سکاتینه [illegible] مغلوب [illegible] جزیره مزبور را در حیطه
تصرف آورده وخود را بنام پادشاه [illegible] مدت [illegible] پادشاه انکلند بوده
در سال ۸۳۲ عیسوی سپاهی از دانمرک [illegible] بانکلند امده که جزیره مزبور را تسخیر کنند
بعد از ورود انها بانکلند اکبرت سپاهی جمع اورده وبر سر انها تاخته مجادله عظیم واقع بالاخره سپاه
دنمرک را شکست داده واز انکلند بیرون کرده چند دفعه دیکر نیز اراده تسخیر جزیره مزبور را
کرده [illegible] مراجعت نموده
در سال ۸۳۷ عیسوی اکبرت فوت نموده پسر او مسمی به اتلوولف کار پدر را کرفته اول قاعده
که اتلوولف کذارده که [illegible] قاعده مزبور را در [illegible] انکلند [illegible]
کل زراعت [illegible] ان محصول متعلق بکلیسا باشد [illegible] اتلوولف در [illegible]
با سپاه دنمرک [illegible] تاخت انکلند امده وبتدریج ولایت انکلند را تسخیر نموده
تا هنکامیکه الفرید که اورا الفرید بزرک میکویند که او [illegible] سپاه دنمرک را از انکلند بیرون کرد [illegible]
[illegible] چون الفرید یکی از سلاطین بزرک انکلند بوده بلکه
سبب [illegible] ذکر [illegible] ونام نیک او [illegible] در السنه وافواه مشهور است لهذا لازم
افتاد که [illegible] از احوال اورا قلمی نماید
الفرید نبیره اکبرت است تولد ان در تاریخ ۸۴۹ عیسوی واقع کردیده در هنکام سلطنت برادر
[illegible] با سپاه دنمرک [illegible] دلاوری [illegible] شجاعت نموده [illegible]
[illegible] ظهور رسانیده تا انکه برادر او اتلرید که پادشاه
انکلند بوده در جنک با دنمرک بتاریخ ۸۷۱ عیسوی مقتول شده والفرید [illegible] پادشاه
انکلند شده سن او بیست ودو سال بوده وچون [illegible] سپاه دنمرک دیده [illegible] در نهایت
[illegible] سپاه دشمن [illegible] الفرید [illegible] در صدد مقاومت ومقابله
برآمده [illegible] سپاه او [illegible] در نهایت اضطراب [illegible] لباس [illegible]
[illegible] پوشیده در [illegible] بعد از مدتی بجزیره کوچکی [illegible]
[illegible] عیال واقارب [illegible] با چند نفر [illegible] برده

[illegible] ۸۲۴ [illegible]

مدت یکسال بدینمنوال در قلعه مزبور بسر برده در این ضمن خبری باو میرسد که بعضی از رعایای او باغی
از سپاه دنمرک کردیده وسرداران انها را متفق نموده خود را [illegible] رعایای مزبور نوشته انها را از حقیقت
احوال خود اکاهی داده ومکان وماوای خود را بانها نموده وانها را احضار نزد خود نموده بعد از انکه
رعایای مزبور نیز در او حاضر شده با انها مشورت نموده که بچه نوع از عهده مجادله با سپاه دنمرک برامده
بالاخره مصلحت در این بینند که یکنفر جاسوس باردوی دنمرک رفته خبری از اوضاع انها کیرد
وازان پس قرار یکار دشمن دهند الفرید خود بلباس [illegible] نموده که در انعصر مطربان پوشیده
[illegible] در دست کرفته داخل باردوی دنمرک کردیده در هر جا ومکان تکلم وساز زدن مشغول کشته
بالاخره [illegible] سخن [illegible] خواص وعام کردیده اورا نزد پادشاه دنمرک [illegible]
[illegible] امده [illegible] چند روزی در اردوی انها بسر برده ملاحظه اردو واوضاع دشمن را
نموده مراجعت نزد یاران نموده همه را اکاهی میدهد که سپاه مزبور شبها بعشرت [illegible] وروزها
بغفلت مطلق [illegible] از کسی در دل انها نیست ودر نهایت بی احتیاطی [illegible]
ولعب [illegible] بالجمله متفق صلاح در این دیده که در شبی یکدفعه بر سر انها تاخته چنانچه جمعیت
عظیمی بر پا کرده متفق ومتعهد کشته که در یکشب [illegible] بر سر انها تاخت [illegible]
در [illegible] یکدفعه [illegible] بر سر سپاه دنمرک حمله [illegible] وانها را شکست داده [illegible]
از انها نموده بعضی کشته وبرخی [illegible] الفرید [illegible] وازان پس الفرید با انها شرط
کرده که هر کدام در [illegible] از ولایت انکلند که خواسته باشند توقف کنند لیکن هر کدام
[illegible] که ازین پس [illegible] نیز [illegible] ولایت [illegible] بعد از معاهده چند قطعه [illegible]
نموده لیکن سپاه دنمرک نیز [illegible] چنانچه در سال ۸۸۲ جمعی از سپاه دنمرک بانکلند امده
تسخیر انکلند [illegible] قلعه [illegible] الفرید سپاهی جمع آوری کرده وبا انها
جدال کرده انها را مغلوب وفرار داده واول دفعه که بنای ساختن کشتی جنکی شده توسط
الفرید بوده کشتیهای جنکی ساخته سپاهی معتد فراهم اورده وبنا در شهرها [illegible]
سنکرات وقلعجات ساخته که محفوظ از هجوم سپاه دشمن مانند وسایر شهرها وولایتها [illegible]
نموده از انها هر کدام قلعه وبروج وسنکر ساخته وشهر لندن را که سالها در حیطه دنمرک بوده از انها
پس کرفته ودیوار وبروج وبارو [illegible] ساخته وجمعی از اهالی دنمرک که در انکلند
[illegible] شده هر کدام [illegible] جمع نموده با همه انها شروطات چند کرده که [illegible]
[illegible] شده [illegible] سایر رعایا عمل نموده وانها قرار وعهد کرده [illegible]
اوکذارند چون سپاه دنمرک لذت سلطنت انکلند را یافته بعد از چند سال [illegible] ظ ونیز
برخواسته [illegible] کشتی جنکی با سپاهی معتد [illegible] انکلند آورده در کنار [illegible] که یکی از
[illegible] انکلند است [illegible] کشتی جنکی خود را داخل [illegible]
[illegible] وچون قبل از ورود کشتیهای مزبور الفرید از هر قبیله [illegible] انکلند [illegible]
[illegible] داده وعهد کرده که هر کدام از انها [illegible] سپاه دنمرک [illegible] وخود با سپاهی عظیم در میانه
دو لشکر که یکی در [illegible] ودیگری در [illegible] مانده بودند منزل کزین [illegible] سپاه مزبور را
قطع کرده در این بین [illegible] نیز [illegible] انکلند [illegible] عهد [illegible]
کشتیهای [illegible] سپاه دنمرک [illegible] شده وازان پس سپاه مزبور بعزم تسخیر قلعه [illegible] برخواسته

قلعه مزبور را محاصره و حول و حوش و دهات او را تاراج نمود الفرید از طغیان انها مطلع گشته
خود با سپاهی بر سر طغیان مزبور رفته قبل از ورود او خبر رسید که سپاه دینز شهر اکستر را مسخر نموده‌اند
بعد از اینکه الفرید وارد اکستر شده در خارج شهر اردوی او فرود آمده شهر مزبور را که در تصرف
سپاه دینز بود محاصره نمود بعلت عدم آذوقه قلیل وقتی سپاه دینز از گرسنگی بجان رسیده
یکدفعه از شهر بیرون آمده حمله بسپاه الفرید نمود اگرچه جمع کثیر از سپاه الفرید را بقتل رسانیده لیکن
بالاخره الفرید غالب گشته برخی از دینز را مقتول و بعضی باقی سپاه نیز بطریق فرار گریخته در ان وقت
سپاه دینز در ایسکس توقف داشته یکی از جزایر دینز مسمی به لف با جمع کثیر در اطراف
تار بهبر لندن رفته و دهات مزبور را خراب نموده و اموال انها را تاراج و یغما برده و شهر چستر که
قریب بویلزات مسخر نمود یک سال در این توقف نموده و از ان پس داخل بلغت جنگی شده و از ره
تمز ملحق بسپاهی که در کناره تمز نزدیک بلندن توقف داشتند شده مردم را مانع از تردد گردیده
و ایکرات بعزم تسخیر لندن همت گماشته بنای محاصره نموده شکست خورده برگشتند و الفرید با سپاهی
در انحوالی توقف و ایدال انها مشغول گردیده و هنگام محصول و خرمن الفرید با سپاه خود در کنار ۱۰
محصول توقف نمود سپاه دینز مانع از خرابی محصول گشته و الفرید بجهت دفع سپاه مزبور تدبیر
نمود چون سپاه دینز مطلق در رود لی توقف داشته بعضی کشتیهای انها در رود مزبور لنگر
انداخته آب رود مزبور را از چند جا بریده بسمت دیگر گردانیده چنانچه رود مزبور خشک شده
کشتیهای انها در گل نشسته و از ان پس سپاه دینز مجبور کشتیهای خود را گذارده فرار اختیار
نموده و اهالی لندن کشتیهای انها را گرفته برخی را سوزانیده و بعضی را بتصرف خود در آورده
و سپاه دینز دیگر را بکلی منهدم و پریشان ساخته
بعد از این وقایعات مدت شش سال الفرید بحکومت و حکمرانی انگلند بدون جدال مشغول شده
در اینمدت بنا ابنیه خیر و قواعد و قوانین گذارده که بالفعل همه انها در میانه مردم جاری است
و نام نیک او در السنه و افواه مشهور خواص و عوام است بلکه مردم انگلند او را [illegible]
میکنند چنانچه مورخین نوشته‌اند که یکی از شجاع‌ترین و داناترین و خوبترین پادشاه فرنگستان است
برخی از ابنیه و قواعد که او بنا گذارده است قلم میشود
احکام شرعیه و طریقه مملکت داری که او نوشته بالفعل در دست مردم است و مردم بانها عمل
کرده و میکنند
و از جمله ابنیه دیگر اینکه بزرگ‌زادگان را ترغیب تحصیل نموده و قاعده اینکه هیچکدام از انها
بر سر خدمتی نگذارد مگر اینکه تحصیل نموده ربط کامل در علوم داشته باشد
و دیگر اینکه اشخاص مجرمین و مقصرین را که بمعرض امتحان آورده دوازده نفر را منتخب نموده که
او را بتحقیق تقصیر او رسیده بهر قسم انها صلاح در خبر ان دانند حکم به تنبیه انها کنند
و آن طریقه بالفعل در میانه مردم جاریست این طریقه امتحان را جوری میگویند
و دیگر اینکه ولایت انگلند منقسم بچند قسم نموده و هر قسمی را به چند پارچه تقسیم نموده و هر قسمی را در
تحت یکنفر گذارده قرار داده که مجموع انها در نهایت آرام بدون تعدی و ظلم امور عمر خود را
گذرانند و هر قسمی از ولایت را بتصرف یکنفر از بزرگان داده و بجهت هر کدام نایبی قرار
داده که او را [illegible] میگفتند و بالفعل ان منصب را شریف کونتی میگویند و بالملک [illegible]

ولایت بان هرج و مرج را انتظام معقول داده بعد از کمال اعمال از روی نظم و قواعد او عمل میکنند
برخی در اعمال و صفات ان عرض میکنند
الفرید پادشاهی در نهایت اخلاق و دلاوری و شجاعت و بزرگ منش و کوچک دل [illegible] اوراق تغییر نمیدهد
و در نهایت سلوک و آرام و خوش خو نموده با دوستان بطریق مروت و محبت نموده و عدل و انصاف او
با دوست و دشمن بی‌تفاوت و هر از اوقات خود را بمصرف صرف نکرده چنانچه اوقات خود را منقسم
به سه قسم نموده قسمی خواب و استراحت و خوراک و قسمی تحصیل علوم و قسمی انتظام امور مملکت [illegible]
و چون ساعت در ان وقت نساخته بوده که ساعات عمر او منقسم نمود شش شمع ساخته که هر کدام چهار
ساعت بسوزد و او هرروز معین نموده که علی الدوام متوجه شمعهای مزبور بوده و چون هنگام وزیدن باد شمعهای
مزبور بیشتر سوخته سبب اختلاف ساعت میشده فانوس اختراع نموده که محفوظ از باد و وزیدن گردیده
و از ان وقت اختراع فانوس در انگلند شده و چون هنگام پادشاهی او مردم بیسواد بوده با آنجهت که
یکنفر که زبان لاتین را بداند در ایام سلطنت او نبوده بابی سبب مدرسه در اکسفرد بنیاد گذارده
که الحال مدارس دیگر ملحق بان شده مردم در تحصیل مشغول هستند و معلمین چند از سایر فرنگ با ولایت
آورده در تعدد و تربیت ارباب علوم و اصناف و صنایع برآمده یکدفعه مردم انگلند را از
ورطه ضلالت و جهالت بعرصه فراست و آگاهی کشیده
از جمله تصانیف او اینکه کتاب بزرگ در قواعد و قوانین بلک نیه نوشته و کتابهای دیگر در طالع
عقلا و پادشاهان و ملاحظات دیگر نوشته و کتابهای دیگر در استهزای حاکمان نوعی که ظلم و ناحق
کنند و مخالفت با انها نوشته و کتابهای لاتین را انگلیسی نیز نوشته در اواخر عمر خود زبور حضرت
داود را ترجمه نموده و قبل از اتمام ان فوت او در رسیده بعد از بیست و هشت سال حکمرانی
با انهمه زحمت فوت او در رسیده بتاریخ ۹۰۰ عیسوی پنجاه و دو سال عمر داشته بعد از بیست و هشت
سال پادشاهی با انهمه زحمات وفات یافته
در تاریخ ۹۰۰ ادورد پسر الفرید بتخت شاهی بجای پدر نشسته اول مدرسه کمبرج که بالفعل هم مشهور
باکسفرد میگفتند در نهایت خوبی و بزرگی ساخته انجمن کثیر از طلاب در ان مشغول تحصیل
نموده و بالفعل هم باشند کیفیت انرا خواهیم نوشت و بیشتر اوقات ادورد با طایفه دینز مشغول
جنگ و جدل شده و بعد از ان فوت نموده
در تاریخ ۹۲۵ اثلستن پسر ادورد بتخت شاهی نشسته شانزده سال پادشاهی کرده بیشتر اوقات
او مصروف با جدال با دینز شده از جمله ابنیه که او بنیاد گذارده و سبب دولت مردم شده
اینکه حکم صادر نموده و جار زده که هر یک از تجاران انگلیزی که سه دفعه سفر دریا کرده و تجارت
با سایر بلاد نموده در دفعه ثالث او را متمول معتبر از مناصب نموده و نام او را در دفتر
بزرگان نویسند با ین جهت بیشتر از تجارتها معامله با سایر ولایات گذارده تجارت
معقول در انگلند بنا شده از هر طرف تمول با ولایات آورده و از یکجا بجای دیگر فرستاده و مردم
در نهایت خوبی و رفاهیت روی بترقی نهاده و فوت او در رسیده
بتاریخ ۹۴۱ عیسوی اثلستن فوت شده ادمند برادر او بجای او آمده نیز علی الاتصال پریشان
احوال از دست ناخوشی و تاراج دینز گشته بعد شش سال پادشاهی [illegible] در میانه [illegible]
نمود او را شخصی مسمی به الف بضرب خنجر کشته و از ان پس برادر او بجای او نشسته

تاریخ ۹۴۲ عیسوی ادورد بتخت نشسته این جنت در سه سالگی بود و چون اهالی دنمرک که
ساکن اینولایت بودند هر وقت که هر کدام از پادشاهان فوت شده بازار را آشفته
دیده بنای طغیان گذارده که تخت حکومت انگلند را متصرف شوند و بعد از انکه پادشاه
جدیدی جمعی از انها را تنبیه کرده ما بقی آرام گرفته تا اینکه پادشاه مزبور فوت شد اینها
بنا را بهنگامه جوئی گذارده در هنگامیکه ادورد بتخت آمده نیز طایفه دینز بقاعده معهود
بنای بلوا و شورش گذارده ادورد سپاهی عظیم فراهم اورده در هر یک از شهرهای
انگلند حاکمی با سپاهی معدود تعیین کرده و قلعجات و سنگرات چند از برای انها ساخته
و حکم بانها داده که در هر یک از بلاد انگلند که طایفه مزبوره بنای طغیان و سرکشی را گذارده
انها را سیاست کنند ادورد مردی بود مقدس بعضی بنا بمذهب کتلیک یکی از بزرگان
کلیسا مسمی به دانستن در کلیسا وعظ کرده که کشیشان انگلند موافق مذاهب کتلیک باید
عروسی نکرده بعضی در مدت عمر مجرد و متعلق بلذات دنیوی نداشته باشند ادورد حکم اورا
کالوحی المنزل دانسته حکم جاری کرده که کشیشان مزبور ترک نکاح کرده موافق صوابدید دانستن
عمل کنند و از اینجا دانستن رسوخی در مزاج ادورد کرده که دیگر مدخلیت تامی در امورات
ملکی نموده او را فرمانبردار خود ساخته مدت نه سال ادورد پادشاهی کرده فوت نموده
در تاریخ ۹۵۵ ادوی برادرزاده ادورد بتخت شاهی امده هفده ساله بود در هنگام حکومت او
امر یکه قابل تذکار باشد در تاریخ انگلند این است که دختر عموزاده او مسمی به الگیوا
در نهایت صباحت و ملاحت بود ادوی را میل تا بهشت رالیها بهم رسیده و چون موافق
مذاهب کتلیک منسوبان را نباید بعقد خود در آورند دانستن ادوی را مانع از میل
او و اراده مخالفت با او نموده از سوی میلان خاطر او را زدن او ورشده قبول خلاف دانستن را
نکرده در روزیکه مردم بشکرانه تاج گذاری او بعیش و عشرت مشغول بودند دانستن در بارگاه
ادوی را ندیده داخل حجره او گشته او را در منزل ما در بالگیوا دیده گریبان او را گرفته
کشان کشان در نهایت خفت بارگاه آورده و متهم میکند که اراده بخلاف شرع دارد
او را نه دیگر ادوی دانستن را بجانب ولایتی طلبیده که سالها پدر او بود او را دربار
حساب آورده و چون مثل را به احتساب عاجز شده ترک ولایت را کرده و از ان پس
ادوی عموزاده خود را بعقد در اورده چون در انوقت مذهب همه انگریز کتلیک
بود از سوی مردم را تنفر از عروسی ادوی که خلاف شریعت انها بود بهم رسیده و لذا
جانب بعلت اینکه دانستن را مثل جنت ستایش میکرده و چون مثل را از اخراج او
کرده نیز سبب تکدر انها گشته ارچ بشاپ کنتربری که بزرگ همه کشیشان انگلند الگیوا زن
ادوی را از حرم او بزور کشیده بجبر ابا بر گلند فرستاده صورت مثل را لیها به داغ کرده جبرة مظلومه
مذکور بعلت اینکه زیاده از حد میل با ادوی داشته متنفر از مردم کلیند امده ارچ بشاپ مزبور
از این خبر اطلاع یافته جمعی از سالدات را بعقب مثل را لیها فرستاده او را دستگیر و در نهایت ظلم و
دیر جمع بقتل رسانیده و از سوی دانستن بانگلند آمده و برادر او را در اورده او را کشیده
ادوی بعلت اطلاع از فوت زن خود و زیادی غم و اندوه فوت یافته لیاک انکه باین جرم
اعتقاد مردم مورد سیاست گردیده العهده

ادوی

تاریخ ۹۵۹ ادگر بتخت شاهی امده در عهد ادگر نوعی انتظامی در انگلند یافته که نه اهل
از خارج ولایت توانستند هجوم بولایت مزبور نمایند و نه کسی در ولایت توانست در صدد طغیان و بلوا
گردد چنانچه جمعی سپاه در ولایات انگلند معین گشته که سپاه اسکاتلند را مانع از دخول قلمرو
باینولایت نمایند و کشتی جنگی چند بجهت محافظت دریا معین کرده که از هر سوی راست جزیره مزبور
را چتوال نمایند و همیشه در دور انگلند گردش کرده که کشتی غریب را مانع از دخول شوند و اهالی غربا
و اهل صنعت صنایع چند باینولایت آورده ترویج داده و قواعد و قوانین چند بجهت مملکت مرعی
داشته باینولایت آورده از جمله اینکه او اینکه گرگ بسیاری در این جزیره با فراوان گوسفندها
گوشیده بود و دفع انها همیشه شکار گرگ رفته نسل انها را منقطع کرده و از ان پس مسعود گرگ
که درویلز گرگ بسیاریست قرار داده که هر کس یک سر گرگ اورده فلان مبلغ را مبلغ چند
بعد از اینکه چنین قاعده گذارده هر چه گرگ در ولایت بود مجموع را کشته چنانچه مطلق
گرگ یافت نشده بالفعل در تمام این جزیره گرگ یافت نمیشود در ان وقت فوت ادگر
و از ان پس ادورد اول ادگر بتخت نشسته
بتاریخ ۹۷۱ عیسوی ادورد اول پسر ادگر مسمی بشاهی شده مدت چهار سال بحکومت انگلند
مشغول بوده ادم خلیق خوش طور کم آزاری بود در روزی بعد از شکار بدیدن الفریدا مادر ناتنی خود
رفته در حوالی خانه الفریدا خواهش آب میکند نوکر الفریدا آب آورده هنگام نوشیدن آب
نوکر مزبور خنجری به پهلوی او زده از جریان خون او را غش دست داده از اسب سرازیر گردیده
پای او در حلقه رکاب مانده اسب جوان جوان او را هلاک کرده گویند الفریدا نوکر خود را مأمور
بکشتن پادشاه کرده بود که پسر خود مثل رالیها بکار او بتخت نشیند
بتاریخ ۹۷۵ اثلرید برادر ادورد بتخت آمده و چون مثل رالیها مردی ضعیف العقل و بیقابلیت بود
و دولت دینز سپاهی بر سر انگلند اورده سپاه مزبور در تحت سوین بزرگ بود و از جانب
انگلند دوک مرشا کینک انها رفته سپاه او با او شکست خورده مدتها انگریز مجبور
در اخراج دینز کرده و بعد انها با طلا و روز بروز قوت دینز زیاده شده بالاخره دولت
دینز همه انگلند را بحیطه تصرف در اورده چنانچه از قرار تاریخ انگلند سوین مزبور تخت آمده
بتاریخ ۱۰۱۳ عیسوی سوین پادشاه دنمرک در انگلند ادعای شاهی کرده جزیره مزبور را
بتصرف خود در آورده مدت یکماه و نیم از ان پس سوین مزبور وفات یافته و بزرگان انگلند
شرحی با ثلرید نوشته او را استدعا نموده که مراجعت بانگلند نموده بعد از مراجعت بنای ترتیب
و جهالت گذارده چنانچه مردم از تعدی ظلم او بجان رسیده
تاریخ ۱۰۱۶ الفوت ثلرید سوین پادشاه دنمرک با سپاهی عظیم بانگلند آمده و اثلرید
فوت نموده مدت سی و هفت سال پادشاهی بوده و از ان پس ادمند پسر بزرگ اثلرید
بتخت شاهی امده مردی شجاع و دلیر و قوی هیکل بود او را اهن پهلو مینامند سابقا دولت
انگریز طالب این شده که او را بحکومت انگلند قرار دهند لیکن در قرن گذر او بتخت
امده استعداد و توانائی دولت دینز را نداشته که از انگلند بیرون کند و علی الدوام
در میدان مشغول بود بالاخره دولت دینز و بزرگان دولت انگریز هر طرف لذا صلح
انها به تنگ امده بنای مصالحه با او گذارده باین نهج که برخی از ولایت انگلند

متعلق با دمند بعضی به سپاه و نیز با بعضی که در ولایات شمالی متعلق با دمند و سمت
جنوب متعلق به کنوت باشد بعد از ظهر این مصالحه بفاصله یک ماه ادمند با شمشیر زده رفته
و جمیع او را متصرف نموده دو پسر و دو دختر از او باقی مانده از یکی از دختران ادمند جز اول
پادشاه انگلند تولد و از نسل او جارج ثالث پادشاه هذا العصر متولد شده
تاریخ ۱۰۲۵ کنوت پادشاه انگلند شده دو پسر ادمند باقی مانده بودند را به دنمرک
فرستاده بهانه اینکه انها را تربیت کنند و در مخفی حکم برعایا داده ان شخص فرستاده که انها را
بقتل رسانند لیکن دولت دنمرک انها را انکار در نزد پادشاه هنگری فرستاده که در دربار انها را
تربیت کنند کنوت را خیال اینکه مردم انگلند را از اداره خوش دیده رفع از اولاد نموده
برخی را که گمان خیانت از انها میرفت بوسیله متهم ساخته و زن اثیلرید را به نکاح خود
در آورده که مردم را مایل به خود کند و نیز شرط کرده که بعد از فوت او اطفالی که از زن اثیلرید
باقی مانند بتخت سلطنت نشانند و در مدت عمر خود فتوحات چند نموده و در آخر عمر در نهایت
تقدس و تقوی بقایای عمر را بسر برده خیرات و مبرات بزرگ کنیث‌ها و کلیساها فرستاده
روزی برخی از مزاح گویان بارگاه او بر سبیل تعارف و رسوم دنیا بنا بر خوشی مزاج و چاپلوسی
با او گذارده او را خطاب خداوند بحر و بر نموده در حالت پیری این قول را نپسندیده بلکه بجهت
دانسته فورا در کنار دریا رفته کرسی خود را گذارده نشسته حکم میکند آب دریا رو به جزر نماید
فریاد رحیمانه برزده باین سیاق که ای آب که من پادشاه دریا و صحرا هستم تو که آب دریا
هستی باید ایستاده نزدیک بکرسی من نیامده و پای خداوند خود را تر نکنی حضار را بخاطر رسیده که
او را خبط دماغ بهم رسیده بعد از آنکه آب دریا نزدیک با او آمده و قدمهای او را تر کرده
رو بحضار نموده اجلویان گفته میگویید مرا پادشاه بر دریا و صحرا اینست انکه خداوند
دریا و صحرا است و قدرت کامله او آب دریا را در حرکت می آورد سزاوار است که پادشاه باشد
پس از آن گویند اصلا مزاح گوئی او را نکرده مدت هجده سال حکمرانی انگلند کرده و پس از ان
فوت او در رسیده سه پسر از او مانده سوین و هرالد و هردکنوت مملکت ناروی را بسوین
واگذارده و دنمرک را بهردکنوت و مملکت انگلند را بهرالد واگذارده
تاریخ ۱۰۳۷ هرالد بتخت انگلند نشسته معزی الیه مردی ظالم و بیدل و بیرفتار و بیرحم
بعد فوت او در رسیده و برادر او هردکنوت بسلطنت انگلند آمده و اهالی مطیع او
شده لیکن چندان تربیت نکرده بتاریخ ۱۰۴۱ فوت او در رسیده چون هیچ وارثی از او
بعرصه وجود نیامده بود مردم انگلند خواهش پادشاهان قدیم خود که از سلسله جلیله سکسنی
بوده اند نموده که یکی از انها بتخت انگلند آمده حکومت کند ادورد خلف اثیلرید را که
در نارمندی توقف داشته طلبیده او را بتخت انگلند نشانیده و چون منازعه فیمابین
یکی از بزرگان انگلند مسمی بارل گادون و ادورد پیدا شده بزرگان انگلند بهر رفع
نزاع دختر ارل گادون را بعقد نکاح ادورد در آورده منازعه انها بصلح انجامیده ولیکن
چندان موافقت فیمابین ادورد و دختر مزبور پیدا نشده چنانکه مجددا سبب نزاع فیمابین
ارل مزبور و ادورد شده سپاهی بعد هم بر سر ادورد آورده و جدال با او نموده و ادورد
او را شکست داده و فرار نموده بفرانسه رفته مجددا سپاهی بر سر انگلند کشیده و ادورد

سوالف و نیز دو ترک
را غلط کرده ایست
و آن در یکی کرده
است !

+ مصلحت با او مصالحه کرده بعد از چند روز فوت او در رسیده پسر او مسمی بکادوین هرالد بکار بوده
بحضور آمده و زیاده از پدر حرص مال دنیا و طمع ریاست داشته و چون جوان با استعداد و قابلیت بوده ادورد
از او متوهم گشته که بعد از فوت او شاید هرالد بتخت سلطنت نشیند قرار داد کرده که ولیعهد
از برای خود تعیین کند بنابراین بعقب برادرزاده خود ادورد که در هنگری توقف داشت جمعی را
فرستاده ادورد و اولاد او را از هنگری بانگلند آورده لیکن بعد از چند روز فوت او در رسیده و
پادشاه از جمیع نگشته و بملاحظه اینکه اوکر اثیلرید برادرزاده او قابل حکومت نبوده و از
جانبی هرالد در مقابل بجهت لاچار شده شرحی بولیم دوک نارمندی نوشته مضمون اینکه از منسوبان
او بوده که از نارمندی بانگلند آمده و باصرار تمام او را طلبیده لیکن مطلق مکنونات ضمیر
خود را بامدی اظهار نکرده حتی وزیر او اطلاع نداشته که از برای چه مطلب ولیم را احضار
کرده است و در این بین هرالد مردم انگلند را بخلع مایل خود کرده و با همه گفته که بعد
از فوت ادورد خود را پادشاه انگلند سازد و لیکن از آمدن ولیم دوک نارمندی و سبب
احضار او مطلق اطلاع نداشته و چون دو نفر از منسوبان هرالد در نزد دوک نارمندی
گرو مانده هرالد او را لاحق در ادورد ان انها نموده بنا بر نارمندی رفته دوک نارمندی از
مکنون ضمیر هرالد اطلاع نداشته در نهایت اکرام و عزت با او رفتار کرده بعد از چند
روزی ولیم با او اظهار میکند که ادورد وعده داده است که بعد از او مرا بتخت سلطنت
نشاند هرالد مع الظاهر اظهار بشاشت و خوشنودی کرده و از ان پس ولیم طالب اعانت
و کمک از هرالد شده و مشار الیه معاهده میکند که ملتهای فرمانگذاری را با و کرده
و قسم یاد کرده که در هر حال در فرمانگذاری ولیم کوشد و از ان پس از ادای خروج کرده
و بعد از چند روز فوت ادورد در رسیده
بتاریخ ۱۰۶۶ هرالد بتخت پادشاهی نشسته اگرچه مطلق حق بولایت انگلند نداشته لیکن ارچ
بیشاپ یارک تاج شاهی بر سر او گذارده مدت قلیلی از جلوس نگذشته که سپاهی عظیم
در سیصد و پنجاه کشتی جنگی از دنمرک بتاراج انگلند آمده و هرالد سپاهی مجدد بمقاومت
سپاه دنمرک آورده مقاتله فیمابین واقع و بعد از مجادله بسیار شکست معقوله بسپاه دنمرک داده
و انها را از انگلند روانه ساخته در این بین ولیم دوک نارمندی با شصت هزار سپاه جنگی
بتسخیر انگلند برخاسته و وارد بانگلند شده و از سوی هرالد اطلاع از عزیمت
ولیم یافته سپاهی بمقاومت او فراهم آورده که ممانعت ولیم کوشد اگرچه گادث
برادر او او را مبالغه در ترک جدال نموده قبول نکرده و نصایح او مفید نیفتاده در حوالی
هستنگس بمقابله و مجادله با ولیم کوشیده مقاتله عظیمی فیمابین روی داده و هر طرف
جمع کثیری کشته شده بالاخره ولیم غالب آمده و شکست معقوله بسپاه انگریز داده و هرالد
و برادر او در مقتل ساخته و از فوت انگلند مضمحل بولیم نارمندی گردیده و مجددا
اهالی انگریز مطیع و منقاد ولیم گردیده او را ولیم کانکورر میگویند یعنی غالب لیکن ولیم
عهد با انها کرده که موافق احکام و طریقه شرع که الفرید گذارده عمل کند
اول حرکتی که کرده این بوده که املاکی که مخالف هرالد بمقابله و مقاتله او قیام نموده
بعضی از املاک انها را متصرف گردیده و تعیین رکاب خود بخشیده و ضبطات و املاک

و امورات سلطنت را مفوض با اهالی نارمندی نموده هیچکدام از اهالی انگریز را مامور
بخدمتی ننموده و باین سبب اکثر مردم انگریز آزرده خاطر گشته از رفتار او ولیم متنفر
گشته و قلعه لندن و سایر شهرات دیگر این ولایات را خراب کرده چند قلعه ها که بنا نمودند
محصور و محصون کنند باقی گذارده و سپاه نارمندی را که با خود را متفرق بولایات
انگلند نموده در هر جا که یک طغیان از اهالی می رفت جمعی از سپاه خود را در آنجا
فرستاده که تمکین نمایند و از آن پس از برای چند مدتی بجهت سرکشی بولایت خود نارمندی
برگشته و اودو برادر خود را جانشین خود در انگلند نموده و مادام غیبت او از
هر گوشه و کنار اهالی انگلند بنای شکایت و اظهار ناراضی مندی نموده و هر قوم طلب
یاغی گری و طغیان را نموده و مخفیانه اهالی انگریز قرار داده که یکدفعه از کمین جسته
همه اهالی نارمندی را یکدفعه بکشند و بنا را نهاده اینکه در روز اول پرهیز [illegible]
که عید دینیست که مجموع مسیحیان بی اسلحه بکلیسا میروند در آنروز مجموع را بقتل برسانند
و از بعضی جواسیس چند ولیم را خبر داده کرده معزی الیه بکمال تعجیل با انگلند امده قبل
از وقت طغیان وارد بلندن شده و مردم عزیمت خود را فسخ کرده و از آن
پس ولیم اهالی انگریز را خاین و دشمن خود شمرده و سلب اعتقاد او از مردم انگلند
شده و عزم خود را جزم کرده که بشهای بد رفتاری را با اهالی انگریز کند اما الاخراج [illegible]
دو مقابل کرده و ابعضی صورت ناخوش مردم شده اظهار طغیان نمودند لیکن بعلت عدم
قوت منهزم و عفو گشته بسیاری از مردم از تعدی او در بغداد نموده بولایات
بعیده و غریبه رفته از آنجمله جمعی از شاهزاده و بزرگان در دربار اسکاتلند رفته و مالکم پادشاه
اسکاتلند انها را اشکفلند و مهماندار کرده و چون طایفه انگریز علی الظاهر متفق با سپاه
نارمندی شدند لیکن [illegible] اوند در جنگلها و دهات متفق شده هر کدام از اهالی
نارمندی را دیده مقتول ساخته بردن اینکه قاتل را اشناسند و چون جمیع از نارمندان
جان خود را در معرض تلف دیده استدعای رخصت و مراجعت بنارمندی گشته
محالها را منبر کنند کلا طغیان کرده محال مزبور را خالی کرده و یکدفعه خود را با سپاه نارمندی
زده گویند در این بلوا صد هزار نفر از اهالی انگریز تلف شده و محال مزبور
الحال آباد شده و اموال بزرگان و نجبا تاراج رفته و باین سبب نجبا و خانه
دان قدیم بفقر و فنا گرفتار گردیده [illegible] فانزان در بدر گردیده و خارج از عزت و ابرو
و دولت گشته بزرگان [illegible] نهاده با الاخره در اواخر عمر خود ولیم را میل
اینکه ولیعهدی را بخود گذارده که وارث سلطنت او گردد چهار پسر داشته و چند
دختر نیز داشته رابرت ارشد خود خواهش حکومت نارمندی نموده پدر او جواب میداده
که اگر چه طالب این امر اگرا ولیعهد کنم لیکن شرط نکرده ام که قبل از فوت خود
جامه از سر بردن کنم با بعضی که تا حیات خود حکومت متعلق بخود است از این
جواب رابرت پسر او از بعضی بدطبع شده در این حسد و نزاع فیمابین
پسران او واقع گردیده هر چه ولیم سعی در مصالحه و ساکت کردن انها کرده چاره نبخشیده
و نزاع فیمابین انها برقرار بوده

بتاریخ ۱۰۷۱ رابرت پسر ولیم با جمعی از رفقای خود از انگلند بعزم تسخیر قلعه [illegible]
بیرون رفته حاکم قلعه مزبور او را مانع از دخول بان گشته بمدت پنج سال منازعه فیمابین
پدر و پسر روی داده بالاخره جمعی از اهالی نارمندی را بطرف خود مایل کرده و از آن پس ولیم
سپاهی عظیم از انگریز فراهم اورده و بنارمندی رفته سپاه رابرت را شکست داده و در حوالی
قلعه گربرای جنگی مقابله ولیم با رابرت واقع و هر دو صورت بندی داشته یکدیگر را نشناخته
حمله بیکدیگر نموده و آن رابرت بضرب شمشیر پدر خود را از اسب فرود اورد ولیم نعره استمداد
از سپاه خود جسته رابرت صدای پدر را شناخته شرمنده و منفعل از اسب بزیر امده دست
پدر را بوسیده استدعای عفو تقصیرات از او نموده و خود را قسم یاد کرده که مادام
حیات سر از ربقه اطاعت او بیرون نخواهد برد و هر دو مراجعت باردوی خود نموده از آن پس
با انگلند برگشته و اوقات با انتظام امور انگلند مصروف کرده با جمله ارض انگلند را
از زمین یاغیه و ناحق با اهالی نارمندی داده و بقدر یکهزار و چهارصد مزرع بزرگ از رعایای
انگریز را خود متصرف شده و چون مایل بشکار کردن بوده محال همشیر را بقدر سی میل فرسخ
و پا رعیت کرده که حیوانات شکاری او در انجا مانند و رعایای بیچاره را از اماکن انها
در بدر کرده و حکم جاری کرده که هر کس بعزم صید شکارگاه او در صدد چشم او را خراب کنند
و قرار داد کرده که قتل نفس را بجهات دیگر علاج کنند و لیکن ولیم در اینخدمات عظیم
فراهم آورده دستگاه ملوکانه در نهایت عظمت بجهة خود چیده برادر او اودو
بجهت [illegible] با دولت فراوان عازم ایتالیا نموده هنگام خروج او از انگلند اطلاع یافته
او را مانع از رفتن نموده و او را گرفته بنارمندی فرستاده محبوس ساخته و اموال او را
ضبط نموده و چون از اهالی کلیسا نموده بود که بزرگ همه کلیساهای فرنگستان ملک [illegible]
حضرت علیه هر چه سعی در استخلاص او نموده چاره نبخشیده بعد از چندی یکی از ولایات
متعلقه با او [illegible] از محال فرانسه یاغی شده و از انگلند سپاهی بر سر انها برده که
اهالی انجا را تنبیه کنند و چون [illegible] طغیان مزبور را پادشاه فرانسه داشته منازعه
او نموده و تاراج به بعضی از ولایات فرانسه اورده و چند ولایت او را خراب کرده
و بعرض انتقام مزبور را اتش زده در این بین کرد و از اسب او در میانه خاکستر گرم
رفته با او سوخته چراغ پا شده و در بالای زین افتاده اندرون او معیوب
شده و ناخوش شده مراجعت بمقر خود کرده و چون بیماری او شدت بهم رسانیده
و مرض موت در او هویدا گشته از کرده ناهنجار خود مثل اکثر مردم اهل دنیا خجل گردیده
دست ندامت بهم فرکوفته خیرات چند نموده و اموال بسیاری وقف کلیسا کرده
اکثر بزرگان انگلند را که بناحق محبوس کرده بود ازاد کرده و از زندان بیرون اورده با الاخره
برادر خود را از حبس بیرون اورده و ولایت نارمندی را برابرت پسر خود
واگذارده و شرحی [illegible] کنتربری بلندن نوشته و خواهش مند گردیده که پسر ثانی
او ولیم پادشاه انگلند کند در تاریخ ۱۰۸۷ فوت او در رسیده شصت و دو سال
عمر کرده و بیست و یک سال پادشاهی انگلند را کرده از جمله قواعدی که در لندن گذارده بود
اینکه هشت ساعت از ظهر گذشته [illegible] و یا تابستان مجموع مردم بایست کلا

در تخت خواب رفتند و المرد هر فانوس چراغ روشن نبه بعیز بعد از ساعت هشت جریمه
عظیم بایست بدهند حکم مزبور در سن بلیز نمیکرد

تاریخ ۱۰۸۷ ولیم ثانی پسر ولیم کانکورر که او را ولیم سرخ مو مینامند بتخت انگلند آمده اول قاعده که بانگهه اینکه عهد کرده که با مردم در نهایت مدارا رفتار کند لیکن فورا بعد از استقامت و استقلال بنای ظلم و تعدی گذارده بعیز زیاده از پدر خود

تاریخ ۱۰۹۶ بنای جنگ صلیبیان فرنگستان با مسلمانان در بیت المقدس شده از هر یک از قرال فرنگ جمع عظیم با اسلحه و ادوات جنگ به بیت المقدس فرستاده از آنجمله برادر او رابرت عزیمت جنگ مزبور نموده ولایات نارمندی و مین را گرو در نزد ولیم گذارده و وجهی از او گرفته بتهیه اسباب جنگ مشغول و تا نیم گشته در آن وقت از جمله انگلند سیصد هزار و سپاه بجنگ مزبور رفته و در این ضمن ولیم علاوه بازدید ولایات نارمندی و مین و لایاتی که تمکین نکرده او آمده بجهة رفته اتفاقا روزی سواره بیکی از جنگلها میگذشته صیادی در تیری از قضا با جوی انداخته تیر مزبور از درخت مزبور رد کرده بپهلوی او رسیده او را میکشد سیزده سال پادشاهی کرده سن او چهل سال بجهة و چون رابرت برادر بزرگتر او در جنگ رفته بجهة هنری اول بتخت آمده

تاریخ ۱۱۰۰ هنری اول برادر ولیم بتخت انگلند آمده و اول دفعه که بتخت آمده بخیال اینکه مردم را مایل بجهة خود کند و جلب قلوب آنها را نماید که مبادا در هنگام مراجعت رابرت برادر بزرگتر او را بکار آید بجهة او بنای شروع در خوشی رفتاری و سلوک با مردم نموده اول دفعه حکم صادر کرده که قواعدیکه در هنگام سلطنت پدر و برادر او جاری شده و رعایا از آن قواعد ناراضی بوده موقوف بجهة باشد از آنجمله قاعده آتش خاموش موقوف بجهة هر کس هر وقت میخواهد بخواب رود رفته و بیدار شده باشد و قواعدیکه او وردنان بنا گذارده و مردم از آن قواعد خوشنود و بجهة حال خود و رافت قلب ... که وزیر برادر او بجهة و مردم از او ناراضی بجهة بجهة رضای رعایا او را معزول و محبوس ساخته بعد از چندی رابرت از جنگ بیت المقدس مراجعت و ادعای جانشینی پدر خود را نموده هنری سپاهی فراهم آورده که مبادا رابرت اقدام نماید لیکن مدت وقت جنگی واقع نشده جمعی از نجبا کلیب بمصالحه و میانجی قیام نموده بالاخره قرار میدهند که رابرت مراجعت بنارمندی نموده و هر ساله مبلغ معینی باو رسیده و همچنین هر کدام از برادران فوت شده و وارث نداشته دیگری کار او بر تخت انگلند آید لیکن در سال دیگر اهالی نارمندی بخدمت هنری استدعا نموده که هنری آلیه بنارمندی رفته و ولایت مزبور را اجزای انگلند نموده و خود پادشاه آنجا شده بعلت اینکه از ظلم و تعدی رابرت اهالی نارمندی بجان رسیده و هنری حسب الاستدعای آنها بنارمندی رفته و برادر خود رابرت را بانگلند آورده بیست و هشت سال محبوس کرده چنانچه در زندان فوت شده در سال ۱۱۰۶ نارمندی اجزای انگلند شده و ... طرفی که داشته باشد روتر داده مگر اینکه فوت پسر هنری که مجملا قلمی شده

تاریخ ۱۱۲۰ پسر او از فرانسه عزیمت انگلند را نموده با جمعی از بزرگزادگان در کشتی نشسته و در دریا غرق و جوان قضا بزرگزاده از میانه کشتی نجات یافته و خبر فوت او را بانگلند آورده گویند هنری از خبر شکسته گویند مادام حیات بعد از آن کسی او را متبسم ندیده در نارمندی رفت و در رسیده او در سال ۱۱۳۵ عیسوی شصت و هفت سال عمر و سی و پنج سال پادشاه انگلند بجهة لقب هنری آلیه را فاضل میگویند بسبب حظ در علوم ماهر و فضیلتی داشته و سبب ترغیب طلاب و بنای مدارس و سایر آنجه گشته

تاریخ ۱۱۳۵ متلدا دختر هنری بتخت انگلند نشسته لیکن اندک وقتی از آن وراث پس ... از بزرگان طالب گرفتن تخت و اخراج متلدا شده و فیمابین نزاع روی داده استیون نام خواهرزاده هنری بجهة چون او دختر زاده ولیم اول بجهة خیال نموده بلکه مدعی مطلق گشته که وارث ملک اوست برادر او بیشاپ و نجستر بجهة و بحمایت او برخاسته و تاج شاهی بر سر او گذارده لیکن کمتر از بزرگان مایل بجانب او بجهة و از برای اینکه تواند استقلال یابد عهدهای بخشش و مراحم بزرگان نموده اولا اذن بزرگان داده که در شکارگاه او رفته شکار کنند و فراغ و لایحه تخفیف داده و از طرف متلدا سپاهی فراهم آورده بعیاد و ملک او برخاسته و برادر متلدا بحمایت او قیام نموده و از جانب استیون بجهة ترغیب بزرگان و جلب قلوب آنها اذن بانها داده که هر کدام قلعجات مستحکم بسیاری از برای خود سازند و هر کدام قلعجات از برای خود ساخته و سپاهی معدود بگرد خود جمع کرده گویند هزار و یکصد قلعجه در آن وقت ساخته و در حقیقت انگلند ملوک الطوایف شده در هر سر حدی یک نفر امیر طلبی یاغی گری زده سکه شاهی از رواج افتاده و مردم کلا مضطرب و ویران شده هرج و مرج غریبی دست داده چنانچه

تاریخ ۱۱۳۷ ارل کلاستر بر سر طغیان و یاغیگری برآمده و سپاهی معدود فراهم آورده و سال دیگر داود پادشاه اسکاتلند بحمایت متلدا کوشیده با سپاهی عظیم بانگلند آمده تا حدود ... رسیده لیکن استیون سپاهی بمقاومت آنها فرستاده آنها را شکست داده و چون استیون بزرگان انگلند را مطلق العنان و محصور در قلعجات خود دیده سعی در این نموده که قلعجات آنها را منهدم نماید و ایضا آنها از استیون بر دیگر ناراضی شده و بمخالفت او برخاسته و ضمنا طالب مراجعت متلدا بانگلند شده

تاریخ ۱۱۳۹ متلدا با رابرت ارل کلاستر بانگلند آمده اگرچه اولا زیاده از یکصد و چهل سواره همراه نداشته لیکن بتدریج مردم بگرد او جمع شده و از بزرگان ... در قلعجات خود نشسته هر کدام بتاراج دیگری قیام نموده اموال یکدیگر را بیغما برده و دزدان و قطاع الطریق سر راهها را بسته دهات و بلوکات خراب و ویران شده و زمین و زراعت لم یزرع مانده و قحط در انگلند پیدا شده و در این بین ارل کلاستر در حوالی لنکلنشیر بجادله استیون قیام نموده و از طرفین قتل و نهب روی داده بالاخره سپاه استیون شکست خورده خود به تنهائی بعد از شجاعت زیاد تا اینکه شمشیر او شکسته او را زنده دستگیر کرده بقلعه کلاستر با غل و زنجیر فرستاده و بعد از آن تاج شاهی بر سر متلدا گذارده و چون متلدا بزرگان ولایات را مطلق العنان و مستقل در قلعجات خود دیده سعی در این میکند که تخفیف در قوت آنها داده و از بعض بیشتر از بزرگان بر سر یاغی گری قیام نموده و طغیان کرده و شهر ... لندن نوشته که ... لندن ... سر متلدا ... دستگیر کنند و از ...

بنابر پخبر برادر استیون جمعیتی برپا کرده طغیان نموده مستلدا را خوف غالب و از لندن
فرار نموده بقلعه ونچستر رفته و مردم قلعه مزبور را محاصره کرده و بعلت قلت آذوقه و محظر
مستلدا از قلعه مزبور گریخته و برادرش را بیجا که در آن کلاستر بوده دستگیر شده و او را
بجای استیون در محبس گذارده و استیون را مجدداً بر سر تخت آورده اند مستلدا ابتدا اکسفورد
گریخته و سپاهی فراهم آورده و ایضاً مجادله با استیون نموده بالاخره مستلدا از راه اضطرار
فرار بفرانسه نموده

بتاریخ ۱۱۵۱ هنری پسر مستلدا بانگلند آمده ادعای ارث مادر خود را کرده بعلت اینکه مستلدا
وارث حقیقی ملک بوده و از سوی استیون سپاهی فراهم آورده بمقابله او جنگ نموده بزرگان
انگلند میانگی برخواسته قرار میدهند که بعد از فوت استیون هنری تخت انگلند نزول
کند و هنری مراجعت بملک خود نموده بعد از سالی از آن استیون فوت نموده

بتاریخ ۱۱۵۴ هنری ثانی پسر مستلدا بر سر تخت انگلند آمده و اهالی انگریز او را در نهایت جلالی
بتخت آورده و فوراً حکم میدهد که قلعجات انگلند که سبب جمعیت و شورش طغیان ارکان
انگلند بوده خراب کنند مگر آنکه چند قلعه مضبوط را گذارند که از برای روز مبادا
بکار پادشاه آید و چون سابق قاعده این بوده که هریک از بزرگان در هریک از بلاد
که توقف و ساکن بوده رعایا را خود مطلق رعیت و فرمان بردار و اسیر بزرگان بوده
این قاعده را بکلی موقوف نموده و حکم جاری کرده که رعایا مطلق آزاد بوده [illegible]
حال این قاعده در انگلند جاریست و نیز حکم جاری کرده که اعزه و نجبای [illegible] را
موافق استعداد و قابلیت آنها بخدمات و لایق مرجوع دارند نه اینکه بعلت [illegible]
آنها و چون سابق دو فرقه از مردم برتری از سایر ناس داشتند یکی از بزرگان و امرا که
هریک در محال خود خداوند و سرحد بوده و همه مردم سر در بقید اطاعت آنها گذارده
و سایر نجبا و اعزه و مقرر در محال مزبور که در حیطه تصرف و در بقید اطاعت او بوده و فرمان
او بعینه مثل فرمان پادشاهی بوده مزبور جاری بوده و فرقه دیگر اهالی کلیسا
که آنها نیز تسلط تام بر سر مردم داشته لیکن بعد از جریان احکام او امرا و بزرگان بتدریج
رو بتخفیف آورده بعض قوت و قدرت آنها ولیکن در تقلیل کشیشان سعی کرده و بسیار
بسیار امر مزبور را مشکل دیده در آن وقت کشیشان اقتدار [illegible] تسلط
در انگلند داشته و عوام الناس بلکه خواص مردم آنها را نایب حضرت عیسی دانسته [illegible]
هر فردی از افراد ناس هر روزه آنچه در دل داشته بکشیشان گفته و هر کدام مرتکب گناهی
شده بنزد کشیشی رفته [illegible] باو داده و بخشش آن امر از او گرفته در نهایت خاطر جمع و فراغ
از خوف عذاب بعقب کار خود رفته طمس بکت نام یکی از بزرگان کلیسا بمنصب
ارچ بشپ که بزرگترین کشیشان انگلند است از جانب پوپ منصوب شده بوده اینکه
اظهار بندگی پادشاه کند در نهایت جرأت منصب مزبوره منصوب گشته و [illegible]
[illegible] ناخوشی و غضب پادشاه گشته و مدتها مابین او و پادشاه مناقشه و نزاع [illegible]
شده بالاخره منشار الیه از غضب و خیط از انگلند بیرون رفته داخل فرانسه شده [illegible]
[illegible] عزت کرده و پادشاه فرانسه اظهار مرحمت باو نموده از آنجا بایتالیا رفته و بنزد پوپ رفته

و هنری از این سلوک بکاتب پوپ فرستاده و پوپ مطلق متحمل بر سلوک او نشده بالاخره مرام مراجعت بانگلند کرده
و این عوض زیاده سبب غضب پادشاه گردیده حکم جاری کرده که هیچکس از مردم متوسل پوپ و یا ارچ بشپ
نشود و هرکس حرکتی کند که دلالت بخیانت دولت کند و یا بدون اطلاع او بنزد پوپ رود و شرح [illegible]
خیانت عظیم خواهد کرد و مجازی هریک از کشیشان انگریزی که خود را متوسل پوپ داند مورد مواخذه خواهد

+ این خبر بپوپ رسیده مورد تغیر او گردیده بلکه عزیمت انهدام او را کرد از سوی طغیان مردم در انگلند
و اعتقادات فاسده مردم نسبت بپوپ و از سوی تغیر پوپ وهمی در [illegible] زلزله در ارکان
هنری افتاده چاره بجز مصالحه ندیده شرح عذر آمیز بپوپ نوشته و مستدعی فرستادن طمس گشته
و اندک وقتی پس از آن منشار الیه مراجعت بانگلند نموده بجای آنکه در نهایت آرام بمنزل خود رفته
در نهایت جرأت و طمطراق جمع کثیری باستقبال او رفته بطور عام زمزمه با تسبیح و تهلیل او جرأت او را
داخل شهر کرده و [illegible] که [illegible] باد و فقار را داشته و در خدمت پادشاه [illegible]

+ وارد از منصب انها معزول کرده برخی را از دین عیسوی بیرون نموده و اموال انها را ضبط کرده
منشار الیهما بنزد پادشاه شکایت از او برده و پادشاه از روی تغیر گفته بوده نمیدانم با او چکار کنم
خوب میشد و جان از دست او خلاص میگشت منشار الیهما را بخاطر رسیده که پادشاه را میل
بکشتن اوست مخفیانه در کلیسا رفته [illegible] که در نماز مشغول بوده او را بقتل رسانیده
پوپ از خبر اطلاع یافته و عوام الناس طغیان و شورش نموده از برای اکثر مردم را مشغول [illegible] کنند در
قتل طمس انها را [illegible] آورده و سپاهی جمع آوری کرده و هنری قصد تسخیر ایرلند داشته

بتاریخ ۱۱۷۲ عیسوی جزیره ایرلند کلاً بتصرف او آمده و ملحق بانگلند نموده و اندک فراغی از رنج
پوپ و منافقه طمس بهم رسانیده که در میانه قبیله او نزاعی برخواسته پسر او هنری را پادشاه [illegible]
اعوان نموده که او نیز در تخت خواهش سلطنت انگلند را کند که قبل از فوت خود مفوض باو کند هنری خلف
مطلب را نموده پسر مزبور بولایت فرانسه رفته و بزرگان انگلند قصد اینکه هنری سبب تخفیف انها
در بزرگی و جرأت انها گشته خواهش داشته که یکی از پسران او را [illegible] آورده که مجدداً توانند
جرأت و عظمت سابقه خود را تصدیق کنند و دو پسر دیگر او خواهش ولایات دیگر متعلقه باو را داشتند
که در تحت حکومت ایشان [illegible] صاحب شوند و چون انها مأیوس از عوض خود گشته بقهر بفرانسه رفته لیکن [illegible]
[illegible] مطلق هنری را مضطرب نکرده برخی از سپاه [illegible] بقدر چهار هزار
نفر جمعیت فراهم آورده مصمم و مسلح بولایت فرانسه رفته مصالحه با پادشاه فرانسه کرده و سرکشی بولایت
خود نموده و [illegible] هرکدام از پسران خود [illegible] معین کرده از آنجمله نیمه خراج سالیانه انگلند را به پسر بزرگ
او هنری مفوض داشته ولیکن بعد از آنکه هنری بانگلند مراجعت نموده ایضاً مردم باغوای او قیام نموده
و منازعه فیمابین پدر و فرزند انداخته

+ در سال ۱۱۸۰ ولیم پادشاه اسکاتلند هشتاد هزار سپاه بر سر انگلند آورده که آن ولایت را خراب کند و از
سوی هنری سپاهی [illegible] بمقابله او فراهم آورده و مقاتله فیمابین انها واقع شده سپاه اسکاتلند را شکست [illegible]
+ و پادشاه اسکاتلند را اسیر و بزندان فرستاده بعد پنج سال از آن پس فارغ از جدال و نزاع [illegible]
و در [illegible] قواعد و قوانین چند بجهت استراحت و رفاهیت مردم بنیاد کرده که بالفعل در میانه مردم جاریست
و منتفع از آن میشوند پسر بزرگ او را ناخوشی [illegible] عارض و فوت شده و پسر دیگر او جفری در فرانسه
فوت شده و پسر دیگر [illegible] از او باقی مانده هنری از کثرت زحمات و تصدیعات [illegible]

و ناخوشی اولاد او باو رسیده که مجموع را عاق کرده و دقیقه‌ای از حیات از زحمات انها فارغ نگشته
چنانچه با ناخوشی بیشتر گرفتار و بسبب همان ناخوشی فوت او در رسیده پنجاه و شش سال عمر کرده و سی و پنج سال پادشاهی
نموده در هنگام فوت او همه مردم را ماتمی عظیم دست داده بعلت اینکه پادشاهی فاضل و کامل و رشید
و رعیت دوست و با مروت بوده

بتاریخ ۱۱۸۹ عیسوی ریچرد پسر او بر تخت انگلند آمده و در روز اول حکم صادر نموده که یهودان
متوقف انگلند نزدیک بادشاه نیایند بعلت اینکه او مرد مقدس بوده و با طایفه خلاف مذهب
نفرت بی نهایت داشته و شهرت در شهر پیچیده که ریچرد حکم بقتل یهودان کرده لهذا بعضی از انها را
مردم شهر مقتول نموده و خانهای انها را سوخته با بچه‌ها که یهود را جان ده کرده لیکن بعضی از
بزرگان شهر مردم را از اضرار یهودان مزبور مانع گردیده در این ضمن خبر از بیت المقدس به
فرنگستان رسیده که ایضا اهالی مسلمانان بر سر انگسان هجوم آورده و از هر ولایت جمعی از سپاه
عیسوی فراهم امده که بجنگ جهاد موافق قاعده انها رفته پادشاه فرانسه اصرار با ملکلانج
ریچرد نموده که بجنگ مسلمانان رفته و سپاهی از انگلیز و فرانسه در فرانسه اجماع نموده هر دو انها
یکصد هزار نفر بوده در هر دو سپاه با هم متعهد و متعهد شده که متفق بجنگ صلاح الدین رفته و از
راه دریا عزیمت بیت المقدس را کرده اتفاقا در عرض راه طوفانی از انها گرفته تا در ولایت
نموده بکنار دریا در بندر سیسیل رفته مدت زمستان در ان نواحی بوده سال آینده اخر نزاعی
فیمابین انها واقع و لیکن بصلح انجامیده و پس از ان عازم بحر رسلام گردیده اتفاقا بعد از ورود
به بیت المقدس فلیپ پادشاه فرانسه را ناخوشی عارض و مراجعت بفرانسه نموده ده هزار سپاه
فرانسه را با بوالحجر گذارده در تحت ریچرد گذارده و ریچرد با صلاح الدین که یکی از بزرگان
مسلمانان بوده جدال کرده مشار الیه سیصد هزار سپاه داشته و صلاح الدین را شکست
داده و فتوحات بسیار نموده و بعضی تسخیر شهر اسقلان گرفته و شهر مزبور را تسخیر کرده و از آنجا
پس به بیت المقدس رفته و چون سپاه انگلیز چندان قوه نداشته که تاب مقاومت سپاه
اسلام را اورد ناچار و بعضی را گذارده و عهدنامه با صلاح الدین نوشته که صلاح الدین رخصت
مسیحیان داده که هر سال بزیارت بیت المقدس رفته و ریچرد مراجعت بولایت خود نموده
و لباس مبدل از راه بحر عبور کرده و لیکن دوک اتریش مسر بلیاپول او را شناخته و
دستگیر و مقید ساخته و اهالی انگلیز مطلق اطلاع از احوال او نداشته اتفاقا یکنفر مغنی
فرانسه از کناره قلعه که معظم الیه محبوس بوده گذر کرده ریچرد در محبس بنی زند مشغول بوده
بنغمه‌ای با اعم و غصه و گرفتاری خود را نموده و مغنی مزبور از بیرون قلعه بنوای همان نغمه
با او گذارده بالجمله با خود از کیفیت احوال ... و ... اطلاع بهم رسانیده
و از ان پس مغنی مزبور مراتب احوال او را نیز در قوم انگلیز اظهار نموده و قوم مزبور سیصد
هزار تومان بدوک مزبور داده و ریچرد را خلاص کرده با انگلند پس فرستاده و چون بعضی
از بزرگان مثل ... با انگلند رفته و از وضع استقبال و احترام ... کرده ... انگلند
درامدن ریچرد کرده جرئت ملاقات با دوست داده و در مراجعت ... پادشاه ...
عرض کرده که اگر شما از ... اهالی انگلیز با شما اطلاع داشتیم و با از ... انها
نمیبایستیم هر آینه ... مزبور از انها نمیتوانستیم گرفت و پادشاه انها ... داد

جنگ میکرده او در دست مفت محبوس بوده برادر او جان سعی بلیغ داشته که او را از حبس خلاص نکنند
بسبب اینکه خود طالب ریاست و حکومت انگلند بوده هنگام مراجعت ریچرد از پی حقوق دیگر
و خیانت برادر خود آزرده خاطر شده گوشمالی برابر کرده و او را مقصر و خاین نموده و اموال او را
ضبط کرده و خود او را مغضوب نموده لیکن چندی پس از ان محبت برادری او را بر سر لطف آورده
تقصیر او را عفو کرده اتفاقا خزانه در بلاد فرانسه که متعلق بریچرد بوده پیدا شده پادشاه
فرانسه ادعا نموده که خزانه مزبور متعلق باو است برخی را ادعا اینکه متعلق بریچرد است ریچرد
سپاهی فراهم آورده که بولایت مزبور رفته خزانه مزبور را متصرف شود در قلعه شلوث
بتیر کمانی باو رسیده او را مقتول ساخته و پس از ان در هنگام مرگ وصیت کرده که
ملک و خزاین او را تفویض بیان برادر او نموده و خود فوت کرده چهل و سه سال عمر داشته
و ده سال پادشاهی کرده و اولادی نیز از او نمانده

بتاریخ ۱۱۹۹ جان بتخت پادشاهی رسیده اول قدم برادرزاده خود را که پسر جفری و وارث
حق مملکت انگلند بوده بدست خود او را بقتل رسانیده و باین سبب طوایف انگلیزی بی نهایت
از او متنفر گردیده و از سوی اربع پنج از جانب پوپ مامور بانگلند شده و جان او را مانع
از تعیین خدمت منصب مزبور گردیده بنا علیه فیمابین کشتی کلیسا و پادشاه واقع شده و بزرگان
کلیسا درب معبدها را بسته مردم را مانع از نماز نموده و حکم داده که هیچکدام از مردگان را
بکلیساها دفن نکنند بلکه در این هنگام فوت شده نعش انها در کوچه و برزنها میگذاشته
بیرون دفن افتاده از ... پوپ ... بمنازعه جان برخاسته و از طرفی رعایا و بزرگان
انگلند از افعال و اعمال او متنفر شده بالاخره در قلعه مانده مطلق بیرون از خانه خود
نیامده و در این بین پوپ ولایت انگلند را به پادشاه فرانسه بخشیده و پادشاه فرانسه سپاهی
فراهم اورده که تسخیر انگلند نماید اگرچه اهالی انگلیز از رفتار و کردار جان ناراضی مند بوده
لیکن غیرت و حمیت انها بجوش امده راضی با غلبه نشده که دولت دیگر بر سر ولایت انها
حکمرانی کند و انها با خود دل خود گفته سپاهی بموازی شصت هزار نفر فراهم آورده و جان را ۳
از قلعه خود بیرون اورده و بر سر سپاه مزبور گذارده که بمقابله سپاه فرانسه قیام نماید مقارن
این حال رسولی از پوپ در جزیره در نزد جان پیغامی اورده که چنانچه اقرار باطاعت پوپ
کند او را مورد ... خواهد بخشید جان راضی بخواهش او گشته و در مجمع عام در مقابل مردم در
حضور رسولان پوپ باین الفاظ گویا شده
من که جان هستم برحمت خدا پادشاه انگلند و ایرلند بوده از برای اینکه تقصیر من عفو شود ...
من بخشیده کرده پادشاهی خود را بدست پوپ واگذارده و از این پس خود را غلام پوپ دانسته
خراج مملکت را هر ساله نزد او ارسال میفرستم و بعد از این اوقات که اقرار مزبور را نموده بود
در ورقه نوشته که در معرض تماشای خلق ... مسیحیان است و از ان پس وکلای پوپ تاج شاهی را
بر سر جان گذارده و وجوه خراج مملکت را که عبارت از هفتصد مرک از برای انگلند و سیصد مرک
از برای ایرلند بوده بدست خود تسلیم وکلای پوپ نموده و انها مخفی از برای اینکه او را خفت
دهند وجوه مزبور را در مقابل مردم پایمال کرده و از ان پس بزرگان انگلند و وکلای پوپ
با هم کنکاش کرده بعد از چندی بزرگان انگلند تاج را بنا بر سر گذارده و از اهالی انگلند ...

از مکالمات با انها راه دیوان رسیده و از غیرت و خوار کردن او در نزد وکلای پروپ به نهایت ازاد
بزار شده یکدفعه طغیان بر سر او کرده با جمعیت تمام بر سر خانه او رفته قبل از ورود انها
جان اطلاع از طغیان انها بهم رسانیده و وزیر حق ما با ارچ بیشاپ کنتربری بنزد انها فرستاده
سبب طغیان انها را از انها استفسار کرده بزرگان در جواب او مذکور ساخته که چون پادشاه
ما را از آزادی تحریر منع کرده بعینه مثل اسرا با ما سلوک میکند و قواعدیکه از پادشاهان
سلف از برای رفاهیت رعیت گذارده بودند بکلی موقوف داشته اگر چه جان از گفتگوی انها
متغیر شده و راضی بجدال با انها نبوده از مصالحه لیکن چون سپاهی قوی بر سر او جمع
شده جنگ کرده که اگر موافق خاطرخواه انها است معمول خواهم داشت و مدتی در گفتگو بوده
بالاخره جان نوشته و مهر کرده و در لندن در ترجمان مند بعز ملکی بزرگ و در تخت میگیرد در آن نوشته
بر خلاف قواعد حال در میانه مردم جاری است حکم مزبور را مهر کرده احکام چند در آن مندرج
که از آزادی مردم است ولیکن چندی بعد ایضا جان خلاف قول و عهد خود کار ها
باضرار و ناخوشی مردم گذارده و الملکه انگلند از مکاتبه او بجان رسیده جان سپاهی انبوه
بر سر خود جمع آوری کرده و بزرگان انگلند استمداد از پادشاه فرانسه کرده در آن حال مردم در
اضطراب بالاکلام دست داده که اگر جان مغلوب سپاه فرانسه شود پادشاهی انگلند
بر دست حاکم ظالم و جابر مثل فرانسه خواهد افتاد که همه قواعد انها را خواهد موقوف کرد
و اگر جان غالب آید نیز احوال انها مثل سابق پریشان خواهد بود در این بین جان
در صدد تهیه و تدارک جنگ کوبیده سپاهی معتدبه فراهم آورده و بر سبیل عبور در کنار
دریا میگذشته که بملاقات سپاه فرانسه رفته جزر و مد آب دریا زور آور شده بعد از
همراه ذخیره و اسباب جنگ و بارگیری او را آب برده و خود بهزار جراثقیل از جهت قلعه
سینو وا رفته از غم و غصه تب عارض او شده و فوت او در رسیده پنجاه و یک سال عمر
داشته و هجده سال حکومت کرده [illegible]
تاریخ ۱۲۱۶ هنری پسر جان که او را هنری ثالث میگویند در سن نه سالگی بتخت سلطنت
نشسته افعال او بعینه مثل پدر او بود مرد آرام کم آزار نرم دل و خوش اخلاق بود
لیکن نه دشمن را از او خوف در دل و نه قادر بر دلاوری در جنگ بود با تجمل نه بکار جنگ
میرسیده و نه بامورات صلح جمعی از رجال و غیره که خود را بامورات و خدمات دولتی
بر قرار کرده و بدین سبب هرج و مرج در امورات ولایتی روی داده بنای پریشانی
ها در ولایت او بود و چون بزرگان انگلند مدخل بامورات دولتی نداشته چند نفر از
غربا بیگانه با مهور بخدمات مرجوعه بودند از دل انها بیدا شده بالاخره بزرگان
انگلند پیغام بنزد هنری فرستاده که اگر غربا بیگانه که مدخل بامورات ملکی کرده است اخراج از
خدمات مزبوره نشوند والا انها را با خود از انگلند خواهیم اخراج کرد و چون
پیغام انها تاثیر نکرده ارل لستر در سر سپاهی از انگلیز شده و هنری شنیده که هنری را
از انگلند اخراج کنند اول دفعه در جلوس [illegible] با سلاح جنگ حاضر شده و پادشاه
از انها استفسار نموده که سبب سلاح جنگ چه چیز است بزرگان انگلند در نهایت ادب
و خضوع جواب داده که آمده ایم که بعرض در آوریم رسیده باشد و زیاده از این ما را

مجدول نکرده و قوانینی که سالها جاری بوده از دست خود خود را هنری اقرار کرده که بعرض انها
رسیده و انچه خاطرخواه انها است بعمل آورده در قسمت و چند کار انها سر خواهد کرد و از آن
پس بیست و چهار نفر از بزرگان انگلند را منتخب و امورات ملکی را مفوض با نها کرده
و دفترداران و کار گذاران انکه از انگلیز بوده و بر سر خدمات چند مرجوع داشته بود خارج از
خدمت مرجوعه کرده و از بیست و چهار نفر وکلای رعایا را که انها را نایب شیر میگفتند
قرار داد کرده که در هر بر کنند و کیلی از انها از برای رتق و فتق امورات ولایتی تعیین کنند
که انها را بالفعل اجزای هوس کامن میگویند خانه و دفتر جداگانه از برای انها معین
کرده و ادوارد شاهزاده [illegible] انها گشته این اول دفعه بود که پارلمنت را بنیاد
کرده اند کیفیت پارلمنت را در موقع معین خواهیم نوشت دو عهد نامه که انها را
چارتر میگویند در این وقت نوشته و قوانین و ضوابط چند در انها مندرج کرده و ارچ بیشاپ
کنتربری پادشاه را باین قسم قسم داده که مادام حیات از شروطات چارتر ها
مزبوره انحراف نورزیده و نیز لعنت بر نوشته که هیچکس مخالفت عهد و میثاق
مزبور را نکرده و در دست هر کدام از بزرگان نمونه بود که میسوخته و بعد از اتمام عهد
و میثاق و شرط نامه نمونه های مزبوره را بزمین زده که هر کس میخواهد خلاف قانون مزبور
عمل کند مثل نمونه های مزبوره در جهنم بسوزد و پادشاه همه را اقرار و لیکن بازگشت قسم
خود را شکسته عهد را از زور آورده و ایضا عهد کرده که دست رضا رنگ کرده و باز عهد
خود را شکسته بالاخره امرا و بزرگان بجدال عظیمی بر سر پا کرده و پادشاه هم سپاهی فراهم
آورده عاقبت الامر پادشاه مغلوب گشته و او و پسر او ادوارد را گرفته محبوس ساخته
و چون نزاع فیمابین امرا و ارل لستر واقع شده ادوارد پسر پادشاه را اخلاص کرده و جمعی باو
جمع آوری کرده و بجا و دلیر ارل لستر رفته بعد از جدال ارل مزبور را مقتول ساخته
و از آن پس پادشاه را از زندان بیرون آورده و از آن پس جنگ بیت المقدس که
۱۲۷۲ سالها در دست مسلمین بود فیمابین مسلمان و مسیحیان بود رفته در آن وقت هنری در رسیده
سن او از شصت و پنج سال بود و پنجاه و شش سال سلطنت کرده در عهد سلطنت هنری
مزبور ویلز بتصرف انگلیز آمده
تاریخ ۱۲۷۴ عیسوی ادوارد اول بجای پدر بتخت سلطنت نشسته و هنگامیکه تاج بر سر میگذاشت
با بزرگان و وکلا ملک انگلند قرار کرده و عهد نمود که مادام حیات در نظام امور ولایت و رفاه
رعیت سعی کرده که با انها بانصاف و داد سلوک کند و چون پرنس ویلز [illegible] اسرا از رقبه
اطاعت انگلند بیرون کشیده بود ادوارد سپاهی انبوه فراهم آورده بر سر ویلز رفته و از [illegible] اهل ویلز
سپاهی کشیده در خارج [illegible] جنگ واقع و بالاخره انها را مغلوب و پرنس انها را دستگیر
کرده و از آن پس قرار داد که [illegible] متعلق بانگلند باشد اهل ویلز در تغییر راضی
نشده حرف انها اینکه حاکم غریب را هرگز قبول نمیکنند هر کس را تعیین کنند باید از خود اهل

و قاعده‌ها گذارده که الحال پسر اول هر یک از پادشاهان انگلند الملقب بلا اینکه هر از آنها در حیات
ملقب شد مسمی پرنس ویلز باشند و بعد از فوت پدر پادشاه شوند در سال ۱۲۹۱ شروع در تسخیر اسکاتلند
نموده اگرچه مادام حیات او زحمات بسیار در تسخیر ولایت مزبور کشیده لیکن تمام ولایت اسکاتلند
مسخر نکرده در عهد ادورد اجزای شورای ثانیه را که سابق عده قلیلی بود حال از انفراد عمل میکنند
فراهم آورده و آنها را مسمی بپارلمنت نموده لیکن پارلمنت را مفصلاً خواهم نوشت بالجمله در هر یک
از شهرها وکلای جمهور را طلبیدن فرستند و در هر [illegible] نفره هر شهر چند نفر طلبیدن فرستاده که در مجلس وکلاء
ولایت مزبور نموده و هر امریکه در ولایت روی داده با اطلاع وکلای آنها میباشد از جمله چیزهائیکه
از برای ادورد روی داده اینکه قبل از آنکه بتخت سلطنت آید در جنگ بیت المقدس خنجر
زهرآب کرده بدست او رسیده نزدیک بهلاکت نموده [illegible] او را با این کار نموده که کنیز
زخم او را مکیده زهر را از بدن او بیرون آورد الینر زوجه او زخم او را مکیده زهر را از
بدن او بیرون کشیده هیچکدام از آنها را از زهر ناخوشی نکرده و جان ادورد سلامت ماند
در عهد سلطنت ادورد چیزیکه [illegible] باشد از او بر زده در آخر عمر او با ناخوشی زحیر
گرفتار و فوت او در رسیده در سن شصت و هفت سالگی و سی و چهار سال پادشاهی او
در عهد ادورد عینک در انگلند اختراع شده و قطب نما از برای معارف دریا و راهنمائی
کشتی در انگلند اختراع شده
بتاریخ ۱۳۰۷ ادورد ثانی پسر ادورد اول بتخت پادشاهی آمده بیست و سه سالگی [illegible]
مردی [illegible] بر رفتار بوده گویند رفتار او را بر راه نموده چنانکه مردم از دست بر رفتارات
عاجز شده و او نیز از شکایت مردم به تنگ آمده عاقبت الامر ترک پادشاهی نموده
سلطنت را به پسرش ادورد ثالث تفویض داشته و از آن پس در قلعه مسمی برکلی
او را محبوس نموده زجر و آزار بسیار داده چنانکه آهنی سرخ در مخرج مقعد او کرده با این زجر و عذاب
او را هلاک ساخته در عهد سلطنت او مدرسه [illegible] ساخته اند مدرسه مزبور
در نهایت بزرگ و خوب است
بتاریخ ۱۳۲۷ عیسوی ادورد ثالث بتخت سلطنت آمده پادشاهی رزم جو و جنگ دوست
نموده اول سلطنت خود همت بتسخیر اسکاتلند گماشته و مکررات جنگ و جدال با آنها کرده
پادشاه اسکاتلند مسمی [illegible] را محبوس کرده و از آن پس [illegible] نفر
جمع و بر ولایت فرانسه برده و از طرف فرانسه [illegible] هزار نفر [illegible]
از قرار مورخین انگریزی فرانسه را شکست داده در آن جنگ چهار توپ آورده
دفعه اول [illegible] که توپ متداول شده و سابق با تیر و کمان [illegible]
جدال میکردند چون در این جنگ فتح عظیم از برای انگریز دست داده این جنگ را [illegible] میخوانند
و [illegible] در این جنگ میکنند و چند [illegible] جنگ دیگر با فرانسه کرده و شکست
معقول با آنها داده و جان پادشاه فرانسه را دستگیر و با انگلند فرستاده و در این اثنا
اسکاتلند سپاهی بر سر انگلند آورده [illegible] فلیپه زن پادشاه سپاهی فراهم آورده و مقابله با آنها
نموده و بعد از [illegible] پادشاه اسکاتلند را شکست داده و پادشاه را اسیر
و بلندن فرستاده بالجمله در عهد ادورد اکثر اوقات بجنگ و جدال مشغول و بیشتر غالب آمده

در عهد ادورد ثالث آردر گارتر که نشان بزرگان است اختراع شده و از آن پس سایر پادشاهان
انگلند هر کدام را بخواهند معتبر و منصب دهند آن آردر گارتر را میدهند شصت و پنج سال
پادشاه مزبور عمر کرده و پنجاه و یک سال پادشاهی کرده بهترین پادشاهان انگلند بوده رزم جو
و بزم آرا لقب پادشاهی فرانسه را ملقب شده و بعد از آن هر کدام از شاهان انگلند
ملقب بلقب مزبور گردیده پادشاه [illegible] العصر لقب مزبور را که نامی بی مسمی بوده از
القاب خود [illegible] کرده و در سن شصت و پنج سالگی فوت شده
بتاریخ ۱۳۷۷ عیسوی پسرزاده او ریچرد ثانی بتخت آمده در سن یازده سالگی بوده و چون کم سن بود
امورات سلطنت مفوض بسه عموی او دوک لنکستر و دوک یارک و دوک گلاستر گردیده و [illegible]
بعد از چندی خراجی از برای مردم گذارده که [illegible] گذارده این است که قرار داده است
که هر نفر که در لندن توقف دارد و سن او زیاده از پانزده سال است یک شلینگ باید بدهد [illegible]
محصل [illegible] مزبوره بجهت تحصیل وجه مزبور [illegible] آهنگر را دختری بود کمتر از پانزده سال محصل
مزبور را حرف آهنگر که دختر او از پانزده زیاده است بجهت امتحان دختر مزبوره [illegible] ملاحظه
زیر پیراهن [illegible] دختر [illegible] آهنگر [illegible] غضب محصل مزبور را
کشته و فرار [illegible] تخمیناً یکصد هزار نفر بر سر او جمع شده در میدان وسیع جمع شده و حمله
بقلعه طور آورده و در [illegible] لارد [illegible] و ارچ بیشاپ کنتربری و [illegible]
و جمعی دیگر در آنجا آمده که از مردم [illegible] احوال نمایند در این بین لارد میر لندن بضرب [illegible]
خود او را بقتل رسانیده سایرین دست بکمان برده که بجنگ مشغول شوند ریچرد خود را بمعرکه حاضر
کرده و با آواز بلند مردم را با نیکوئی خطاب نموده مردم [illegible] پادشاه خود [illegible] اگر سردار
شما کشته شد من اینک سردار شما هستم هر چه خواهش شما است از انقرار معمول خواهم داشت
و مردم را آرام و پراکنده کرده و لیکن [illegible] مردم بلواء بر سر او کرده بعلت اینکه مردم [illegible]
[illegible] دوست و [illegible] ارزال را [illegible] داده [illegible] از سپاه و بزرگان ولایت نموده همه مردم
از او [illegible] و عموی او دوک گلاستر [illegible] ارزال او نموده بعلاوه اینکه
[illegible] عموی خود [illegible] دوک مزبور را خفه کرده و دوک لنکستر عموی دیگر او
فوت شده و پسری داشته در فرانسه توقف نموده بعد از فوت پدر او با انگلند آمده شصت نفر
همراه داشته بعد از [illegible] شصت هزار نفر شده و بنای مقاومت [illegible] ریچرد
گذارده عاقبت الامر او را مغلوب نموده و بقلعه طور او را محبوس ساخته و دوک مزبور که دوک
یارک باشد بتخت سلطنت آمده مسمی بهنری چهارم
تاریخ ۱۳۹۹ هنری چهارم بتخت انگلند آمده و ریچرد را در [illegible] فرستاده در قلعه مانده [illegible]
چندی نزد او فرستاده او را بقتل رسانیده [illegible] در این عهد [illegible]
آن در جنگ در انگلند اختراع شده و بازی گنجفه نیز [illegible] متداول گشته
و نیز در این عصر زنان در یک طرف [illegible] سوار شده و از آن پس الحال هر وقت زنان سوار شوند
یکپا در رکاب و دیگری را در بالای [illegible] طریق [illegible] که همه مردم را از دیده [illegible]
خوش می آید سابق مثل زنان ایران در هنگام سواری هر دو پا را آنها [illegible]
و [illegible] هنری چهارم [illegible] نموده بسبب اینکه وارث حقیقی ملک نبود بسبب نزاع فیما بین [illegible]

بسبب اینکه عموی او از پدر او بزرگتر در سن بوده وارث ملک عموی او بوده و بعد از فوت عموی او
پسر عموی که وارث ملک بوده بایست بتخت سلطنت نشیند و بسبب اینکه هنری چهارم برادر
کوچکتر پادشاه بوده پسران برادر بزرگ تر او بایست در تخت نشینند و باین سبب سالهای عدید
فیمابین دو طایفه یعنی هوس لنکستر و یارک و دیگری لنکستر پیدا شده و هنری مزبور مدتی مورد دعوا و
جدال بوده و بواسطه عظیمی از اتفاقها نجیب برسر او جمع شده لیکن هیچکدام غالب او نیامده
در این بین شخصی مسمی بولکیلف کسی که بانی مذهب پراتستنت بوده چون در آن وقت همه مردم
بمذهب کاتولیک که فرقه عظیمه عیسوی بوده ولکیلف مزبور خواهش رواج پراتستنت که امروز بخلاف
با کاتولیک دارد بوده هنری او را کافر و مخترع دین دانسته او را با جمعی دیگر زنده سوزانیده
اول دفعه که در انگلند آدم را زنده سوزانیده هنری چهارم پادشاه مزبور بوده اول دفعه
منصبی که او را نیت بارت میگویند و هر کس را بخواهند عزت دهند او را نیت میکنند در انگلند اختراع
شده و بمردم داده و از آن پس بهمه مردم هر وقت خدمتی کنند بازاء خدمت آنها آنها را سرافراز
باین منصب میکنند هنری در عمر چهل و شش سالگی و سیزده سال پادشاهی هر او بناخوشی غش مبتلا
و فوت شده
بتاریخ ۱۴۱۳ عیسوی پسر هنری مسمی بهنری پنجم بتخت سلطنت آمده اگر چه اولا مرد بی ادب و نابکار
بوده لیکن بعد از ورود بتخت مردی با عزم و رزم در نهایت فراست و کیاست ظهور کرده
اولا که بتخت آمده مردمان عاقلترین ولایت خود را مخصوص بامورات وزارت مخصوص خود
داشته حکم داده که در صورتیکه آنها رفقا و کردار نا هنجار و جهالت را ترک نکنند و در نهایت
ادب و حرمت با او سلوک نکنند مطلقا نزدیک باو نیامده باشند و خواهش تسخیر فرانسه
در دل او پیدا شده پانزده هزار سپاه جرار از ولایت خود برداشته بعزم تسخیر فرانسه داخل
بآن ولایت شده جمعی از سپاه او ناخوشی و فوت شده نه هزار نفر سپاه کاری داشته و از
آنطرف یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه فرانسه بمقابل او آمده و بجهت کثرت تعداد فرانسه لشکر
و لا کمی بوده همه مغرور و خاطر جمع بفتح گشته آدمی نزد هنری فرستاده که چون ما را یقین است
که همه شما را هلاک خواهیم کرد اگر چیزی بعنوان پشیمان نامه بیار شوه بما دهید بدون آزار
و کشتن و خونریزی شما را گذاریم که مراجعت بولایت خود کنید هنری جواب فرستاده که چند
ساعت دیگر بشما جواب خواهیم گفت و از سوء سالهات شما را آگاه نمیکنم را بر سر غیرت آورده
همه با هم شرط کرده که الا نفس آخرین بلاد ایستاده جان داریم خواهیم جنگ کرد و در مکانی که
مسمی باجینکلتن کرت است مقاتله واقع شده تخمینا چند زخم کاری بهنری رسیده لیکن
غالب بسپاه فرانسه آمده بطوریکه بالفعل نام اجینکلتن کورت در میانه انگریزها مشهور است اگرچه
در تاریخ مذکور اتفاده زیاده از ده هزار نفر از فرانسه مقتول گردیده و جمعی کثیر اسیر و منکوب گشتند
و بقدر یا نصد نفر از انگریزی مقتول گردیده و ولایت فرانسه مغلوب بادشته دختر پادشاه فرانسه را
که مسمی بکاترین بوده بعقد خود در آورده و معاهده فیمابین انگریز و فرانسه ثبت افتاد با اینمضمون که در
حال حیات چارلس و ولایت فرانسه در تصرف او بوده و بعد از فوت او ولایت فرانسه متعلق
بهنری بوده باشد بعد از چندی در فرانسه فوت او در رسیده سی و چهار سال عمر او بوده و ده سال
سلطنت کرده و پسر نه ساله از او ماند که بجای او بتخت آمده

- بتاریخ ۱۴۲۲ عیسوی پسر هنری پنجم بتخت انگلند آمده مسمی بهنری ششم و بعلت صغر سن دوک
گلاستر عموی او در انگلند بنیابت او را نگاه کردن مشغول و در فرانسه دوک بدفورد حاکم
و نایب او بوده در مدت عمر هنری خواه در انگلند و خواه در خارج ولایت او همیشه با و بد گذشته
و مشغول بزد و خورد و جنگ بوده در فرانسه سپاهی از انگریز ساخلو بوده و بکلی هنری ششم متوجه ولایت
فرانسه بوده لیکن مدتی از آن نگذشته که ۱۴۲۹ عیسوی دختری مسمی بجون اوف دعوای پیغمبری کرده
عوام الناس بعقب او افتاده بالاخره خود را بر سر سپاه فرانسه انداخته و سپاه انگریز را
از فرانسه رانیده و از این وقت اختلافی در حکومت هنری که در فرانسه داشته بهم رسیده
و قدری از آن پس چون دختر مزبور را زنده سوزانیده بجهة بعلت اینکه بخلاف مذهب
عیسوی دعوای پیغمبری کرده بوده هنری طالب حکومت فرانسه بوده اما انگریز را ترک
جدال و قتال و خونریزی بوده و او را مانع گشته و از سوء آن دوک یارک مسمی بریچارد نجابت
هنری بخود داشته بعلت اینکه هنری از اولاد کوچکتر پادشاه سابق بوده و دوک یارک وارث
حقیقی تاج شاهی بوده بالجمله منافقت عظیمی فیمابین دوک یارک و هوس لنکستر واقع گردیده و چون مدتها این
نزاع بوده بالاخره اینکه از نزاع واقع بقتل رسیده بالاخره دوک یارک غالب آمده و پسر
خود مسمی بادوارد چهارم را پادشاه انگلند نموده و هنری و پسر او را بقتل رسانیده
بتاریخ ۱۴۶۱ عیسوی ادوارد بتخت سلطنت آمده و علی الدوام نزاع و جدال و کیر و دار متصل
بوده امری روی نداده که از تاریخ آن قابل بوده خوانده را خوش آید مگر اینکه بعضی اختراعات در این
هنگام در انگلند شده که بعضی از آن را قلمی مینماید
در سال ۱۴۲۰ در انگلند اختراع چاپ نمد شده و در سال ۱۴۷۱ با انگلند صنعت مزبور را آورده
- در سال ۱۴۵۹ بدستیاری کتان کاغذ در بالادی ... درباره کاغذ بانگلند اختراع شده
در سال ۱۴۸۲ عیسوی کوچ چاپاراسبه که مردم در تجارت و فوق آن نقشه سفر میکنند در انگلند
بنا شده و بالفعل در نهایت خوبی و راحت مردم از آن استفاده میکنند
در سال ۱۴۸۸ کیپ گود هوپ که جزیره ایست که در این اوقات دوات کشتیها که بهندوستان میروند
در آنجا جمع میکنند بندر مزبور در آن سال پیدا شده و در آن سال نقشه همه دریا را نزد پادشاه
انگلند آورده امور تجارت بجهة پیدا کردن جزیره کیپ گود هوپ و نقشه دریا رواج کرده بعلت
اینکه تجار در نهایت خاطر جمعی کشتی خود را بهندوستان فرستاده
در سال ۱۴۹۱ زبان گریک که ما آنرا زبان یونان میگوییم بولایت انگلستان آورده و شروع در
تحصیل آن کرده
در سال ۱۴۹۲ ینگی دنیا که آنرا امریکا میگویند کرستف کلمبس نامی از جزایر اسپانیال پیدا
کرده کیفیت آنرا خواهیم نوشت
در سال ۱۴۹۲ هندوستان یعنی از راه دریا راه آنرا پیدا کرده اند که در نهایت اسانی از ...
پس در تجارت با هندوستان سعی و کوشش نموده شخصی از اهالی پرتقال راه مزبور را پیدا کرده

تاریخ ۱۴۸۳ ادوارد دوم پسر پادشاه سابق بجای پدر نشسته سه ماه دوره گذشته لیکن بعد از چندی عموی او
مستر ریچارد ادوارد و برادر کوچک او دوک یارک هر دو را در طاور که قلعه ایست در لندن بقتل رسانیده زیاده
از دو ماه ادوارد در تخت پادشاهی نشسته و از آن پس ریچارد بتخت نشسته مستر ریچارد سیم مشارالیه مردی
خونخوار و بیباک و بیمروت بوده که او را اهالی انگلیس میگویند یعنی پادشاه خونخوار مردم از مظالم جور او و ظلم
او بجان آمده بالتماس و استدعا عرایض چند با ارل ریچمونت نوشته که از فرانسه با انگلند آمده مردم را از دست
ظلم او خلاص دهد ارل مزبور از فرانسه حسب الاستدعا [illegible] انگریزی با انگلند آمده [illegible] هزار نفر سپاه همراه
خود داشته و با [illegible] وقتی [illegible] هزار نفر بر سر او جمع شده و بر سر جدال و نزاع با پادشاه بر آمده و از سوی ریچارد
سیزده هزار نفر سپاه فراهم آورده هر دو سپاه مقابل یکدیگر صفها آراسته در این بین لارد استینلی از طرف
ریچارد بسبب [illegible] ارل ریچمونت رفته و بحمایت او [illegible] معقول سپاه ریچارد داده و ریچارد در نهایت ناامیدی
خود را بسپاه دشمن زده مقتول گردیده و از آن پس ارل مزبور بجای او نشسته هنری هفتم

تاریخ ۱۴۸۵ هنری هفتم بتخت انگلند نشسته و دختر هنری چهارم که از طایفه لنکستر بود بعقد خود در آورده
و چون خود از طایفه یارک بود نزاعی که سالها میانه این دو طایفه که آنها را جنگ یارک و لنکستر
میگفتند بود بکلی قطع شده لیکن خود هنری حرص غریبی در جمع اموال و ازدیاد منال دیوانی داشته
[illegible] مانده بار از نزاع گذارده [illegible] و چند دفعه
طغیان [illegible] بالاخره فوت او در رسیده پنجاه و دو ساله عمر و بیست و چهار سال پادشاهی کرد پسر
ارشد او مانده و بجای شاه نشسته و دو دختر داشته که مرکریت بپادشاه اسکاتلند بعقد خود در آورده و دیگری [illegible]

تاریخ ۱۵۰۹ هنری هشتم بتخت سلطنت آمده [illegible] و هشتصد هزار تومان وجه نقد از مال پدر [illegible]
هنری رسیده اول کاترین زن برادر خود را بعقد خود در آورده و شروع بجدال گذارده بعضی از [illegible]
و بر ضد پادشاه اسکاتلند [illegible] پادشاه اسکاتلند با ده هزار نفر [illegible] پادشاه مزبور را
کشته و سپاه او را مغلوب کرده و از جمله اشخاصی که [illegible] هنری [illegible]
بچه مرد قصاب زاده [illegible] داده که در اواخر حال او را وزیر اول و مشیر خود نموده
مهام سلطنت و امورات دولت خود را مطلق بکردنال وولزی واگذار کرده و چون هنری مردی نظرباز
و شهوت پرست و فراخ [illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] از [illegible] او گرفته و از [illegible] کارهایی که وکیل رعایا باشند [illegible]
[illegible] وکلای مزبور [illegible] وجوهی که او خواسته بود از رعایا گرفته باو رسانیده

در این عصر امورات غریبه در انگلند روی داده که تذکار آن موجب حیرت [illegible]
[illegible] لیو پوپ دهم که بزرگ دین عیسوی و در آن عصر قدرت [illegible] بوده
که هر یک از پادشاهان فرنگستان در تحت فرمان او بوده و عوام الناس [illegible] او را خلیفة الله
دانسته مشارالیه اراده بنای کلیسای بزرگ عظیمی در روم داشته و اخراجات کلیسای مزبور
زیاده از آنکه پوپ مزبور در دست داشته بوده است لهذا پوپ بخشش نامه از برای گناه مردم
نوشته در دکاکین و بازارها و [illegible] فرستاده که مردم آنها را بخرند [illegible]
کرده بنزد پوپ رفته وجهی داده از گناه او درگذرد این قاعده همیشه جاری [illegible] در آن وقت بخشش
نامهای پوپ نه تنها در روم [illegible] یافته بلکه در بلاد بعیده فرستاده [illegible] بخشش نامه
مزبور را خریده و [illegible] بخشش نامه

مزبور از کنایه پاپ سرزنش قباحت اینگونه بخشش نامه اظهر من الشمس شده و در بلاد [illegible]
دیگر زیاده از اندازه بعمل آمده مرتن لوثر نام مدرسه [illegible] یکی از ولایات [illegible] چون
اطلاع از رفتار پوپ و بخشش نامه او بهم رسانیده سعی در این نموده که مردم را آگاه از اینگونه افعال
ناشایست کند کتابها در ضد پوپ نوشته و بعلت بودن چاپ کتاب مزبور چاپ شده و هر یک
کتاب او را [illegible] نموده و مردم هر بلاد از افعال پوپ متنفر شده و پوپ در آخر اطلاع یافته
هنری [illegible] پوپ [illegible] نوشته استدعا نموده که او را رخصت دهد که [illegible]
کتاب و [illegible] لوثر نوشته پوپ فورا او را رخصت داده و [illegible] مشارالیه [illegible]
بر رد قول [illegible] لوثر نوشته و نزد پوپ فرستاده مشارالیه بی نهایت از او راضی شده و او را
حامی دین عیسوی لقب نموده و اولاد پادشاهان انگریز باین لقب ملقب شده باجمله
هنری هیجده سال کاترین زن خود را نگاه داشته یکی از دختران حرم خود را دیده عاشق بجمال
او شده مصمم بطلاق کاترین شده و او را متهم [illegible] نموده و [illegible] اینکه زن مزبور
شرعا [illegible] بهانه کرده او را طلاق داده و دختر مزبور را عروسی کرده و از آن پس
[illegible] را عروسی کرده و در این بین پوپ [illegible] عروسی و طلاق زن اول او اطلاع بهم رسیده
هنری را [illegible] کرده و خارج از کلیسا و مذهب عیسوی نموده و مشارالیه نیز با پوپ
نزاع کرده و خود را [illegible] کلیسا گذارده [illegible] پوپ [illegible] را
نزد خود خوانده و اظهار تقدس [illegible] دین عیسوی [illegible] پوپ [illegible]
دین عیسوی است هر کس مخالفت [illegible] از کلیسا خارج [illegible]
بعد از چندی دختر [illegible] آمده مسمی [illegible] الیزابث و بعد از چندی
[illegible] سیمور [illegible] عقد [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] را بعقد آورده و در [illegible] او فوت [illegible]
را عقد کرده و از آن پس [illegible] او را طلاق داده و دختر [illegible]
و بهانه [illegible]
بیوه زنی مسمی کاترین را بعقد در آورده [illegible]
[illegible]
و نیز حضرت [illegible] است که هر کس دو زن گرفته باشد و یا زن خود را
طلاق دهد [illegible] که با زن دیگران زنا کرده است [illegible]
هنری [illegible] زن [illegible]
بهانه [illegible] طلاق داده [illegible]
[illegible] گذارده [illegible]
و تاریخ ۱۵۴۷ فوت او در رسیده [illegible] وقایع اتفاقیه که در عهد سلطنت هنری هشتم
روی داده [illegible] در انگلند [illegible]
[illegible] در ایرلند [illegible] سابق [illegible] در ایرلند
[illegible] ولایات [illegible]

در عهد سلطنت شروع در اختلاف و انحراف انگریز از مذهب کاتولیک نموده و نفرقه پروتستنت
که الحق فرقه بهترین فرق عیسویست طایفه انگریز داخل شده
در سال ۱۵۲۱ اختراع تفنگ سازی و مصارف آن در انگلند شده
در سال ۱۵۳۵ توپ ریزی در انگلند [illegible] داران بین الرجال توپ میریزند
در سال ۱۵۳۸ تورات و انجیل را از زبان یونانی ترجمه بانگریزی کرده چاپ نموده اند
در سال ۱۵۴۳ خمپاره و توپ آهن در آنجا ریخته اند
بتاریخ ۱۵۴۷ بعد از فوت هنری هشتم پسر هنری [illegible] ملقب بادوارد ششم بتخت آمده
عمر او نه سال بوده زبان فرانسه و لاتین و اسپانیال و ایتالیا را میدانسته شانزده نفر
مربی از برای او تعیین شده مدار و مهام امور سلطنت بعهده شانزده نفر مزبور محول بوده
برادر [illegible] هر فرد که او [illegible] او را آن دوک سمرست نامیده اند سرکرده مربیان مزبور
بوده [illegible] را خواهش اینکه [illegible] اسکاتلند را بعد برای ادوارد در آورد و پادشاه
فرانسه او برای پسر خود او را خواستگار [illegible] پسر پادشاه فرانسه را ترجیح بادوارد داده
و بعد او در اراده دوک سمرست از نظر متغیر شده سپاهی متعدد بر سر اسکاتلند کشیده
و سپاه اسکاتلند را شکست داده سایرین مربیان پادشاه حسد بر دوک سمرست برده
او را متهم نموده که میل به خیانت در دولت انگریز داشته و در باب سلطنت او را [illegible]
نموده و از آن بین او [illegible] و بقتل رسانیده وارد بین ارل وارک [illegible]
نارتمبرلند گشته و سرکرده مربیان پادشاه شده و با برادر [illegible] سلطنت قیام نموده
وجوه اشد ناخوشی در ادوارد ظاهر شد دوک نارتمبرلند لیدی جین گری را که از نژاد [illegible]
شاهزادگان را بعقد پسر خود در آورده که بعد از فوت ادوارد پسر او بتخت سلطنت
نشیند و در این بین سعی نموده که ادوارد وصیت نماید که لیدی جین گری بعد از او بتخت
سلطنت نشیند و ادوارد حسب الخواهش او وصیت نموده که بعد از فوت او لیدی جین گری
بتخت سلطنت [illegible] ادوارد بسیار طالب شیوع مذهب پروتستنت بوده
و مخالف مذهب کاتولیک بوده در شانزده سالگی فوت او در رسیده در سلطنت او
برخی از اغنیه و اختراعات را عرض میکنند
در عهد سلطنت ادوارد قاعده و قانونی بسته اند که جمیع کشیشان انگریز که بمذهب
پروتستنت هستند عقد و نکاح با زنان نمایند و سابق بقاعده کاتولیک مطلق
کشیشان عروسی نکرده حرف اینها اینکه کشیشان باید مطلق مجرد بوده [illegible]
بعلایق دنیوی پابسته نباشند لیکن در این عهد [illegible] جمیع کشیشان عروسی میکنند
و نیز سابق هر کس گناه کرده نزد کشیش رفته اقرار بگناه خود نموده و جریمه باینها داده بخشش
از او گرفته لیکن در عهد ادوارد ابطال این قاعده [illegible] موقوف است
بتاریخ ۱۵۵۳ میری دختر هنری هشتم بتخت انگلند آمده و از سوء لیدی جین گری [illegible] که ادوارد
وصیت نموده [illegible] تخت سلطنت [illegible] هر دو واقع [illegible] انگلند میری را ترجیح
لیدی جین گری را [illegible] شوهر او را بقتل رسانیده بعد از آنکه میری ملکه انگلند شده با شاهزاده
اسپانیال مسمی فیلیپ او را بعقد در آورده چون شوهر و زن هر دو بمذهب کاتولیک بوده اند

بنا بر رواج و اشتهار مذهب کاتولیک گذارده بسیاری از مردم انگلند بنا بر [illegible] ملکه
مزبوره را [illegible] غالب و در صدد جبر مردم بر آمده هر که را پیرو مذهب پروتستنت بوده بقتل رسانیده
و بسیاری از آنها را سوزانیده چنانچه یکنفر ارچ بیشپ و چهار نفر بیشپ و بیست و یکنفر کشیش
و جمعی از مرد و زن و دختران و اطفال که کلا سیصد باشند سوزانیده [illegible] در اعتقاد [illegible]
که ملکه بعد الیزابث [illegible] پروتستنت بوده از ترس اینکه او را بقتل رساند اعتقاد
خود را مخفی داشته لیکن [illegible] لاینقطع [illegible] روزگار و مضطرب بوده از ترس در صدد
قتل مردم بر آمده و از جانب [illegible] بشوهر خود داشته [illegible] مطلق با او میل نداشته اکثر
اوقات با شوهر خود منافقه نموده و اضطراب او به حد کمال رسیده [illegible] باو عارض شده
و منجر بمرگ گشته در [illegible] سالگی و [illegible] سلطنت فوت او در رسیده [illegible]
در عهد میری کوچ سواری اختراع شده که هر کدام از مردم کوچ ساخته [illegible] مردم سواره
بکوچ می شوند
بتاریخ ۱۵۵۸ بعد از فوت میری الیزابث خواهر او ملکه انگلند شده بمحض آمدن بتخت بنا را
باشتهار مذهب پروتستنت گذارده و قواعدیکه میری گذارده بود که مذهب کاتولیک را
رواج دهد موقوف داشته و حمایت فرقه پروتستنت بر آمده در هر جا از [illegible]
از آنها را حمایت کرده [illegible] ملکه اسکاتلند که بعقد پادشاه زاده فرانسه در آمده
بعد فوت شوهر او در رسیده مراجعت باسکاتلند نموده در صدد اضرار پروتستنت بر آمده
الیزابث [illegible] ناخوش [illegible] الیزابث
پروتستنت [illegible] کاتولیک بوده [illegible] الیزابث
[illegible] معتبرترین زنان انگلند و اسکاتلند بوده [illegible]
باقسام مختلف [illegible] آورده بقتل رسانیده الیزابث مطلق
[illegible]
[illegible]
در سال ۱۵۸۸ بتحریک پادشاه اسپانیول نموده که تخریب انگلند قیام نمایند [illegible]
کشتی جنگی مملو از آلات و ادوات و سپاه جنگ آماده نموده و بهر کدام از کشتیان [illegible]
علم داده [illegible]
انها [illegible] الیزابث سپاهی [illegible] در انگلند
گذارده [illegible] سپاهی فراهم آورده و جمعی از
کشتیهای جنگی را [illegible] باسپاهی [illegible] بدریا فرستاده که [illegible] کشتیان
اسپانیا را ملاقات نموده جدال نمایند [illegible] انگلند کشتیان اسپانیا را [illegible]
برخی [illegible] وقت [illegible] باینها داده اکثر انها را [illegible] غرق
نموده [illegible] فرار نموده [illegible] از انها با سپانیا برگشته
و از آن بین پادشاه اسپانیا جمعی [illegible] رشوه داده که بانگلند رفته الیزابث را زهر داده
هلاک کنند بعد از [illegible] اینها فاش و هر کدام را سیاست نموده [illegible] پادشاه اسپانیا
به هیچ مرام [illegible] گشته

در سال ۱۵۹۶ الیزابث سپاهی معدود با کشتیهای جنگی متلاقی با پادشاه اسپانیا بتخریب
بنادر اسپانیا فرستاده لارد هوورد سردار کل کشتیها گشته لارد هوورد در حوالی بندر کدیز
یکی از بلاد معظمه اسپانیا رفته و بندر مزبور و عسکرات انجا خراب کرده سی و پنج کشتی جنگی اسپانیا را
شکسته و ضرر فاحشی بدولت اسپانیا رسانیده و مراجعت بانگلند نموده و بعد از چندی وقت
سن الیزابث در رسیده در سن هفتاد و سه سالگی و چهل و پنج سال سلطنت بعضی از وقایع
و صنایع و ترقیات انگلند را در سلطنت ملکه مزبوره ذکر میکنیم
در عهد الیزابث تصنیفات افلاطون و سقراط [illegible] را از زبان [illegible] ترجمه بزبان انگلیز
کرده و خود ملکه مزبوره شروع چند در [illegible] نوشته
در عهد الیزابث طایفه انگلیز شروع در تجارت با اقصای بلاد فرنگستان و سایر بلاد نموده
ملکه بسبب ترقی دولت را در تجارت دانسته و از ان عهد اهالی صغیر و کبیر را
اصل و سرمایه ترقی و عزت دولت و ابرو را در تجارت یافته و انگلند که تا کنون مورد
هجوم و حمله سپاه دشمن گشته بسبب تجارت و ساختن کشتی و حمایت تجارت بدریا
مورد هول و ترس سایر دول گشته
سر والتر رالی یکی از بزرگان انگلیز بطرف شمال ینگی دنیا رفته جا دریافته در ینگی دنیا
محل تجارت انگلند نموده و الحال تجارت عظیم از انولا با انگلند و از انگلند با ینگی دنیا
سر فرنسیس [illegible] سردار دیگر انگلیز در کشتی انگلیز بحکم الیزابث سوار و بدور دنیا گردیده
عجایبات و غرایبات و کیفیت اهالی و دول و مردم بلاد ینگی دنیا بنظر آورده نوشته
بنظر الیزابث رسانیده و اول کسی که بدور دنیا گردیده این کس بوده بالجمله بتدریج
روز بروز علوم و صنایع و بدایع انتشار در اینولا نموده و جمیع الدوام اهالی انگلند در صدد
تحصیل علوم و کسب هنر و ترقی بوده چنانچه با خود [illegible] از حالت جهالت بدرجه
و مرتبه کمال آمده ان عهد را موازنه بوقت [illegible] دولت روم باعلی مرتبه ترقی کرده
خواه در فنون ملکداری و جنگ و خواه در انتشار علوم و صنایع و بدایع در تحت اکتس
پادشاه روم و این عهد را موازنه بهمان عهد کرده و در تواریخ نوشته اند که ان عهد [illegible]
انگلند بوده مختصرا مذهب انگلند از خطا یا اعتقادات فاسده کاتولیک
پاک و در تجارت و علوم باعلی مرتبه ترقی یافته شکسپیر یکی از شعرای عصر از جمله مشاهیر
در این عهد بعرصه ظهور آمده
در سال ۱۵۶۲ کاردسازی در اینولا شده سابقا کارد و قیچی و کارد [illegible] را از سایر
بلاد باینجا می آورد
در سال ۱۵۸۸ کاغذسازی و کارخانه در ان در انگلند شروع شده در سال ۱۵۹۱ در این
سال از [illegible] باینولایت آمده و صنعت مزبور بالفعل در انجا بهتر از همه فرنگستان است
تاریخ ۱۶۰۳ عیسوی الیزابث فوت نموده و وصیت کرده که جمز ششم پادشاه اسکاتلند را
بتخت انگلند گذارند [illegible] را الیزابث ملقب بجمز اول نموده امری که در سلطنت او روی
داده که مورد حیرت مردم باشد اینکه در یکی از [illegible] آمده حکم صادر نموده
که هر کس از کشیشان انگلیز که اعتقاد بپوپ دارند از انگلند اخراج کنند و باین سبب

و بسبب دیگر که اهالی کاتولیک را با پارلمنت اراده نموده جمعی مصمم بتخریب پارلمنت و هلاکت انگلیز گردیده
که خانهای که اهالی مشورتخانه می نشینند در پهلوی که همه خانها متصل و از اهالی مشورت بجهت آتش زدند
سی و شش خمره باروت در زیر خانهای مشورت گذارده و مدتها منتظر وقت و فرصت بوده اند
که یکدفعه انها را با اهالی آن آتش زده بپرانند قبل از وقت معهود در خفیه اهالی مشورت از قصد
انها مطلع شده [illegible] کسی را که عازم آتش زدن خانهای مزبور بوده گرفته اند فانوس سیاه
در دست و فتیلک بجهت آتش زدن در جیب داشت بعد از استنطاق معلوم شده که جمعی از کاتولیک
مصمم امر مزبور گشته در سال ۱۶۰۵ انها را سیاست کرده
در سال ۱۶۱۲ عیسوی منصب رونت [illegible] مناصب انگلیز که از پدر با ولد داده
منتقل میشد اختراع شده و از ان پس منصب مزبور را اهالی بهر کس که خدمتی بدولت
کند پادشاه عصر او را مفتخر بمنصب مزبور مینماید کیفیت مناصب اهالی انگلیز را مفصلا
شرح داده قلمی خواهد نمود
در سال ۱۶۱۹ داکتر هروی یکی از اطبای پادشاهی اشتهار نموده که در ابدان انسان و سایر
حیوانات خون علی الدوام در گردش است که از [illegible] نیز دوران تفصیل
این رجال [illegible] که اطبای اینولا مثل اطبای ولایت ما را اعتقاد این بوده که خون
از دل [illegible] متصلا داخل بشریان شده و بانتهای اعضا خون را برده و از انجا
بر نگردد که انها را وین میگویند برمیگردانند بالجمله بالفعل اعتقاد همه اطبا این است
که در دقیقه چهار دفعه خون از دل بهمه اعضا رفته از رگ شریان که انها را ارتری میگویند
و از انتهای اعضا انها را بواسطه [illegible] بدل برمیگردانند که انها را وین میگویند
این قاعده بالفعل در میان اطبا جاریست در سال ۱۶۲۱ دستگاه ابریشم بافی را از فلندرز
اورده اهالی آن عصر مطلق در انگلند پارچه ابریشم بافتن شده
در این عهد یکی از بزرگان لندن اب تمز را از بلندی اورده و مجموع خانها را از اب مزبور
بهره یاب نموده الا الرقت اب را از دست سقاها می اورده اند و بالفعل همه خانها
از اب [illegible] مزبور بهره مند میشوند
تاریخ ۱۶۲۵ عیسوی جمز فوت نموده در [illegible] و پنجاه و نه سال عمر داشت و [illegible] سال پادشاهی کرده و چارلس
پسر او چارلس اول بتخت پادشاهی آمده دختر پادشاه فرانسه را بعقد خود درآورده
چارلس طالب قدرت و قوت بوده [illegible] اراده این را داشته که اهالی مشورتخانه را
مشورتخانه را موقوف نماید و قواعد و ضوابط قدیم را برهم زند [illegible]
[illegible] در سن چهل و نه سالگی و بیست و چهار سال پادشاهی
در سال ۱۶۴۰ بلوای عام در ایرلند برپا شده جمعی از کاتولیک مخالفت برداشته
[illegible] چهل هزار نفر از مرد و زن و اطفال پروتستنت [illegible] ایرلند را بقتل رسانیده
و خانهای انها را ویران نموده
تاریخ ۱۶۴۳ بعد از قتل چارلس اول پارلمنت و بزرگان انگلند چنین صلاح دیدند
که از ان پس دولت انگلیز بدون پادشاه بوده [illegible]
بعضی [illegible] که متعلق بهمه مردم بوده [illegible] رعایا در [illegible] امورات [illegible]

چنانکه همیشه روم با نظر یقه حکم انی میشده یکنفر از اهالی شورت سرانها شده بود
با وجود امور انها و ولایت انها میکذشته در این وقت دولت انگریز را خیال انکه
بتتبع از روم کنند یکنفر نجیب زادکان مسمی به اولیور کرومویل مردی که [illegible]
بدون منصب بود و از ان پس داخل پارلمنت شده اجزای شورتخانه گشته و از ان
پس داخل سپاه شده سردار سپاه گشته مردی پر طمع بود بر جنگ که او را [illegible]
غالب آمده بالاخره مشار الیه در سر پارلمنت گشته امورات ولایت و مملکت بعهده
او و پارلمنت منتظم گشته مردی هوشیار و کاردان و زیرک و عاقل و فرزانه در امورات
مملکت داری متبحر گویند در عهد او امر [illegible] امورات در همه جا [illegible] از حال فرنگستان روزی زاده که جواسیس
او را خبر داده و در هر بلاد جواسیس او رفته او را اطلاع از امورات داده همه قرال فرنگ
از او متوهم بودند جزیره جمایکه بهترین جزایر ولایت هند غربی است بکاردانی و هدایت او
متصرف دولت انگریز آمده الحال در تصرف انهاست و منافع بسیاری بدولت انگریز میرسد بعلت
جزیره مزبور
در سال ۱۶۵۷ اهالی شورتخانه و سایر دولت انگریز استدعا نمودند که ملقب بلقب پادشاهی شود
بتصور اینکه سایر قوم انگریز شاید از این امر راضی نبودند [illegible] از انها [illegible] قبول نکرده
چند نفر [illegible] دختر او در سال ۱۶۵۸ فوت شده در هنگام فوت دختر بر او [illegible]
راه شماتت [illegible] از بد رفتاری و ناهنجاری اوضاع او و ظلم و تعدی که بمردم کرده و قتل نفس که
از او سر زده او را حالی کرده ضمنا او را خبر میداد که احتیاط در رفتار و کردار خود کند والا
زهر مردم او را بقتل خواهند رسانید [illegible] مشار الیها او را از خواب غفلت بیدار ساخته
مخوف و هراسان می‌نمود گویند بعد از فوت مشار الیها و زنهار مردم بزرگ [illegible]
از کاخ ناس در دل او پیدا شده دو شب در جای خوابیده و دو دفعه از جای [illegible]
و هنگام رفتن از ترس مردم در نهایت سرعت عبور نموده و هرگز ببر دیگ [illegible]
با چند نفر کشیش [illegible] عاقبت الامر مرک [illegible] از دست اضطراب و اضطرار
نجات داده فوت او در رسیده نه سال حکم انی بانگلند نموده بعد از فوت او پسر او
ریچرد [illegible] جانشین پدر را نموده لیکن چون استعداد نداشته [illegible] رسیده از انگلند
بیرون رفته بعد از چندی مراجعت و لوکن [illegible] نموده
بتاریخ ۱۶۶۰ چارلس ثانی پسر چارلس اول [illegible] بتخت انگلند نشسته مشار الیه دختر پادشاه
پرتگال را بعقد خود در آورده و بر ضد طایفه دچ و فرانسه جدال و قتال نموده از جمله چیزی که
که در سلطنت او روی داده آتش عظیم در لندن افتاده تخمیناً کوچه سوخته [illegible] کلیسا که
از ان جمله پال بزرگترین کلیسای انگلند است سوخته سیزده هزار و دویست خانه و چند خانهای
عامه متعلق بولایت کلا سوخته سه شبانه روز آتش شعله ور بود در آخر عمر ناخوش [illegible]
و فوت او در رسیده پنجاه و پنج سال عمر داشته و بیست و پنج سال سلطنت نموده
پسر عقدی از او نمانده چند پسر از او مانده با وجه اینکه حلال زاده نبودند لیکن انها را دوک
نامیده و بالفعل اولاد انها را دوک مینامند یعنی شاهزاده از انجمله دوک بکلو است
و دوک گرفتان و دوک سنت البنس و دوک کلیولند اولاد او هستند و دوک رچمند

در عهد چارلس ثانی وبای سختی پیدا شده که کیفیت آن بعد [illegible] مرقوم
در سال ۱۶۶۶ چاپ [illegible] بانگلند آورده و بعد از ان الحال چاپ [illegible] میرسانند
بتاریخ ۱۶۸۵ عیسوی جمز ثانی برادر چارلس بتخت سلطنت انگلند آمده قبل از پادشاهی برادر او دوک
یارک میگفتند مذهب او کاتولیک بود و مردم عموما از اهالی کاتولیک ناخوش و متنفر
بودند مشار الیه اولا بنای تشیع مذهب رومن کاتولیک را نمود جمز [illegible] و طرفداری
بلا غایت با رومن کاتولیک داشته در کلیسای کاتولیک [illegible] کاتولیک [illegible] مردم
پوشیده جمز رفتار و کردار او بر مردم رسیده جناب پوپ ایلچی نزد او فرستاده مجمع قوم انگریز
از جمز بر اسان بودند بعلت اینکه سالها سعی در تشیع فرقه پراتستنت نموده و خونها ریخته شده
و جانها کنده و سالها سعیها کرده که مردم را از اعتقادات فاسده کاتولیک باز داشته
بالفعل جمز میل اینکه رنج سالهای انها را ضایع کند اضطراب امراء [illegible] او ولیم پرنس آو آرنج
۱۶۸۸ که بزرگ طایفه دچ است عرض کرده [illegible] استمداد از ولیم نمودند مشار الیه بانگلند در سال
آمده و چون ولیم دختر زاده چارلس اول بود و دختر جمز ثانی را بعروسی در آورده بود
ورود او بانگلند جمع کثیری بر سر او جمعیت نمودند و دوک مالبرا که از جنرالان بزرگ
انگریز بود ملحق بولیم شده چون جمز تاب مقاومت نیاورده فرار را بر قرار اختیار
نموده و ولیم بتخت انگلند آمده پادشاه شده آنچه نوشته اند در تواریخ این است
که تاریخ آمدن ولیم بانگلند است رو الوشن میگویند یعنی تبدیل [illegible]
انگریز بجهت اینکه در این وقت [illegible] ولیم را آورده اند
در سال ۱۶۸۹ جمز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته بعلت اهالی ایرلند که مطلقا رومن کاتولیک
هستند حمایت او کنند ولیم نیز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته شکست باو داده و در تاریخ ۱۷۰۱
فوت او در رسیده هنگامیکه ولیم با جمز [illegible] مجادله مشغول بود سپاهی از فرانسه بر سر
ولایت او بهالند رفته استماع این خبر اوضاع او را پریشان ساخته فورا سوار کشتی شده
بهالند رفته و از غیبت جمز در انگلند در صدد بلوا و اغتشاش بر آمده بعد از نظام دادن
فوج بانگلند مراجعت کرده جمعی مصمم بقتل او گردیده در کیفیت قتل [illegible] انها بنیاد
عزیمت [illegible] نمایند از اسرار انها اطلاع یافته انها را گرفته سیاست نموده و از ان
پس صلح فیمابین انگریز و فرانسه و اسپانیا و دچ و استریا واقع شده که سالها با یکدیگر [illegible]
میکذرانیده در ان اوقات ولیم را اسپ شکاری [illegible] در شکارگاه از اسب [illegible] افتاده
[illegible] خواب خوابیده و از ان پس فوت او در رسیده در پنجاه و دو ساله عمر
و سیزده سال پادشاهی اولاد از او نمانده که بتخت آید
وقایعیکه در عهد ولیم روی داده یا چیزی اختراع شده بجز [illegible] که اختراع شده که در سال ظهور افغانانه
[illegible] گذارده و ضرابخانه که [illegible] چنانچه [illegible] شده چیز دیگر در دولت
نیست که ثبت افتد
بتاریخ ۱۷۰۲ کوین ان خواهر زن ولیم بتخت انگلند نشسته و با مرک وقت جدال و منازعه
فیمابین فرانسه و انگریز و اسپانیا روی داده فتوحات چند عمده دولت انگریز گشته از انجمله
سنگر جبرالتر [illegible] مستحکم ترین و مضبوط ترین کل دنیا است متعلق باسپانیا بود [illegible] جبل الطارق

دو روز از دست اسپانیا بیرون آورده و لیکن ده سال متوالی از سمت دریا و خشکی سپاه اسپانیا
سنگر مزبور را محاصره کرده از دست انگریز بیرون آوردن نتوانستند و بجز این سنگر جزائر دریا
و جزائر خشکی سپاه انگریز غالب آمده در سال ۱۷۱۳ صلح فیمابین دول فرنگ واقع شده
در عهد کوین ان بنای کلیسای بزرگ معظم در لندن ساخته اند و دو طایفه لیتن نزاع و جدال نموده که
که بالفعل از آن فرار میکنند در عهد شارلسهای و لایت اسکاتلند و انگلند متحد شده با نجیر که
در تخت یک پادشاه و یک مشورتخانه و یک شریعت و مذهب کوین ان بعد شاهزاده های که
در آمده هفده طفل از او بعرصه وجود آمده لیکن یکنفر از آنها نمانده که بعد از او تخت سلطنت
نشینند شارلسها از قرار تواریخ انگلند آنچه معلوم میشود زنی با عصمت و عفت و عاقل
و با رحم و مروت و نیکذات در انتظام سلطنت او یکنفر نیاحق از شارلسهای آزار ندیده
مختصرا شارلسهای اول ملکه ایست که در انگلند سلطنت نموده و امری عیب و نقص در او
نه دیده و نشنیده شارلسهای در سن پنجاه سالگی فوت شده و سیزده سال حکومت نموده
بتاریخ ۱۷۱۴ جارج اول که از اولاد زاده جمز اول پادشاه انگلند بود بتخت آمده با عزاز
تمام و استقبال مالاکلام بزرگان انگلند او را بتخت آورده پسر او را اسم پرنس ویلز نموده
در سال ۱۷۱۵ پسر جمز ثانی که او را پرتندر میخوانند ادعای تخت انگلند را نموده و نگرات جنگها
شده و نزاعها برپا شده بالاخره پرتندر مزبور مغلوب و در کشتی فرانسه نشسته فرار نموده
و چون جمعی از بزرگان اسکاتلند سبب طرفداری مزبور کوبیده و آنها را سیاست نموده
در سال مزبور قرار داده شده که اهالی پارلمنت یعنی ارباب مشورتخانه و وکلای رعایا هر کدام هفت سال
بعد از اهالی مشورتخانه بوده و سابقا قرار داد این بوده که هر کدام سه سال بعد از اهالی مشورتخانه بوده
انقضای هفت سال مجددا رعایای هر محال وکیل از برای خود تعیین کنند و الحال این قاعده مجری است
کیفیت انتخاب را بعد مفصلا خواهم نوشت
در سال ۱۷۲۳ سپاهی بسر پرتندر مزبور جمع شده اراده تصرف تخت انگلند را داشته در آن وقت
چند نفر از اهالی شهر را گرفته بعلت آنکه هواخواه پرتندر مزبور بوده از آنجمله دو نفر بیشپ را محبوس نموده
یکنفر از آنها را محبوس و بقتل رسانیده و دو سال بعد از آن منصب بیشپ کربا را موقوف
بوده که هیچکس منصب مزبور نمیشود این قاعده مزبور جاری و الحال هر که خصوص ملک
مملکت یعنی انگریزان آنها را منصب مزبور منصوب میکنند سرجان مالکم ایلچی قدیم ایران
بمنصب مزبور مفتخر شده است
شفا برابلها را در عهد جارج اول پیدا نموده اند و الحال قاعده مزبوره جاریست اطفال لندن
سایر انگلند را العلاج مزبور مداوا نموده هم صورت و چشم آنها از نقش محفوظ مانده و بهم ها
آنها بسلامت در رفته است
در سال ۱۷۲۷ جارج اول بعزم دیدن ولایت هنوور رفته در عرض راه بیرون ناخوش فوت
او در رسیده در شصت و هشت سالگی عمر و سیزده سال پادشاهی نموده
مغفور الیه مردی بوده در نهایت خوش سلوکی و مروت و رحم و انصاف نیت پادشاهی نموده بعضی اوقات
بر راه نمانده و زبان خود قدری سخت گیری نموده لیکن عمل او با اثر آنکه مرد او از نهایت خلق و خوب بود
نیابت رفتار نموده

بتاریخ ۱۷۲۷ جارج ثانی بجای پدر بتخت انگلند نشسته پسر او مستر بقد در یک موافق قاعده
پرنس ویلز گشته بعد از چندی محاربه فیمابین انگلند و اسپانیا واقع و سایر قرال فرنگ نیز بتدریج
جنگ را عمده انگلند بر خواسته از آنجمله با دولت فرانسه جنگ نموده و شکست بالفعل بفرنسا داده اینقدر افتخارات
که پادشاه انگلند الی هذا العصر بنفسه بجنگ رفته است
در سال ۱۷۴۴ الارد انسن از سفر دور دنیا برگشته اموال بسیاری همراه خود آورده در این وقت
فرانسه بجهت تسخیر انگلند بسمت کشتی جنگی و سپاهی عظیم بدون خبر اراده دخول انگلند را نموده سردار
نارسن نام سردار سپاه دریائی با جمعی از کشتیهای جنگی بمخالفت آنها قیام نموده و آنها را شکست
داده ضرر فاحشی بآنها رسانیده
در سال ۱۷۴۵ پسر پرتندر اراده تسخیر انگلند و ادعای تخت شاهی او را نموده از پادشاه فرانسه
کمک و همراهی با ورسیده با سکاتلند رفته جزیرکه از اسباب سلطنت و پادشاهی و سپاه کثیر
همراه داشته هفت نفر افسر و سلاح بقدر ده هزار نفر با خود و وقتی که در آنجا او با اندک نفر
ملحق با د شده و از طرف سرجان کوب مامور بمقابله و محاربه او گشته لیکن سرجان مزبور
شکست خورده و پرتندر در حملات و قوت زیاد شده با جمعیت تمام با انگلند آمده و
الاحوال منتشر آمده و از این سو سپاهی از انگلند مامور بمقابله او بر خواسته مقاومت را
مشکل تر از انگریز دیده فرار نموده مراجعت باسکاتلند نموده و دوک کمبرلند برادر جارج ثانی با
چهارده هزار سپاه جرار با انهدام او اقدام نموده در حوالی قصبه مسمی بکلادن در اسکاتلند
تلاقی طرفین واقع و از اسکاتلند سوای هشت هزار نفر کلا حمله آورده گشته نمودی نتیجه
جنگ گرم بوده و از آن پس سپاه اسکاتلند و پرتندر رو در پا برهنه نهاده و قتل و غارت نهادند
و داده پرتندر مزبور از آنجا فرار نموده
در سال ۱۷۴۹ صلح عام فیمابین همه قرال فرنگ روی داده و در سال ۱۷۵۶ ایضا فیمابین
فرانسه و انگریز جدال واقع شده سپاهی از فرانسه بسر جزیره منارکه رفته از طرف انگلند
ادمرال بنگ بحمایت و سرپرستی جزیره مزبور رفته جزیره مزبور را سپاه فرانسه از دست
انگریزان بیرون آورده ادمرال بنگ مزبور را محاسبه و محاکمه ساله در الاثه فاش نموده در خدمت
مرجوعه با د قصور و تهاون دیده او را مقتول نموده باین قسم که در کشتی که سوار در جنگ
رفته او را بسته و سربازان کشتی او را گلوله کشته اند انصافا خوب قاعده ایست که عبرت
از برای سایر افسران شده هیچکس قصور در خدمت مرجوعه ننمایند
و اما امور که در هندوستان روی داده
مستر کلیو یکنفر از افسر انگریزی و بتدریج بمنصب کرنل رسیده با خود و قتی نادر لیکه سپاه خود را
از هندوستان نشیمن نموده بوده بعضه از دست آنها گرفته و بتدریج بعلت خوبی که نموده او را
بمنصب لارد در منصوب نموده لارد کلیو سبب ترقی انگریز و دولت کمپانی در هندوستان بوده
و بنیاد لرد او گذارده بسبب کمپنی هندوستان شده
سبب دیگر کمپنی کلکته اینکه در سال ۱۷۵۶ یکی از بزرگان و اکابر هندوستان سپاه عظیم
بسر کلکته برده که یکی از سنگرها که سپاه انگریزی در آنجا توقف داشته از دست آنها
گرفته چون کلیه از سپاه در سر سنگر بوده تاب مقاومت نیاورده سنگر مزبور را تسلیم نموده بسابق الذکر که مزارد

یکصد و چهل و شش نفر از اهالی انگریز را دستگیر کرده انها را کلا در زندانی مسمی به بلک هول یعنی سوراخ تاریک گذارده
محبس مزبور بسیار تنگ و حقیر بجهة منفذان دو دریچه کوچک بجهة هوا داخل به محبس مزبور نشده
گرمای هوای کلکته از یکسو و جای تنگ بدون منفذ از سوی نفس المحبوسین مزبور تنگ نموده بطوریکه از حرارت
از انها غش کرده هرچه سعی در شکستن درب زندان نموده چاره نبخشیده التماس بزندانبان نموده که انها را
از آنجا بیرون برده بزندانی بزرگتر جا داده و قدری دیه بان داده قبول ننموده و نواب مزبور هم بخواب
رفته احدی را یارای بیدار ساختن آن نبود محبوسین مزبور در نهایت یاس تن بقضا در داده اماده
مرگ شده روز دیگر درب زندان را گشوده از یکصد و چهل و شش نفر تنها بیست و سه نفر از انها نیم جان
داشته مابقی فوت شده بعد از آنکه انها را بیرون آورده بیشتر از بیست و سه نفر مزبور فوت شده
نواب مزبور مغرور گشته که اهالی انگریز را بکلی از تمام کلکته دوانیده اخراج کند لیکن لارد کلیو مرقوم
با معدودی از سپاه انگریزی بمدد و دست او قیام و مانند بزرگانی از او دشمن را شکست داده و از آن پس تدریج
سپاه خود را بهند برده و اغلب ولایت را مسخر نموده کیفیت انها بر ضرایین بسیار خفی خواهد نمود
در این عهد و سال وزیر تازه مستر پت نام وزیر پادشاه انگلند شده انچه در تواریخ نوشته اند بکفایت
و سعایت و اهتمام و کاردانی او دولت انگریز خواه در جنگ دریا خواه در دست هند یا خواه
در امریکا که مغرب زمین باشد و خواه در فرنگستان و در انگلند قوت عظیمی پیدا کرده بود و مافوق ما لا
در ترقی و ازدیاد دولت و مملکت و وسعت ولایت دولت انگریز کرده گویند در دفعه دولت
فرانسه اراده تسخیر انگلند را نموده و هر دو دفعه مغلوب گشته دفعه اول سپاهی عظیم و لشکر جنگی فراهم آورده
در مرال یا سکوین انها را جلوگیر کرده شکست داده و دفعه ثانی سردار ... انها را
مقاومت و مانع از دخول انگلند گشته گویند در انعصر فرانسه بکلی مایوس از تسخیر انگلند گردیده
و سالها پس از آن چنین اراده ننموده از قراریکه در تاریخ نوشته اند تا بحال دولت انگریز چنین
وزیر کاردان عاقل و فرزانه و جان فشان و دولتخواه نداشته
در سال ۱۷۶۰ جارج ثانی را بمرض ناخوشی فوت عارض شده در هفتاد و هفت سالگی عمر و سی و سه سال
پادشاهی کرده
در عهد سلطنت جارج ثانی تفاوت سال شمسی و قمری را منجمین ملاحظه کرده و بعد از اینکه از بسی
مطلق تفاوت بهم نرسد در سنه ۱۷۵۲ منجمین قرار داده اند که یازده روز تفاوت سالیانه را که
بالفعل در میانه ماه استدلال است موقوف داشته سال را از آن پس الی الحال شمسی قرار داده اند
و موافق قواعد منجمین در هر ماه که آفتاب حرکت در بروج دوازده گانه منطقه البروج میکند
از ان قرار بحساب ماهانه در آورده مطلق حرکت قمری را مناط ننموده الی الحال قاعده مزبوره بحالت
و باین سبب مطلق تفاوت در موسم و ماهها و سالها بهم نمیرسد

و اما پادشاه هذا العصر مسمی بجارج ثالث

چون در این عهد سلطنت پادشاه هذا العصر باشد ترقی عظیمی در دولت و عظمت و شوکت دولت
انگریز خواه در انگلند و خواه در هندوستان و فرنگستان روی داده و همچنین علوم و صنایع و بدایع
اینولد بأعلی مرتبه رسیده علی الخصوص علم کمستری که از اول دنیا الی الحال علم کیمیا و باجزاء اساس
باین نوع ترقی نکرده و غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین طریق آینده بعضی نه تاریخ پادشاهان با کتب
انچه در این عصر روی داده مفصلا می نویسد و از خوانندگان امید عفو تقصیرات و قصوری دارد

و اما جارج ثالث پادشاه هذا العصر

جارج ثالث بتاریخ چهارم جون ۱۷۳۸ عیسوی تولد یافته و بتاریخ ۱۷۶۰ عیسوی بتخت شاهی آمده چون پدر او
فریدریک پرنس ویلز پسر جارج دویم قبل از فوت پدر فوت شده در تاریخ ۱۷۵۱ و پدر را حیات داشته
منزل الله عجب نرسیده و جارج ثالث پسرزاده جارج دویم است بعد از آنکه جارج ثالث بتخت سلطنت
انگلند آمده در صدد مواصلت بر آمده چون قاعده کلیه که هیچکدام از پادشاهان انگلند مواصلت با اهالی
انگلند نمی توانند نمود و همچنین با سایر سلاطین فرنگستان که بمذهب کاتولیک هستند نمیتوانند مواصلت کنند
دختری از اهالی برجرمنی در سال ۱۷۶۱ بعقد نکاح در آورده متصرف گردیده
در سال مزبور دولت انگریز با همه دول فرنگستان نزاع داشته و بصوابدید مستر پت موصوف وزیر اول
از هر سو طایفه انگریز ناصر و غالب آمده و با بعضی صلح نموده و از آن پس مستر پت ترک وزارت را
نموده و او را بمنصب لارد منصوب و در سالی سه هزار تومان وظیفه از بابت او قرار داده که الی
حال وجه مزبور سالیانه باولاد او میرسد و مثل در اینوقت جاری شده که از پارلمنت هر ساله
یکصد هزار تومان اخراجات بکوین انگلند که زن پادشاه هذا العصر است داده باشند
در سال ۱۷۶۳ عیسوی صلح عام بر همه دول فرنگ با یکدیگر نموده
در این اوقات در هندوستان نزاع فیمابین دو نفر نواب بهم رسیده یکنفر میر جعفر و دیگری قاسم علیخان
قاسم علیخان شکستی از میر جعفر مزبور خورده بعلت اینکه سپاه انگریز حمایت باو نموده و میر جعفر را بر سر بنگاله
گذارده از سوی نواب قاسم علیخان سپاهی مجدد بر سر میر جعفر آورده او را از بنگاله دوانیده دوباره
سپاه انگریز بسپاهی سپاه میر جعفر ملحق و بالاخره بعد از جدال و قتال میر جعفر را دوباره بر سر بنگاله گذارده
در معنی نواب میر جعفر دست نشان انگریز بوده و الا وقت مزبور تحت تصرف ولایت مزبوره بانظام
بر داشته دو نفر از اهالی بر انها را بهم انداخته و تحت را ملحق بملک خود نموده و از آن پس هر طرف سپاه را
بهم انداخته و از قوت انداخته از آنجمله نواب حیدر نواب ملک دکن را قوت عظیم دست داده و لارد
کلیو از زمین بهرامان و در صدد تخریب او بر آمده و چون نواب حیدر علی که والی ملک دکن بود عزم
جزم نموده که سپاه انگریز را از هند روانه سازد و در آن هنگام نواب حیدر علی صاحب یکی از شاهزادگان
والا لیاقت و کاردان هندوستان در آنوقت محسوب بود از آن دیده که والی ملک دکن را
... نمایند سپاهی عظیم از اهالی هند فراهم آورده و اهالی مزبور از زمین ... مرحمت ... داده
داده لیکن نواب حیدر علی قبل صلح نکرده سپاهی فراهم آورده تخت را ... هندوستان و ... مغرب
کشیده بکرات با سپاهی بیک شبیخون و تاخت بر سر انگریز آورده و بعد از خرابی بسیار عاقبت
بمبلغی ... صلح نموده در سال ۱۷۶۹ جمع از کشتیهای انگریزی به بندر منگلور که یکی از بنادر در حکم نواب
حیدر علی بوده مامور و بعد از ورود انها کشتیهای جنگی نواب حیدر علی را کلا دستگیر کرده و از آن پس
صلح فیمابین اهالی انگریز و نواب حیدر علی واقع شده
چون در عهد جارج ثالث ولایت ینگی دنیا از دست انگریزی بیرون رفته و بالفعل اهالی انجا اگرچه بقدر
رعیت انگریز بوده اند نموده ... علیحده هستند خیال نموده که بعضی از اوضاع انها روایت
جمع ... مردم ... بسبب نزاع ... مزبور از انگریز و وضع ... بالفعل
مختصرا در اینمقام قلمی نموده باشد که سبب عبرت ... باشد
یعنی در سال مرقومه فرق آبوار و دولت انگریز روی داده قلمی میشود

سبب پیدا شدن ینگی دنیا اینکه

واسکو دیگاما یکی از جزاردان سپاه دریایی پرتگال در سال ۱۴۹۷ عیسوی راه را از روی دریا بسمت مشرق
هندوستان پیدا کرد که از بندر کیپ گود هوپ بهندوستان روند و اما از وقت مطلق از روی آب راه
هندوستان معلوم نبود چون راه مزبور را پیدا کرد دولت پرتگال عرض حال را بحضرت پوپ که بزرگ ملل فرنگستان
بوده یعنی همه ولایات عیسویان اورا نایب حضرت عیسی دانسته کرده و استدعا از او نمود که حکمی بهمه قرال
فرنگستان فرستاده که احدی را رخصت آن نباشد که کشتی بهندوستان فرستد چون پوپ مزبور
در آن هنگام قدرت و قوت عظیم داشته و احکام او در فرنگستان بر سر کل قرال فرنگستان جاری بوده
مشارالیه حکمی صدور میکنند که صفحات شرقی دریا متعلق بپادشاه پرتگال است هرکسی کشتی خود را از آنجا
نفرستند و بعلت حکم مزبور تجارت هندوستان مطلق متعلق بدولت پرتگال گشته
کلمبس نام مردی از اهالی ایتالیا و در خدمت پادشاه اسپانیا سردار سپاه دریایی اسپانیا بود مشارالیه
از نجوم ربط کاملی داشته و از طریقه مساحت زمین و اوضاع و ترکیب آن ماهر بود و از افکار بدیعه
که زمین گرد است و محاط بدریای محیط است اگر حضرت پوپ حکم داده است که هیچ کشتی از سمت
مشرق دریا بطرف هندوستان نرود او میتواند از سمت مغرب دریا رفته و راهی بهندوستان پیدا
کند هم مخالفت با احکام پوپ نکرده و هم راه تجارت را بجهة دولت خود ولینعمت خود بهندوستان
پیدا کند با ملاحظه مسطور عزیمت سفر دریا نمود
در سال ۱۴۹۲ کلمبس سه کشتی جنگی با آذوقه تمام و مایحتاج ضروری از اسپانیا مهیا از راه مغرب بدریا
عازم هندوستان گردیده مدت سه هفته متصلا در دریای محیط میرفته افسران و زیردستان
و اهالی کشتی را دهشت عارض شده بخیال آنکه راه بجایی نبرده عرصه دریای محیط را انتها نیست دیده
مجموع را یاس مراجعت ازین سفر دست داده و بالمره یکبار از درستی [illegible] درآمده یا هر یکی [illegible]
که کلمبس را خیال بهم آورده دماغ او [illegible] جمع کثیر را برداشته بدریای بی پایان محیط آورده
چه چاره بجز بر تلف شدن هست از هر سو [illegible] بالاتفاق عزم جزم نمودند که
اولا مراتب حال را بکلمبس عرض کنند و التماس مراجعت باسپانیا نمایند در صورتیکه او را هرگاه [illegible]
او را زنده بدریا انداخته خود مراجعت کنند ازین سو کلمبس از وخامت احوال اهالی کشتی
پیدا دلگرمی [illegible] و بامر استنباط نموده بدون اینکه مطلق اظهار را بنمایند از در مصاحبت
و مکالمه با ایشان برآمده باین نوع با عزت و اعتبار و افتخار [illegible] اهالی کشتی خواهد شد
در صورتیکه راه هندوستان را پیدا کنیم و توانیم تجارت در آن مملکت نموده البته هر کدام از ما اهالی
اینکه تا دامن قیامت نام ما زنده خواهد بود صاحب دولت و ملکت خواهیم گشت و دولتمند
ما را هر کدام بقدر حال مفتخر و بانعامات و نوازشات خود خواهد نمود ولیکن هر کدام از ما را
لازم است که در خدمت خود سعی و جهد نموده نوعی نکنیم که مورد سخط و غضب [illegible] گشته ما را
از جزء ابرو انداخته در نزد دوست و دشمن خوار باشیم مدت یک هفته نیز باین نهج [illegible]
اهالی کشتی را باین نحو دلخوش نگاه داشته چون از هیچ سو راه زمین پیدا نشد و اهالی کشتی بر حرفهای
سابق تصدیق قول کلمبس [illegible] ایشان نیز مایوس ازین سفر گشته یکدفعه کله سر از زیر بار اطاعت او
بیرون کشیده انواع فحاشی و ناخوشی با وی نمودند متفق اللفظ متعهد شده که در صورتیکه عنان کشتی را
بسمت اسپانیا معطوف نداشته او را بقتل برسانند چون کلمبس مجموع را [illegible] عاجز دیده چاره را

۳۷ بجز آرام و نصیحت با ایشان ندیده افسران و عقلا را ایشان را در نزد خود طلبیده و علامات چند را بایشان که
زمین نزدیک بایشان است از آنجمله مرغان صحرایی چند در بالای دریا در پرواز بودند و هوای دریا
بهم رسانیده و طغیان و تلاطم دریا فرو نشسته بالتماس و زاری ایشان را باین نوع ساکت و آرام نمود که
سه روز با او مهلت دهند در صورتیکه روز سیم زمین پیدا نشده مراجعت میکنند مجموع مردم
شرط کرد که سه روز دیگر همراه او رفته در آن روز چوب دستی تازه تراشیده و کاه سبز و چوب تازه را تراشیده
در روی آب پیدا کرد و یقین [illegible] قول او شده که زمین نزدیک بایشان است در شب سیم کلمبس کشتیها را
لنگر انداخته که شاید بکوهی بخورند در نصف شب کلمبس بعلت اضطراب و بی آرامی خود در
بالای کشتی رفته از هر سو ملاحظه دریا را نموده چشم او بروشنایی آتش افتاده که از سمت [illegible]
میرود و از آن پس دو نفر دیگر آتش مزبور را دیده هنگام طلوع فجر کشتی پیشین با آواز بلند با یاران
خبر داده که زمین پیدا شده است از هر گوشه و کنار آواز [illegible] و شادی از اهالی کشتیها
بلند شده صبح از دور جزیره پر سبز و جنگلی نمود از کشتی چون اهالی کشتیها را چشم بجزیره
مزبور افتاده [illegible] منفعل و خجل از کلمبس گردیده کلمبس نفری را که سه روز قبل مورد طعن و تشنیع
نموده و با قسم فحاشی و [illegible] روز اورا چون شب تار نموده بودند بالفعل [illegible]
و زانو [illegible] سه روز قبل اورا دماغ خشک [illegible] بالفعل اورا [illegible]
هنگام صبح کشتیهای کوچک را با اسباب [illegible] سپاه کشتی با طبل و علم [illegible] داخل کشتی کوچک شده
اول کسی که بجزیره مزبور قدم نهاده کلمبس بود اهالی جزیره را از آمدن کشتیهای مزبور آگاهی پیدا شده
از هر سو بطرف ایشان هجوم آورده حیرت و تعجب بایشان دست داده اهالی کشتی را رسولان خدا دیده
بقواعد یونانیان که رب النوع قایل بودند ایشان را فرستادگان خدایان دانسته صدای توپ ایشان را
نیز صدای خدایان انگاشتند گویند اول دفعه که کلمبس با سپاه خود بجزیره مزبور رسیده سجده در خاک
سجدات خدا را بجا آورده که یکبار دیگر پای ایشان بزمین رسیده جزیره مزبور یکی از جزایر ویست ایندیز
که متعلق بینگی دنیا است [illegible] بعد از ملاحظه آنجا کلمبس مراجعت باسپانیا
نمود پادشاه اسپانیا اورا مفتخر و معزز داشته در پهلوی تخت نشانیده
دفعه دیگر نیز کلمبس سفر دریا از سمت مغرب نموده در حوالی جزیره مزبور جزایر چند پیدا کرد لیکن چون
از قواعد نجوم و مساحت کره ارض و ترکیب زمین ماهر بود میدانسته که باید جای دیگر در حوالی جزایر
۳ مزبور پیدا کند دفعه دیگر کشتیهای جنگی از اسپانیا برداشته بسمت مغرب روانه شده
تاریخ ۱۴۹۸ عیسوی در سفر ثالث خود مملکت ینگی دنیا را پیدا کرد و چون دولت اسپانیا در دست [illegible]
دیار جنوب ینگی دنیا رفته دست [illegible] بجا برده و نشیمن نمودند سایر قرال فرنگستان هر کدام کشتیها
فرستاده که جاها در آن حوالی پیدا کنند و از برای خود نشیمن نمایند از آنجمله دولت انگریز
تاریخ ۱۴۹۹ هنری هفتم پادشاه انگریز کپتن کیبات مستر سیبستیان را با کشتیهای چند بینگی دنیا فرستاده
سمت شمال مملکت مزبور را محل نشیمن نموده اند
و از هر یک از قرال فرنگستان محلی از برای خود در ینگی دنیا گرفته نشیمن ساخته اند لیکن طایفه معظمه
که از اهالی فرنگستان در ینگی دنیا میباشند سه فرقه هستند اولا طایفه اسپانیال ثانیا طایفه انگریز
و ثالث طایفه پرتگیز هر یک از طایفه‌های مزبور قسمی از ولایت مزبور را گرفته شهرها بنا نموده وطن
دارند و طایفه [illegible] هر کدام قدر قلیلی جمعیت در آن ولایات داشته [illegible]

دامنه طایفه انگلیز متوجه بنگاله دنیا

بعد از اینکه طایفه انگلیز سمت شمال ینگی دنیا را پیدا کردند سپاهی بانجا فرستاده تدریجا کوچ دهنده انها را
فرستاده و دهات و شهرهای انگلند بانجا رفته و توطن نمودند و اشخاص که مقصر بودند بر خلاف اخراج بلد نمودند
بانجا فرستاده جمعیت عظیمی در انجا پیدا کرده شهرها بنا نمودند بنای زراعت و تجارت گذاردند طایفه
فرانسه برخی از بنادر و ولایات را گرفته که نشیمن کنند اهالی انگلیز جزایر و بنادر مزبور را از دست
انها گرفته و از ینگی دنیا اخراج نمودند و در ترقی نهادن علوم و صنایع در میان انها شیوع پیدا نمود
طایفه فرانسه بنا بعداوتی که قبلا با انگلیز داشته جمعی را مخفیه در نزد اهالی ینگی دنیا فرستاده تفتین
فیمابین سکنه انگلیزی در ینگی دنیا و اهالی انگلند انداخته و انها را راه نماییده که خود را مطلق العنان
نموده ید تصرف انگلیز را از ینگی دنیا کوتاه بکنند علی الدوام انها را از دولت انگلیزی دلگیر کرده
بعد بکلی دل انها از دولت مزبور سیر شده […] پس اهالی انگلیز سکنه ینگی دنیا باطنا […] انگلیز را
[…] در قلب […] خود داشتند در این وقت […] سالها […]

در سال ۱۷۶۴ حکم از پارلمنت انگلند صادر شده که خراج شاهی و گمرک بعض اجناس […]
به ینگی دنیا […] زیاد کنند اهالی ینگی دنیا […] مانند […] داشته و دکتر فرنکلین
یکی از جمله فلاسفه و دانایان خود را با انگلند فرستاده عرایض چند بخدمت پادشاه نوشته و دکتر
مزبور وارد با انگلند شده عرایض خود را معروض و اهالی پارلمنت که هوس […] باشند اقرار
نمودند که عرایض انها را دیده جواب شافی و کافی بانها داده انها را استمالت کنند لیکن وزرای انگلند
عرض انها را نشنیده و خواهش انها بدرجه اجابت مقرون نشده دکتر مزبور بی نیل مرام
مراجعت کرده […] برگشتن او […] انگلیزیان متوجه ینگی دنیا نمودند

در سال ۱۷۷۱ حکم از پارلمنت انگلند صادر شده که خراج […] و کاغذ و چای که وارد به ینگی دنیا
[…] زیاده کنند طایفه مزبور […] انها را […] پس فرستاده گویند […]
در یکی از شهرها […] دریا […] غلطانیده
بهیات مزبور در شهر […]
جمع شده […] پس چای […] انگلند را پس فرستاده […]
پس فرستاده و اهالی انگلند سپاهی عظیم بر سر انها فرستاده که انها را مجبور کرده خراج دهند
سکنه ینگی دنیا نیز […]
بی نیازی با انگلند نمودند اگرچه سپاهی که از انگلیز به ینگی دنیا رفته بود کفایت جدال با انها را
می نمود لیکن طایفه اسپانیول و فرانسه […] ساکنین ینگی دنیا برخاسته چون […]
قبل از این […] فیمابین […] واقع شده و طایفه انگلیز غالب […] بالفعل
که طایفه فرانسه و اسپانیا […] انها […]
کنند بالاخره طایفه انگلیز […] راضی باین شده که با سکنه ینگی دنیا
صلح نموده انها را طایفه علیحده مطلق العنان دانسته […] از طرف انگلند
[…] بر ینگی دنیا رفته جنرال واشنگتن نام سردار بزرگ اهالی ینگی دنیا را دیده که
با او صلح نماید […] جنرال واشنگتن از طرف
طایفه ینگی دنیا وکیل شده صلح نموده […] که هزاران هزار تومان […] انگلیز

شده […] اگرچه اهالی ینگی دنیا طالب صلح بودند لیکن سخت گیری […]
بکار رسانیده که سرکار مزبور گویا بعجز و التماس مصالحه نمودند […]
در تاریخ ۱۷۸۲ پادشاه انگلند […] اقرار نمود که […] طایفه انگلیزی متوطنین ینگی دنیا
طایفه علیحده مطلق العنان دانسته و ترک احقاق شاهی را بکلی از ولایت مزبور نمود و انها هم
مثل سایر طوایف فرنگستان طایفه علیحده بوده اگر تجارت و معامله با انگلیز نمایند بعینه مثل سایر
طوایف باشند و از ان تاریخ الی حال طایفه مزبور جمهوری علیحده هستند چون برخی از احوال انها
نوشتم انچه از تواریخ ینگی دنیا و انگلیزی نوشته است در تعریف ولایت مزبور قلمی شد

بعض بنادر ینگی دنیا متعلق بانگلیز است که بالفعل تجارت و اهالی انگلیز و سپاه انگلیز در انجا هستند
و همچنین جزایر چند هم بولایت هند که از جزایر مقابل ینگی دنیا محسوب می شود در تحت انگلیز است
شکر و قهوه […] چوب […] بسیاری از ولایات و جزایر متعلقه بانگلند بهمه
فرنگستان می برند و منافع عظیمه از این ممر عاید دولت انگلیز می شود
اگرچه اکثر شمال و جنوب ولایت مزبور اهالی فرنگستان توطن نموده اند لیکن اصل […] ینگی دنیا
[…] است اهالی انها مردمان سیاه رنگ […] دارا هستند
انچه در کتابها نوشته اند و در نقشه زمین کشیده اند یک ربع کل دنیا است ینگی دنیا اگرچه […] لیکن
ربع بزرگترین است
اجناسی که از ینگی دنیا بیرون […] می آورند در این جلد […] اولا قلزات معدنی در انجا
پیدا شده اجناس […] در […] میوه […] بسیاری دارد که
تجارت […] از چوب و میوه انها بفرنگستان می نمایند
معدن طلا و نقره در ینگی دنیا هست و بفرنگستان می آورند […] سکه طلا و نقره در ینگی دنیا
[…] بعلت اینکه بفرنگستان می آورند قیمت […] در فرنگستان بسیار کم شده است
و از جواهرات الماس و مروارید و زمرد و لعل و زبرجد و سایر جواهرات دیگر در انجا پیدا می شود
نیز از انجا […] که جواهرات مزبور بفرنگستان امده قیمت انها ارزان […]
قرمز فرنگ و نیل و پوست سنجاب و غیره سایر اجناس دیگر از انجا بولایات فرنگ می آورند
و اما جمعیت اهالی ینگی دنیا […] از انگلند سوا شده تخمین دو میلیان بود لیکن تدریجا از هر جهت
از بلاد فرنگستان مردم بان ولایت رفته بالفعل دوازده میلیان جمعیت دارند
ششصد نفر از اهالی انها مشغول بر ترقی و فتق امورات ولایت ینگی دنیا هستند که انها را اهل شورا خانه
[…] نفر انها را در خانه و چهار صد نفر در خانه […] نفر مزبور را […]
[…] مدت […] سال […] در خانه بزرگان مشغول بر ترقی و فتق مهام ولایت هستند
و چهار صد نفر دیگر در خانه دیگر که کلا ششصد نفر مزبور در هر امر از امور متعلقه به ینگی دنیا شورا
نموده […] که همه […] امور مزبور را […] شده […] مزبور را جاری نمایند
و یکنفر را مدت هشت سال سرکرده […] ششصد نفر و ولایت ینگی دنیا کرده که بکار پادشاه […]
ولایت مزبور قیام نمایند بعد از هشت سال شخص دیگر را بکار او تعیین بکنند
و مدارس بسیار ساخته علوم و صنایع و بدایع در ان ولایت […] و هر ساله طلاب چند با انگلند فرستاده که ترتیب

یافته مراجعت به ینگی دنیا نمایند و نهایت خوب در این ساخته اند که مردم تمکن دارند و از اهالی همه مذاهب در آنجا مشغول بعبادت حق هستند و بتدریج هر کس از انگلند بر شده و با امریکائیان الفت حاصل نموده با ایشان محشور می شدند. اینک از تواریخ انگلند در عهد پادشاه حال در خصوص ینگی دنیا روی داده بود نوشته امید است که مورد ذکر و خبر گردد و چون برخی از امور ینگی دنیا نوشته قصه پادشاه و تاریخ وقایع سلطنت او از دست رفت حالا لازم است که مراجعت بقصه و وقایع اتفاقیه سلطنت پادشاه حال نمایم

در سال ۱۷۸۰ امر عجیبی در انگلند روی داده که هیچکس را در خاطر نیست که در داستان چنین امری روی داده لارد گاردن نام یکی از بزرگان انگلند را دماغ ضعیف شده و تقدس زیاد در مالیخولیا او را باین راه داشته که اهالی مشورت خانه را شاید میل باین است که مذهب کاتولیک را -
مجددا در انگلند شیوع دهند بنا علیه در روزی یکصد هزار نفر از عوام الناس بر سر خود جمع نموده اولا حمله بپارلمنت نموده و از آن پس مردم در شهر افتاده بعضی از خانهها را سوزانیده و خراب کرده بالاخره سپاهی از پادشاهی بلندن آمده هر کوچه و برزن را گرفته جمعی از عوام الناس را زخم دار نموده بالاخره سران اشرار را گرفته سیاست نموده لارد جارج گاردن را محبوس نموده جمعی از حکام شرع او را بمحکمه شرع آورده بعد از آنکه اطلاع یافته چنانکه لارد مزبور را اراده بغی نبوده مقصودی او دینداری بوده او را بخشیده پس از آن خبط دماغ او را باین امر داشته که بمذهب یهود داخل شد ریش خود را از تراشیدن باز داشته مدتی در آن حالت بوده بالاخره فوت شده

در اواخر سال مزبور دولت انگریز دو کشتی بملاحظه کل دنیا فرستاده بود که برگشته کپتان کوک از جمله مشاهیر روزگار است و چند دفعه بدور دنیا رفته بود در اینگونه دفعه فوت شده
در سال ۱۷۸۱ یکی از سیارگان تازه مستر جارج سیدس داکتر منجم از اهالی جرمنی پیدا نموده ستاره مزبور در هشتاد و دو سال یکدفعه دوره فلک را سیر میکند جارج سیم پادشاه هذا العصر را چنین خوش آمده جمله با بلند و دستگاه منجم آن داکتر مزبور بحمایت پادشاه ستاره مزبور را پیدا نموده بعد از آن بنزیلین دو صد بزرگ فاکت داد با چشم بردن دوربین اور از توان دیگر سیارات هم دیده بود چهره که مزبور نوشتیم
در این سال ۱۷۸۲ مستر هیستین فرمانفرمای هندوستان را متهم بتقصیر کرده که با او در هندوستان تخلف جمعی از اهالی شرح را بامتحان او فرستاده امورات مفوضه با او را اجرا کرده ملاحظه نموده مدت هفت سال تا سال ۹۵ رسیده بالاخره تقصیر بر او ثابت ننموده او را نجات داده اند
در سال ۱۷۸۸ عیسوی ناخوشی خبط دماغ پادشاه هذا العصر عارض شده اگر چه تا یک سال بمعالجه آن کوشیده و برکات عمر نموده و ایشان روی بهبود نهاده لیکن بالاخره در کنج خانه با خبط دماغ دار الخلافه ...
در سال ۱۷۹۲ لارد کارن وانس هرج فرمانفرمای هندوستان سپاهی بمجادله تیپو سلطان والی ملک دکن فرستاده و بالاخره بعد از جدال تیپو سلطان مزبور را قوت شکسته صلح با لارد مزبور نموده در جزو ولایات خود را مفوض نمود و نیز جمعی از خطاهای خود دو پسر خود را بر سم گرو نیز دلگیر به هند فرستاده است

و مدتی مدید در آن عرصه چند سال مستمرا سپاه انگریز با سایر دول عموما و با فرانسه خصوصا جدال نموده و از هر طرف خواه دریا و خواه خشکی سپاه انگریز غالب آمده و بالاخره مصالحه در میانه فرانسه و انگریز واقع شد در تاریخ ۱۸۰۹ صلح مزبور با تمام رسیده و مصالحه را ناپارت که در آن وقت سر ارباب مشورت بوده بود لازم افتاد که برخی از احوال ناپارت و طریق تربیت او بیان کنیم

در احوال ناپارت

ناپارت از اهالی شهر جاشیو شهر کوچکی است در جزیره کارسیکه متعلق بایتالیا پدر او کارلو ناپارت از اهالی شرع اولاد بوده در سال ۱۷۶۹ عیسوی متولد او شده کونت ماربوف حاکم جزیره کارسیکه حامی و مربی او بوده بحمایت کونت مزبور او را بمکتب خانه پادشاهی که در فرانسه از برای تربیت جوانان بنا نموده بوده فرستاده در مکتب خانه مزبور اطفال را علم جنگ و زبان فرنگستان و تواریخ قدیم و جدید همه فرنگستان تعلیم میکنند بعد از آنکه ناپارت را بمکتب گذارده درس ده سالگی مشار الیه شروع در تحصیل نموده مشار الیه را امید باموختن زبان نبوده لیکن سعی ما لا کلام در علم جنگ و ساختن قلعه و لشکر و پرورش بردن لشکر و لوازمات آن داشته و نیز در خواندن تواریخ گریک و روم که باوجود ایشان بیونانی میگویند لذتی و مذاقی داشته و علی الدوام در قصص جنگ جویان و دلیران روزگار مغرور نموده چنانچه بتدریج خیالات جنگ جوئی و سپاه کشی در نهاد او متمکن گردیده حرکات و سکنات او در مکتب آنکه در حالت طفولیت وقار و تمکین و علو همتی از او استنباط افتاده چنانچه هرگز با اطفال بلهو و لعب و بازی و حرکات بیجا آمیزش ننموده گویند معلم او هرگز از او نشنیده که استدعای عفو تقصیر کند هر وقت تقصیر در درس نموده در نهایت استقامت ایستاده بعد از خبری یار خود گفته و نیز در طریق سخت گیری در آن حالت طلب بدن استقامت داشته که هر معلمی که او را آزرده نموده هرگز او را نبخشیده و با او صلح ننموده و هر وقت عزم چیزی را گذاشته اصلا او را مانع نشده با نیز که هیچکس او را از خیال رأی باز نداشته طبع مغرور و خود رأی سخت گیر با وقار و تمکین ذهنی تیز هوش زیرک بوده بازیچه او آنکه اطفال را بگرد خود آورده خود سردار و ما بقی را با خبره و سالدات نموده فوج قرار داده که لشکر میسازند در سال ۱۷۸۳ گویند هوا بشدت سرد بوده و بعلت کثرت برف ساختن لشکر مقدور نبوده حکم باطفال مکتب خانه داده که قلعه و لشکر را از برف ساخته خود چیلی در دست گرفته و اطفال را هر کدام چیلی بدست داده لشکر و برج و بارو و بستیان و خندق آن را کلا از برف ساخته چنانچه که از روی کتاب درس خوانده بوده لشکر مضبوط از برف ساخته همه مردم از کوشش و تماشا بدیدن لشکر مزبور آمده تحسین بلیغ با او نموده یک سال از آن پس موافق قاعده فرانس هر ساله ممتحنان بامتحان اطفال مکتب خانه -
+ مزبور آمده هر کدام ترقی کرده و قابلیت دارند از مکتب خانه مزبور بیرون آورده بمدرسه پادشاهی او را میفرستند در این وقت مدرسان و ممتحنان در این مکتب آمده ناپارت را امتحان نموده جوان مستعد قابل و لایق در علوم جنگ و قلعه و لشکر و سایر لواحقات ماهر دیده و از جهت احوال و حرکات و سکنات او علو همتی بمراتب بیشتر زیاده از دیگران استنباط نموده موسیو رینالت نامی که از جمله بزرگان و صاحب مدرکان فرانسه بود نوشته به بزرگ مدرسه پادشاهی نوشته که این جوان در تربیت ناپارت ساعی باشند و او را اخیر پادشاهی کنند یک سال در مدرسه پادشاهی توقف نموده و در تحصیل علوم جنگ و سایر لوازمات مشق ولی ترقی معقولی کرده و از آن پس او را داخل فوج فرانسه نموده

در سال ۱۷۸۵ عیسوی او را نایب توپخانه نموده اند در آن اوقات اغتشاش در دولت و امور فرانسه رو
داده چنانچه در سال ۱۷۸۹ بلوا و غوغا در ولایت فرانسه برپا شده و از هر سو اهالی با پادشاه خود لوئی
شانزدهم نافرمان گشته اولا اهالی شورتخانه قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف داده چنانچه نه قادر
بجدال با سایر دول بوده و نه یارای صلح با کسی او را بوده و تسلط ... احکامی را که پادشاه منصب
بزرگ معتبر فرموده از مناصب مزبور معزول نموده عوض آنها کسانیکه صاحب منصب و عزت اکابر را
سزاوار است که خود قابلیت و استعداد در داشته نه اینکه پادشاه هر بوالفضول را بزرگ بخشد
و پس از آن حمله بخانه پادشاهی نموده سالدات های قراولخانه او را بقتل رسانیده داخل حجره شاه
شده پادشاه و سایر منسوبان او را زنجیر کرده داخل پارلمنت یعنی شورتخانه گشته پادشاه با
پارلمنت اقرار نموده که ترک شاهی را میکند گذارنده بطرز نحو حرف او مسموع نشده پادشاه
و زن و منسوبان او را محبس فرستاده

در سال ۱۷۹۳ اهالی شرع فرانسه جمعیت کرده و تحقیقات رفتار لوئی مزبور رسیده او را مقصر یافته
+ و حکم قتل او را نوشته و او را بقتل رسانیده و لذا پس بعد از ده ماه زن شاه را بقتل رسانیده
و چندی پس از آن الیزابت خواهر پادشاه را بقتل رسانیده در این بین دولت انگریز از هرج و مرج
و غوغای آنها اطلاع یافته خواسته بود که مزاحم اینگونه افعال شود دولت فرانسه را با انگریز جدال
و نزاع واقع شده روبسپیر نام شخص در اصل مفسد و حقیر در فرانسه ترقی یافته و اصل و سرمایه اینهمه
فساد و شر را الیه بوده گویند بجز پادشاه و منسوبان او تخمینا چهل هزار نفر در این بلوا و طغیان بقتل
رسیده از آنجمله سی و دو نفر از فلاسفه فرانسه که هر کدام وحید عصر بوده اند بدون تقصیر مقتول نموده اند
چون روبسپیر مزبور را سرمایه فساد دیده مشار الیه و جمعی از منسوبان او را که بیست نفر باشند
گرفته مقتول نموده و از آن پس دولت فرانسه را بخاطر رسیده که مثل حالت روم بدون پادشاه
وزراء امورات دولتی را رتق و فتق نموده راتق و فاتق اهالی شورتخانه باشند چهل کس
از اهالی شورت بوده سه نفر از آنها بوده از جمله سه نفر مزبور یکنفر برادر نام بوده و بتدریج اعمال
و دلاوری و رشادت بناپارت را منظور آورده در صدد ترقی او برآمده بکرات او را با توپخانه
بجنگها فرستاده و فتح و نصرت نموده و بتدریج بناپارت شهرت نموده در این سال بناپارت را
جنرال و سردار توپخانه نموده جدال با سپاه انگریز نموده جنرال لودار نام از اهالی ایرلند از سپاه
انگریزی دستگیر نموده در آنوقت بناپارت شهرت کرده و هر کس از او حسب ... برده و در دستان او
بزبان خاص و عام افتاده و چون اوضاع ولایت فرانسه پریشان شده بناپارت میدان
خالی دیده دولت بزرگ پادشاه خیال او آنکه بجوری که قیصر روم او را جنرال بوده و بتدریج ولایات
فرنگستان را مسخر کرده در امر بزرگ قوم روم کرده او نیز ... قیصر با ترقی خود کرده
اکثر حالات قیصر با بناپارت و قضیه قیصر مشابهت تمام دارد هر که قصه هر دو را خوانده یقین
میکند که هر دو در رفتار و کردار مشابه بوده اند خلاصه
- حکم از پارلمنت فرانسه جاری شده که بناپارت سپاهی برای رئیس ... است رفته و بعد از
اینکه بناپارت با ... اهالی شورت او را معزول و محبوس نموده بعد از چندی بناپارت ...
جا ... پس رفته شکایت به اهالی شورتخانه ... اهالی شورت خواسته بود که او را سردار
سرباز کنند قبول ننموده عزت خود را استعفا نموده خواهش نموده بود که او را رخصت دهند که

با سلاسل رفته مشغول تجارت دولت عثمانیه شود قبول ننموده گویند خواهش خدمت انگریز را نموده و بلندن آمده
وقتیکه ... در لندن توقف نموده لیکن معلوم نیست که آیا بعزیمت خدمت انگریزی آمده و یا چیز دیگر منظور
ضمیر او بوده و از آن پس بفرانسه برگشته مجددا
در سال ۱۷۹۲ سردار سپاه فرانسه گشته و مأمور تسخیر جزیره کارسیکه وطن مألوف خود شده لیکن در راه
جنگ شکست باو رسیده و از آن پس ایضا اوضاع او پریشان گردیده در گوشه آرام گرفته گویند در آنوقت
محتاج بامر معاش گشته و [illegible] که در پاریس مجددا غوغا و بلوائی روی داده و او را
سردار سپاه پاریس نموده اند که فتنه شورش را بخوابانند هارو برادر یکی از سه نفر شورتخانه بوده و چون
در آنوقت با ... در حکمرانی فرانسه داشته بناپارت خود را با او چسبانیده ... بیوه زنی
از بزرگان فرانسه را در زوجیت خود داشته یعنی ... عقد در نزد او مانده چون با زن مزبور یا سیر
شده و یا ناخوش گشته خواسته بود که او را از سر خود باز کند زن مزبور مسمی بجوسفین ...
۳ با بناپارت شرط میکند که در صورتیکه جوسفین مزبوره را بعقد خود درآورد او لامحاله ...
از نقد باو داده تا با او را سردار سپاه فرانسه نموده بایتالیا میفرستند بناپارت ... شده
جوسفین را بعقد خود درآورده و وجه بیست هزار تومان را از او گرفته و او را سردار سپاه فرانسه نموده
در سال ۱۷۹۶ عیسوی بایتالیا رفته و فتوحات چند در آن مملکت نموده و شهرت عظیم در آنجا کرده
چون سالها دولت فرانسه سعی در این داشته بود که دست انگریز را از هند کوتاه کنند و از هر راه
حمایت باهالی هند نموده که با انگریز جدال کنند چنانچه پادشاه فرانسه لوئی شانزدهم سازش با نواب
حیدر علی والی ملک دکن داشته و افسران فرانسه را با او فرستاده که طریقه جنگ و نظام را باهالی دکن
بیاموزند و نواب حیدر علی نیز با سپاه خود در نهایت جلادت و مردانگی جنگها با انگریز کرده بود در آن
بین که پادشاه فرانسه کشته شده و هرج و مرج در دولت فرانسه روی داده کسی بفکر حمایت نواب حیدر
مزبور از اهالی فرانسه نیفتاده دولت انگریز سپاهی بسر دکن کشیده و علی الدوام در کشمکش نواب مزبور
کشیده و ضرر ... باو رسیده بعد از فوت نواب مزبور تیپو سلطان بجای او والی ملک دکن
شده و چشم امید ... در صدد نزاع با دولت انگریز برآمده سپاه فرانسه و اهالی شورتخانه را
بخاطر میرسد که سپاهی بحمایت تیپو سلطان بهند فرستند که با سپاه تیپو ملحق و جدال با انگریز نمایند
لهذا بناپارت را با چهل هزار سپاه جنگی فرانسه با کشتیهای جنگی از پاریس
بتاریخ ۱۷۹۸ عیسوی بسمت مصر روانه نموده که از مصر بهندوستان رفته در ملک دکن ملحق بسپاه
تیپو سلطان شوند فکر فرانسه صحیح و بجا بود ولیکن از آنجا که اهالی انگریز نیز در امر خود ملاحظه داشت
و افعال و حرکات دشمن آگاه بوده در دفع آنها ... و مانع رفتن سپاه مزبور شده باین نحو که بعد از
اطلاع حرکت بناپارت بسمت مصر دولت انگریز جمعی از سپاه و کشتیهای جنگی خود را در تحت تصرف
و سرداری ادمیرال نیلسون بتعاقب سپاه فرانسه فرستاده در کناره رود نیل لنگر انداخته بوده
بجنگ در ساعت ادمیرال نیلسون ... جدال با فرانسه گذارده بعد از اشتعال ... ادمیرال نیلسون
غالب بفرانسه آمده نه کشتی فرانسه را دستگیر کرده و دو کشتی آنها را سوزانیده و دو کشتی آنها را
سوزانیده بناپارت در یکی از کشتیها بوده ... که کشتی او سوخته نشده بکشتی کوچکی انداخته بعد
مصر داخل شده و ادمیرال نلسون در مراجعت بازاء این خدمت منصب لردی ملقب ...
بعد از آنکه بناپارت داخل بندر مصر شده شهرت میدهد که اراده مسلمانی دارد و ...

این قسمت که تاریخ را در کمال غرض و عداوت از روی نوشتجات انگلیسی نوشته است تمام

داخل یکی از مساجد شده سلیمان و محمد و ابراهیم نام از پیش نمازان و مفتیان مصر را در نزد خود خوانده اولاد
با تمامها میگفت که مرا خدا بره راست آورده و در عالم واقعه بمن حکم رسیده است که مسلمان شده بزیارت
بیت الله الحرام مشرف شوم و بقرائت کلام الله مجید مشغول شوم باین حیله قلب اهالی مسلمانان را بخود راغب
نموده و بنماز حاضر شده و از آن پس بمردمان مسلمان میگفت که در صورتیکه بناپارت دولت را با اهالی
فرانسه که دارند هم نفع دنیوی حاصل مسلمانان میشود هم بتدریج اهالی فرانسه بدین اسلام مشرف میشوند
و از آن قصد که شیخی در خدمت ... و ابن الوقت اما انگلیزها چنان کردند چندی در مصر مانده
چون سپاه انگلیز در رود نیل ... چاره را منحصر باین دید که مخفیانه از مصر بیرون رفته برود
اطلاع مردم در کشتی جنگی نشسته سپاه خود را گذارده از راه بندر اسکندریه بفرانسه برگشته اگرچه کشتیهای
بسیاری از انگلیز در روی دریا از هر سو او را تجسس نمودند لیکن حسب الکشتی باو بر نخورده وارد بفرانسه
شده و بعلت اینکه سپاه فرانسه بمملکت تیپو سلطان نرسیده جنرال هریس سپاهی بر سر قلعه سرینگ
پتان برده قلعه مزبور را محصور و سپاهی عظیم از جانبین مقتول بالاخره
در سال ۱۷۹۹ عیسوی قلعه سرینگپتان را مسخر نموده تیپو سلطان را مقتول ساخته خزینه بسیاری و دولت
و اسلحه بیشمار از تیپو سلطان بدست دولت انگلیز افتاده و ممالک دکن کلا متعلق بانگلیز گردید
+ و از آن وقت استراحتی در دولت کمپانی هندوستان بهم رسیده و الحال در ترقی هستند
بعد از آنکه بناپارت از مصر بپاریس برگشت یکی از اهالی مشورتی فرانسه شده بعد یکی از سه نفر
سره فرانسه و از آن پس در سال ۱۸۰۴ بتسخیر انگلند کوشیده سیصد هزار نفر سپاه فرانسه در کشتیهای کوچک
و بزرگ با اذوقه و ادوات جنگ آماده و در دوره انگلند آمده و کشتیهای مزبور را نتوانستند تعبیه
نمود که توانند نزدیک بجنگ آمده و داخل رود تمز شوند و از این طرف اهالی انگلند اطلاع یافته
که فرانسه عزیمت تسخیر ولایت ایشان را نموده هر فردی از افراد ناس بعضی مردان ولایت مزبور
کلا مهیای جنگ شده گویند ... صد هزار نفر در کل ولایت انگلند بعزم جدال برخواسته و هر فردی
هر روزه بمشق سربازی و سواری ... گردیده و هر کس از خرج خود در تهیه اسلحه جنگ و جدال برآمده
سپاه فرانسه در بالای دریا گردانیده لیکن بناپارت اطلاع یافت که مرد و زن در باد ... انگلیز
مهیای جنگ فرانسه هستند جرأت دخول ننموده فسخ عزیمت را نمود
در سال ۱۸۰۴ عیسوی بناپارت مسمی بامپراطور و پادشاه فرانسه گردیده و از آن پس بیرق طلب
در فرنگستان بهر سو ... از هر سو بجدال و جنگ مشغول شده و ولایات ایشان را ملحق بولایت فرانسه
نمود در سال ۱۸۰۷ دولت عثمانی ... روسیه و انگلیز ... حمایت ...
نمود و از هر سو ... جهت کاشته غالب آمده شهر کونیگزبورک متعلقه ... تصرف
خود در آورده از جمله غنایم آن شهر ... هزار ... بناپارت
آمده بعلاوه خزاین ... اسباب جنگ ...
در سال ۱۸۰۸ بتسخیر اسپانیا همت گماشته سپاهی عظیم بسر آن مملکت برده و آن ولایت را مسخر
نموده پادشاه اسپانیا و منسوبان او را محبوس و بفرانسه فرستاده و برادر خود جوزف نام را پادشاه
+ اسپانیا نمود و طایفه اسپانیا ... باین امر ... رسیده و هرکس بطغیان ...
و غوغا برآمده سپاهی بسر پرتگال فرستاده پادشاه پرتگال تاب مقاومت نیاورده عیال و اطفال
خود را برداشته به ینگی دنیا رفته ... مراجعت به پرتگال ... پرتگال عزیمت

قرار میدهد استدعای اعانت از دولت انگلیز نموده دولت انگلیز سپاهی را بسرداری سردار ژنرال ولزلی
به پرتگال فرستاده و بعد از آنکه سردار مزبور به پرتگال رفته از آنجا باسپانیا رفته مدتها سردار مزبور
با فرانسه جنگ کرده بالاخره سپاه فرانسه را بکلی از اسپانیا بیرون کرده
در سال ۱۸۱۰ عیسوی بناپارت جوسفین زن قدیم خود را طلاق داده دختر پادشاه استریا را بعقد
خود در آورده و ولایت ... استریا را کلا ... تصرف خود در آورده
در سال ۱۸۱۲ عیسوی چهار صد و نود و سه هزار نفر از فرانسه و سایر قرال فرنگ بسمت روسیه
برده کیفیت ... در مراجعت از آنجا در تاریخ مسکو نوشته ام ... مراجعت از روسیه
تاریخ ۱۸۱۴ سپاه روسیه و انگلیز و استریا و پروشیا و سایر قرال فرنگستان سپاهی عظیم ...
آورده که قلع و قمع بناپارت را نمایند چون سپاه جنگی او کلا در میانه روسیه بتلف شده
تاب مقاومت سپاه چهار قرال را نیاورده مجبور او را بجزیره البا جزیره ای که ... متعلق
بایتالیا فرستادند که مادام حیات در آنجا مانده خرج باو رسیده در آنجا ماند و لوئیس هیجدهم
که ... از ظلم بناپارت گریخته و بانگلند توقف داشت از قرار معاهده قرال فرنگ
+ او را بر سر تخت فرانسه گذارده که موافق میراث تخت مملکت موروثی رسیده باشد
در سال ۱۸۱۵ بناپارت از جزیره البا بیرون آمده وارد بفرانسه گشته در عرض راه جمع کثیری
از سپاه بر او جمع آمده هنگام ورود بپاریس لوئیس هیجدهم پادشاه از پاریس فرار کرده و از
+ طرف انگلیز سپاهی بسرداری لارد ولینگتن که سابقا سر ارثر ولزلی بود و بعد از فتح اسپانیا
مسمی بلارد ولینگتن گشته با سپاه انگلیز و ... سپاه پروشیا حرکت و بمقاومت بناپارت
برخواسته در دهی مسمی بواترلو تلاقی طرفین واقع از طرف سپاه انگلیز لارد ولینگتن و از
سمت فرانسه بناپارت سردار سپاهها مزبور بوده دو ساعت قبل از ظهر شروع در جنگ
نموده الی هشت ساعت بعد از ظهر متصلا بازار جدال گرم بوده در این جنگ ... از
فرانسه ... لیکن سپاه کاردیده و جنگ آزموده فرانسه در میانه ... و ... تلف شده بوده
بالجمله در ساعت هشت بعد از ظهر سپاه انگلیز غالب و فرانسه فرار نموده کالسکه سواری بناپارت
و سلاح جنگ او که در کالسکه بوده بدست انگلیز افتاده پنجاه هزار نفر از طرف فرانسه کشته و زخمدار
گردیده و از طرف انگلیز سی هزار نفر کشته و زخمدار شده یکصد عراده توپ و چهار ده هزار
سپاه فرانسه بدست انگلیز دستگیر گشته بعد از این شکست بناپارت از میانه پاریس گذشته
بکشتی نشسته خود را به بندر انگلند مسمی به پلیموث انداخته ... اراده پیاده شده داشته
اهالی مشورتخانه مصلحت در آن دیدند که او را اذن دخول ندهند بعد از دو روز او را
بجزیره سنت هلینه که در میانه ینگی دنیا و فرنگستان واقع است جا گرفت در نهایت احتیاط
دور آن کوه و سنگها ... مضبوط دارد فرستاده سپاهی معدود از انگلیز با کشتیهای جنگی در دوره
و میانه جزیره کشیک ... میکشیدند الحال در آنجا مانده و هر ساله اخراجات او را انگلند
نزد او ... شده اگرچه ارادت دارد لیکن ... چگونه قلب او را ... چندی قبل از این
همه پادشاهان فرنگستان او را محترم ... و از نام او لرزه ... بالفعل
... البته ... انگلیز ...
تقاضی که باو دارند قطع ... دو صد جان ...

چون برخی از اوضاع ناپارت نوشته شد ما بقی احوال اروپا را تا اینکه در انگلند

[illegible]

واقع شد بتدریج نوشته تا اینکه در این وقت که در این ولایت هستیم تاریخ آن نوشته
در سال ۱۸۰۵ عیسوی جنگ کیپ کودهوپ که از جمله ناپادرشاهی دنیا است از تصرف هولند
بیرون رفته بدست انگریز متعلق شده و نیز در این سال جنگ در سمت جنوب اسپانیا در دماغه ترفالگار
ایرلیس سردار جنرال بیسفورد و مرحوم ناپلیت انگریز افتاده و فتح این دو دولت که از جزایر
مزبور داخل بانگلند شده هست کاری بزرگ نزد اهالی ملک انگلند نموده اند
در سال ۱۸۱۰ دختر کوچک جارج ثالث مسمی به پرنسس امیلیا را مرضی عارض شده در دم
مرگ مایل به دیدن پادشاه شده هنگام ملاقات انگشتری از تحفه بدست پادشاه و برسم یادگار داده
و در نهایت عجز استدعا نموده که انگشتر مزبور را بدست به یادگار نگاه دارد چون عجز و افسردگی در میانه پدر
و فرزند بود تاثیر عظیمی در دل او نموده چند یوم بعد فوت مشار الیها را در رسیده و شدت درد مفارقت
و الم مهاجرت پادشاه را بالطبع مجهول نموده الحال دیوانه و کور در خانه مانده او طاق نشیمن
او را درب و دیوار او محکم ساخته اند که در صورتیکه خدمه او صحبت رو نداشته از جای خود حرکت کند
آزاری باو نرسد مدتی در این حالت شعوری نداشته چنانچه بعد از فتح عظیم واترلو و شکست فرانسه و
گرفتاری ناپارت مراتب را بدست او عرض نموده بودند ابدا محظوظ نشده بود
جارج ثالث مردی خوش ذات و نیکو سیرت رعیت دوست و نوعی هم دل بود در هیچ عهدی دولت
انگریز اینقدر ترقی نکرده بود که در عهد جارج نموده قریب شصت سال است که سلطنت نموده است
اهالی انگریز در علوم باعلا مرتبه ترقی نموده اند و در صنایع و بدایع بطریق اولی جزایر بسیاری
بعنایت پادشاه و وزرای نامدار در این عهد ملحق به مملکت انگلند گردیده مرد و زن اهل انگلند
در دعای او مشغول هستند و قلب او را دوست میدارند
در سال ۱۸۱۱ عیسوی پرنس ویلز پسر اول پادشاه را ملقب به پرنس ریجنت نموده اند یعنی
ولیعهد و یا قائم مقام و الحال احکام پادشاهی و عمال پادشاهی متعلق باو است الحق مردیست
در نهایت ذکاوت و فراست در علوم ماهر و در رموز مملکت کامل تخمیناً مردیست زنده دل
و خوش گذران و دریادل و خراج بعضی در بند اجماع پول دنیوی نیست بلکه زیاده از درآمد
خود خرج میکند عمارت ملوکانه عظیم در برایتن ساخته با جمله انچه خصلت بزرگان است
با او هست اگر چه عوام الناس را چندان از خود راضی نداشته لیکن رعیت هیچ ولایتی از
حکام و سلاطین خود من جمیع الجهات راضی نخواهند بود لیکن در طریقه بزرگی و سلطنت و نوعی
دل و خوش ذاتی یگانه است مختصر آنچه از او دیده و آنچه از او شنیده ام عرض میکنم
لیکن تا حال بدست او نرسیده ام

در سال ۱۸۱۵ ناپارت از جزیره البا بیرون رفته و بفرانسه داخل شده و از آن پس مقاتله فیمابین
لارد ولینگتن واقع شده و فتح بجهت سپاه انگریز حاصل افتاده چنانچه مفصلا نوشته ام بعد از
دستگیری ناپارت و فرستادن بجزیره سنت هلینه ولایت فرانسه عهد نموده که در مدت پنج سال
بیست و نه میلیان تومان بدولت روس و انگریز و استریا و پروشیه بدهند و در این مدت یکصد
و پنجاه هزار نفر سپاه ساخلو در محل مزبور مواجب دهند و دوک ولینگتن سردار کل
سپاه بود و در فرانسه توقف نموده که مردم آرام گرفته و دولت فرانسه استرجاع بگیرد و بعد از
اول برگردند و دولت انگریز لارد ولینگتن را بمنصب دوک ملقب نموده که اولاد او از این
پس ملقب بدوک یعنی شاهزاده ملقب شده باشند این رسم ترقی دادن سرداران
سپاه موروث ترغیب همه سپاه شده که هر کس خدمت کند اجر او ضایع نخواهد گشت مثلا
اوّلا معزی الیه سر آرتر ویلزلی بود و از آن پس بعلت فتحی که در اسپانیا نموده او را ویکونت
ولینگتن نامیده و از آن پس بازای فتح دیگر ارل ولینگتن و ایضا مرکویس ولینگتن
و در جنگ واترلو او را دوک ولینگتن نامیده اند و بعضی از مناصب دیگر که قرال
فرنگ کس را مفتخر کنند باو ارزانی داشته و بالفعل معظم البته بزرگترین جنرالان کل انگلند است
خواه در منصب و خواه در طریقه جنگ در رموز مملکت داری
در سال مزبور دولتهای فرنگستان و پادشاهان قرال مزبور و تا پایان هر قرالی در یکجا
جمع شده ولایات و محالاتیکه ناپارت مسخر نموده از اجزای فرانس نموده بود هر یک
بزرگان و حکام سابق خود داده و ملک یوروپ را قسمت نموده هر حدی را بدولتی
واگذار نموده و عهدنامه در میانه بدست خط پادشاهان نوشته که هر کس از حد خود
تجاوز نکند و در صورتیکه هر یک از قرال فرنگ اراده شکست عهدنامه مزبور را
داشته و یا بخواهد ولایت قریبه خود را تصرف نماید سایر قرال کل سپاه خود را امداد داده
او را مانع شوند با جمله کل ولایت فرنگستان و یا یوروپ متحد و جمع بوده نه بایکدیگر جنگ و جدال
نموده و نه در صدد تسخیر ولایت یکدیگر بوده و هر کدام دشمن بدور دهند تا این ملک
پاک کنند و عهد مزبور را جبر نموده در دفاتر ثبت افتاده است
در سال ۱۸۱۹ سپاه ساخلو انگریز که در فرانسه بوده مراجعت بانگلند نموده و عساکرات فرانسه را
بتصرف دولت فرانسه داده و پادشاه هلند دوک ولینگتن را ملقب به پرنس واترلو
نموده بعلت اینکه واترلو جائیکه فتح فرانسه واقع شده از ولایت هلند است
در این سال ایلچی بزرگ عظیمه دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان از جانب پادشاه
ممالک ایران بعزم سفارت بولایت انگلند آمده و ابلاغ رسالت خود را نموده است
و بالفعل در انگلند تشریف دارد

چون مدتی است بلدی که در این ولایت مانده ام و بیشتر اوقات توقفم در لندن بوده ام بهتر آن دیدم که
برخی از تاریخ لندن و در ابنیه و عمارات و اماکن و مدارس آن با متعلقات دیگر مذکور داشته که اطلاع
سایر دوستان هم که این شهر را ندیده بهم رسد و نیز شرحی در اوضاع مملکت و حکمرانی و تجارت و داد و ستد
این ولایت قلمی نموده باشد

و اما در شهر لندن

لندن شهری از شهرهای معظمه و پایتخت انگلند است عرض شمالی آن از خط استوا پنجاه و یک درجه
دویست و بیست و پنج میل فاصله ما بین لندن و پاریس پایتخت فرانسه است
قبل از اینکه قیصر روم این جزیره را مسخر نماید شهر لندن شهر بزرگ و محل تجارت بوده طایفه فینیشیان
و خوانه و گریک تجارت با اینها بغیر اهالی انگلند می نموده در سال شصت و نه عیسوی سپاه دوشس
گیلا از حکام روم بوده او را احصار کشیده ده دروازه از برای او قرار داده آنجا که
سکنه این شهر مزبور را مسخر نموده آنجا را پایتخت امیرت سلطان نموده
و در سال ۸۱۹ عیسوی اگبرت و ولایات مختلفه سکنه را جمع که در تاریخ انگلند نوشته ملحق
نموده کلا را انگلند و یک جزیره نموده و لندن را پایتخت انگلند کرده
در سال ۱۰۶۶ ولیم کانکورر که در بعضی ناصر باشد نظر به سربستی که لندن یکنفر لرد میار بغیر کلانتر
و بیست و شش نفر الدرمن داشته که در عرض الدرمنان مزبور لرد میار انتخاب نموده والحال قاعده
مزبور جاری است و از آن نفر از امور این با عهده لرد میار چون شد اینجا ترتیب بعد خواهم نوشت
چون مدتی طاعون و وبا در آن بیرون آمده و جمعی تلف شده و بعدها ره طاعون مزبوره را منحصر از
بالفعل تذکار میکنند در سال ۱۳۴۸ عیسوی طاعونی روی داده که جمعی کثیر فوت شده و در
سال ۱۴۰۸ ایضا طاعونی پیدا شده که سی هزار نفر فوت شده و در سال ۱۴۸۹ نیز وبائی
بهم رسیده سی هزار نفر تلف شده و در سال ۱۵۰۰ ایضا سی هزار نفر تلف شده
در سال ۱۵۹۳ چهار یک جمعیت لندن فوت شده و در سال ۱۶۳۱ عیسوی چهل هزار نفر
تلف شده در سال ۱۶۶۵ هفتاد هزار نفر فوت شده
کلا اهالی مزبور بر ورود و ظهور ایام بعلت ناخوشی و وبا فوت شده اند لیکن در این دفعه بعلت
فراست و کیاست ارباب علوم و فلاسفه کشف نموده اند که ادا سبب طاعون و چه چیزات
عاقبت الامر سبب از دایی دانسته که آب باران و یا سایر آنها در کوچه ها مانده و فضلات
چند در آن افتاده تابش آفتاب بخارات ضاره از رود فضلات مزبور متصاعد نموده
هوای شهر را متعفن نموده و مردم تنفس در آن هوا کشیده مزاج آنها ناخوش میشود
چاره این امر را چنین کرده که در هر کوچه راه بزرگی در زیر زمین دو ذرع و یا بیشتر و کمتر در پهنا
ساخته اند و در هر کوچه آب نمی چند در آن مرتب است که اعم از آب باران و یا فضلات
دیگر داخل با آب نالهای مزبور شده و در هر خانه ابهار کنده که را جدا کرده از زیر زمین
و نیز از هر چند داخل بر راه آب نموده و کلا داخل بر ره تمام شده و از آن داخل بر رود
میشود یکی از آن راهها را گشاده بجهت که تعمیر کنند آنچه که از آن میکنند و با اخلاط
شهر رود خانه است که شب و روز داخل بر رودخانه میشود و از راه دیگر چاره که کرده اند
اینکه در هر محله چند باغچه ساخته اند بغیر خانهای رجال و حوش الملو باغچها شهر کافی و از آن

ولایات ایران است که در دوره بازارچه جات تا در خانه ساکنین است و در میانه باغچه سبز و خرم
با اشجار و پاکیزه کاست دوره باغچهای مزبور تجیر آهنین است که هر کس داخل آن نمی تواند شد
مگر ساکنین خانها که اخراجات سالیانه باغچها را دهند در آن باغچه ها میتوانند رفت با جمله بعلت
پاک کردن کوچها و باغچهای زیاد که لاینقطع هوای شهر بعلت سبزه و درخت خنک و صاف شده
و فضلات مطلق در کوچها نیست از آن تاریخ الی حال مطلق ناخوشی طاعون در لندن پیدا
نشده است یحتمل بعد از این هم در این شهر طاعون پیدا نشود
سابقا در لندن خانها را که ساخته بجهت چون کلا از چوب بوده یکدفعه در خانه که آتش افتاده چندین خانه
برنرت آن آتش گرفته چنانچه در سال ۱۶۶۶ عیسوی آتش در لندن افتاده سه شبانه روز آتش مزبور
شعله ور بوده چهار صد کوچه سوخته که سیزده هزار و دویست خانه و بسیاری از خانهای بزرگ عامه که انها را
پبلیک میگویند سوخته بوده و همچنین هشتاد و هشت کلیسای بزرگ و کوچک آتش گرفته یکی از انها کلیسای
سنت پال است که بزرگترین کلیسای لندن است ضرری که از این آتش بمردم رسیده بقدر یازده
میلیان تومان انگریزی بوده و از آن پس قرار داده اند که خانها را با آجر ساخته در دو طرف
اندرونی ادطاقها و خانها تخته است و در بیرون و اطراف خانه آجر کاری و با این علت حال خانه
که آتش افتاده کمتر سرایت بدیگری نموده و اگر سرایت کند چندان سرایت نمیکنند چنانچه سر خانه را
بسوزانند و فورا در هنگام اطلاع جمع خانها و انها خاموش نموده بعد کیفیت این را خواهم نوشت
در سال ۱۶۸۸ عیسوی لوئیس چهارده پادشاه فرانسه چهارده هزار نفر از اهالی فرانسه که مذهب
پروتسنت بوده بعلت اینکه مخالف پادشاه مزبور از اهالی کاتلیک بوده اهالی مزبور را از فرانسه
با عیال خود اخراج نموده و مشار الیهم با انگلند آمده در لندن توقف اختیار نموده دستگاه ابریشم بافی را
در آن وقت بلندن آورده اند و قبل از آن مطلق ابریشم بافی در لندن و انگلند متداول نبوده
و بالفعل در نهایت خوبی و لطافت صنعت ابریشم بافی و بافتن دراینجا بعمل میاید
در سال ۱۷۰۵ عیسوی در کوچه لندن واچمن قرار داده شده یعنی کسی که ساعت را اعلام دارد کیفیت اینکار
اینکه در هر کوچه یکنفر آدم در هنگامی که هوا تاریک میشود الی طلوع آفتاب در هر ساعت یکدفعه
از اول کوچه الی آخر کوچه راه رفته با آواز بلند صدا میکند که وقت و ساعت چه است مثلا در ساعت
دو فریاد زده که حال دو ساعت است و یکدفعه از اول الی آخر کوچه فریاد نموده از آن پس در منزل
مخصوص که در میانه کوچه است آرام گرفته همین ساعت از آن گذشته ایضا از منزل مخصوص آمده
صدا زده که حال دو ساعت و نیم است باین طریق از سر شب الی صبح مردمان مزبور در کوچها
منافع آن اینکه هر کس اطلاع از ساعت بهم رسانیده که چه وقت است و ثانیا هیچ دزدی فرصت
دست نداده که خانه را ببرد و در صورتیکه دزدی را دیده فورا چیزی دارد در دست که با آن تولید
چرخ و زنگ میکنند چرخ مزبور را حرکت داده فی الفور کسانیکه از هر کوچه مردمان از آنها صدای چرخ مزبور را
شنیده بکمال تعجیل نزد او رفته مشار الیه را گرفته حبس میکنند و اگر کسی بخواهد ناخوشی کند آنها مانع
مردم اشرار گشته بلکه محبوس میکنند و چوب واچ مزبور شبکه دار و غیره واحد امن نظرات شهر
دولا با نصد و هشتاد و یک نفر بوده اند لیکن بالفعل شاید دو مقابل از آن باشند
در میانه لندن رود عظیمه سمی به تمز میگذرد و داخل بدریای شور میشود در هنگامیکه آب جزر و مد میشود
و آب باران و سیلاب بهار عمق آن بیشتر میشود عمق آن دوازده یا که چهارده ذرع است میباشد

در ربع میل عرض انست و شکی نیست که جزر دریا واقع نشود بعلت اینکه جزر آب دریا بیازده میل
لندن میرسد و در آن صورت آب نهر مزبور عرضاً و عمقاً زیاد میشود

هوای انگلستان بعلت اینکه جزیره است بیشتر از همه بلاد باران میآید و بخصوص در لندن
زیاده از سایر بلاد انگلند باران میآید اگر در حساب درآمده در سالی [illegible] در لندن باران
میآید نه اینکه مستمراً باران است چند روز باران آمده و چندی هوا خوش شده بر خلاف اوقات که دود
در لندن گرفته بدی هوا و تاریک بوده که در روز روشن چراغ ضرور میشود و لیکن با وجود انبوهی
جمعیت و کثرت باران هوای انگلند سلامتی دارد و بیشتر مردمان صحیح هستند و کمتر مردم ناخوش
میشوند از پیرمردان مردم [illegible] قدری راه میروند

و اما کوچهای لندن اکثر موافق قرینه ساخته اند با تمیز که خانها قرینه بیکدیگر و دیوارها
کار کرده اند و در دهنهٔ هر کوچه اسم انکوچه و محله را نوشته اند و در درب هر خانه تعداد [illegible]
بخط انگریزی نوشته اند و کوچهای بعضی فراخ است که در اکثر کوچها چهار کالسکه پهلو به پهلو بیکدیگر میتوانند
رفت و دو طرف کوچهارا سنگ کاری کرده اند که مردم راه روند و در میانه کوچه کالسکه
و بارکش و اسب میگذرد و از طرف کوچه بفاصله شش ذرع الی ده ذرع چراغی در فانوس
شیشه در بالای [illegible] گذارده اند که همه شب میسوزد و مدت ده سال است که از دود
ذغال زمین چراغها ساخته اند که در دکانها دود آنها را از لولها روانه کرده که میسوزد و بالفعل در هر
کوچه معظم چراغها از دود ذغال روشن میکنند و از خارج لندن در هر راه چند میل چراغ
در میانه فانوس روشن است

خانهای لندن بسیاری شش و هفت طبقه است و کمتر از چهار طبقه نیست درب و پنجرها
مجموع شیشه کاری است و در هر خانه طبقه اول مطبخ و ثانی اطاق طعام و نهار و [illegible] و طبقه
ثالث اطاق نشیمن و رابع نیز کار نشیمن کرده و طبقه پنج و شش و هفتم نشیمن نوکران و اطاق
خواب صاحبان و نوکران میباشد و بعضی خانها را در زیر ساخته اند که رطوبت کمتر
+ داخل خانه شود و اقسام [illegible] نظافت [illegible] ساخته اند که مردم [illegible]
و فراغت داشته باشند مثلا نوکر کمتر در مقابل [illegible] میایستد هر کس در منزل خود
نشسته خدمت دارند در هر اطاق زنگ سیم بسته از بالا سیم مزبور را حرکت داده نوکران
زنگ مزبور را شنیده نزد صاحبان و اشخاص که کار بآنها دارند رفته بعد [illegible] خدمت
[illegible] بمنزل خود میکنند

نهر لندن نهر بزرگ عظیم است طول آن از سمت مشرق بسوی مغرب بیست و هشت میل
طول دارد و عرض آن سه میل است و [illegible] میل [illegible] انست

جمعیت اهل لندن دوازده صد هزار نفر هستند و روز بروز در ازدیاد هستند

در شهر لندن تجاران بسیاری توطن دارند با دولت و عزت و آبرو مرکز و محل تجارت انگلند لندن
از اقصی بلاد عالم تجاره باین شهر آمده و از این شهر باقسام ولایات برده و هندوستان
و [illegible] دنیا و ایران و روم [illegible] شده علی الدوام کشتی تجاران ولایات از [illegible]
جلب شده [illegible] تجاران لندن مردمان متمول هستند و قرض
بدولت انگریز داده اند یکی از تجاران لندن پنج میلیون تومان بدولت قرض داده است

دکاکین و بازارهای لندن در نهایت لطافت و پاکیزه که از اقسام اجناس و تحفه‌های دنیا در دکانهای
مزبوره خروارات و بترتیب زینت دکاکین و اماکن تحفه را داده اند که چشم از دیدن آنها
منور میشود و بازارها چند بطریق ایران و روم ساخته اند لیکن مجموع دکاکین آنها در شیشه
دارد و در دکاکین مزبور بیشتر دختران و زنان در فروش اجناس مشغول هستند

در لندن اگر چه علی الدوام جمعیت آن زیاد میشود لیکن هر ساله تعداد اسامی متوفا کمتر [illegible]
مثلا هر ساله آن [illegible] که فوت شده بقلم آورده سابق در سال [illegible] بیست و یکی الی بیست و چهار
هزار نفر فوت میشده و از قرار سیاهه سالیانه که از تاریخ ۱۸۰۰ عیسوی الی حال [illegible]
هر ساله زیاده از نوزده الی هیجده هزار نفر فوت نمیشود سبب آن دو چیز میدانند
یکی اینکه علاج دوای آبله که از گاو گرفته و لندن آورده در هر طفل را دوای آبله داده که صورت
و چشم و اعضا آنها با آبله ناقص و معیوب نمیشود و نه فوت میشوند و دیگر اینکه اطبای
حاذق شفا داده که بحکمت و رعایت اطباء و جراحان مرض آنها شفا یافته فوت نمیشوند
دیگر بالفعل در میان پنجاه و چهار هزار نفر یک نفر آنها از مرض آبله فوت میشوند
و سابق در هر ساله جمعی کثیر از مرض مزبور فوت میشده

در لندن و هوای آنجا صحت و سلامتی دارد و مردم صحیح و سالم هستند سبب آن این است که هر کس
هر چه بتواند در روز ۴ راه رفته و خوراک آنها هم لطیف و خوب است حتی فقرا و مساکین
خوراک پاک و لطیف میکنند

نان لندن عامه سفید و خوب است و گوشت حیوانات بخصوصه گوساله و گوسفند و گاو بهترین
گوشتهای [illegible] است که [illegible] دیده ام و چشیده ام از قراریکه در سیاهه سالیانه خوراک
اجناس لندن را نوشته اند از [illegible] باین رساله بخصوص است که در هر ساله چه قدر بمصرف میرسد
و قیاس جمعیت شهر را از آن تقدیر میفرمایند

~~[illegible]~~

بجز این ماهی و مرغ [illegible] و خرگوش و سایر حیوانات شکاری بسیار بمصرف اهل لندن میرسد
لیکن طرفه اینکه قطع نظر گوسفند [illegible] را که بمصرف خوراک میرسانند و نه کره و پنیر میکنند
و شکی نیست که مردم از ما میشنوند که در ولایت ما شیر گوسفند را بمصرف میرسانیم تعجب
میکنند مطلق کره و شیر را از گاو بمصرف میرسانند

و اما تجارت لندن موافق جمعیت آن است جمعی کثیر بتوسط تجارت مزبور بجز اشخاص صاحب مایه از
داد و ستد تجاره آنها منتفع میشوند آنچه در سیاهه گمرکخانه این شهر بقلم آورده در یک سال زیاده از
شصت میلیون تومان انگریزی از خارج ولایات و ممالک باین ولایت آمده و تجاره اجناس ساخته این ولایت
بولایات دیگر میرود و وجه تجاره آن شش میلیون تومان انگریزی حاصل گمرک خانه انگریزی میشود
با وجود کثرت علی الدوام در بازار [illegible] تجاره باین ولایت آورده و از این ولایت تجاره بیرون برده
و کمپانی دولت هندوستان هر ساله هیجده میلیون تومان انگریزی تجارت جلب میکنند [illegible]
مزبور [illegible] تومان انگریزی تجارت لندن در میانه خود گذارده که بتوسط [illegible] آنها آنجا

با بولایت آمده و بیرون از ولایت میرود و تخمیناً یک میلیون و نیم قروش انگریز وجه گمرک خانه مجلس
مزبور حاصل دولت انگریز میشود و هنگامیکه نوزاده از گمرک خانه لندن گذشت دینار از زرگان داده
وجه از بابت مال و قرع و دیوانی نمیگیرند حتی اینکه نوزاده را از هر بلادی به بلاد دیگر ارسال کنند بر بیعت
اینکه وجه گمرک آن را داده اند دیناری وجه گمرک نوزاده و یا یکنفر دیگر گمرک نمیدهند
دستگاهی که در لندن اسباب و آلات ساخته میشود و به خارج ارسال کنند میرود و حالا از تعجب نیست
چند قلم از آن قلم مختصر و هر کدام از دستگاه‌ها که تعدد دارد بیشتر اسباب بیرون میرود

اسباب و آلات [illegible] از چینی و قهوه [illegible] و دستشو [illegible] و امثال آنها
اسباب [illegible] آلات [illegible] و آهن و غیر آن
اسباب [illegible] ظروف [illegible]
[illegible]
اسباب [illegible] کاغذ [illegible] و میز و سایر لوازمات خانه داری
اقسام کاغذها در نهایت [illegible] و تنخواه
[illegible] جواهرات

اجناس ساخته مزبور فوق هر کدام زیاده از اندازه در کشتیهای حمل و نقل به بلاد فرنگستان مختصر
و معوض آن نوزاده ساخته [illegible] با بولایت می‌آورند که در اینجا [illegible] این را نیز خواهم نوشت
بلادی بلکه [illegible] تجارت کل [illegible] مختصر خواهم نوشت
در لندن یکنفر حاکم و یا کلانتر دارد که او را لارد میار میگویند شغل او اینکه بمطلق امورات
مردم برسد شخص مزبور را از اهالی تجار و غیره منتخب مینمایند و طریقه انتخاب آن اینکه در هر سال
یکنفر باید کلانتر لندن بشود بعد از انقضای یکسال مجموع مردم در مکانی جمعیت کرده ده نفر یا بیشتر
و یا کمتر اسامی [illegible] نوشته که بمنصب مزبور برسند و از آن بین اهالی شهر هر کس آمده اقرارنامه
بخود نوشته که فلان شخص را من انتخاب میکنم که لارد میار باشد و دیگری یکنفر دیگر را الا پانزده
روز بعد از انقضای روز مزبور هر یک از آنها که مردم بیشتر [illegible] او را بمنصب
میار منصوب میکنند و احدی از ارکان دولت را مداخلت با انتخاب شخص مزبور نیست مطلق
اهالی شهر او را اختیار میکنند بعد از انتخاب و اختیار آن در نهایت احترام او را
به خانه بزرگ که [illegible] برده خانه ملوکانه است بعد از چندی لارد میار مزبور
مهمانی به اهالی شهر داده بعضی اوقات سه هزار نفر و بعضی اوقات چهار هزار نفر در سال قبل
از آنجا از هر قبیل مردم کسبه [illegible] میروند و هرج و مرج در آنجا [illegible] بنده را [illegible]
مهمانی او را دیده شرح بلاد میار مزبور نوشته رخصت نامه [illegible] بنده همراه نوکر خود فرستاده
و بنده در لباس انگریزی [illegible] بنده را نشناخته و بنده هم [illegible] در آنجا [illegible]
بریدن رقص زنان و مردان رفته و [illegible] تماشا [illegible]
سعی مختصر و از کثرت جمعیت مردم [illegible] متوجه شده و بعد [illegible] اخراجات [illegible]
لارد میار مزبور زیاده از بیست هزار تومان [illegible] این اخراجات را [illegible] میکند که
نهایت یکسال او را لارد میار مینامند و در حقیقت [illegible] و بعد از انقضای یکسال ایضاً دیگری را بمنصب
کلانتری [illegible] لارد میار سابق [illegible] فلان و یا آقا فلان اسم [illegible] میکردند
بجز لارد میار بیست و شش نفر دیگر در لندن هستند که آنها را الدرمن میگویند [illegible]
که خدایان هستند که در لندن بیست و شش محله است و هر کدام از محله مزبوره یکنفر الدرمن [illegible]
آن محله مشغول است شغل آنها اینکه هر کس خلاف قاعده کند کدخدای مزبور را اطلاع داده
و با اطلاع او شخص مقصر مزبور را بزندان فرستاده که بعد از آن قضات تقصیر او رسند و [illegible]

تقصیر او را در ابتدا کنند کیفیت قضات [illegible] را [illegible] خواهم نوشت
و در لندن هشت نفر دیگر [illegible] ارباب مشورت بمشورت خانه فرستاده که بمطلق امور لندن برسند

در [illegible] که در بعضی شهر لندن [illegible] و یا مشورت خانه [illegible] میکنند
[illegible] لندن [illegible] میکنند
و [illegible] با [illegible]

در لندن هجده زندان در محلات ساخته اند که هر کدام ارباب مقصرین و خونیان و دزدان و قرض
و قرض داران را با اطلاع کدخدایان بزندانهای مزبور فرستاده که بعد قضات شهر از آنها [illegible] آنکه
امر آنها را رسیده و هر کس را موافق تقصیر او سیاست کنند در چهار زندان مزبور رفته دیدم
آنها مثل قلعه است حجرات بسیار از برای خواب و نشیمن ارباب تقصیر و حیاط [illegible] و منسوبان
و اقارب آنها هر وقت بخواهند نزد آنها رفته [illegible] آنها [illegible]
آنها مختصر [illegible] در آنجا نیست مردان و زنان در خانه مزبور راه رفته و در صحبت
مشغول هستند [illegible] در آن وقت که بنده آنها را دیدم تشخیص نتوانستم داد که آیا که قرض دار است
و محبوس [illegible] منسوب قرض داران است لیکن [illegible] محبوسین لباس مخصوصه داده [illegible]
[illegible] که مردم تشخیص [illegible] که هر کس چه قسم مقصر است و در صورتیکه یکنفر تقصیر او [illegible]
باشد [illegible] در تهیه خوراک نباشد اهل محله خوراک با او میدهند
محل انصاف و مکان قضات لندن در اوطاق عظیمه بزرگ است [illegible]
[illegible] طول اوطاق مزبور [illegible] دارد [illegible]
آن را [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] ده هزار نفر [illegible] در اوطاق مزبور [illegible] قبل از اینکه [illegible]
ساخته [illegible] در این اوطاق [illegible] امورات [illegible]
[illegible] اول پادشاه [illegible] در این خانه [illegible] قضات تقصیر او رسیده او را [illegible]
در این اوقات هر یک از بزرگان [illegible] که متهم تقصیر [illegible] بخواهند او را [illegible]
[illegible] در این مکان [illegible] تقصیر او میرسند در اطراف اوطاق مزبور [illegible]
محکمها دارند و هر یک از آنها [illegible] مشغول اند و هر کس داخل [illegible] مزبور [illegible]
اوطاق گذشته داخل [illegible]
در یک سمت اوطاق مزبور [illegible] لارد [illegible] بزرگان اوطاق بزرگ [illegible]
در نهایت [illegible] در جنگ [illegible] و اسپانیا با انگریز [illegible]
و [illegible] در چهار اطراف دیوار [illegible] نصب کرده اند در صدر آن [illegible]
پادشاه گذارده اند و در طرف آن کرسیان [illegible] پادشاه گذارده اند که [illegible] پادشاه
و یا ولیعهد در اوطاق مزبور آمده نشیند بزرگان و [illegible] خانه مزبور هر یک [illegible]
[illegible] امورات [illegible] مشغول [illegible] کیفیت [illegible] اوطاق مزبور [illegible] خواهم نوشت
و در یک سمت دیگر [illegible] که [illegible] میکنند بعضی خانه [illegible] اوطاق مزبور [illegible]
خانه که [illegible] باشند [illegible] دارد که آنها را [illegible]
و یا [illegible] مشورت خانه [illegible] مشورت خانه [illegible]
بالا [illegible] که از [illegible] اهالی شهر [illegible] میروند [illegible] کیفیت این را نیز خواهم نوشت

امورات مذهب و کلیسا و کشیشان و نظم کار انها مطلق متعلق به بیشاپ است که در حقیقت علمای بزرگ
میباشند در انگلستان دو نفر ارچ بیشاپ که سرکرده بیشاپها باشند و بیست و چهار نفر بیشاپ
دارد و هر یک از بیشاپان مزبور علیحده محالی از محالات انگلند هستند و هر کدام با امورات
مذهب و کلیسا و کشیشان میرسند از آنجمله لندن یکنفر بیشاپ دارد که کل کلیساها و کشیشان
و حول و حوش لندن بعهدهٔ اوست که او با نظم امورات انها میپردازد

مذهب انگریزی مذهب عیسوی است که بعد از تسخیر دولت روم این جزیره را بدین عیسوی داخل کرده اند
لیکن فرقه خاصه هستند که انها را پراتستنت مینامند اختلاف عظیم با رومن کتالیک دارد
مثلا رومن کتالیک اشکال حضرت عیسی و مریم و سایر حواریین را در معبدها گذارده که بیاد انها
همیشه تعظیم و زیارت انها را لازم دانسته و بتدریج عوام الناس صورتهای مزبور را پرستش کرده و بالفعل
در هر طرف کلیسای کتالیک مردم به پرستش آنها در همه روزه حاضر میشوند ولیکن طایفه انگریز
که بالفعل پراتستنت هستند پرستش تصاویر را بت پرستی و حرام دانسته در هیچ یک از کلیساها
شخص تصاویر نصب نمیکنند و اگر تصویری که روستا در وقف کلیسا را انها بجهت خواهند از آن
بیرون برند مطلق پرستش و ملاحظه با و نمیکنند در وقتی که بکلیسا روند بجز ذکر خدا و حضرت عیسی
که او را پسر خدا میدانند بچیزی دیگر نمیکنند نه هرگز تعظیم و سجده بتصاویر انها کنند و نه ملاحظه با انها
کنند بجهت دخل تصاویر در نظر انها علی السویست

و نیز اختلاف کتالیک و پراتستنت در این است که در هنگامیکه حضرت عیسی را بدار کشیده
بجهت کوبیدنان و شراب تناول فرموده و بحواریین تجویز فرمود که از برای یادآوری امت من نان و شراب
در کلیسا خورده بعضی چشیده باشند و این قاعده را امر عیسی میدانند محض بیادآوری حضرت عیسی
لیکن رومن کتالیک را اعتقاد آنست که در هر هفته یکدفعه کشیش کتالیک نان و جام شراب
حاضر کرده بعد آنکه دعاها دمیده نان مزبور در حقیقت بسبب الطاف هر مبدل بگوشت حضرت عیسی
بشود و شراب مزبور مبدل بخون حضرت عیسی که فی الحقیقه خون و گوشت حضرت عیسی را در هر هفته
یکدفعه میخورند و باین سبب که اهالی انگریز الفاظ را خیلی بد میکنند کتالیک انها را کافر و زندیق
میدانند و مطلق عیسوی نمیشمرند

و اعتقاد دیگر کتالیک آنکه پوپ بزرگ دین کتالیک و در حقیقت خلیفه الله باعتقاد انها بجهت قبول
و افعال او افعال حضرت عیسی است پوپ و نایبان او و کشیشان کتالیک هر کدام میتوانند
بخشش نامه با فعال ناشایسته مردم داده هرکه هر فعل قبیحی مرتکب شود و نزد پوپ و یا
نایب و کشیش کتالیک رفته اقرار و اعتراف تقصیر خود کند و وجهی باسم نذر باو داده که
بکلیسا فرستد فوراً او را عفو فرموده مطلق گناهان او را زاید باطل تواند نمود

و اعتقاد پراتستنت و اهالی انگریز آنکه پوپ و نایب و کشیشان او بعینه مثل دیگر مردمانند
نه میتوانند کسی را از گناه پاک کنند و بخشش نامه باو دهند و نه از دیگری برتری دارند ۳۳
و اعتقاد کتالیک آنکه پوپ و نواب و سایر کشیشان همیشه مثل حضرت عیسی و خدا مجرد و بجهت
دوام او ملوث بامورات دنیوی نشده مناکحت نکنند و هرگز متعلق بدنیا نشده
ولیکن پراتستنت را اعتقاد آنکه کشیشان و پوپ همه مثل سایر مردم خاصه صورتیکه ترک زن و
تجهیز اولاد از لذات دنیوی که خدا اقرار داده کفر است که هرکس مشغول شده باشد

باز مانده و ثانیاً قطع نسل از انها شده بای سبب افعال پوپ و نایبان و کشیشان انها بالکل غلط
و نامربوط است و در بعضی نکتهای دیگر نیز مخالفت در میانه کتالیک و پراتستنت هست مثلا
انجیل را کتالیک حرام میدانند که از زبان لاتین ترجمه بانگریزی نموده بخوانند حرف انها آنکه
کلام باید در زبان لاتین و یا گریکی خوانده شود ولیکن انگریز بعکس را لابد نموده انجیل را ترجمه
بانگریزی نموده بلکه به بیست زبان ترجمه کرده اند و در این حال تفصیل ترجمه انجیل را دیده ام در بیست و
چهار زبان ترجمه کرده اند که مردم هر مذهب و ملت از آن کتاب چیزی خوانده دخل
و یا غرض باعتقادات انها کنند و سایر مذاهب خواه فرقهای عیسوی و خواه سایر فرق
بهر طریق که دارند بدون ممانعت احدی و بجز تقیه در معبدهای خود رفته مشغول بعبادت
میشوند برخی از معبدهای را که اهالی انیولایت دارند مینویسیم

در لندن یکصد و ده پرش دارد که پرش در معنی پرگنه است و هر یک از پرش یک کلیسا دارد
که بمذهب پراتستنت در کلیساهای مزبور عبادت میکنند در هر یکشنبه که از جمعه
انها است سه دفعه بکلیسا رفته عبادت میکنند طریقه عبادت انها آنکه کشیشان در بالای
منبر رفته برخی از توراة و انجیل خوانده و از آن زبور داود در باب آواز ارغنون ساز بزرگی در نهایت
سوز نالها خوانده زنان و اطفال با آواز حزین زبور را خوانده و بعد از آن نوای ارغنون میزنند و هرگز
جمعیت در کلیسا جمع شده که اختتام بتحقیقت و حقیقت روایات در دین مذهب عیسوی از روی
انجیل و توراة فصل تشریع وعظ نموده دلایل و براهین براستی دین حضرت عیسی و اعتقاد
ثلاثه که ذات بیچون را منقسم بسه قسم نموده بر که ذات مطلق خدا و پسر او که حضرت عیسی باشد
و روح القدس است و هر سه را در حالتی که سه شخص ثلاثه دانسته یک شخص واحد میدانند

یک کلیسای رومن در لندن است که انها نیز بطریق اوامر عبادت میکنند
و یک کلیسا متعلق بدولت دنمرک و دو کلیسا متعلق بدرج و شش کلیسا متعلق بفرانسه و هشت
کلیسا متعلق … و یک کلیسا متعلق بسویس و سیزده متعلق … و پنجاه و هفت چنانکه انها نیز مثل کلیسا
بوعظ مشغول هستند و یکصد و سی و شش کلیسا متعلق بفرقه از پراتستنت که انها را متدیست میگویند
فرقه مزبور تقدس غریبی دارند و شش محل عبادت متعلق بطایفه کوکیر است و شش مسجد یهود
که بالجمله کل ما احاطه چهار و … محل عبادت در لندن هست و همیشه در صدد بنا و کلیسا هستند
چنانکه در این سال از پارلمنت که مشورتخانه باشد حکم جاری شده است که پنجاه کلیسای تازه
بنا کنند و هر فرقه و مذهبی بهر طریقی که دارند و هر کس را پرستش نمایند در این ولایت بدون آنکه
احدی مزاحم احوال انها بشود مشغول بعبادت میشوند

از جمله کلیساهای معروف … کلیسا است که انها را سنت پال میگویند بعضی محل عبادت بیشاپها و جمعی کلان
از انها را در نهایت خوب ساخته اند مجملا برخی از زاد و ضیاع ان عرض میکنند
اولا سنت پال و سینت منستر است که او را سیرت پادشاه ملک بنیاد کرده و حضرت … او را دوباره
تعمیر نموده و … چیزی که ملحق بان نموده طول کلیسای مزبور یکصد و شصت و یک ذرع است
و عرض آن شصت و دو ذرع است و سی و یک ذرع ارتفاع دارد در این کلیسا و یا کلیسای … هر یک
از پادشاهان هنگامیکه بتخت بر آیند تاج شاهی در این کلیسا بر سر گذارده و قسم یاد میدهند
که حافظ دین مردم و مذهب پراتستنت بجهت باشد و او از صمیم قلب قسم یاد نموده که …

و در این گنبد دال صورت پادشاهان و پهلوانان و اشخاص که خدمت بدولت انگریز نموده و با شهرت داشته
و شعرا و بلغاء و فصحا را نقشکنده را از سنگ تراشیده در دیوارها نصب کرده اند از طرف بیرون این کلیسا
قبیت کاری و سنگ تراشی کرده اند خالی از ظرافت نیست

و یکی دیگر از کلیساهای لندن دال سنت پال است که بنظر آمده طول آن از طرف اندرون پانصد و هشتاد و
و سه زرع و عرض آن هشتاد و چهار زرع بوده باشد و یکصد و دوازده زرع ارتفاع هشتصد زرع دور گنبد
مجموع این گنبد دال را از سنگ سفید ساخته اند هفتصد و پنجاه هزار تومان اخراجات ساختن آن شده
اگر حال بخواهند چنین کلیسایی بسازند البته مقابل خرج آن مرتب خواهد شد بعلت اینکه بالفعل عمله را
ربع تومان روزانه میدهند و سابق ربع تومان را به ده نفر عمله میدادند از این قبیل سایر ضروریات
کلیسای مزبور تمام شده تا بحال کلیسا باین خوبی بنظر بنده نیامده است

در سال ۱۶۷۵ شروع در ساختن آن کرده و در سال ۱۷۱۰ باتمام رسیده که در عرض سی و پنج سال هشتاد
عمله در آن کار کرده فرش زمین آن کلا از سنگ مرمر است بطور خشتهای سنگ سفید مرمر
و دیگری سنگ مرمر سیاه است قبه ها و دیوارهای که در جنب گنبد شده از سنگ تراشیده
اند و در دیوارها نصب نموده اند و هر یک از فضلا و علما و ارباب هنر با جمله هر کس خدمت
بدولت انگریز کرده صورت انها را برسم یادگار تراشیده نصب کرده اند و علمهای جنگ
که از دست دشمن خواه سپاه دریایی و خواه سپاه خشکی گرفته اند در این کلیسا آویخته اند
کتابخانه عظیمی متعلق بکلیسای مزبور است خواه لاتین و گریک و عبرانی و عربی و فارسی و خواه زبان
یوروپ هر کدام از زبانهای مزبور کتاب بسیار در انجا حاضر است در وسط کلیسای مزبور
گنبدی است که از سنگ ساخته اند در میانه گنبد دالان و بیرونک … میگویند بعضی جاها
گنبد ان اینکه در یک طرف گنبد که یکصد و چهل زرع دوره است شخص نقشته و دیگری
در مقابل ان از طرف دیگر نقشته هر دو سر گنبد ابدیوار گذارده هر کس هر چه گوید دیگری
از سمت دیگر میشنود اگر در نهایت احتیاط حرف زند در روزیکه هوا صاف و بدون ابر
باشد اگر چه کمتر از روزها هوا صاف است اگر هوا صاف باشد هر که در بالای گنبد
رود میتواند خیال عظمت شهر لندن را بکند که چه قدر عرصه را گرفته است

در خصوص مکتب خانه لندن اگر چه مکتب بجهة اطفال و تربیت انها در لندن لاتعد و لاتحصی است
لیکن برخی از ابنیه بنای خیر انها را بیان میکنم که بچه نوع اطفال را تربیت میکنند
یکی از انجمله گرینیچ هاسپیتال است جای عظیمی است ادورد ششم پادشاه انرا بنیاد کرده است
و وظیفه قرار کرده است که هر ساله بجهة تربیت اطفال فقرا بهاسپیتال مزبور رسیده سی هزار تومان
وظیفه آن است یکهزار نفر اطفال یتیم را در ان تربیت میکنند رخت و خوراک و محل خواب
از برای هر یک حاضر است مدت هفت سال در این مکتب اطفال را تربیت میکنند و از آن
پس انها را بمدارس اکسفرد و یا کمبریج فرستاده که هر کدام کشیش کلیسا شوند و بعضی دیگر از انها
سپاه کشتی نموده و برخی را بکسب میگذارند و ما دامیکه انها قادر بتحصیل روزی نشوند خرج انها از
سرکار محل مزبور وجه بجهة اخراجات انها حاضر است و بعد از آنکه جمعی از انها را بجای
دیگر و یا بسر شغل گذارده میرود اطفال تازه بجای آورده که متصلا یکهزار نفر اطفال یتیم
در انجا سر حاضر و هفت ساله تربیت هر کس را بقدر قابلیت و استعداد او ان کار متر

مامور گشته یکی از چهارده کشتی که بالفعل با بنده آشنا است در این مکتب تربیت شده بعد از مدت
هفت سال بنا بقابلیت او ورا بر سر هفده کشتی که احضر را باشد مرجوع غرض این است که مردم
خیال نکنند که در این میانه اطفال مزبور را بمکتب گذارده هر کس را بقدر استعداد او بکدام سر رجوع میکنند
دار الشفا و دوا و غذا و خوراک و اجرت خدام و اجرت معلمین بجهة تربیت انها کلا از محل وظیفه
مزبور اخراجات میرسد

چهار مکتب خانه عظیم است که اطفال یتیم را تربیت میکنند یکی از آن را اسم ویست منیستر
و دیگری چارترز و دیگری مرچند تیلرز و دیگری سنت پال که هر یک جمع کثیر از اطفال یتیم را تربیت
میکنند و سوای ان در هر محله دار الشفاها مستعد ساخته اخراجات بیماران فقرا و تربیت اطفال
چه چیز را در انجا میکنند و اخراجات مزبور را ساکنین محله مزبور کلا طرا باید بدهند و هر کس
وجوه قسمت خود را ندهد مورد مواخذه خواهد شد

و از جمله ابنیه خیر دیگر بجهة تربیت اطفال مرین سوسیتی است تفصیل این اجمال اینکه جمعی متکفل
احوال اطفال فقرا گشته اند باینمعنی که اطفال را اولا بمکتب فرستاده بعد از تربیت انها در
مکتب خانه یکصد نفر انها را بکشتی برده که مشق و تعلیم در خدمات کشتی از قبیل لنگر انداختن
و علاج سوراخهای کشتی در دریا و وقایعی که بجهة کشتی روی دهد و لوازمات جنگ کلا هر آنچه
با انها تعلیم نموده بعد از آنکه چهار ماه بهمین منوال بوده انها را داخل کشتیهای جنگی و یا تجارتی نموده
و مواجب از برای انها قرار داده و یکصد نفر دیگر را داخل بان کشتی میکنند خوراک
و لباس و جای خواب از برای انها حاضر است در دفعه اخیر که دولت انگریز با فرانسه
جدال نموده سپاه دریایی انها کم شده بیست و دو هزار نفر از اطفال مزبور را که در کشتی
تجار و غیره خدمت کرده بودند داخل کشتیهای جنگی نموده خدمات شایان از انها بظهور رسیده
و همیشه قاعده مزبور در تربیت اطفال مزبور جاری است

و از جمله ابنیه دیگر اینکه کپتن کورام نام کپتن کشتی بجهات اطفال صغیری که شیرخواره را دیده
که از بی مروتی مادران بر سر راه انداخته بر طرف شده و هیچکس متکفل احوال انها نشده
رحم از انمعنی در دل او پیدا شده قدر معتدی (?) از خود و جمعی از اهالی لندن پول فراهم آورده
زمینی ابتیاع نموده وجوه سالیانه زمین مزبور را وقف اخراجات اطفال مزبور نموده خانه
ساخته مسمی بفوندلینگ هاسپیتال و اطفال چند در ان خانه جمع نموده و اماکن بجهة خواب
و محل تربیت انها حاضر است اطفال صغیره که در ان خانه داخل میکنند با کفیل برده در سن پنج
سالگی بدست معلمین داده الی سن شانزده سالگی تربیت با انها میکنند و از آن پس دختران را هر کدام بخدمت
و شغل فرستاده و پسران را بر سر کسبی گذارده چهار صد نفر اطفال مستمرا در هاسپیتال مزبور جمع شده هر کدام ایشان
شانزده گذشته بر سر خدمت گذارده دیگری را بجای آن آورده

و از ابنیه دیگر در لندن اسیلم ات فیمیل (?) است مطلق دختران یتیم را تربیت میکنند علاوه طلب این بنیاد
این خانه اینکه دختران یتیم فقیری که سر پرست ندارند در این خانه فرستاده که مبادا سر پرست نداشته مرتکب
افعال شنیعه شوند هنگام نه سالگی اطفال را بخانه مزبور فرستاده زنان چند بتعلیم انها در خواندن و نوشتن
و امور متعلق بخانه داری و لوازمات خانه داری گماشته اند اخراجات خوراک و رخت و محل و اجرت معلمین
انها را کلا مردمان صاحب خیر سالیانه بانها میرسانند و الی شانزده سالگی دختران مزبور را در تعلیم نگاه داشته

نگاه داشته از زن پس هر کدام انها را بشغلی از اشغال مأمور داشته که از دست بر روزند
و محلی دیگر از برای تربیت اطفالی که کور از مادر متولد شده اند ساخته اند اطفال نابینا را در انجا براه
تعلیم بخواندن انجیل نموده و بشغل زنبیل بافی و حصیر بافی انها را مشغول داشته و بدون اینکه زیاده از این
در صدد زحمت برآیند و مردم را از مطالعه این روزنامه نوشته ایم محلی از طریقه خیرخواهی و مروت دیگران
مردم در حق دیگران انها دیگر در لندن چهار هزار و پنجاه مکتب خانه و اماکن از برای تربیت اطفال اغنیا
و فقرا و ضعفا و اشخاص ناقص الاعضا ساخته که انها را تربیت نموده که مردم از دست بر روزند
و کلا طرا با تعدد و مکان از برای عبادت که خواه کلیسا مذاهب عیسوی و خواه مسجد یهود باشد در
لندن حاضر است که هر فرقه بدون اینکه احدی مزاحم با نها شود بطریقه خود مشغول بعبادت میشوند
و بیست و سی و هشت از مکتب خانها و فوق کلاه با خراجات مردمان صاحب خیر برپاست
در لندن هشت فرقه و یا سوسیته هست که هر کدام از آن سوسیته جمعی هستند که جمع شده متکفل
احوال کاسبکاران میشوند مثلا یک فرقه و یا سوسیته در صدد تربیت فلان صنعت هستند و دیگر
بتربیت فلان علم و هر کدام از اهل صنعت کار و یا ارباب علوم در صنایع و بدایع و علوم ترقی
کرده و یا اختراعی نموده سوسیته مزبور حمایت با و نموده انعام باو داده ایضا سایرین را ترغیب ترقی
در کسب مرجوعه متعلقه با نها میکنند
در لندن یکصد و بیست و دو خانه است که هر کدام از آنها جمعی کثیر کار و کذار الکلیه با شغل
اهل ان خانها اینکه هر کدام از فقرا و ساکنین ناقص الاعضا و یا بیرون ناقص العقل و جمله هر کسی
از کار افتاده ها در شغل دیگر هست در آن خانها برده خوراک و رخت و محل خواب با نها
داده که از دست زنند
در لندن سی اسپیتال است یعنی دار الشفا و در آن خانها اشخاصی که فقیر بوده و ناخوش شده قادر بر معالجات
خود نباشند آن خانهای مزبور رفته هر کسی در محله که توطن دارد در دار الشفای متعلقه بمحله مزبور رفته
دوا و غذا و خوراک و خدمه و جای خواب و اطبا و جراحان [illegible] حاضر است اما اینکه
صحت یافته در خانهای مزبور توقف نموده بعد از صحت نوشته از بزرگ دار الشفا گرفته از آنجا
بیرون میرود و زنانیکه فقیر و بار حمل داشته قادر با خراجات وضع حمل خود نبوده بجهت ... از راه
دار الشفاها رفته وضع حمل نموده با موراث ... متکفل و از آن پس از آنجا بکار خود میرود
با لجمله هفتصد و چهار مکان هست که هر کدام از آن مکانها جمعی مشغول متکفل احوال فقرا و مساکین
حول و حوش آن مکان بوده هر کس فقیر و مسکین در حول و حوش هر مکانی از امکنه مزبوره بوده برای
آن مکان لازم است که در هر حال حمایت با و نموده نگذارد از دست رود مبالغ خطیر از فروش
اماکن مزبوره میشود و کلا خرج انها را ساکنین لندن محض لله میدهند
در لندن دو خانه است که انها را مدرس میگویند یعنی خانه دیوانگان هر کسی مجهول شود و یا دیوانه
گردد انها را بخانه مزبور برده هر کدام از انها که آزار ندارند هر روز در باغچه و باغ خانهای مزبور گردش
کرده و شبها در اطاقها مکان از برای انها معین کرده خوراک و لباس و خدمه از برای انها حاضر است
و هر کدام از انها که سبع و با آزار هستند مقید بانها نموده در اطاقها نموده و خوراک و لباس و خدمه
از برای انها معین است و اطبا چند در انجا معین هستند که همیشه بر سر دیوانگان رفته
مشغول بوده در صورتیکه بیمار با شفا یابند خوب و الا مادام حیات در انجا میمانند

در انگلند طریق ترسید و ایصال نوشتجات مصحوب کوچ بهر جزب و هر غرب چنانست
هر شب از لندن در ساعت هشت یعنی هشت ساعت از ظهر گذشته سی و هشت کوچ از لندن
بولایات انگلند در سفر کنند و دیگر و لور و حقاقت میرسد که کلاه کوچهای مزبور حمل و نقل را کرده
میکنند و در دقیقه که معین شده نوشتجات مردم را میرسانند نه تنها منافع این بنیاد این است
که نوشتجات مردم در نهایت سلامتی و تعجیل میرسد بلکه مبالغ خطیر از این ممر عاید بر دولت
انگریز میشود در ساعت هشت فرضا کار معین است که نوشتجات لندن را بار کنند بعد از
بیرون رفتن چهار اسب در کالسکه بسته هم راه را اسف کنند تا فاصله ده میل و یا کمتر و زیاده اسب
و زیادان کار حاضر است که در دقیقه و هر اسب را عوض کرده فورا بمنزل دیگر میروند تا
عوض راه از لندن اما اسف کنند را در هر جا و شهر و قصبه داده نوشتجات در هر تسلیم نموده کار کذاران
کوچ در هر محل انجا تعیین کرده که نوشتجات مردم را رسانیده و وجه اجرت انها را گرفته بسته
اجرت حمل و نقل نوشتجات موافق اندازه و وزن کاغذ و بعد مسافت راه تفاوت میکند
لیکن از قراریکه قرار داده اند در دنیا در زیاده از وجه معین نمیگیرند بنای ترسید مراسلات
مصحوب کوچ در سال ۱۷۸۱ عیسوی نموده اند آنچه در تواریخ مذکور افتاده است
مخارج حمل و نقل مراسلات مصحوب کوچ کمتر و بزرگ پادشاه ایران بجهت که بکنند افاعه
و استراحت و لایت اعلی و ولایت نمود اختراع فرستادن مراسلات مصحوب کوچ را کرده
و بالفعل در همه فرنگستان متداول است
در انگلند علاوه کاغذ اخبار را در لندن تعجیل هر هفته تر بولایات انگلند مصحوب کوچ
مذکوره میفرستند بعلاوه اینکه امورانیکه در کل دنیا واقع میشود مجموع مردم انگلند
و بلکه اهالی انگریز در هندوستان اطلاع میابند وجوه عظیمه از بابت خراج کاغذ اخبار
عاید دولت انگریز میشود اما هر کاغذی را که اخبار طبع سیاه از بابت خراج شاهی بدولت
انگریز میدهند و تا انها هر گاه خانه و اسباب است بخواهد بفروش رساند و یا بخرد و هر کار دیگر
بخواهد مردم را اطلاع دهد در چاپ خانه رفته موافق سطور اخبار اجرت بپاکنند
داده مطلب او را در کاغذ اخبار چاپ میکنند و کمترین وجهی که از برای مطلب مزبوره
باوستادان چاپ زن دهند شش شلینگ و نیم است و هر چه مطلب زیاده دارد زیاده
وجه اجرت را باوستادان داده و بعلاوه اینکه از هر کاغذ اخبار و هر مطلب سه پنس خراج
دیوانی را میگیرند هر یک از اخبارات که مردم علاوه وجه داده چاپ میکنند سه شلینگ
و نیم بدیوان میدهند اینگونه اخبارات را در هر هفته میگویند در هر کاغذ زیاده از شصت
ادر در هر هفته مینویسند و از هر کدام در هر هفته سه شلینگ و نیم بدیوان میرسد
و تخمینا از قرار سیاهه سالیانه نوشتجاتی چاپ زدن که به بنده رسیده است در هر سالی
بیست و پنج میلیان کاغذ اخبار در کل انگلند چاپ میشود این چشمه ایست که مبالغ
لا تعد و لا تحصی بدون اینکه باحدی ضرر برسد خراج شاهی عاید میشود مثلا هر کسی که مطلبی
دارد و میخواهد بجمیع انگلند اطلاع دهد شش شلینگ و نیم دادن را چندان چیزی نمیداند
و اوستادان چاپ خانه بعد از اینکه وجه مزبوره را گرفتند بقدر اضعاف آن را بدیوان دهند
چندان زور بانها نمی اورد و در این ضمن مبالغ خطیر عاید دولت میشود

در لندن ده بیست و سی ضمانت خانه است در هر یک از آن جمعی کثیر راتق و فاتق خانه‌های
مزبور میباشند و شغل ضمانت خانه‌ها اینکه هرگاه کشتی است اجناس آن فلان مبلغ شده در
ضمانت خانهٔ مزبور رفته قیمت کشتی و اجناس خود را بقلم داده در هر صد تومان پنج تومان یا بیشتر آن
اقرار میکنند که بضمانت خانهٔ مزبور داده اگر کشتی او بسلامت رفته مراجعت کند فلان مبلغ
بضمانت خانهٔ مذکوره میدهد و اگر ضرر بکشتی رسد و یا غرق شود قیمت کل کشتی و اجناس او را
از ضمانت خانهٔ مزبور میگیرد و همچنین شخصی عمر مرد شده که مادام حیات چیزی بانها داده
و بعد از فوت او بباز ماندگان او چیزی دهند و همچنین در چند ضمانت خانهٔ مزبور خانه‌های
نشیمن لندن و امثال آنها که کنند را بضمانت در آورده مثلاً شخص خانه دارد در لندن قیمت خانه
و اسباب و تدارکات در قلم بقلم ضمانت خانه‌ها داده هر ساله جزئی وجهی بضمانت خانهٔ مزبور
هر وقت اتفاق افتد که خانهٔ مزبور آتش گیرد ضمانت خانه که ضامن آن شده او غرامت
آن بیرون میاید و باین سبب اکثر که خانه‌ها را ضایع شده اولا در کوچه‌ها راه آب چند
ترتیب داده اند که هر روزه در تابستان کوچه‌ها را آب پاشیده و ثانیا هر خانه که آتش افتد فوراً آن
وکلا و گماشتگان ضمانت خانه فوراً انجین و دستگاهی که آب بانها پاشیده بانها فرستاده در نهایت
سهولت آتش را خاموش کنند و در صورتیکه خانهٔ مزبور را خاموش نکنند نتوانند آتش را
مانع از نفوذ و سوختن بخانهٔ دیگر مینمایند

در لندن خانه‌ایست که انرا ترتی هوس مینامند خانهٔ مزبور جمعیت کثیری دارد و یکنفر سر انها
و چهل نفر زیر دست دارند که هر کدام برتق و فتق امورات کشتی مشغولند باین نحو که
اولا اهالی خدمه و اقربا اینکه مشغول بخدمات کشتی تجارتی و پائین هر شخص قبل از اینکه انها
بخدمت مزبور رجوع نمایند در نظر ارباب خبرت امتحان شوند در صورتیکه قابلیت دارند مامور
بخدمت مینمایند و اجرت و مواجب سالیانه هر کدام را موافق استعداد انها در این خانه
معین میکنند و چراغها در هر یک از جزایر و ولایات که کشتی تجارت انگریزی میرود
در هر یک از اماکن با صعوبت و یا سنگلاخ چراغها گذارده که در شب کشتیان فوراً
با اماکن مزبور نیامده کشتی انها بگل نشیند و همچنین هر نزاع و جدال که فیما بین اهل کشتی خواه
افسر و خواه خدام واقع شود قطع و فصل آن دعوا در این خانه میشود و همچنین ده خانه
تمز را که از میانه لندن میگذرد اهلیه پاک کرده نمیگذارد زیاده گل داشته که اکثر تجارت
نتوانند عبور کنند و اشخاصیکه در جنگ دریا کشته شده و یا در کشتیان تجارت فوت شده
و عیال و اطفال انها چیزی ماهانه در وجه نفقه احوال انها پرسیده نمیگذارند از گرسنگی بمیرند

در لندن سه داکی است یکی ایست هندی و دیگری وست هندی و دیگری لندن داکی است
و داکی جائی را میگویند که کشتی تجارت با دیوار با نکا وارد شده عمارت بزرگ خانه در انجا رفته
اجناس کشتیان را دیده بمرتبه از انها گرفته و از آن پس اجناس را داخل عمارات میکنند
حوض بزرگ عظیم دارد که کشتیان را در انجا جا داده بعد از اینکه جنس مزبور را خالی کنند
کشتیان را تعمیر نموده و از آن پس هنگام رفتن کشتی در انجا شکسته روانه میشوند
طریق دخول نمودن کشتیان در داکی مزبور اینکه هنگامیکه آب دریا جزر میکنند و آب رود
تمز بالا میرود از ... کشتی را داخل داکی نموده توجه محل حوض داکی بلند تر از لحد تمرات

دو درب دارد هنگام دخول کشتی در راه داکی درب اوّل راه را بسته و درب ثانی که تصور کوچی
و یا دریاچه که کشتی میایستد باز نموده آب دریاچه داخل میشود درب اول شده راه را با دریاچه بسته
کشتی مزبور داخل داکی مزبور شده و از آن پس درب مزبور را بسته که آب بلند نشود و طریقی که
درب مزبور را ان حساب نموده‌اند که بعد از دخول کشتی قطره آب از درب مزبور نفوذ نمیکند
در هر داکی نه خیابان و یا پنجه کشتی میایستد اطراف دریاچه مزبور انبارها و حجرات چند است که
اجناس محموله کشتیان را در انبارها خالی نموده و در یکی از انبارهای زیر زمین آن همراه میرزا
جعفر بودیم آن رفتیم هر کدام چراغی در دست گرفته تخمین چهار صد قدم طول انبار مزبور
بود انبار سقفش مملو از خمها و خمره و غیره بود

در لندن چهار پارک میباشد یعنی باغ عام یکی هید پارک و دیگری سنت جمز پارک
و دیگری گرین پارک و دیگری رجنت پارک در هر یک از پارکهای مزبور اهالی شهر بجهت
از ظهر گذشته داخل بانها شده مردان و زنان که خویش و یا دوست یکدیگر باشند دست
بدست یکدیگر داده در گردش و صحبت مشغول بوده و اشخاصیکه کالسکه دارند با کالسکه در انجا
رفته و بعضی سواره بعضی مردان و زنان سواره شده بگردش مشغول بوده الا هنگامیکه پارک پر از
مردم در گردش هستند طرفه اینکه یکنفر بلند حرفی نمیزند اگر کسی کور بوده در دنیا باشد خیال
میکند که احدی از انها قوت ناطقه ندارد و یا اینکه قدغن شده است که صدا نکنند و همچنین
بازار پاکیزگی ... زنان لباس خوش صورت در این باغها ظاهر میشود و
هر کدام در عزت در آن باغ ... خیال دریا ... اهالی انگریز بهم سر بار
که هرگز لباس چرک خواه مرد و خواه زن در این باغ یافت نمیشود همه پاک و پاکیزه با نهایت
ادب بگردش هستند

در لندن چهار پالس است یعنی خانه نشیمن پادشاه و منسوبان پادشاه اولا سنت جمز پالس
ثانی بکنگم هوس ثالث کنزینگتن پالس رابعا کالتن هوس که محل نشیمن پرنس رجنت شاهزاده ولیعهد است
هر کدام از اسمهای مزبور در نهایت انضباط و انتظام است مگر سنت جمز پالس که مدتی است
سوخته است و مجددا تعمیر شده است در کنزینگتن پالس اکثر پادشاهان توقف نموده تا هنگامیکه
جارج ثالث بجهت انگریز رفته لیکن جارج ثالث مزبور بکنگم هوس را محل سکنی خود نموده و
منسوبان او در آن جا میمانند در هنگامیکه سلام عام میشود و در عیدها که مردم بخدمت پادشاه میروند
در سنت جمز پالس بوده است

در لندن محلی است که انرا طور مینامند قلعه ایست که سالها پادشاهان سلف در آن قلعه زندگی
نموده الا هنگامیکه کوین الیزابث محل نشیمن خود را خارج از آن قلعه نموده بانی قلعه مزبور جولیس
سیزر که انرا قیصر روم مینامیم بوده لیکن رب سمت اورا که مسمی بوئیت طور است ولیم کانکرر
پادشاه انگلند ساخته و از آن پس هر کس از پادشاهان بتدریج عمارتی در آن زیاده نموده
ولیم ثالث خندقی از دور دوره آن ساخته که بالفعل آب در خندق آن علی الدوام میباشد و دیوار
عظیم در برج و دروازه آن گذارده اند از درب آن تخته پلها گذارده که در هنگام ضرورت
انرا بالا کشیده میگذارند ... زیر دوره قلعه مزبور است خانه‌های چند در اندرون است
که افسران و سرکرده کانیکه شغل نکرده است قلعه مزبور هستند در آن توقف میکنند در این

قلعه جواهرات و اسباب پادشاهی را جا داده و هر کدام از آنها را نشان داده تماشا اینها هر چه
بنده هم بتماشای اینجا رفته تاج و چوب دست و اسباب سلاطین را دیده ام هر وقت هر یک از ارکان
دولت و که تقصیر عظیمی کرده و یا بلوای عظیم نموده بقلعه مزبور میفرستند که محبوس گشته و جلسه عمر ز بالا نهند
نظام پادشاهی در اینجا مشغول کشیک مشغولند در این خانه یعنی در جواهرخانه این قلعه تاج که تازه
برنس ریجنت ساخته است دیده ام تاج مزبور را با لغد هزار تومان اخراجات کرده تمام نموده است
بجز اینکه در کله تاج مزبور سنگ الماسی است که احدی از جواهریان قیمت آنرا نمیدانند
بوده قیمت نیست در این قلعه حیوانات سباع از قبیل شیر و پلنگ و سایر حیوانات درنده
که از ولایات بعیده برسم پیشکش و تحفه فرستاده اند هر کدام را در قفس بزرگ آهنین گذارده اند
که مردم ببینند و هر روزه از سرکاری خوراک بجهة آنها حاضر است در این قلعه اطاق بزرگی است
که اسلحه بسیاری در آن است تکبیر ۴۴ انگریزی و تحفه چیز آنها تمام اطاق مزبور را و سپاهیان از روی
گذارده اند بعضی اسلحه اسپانیا به سبب اینکه اسلحه که از سپاه اسپانیا گرفته در اینجا گذارده اند
شخص بهمراه ما در آن اطاق آمده هر کدام از اسلحه مزبور را نام گذارده و بر جز خواند چند
پای [illegible] سپاه اسپانیا [illegible] در صدر اطاق مزبور صورت کوئین الیزابث را ساخته که در
جلو او اسب ایستاده چنان لباسی که در آن هنگام مشارالیها پوشیده در صورت مزبور نموده اند که بالفعل
در اینجا بعینه چنانست آدم دیده و دیگر اطاقی است که اسلحه جنگ در آن گذارده اند سیصد و چهل و پنج قدم
که عبارت از یکصد و پانزده ذرع باشد طول اطاق مزبور است اسلحه جنگ از قبیل شمشیر و تفنگ و غیره
بقدر کفایت دویست هزار نفر در اطاق مزبور حاضر است و جمعی علی الدوام در صدد پاک کردن
و صیقل دادن اسلحه مزبور میباشند و درب و دیوار حتی سقف اطاق مزبور در نهایت سلیقه
اسلحه را مرتب نموده اند در زیر اطاق مزبور اسلحه توپخانه است یکصد و سی ذرع طول آن و
هفده ذرع عرض ۱۵ و هشت ذرع بلندی آن از دو طرف از پایین الی قرب سقف توپهای
عظیمه و سایر لوازمات توپخانه در اینجا حاضر است و نیز توپهای عمده و بزرگ قدیمه در اینجا میباشد
و اطاق دیگری است که او را هارس ارمری میگویند یعنی اسلحه سواره در اطاق مزبور از جهة [illegible]
ولیم کانکورر با انگلند آمده الی پادشاه حالیه تا کنون هر کدام از پادشاهان را با اسلحه آهنی پاکیزه
که در آن میپوشیدند مثل صورت انها را بعینه با اندازه آدم از چوب ساخته و اسبان انها را
نیز از چوب ساخته در بالای اسب انها را با اسلحه سوار کرده هر کس از دور انهارا ملاحظه نماید
نمیتواند دانست که آیا صورت مزبور جان دارد و یا جان نیست سوار صورت پادشاهان
در این اطاق اسلحه که از جنگهای دشمن بدست آورده در این اطاق میگذارند مثلا
در جنگی که دوک ولینگتن غالب سپاه فرانسه آمده سیصد چهار آینه سواران فرانسه را
بدست آورده و در این اطاق گذارده اند
در بالای رود لندن که عبارت از تمز باشد چندین پل از آهن و سنگ ساخته اند
قدیم ترین پلها پلی است مسمی به لندن بریج در سال ۱۱۰۰ عیسوی او را از چوب ساخته و در سال ۱۲۰۹ عیسوی
با سنگ از آن ساخته اند طول پل مزبور یکصد و هفتاد و ده ذرع است و پانزده ذرع عرض آن
نوزده طاق دارد و در دست راست پل مزبور دستگاهی ساخته اند که آب از دستگاه مزبور
بالا کشیده و کوچه ها و خانه های بیشتر از اهالی لنده از آن آب کار میبرند

پل دیگری است که او را ثوت ورک میگویند بعضی که بنده دارد و بلند شده و شروع در ساختن آن
نموده بالفعل تمام و معبر عام است پل مزبور از آهن است سه طاق بیشتر ندارد طاق میانی
آن گویند عریض ترین طاقهای دنیاست هفتاد ذرع و نیمه است و پل دیگری است مسمی به
بلک فرایرز بریج طول این پل سیصد و پنجاه ذرع است یکصد و پنجاه و دو هزار تومان اخراجات ساختن
این پل شده نه طاق بیشتر ندارد و پل دیگری است مسمی بواترلو شروع آن در وقتی شده است
که سپاه فرانس در واترلو شکست خورده از راه تحفه چیز و غرور نام پل را مسمی بواترلو کرده اند
دوازده هزار تومان اخراجات آن شده و پل دیگری است مسمی بوستمنستر بریج آن
در سال ۱۷۵۰ عیسوی پل مزبور باتمام رسیده چهار صد و هشت ذرع طول آن است و هشت قدم
عرض پانزده طاق دارد چهار صد هزار تومان اخراجات آن شده است و آخرین پلهای ۳۳
لندن پل واکس هال است که از آهن ساخته اند
طریقه ساختن پل این است که جمعی کثیر از دولتخواهان لندن اجتماع نموده هر کدام مبلغی
داده پول میان زنند بعد از اتمام پل مزبور در دو طرف آن آدمی نشانیده هر آدمی که از پل میگذرد پول سیاه
میدهد و هر اسب سه پول سیاه و هر کالسکه دیده پول سیاه و کالسکه با دو اسب بقدر
خرج انها وجهی داده مادامیکه وجه اخراجات پل مزبور جمع نشده مردمان در سر پل نشسته
از مردم پول میگیرند و همینکه وجه اخراجات انها داده شده فورا آدم را از آنجا
برداشته پل مزبور تعلق بدولت میگیرد
و در لندن خانه معظمه بزرگی است که او را سمرست هوس میگویند سابقا پالس پادشاهی بوده خانه ایست
که چهار اطراف آن عمارتست یکسمت آن رود تمز میگذرد در سمت مقابل رود تمز طول خانه مزبور
قریب چهار صد ذرع است فی الحقیقه عظمت و بزرگی و عمارات خانه مزبور زینت رود تمز است
در خانه مزبور اطاقی است که او را الدیر الکری مینامند نقاشان نیز در آنجا اجتماع که از اهالی
آکادمی هستند هر شب دو روز در نقاشی مشغول هستند هر شب یکنفر مرد و یا زن وجهی داده ساعتی او را
برهنه کرده شکل او را میکشند و در مدت سال هر کدام از نقاشان اینجا و سایر نقاشان لندن
صورتی کشیده اند کار خود را در اوایل [illegible] به اطاقهای متعلقه نقاشان گذارده اند
شهر هر روزه جمع کثیری بتماشای صورتها رفته وجوهی که عاید میشود کلا بخرج اطفال یتیم نقاشانیکه
وفات شده مال و منالی نگذاشته که اطفال و عیال انها صرف کنند میرسانند که مطلق
وجوه عاید از این ممر باطفال یتیم نقاشان صرف میشود و اهل سوسیتی در اینجا هست که
همه فلاسفه لندن جمعیت دارند سرجوزف بنکس نامی پیرمرد هشتاد ساله چیرمن و یا کرسی نشین
سوسیتی مزبور است هر چه تازه اختراع شده و هر علم و کتابی تازه بنیاد شده بنظر سرجوزف رسیده
ملاحظه بعزم وزن [illegible] و رقم در ساعت هشت از نیمه گذشته اهل انجمن ده در خانه
مخصوص نشسته و مردم هر صباح از ولایت بخدمت او رفته از هر مقوله با او صحبت داشته
و هر چه تصنیفات تازه در لندن شده بنظر او میرسانند و در اهل سوسیتی مزبور هر ساله
چهار ماه و یا بیشتر لکچر میدهند یعنی علوم فلسفی و کمستری و صنایع متعلقه به آن اجزای که هر روز
مستعین هر کدام وجهی معین داده گوش و استفاده بعلم و یا کرسی نشین اهل سوسیتی میدهند
و هر کدام بعد از اتمام لکچر بعقب کار خود میروند و هر روزه دو ساعت لکچر میدهند

بجز این اوطاقها در سمت دیگر حوض هست و یک اطاق است بعضی دفتر که در هر کدام از دفاتر مزبوره
رتق و فتق امورات متعلقه دیوان در آن میشود

در لندن دو مدرسه است که با متحان جوانانی که شغل طبابت و جراحی خواهند بکنند میباشند
یکی از مدارس مزبوره موسوم بکالج فزیشان است که اطبا را امتحان نمایند و دیگری موسوم بکالج سرجن است
که جراحان را امتحان امتحان نمایند باغیر که هر کدام از جوانان طبیب و جراح که مدتی تحصیل نموده
و بعد از تحصیل غرایب نفر دیگر ماموریکه دارند در مدرسه مزبوره حاضر شده در حضور وقت امتحان
نموده در صورتیکه در علم طبابت و جراحی کامل بوده نوشته بآو داده که از آن ببعد مدتی در
مردم از کمال و ربط او در طبابت و جراحی خاطر جمع شده مرضی رجوع بآنها نموده و آنها شغل
طبابت و جراحی پیشه و بدون نوشته مدرسه مزبوره احدی را اعتبار بکمال او بهم نمیرسانند

+ در محلات چند باغچهها است که از آنها اسکور میگویند جای آن مربع مستطیل باغچه دور آن
پنجره و محجر آهنی کشیده که هر کس داخل باغچهها نشود اهالی ساکنین حول و حوش هر کدام در جیب
سالیانه مبلغ باغبان داده که در تعمیر و تربیت باغچه مزبوره بر آمده و بهر کدام کلید سپرده
که داخل باغچه مزبوره شده در گردش باشند هم هوای لندن از کثرت سایه میباشد و هم زینت
شهر است و هم مردم ساکنین اسکور برفاهیت مشغول بگردش باغ مزبوره خواهند بود بالفعل
در لندن سی و شش اسکور بزرگ است و بتدریج در صدد ساختن اسکورها هستند

از جمله ابنیه لندن هاسپیتال چلسی است نزدیک لندن در کناره رودخانه تمز هاسپیتال چلسی است
طول آن دو هزار و با هاسپیتال ... دویست و هشتاد ذرع است دو اوطاق بزرگ دارد یکی
از برای شام خوردن که سی و هشت ذرع طول آنست باغچه در نهایت خوبی مقابل عمارت مزبوره است
و کلیسای بزرگی دارد که سالداتهائیکه در آنجا توقف دارند هر یکشنبه نماز روند پانصد نفر
سالداتیکه زخم خورده و عضو آنها معیوب گشته خدمت از آنها بعمل نمیآید در این اوطاق
روز و شب توقف دارند خوراک و لباس و اخراجات منزل از سرکار بآنها میرسد و در
هفته یک شلینگ و نیم از برای وجه جزئی خرج بآنها داده بجز اشخاصی که در اینجا حاضر هستند هزار
نفر سالدات معیوب زخم خورده و ... هر کدام هر ساله از ده تومان
از سرکار بآنها رسیده

در حوالی چلسی عمارتی است موسوم برایل میلتری اسیلم جائی است از برای تربیت پانصد نفر اطفال
سالدات سختهانقدر معتدی وجه از بار ... از برای مصارف اطفال مزبوره بآن میرسد
ولیکن هر سپاه انگریز خواه افسران و خواه سربازان قرار داد و مقرر داشته نموده اند که
هر کدام در هر سال یک روز مواجب خود را باطفال مزبوره داده که در معنی متکفل احوال
آنها شده باشند

و ابنیهی که از برای سپاه دریائی انگلند بنا کرده اند گرینویج هاسپیتال است و این عمارت
پادشاه انگلند فی نه در نهایت بزرگی در کنار رودخانه تمز ساخته کلا از سنگ سفید
دویست و هشتاد ذرع طول آنست کلیساها در آنجا دیده ام که تمام ... کلیسای ...
ان ... شش و چهار ... سنگ مرمر ... اوطاق بزرگ است
که ... پنجاه و دو ذرع طول آن و بیست و دو ذرع عرض آن است ...

سقف اوطاق مزبوره را نقاشان در نهایت خوبی نقاشی و رنگ کشیده اند دو هزار و دویست نفر سپاه
دریائی که در جنگ دریا زخمدار شده و از کار افتاده نمیتوانند در آنجا میمانند بعضی در هاسپیتال مزبوره
توقف میکنند اوطاقهای کوچک از برای رختخواب هر یک علیحده درست شده رخت و رختخواب
و اوطاق و خوراک روز و شب بآنها میرسد و در هفته یک شلینگ از برای وجه جزئی اخراجات
بهر کدام میدهند و اشخاصی که خارج از هاسپیتال میمانند هر کدام بعلاوه خوراک و لباس در سالیانه
هفت تومان بآنها میرسد و زنان سالدات دریائی که شوهران آنها در جنگ کشته شده است
و قادر بآن نیست که تواند اخراجات خود را متکفل شود بجهت خدمت سالداتهای مزبوره بآن خانه
آورده هر کدام را مواجب داده که امرار بکنند و یکصد و چهار و نه نفر بیوه زن از پیر و جوان در آن
خانه بخدمت سپاه مزبوره مشغول طبیب و جراح و عطار خانه هم در این جا حاضر است اخراجات
کل اینجا از سرکار پادشاهی دولت انگریز میرسد در مقابل هاسپیتال مزبوره مکتب خانه ایست که
آنرا رایل نیول اسیلم میگویند در آن مکتب خانه اطفال سپاه دریائی مزبوره که پدران آنها مرده
و یا در جنگ کشته شده تربیت میکنند ... دختر و پسر در آن مکتب میباشند پسران آنها را
تعلیم بخواندن و نوشتن و علم حساب و کار بآنها جهت در کشتی و کار بدن ریسمان کشتی و لوازمات
خدمت کشتی میکنند و دختران مزبوره را بخواندن و نوشتن و خیاطی و خانه داری تعلیم و در چهارده
سالگی هر کدام از پسران را بر سر خدمت کشتی مشغول داشته و دختران از آنجا بیرون مناسب ...
منحصر لباس و خوراک و خدمتکار و جای رختخواب از برای هر کدام آنها حاضر است اینکه ...
... در خرج ... که در جنگ ... سرباز ...
مطلق ... در ... منحصر خیال میکنند که ... از آنها رسیده است و در جنگ کشته شده اولاد ...
آنها بعد از مرگ آنها سرگردان و بیچیز نخواهند ماند و در هر جنگ زخمدار شوند وظیفه و مکان و خوراک ... +
از برای آنها مهیا است و در این صورت چرا سپاه انگریز در جانفشانی و سرباز ... کوتاهی کنند

در لندن مکتب خانه ایست که اورا اهالی انستیتیوشان میگویند در مکتب خانه مزبوره اکثر جوانان مغربی که مطلق سواد
نداشته از مغرب بلندن آورده تعلیم بآنها نموده و بمغرب مسافر شده که اهالی ولایت خود را تربیت کنند
و مکتب خانه دیگر است که هر کدام از کوران و قطع الطریق که بحکمه شرع آورده بیرون کشیده اند اطفال آنها را
ذکور در مکتب خانه مزبوره آورده تربیت نموده تحصیل از آنجا که پسران آنها مشغول ... بزرگ شوند
شوند و دختران آنها داخل بالا فیوج شوند هم تمام ... از برای مردم اینولایت در این ابنیه مزبوره هم موجب
رفاه خدا و هم بکبرات جوانان ... در این مکتب خانه و یا دیگر مکتب خانهها ... تربیت شوند
بعد از آنکه در مقدمات کامل شده خود آنها را امید بخواندن علوم دیگر بهم رسیده صاحب مدارک شده
بار ... صاحب ... حقارت ... شده تدریج اوقات ...
مثل سایر مردم کسبه و برخی اوقات ... یکی از افسران کشتی ... بنده
و شاهد ... در این مکتب خانه تربیت شده ...
مذکور ... که ... اطفال ... مقدمات انگریزی ...
... ونشئه ... شغل ... کسبه ... کشیده ...
... از برای ... فاطر ... دختران ...
در اینجا مکتب خانهها تربیت یافته صاحب ... و دختران ...

عمری بسر میبرند فی الحقیقه در معنی واقع فیما بین اشخاص که تحصیل و مدرک بهم رسانیده چه تفاوت میکند
که شخص مایه و بضاعتی داشته و یا ندارد هر کدام از جوانان مزبور که تحصیل کرده و از تواریخ عالم و اوضاع
دنیا اطلاع بهم رسانیده بعد از آن سراغ بضاعت و فاقه [illegible] اینها از هر راه سعی میکنند که امورات
چند را مشغول گشته و هم از کسب و شغل دیگر که با جمله توانند خود را در میانه آدم پیدا کرده گویند
اینها هم مثل سایر ناس مردمان صاحب مدرک و صاحب هنر است ما به ترتیب تحصیل است و اهالی
انگریز در ترتیب اطلاع و اخذ کوتاهی نمیکنند

از جمله ابنیه که لایق ذکر است و بلکه [illegible] خیرخواهی و مروت از آن مرابه هاسپتل دیار [illegible]
که او را ملکدلن هاسپتل میگویند در سال ۱۷۵۸ اهالی انگریز محل مزبور را بنیاد کرده مقصود از بنیاد آن
این است که زنانی که مرتکب اعمال ناشایسته گردیده و اهل بقبیله خروج کرده و پشیمان از افعال
خود شده توبه و انابه نموده مراجعت باوطان خود کنند و متعهد و پرهیزکار و مشغول شوند بالجمله همه ماهه
جمعی از زنان فاحشه در خانه مزبور رفته تائب میشوند طریقه توبه اینها آنستکه در اول هر ماه
روز شنبه اینها را داخل بخانه مذکوره مینمایند و هر ماهه بیست و یا بیست و پنج نفر داخل آن
خانه میشوند اولا داخل باوطاق مشخص و معین شده دو نفر از اعاظم و بزرگان این هاسپتل از
از اینها تحقیقات کرده و استکشاف مینمایند که آیا هر کدام فی الواقع پشیمان از افعال خود هستند [illegible]
بهر کدام از اینها کاغذی داده که داخل بهاسپتل مزبور شده اولا توبه نامه با آنها خوانده
و از آن پس هر کدام را بجای معین داده و رخت و خوردوک از برای اینها حاضر است و معلم از برای
تعلیم اینها در مذهب عیسوی هر روزه رفته و اینها را بشغل خیاطی و لوازمات آن و آنچه که مامور
نموده و در این ضمن سعی میکنند که منسوبان اینها را پیدا کرده اینها را بخانه خود برده اگر منسوبان داشته
و بخانه خود رفته فبها والا ما دام حیات اینها را در آنجا نگاه داشته اگر بشغل خیاطی و یا شغل دیگر
ماهر باشند اینها را تعلیم کرده که امور آنها بگذرد منافع این ابنیه کالشمس فی وسط السماء
ظاهر است ضرور بنگارش آن نیست در روزهای یکشنبه که جمعه عیسویان است کلیسای [illegible]
متعلق بهاسپتل مزبور دسته زنان تائب مزبور در پس پرده ها نشسته زبور داود را
با آواز حزین و خوش صدائی خوانده و بآن نواسنجیان ارغنون زده دل مستمعان را کباب میکنند
بنده در روز جمعه در کلیسای مزبور رفتم در دفعه اول مشاهده میکنم زنان تائب شروع بزبور خوانی
نموده و مغرب [illegible] ارغنون بهمان نوا و ترانه آمده خیال [illegible] از کلیسه و طریق [illegible]
و بجز خواهش مردم [illegible] از نی و خوش آواز ارغنون و صوت حزین زنان سوخته دل از [illegible]
به بنده حمله آورده حالتی بمن داد که تقریر آن از قوه بنده بیرون است [illegible]
گریه از دامن من روان بود و خانه دیگر است بعینه مثل این خانه و او را [illegible] هاسپتل میگویند
او نیز بهمان طرز جمعی از فقراء را آورده توبه داده نگاه میدارند [illegible] ملکدلن را بنیاد
کرده اند اما حالا چهار هزار زن فاحشه تائب و بخانه و قبیله خود مراجعت کرده

و از ابنیه پادشاه هذا العصر [illegible] است در سال ۱۷۷۴ عیسوی بنیاد [illegible] شده است
و اکثر از تمام علاج [illegible] شده [illegible] گشته [illegible] چند باد [illegible]
مزبور در [illegible] و [illegible] حاضر است [illegible]
اینکه [illegible]

و در کتابت آورده و این قاعده در کل فرنگستان جاری است از وقتی که دکتر مزبور علاج شخص غرق شده
مذکور را نموده اما حال پنجهزار نفر غرق شده را بحیات آورده اند

و اما طریقه انتشار علوم و کتاب و تصانیف در انگلند خصوص در لندن خارج از تعجب است و بنده
تعداد اشخاص که مشغول چاپ زدن کتاب در چاپخانه ها هستند از شماره بیرون است
هر ساله القدر هشتصد جلد کتاب خواه تصنیف علوم و صنایع و بدایع و خواه از قبیل تاریخ دول
و ولایات بعیده و خواه روزنامه تازه در چاپ میزنند و هر کدام از کتابهای مزبور از هزار الی
چاپ کرده بمصرف میرسانند و سوای این کتابهای که سال قبل چاپ کرده اند هر کس جرح و تعدیلها
آن نموده مجددا چاپ میزنند و اخراجات اجرت چاپ کردن و قیمت کاغذ و صحافی کتابهای
مزبور موافق سیاهه که در دست بنده است یک میلیان و دویست هزار تومان انگریزی بلکه
زیاده از دو هزار نفر علی الدوام بچاپ کتابهای مزبور مشغول میباشند و بجز این کتابها دویست کتاب
خانه [illegible] کاغذ اخبار را هر ساله چاپ میکنند و هر کدام بعدد [illegible] نسخه از چاپ بیرون میآید
موازی یکصد چاپخانه است که هر ساله در کار هستند

در لندن خانه ایست که او را برتش میوزیم مینامند خانه بزرگ شاهانه ایست اولا متعلق بمرد
[illegible] که در سال ۱۷۵۳ خانه مزبور را میوزیم نموده [illegible] حکیم پادشاه هذا العصر
میوزیم بعضی عجایبات بری و بحری و معدنیات چند بقدر یکصد هزار تومان انگریزی جمع کرده بعد در هنگام
فوت وصیت نموده که همه آنها متعلق بطایفه انگریزی بعد در برتش میوزیم گذارند که هر کس هر وقت
داخل شده [illegible] و پارلمنت بعضی مشوره خانه انگریزی یکصد هزار تومان وجه داده که تا تمام اسباب خانه را
تمام نموده که مردم بجهت تماشای عجایبات روزها بکارخانه مزبور رفته و هر ساله چند هزار تومان بجهت
اخراجات خدام و اشخاص که در آن وفاتی خانه مزبور میباشند میدهند و بجز آن در هر وقت که
کارکنان خانه مزبور چیزی تازه خواه حیوانات غریبه و خواه معدنیات و غیره از هر طرف که
داشته باشند و بخواهند ابتیاع نمایند وجه قیمت آنرا از مشورتخانه داده کیفیت [illegible]
خواهم نوشت بالجمله تعجبات خانه مزبور را بالفعل [illegible] اولا [illegible] است که او را کتابخانه
مینامند چند اطاق تو بر تو مملو از کتابهای علوم و صنایع از هر زبان در آنجا حاضر است
[illegible] از روم و قسطنطنیه و مصر و شام و تخت جمشید ایران و مغرب زمین و
فرنگستان بابی خانه آورده جابجا گذارده اند و اشخاصیکه کاپتن کوک بطور کل دور دنیا گردیده
از هر جزیره و مکان هر چیز عجیبه از قبیل رخت و سلاح جنگ و ظروف اینها را به رسم تحفه بابی خانه
فرستاده و از جمله معدنیات کل دنیا هر چه در روی زمین یافت میشود در آنجا آورده اند و هر جنس
از وحوش و طیور کل دنیا است خواه رام و خواه وحشی زنده و کشته را در آنجا آورده اند و ماهیان
و حیوانات [illegible] شده در آنجا آورده اند سکه و مهر پادشاهان قدیم و جدید کل دنیا در آن
خانه حاضر است اشخاصی که میل دارند که کتاب بخوانند و طالب بخواندن کتاب شده هر روزه بکتابخانه
[illegible] دنیا [illegible] کتاب میخوانند هر کس [illegible] اسم خود را نوشته
[illegible] دیگر [illegible] کل دنیا را دیده مراجعت میکنند هفته [illegible] روز
خانه مزبور باز است جمعی [illegible] هر روز و شب در آنجا قراول میکنند در [illegible]
[illegible] نفر [illegible] تماشا میکنند چند میوزیم دیگر در لندن است که مردم [illegible] داده [illegible]

و اما تماشاخانه لندن

در لندن ده تماشاخانه بزرگ و کوچک است که شبها مردم اینولایت بتماشاخانهای مزبور رفته اوقاتی بخوشگذرانی
صرف میکنند هرکدام از تماشاخانهای مزبور جمعی کثیر از رقاصان و بازیگران دارند از اوضاع بازیگری
و طرز گفتگوی بازیگران و رونق خانه مزبور و دستگاهی که پردهای تماشاخانه را پایین و بالا میکنند چقدر غریب است
که از قوت بنده بیرون است بالجمله مطلقا هرگاه در این باب نمایم یکی از تماشاخانهای مسمی بکونت
گاردن است خانه طولانی است حوض بزرگ دارد که مردم در آن می نشینند و در دوره حوض پنج طبقه حجرات
دارد در هر حجره چند فانوس با شمع دارد بعلاوه در مرکز تماشاخانه مزبور که طاق است عظیم چهل چراغ
بلور الماس تراش که بدود ذغال زمینی روشن است میسوزد و همه خانه از آن روشن میشود و در یک طرف
تماشاخانه مغنیان بسرود مشغول و در بالای سر مغنیان برابر حجرات بازیگران مشغول بازیگری و شبیه
آورده میباشند اشخاصی که بتماشاخانه رفته هرکه در حوض نشیند سه شلینگ و نیم میدهند و هرکه در
حجرات نشیند هفت شلینگ و هرکه در بالای حجرات نشیند دو شلینگ میدهد هر روز از هفت ساعت
بعد از ظهر الی نصف شب تماشا و بازیگری مشغول هستند و از آن پس هرکس بیرون رفته بخانه خود
میرود اخراجات کونت گاردن از اجرت بازیگران و قیمت رخت و فرش و غیره هر شب از ده
یکهزار روپیه است زنان انگریزی بازیگران اینولایت بطریق سایر ولایات خفیف و حقیر
نیستند بلکه عزت و احترامی دارند و هرکدام صاحب دولت هستند و گاهی دختران بازیگر را بزرگان مزبور
دستگیر میشوند که عار از آنها نمی آید که جواب سلام و تعارف آنها را دهند یکی از بازیگران مشهور
این ولایت را در خانه شخص طبیب بزرگ بکرات مدت سه سال دیدم هر دفعه تغییر دیگر بوده
او را زیاده از سابق مشاهده نمودم و سایر تماشاخانهها یا زیاده یا کمتر از این دستگاه دارد
باغ غریب است که او را واکس هال میگویند که در حکم تماشاخانه تابستانی است باغ مزبور سه میل
فاصله از لندن است در کنار رودخانه تمز واقع شده باغ مزبور وسعتی دارد و بطریق کوچه باغ جادهها است
که از اطراف آن درختان درآمده و طرف آن بارهاست جاهای مزبور مسقف باینجهت که اگر در شب باران بارد
مردم در آنجا رفته توقف کنند قنادیل الوان بیاویزند و کوچه باغهای مزبور روشن است و در مرکز
باغ مزبور خانه کوچک هشت ضلعی ساخته اند سه طبقه دارد مثل کلاه فرنگی از پایین الی بام خانه مزبور
قنادیل بلور رنگ رنگ بتراکیب مختلفه آویخته اند در طبقه ثانی عمارت مزبور مغنیان و مطربان
و سازندگان بساز و سرود و نغمه سرایی مشغول میباشند و در اطراف باغ مزبور جایی است ریسمانی کشیده اند
که دختران و پسران چند در بالای ریسمان بازی میکنند در نهایت چستی و چالاکی بیرون آمده و در
سمت دیگر طاق دیگر بالا است و در میانه طاق چهل چراغ آویخته اند و مردان و زنان دست
در دست یکدیگر داده بگردش مشغول هستند و در سه جا در میانه این باغ ارباب طرب نشسته اند هرکدام
شروع بخوانندگی و سازندگی نموده مردم جمعیت بدور آنها نموده جمعی از زنان و مردان بحدیکه عدد آنها از هزار
متجاوز میشوند دو ساعت قبل از نصف شب در یکسمت باغ صدای زنگی آمده که مردم خبردار
شوند علامت زنگ مزبور این است که مردم اطلاع یابند که آتشبازی شروع میشود و مردم بمحض استماع
صدای زنگ از هر کرانه بجانب صدا روانه شده ریسمانی بلند قریب بپنجاه ذرع طول و ده ذرع
بلند کشیده اند زنی فراز آن در بالای ریسمان مزبور رفته و از آن گذشته با آتشبازی که در دست داشت
ریسمان مزبور مشغول بازی است و از هر طرف تیر آتش روانه است آتش بازی بانجا خود

تا کال بنده ندیده ام در اطراف باغ مزبور دکاکین چند است که خوراک و شربت و غیره در
آنجا حاضر است هرکس بچیزی خورده و یا نوشیده وجهی بانها میدهند تخمینا بیست هزار چراغ در این باغ
در یک شب روشن میشود در یکی از شبها شانزده هزار نفر از مرد و زن در آنجا جمعیت شده بودند ولیکن
اینگونه جمعیت چند در این باغ نمیشود اشخاصی که این باغ را ندیده و نشنیده باشد تصور دارد این باغ
نمی میدانند که این جلوه باغ و عالم است چهار صد نفر عمله جات هر شب مشغول بکار گذاردن
باغ مزبور هستند از آنجمله یکصد نفر آنها سازنده و ارباب طرب میباشند اجرت دخول هر یک نفر
بباغ مزبور زیاده از سه شلینگ نیست
در لندن بعضی باغچهای کوچک باصفا است که آنها را تی گاردن میامند یعنی باغچهای چای بعضی از
آنها خالی از زینت نیست در عصرها خصوص تابستان مردم بتماشا و گردش رفته و در وقت
بازگشت چای داده بباغچهای مزبور رفته چای میخورند در حول و حوش و میانه لندن موازی سی باغچه است
که در هرکدام جمعی که تماشا رفته چای میخورند +

و اما قهوه خانه و باشپزخانه لندن

در هیچیک از ممالک دنیا قهوه خانه و باشپزخانه مثل لندن نخواهند بود از برای خواب و نشیمن و چای
از برای شام و نهار ظروفات نقره و قلع و چینی در نهایت صفا و خوبی و پاکیزگی در جاییکه شخص برای شام
و نهار رفته که آنرا اور هوتل میگویند و قهوه خانه جاییست که شخص در آن رفته قهوه و چای خورده
کاغذ اخبار خوانده بیرون رود و یکصد و پنجاه هوتل و قهوه خانه دارد و هفتصد و هشتاد
دارد آن جاییست که کوچهای مسافر بانجا رفته مسافران را یا از ولایات بعیده بانجا آورده
و یا از آنجا بولایات بعیده برد و سوای این هوتل و قهوه خانه ها موازی هزار خانه کوچک
از برای شام مردم نهار و غیره دارد و بجز این در محلات و کوچها و بازارها دکاکین چند است
که آنها را پیسترکوک شاپ میگویند حلوا و شیرینی و پنج چندها در نهایت نزاکت میفروشند و مطلق
در این دکاکین دختران حلوا میفروشند و صاحب دکانهای مزبور غالبا سعی میکنند که دختران
خوب صورت از برای جلب قلوب مردم و رواج دکان خود در دکانها داشته باشند بالجمله در هر
کوچه که شخص را اشتهای غارض شده بدکان حلوا فروشی رفته حلویات و میوجات خورده
وجهی داده بیرون میرود
و اما قهوه کوچ یعنی کوچ عامه که مردم را در لندن حمل و نقل بجاها در لندن میکنند یکهزار و دویست یعنی
کوچ یعنی کوچ کرایه در لندن بکار مشغول هستند و هرکدام تعداد آن را نوشته در پهلوی کالسکه گذارده اند
و چنانچه هرکدام اجرت کوچ را زیاده بگیرد یعنی از آنچه مقرر شده است مورد مواخذه و جریمه خواهد بود
و بجز کوچ مزبور صدها کرسی پوشیده و یا مثل پالکی چیزی قبه گهرانه که زنان ناخوش را در آن گذارده
یکنفر از پیش و دیگری از عقب کرسی مزبور را میبرند
و در جاهاییکه ده دوازده میل بلندن فاصله دارند هر روزه کوچهای چهار اسبه بلندن فرستاده اند در آن نشسته
شش نفر در میانه آن و ده دوازده نفر در بالای آن بطریق گاری در آن بلندن آمده و میروند
و ششصد کوچ چهار اسبه از لندن باطراف بلاد انگلند بطریق گاری در آن میروند و میآیند و هرکدام چهار
نفر در میانه کوچ و ده دوازده بلکه بیشتر در بیرون کوچ سوار و در هر ده میل و یا زیاده اسبها را عوض
کرده یا بخانه دیگر میبرند و هرکس بقدر مسافت راه اجرت بانها میدهد

و در بالای رودخانه‌تمز کشتیهای کوچک بجهت حمل و نقل مردم ایستاده‌اند تعداد کشتیهای مزبوره را نیز در بالای
آنها نوشته‌اند و سوار آنها شدن سهل است که اخراجی کمتر که کشتی بزرگ را در رودخانه لندن عملجات
زور بخار بر دوطرف رود و جا در جیرش در دو طرف کشتی چرخها تعبیه کرده زور بخار چرخ مزبور را بگردش
داده را بر بیره میرود بالفعل یازده کشتی از این قسم در رودخانه لندن حمل و نقل مردم را بولایات
میکنند در این روزها از نیک دنیا کشتی تجارت باین قسم آمده بجهت که در دریا هم از زور بخار باد
مخالف باشد و با سود کشتی مزبور بکمک و بدون آن جا در و باد رود
تخمیناً صد کوچ که از او میلیون میگویند کوچه‌های بزرگ بارکش است از لندن اجناس حمل و نقل
بولایات بعیده میکنند و از آن جا بلندن جنس میآورند و در لندن از این قبیل کوچ بارکش
بسیار است

برخی از طریقه قواعد و قوانین انگلند را بیان میکنیم

قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است بخود انگلند باینمعنی که هیچکدام از ممالک دنیا باین نسق منتظم نیست و نه باین قسم مرتب سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته اند تا اینکه باین پایه رسیده است بالجمله هیئت دولت انگلند منقسم بسه قسم است اولا پادشاه ثانیا لارد و یا خوانین ثالثا کامن و یا وکیل رعیت مردم بعبارت اخری خوانین را هوس لارد میگویند و عامه را هوس کامن هر کدام از این اقسام ثلاثه قواعد و حقوق چند دارند که مخصوص بخود آنهاست و نیز جداگانه هر کدام دخلی علیحده دارند که بامورات ولایتی و مملکتی میرسند و تعریف هر کدام را جداگانه عرض میکنیم

واما پادشاه میتواند جنگ و یا صلح با پر دول نماید و وزرا و عالیجاه صدر اعظم را پادشاه منصوب و معزول میتواند نمود و سفیر بسایر دول میفرستد و کارگذاران دولت را او منصوب و معزول میکند و بزرگان و خوانین را پادشاه بمنصب خانی و بزرگی مفتخر مینماید و از جنرال گرفته تا [illegible] که علاوه باشرات او منصوب میکند و هر کدام فوت شوند دیگری را بجای او منصوب میکند و سپاه خشکی و دریائی کلا محکوم بحکم پادشاه میشوند و اختیار اینکه سپاه جای [illegible] مرجوع [illegible] کلا باید از طرف پادشاه یا نایب او باشد و در صورتیکه پادشاه علیل و ناخوش باشد و یا مجهول باشد احکام و حقوق که متعلق به او است [illegible] چنانچه بالفعل امورات سلطنت [illegible] پرنس ریجنت میباشد و در صورتیکه پادشاه از انگلند بعزم سیاحت بیرون رود نیز پرنس ریجنت بجا [illegible] مشغول میشود و نیز پادشاه قادر به بخشش گناه هر گناه کاری که بحکم شرع مقصر [illegible] میباشد و پادشاه و منسوبان پادشاه خراج مملکت نمیدهند هم میلیان تومان که عبارت از ده هزار هزار تومان است از پارلمنت بجهة اخراجات سالیانه پادشاه میرسانند بجز اینکه بعضی حقوق متعلق بپادشاه است که بعد عرض میکنیم

واما لارد و یا خوانین بزرگان و ولایتی که بمنصب پر [illegible] باشند میباشند و انها دوک و مرکوس و ارل و دیکونت و برن و اریچ بیشاپ و بیشاپ [illegible] و ولایتی هستند و بزرگان روحانی [illegible] داخل بهوس نمیشوند باینمعنی که مداخله امورات مملکتی و مشورت خانه نمیشوند و حقوق انها اینکه هر کدام از انها گناه کار شوند بجز خوانین و بزرگان کسی او را امتحان نمیکند مثلا جمعی از لارد را معین شده که تقصیر او را امتحان نمایند و از این قسم باید نمود که هرچه تقصیر او باشد بیرون طرف داری جان کنند هوس لارد که خانه بزرگان است [illegible] مردم باز است باینمعنی که هر کدام از فقرا نهایت نزعی که بحقیقت دعوای مردم نرسند مدعیان مزبور رجوع بخانه بزرگان نمایند و حکم انها لازم است که در هر حال سعی در انتظام کار رعیت نمایند و داد انها را بخواهند و بزرگان نیز دو قسم هستند بطبقه اول و دیگری [illegible] واما لارد [illegible] خوانین و بزرگان ولایتی هستند که در خانه بزرگان در مشورت خانه حاضر [illegible] بعد از فوت انها پسران انها نیز جانشین پدر و خوانین باشند واما لارد [illegible] خوانین هستند که بعد از فوت انها پسران انها خوانین نیستند مثل بیشاپ و ارچ بیشاپها که در مدت عمر خوانین هستند تعداد نفر انها معین نیست که چند نفر باید لارد باشند بعلت اینکه هر وقت پادشاه هر کسی را بخواهد لارد کند مختار است چنانچه گویند در [illegible] سلطنت [illegible] دوازده نفر را بمنصب خانی مفتخر نمود و ربع اول [illegible] این بجهة که تعداد [illegible] بزرگان خوانین قرار دارند [illegible] که از آن عدد بیشتر و زیاده باشند اما هوس کامن و یا وکیل رعایا

[illegible] دانسته [illegible] اینکه [illegible] انها شغل و یا خدمتی ترکیب شده که مورث خوشنودی پادشاه بجهة انها را بمنصب بزرگی منسوب کند

واما هوس کامن و یا وکیل رعایا هر کس میتواند از اهالی مشورت خانه و یا وکیل رعایا بشود اگر اهالی [illegible] او را اختیار کنند مگر شروطات چند دارد اولا اینکه اهالی هوس کامن را رعایای شهر و هر ده [illegible] اختیار نمایند چنانچه [illegible] در هر شهر و بعضی دهات دو نفر و محال [illegible] دو نفر اختیار نمایند که از بزرگان اینکه وکیل محل مزبور باشند امورات اینکه [illegible] و هر قسم صلاح محل [illegible] را دانسته حمایت آن محل را نماید و کلید [illegible] ولایت [illegible] متعلق به [illegible] محال هر یک از شهرها در وقتیکه میخواهند اجزای مشورت خانه را تبدیل دهند هر یک از شهرهای مزبور [illegible] هشت و یا چهار و یا سه نفر را اختیار نمایند که دو نفر انها بمشورت خانه روند در این حال اهالی انجا را جمع نمایند هر کدام هر یک از انها را اختیار نمایند نام خود را نوشته مدت پانزده روز هر روزه مردم آمده اقرار نامجه نوشته که فلان شخص را ما وکیل خود نمودیم که بمشورتخانه [illegible] و بعد از پانزده روز هر کدام از انها که بیشتر مردم میل بآن داشته و تعداد نفر بیشتر اقرار نامه خود را در طرف او نوشته او را منتخب و بمشورتخانه میفرستند و لیکن اولا شهرها سعی میکنند که اشخاصی را که بمشورت خانه فرستاده وکیل اعلی کنند عاقل و فرزانه و زیرک و مردود [illegible] باشند اولا طفل نباشند سن او از بیست و یک سال زیاده باشد و اشخاص نباشند که تقصیری کرده و [illegible] شده بسبب اینکه هر کس تقصیر کرده است که [illegible] انها مورد خط [illegible] و تقصیر نمایان خواهد بود و اشخاص باشند که [illegible] خلاف شرع نباشند و اشخاص که موجب خواهش پادشاه باشند و وکیل رعایا نشوند که بعلت اینکه پادشاه میتواند در ضمن خدمت انها را کار مرجوع بشغل دیگر [illegible] در این صورت معوق ماند و نیز اشخاص که همه اهالی مشورتخانه با پارلمنت نباشند [illegible] مجددا اجزای مشورت خانه [illegible] همه انها را [illegible] تا مدت [illegible] سال و چون مطلق اختیار اجزای مشورت خانه بعهده رعایا است و اهالی [illegible] انها را اختیار [illegible] که فلان شخص را [illegible] رد کنند [illegible] رعایای شهر مشغول بانتخاب ارباب مشورت هستند بجهة [illegible] سرباز [illegible] باید از محل مزبور [illegible] بعد از [illegible] ارباب مشورت انتخاب [illegible] و اگر هر کدام از اجزای مشورت فوت شده و یا استعفای خدمت مزبور را نماید دیگری را از اهالی شهر و یا محال مزبور باید انتخاب نمایند و هیچکس از اهالی [illegible] نمیتواند داخل بمشورت خانه شود و جماعت [illegible] داخل بمشورت خانه نمیشوند و نه اقرار نامه نوشته که فلان کس را [illegible] و اشخاص که میتوانند انتخاب ارباب مشورت را بکنند اگر ساکن شهر است که او را [illegible] بعضی [illegible] خانه و رعیت میتواند حق اختیار ارباب مشورت را بکند و اگر از اهالی دهات و دهقان است که الحاق شهرها [illegible] باید [illegible] ملک و یا زمین [illegible] زمین داشته باشد و هر یک از ارباب مشورت را که منتخب نمایند اولا او را قسم میدهند که بپادشاه وفادار باشد و [illegible] او را [illegible] و مطلق بمذهب پروتستنت اقرار داشته و [illegible] کاتولیک نباشد و هیچکدام از [illegible] خلاف مذهب انگریز پروتستنت نمیتوانند از ارباب مشورت خانه باشند و در صورتیکه معلوم شود که شخص از اهالی مشورتخانه

ساکنین اماکن مزبوره رشوه داده است که او را انتخاب کنند خود او را اخراج از شورخانه
میکنند چنانچه دو ماه قبل دو نفر از اشخاص را که تازه بشورخانه آمده بودند متهم نمودند که رشوه
داده است و خود انها را از شورخانه بیرون کردند لیکن بعد از آنکه تهمت مزبور را ثابت
کرد و تقصیر را بگردن او گذاردند که رشوه داده است آنوقت او را بیرون از شورخانه کردند

و اما حقوق اهل شورخانه

یکی از منافع حقوق انها آنکه اولا هر کدام از اجزای مشورت خانه رخصت دارند که
در شورخانه هرچه بذهن انها رسد در امورات ملکی و سایر مواد بیان نموده و احدی را یارای
ممانعت انها از گفتگوی مزبور نیست و هیچ کس را نباید منع کنند چنانچه اول حرف
پادشاه در دفعه اول که پارلمنت را باز میکند این است که احدی نباید استهزا بدیگری کند
و مجلس از طلب کاران اجزای پارلمنت را نباید رخصت داده و بزندان فرستند
و لیکن اگر اجزای مشورت خانه هر کدام انکار در دادن وجه طلب کاران داشته و یا کم
در دادن نموده شکایت میتوانند بشورخانه نماید و هیچکدام از خوانین انگریز را
قرض خواهان نمیتوانند بزندان بجهت ندادن وجه بفرستند

و اما اجزای شورخانه

اولا هوس لارد و یا خوانین هستند و انها نیز برخی از اهالی انگلند و بعضی از اهالی اسکاتلند و
ایرلند هستند و بعضی از بزرگان مزبور کشیش [illegible] هستند که داخل بهوس لارد در جزو انها تفصیل

شاهزادگان انگلند هشت نفر	ارچ بیشاب کنتربری و یارک	دوک‌ها [illegible] بیست نفر	مارکوس [illegible] نفر
ارل یکصد [illegible] نفر	ویکونت [illegible] دو نفر	بیشاب [illegible] [illegible] نفر	بارون‌ها [illegible] نفر
پیرز یا خوانین اسکاتلند شانزده نفر	[illegible] خوانین ایرلند	کلا اجزای هوس لارد و یا خانه خوانین انگلند سیصد و [illegible] و هشت نفر	

و اما اجزای هوس کامن و یا وکیل رعایای انگلند و اسکاتلند و ایرلند بطوریکه [illegible]

انگلند چهارصد [illegible] نفر	ویلز [illegible] نفر	اسکاتلند چهل [illegible] نفر	ایرلند یکصد [illegible] نفر	کلا جمع [illegible] [illegible]

بعلاوه این دوازده نفر جاج که در هر [illegible] حاضر هستند انها نیز از اهالی لارد هستند که در انجا
مینشینند و بان سبب جاج ها نمیتوانند وکیل رعایای انگلند شوند و همین کشیشان هم نمیتوانند
وکیل رعایای انگلند شوند

حال برخی از تفصیل پارلمنت یعنی شورخانه و جریان احکام در پارلمنت و موقوف
کردن انها و اجتماع انها کلا مفصلا بیان میکنند

طریقه اجتماع و نشستن وکلای پارلمنت

اولا پادشاه و یا ولیعهد او چهل روز قبل از آنکه ارباب مشورت جمع شوند حکم بتوسط لارد چنسلر
که وزیر اعظم او است جاری فرموده که اهالی شورخانه خواه خوانین و خواه وکیل رعایا بعد از چهل روز
باید در شورخانه حاضر شوند و در روز موعود پادشاه در نهایت استقلال بکالسکه [illegible]
نشسته سواره و با امرا و بزرگان دولت بخانه خوانین که هوس لارد باشد رفته در تختی که سابقا عرض نموده
نشسته و اجزای خانه خوانین در اماکن مخصوص جا بجا نشسته و اجزای کامن یا خانه وکیل رعایا
نیز جا بجا نشسته شروع در رتق و فتق مهام ولایت و ممالک مخصوصه بالجمله دولت انگریز منقسم
باین سه فرقه میباشد و هیچ حکم و امری جاری نمیشود اعم از جزئی و کلی مگر برضای هر سه فرقه
فرضا اگر پادشاه حکمی جاری کند که موافق مصلحت و ولایت نباشد وکیل رعایا مقاومت و ممانعت
در جریان حکم مزبور نموده مطلق تاثیری نمی‌بخشد و جاری نخواهد شد و همچنین اگر خوانین و پادشاه
متفق شوند و وکیل رعایا راضی نشوند ایضا حکم انها اگرچه مقرون بمصلحت باشد جاری نخواهد شد
و اگر پادشاه و وکیل رعایا اراده در انتظام امری نمایند و خوانین قبول نکنند امر مزبور بدون تاثیر
میماند بالجمله دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده اند که سه گوشه دارد در صورتیکه هر سه گوشه
منتظم باشد امور دستگاه برقرار و الا مختل میماند فرضا پادشاه میتواند جدال با سایر فرق فرنگ
نماید لیکن اخراجات سپاه را که لازم است وکیل رعایا حواله میکنند و در صورتیکه انها راضی نبوده
باشند وجوه اخراجات جنگ را حواله نمیکنند و بان سبب امور جنگ مختل میماند مختصر
وکیل رعایا مطلق در حواله کردن وجوه دیوانی پادشاه و خوانین را مدخلیت بوجه [illegible]
و هر امری از جزئی و کلی که در جزیره مزبور روی دهد و یا امور اتیکه تازه روی دهد که باید فیصل شود چند
مراتب را بشورت خانه رسانیده هوس کامن ملتفت [illegible] دارد [illegible] اگر کسی مخصوص
برخواسته کیفیت را با اهالی شورخانه بیان کرده قطع و فصل ان باین نحو است که جمیع اهالی
شورخانه غور در مهم مزبور نموده بعد از غور تمام هر کس با اقرار بجریان مهم مزبور نموده و یا
انکار ورزد و از ان پس هر کس مقر بجریان امر مزبور است در یکطرف نشسته اقرار میکنند
و اشخاص که منکر و انکار نموده و هر کس اکثر [illegible] رسد در قبول کردن و رد ان از جای
خود برخاسته گفتگو و دلایل در ان نموده بالاخره بعد از مناقشه چنانچه اقرار در امر مزبور نمودند
بخانه لارد میفرستند و انها نیز غور در ان نموده چنانچه پسند طبع انها افتاد و الا عیوبات
جریان امر مزبور را نوشته مجددا پس میفرستند بعد از آنکه کلا طرفین امر مزبور را اقرار
در جریان ان نموده بخدمت پادشاه فرستاده اگر پادشاه داند که امر مزبور [illegible]
و سلوک است امور مزبور را قبول کرده دستخط نموده در ان وقت حکم مزبور جاری است
و الا مطلق قبول نکرده حکم مزبور جاری نخواهد شد و قیاس این جمله موقوف بانست که
بعد از ان میدانند که هیچکدام از این سه فرقه بدون مصلحت دیگری مطلق امری از جزئی و کلی را
نمیتوانند جاری کنند و کلا طرفین هر چه حکم [illegible] بمصلحت دولت خواهد بود [illegible] ۲۳
رسد و میتوانند از عهده خراج [illegible] بیرون [illegible] پارلمنت نوشته [illegible] که عرض نموده
دیگر امور را [illegible] حواله میدهند و همین جمله امورات مملکتی و دولتی را [illegible] مطلقا
برضای سه فرقه مزبور میگذارند و لیکن اینقدر باید دانست که [illegible] فرقه که عمده است از

پادشاه و خوانین و وکیل رعایا باشند متفق قدرت عظیم دارند و هر حکمی که از شورخانه صادر
پایه کار اتوم المنزل است واحدی را یارای مخالفت آن نیست پارلمنت میتوانند در صورتیکه
ضرور باشد مذاهب را عوض کند چنانکه سیصد[?] سال قبل مذهب پروتستنت را اختیار نموده
و همچنین در سایر مواد شرع الهی و ملکی جمیعا میکنه[?] پادشاه بخواهد پارلمنت را موقوف هم
میتواند مثلا حکمی میفرستد که پارلمنت تا ایام هجده روز در خانهای نشینند ایضا بعد از هجده
روز میتواند چهل روز دیگر موقوف دارد و جمعا میکنه همه مشورتخانه و یا پارلمنت امورات
ولایتی چند ساله را قطع و فصل نموده پادشاه در نهایت جلال در کار ریاست است با منسوبان
مشورتخانه خوانین و یا هوس لارد در حقیقت شرکا نه با امشورتخانه کمتر که در انگلند سعی در نظم مملکت [illegible]

[illegible] انگلند [illegible]

طریقه قوانین شرع و احکام قضات

در انگلند دوازده قاضی بزرگ است که انها را جاج میگویند از قرار حکم پادشاهی انها را جاج
معین باموران قضا فرموده که باموران شرعی ولایت رسند و از برای اینکه امورات
شرع انگلند استوار است و استقلالی داشته مادام حیات قاضی فرموده بانمعنی که اگر چه
پادشاه انها را قاضی نموده لیکن قادر بان نیست که بدون عذر شرعی و گناه کبیره انها را
معزول سازد و مادام حیات بشغل قضا مشغولند و هر وقت فوت انها در رسد
دیگری را منصوب کار انها نمایند مواجب معین بانها رسیده امر انها از این هم میگذرد
در هر سال مشاوره و نفر از انها دو دفعه بولایات انگلند سفر نموده در هر محل از محالات و شهرهای
متعلقه بامتحان اشخاص مقصرین رسیده و هر کدام را بقدر تقصیر جزا و تنبیه نموده
لیکن هیچکدام از قاضیان مزبور را رجوع بامتحان و تنبیه مقصرین نیست بانمعنی که فتوی نمیتوانند داد
مثلا شخص تقصیر کرده او را بمجلس آورده دوازده نفر از اهالی محل مزبور را هر کس که
مقصر مذکور را انتخاب و عوض نماید برگزیده دوازده نفر مزبور اولا قسم یاد نموده که بدون
اینکه طرفداری نمایند از روی راستی و درستی تحقیق تقصیر او رسیده مراتب را بخدمت
قاضی عرض میکنند و از آن پس مدعی و مدعی علیه را در محل برده شهود جانبین را نیز طلبیده
و در نهایت دقت بتقصیر او رسیده و از آن پس از این دوازده نفر جمعی او را مقصر
دانسته و جمعی ملاحظه هر طرف که تعداد نفر رجحان دارد و انطرف غالب و از آن پس
اگر مقصر نیست مراتب را بخدمت قاضی عرض و او را خلاص نموده و اگر مقصر است
قطع و فصل تنبیه او را نموده ایضا بخدمت قاضی تعقیب تقصیر و شهادت [illegible]
و حد تقصیر او را بیان کرده و از آن پس قاضی مزبور فتوی بقتل و یا تنبیه دیگر او نوشته
و از آن پس او را تنبیه میکنند و در انگلند احدی از اهالی ناس را شکنجه نمیکنند مگر
اینکه بقاعده و قانون ولایتی جوری که دوازده نفر مزبور باشد بتقصیر انها
رسیده و بطریقی که بیان نمود قطع و فصل تنبیه او را نموده و بخدمت قاضی عرض نموده
این نوع امتحان مقصرین نوعی است که هرگز هیچکدام از مقصرین در وسائل مردم تقصیر ناحق
خبر نمیشوند و هیچکس از مقصرین زیاده از شش ماه در حبس نمیمانند بدون اینکه انها را
بمحکمه شرع آورده و در صورتیکه مقصر تقصیر نکرده و حبس او نه مدت کم در زاد از شش ماه
زیاد نماند دیگر احدی را یاد حرف نیست و آزاد از انجا کار نگه میرود[?]

بجز این دوازده نفر جاج یکنفر از بزرگان که او را لارد چنسلر مینامند باموران اموال
متوفیه میرسد و هیچکدام از اهالی انگلند که در خصوص اموال با یکدیگر ادعا و منازعه داشته
نمیتوانند در خصوص جزئی و کلی اموال بدون اطلاع لارد چنسلر قطع منازعه خود را نمایند
و در این خصوص هر کس هر چه لارد مزبور افاده نماید نمیتواند حکایت نماید[?]
و برخی از مردمان دیگر هستند که انها را جستیس اف پیس میگویند شغل انها اینکه در هر یک
محل از محالات یکنفر مرد کار آموزده که هر از اهالی انتخاب فرموده مخفی از برای اینکه مقصرین را
دیده امتحان تقصیر او را کرده و شهادت از جانبین آورده در صورتیکه برابر شن را لایق مقصرات
وقابل تنبیه او را بحبس فرستاده تا وقتیکه جاج و یا قاضی معین و مشخص الزمان بجهت سفر
بمیان ولایات و امتحان مقصرین رفته او را نیز در خدمت جاج او را نیز و تنبیه که عرض کرده
باعانت جوریان بتقصیر او رسند و اگر مقصر مزبور چندان تقصیر نداشته او را بحبس
نخواهند کرد کلمات شرعی میگفتند که مدعی و مدعی علیه با یکدیگر صلح کنند

در اما خراج انگلند

خراج و منال دیوانی بعد از ایلات است که هر چه از اهالی اغنیا دارد حیرت از استماع آن بهم میرسد
سبب زیادتی اینکه سالها دولت انگریز دچار[?] بعلت جدال با سایر بلاد در زیر
قرض مانده یکی منفعت قرض خود را باید دهند و دیگر جهت سعی در دادن اصل سرمایه که
هرگز نخواهند داد چه باشند قرض مزبور را اشنل دت میگویند یعنی قرض قبیله
در تحصیل وجوه دیوانی و اخذ آن اعظم مطلب و عمده مقصود منظور که اینکه فقرا و مساکین
و ضعفای انگریز خراج کمتر دهند که انها از دست نروند و بخلاف آن متمولین انبساط نظیفه که در هر حال
و هر مواد از اقسام مختلفه وجوه دیوانی از انها وصول نموده مثلا هر چیز که مورد خوشگذرانی و
جلال انها باشد و زاید از ضرور گذران باشد خراج دارد مثلا هر که نوکر نگاه دارد یکنفر
از آن سه تومان بدیوان داده و اگر دو نفر دارد ده تومان و هر که یک اسب نگاه دارد فلان
مبلغ و هر که دو اسب نگاه دارد زیاده میدهند و همچنین هر که یک کالسکه نگاه دارد ربع
آن کمتر که دو کالسکه نگاه دارد بدیوان میدهد بالجمله هر چه از این قبیل باشد و نگاه دارند
خراج میدهد حتی هر کس سگ نگاه دارد بجز سگ گله وجوهی برسم خراج بدیوان میدهد و نمک
و تنباکو و دماغ و چوب و شراب و عرق و فقاع و سایر اجناس که مورد خوشگذرانی مردم است همه
خراج میگذارند اگر کسی شکایت کند جواب میدهند که اگر وجه داری که خوش گذرانی کنی باید وجه
دیوانی نیز بدهی و اگر وجه نداری چرا طالب خوشگذرانی هستی مثلا کالسکه داشتن و اسب
نگاه داشتن و استعمال تنباکو و شراب و عرق و فقاع و لوازمات آن حیات بشر نمیدهد و اگر کسی
فرضا هیچکدام از انها را استعمال نکند نخواهد مرد و در اینصورت هر که طالب خوشی است و میتواند
اخراجات زیادی کند نیز میتواند منال دیوانی را بدهد چون اینکه زن نگرفته لهذا اگر نوکر نگاه
دارند و یا اسب و کالسکه دارند در مقابله خراج دیوانی را میدهند بعلت اینکه جوانان صاحب
بید[?] هستند و طالب خوشگذرانی هستند چنانچه از آن قرار وجه دیوانی را دهند و [illegible]
بموعد[?] میفرستند هر راس [illegible] تومان [illegible] جدال بعضی که دولت انگریز
با طایفه از طوایف جدال دارد خراج دیوانی را هم افزون میکنند مثلا هر کس

ده هزار تومان مداخل داشته فلان مبلغ خراج دیوانی داده و چهل هزار تومان مداخل داشته فلان مبلغ و دیگر خراج عمده انگلند گمرک خانه است که هر یک از اجناس غریبه را زیاده از جنس آن بعضی زیاده از قیمت اصلی آن گمرک میگیرند مثلا چای که گمرک انگلند آورده یک قیمت و نیم آن گمرک میگیرند و اقمشه و ولایات غریبه را نیز بشرح ایضا خراج میگیرند مثلا اقلا دو اجناس ولایات غریبه را مانع دخول ولایت خود شده که هر چه در هر جا بعمل میاید خود سعی نمایند که مثل آنرا درست کنند و اجناس ولایت خود بمصارف اهل ولایت رسد و تنها بنا بر کرامید بخریدن اجناس غریبه وجوه زیاد عاید بدولت انگلیز میشود و دیگر وجوه خراج دیوانی را از قرار بزرگی خانه و اندازه پنجره آن میگیرند هر خانه که پنجره دارد از قرار تعداد و اندازه پنجره و نکاری آتش وجوه دیوانی را میدهند بالجمله خراجی که از این ممر عاید بدولت انگلیز میشود هر ساله سی میلیان تومان انگلیزی میشود و لیکن ما بقی خراج را در جای دیگر عرض خواهیم نمود

و اما سپاه دریایی و خشکی انگلند

در هنگام انفصال دعوا و جدال انگلند با فرانسه و سایر قرال فرنگ یکهزار و پنجاه دستگاه کشتی بزرگ و کوچک جنگی داشته اند و هر کدام از کشتیان مزبور قشون و آذوقه و ادوات جنگ داشته یکصد و پنجهزار نفر سپاه دریایی از قبیل ملاحان کشتی و سرباز و ناخدایان و سایر خدمه کشتی داشته بوده

و سپاه خشکی انگلند نیز در آن هنگام خواه اهالی ولایتی که خود را برسم دولتخواهی داخل نظام نموده بودند و خواه سپاه سالداتی و ملازمان بی‌کلاه طرد یا ششصد و پنجاه هزار نفر بوده اند لیکن بعد از انفصال جدال البته برخی اخراج و بعضی نصف مواجب و بعضی مامور بولایات دیگر گردیده اعم از سپاه دریایی و خشکی و لیکن در این سال موافق حکم پارلمنت سپاه مفصله سپاه انگریز که بالفعل مواجب میدهند از قرار مفصله ایست که عرض میکنند لیکن اغلب باید دانست که سپاه مزبوره سوار و قشون کمپانی هندوستان هستند

کل سپاه انگلند

- [illegible]
- سواره نظام اردو [illegible]
  - افسر الیا [illegible]
  - طلب افواج مزبور الیه [illegible]
  - طلبه اردو [illegible]
  - تلنبدار [illegible]
  - سواره که تابین باشند [illegible]
- سرباز پیاده قراول خانه [illegible]
  - افسر [illegible]
  - طلب انها [illegible]
  - تابین [illegible]
- سرباز نظام انگریز [illegible]
  - افسر [illegible]
  - طلب و جراح [illegible]
  - طلا و سایر [illegible]

سوای این سپاه اهالی لندن و سایر بلاد محض خیرخواهی بدولت خود و دوستی بولایت خود هر کدام از کسبه و اسلحه از خود خریده اسم خود را سرباز نام نهاده هنگام جنگ هر روزه در لندن مشغول بمشق گردیده و هنگام صلح در ماهی یکدفعه بمشق حاضر شده در این اوقات مطلقا مشق نمیکنند لیکن اسم آنها در دفاتر ثبت است که هنگام ضرورت فورا یراق بسته بخدمت حاضر میشوند در لندن بیست هزار نفر این سرباز دارند و در سایر بلاد انگلند هر جا بقدر جمعیت و حال خود اسامی خود را نوشته که در وقت ضرورت حاضر بخدمت شوند و این قسم سپاه مطلق دیناری خواهش از دولت ندارند و هنگامی که بناپارت عازم تسخیر انگلند بوده یکدفعه ششصد هزار نفر سالداتی از ولایات انگلند با اسلحه و یراق هر روزه بمشق حاضر و منتظر ورود سپاه فرانسه بوده و هر کدام فردا فردا متعهد شده که مادامیکه جان در بدن دارد خود نخواهد گذارد که سپاه فرانسه در حیات او مالک ملک انگلند شود بسبب اینگونه سپاه که آنها را والانتیر میگویند سپاه فرانسه جرات دخول انگلند و تسخیر این جزیره را ننمود

و اما تعداد نفوس انگلند

جمعیت انگلند روز بروز در ترقی و تزاید هستند سبب تزاید آنها یکی اینکه اجنبی چیزی که بنا و لقمه اطفال خود را از تربیت نمود بمکتب گذارده و از آن پس هر کدام را بر سر کاری میگذارند و هر کدام بنفع مشغول گشته او نیز ضایع نمیشود و اطفالی که از او بعرصه وجود آید اگر خود او خواهد نگاهداری احوال او برداره مردم خیرخواه و نیکذات انگلند ابنیه چند در هر یک از بلاد بنیاد کرده که هر کدام از فقرا را دستگیری نمایند اطفال او بطریقی که خود تعیین یافته تربیت میشوند و همچنین اطبا و حکمای معروف و با تجربه در هر کدام از دارالشفاها حاضر و نمیگذارند که فقرا بعلت ناخوشیهای سهل از دست رفته تلف شوند و نیز دوای آبله شیوع یافته که کمتر طفل بطفل آبله مبتلا شده و کمتر طفلی بعلت مرض مزبور فوت میشود و علی الدوام در صدد حفاظت و حراست

چون فقرا هستند در غنیا و کسبه که قادر بافراجات و تربیت اطفال خود هستند از جانبز
در هر حال سعی در صحت و سلامتی اولاد خود کوده باین سیاق روز بروز جمعیت انگلند
با وجود انهمه جدال و قتال و دشمن در تزاید هستند چنانچه در هر سال سیاهه تعداد نفوس
ولایت را نوشته و اشخاصی که فوت شده و اشخاصی که بدنیا امده موازنه نموده هر کدام از سیاهه
مزبور را در دفاتر و کتابها ثبت میکنند بعضی را عرض میکنیم

در سال ۱۸۰۱ که عبارت از چهل سال قبل باشد تعداد نفوس ساکنین انگلند بغیر
ایرلند یازده میلیان بوده و ده سال بعد در سال ۱۸۱۱ عیسوی تعداد نفوس انها بقدر
دوازده میلیان و سیصد و پنجاه هزار نفر بوده چنانچه در عرض ده سال جمعیت مزبور
بقدر چهارده صد هزار نفر زیاد شده بالفعل باید در مقابل زیاده از آن شده باشد
و جمعیت ایرلند پنج میلیان و پانصد هزار نفر میباشد بالجمله بالفعل جمعیت انگلند و اسکاتلند
و ویلز و ایرلند کلا هشتده میلیان نفر میباشد

طریقه تعداد شماره نفوس را باین نحو میکنند که حکم صادر میباید که در کل جزیره انگریز در
یک شب در هر کدام خانه و اماکن که مردم تمکن دارند یکدفعه تعداد نفوس اماکن مزبوره را
در نزد کدخدایان برده و کدخدایان بحکام شهر مزبور رسانیده و حکام شهر نیز در دولت انگریز
میفرستند و در شب مزبور که تعداد نفوس را مینویسند هر کدام از سرا و ادم را منع از سفر
و حرکت نموده هر کس بجای خود توقف نموده و یکدفعه سیاهه تعداد نفوس را میکنند و باین حیله
نوعی که نزدیکترین و اصح سیاهه باشد از مردم میگیرند

واما بزرگان و خداوندان ملک انگلند

اگر چه سابقا بعضی در بحث دولت انگلند معروض رفت ولیکن بالفعل لواحقات
و لوازمات پادشاه و بزرگان از انجهت که شایسته و باید و لازم آید عرض میکند
و اما پادشاه انگلند مطلق وارث ملک مزبور است و سلطنت او بنهجی که هر کس از
اهالی انگلند که فوت شود املاک او متعلق به پسر بزرگتر اوست تاج انگلند نیز متعلق
به پسر اول اوست و باین سبب پادشاهان انگلند بدون نزاع و مناقشه احدی بعد
از فوت پادشاه سابق بتخت انگلند برقرار میشوند و چنانچه پادشاه را پسری نمانده دختر
بزرگ او بتخت انگلند حکمرانی میکند و در صورتیکه پادشاه را چند پسر است پسر
اول وارث ملک است و در حال حیات پادشاه پسر وارث مزبور فوت شود پسر
دیگر ادعای او را نمی نشینند باید پسر وارث ملک که متوفی شده بکار او بتخت بنشینند
و چنانچه پسر وارث مزبور که متوفی شده پسری از او باقی نمانده باشد پسر ثانی پادشاه
بعد از فوت پادشاه بتخت می نشینند و چون قاعده مزبور مستقیم است قاعده انها اینکه
پادشاه انگلند هرگز فوت نمی شود همیشه حیات دارد و از جمله قواعد کلیه انگلند اینکه
جان و بدن پادشاه مقدس است باین معنی که نباید احدی ضرر بجان و بدن پادشاه برساند و هر کس
کاری کند که صورت خفت پادشاه باشد مورد قتل خواهد بود و باین سبب قاعده گذاران انگلند اگر
پادشاه معصوم است و احدی را یارا آن نیست که معصوم را عزل نماید و در صورتیکه پادشاه در صدد
ناخوشی باشی یا دیوانه و امری خلاف قانون شرع کند وزیر اگر صدر اعظم است بحکم شرع آورده اورا

مقصر و تقصیر میکنند حرف انها اینکه پادشاه لعوا ابدیه او خلاف عمل را انجمه است و وزرا بالتقا عهده دوران
کل دنیا پادشاه که در معنی خداوند مملکت است و طول العمر است باید تفاوت تام تمام با سایر ناس
داشته باشد لهذا دولت انگریز و اهالی انگلند موافق قانون شرع انها پادشاه را بزرگترین انگلند
دانسته بزرگ قوم و کلیه و خداوند انگلند میدانند و حکم قانون و ولایتی این است که احکام پادشاه را
که موافق قاعده است احدی خلاف ننماید و پادشاه قادر باشد که با هر دولت صلح و جنگ کند
و هر حکمی که در پارلمنت مجمع بزرگان و وکلای رعایا نمایند پادشاه میتواند بدون اینکه دلیلی با نها آورد
رد حکم مزبور را نماید و هر سکه که در ولایت زنند باید بحکم و نام او باشد و هر کس را که اراده
او متعلق بپذیرد بمنصب عالیه مفتخر کند و هر کس تقصیر نموده و قاضیان فتوی قتل او را نوشته اند
باید منظور پادشاه گذرانیده و اسم خود در آن حکم نوشته و از آن پس او را شقه کنند پادشاه میتواند
هر کدام از مقصرین را بخشیده خلاص از آن کنند

واما بزرگان و خوانین انگلند

بزرگان و خوانین انگلند اول دوک است که شاهزادگان و سایر بزرگان انگلند که بمنصب مزبور مفتخر شوند
ثانی مرکوئیس ثالث ارل و رابع ویکونت و خامس برون است احقاقی که متعلق بمنصب انها است
اینکه اولاد در هوس لاردو که عبارت از خانه بزرگ و اعظم مشورتخانه باشد حاضر شده بامور
ولایتی و مملکتی میرسند و ثانیا اینکه هیچکدام از قرض خواهان انها را از زندان نمیفرستند و ثالثا اینکه
اولاد اول انها بمنصب انها میرسد و اگر اولاد ذکور ندارند برادر و منسوب اقرب انها بعد از فوت
انها بمنصب مزبور میرسند و رابعا اینکه هر کدام از انها تقصیر کنند انها را بمحکمه عامه نمیبرند
جمعی از خوانین هم منصب انها معین شده که بمنازعه و یا تقصیر متعلقه با نها رسند
و کمتر از انها منصب دیگری است که او را برونت میگویند اولاد انها بمنصب مزبور میرسند
ولیکن مطلق احقاقی متعلق بمنصب مزبور نیست و همیشه بطریق سایر مردم در میانه مردم
محسوب و منصب دیگری است که او را نیت میگویند که اخیرا در هر کدام از منصب مزبور
مفتخر میکنند لیکن بعد از فوت انها اولاد انها بمنصب مزبور نمیرسند
در انگلند مدارس معظمه بجهت تحصیل علوم مردم دو مدرسه است یکی مدرسه اکسفرد و دیگری کمبریج
مدرسه اکسفرد را علیه بانی آن الفرد پادشاه انگلند است و کمبریج نیز بزرگان انگلند که در این
خصوص بعد شرح خواهم نوشت
در ایرلند مدرسه معظم بزرگ است در شهر دبلین پایتخت ایرلند در سال ۱۵۹۱ عیسوی بنیاد شده
در اسکاتلند چهار مدرسه است در مدرسه ادینبرا و ایکواتلند مدرسه ایست که تربیت
جراحان و اطبا مشغولند
در انگلند و ملک جرنیل لیبارسیت بعضی خانه خیرات عامه در این مملکت از این قبیل مکتب خانه
زیاده از اندازه دارد در هر شهر و دهی مکتب خانه دارد که تربیت اطفال میشوند بنهجی که
سابقا بعضی از آن را در خصوص لندن بیان کرد
در انگلند دار الشفا زیاد است که بیمارستان بجهت بیماران و فقرا و ضعفا قیام نموده در هر شهر و بلوک
دار الشفا تا ساخته اند که در هر حال دستگیری فقرا و مساکین نمایند
و از جمله قواعد کلیه نسبت احیا و دستگیری فقرا و مساکین میگردد وجوهی است که او را پوررات میگویند

یعنی اخفاق فقرا طریقه جمع آوری وجوه مزبوره اینکه هر کدام از ولایات و شهرهای انگلند وجوهی
سالیانه قرار داده که فقرا انها که بعضی رسیده مثل زنان و بیوه مردان و ضعفا و فقرا و ناقص الاعضا را
دستگیری از وجوه مزبور نموده و اطفال انها را بمکتب خانها گذارده تربیت میکنند

در سال ۱۵۲۲ عیسوی بنای اجماع وجوه مزبور بجهت اخراجات فقرا شده و الحال هر ساله وجوه
مزبور از متمولین و صاحبان املاک بفقرا و ارباب حاجت میرسد و وجوهی که در انگلند و ویلز
بفقرا و مساکین میرسد در سالی دوازده میلیان تومان انگریزی است و سوا از آن مبالغ خطیر
هر کس براه خدا باخراجات فقرا و مساکین صرف میکنند

و اما ساختن دستگاه و ساختن اجناس انگلند

در انگلند در دستگاه سازی و چرخ و کارگری مهارت تام و ید طولی دارند چنانچه دستگاه ها ساخته اند
که بعلت گردش چرخ و قوت بخار کار صد نفر عمله را یک چرخ و دو نفر آدم میکنند تفصیلا
از برای بنده ممکن نیست مگر بعضی از اجناس که در اینولایت بعمل می آید بیان میکند
در سال ۱۳۳۱ در انگلند ماهوت بعمل آمده و بالفعل خوبتر از هر قماش و جنس مرغوب ماهوت
انگلند کدیست(?) که باکثر ولایت فرنگستان و سایر بلاد دنیا میبرند و در هر ساله تخمینا سوا از
بیست میلیان ذرع ماهوت خوب و بد انگریزی از دستگاه بیرون آمده بولایات میرود
و دستگاه ریسمان بافی و ریسمان ریسی در انگلند علی الخصوص در لنکاشر بسیار است
یکی از شهرهای لنکاشر منچستر(?) کلاسکو تخمینا بیست میلیان پوند پنبه که عبارت از چهار
میلیان من بوزن تبریز پنبه در دستگاهها رشته شده و بافته میشود و با انصد هزار نفر
از مرد و زن و اطفال بشغل رشتن ریسمان و بافتن کرباس مشغول هستند
و دستگاه شعربافی و ابریشم بافی اگر چه اینقدر زیاده نیست لیکن زیاده از آن است که تصور
توان نمود دستگاه ابریشم بافی بسیار در لندن میباشد
و اما دستگاه تفنگ سازی و سایر آلات و ادوات جنگ در هر کدام از ولایات انگلند متداول
و معمول است که بنا کرده اند(?) و در نهایت انضباط و اعتبار مهیا نموده لیکن بخصوص
شهر کران(?) من محال لنکاشر مشهور است بتوپ ریزی که در نهایت خوبی توپ میریزند
در کلبروک دیل(?) انگلند پلی از آهن ساخته اند در اینجا که کشتی بزرگ جنگی با دگلان
در هنگام مد دریا(?) از زیر آن میگذرد و آهنگری پلی مزبور در آن شهر شده
در برمنگام جائی مشهور است که آلات جنگ از قبیل تفنگ و شمشیر و طپانچه و چاقو و کارد
و سایر ادوات جنگ را در آن میسازند و دستگاه بسیار و جمعیت کثیری در آنجا مشغول کار هستند
در بوستک(?) و برمنگام و لندن شیشه گری و بلور سازی و الماس تراشی در نهایت خوبی و سلیقه
و اسلوب و قشنگی میسازند
دستگاه چینی سازی بطرز فرنگ با خوبی مصالح تر از چینی در اکثر بلاد انگلند
ساخته میشود و همچنین ساعت بزرگ و کوچک در اینولایت در نهایت خوبی و سلیقه
ساخته میشود بالجمله در صنایع و بدایع و اختراعات سرآمد روزگار هستند و بعضی را باید
دانست که در همه دستگاهها بدون چرخ کار نمیکنند علاوه تا کار ایشان اینکه چرخ خواه
از آب بگردد و خواه از بخار آب گرم

معادن انگلند

عمده معدن انگلند که بسیار مصرف دارد ذغال زمین است که در هر خانه و هر دستگاه مطلق
ذغال زمین بمصرف میرسد و کمتر هیمه و ذغال مصرف میشود و منافع عظیمه از مصرف
ذغال زمین عاید مردم ولایت میشود دیگر آن معدن مس و آهن و قلع و سرب و چند
معدن نقره دارد که همه در کار هستند و معدن طلائی هم دارد لیکن چندان منفعتی در آن
نیست و بسیار از آن کار نمیکنند
و از صید ماهی گیری منافع عظیمی عاید مردم انگلند و دولت میشود سیاه دریائی که
حال مشغول شغل شده بعلت ماهی گیری اینها میگیرند هیچ قسم از ماهی است که از دریا میگیرند
نمک بان زده سالها میمانند و بمصرف مردم می آید در دستگاه ها یازده هزار نفر مستمرا
مشغول ماهی گیری هستند و بسیاری از مرد بان دیگر مشغول بحمل و نقل و خرید و فروش
انها هستند و جمع کثیری از اهالی انگلند و اسکاتلند مشغول بطرقی ماهی هستند که از آنها میگویند
ماهی مزبور را نمک زده بمصارف انگلند و فرانسه و ایتالیا و جرمن و سایر یوروپ میرسانند
ماهی گیرها از هلند و نیوفوندلند میگیرند و مبالغ خطیر از وجوه داد و ستد ماهیان بدولت انگریز میرسد

و طرق ساختن راه شارع عام در انگلند [illegible]

در سال ۱۷۶۳ عیسوی در انگلند شروع بساختن راه ها نموده اند طرقی الان اینکه در هر پنج میل دیاده(?)
میل در عرض راه در [illegible] گذارده اند آدمی نشسته هر کس عبور نماید اگر سواره باشد [illegible] سیاه
میدهد و اگر کالسکه دارد [illegible] پیاده میدهد و وجوه اخراجات راه [illegible] این
سبب همه راه انگلند اعم از کوه و جنگل و راه صاف کالسکه رو ساخته شده است که هر کار
در نهایت استراحت و خوبی عبور میکنند و علی الدوام جمعی را گماشته اند که راه را با [illegible] تعمیر
مینمایند بالفعل در هر یک از بلاد انگلند راهها در نهایت خوبی است حتی در کوهستان صعب
اخراجات کمتر راه را در نهایت خوبی ساخته اند که کالسکه میتواند عبور کند

و اما متاعی که از ولایات بعیده با انگلند آمده و از آنجا همراه بخارج بلاد میبرند

اجناسی که از ولایات غریبه با انگلند آمده همه فاخر است و بعد از آمدن اجناس مزبور با انگلند
هر کدام بعمل آورده بیرون میبرند اولا متاعی که از ولایات بعیده با انگلند می آید

پشم رشته — پنبه رشته — آهن و [illegible] — مس و [illegible] و قلع — شکر [illegible] — ابریشم [illegible]
قهوه و چای — تنباکو — شراب و [illegible]

و سوا از آن اجناس دیگر می آید لیکن هر چه باینولایت می آید [illegible] بسیار دارد و هر چه بیرون میبرند
تجار مزبور ده نیم قیمت اشیائیکه خریده اند از [illegible]
سعی دارند در این نمایند که متاع از ولایت دیگر باینولایت نیامده بلکه [illegible] مردم سعی نمایند که
متاعی که ضرور دارند در انگلند پیدا کنند و احتیاج بدیگر [illegible] نداشته و از آن طرف سعی
بسیار میکنند که متاع انها از انگلند بیرون رفته تجارت با سایر بلاد نمایند

و اجناسی که از انگلند بسایر بلاد میبرند بموجب مفصله ذیل است

[illegible] ابریشم [illegible] — ماهوت [illegible] — کرباس [illegible] — کتاب و کاغذ — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] آلات — [illegible] — بلور و شیشه [illegible] — [illegible] اسباب — [illegible] دیگر

اگر عرض نقصه مبالغ خطیر خواه مزبور از هر جنس بانگلند آمده و از انگلند به بلاد دیگر رفته
خانچه موافق حساب که از اهالی دولت و گمرک خانه گرفته ام تخمیناً در سالی سی و پنج میلیان تومان
انگلیز اجناس ساخته پرداخته از انگلند بیرون می‌برند یعنی تجاران با قصد بلاد مشرق و مغرب
و فرنگستان میفرستند و اجناس فرخته که از ولایات دیگر بانگلند آورده اند که در این ساخته
باشند و بفرنگستان فرستند بیست و شش میلیان میرسد بالجمله در هر ساله موازی نه میلیان
تومان انگلیزی خواه زیاده از آنچه داخل بانگلند شده بیرون می‌برند و جمعی کثیر از این روکار
انها با مواسطه نان میخورند بعلاوه منافعی که تجاران بر داشته و گمرکی که حاصل بر دولت انگلیز میکردد

و اما زراعت انگلستان

زراعت انگلستان بسبب زمین که زمین از کود دادن و شخم کردن با وجود اینکه هوا از آب
ترقی زراعت نیست لیکن بدرستی زراعت انها بر مرحله ایست که از اندازه تحریر بیرون
الات و اسباب زراعت ایشان نیز بمرتبه کمال است و زارع انگلند مردمان متمول و با ارام
خوشگذران هستند و مطلق زراعت انگلند با آب باران میشود
سبزی آلات بسیار خوب بعمل میاید و عمده سبزی که باهمه خوراک اعلی و ادنی میخورند
سیب زمین است سیب مزبور تخم زیاده از صد بر می‌آورد و اکثر فقرا را اهل لندن و انگلند
از فقرا که مذکور میشود قوت انها سیب زمین است و حیوانات بسیار را بعلت سیب
زمین در زمستان با خوراک و چاق و فربه مینمایند اگر از مصارف سیب زمین قولید
کافی نیست بهترین و پر مصرف ترین سبزیها از کل دنیاست

کله و رمه ایلات که بمصرف خوراک اهالی میرسد گاو و گوسفند و آهو
دیگر از است از طیور مرغ و بوقلمون و غاز و اردک و سایر مرغها نیز بمصرف خوراک
میرسانند
- حیوانات وحشی سبع مطلق ندارد و حیوانات شکاری وحشی بجز خرگوش ندارد
بجز تذرکان آهو چند داشته هنگام شکار دست اینها را در صحرا از حیوانات شکار میکنند
لیکن عموماً مردم بشکار خرگوش و روباه و سایر وحوش و طیور میروند با تفنگ
و بعلت اینکه همه انگلند در همه جا مشتمل با غرست و پر سبزه و جنگل شکار کردن و سفر
کردن و سیر رفتن ولایات انگلند خالی از تکلف نیست

اسب انگلند در نهایت خوبی و خوش ترکیب است از کل دنیا مادیان و اسبان خوب
آورده تربیت نموده و تخم گرفته بالفعل اسبان کار که در لندن دیده ام بهترین اسبیست
که بنظر آمده یعنی اینقدر اسب خوش ترکیب بقت در هیچ جزیره ای یکی از اقسام
اسب را رنگ اسب سیاه است اما اسب از دیگر رنگها بهتر است اسبان بار کش که با بورها هستند
که بکار ... و کشیدن میروند در نهایت قوی و در غایت خوش ترکیب است

و اما صرف کردن اوقات اهالی انگلند

اهالی انگلند چون مردمانی هستند عاقل و دانا خیلی سعی می‌نمایند که عمر انها بیهوده تلف نشود با یکنفر از این انها بنا
گذاشته ام بر شغل و کار خود داده ام که بایش تفصیل اوقات او مصروف میشد مشاهده نمایم صبح چهار ساعت قبل از ظهر
+ از خواب برخواسته و لباس تبدیل نموده و از آن پس دست و روی خود را صفا داده ریش خود را موافق قاعده که کلیه طایفه
اهالی انها است تراشیده سر ساعت قبل از ظهر در اطاق دیگر با عیال خود نهار کرده و از آن پس بجهت کار و تجارت خود
رفته الی چهار ساعت بعد از ظهر مشغول با مور تجارت بوده و دست خود شسته از آن پس بخانه خود برگشته لباس خود را تبدیل نموده
دست و روی صفا داده اگر خود مهمان در خانه دارد با مهمان خود بشام رفته با عیال و اطفال خود و مهمانان
خود مشغول بشام خوردن شده و اگر مهمان با گلستان خود باشد نیز در خانه دوستان بوقت معین بمهمانی رفته و اگر
هیچکدام نیست با عیال خود بشام رفته بعد از شام زنان از قبیل دختر و زن و سایر منسوبان اناث او با طاق دیگر رفته
- خود با پسر خود ساعتی دیگر در مکان شام توقف کرده زنان اهل خانه او چای و قهوه حاضر کرده نوکر را پی زن و یا مرد
بعقب ایشان را پیغام فرستاده او را خبر میدهند که چای حاضر است از آن پس از اطاق شام داخل با طاق زنها
خود شده با زنان مزبوران چای و قهوه صرف کرده چون در شب کمتر مردم با مورات وارد هستند و سایر شغلها
و امور مشغول اند بعد از صرف چای بکتابخانه خود خوابیده و از اوسط ساعت قبل از نصف شب مشغول بشغل کتاب خواندن و مطالعه
و از آن پس اگر میل دارد با عیال خود خورده نان و پنیر و قدری از حلویات و شراب و یا آب جو خورده و اگر میل ندارد
سایر منسوبان او خورده این نوع خوراک را بسر میکشند و بعد از آن در نصف شب بجای خواب رفته استراحت
میکنند و بجز عمله و فعله و اشخاص که در دو شغل شغلهای مشکله ضرب دارند هستند هیچکس قبل از نصف شب بخواب
نمیروند و اشخاص که مشغول بشغل و عمله او هستند چهار ساعت با سه ساعت قبل از نصف شب بخواب میروند و
با شش ساعت قبل از ظهر از خواب برخواسته بشغل خود مشغول میشوند و در کل بزرگان و نجبا و تجار و اکثر کسبه اهل انگلند
قبل از طلوع آفتاب از خواب برنمیخیزند بنده را او استاد اینها که یکی از کلیسای انگلند است الیه مذکور میرخت
که مدت چهار سال است که مطلق طلوع آفتاب را ندیده است و هر کس در هفته یکروز و شب و یا زیاده و یا کمتر
بجای شام خانه رفته بعض هر شب به تماشاخانه ها میروند و در فصل تابستان اشخاص که در شهر هستان می کنند همه
لندن توقف دارند بعلت سردی کرما وقلت معامله عیال و اطفال خود را برداشته علت سکنا ماه شدت
کرما در ولایات کنار دریا رفته در آنجا میمانند و بالفعل در فصل تابستان هر کس استطاعت دارد و کسب ندارد
بکنار دریا رفته در نهایت خوبی اوقات خود را میگذرانند و هنگامیکه هوا اندک سرد شده ایضا مراجعت
بزمستان میکنند و هیچ از دیگر و بزرگان خانه و دار که در دهات جای خوش آب و هوا است و خانه در لندن
دارند در فصل تابستان بولایات و دهات رفته و در زمستان گاه زمستان خود برگشته و بر خوش گذرانی
خواه هستند که همیشه اوقات انها بعیش و عشرت و خوش گذرانی مصروف میشود گاه سفر کرده و دوستان
- و مهمانی عمرا و صرف میشود و اما زنان انگلند بعد از صرف نهار بتهیه اسباب خانه مشغول میشوند و یک ساعت
از ظهر گذشته لباس تبدیل نموده با بعض مردم بیرون و یا مردم بدیدن ایشان می‌آیند و بعد اینکه یک ساعت از ظهر
گذشته لباس را تبدیل میکنند و این است که هیچکدام از اهالی انگلند قبل از ظهر بدیدن زنان نمیروند هر کس بدیدن
رود با یک ساعت از ظهر گذشته باشد و امور ات خانه در حقیقت خانه مطلق متعلق بزنان است و مردان مطلق
اطلاعی از خانه و اخراجات خانه ندارند ... ... مذکور میرخت که در خانه خود ... زن خود هستم
و از امورات خانه هیچ خبر ندارم هر وقت و هر عمده ضرور است ... بالجمله زنان یک ساعت از ظهر
گذشته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته بدیدن یکدیگر میروند و بعض علت بازار را سیر میکنند و بروند

رغم ازاع و اوضاع و برنج و پنیر و غیره و غیره انانشوند و ذکور بجهة صحبت بره قدری راه میروند که قدری هوای تازه
ببرند انها خورده و اطفال خود را نیز نوکران بگردش برده که هوائی بخورند باکجا همه مردم عاقل الدوام مشغول
بامورات و خیوه و ساعی در صحت مزاج و خوش گذرانی هستند و غصه و جنون را کمتر میخورند

و اما طریقه کار و شرب و وضع جهاز اهالی انگلند

اولاً هنگام صبح بعد از چهار ساعت و یا دو ساعت قبل از ظهر نهار میکنند نهار را نها مطلقاً چای و قهوه که
از جمله لوازمات نهار و نهار است با گوشت مرغ نیمبرشته و نان و کره و بعضی زبان گاو و تره سالامه که لذت دارد
و بعضی چیزها را دیگر در نهار حاضر کرده طریقه گذاشتن نهار و نشستن در نهار را انها اینکه قبل از انکه اهل خانه از رختخواب
خواب بلند برخواسته نوکران خانه در اطاق معین میز گذارده جامه سفیدی در نهایت لطافت در
بالای آن پوشیده اطراف آن بقدر تعداد نفر حضار مجلس کرسی گذارده در پیش هر کرسی یک بشقاب و کارد
و چنگال گذارده و هنگامیکه اهل خانه از خواب برخواسته هر کدام با لباس پاکیزه و لطیف بعد از اطاق
حاضر شده زن صاحب خانه و یا دختر بزرگ او در بالای میز در صدر مجلس نشسته و هر کدام از اهل خانه
در اطراف میز در بالای کرسیها نشسته انکه در صدر نشسته چای و قهوه بلا درست کرده و هر کدام میل داشته
ظرف علیحده و فنجان علیحده و داشته مشغول نهار میشوند لیکن از اول الی آخر نهار حضار مجلس اهل صحبت
داشتن و شوخ [?] و بذله گوئی نهار را صرف میکنند و هر مردی که نهار میخورد باید لباس پاکیزه و دست و رو
صفا داده و ریش تراشیده در نهایت پاکیزگی آمده و هر زن و دختر با جامه پاکیزه و لطیف آمده و هر کدام
فنجان و بشقاب یکدیگر را مصرف کرده و هر وقت با اهالی خانواده نهار میخورند لذت از عمر میبرند
همه با یکدیگر در نهایت ادب و مذاق گوئی و بذله گوئی مشغول بعد از نهار هر یک از مردان بعقب شغل
و کار خود رفته و دختران و زنان بتهیه اسباب خانه و یا بشغل از شغل خانه داری مشغول شده بعضی از دختران
بنواختن چنگ و ستار و پیانو و غیره سازها مشغول که … انها جزو کمال زنان انها است
شغل … تا یک ساعت از ظهر گذشته در آن وقت مردم اهل خانواده بعضی یکدیگر میرسند تا چهار ساعت
از ظهر گذشته و در این بین هر زنی که بعضی زن دیگر رسد و با مردان آشنائی که ببیند زنان را و پنیر
خورده نان و پنیر و فقاع و شراب آورده که صرف کنند نام این خوراک را لانچ میگویند هر کسی میل داشت
بعد از تعارفات بسی قدری از خوراک مزبور خورده و هر کس میل نداشت چیزی نخورده و … صحبت
بعضی دیگر … که صبح زود از خواب برخواسته و بشغل خود مشغول شده یک ساعت از ظهر گذشته الی … ساعت
از ظهر گذشته شام میخورند لیکن کبار و بزرگان و … بعضی … ساعت و بعضی شش ساعت و قدری از مردم
هفت ساعت از ظهر گذشته شام میخورند طریقه شام کردن اینطریقه باین گونه است که همه اهل خانه با یکدیگر
شام میخورند مثلا … نفر یا ده بیست نفر از منسوبان و یا دوستان را بشام طلبیده مهمانان مزبور …
وقت شام در ساعت معینی در اطاق جمع شده مردان همه لباس تازه و لطیف پوشیده ریشها خود را تراشیده
دست و رو را شسته در نهایت صفا و پاکیزگی و دختران و زنان نیز لباس در نهایت لطافت در بر کرده
دستهای شانه انها باز است و سرو گردن تا سینه انها باز است لیکن پای انها هرگز نمایان نمیشود تا پای
هیئت زنان و مردان در اطاق جمع شده و هنگامیکه شام حاضر است یکنفر از نوکران خانه داخل
با اطاق شده مردم را خبردار میسازد که شام حاضر است از آن پس یکنفر از مردان عزیزتر از مهمان
دست … را خبر کرده دست … زن صاحبخانه را … اطاق …
دیگر که شام حاضر است روانه گشته از آن پس هر یک از مردان بطوری … دست زنان را گرفته دو نفر

دو نفر بطوری مذکوره داخل باطاق شام شده میز بزرگ گذارده سفرۀ سفیدی در بالای میز کشیده اطراف
میز مزبور بقدر تعداد نفر کرسی گذارده در مقابل هر کرسی در روی میز بشقاب و کارد و چنگال و دستمال سفیدی
گذارده هر کسی جای خود نشسته زن صاحبخانه در صدر مجلس نشسته و مرد صاحبخانه در پائین مجلس
در مقابل زن نشسته شروع در شام میکنند اولا آب گوشت آورده از آن پس ماهی و پس از آن مرغ و کباب
و اقسام خوراکهای لطیف را صرف کرده هر کس در بشقاب خود بدون اینکه دست دیگری باو خورده شام
خورده و هر وقت خوردن تمام کرده میل بخوراک دیگر دارد بشقاب و کارد و چنگال او را عوض کرده
از تازه کارد و چنگال و بشقاب میآورند و دست مطلق آلوده بغذا نمیشود طریقه نشستن حضار اینکه
یک مرد و یک زن در پهلوی هم نشسته بعد از صرف شام حلویات و شیرینیها آورده و از آن پس پنیر و … و قدری
نان آورده و از آن پس قدری میوه و شراب و بادام و سایر چیزها آورده زنان زیاده از یک دو فنجان شراب نخورند
و از آن پس زنان بخلوت فرا رسیده مردان حضار یکدو ساعت مشغول صحبت داشتن و نوشیدن
شراب گردیده لیکن هیچکدام از اهل مجلس مست و از حالت طبیعی خارج نمیشوند و در صورتیکه کسی مست …
باشد … در نظر حضار مجلس خفیف … آبرو گشته از آن پس احدی او را در مجلس نمیدهد …
در هنگامیکه زنان بخلوت فرا رفتند بعد از قهوه و چای … دست و رو قهوه و چای حاضر کرده
نوکر بعقب حضار مجلس فرستاده انها را خبردار میکنند که چای و قهوه حاضر است از آن پس مهمانان داخل مجلس
زنان شده چای و قهوه درست کرده با زنان در مجلس چای و قهوه درست میکنند و اگر مهمانان بسیار نیز نوکران از
اطاق دیگر چای درست کرده در مجموعه گذارده نزد هر کس … هر کس چای میل دارد فنجانی چای خورده و هر کس قهوه
آرزو داشت … قهوه خورده نوکران دیگر مجموعه را در دست گرفته نان و کره و نان شیرینی نزد حضار آورده
میل داشت از آن خورده از آن پس دو ساعت نشسته صحبت با یکدیگر داشته با گنجفه و یا شطرنج و نرد بازی کرده
از آنها ساز زده و چند شعر خوانده مجلس متفرق میشود و هر کس بمنزل خود روانه شده بکار خود مشغول
و یک قسم دیگر مهمانی میکنند این است که شام میدهند خیلی مردم را … ساعت از ظهر گذشته
از ظهر گذشته مردم را میطلبند در این مهمانی یا رقص میکنند و یا خوانندگی و یا مطلق گنجفه بازی و یکدیگر را
دیدن … مردم را بمجلس رقص طلبیده جمعی از دختران و زنان و مردان را طلبیده … ساعت از ظهر
گذشته در اطاق جمع شده چای و قهوه بطوریکه گفته شد … بحضار مجلس داده از آن پس …
با اطاق دیگر که مخصوص برقص است … برده … چند نفر ساز زده در پائین مجلس نشسته … رقص میکنند
خواه زن و خواه مرد لباسهای فاخر تازه در بر کرده زنان دستکش در دست کرده که …
و مردان نیز دستکشها در دست کرده در هنگام رقص رطوبت دست زنان بمردان اثر نکرده از اول
مجلس الی آخر مجلس دو نفر دو نفر … در مقابل یکدیگر ایستاده لیکن هر کس … تکلیف
رقص کند … در نهایت ادب …
التماس رقص با او میکند … باشد … دیگر او را وعده خواسته باشد …
با او رقص میکند و اگر … باشد در نهایت ادب عذر از او خواسته …
و اگر … مجلس … آمده …
… قاعده … است …
که … مجلس باشند …
با یکدیگر … جمع شده …

انصاف انها یکدیگر را شناخته مطلق با هم حرف زده بعد از آن مجلس متفرق و هرگز با هم مشغول نشده بالجمله از
انجمله حضار مجلس یکدیگر را انتخاب نموده شروع در رقص میکنند طریقه رقص انها نه مثل رقاص
ولایات ماست که بحرکات و سکنات دست و چشم و ابرو و سر و گردن جنبان باشد دو نفر دو نفر ترتیب
مخلفه در جفتی هستند و هر ساعتی و به ترکیب که رقص کنند حضار مجلس حریف خود را تبدیل نموده
ایضا هر کس تازه حریفی از برای خود بوضعی که نقل شد انتخاب نموده و در ضمن که رقص میکنند مقداری
شربت و شراب درختانی که صاحب خانه بحضار مجلس میخوراند بالجمله الی نصف شب در رقص
مشغولند و از آن پس باطاق دیگر خرامیده بطریقی که شام مهیا هست حلویات و میوه‌ها و بستنیها
داخل و شربتها و شرابهای در بالای میز گذارده حضار مجلس یکی و دو کی در کرسیها نشسته حاضری اورا
صرف میکنند و این نوع خوراک را سپر میگویند بعد از صرف سپر اگر جمعیت است حضار را
شوق برقص است ایضا مجددا داخل باطاق مزبور شده بالجمله میخواهند رقص میکنند تا طلوع
ها اتفاق افتاده است که تا طلوع آفتاب اهل مجلس در رقص بوده‌اند و از آن پس هر کس از پی
کار خود میرود این نوع ضیافت بهترین ضیافتها است و هر یک از اهالی انگلند که صاحب استطاعت
در ماهی یکی دو دفعه این نوع ضیافت میدهد بالجمله اکثر مردم باینگونه عیش و عشرت مشغولند
و قسم دیگر مهمانی است که او را کانسرت میگویند جمعی از دوستان و آشنایان مرد و زن را ضیافت
طلبیده بعد از صرف چای و قهوه بطریقی که سابقا ذکر شده جمعی از مردان و زنان صاحب صوت
در برفورته نواخته با جمع کثیره باقسام مختلف بنوازش ساز و آواز حزین دل حضار را از دست
برده الحق از عکس روشن اطاق و چراغان و از سوز صوت حزین خوش صورتان و از جانب اهالی ساز
از قبیل چنگ و پیانو فورته و بذله گوئی حضار کلیتا مجلس ایشان کس خلد برین میگوید بعد از خواننده‌گی
و نغمه زنی ایضا سپر بطریقی که نقل شده صرف نموده هر کس از پی کار خود میرود
و قسم دیگر مهمانی اهالی انگلند این است که جمعی از آشنایان را با طلبیده و زنان و مردان
چای و قهوه صرف نموده جمعی از آنها بصحبت مشغول و در حضر بنوازش ساز و پیانو فورته و خوانندگی
و جمعی دیگر بیازی گنجفه و شطرنج و نرد و سایر بازیها شب را بسحر رسانیده در نصف شب
حاضری که همین سپر است بطریقی که عرض کرده خورده هر کس بخانه خود میرود بالجمله هر شب در مجالس
بازی گنجفه مرسوم است در جائیکه رقص میخواهند بغیر از پیرزنان و پیرمردان رقص نمیکنند اوقات
خود را بگنجفه صرف نموده و بعضی اشخاص که ساز نمیزنند بازی گنجفه مشغول میشوند و همیشه عیش و عشرت
در فصل زمستان مردم بر قسمی مهمانی و دعوای لوطی و تماشاخانه و سایر خوشیها که ذکر آنها مشغولند

و اما وضع خانه و اسباب خانهای انگریز

اولا خانه‌های انگریزی بغیر از اشخاص که در شهرستانها بعضی کنگره‌ای شهر لندن قوطی ماننده مطلق صحن
ندارند و بعلت زیادتی جمعیت و گرانی مکانها هر خانه زیاده از نقش جعفر زرع عرض ده دوازده
زرع طول ندارد و لیکن طرز ساختن آنها بنحوی است که یکنفر مرد که فقیر با عیال در این خانه
زمین در نهایت فراغت بسر میبرد و منزل هر خانه بر طبقه اول آن را بجهت اجناس و مطبخ خانه
و مطبخ آنها در نهایت پاکیزگی است هر مطبخ دهن شیری دارد که از بیرون خانه آب جمع المدام داخل
بان میشود و افراط و فضلات مطبخ را نیز در آب بشکند که از آنجا داخل بکوچه شده و از زیر
کوچه داخل بحر میشود و از آنجا داخل بیرون مرتبه و لوازمات آشپزخانه کلا در مطبخ ها قرار است

و در طبقه ثانی جای اطاقهاست که نهار و شام در آن اطاقها صرف میشود و در اینکه نشیمن میکنند طرفهای مکیه شام
و نهار و سپر صرف میکنند و طبقه سیم جای نشیمن صاحب خانه و محل آمد و رفت مردم است که بهترین مکانهاست
و طریقه نشستن انها اینکه هر کس در بالا کرسی نشسته و یا در بالای مسند‌ها و هر کس داخل باطاق شود با کفش
و چکمه داخل میشود و قبل از دخول چکمه و کفش خود را اگر گلی باشد در دالان خانه پاک میکند لیکن مردان کلاه
و نیمکه کفش انها وارد آورند کلاه را از سر بر داشته بالجمله هیچ کس در هیچ خانه کلاه بسر نمیگذارد و طبقه چهارم و پنجم
کتابخانه و منازل خواب و اطاق دایگان و اطفال است و طبقه ششم و بعضی جهت محل نشیمن نوکران و سایر
کارگذاران اهل خانه است و هر کدام از اهل خانه اطاق جهت خواب علیحده باید داشته باشند و هر اطاق
اعم از نشستن و خوابیدن و حتی مطبخ هر کدام علیحده سیمها ترتیب داده و سیمها را زنگها بسته در مطبخ بترتیب
هر کدام شماره است در اطاق که نشسته سیم از سیمها را حرکت داده نوکران همینکه در مطبخ زنگ را شنیدند
بمجرد اینکه صدای زنگ بگوش نوکران رسیده معلوم میشود که در کدام اطاق شماره دارند فورا نوکر مزبور بعقب
در باطاق آمده در اطاق بسته است دق‌الباب زده حضار مجلس و را اذن دخول داده
از آن پس داخل باطاق میشود و این قاعده کلی است که در انگلستان اهل در داخل باطاق نمیشود
مگر اینکه اولا دق‌الباب زده اهل خانه اذن خواسته و پس از آن داخل شود و حالا مگر اینکه اذن دخول از
اندرون شنیده و اگر همه بر در مطلبی باشد و محرم اسرار او باشد داخل میشود و اطاق خواب هر کس
باید علیحده باشد در هر اطاق خوابی تختی گذارده اطراف و بالای آن را با پرده لطیفه پوشیده اند
رو و زیر تخت خواب را مرتب نموده و هر دفعه جای خوابی نشسته که لطیف باشد فرش مطلق
در انگلند بهم نمیرسد و در هر اطاق خواب صندوق قفسه کی است که در خانهای صندوق مزبور
رختخواب هر کس گذارده است و در طرف دیگر ظرف دست شوی و صابون و دستمال گذارده اند که
هر روزه بعد از خواب هر کس دست و رو را شسته و مردان ریش خود را تراشیده لباس خود را عوض
نموده بیرون روند و هر کس اعم از فقیر و غنی و پیر و جوان در هر شب خواب که میروند لباس شب در بر نموده جامه
لباس روز را بهم خواب میرود و وضع ساختن خانها بنحوی است که از اول مرتبه که داخل باید شوی
الی وقتی که بطبقه هفتم رسند مطلق هوا داخل خانه نمیشود در هر اطاق چراغها است
زمستان و سرما و باران خانها در نهایت روشن است و تابستانها میسوزد و هوا گرم است و در طول
داخل خانه نمیشود بالجمله در این هوای زمستان که هوا در نهایت خاصیت قرطی میکنند
و اما وضع تربیت اطفال اولاد اینکه یا زنی حامله دارد کسی از اطبا سعر در وضع حمل را ایشان
نموده خود طفل مزبور بعد از گذشتن چند زنان ماما و مهیشه بعد از آنکه طفل تولد نموده او را مطلق در حماله
گرم خوابانیده در جامه سفید و پاک او را پیچیده دایه علیحده شیرا داده هر روزه او را بحمام با سفید
پوشانیده و بزهد غذا او را میدهند و چند روز شیرش بعد او را که طفل شیر خوار حرف زدن میکند او را
حروفات الف بی را با او تعلیم نموده در نهایت ناز و اره روش میدهند و هر روزه نوکران انها را بگردش
برده که هوا بخورند و همینکه بسن چهار پنج ساله میرسند با نظافت و حرامی هر روزه انها را در مکتب
که درس حرف سالها که هر طفل قادر بخواندن کتاب و نوشتن هستند از آن پس اگر دختر شد در مکتب زنانه
و اگر پسر شد در مکتب مردانه میگذارند و قاعده گذاردن انها بمکتب این است که شب و روز در مکتب خانه
مانده هفده هجده ساله و ماه نیست و بنجشنبه جمعه بنظام عیدالانها را بخانه که پدر و مادر و دیگران را دیده باشند
مدت هفت هشت سال در مکتب توقف نموده پسران را علاوه بر زبان انگریزی در نوشتن و خواندن

تعلیم میکنند و از آن پس زبان فرانسه و لاتین و گریک تعلیم میکنند علاوه ان ریاضی که جزو تربیت انها است و نقاشی و علم
حساب و لوازمات تعلیم و اداب دانی و درست گوئی و اخلاق با انها تعلیم میکنند که در هر مقطع که یازده ساله
شده اولاد از تواریخ کل دنیا با خبر است و تمام دو زبان لاتین و فرانسه و انگریزی و گریک و نقاشی و رقاصی و
و ریاضی ماهر است و از آن پس اگر پدران انها را میل این است که پسران [illegible] داخل [illegible] نمایند
انها را داخل مدارس پادشاهی میکنند از سرکار پادشاهی مدارس چند جهة تربیت افسران با علم [illegible]
[illegible] است که هر افسر [illegible] و [illegible] کامل است و اگر پدران انها اراده اینکه فرزندان
انها کشیش کلیسا شوند و یا با امورات شرعی داخل شوند یکی از مدارس اکسفورد و یا کمبریج که ذکران پیش از این
مذکور خواهد شد فرستاده مدتی در انجا تربیت یافته از آن پس [illegible] شان شغل [illegible]
[illegible] یکی از جوانانی که بخت زاده [illegible] از علوم [illegible] نباشد [illegible]
اولادی که انها را بمکتب خانه فرستاده فورا زبان انگریزی در خواندن و نوشتن [illegible] و از آن پس زبان
فرانسه و ایتالیا را با انها تعلیم میکنند اگرچه قاعده این نیست که دختران را زبان لاتین و گریک تعلیم
کنند لیکن بعضی زنان در لاتین و گریک ماهر میشوند و همه دختران [illegible] آواز
دارند و انچه معظم تربیت دختران خواندن و ساز زدن [illegible] بیانو فورت که سازی است قریب سنتور
لیکن بیانو فورت صندوق بزرگ دارد و در میانه صندوق [illegible] با انگشت [illegible]
ان میزنند و چنگ و [illegible] و بعضی از سازهای دیگر است و همچنین دختران را خیاطی و اداب خانه داری
و طریقه رفتار با شوهران و [illegible] انها را تعلیم میدهند که [illegible] دختر سیزده ساله که از
مکتب خانه بیرون می آید [illegible] خیاطی [illegible] و رفتار [illegible] با مردم
[illegible] ساز زدن و خواندن در رقص [illegible] و خواندن [illegible] و نقاشی ماهر هستند و هر شخص [illegible] را که
دختر و پسر است [illegible] تربیت اولاد را [illegible] لازم است که اخراجات تربیت [illegible]
کشیده باشد اخراجات تربیت انها [illegible] کمتر از [illegible]
انگریزی که [illegible] عده [illegible] که تربیت اولاد را [illegible] میکنند
[illegible] هر دختر و پسر که در مجالس [illegible] کامل هستند [illegible]
امورات [illegible] علم [illegible]
[illegible] نفس [illegible] میدهند [illegible] مجبور هستند که تحصیل کنند [illegible]
داخل مجلس [illegible] البته [illegible]
[illegible] در نظر انها [illegible] در مجالس دختر را [illegible]
[illegible]
[illegible] در نظر [illegible] جلوه کند [illegible]
ماهر باشد و همچنین دختری که [illegible] در نظر مردان جلوه کند [illegible] در نظر انها [illegible] جلوه کند و [illegible]
[illegible] در مجالس انگریزی [illegible]
[illegible] که محبوب القلوب همه [illegible]
و اما طریقه عروسی [illegible] انگلند این است که مردی دختری را دیده و پسند [illegible]
[illegible]
مرد [illegible] دختر [illegible] سوال میکنند [illegible]

پسندیده است قبول میکنند و اگر او را انمی پسندد در نهایت ادب دست رد بسینه او زده از آن پس
[illegible] اگر [illegible] میکنند و اگر [illegible] با [illegible] کلیسا رفته بعد از آنکه در نزد کشیش عقد
انها را بسته از کلیسا بیرون میروند و سوار کالسکه شده [illegible] رفته [illegible] و یا بیشتر در خارج
شهر مانده و از آن پس برگشته با یکدیگر اوقات بسر میبرند [illegible] مردان با زنان [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] کمتر از زنان [illegible] انگریزی [illegible]
[illegible] مبالغ کلی [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] زنان [illegible] مطلق [illegible] اعمال ناشایست [illegible]
[illegible] دختران [illegible] از خانه [illegible] میروند [illegible]
[illegible] اعمال قبیحه [illegible] لیکن [illegible] میکنند
[illegible] اعمال ناشایست [illegible]
[illegible] قبیح در انگلند است
[illegible]

و اما در خصوص [illegible] انگلند [illegible] مردان [illegible] مطلق تفاوت در خصوص بزرگان [illegible]
[illegible] و اما زنان انگلند [illegible] زنان بزرگان و [illegible] که تفاوت [illegible] لباس انها دارد
زنان [illegible] تفاوت [illegible] لباس زنان انگلند [illegible]
لباس [illegible] اعم [illegible]
[illegible] که در نهایت خوش [illegible] هستند [illegible]
[illegible] اینکه [illegible]
[illegible] انگلند [illegible]
[illegible] انگلند [illegible]
[illegible] همه مردم
لباس [illegible] دارند

و اما پول انگلستان

[illegible] مردم [illegible] طلا و نقره است پول طلای انگریزی [illegible] است که
[illegible] میگویند [illegible] شلینگ است [illegible] طلا است [illegible]
[illegible] طلا است [illegible] طلا است [illegible]
[illegible] و اما پول نقره بزرگترین پولی
[illegible] شلینگ [illegible] طلا است [illegible] شلینگ [illegible]
و بعضی [illegible] شلینگ [illegible] شلینگ [illegible] شلینگ است [illegible] شلینگ
یک پوند است [illegible] شلینگ دوازده پول [illegible] است که [illegible] میگویند [illegible] دارند
[illegible] پول کاغذ است که [illegible] هزار [illegible] در کاغذ سکه نقش [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible] زیاده است

برخی از روزنامه خود بیان میکنیم

در هنگامیکه با عالیجاه قورلند خان گفتگو نمودم قرار چنین داده که الا چهار ماه دیگر در نزد مستر کرات توقف نمایم از آن پس
در اوایل اکتوبر در هنگامیکه طلاب مدارس اکسفورد در رخصتی خود برگشته شده هم از لندن حرکت و باکسفورد رفته
مشغول تحصیل گردم روز چهارم سپتمبر مطابق سلخ ذیقعده الحرام مستر پارس را ملاقات نمودم مشارالیه مذکور
ساخت که سر ابرت لستن از اسلامبول بعالیجاه قورلند خان نوشته است که عالیجاه میرزا ابوالحسن ایلچی دولت
علیه روزافزون ایران مامور است که بعزم سفارت بانگلند آمده چهار ماه در اسلامبول ومدتی توقف خواهد
نمود و دو ماه در پاریس و از آنجا وارد بانگلند شده از جمله کارها اینکه اول میکند این است که از دولت علیه
ایران حکمی باو رسیده است که ما را برگردانیده با خود ببرد شش ماه دیگر در انگلند توانیم ماند مستر پارس مذکور
نمود که بعلت اینکه عالیجاه قورلند خان در اینجا نیست من بایست شما را از این مطلب خبردار کنم که در تهیه برگشتن باشید
البته رفقا رفیق خود را خبردار کن چون عالیجاه قورلند خان در ولایت فرانسه رفته بود بنده شنیدم او را دیده گفتگو
در این خصوص کرده باشم با خود خیال کردم که اگر مدت شش ماه زیاده نتوانم در اینجا توقف کرده زبان لاتین را
بنحوی که خوانده ام در ایران مرتوانم زیاده تحصیل کرد ملا در آن بهتر است حال بهتر این است که شروع در
مقدمات فرانسه نموده باشم که اقلا در ایران توانم تحصیل زیاده کنم بعلت اینکه بنده حسب الامر
دولت علیه خود ما مور هستم که زبان فرانسه و انگریز و لاتین را خوانده حال در لاتین خوانده ترجمه
بنده حاصل افتاده است بهتر این است که شروع در فرانسه نمایم و نیز حضرات رفقا تکلیف میکردند
که همراه ایشان قدری بخوانم چون مستر کرات در زبان فرانسه مهارت نداشت مصمم باین شدم
که از خانه مستر کرات بیرون رفته معلمی پیدا کنم که زبان فرانسه بمن تعلیم نماید و باتفاق رفقا تحصیل کنم
که در این پنج شش ماه باتمام رسد و در این خصوص از عالیجاه مرکور اوزلی استمزاج نمودم و حساب نمودم بهتر
کرات طلبیده چون رفقا منزلی از خود گرفته بودند که بنده متعلق بیکی از آنها بود بنده هم با رفقا گفتگو کردم که یک اطاق
از اطاقهای خانه مزبوره را به بنده داده باشند و از آن پس عازم بودم که در عرض مدت نه روز دیگر از خانه
در خانه مستر کرات مانده و الی در این عرض عریضه موافق روزنامه خود چهارده شب بخانه رفقا رفته بودم

یکشنبه

بتاریخ غره شهر ذی حجه الحرام ۱۲۳۳ مطابق بیستم شهر سپتمبر عیسوی ۱۸۱۸ هنگام عصر از لندن خروج و عازم ولیچ در جای مستر بیکاس رفقا بودیم
میرزا جعفر و میرزا رضا خانه گرفته بودند در آن منزل گرفته چون رفقا در ولیچ رفته بودند توقف در آنجا نموده و خانه
دیگر رفقا آمده مستر بالفور نام در آنجا انگریز که در زبان فرانسه ماهر بود دیده که هم روزه درس به بنده داده باشد
هر روز از روز شروع در فرانسه نمودم مدت ...... و در آنجا توقف نمودم چون داکتر ... معلم میرزا جعفر و میرزا رضا
مذکور ساخت که عالیجاه سرگور اوزلی گفتگو کرده بود که بعد از ورود عالیجاه میرزا ابوالحسن خان ارزش کنند که مدتی
زیاده در اینجا توقف کرده خدمات مرجوعه را باتمام رسانیده باشیم لهذا بنده را چنان بنظر رسید که در صورت
توقف یک سال زیاده بهتر است باکسفورد رفته در آنجا میل کنم که در آنجا تحصیل کرده باشم و در صورتیکه در حین زیاده توانم
اقلا مدرسه اکسفورد را دیده باشم و میرزا جعفر مهندس باشی نیز بعضی از علما اکسفورد وعده نموده که در بیستم شهر
اکتوبر جمعی از طلاب متوطن آنجا را بعد از اینکه تحصیل کرده امتحان نموده مرتبه بآنها داده و شغل تحصیل آنها تمام
نموده و دیدن مدارس و طریقه امتحان آنها خالی از زیبی نیست لهذا حسب الصلاح داکتر گرگوری هم مصمم شده
که بعد حفظ شهر و مدرسه اکسفورد و بعضی از ولایات حول و حوش آن شهر را دیده باشد عالیجاهان میرزا
رضا در ولیچ توقف نموده و ما همراه یکدیگر بلندن آمده و کوچ دیده جای جهت هر دو در آن گرفته که روز دیگر
طریقه سفر کردن در انگلند را اگرچه سابقاً برخی نوشته است لیکن بعد از این عرض میکنم که هر روزه بهر طرف

کوچ از لندن باکسفورد از ... میرزا جعفر به ...

از بلاد انگلند از لندن کوچ میرود و میرآید و بعضی اکسفورد و دو کوچ میرود هر کوچ چهار رأس اسب میبندند و در هر ده میل
بلد خانه اسب تازه عوض میکنند بطوریکه در هر بیست دقیقه پارها در ساعت همین اسبان حاضر بوده و اشخاص که کوچ را
میرانند بطریق وقت و ساعت کوچ میرانند که دقیقه اختلاف از وقت نمیکنند بعضی از کوچها چهار نفر و بعضی شش نفر
در میان آن میتوانند نشست و در بالای آن دوازده الی بیست نفر میتوانند نشست و هر کدام از مسافرین بقدر وزن معینی رخوت
و سایر چیزها همراه خود میتوانند برد و اگر زیاده بار داشته باشند علاوه از اجرت کوچ اجرت حمل و نقل را علیحده میدهند
لهذا ما هم در میان کوچ گرفته که الی اکسفورد ما را برده باشد

روز دوشنبه

دیگر مطابق دهم اکتوبر عیسوی بعد از ساعت قبل از ظهر از چیرین کراس سوار و عازم راه شدیم لیکن
میرزا جعفر بکوچ نرسید و بعلت اینکه دقیقه از ایستادن کوچ وانتظار نمیدارند بنده رفته و اجرت میرزا جعفر را
با جمعی از کسانیکه در آن کوچ سوار شده گرفته با جمله چهار رأس اسب عوض کنند و رفقا رخصتی راه ما دختری جوان در کوچ
بود مطلق حرف نمیزد و زن دیگری هم بود پنجاه سال داشت بنده را بنظر رسید که مشارالیها رفیق راه خواهد
و همه راه صحبت خواهیم داشت لیکن از بد طالعی مشارالیها خاموش نشسته بود و کهنه داشتند همراه بانقراض کوچ
مشغول بود و بنده را بیشتر از اول افسرده ساخت اینکه وارد باکسفورد شدیم چهار ساعت از ظهر گذشته وارد شهر اکسفورد
گردیدیم از لندن الی اکسفورد پنجاه و چهار میل راه است هنگام ورود باکسفورد دیگر از جماعتی که با مسیر با استاد ... منزل
رفته لیکن مستر جیمس نامی کنیش یا کالج آن معلم یکی از مدارس مسطوره بود که با اختلاط میرزا جعفر و بنده را امیکنید که
در آنجا نه رفته بود بنده ... نه رفته بود ساعتی گذشته میرزا جعفر در کوچ دیگر نشسته وارد باکسفورد گردید و در آنجا نه
مستر جیمس آمده شام خوردیم و از آن بعد رفته بمنزل بخواب رفتیم

روز سه شنبه

دیگر مطابق یازدهم اکتوبر عیسوی نهار در بیرون مستر جیمس رفته و بهمراه مشارالیه بیرون داکتر گگ بیر
رفته که مشارالیه مرد بسیار آدمی و با آرام بعلاوه زبان یورپ در زبان عرب ماهر است یعنی در اکسفورد
معلم زبان عرب است نهار در آنجا خورده و از آن پس بهمراه او بیرون مدارس رفته در کالج ... اقل
ـ کلیدها است در نهایت خوبی بعد از ملاحظه آنها مستر دنسیل بزرگ مدرسه مذکور ... و علاوه شام از ما گرفته
و از آن پس محلی است مسمی باکسفورد ... است که درس نجوم در آنجا میدهند و بجهت رصد کواکب
بزرگ است که از آنجا ... میتوانند در این ... آمده و ثوابت و سیارات را در آن در این مذکوره
میکنند محل مزبور جا نیست که ... در نهایت بزرگ و خوب ... از ملاحظه آنها بمدرسه
رفته مدرسه مزبور نیز بسیار خوب ... از آنجا بمنزل خود رفته شام در منزل مستر دنسیل
گفته پانزده نفر از بزرگان مدارس دیگر بود در آنجا شام گفته دو ساعت در آنجا نشسته و از آن پس بمنزل خود
آمده ... صرف گفته پس از آن یک ساعت قبل از نصف شب بخواب رفتیم

روز چهارشنبه

دیگر مطابق دوازدهم اکتوبر در منزل مستر ... همشیره زاده مستر ... وزیر سابق ... نهار خورده بعلت کثرت ... فرصت بیرون مدارس نمود هر کتابخانه اکسفورد رفته کتابخانه عظیمی است
سی هزار جلد کتاب در آن است بعلاوه زبان یونانی و ... و کتاب فارسی و عربی و ترکی
بسیار ... است و ... در ... و طریقه کتابخانه مزبور اینکه هر کس از ارباب ... کتاب ...
مدرسه نموده و هر کس از طلاب که ... کتاب ... در هر روز ... ساعت قبل از ظهر الی چهار ساعت
بعد از ظهر در کتابخانه مزبور رفته هر کتابی بهر زبانی که خواهد برداشته مطالعه میکنند و از آن پس بزرگ کتابخانه
در ... هر کس را بآنجا راه نمیدهند و روزانه دیگر ایضاً جمعی مطالعه میکنند ... آمده
مطالعه میکنند و هر کس از ... مدرسه کتاب ... بخواهد ... نوشته بزرگ کتابخانه داده ...

مزبور را خود رد و اورده در حجره خود نگاه میدارد و منزله چند دردانه است که متوجه کتابها میشود و نمیگذارد که
کرم و یا کرم کتابها را خراب کند در هنگامیکه رفتیم الی چهار ساعت از ظهر گذشته مطالعه کتابها [illegible] دیگر
دکوه مشغول بوده ازانجا بیرون آمده مکتب خانه ایست که جوانان طلاب را امتحان میکنند رفته دیدم طریقه
امتحان انها اینکه جوانانیکه ابتدای تحصیل علوم بالکلیه بر می آیند مدرسه [illegible] تحصیل میکنند دو سه نفر
ممتحنین در یکی جمع شده فرضا [illegible] دو نفر لاتین [illegible] معلم [illegible] در صدر مجلس نشسته
درس که خوانده است از ابتدا الی انتها از او پرسیده هم ممتحنین دیگر ممتحن از حفظ سوال میکنند و جواب میگیرند
هر شخص ایشان باید از حفظ باشد [illegible] در تاریخ یونان و روم و دقایق الفاظ [illegible] انها و قواعد
علوم و ضوابط صرف و نحو [illegible] اطلاع تمام دارد از آن پس نوشته باو داده و مدرس بزرگ
مرتبه باو داده که [illegible] تحصیل نمایند [illegible] که در طبیعیات
والهیات و منطق و معانی و بیان و نجوم و منطق فلسفه اگر چه همه علوم اجزاء فلسفه است هر کس هر چه
تحصیل کرده ممتحن ان فن اورا امتحان نموده بالجمله مراد اینکه امتحان هر کس [illegible] خوانده و تحصیل کرده
مجموع را در سینه خود ثبت کرده بود بعد از ملاحظه اینها مراجعت بمنزل کرده شام خورده خوابیدیم

[illegible] مطابق سیزدهم اکتوبر ناهار کرده و از آن پس بجائی رفتیم که وایس جنسلر که در عرف بزرگ اکسفورد است مردمان
در محل امتحان اورده هر مرتبه و اکثر انها را متشخص میکند او طرفی است مربع طولانی کرسی بزرگی در صدر مجلس
گذارده اند دو کرسی در دست راست و چپ کرسی مزبور گذارده اند و از دو جهت اطاق جاها است که مردم
می نشینند جمعی از زن و مرد در انجا نشسته هنگامیکه وایس جنسلر آمده مردم همه از جا برخاسته چند نفر از
پیش پیش با چوبهای طلا و نقره آمده و از آن پس تخت وایس جنسلر لباس قرمز مشکی و شالی در یکطرف [illegible]
در نهایت تجمل آمده بصدر مجلس نشسته در بالای کرسی در طرف تخت او دو نفر دیگر نشسته که انها را پراکتر
میگویند دو نفر از ارباب علوم را قبل از وقت مجلس مدرس امتحان کرده نوشته بدست انها داده که انرا
در زبان لاتین نوشته بودند جنسلر مزبور از یکی خواسته خطبه مزبور را خوانده و حضار مجلس شنیده
از آن پس دو نفر پراکتر مزبور هر کدام از بالای کرسی برخاسته [illegible] که در دست راست جنسلر نشسته بود
برخواسته کاغذی که از برای [illegible] طلاب مزبور نوشته اند در زبان لاتین باواز بلند میخواندند و اول [illegible]
دو اطاق رفته مراجعت بکار [illegible] می نشینند و همانان نفر که در دست چپ این جنسلر نشسته برخواسته کاغذ
مزبور را بهمان طریق خوانده بمیانه مجلس رفته و مراجعت بکار [illegible] می نشینند و باین طریقه سه دفعه هر کدام
انها از روی کرسی برخاسته چیزی خوانده داخل بمیانه مجلس شده برمیگردد اگر چه این طریقه امد و رفت
در نظر حضار خصوص در نظر ما بجز ریشخند [illegible] نبود لیکن از قراریکه معلوم میشود که سابقا چنین
قاعده بوده است که هر کس را که در این مدرسه مرتبه میداده اند اعمال و افعال او را از حضار مجلس میپرسیده
و باین طریقه سه دفعه از هر طرف مجلس [illegible] اگر کسی از حضار مجلس را در خصوص او [illegible]
بوده دامن یکی از پراکتران را گرفته اورا منع از خواندن نامه شخص صاحب علم مذکور میکرده است بعلت آنکه
هر کس را که در این مدرسه مرتبه مفتخر میکرده بایست در جمیع جهات در اعمال و کردار و رفتار و اخلاق [illegible]
و نقص نباشد و قاعده مزبور الحال جاریست [illegible] بالجمله بعد از آن دو نفر مذکور را جامه قرمز
از مدرسه داده [illegible] و از آن پس چند نفر دیگر را که ممتحنان امتحان نموده در انجا بلفظ لاتین اجازه
داده که [illegible] علم [illegible] و از آن پس وایس جنسلر انها را [illegible] مرتبه داده مجلس برهم خورده هر کدام
باسمه و مرتبه و طریقه تحصیل [illegible] در دفاتر ثبت نموده در انجا و وایس جنسلر مزبور [illegible] زیاده

از یکنفر دکتر هست و بزرگ اکسفورد یکی از اعیان درگاه انگریز است و دکتر مزبور نایب است مهمانداری
نکرده با ما خرج داده که هیچکدام از خوانین اینولایت این نوع با بنده رفتار نکرده بود از اول در خصوص اطاق مزبور
[illegible] میکرد بیرون آمده نه مطلق حرفی بما زد و نه نگاه [illegible] مطلق حرفی بهیچکس زده
بیرون رفتیم و بتماشای باغ گاردن رفتیم باغی است که درخت و گلها و گیاهان و دواها که در کل دنیا در اینجا
سبز کرده اند هر گیاهی که از کوهسارات آورده اند در او طاقچها گذارده در [illegible] و دیوار و سقف انها
شیشه است و [illegible] حرارت آتش کرده که در آن همواره نمو کنند و هر گیاهی که در آب تربیت میشود ایشان
در آب گذارده که در آب نمو کند سالانه مبالغ کلی اخراجات باغ مزبور است و جمعی کثیر [illegible]
مشغول تربیت انها هستند از اقسام اشجار و سبزیات کل دنیا در انجا هست [illegible] از برای انکه اطبا و
[illegible] شناسان و سایر طلاب بملاحظه سبزیهای مزبور و صنعت هر نوع از آنها [illegible]
اینگونه اخراجات را متحمل میشوند بعد از ملاحظه باغ مزبور [illegible] رفته جای بزرگی است
بعضی باغ [illegible] پر درخت و نهرها دارد هر روزه طلاب انجا در خیابانهای این باغ گردش کرده
که دفع انها از تحصیل نشود [illegible] بعد از ملاحظه اینها مراجعت
بمنزل مستر [illegible] کرده شام خورده و چون از طرف [illegible] شنیدیم که دوک مالبرا یکی از بزرگان انگلند خانه
خوبی دارد و مردم بدیدن آن میروند و در میانه راه دستگاه کاغذ گری است که در انجا کاغذ [illegible] زنند
اراده نمودیم که فردا از روز بعزم دیدن کاغذ گرخانه و خانه دوک مزبور رفته باشیم [illegible] کرایه کرده
و مستر برگت نام کسی از طلاب را بجهت [illegible] همراه خود برده باشیم شب بمنزل آمده خوابیدیم

روز جمعه — مطابق چهاردهم اکتوبر [illegible] ساعت قبل از ظهر ناهار کرده مستر برگت و میرزا جعفر و بنده سواره [illegible] شده
سه میل فاصله از شهر اکسفورد جائیست [illegible] کاغذ گرخانه ساخته است [illegible]
یک ساعت و نیم [illegible] دستگاه او ملاحظه کرده [illegible] مودب و خوش طور بود [illegible] که
جزو دستگاه بود باما [illegible] از آن پس از انجا سوار و بخانه دوک [illegible] رفته انجا مسمی است به
بلنم هوس خانه ایست در نهایت بزرگی و عظمت در یکصد و [illegible] سال قبل جنرال مالبرا از جنرالان انگریز
سپاهی بر سر فرانسه کشیده لشکر و سپاه لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه را شکست داده و دولت انگریز
بجهت حق الخدمت او اورا منصب دوک که بزرگترین مناصب است مفتخر نموده و مبلغ پانصد هزار
تومان دیگر برای اخراجات خانه مزبور نموده و از آن وقت الی حال خانه مزبور اولاد [illegible] الیه ساکن
و ملقب بدوک است [illegible] اول مرتبه در بزرگ عالیه ایست
در [illegible] در انجا نشسته [illegible] داخل [illegible] شدیم در دست چپ خانه بود که [illegible] خانه
دوک مزبور است چند اطاق است [illegible] قدیمه [illegible] دنیا [illegible]
که در [illegible] گذارده اند گویند چهار صد هزار تومان قیمت [illegible] خانه مزبور شده از انجا گذشته
در میانه [illegible] بدر عمارت [illegible] رسیده عمارتی در نهایت شوکت [illegible]
برحسب خانه که متعلق بعمارت مزبور است نگاه میکنند در هنگام دخول بخانه مزبور [illegible] هر کدام [illegible]
درگاه [illegible] داخل باو طاق شده [illegible] دوک معزی الیه در انجا توقف دارد [illegible]
رفته [illegible] مودب [illegible] آمده مرتبه [illegible] خانه مزبور [illegible] اوطاق کتابخانه [illegible]
دیده هر کدام مملو از اسباب خانه در نهایت تجمل و درب و دیوار و سقف اوطاقها منقش [illegible]
کار [illegible] تا کمال خانه با این خوبی [illegible] نظر بنده نرسیده در کتابخانه او هفده هزار جلد

کتاب بود و این دوک که حال در حیات است شوق تامی در کتاب قدیم دارد و در یکی از قراء خانه
کتابی در زبان ایتالیا بود با یکی از بزرگان بعضی دیگر کتب مزبور را بلکه هزار و دویست تومان انگلیز خریده
نسخه آن را بالفعل در بازار به قیمت گزاف میفروشند معلوم میشود که شوق با تتبع کتاب بدرجه داشته بعضی
حریف حقیقت قیمت مزبور خریده است گویند مبالغ معتدبی از این قبیل صرف تتبع کتاب نموده است
در یکطرف خانه مزبور گلخانه‌ایست که بغیر بهشت البته بوستان جنت است اقسام گلها و ریاحین در آن
کمال سلیقه و لطافت کاشته‌اند چند اطاق بزرگ ساخته‌اند که در و دیوار و سقف آن [illegible]
از شیشه است اقسام مرغها را در آنجا جمع کرده است تنوعهای رنگارنگ که در آنجا بنظر بنده رسید
در مدت عمر خود ندیده بودم باغی که اطراف خانه مزبور است سه هزار و ده میل [illegible] است [illegible]
نفر باغبان دارد که شغل آنها همه روزه تربیت درختان و بریدن علف چمن باغ است و یک [illegible]
زمین است [illegible] باغ را کلاً از ریگ کوچک کوبیده مثل [illegible] در نهایت [illegible] ساخته
و بقدر دویست [illegible] صورتها از سنگ متفرق ساخته‌اند که در آنجا [illegible]
خالی از سلیقه نیست در یکطرف عمارت اب [illegible] میل طول [illegible] میل عرض آن
ایستاده جویی ایضا از یکطرف آن [illegible] دیگر آن آبشاری ساخته‌اند که زیاده از [illegible]
پایین میرود دوک مزبور را میل [illegible] است خانه از چوب در کناره آب ساخته بر فراز
اوقات در آنجا نشسته ماهی گیران [illegible] در آن اطاق [illegible] مزبور نشسته [illegible]
[illegible] و آهو و گور و گوزن و [illegible] زنده و امثال آنها در باغ [illegible] حیوانات وحشی در باغ [illegible]
گذارده است که هر وقت دوک مزبور را میل شکار باشد هر کدام را شکار کنند و همچنین مرغان بسیار
از [illegible] و امثال اینها [illegible] شکار گذارده که حیوانات و طیور مزبور در تابستان و زمستان
در باغ مزبور مانده [illegible]
در میانه باغ مزبور بعنوان تفنن [illegible] در میانه باغ مناره بلندی [illegible] ساخته‌اند [illegible]
مناره صورت دوک [illegible] از سنگ تراشیده‌اند [illegible]
از آنجا گذشته خارج از خانه مزبور [illegible] ده مزبور گذشته [illegible] راه [illegible]
[illegible] در آنجا [illegible] بهتر است در آنجا [illegible]
مختصر و از آن پس دارد با اکسفرد [illegible] از اکسفرد [illegible] از ده میل [illegible] باکسفرد
شام خورده خوابیدیم

روز شنبه — [illegible] پانزدهم [illegible] بنده [illegible]
خانه [illegible] بنده آمده مستر جونس [illegible]
آمده [illegible] بنده را خواست که در شب [illegible] او باشیم لهذا نهار در منزل مستر [illegible] خورده و از آن پس
بمنزل مستر جونس در مدرسه [illegible] رفته بعد از [illegible] مستر جونس همراه ما [illegible]
باغی است در نهایت خوبی بعد از ملاحظه آن کتابخانه [illegible] رفته [illegible] هزار [illegible]
[illegible] کتابخانه [illegible] کتب [illegible] معلوم نیست از آنجا [illegible]
منزل گشته همراه میرزا [illegible] در مدرسه مستر جونس رفته [illegible] جهان [illegible]
[illegible] نفر از بزرگان مدارس [illegible] در شام [illegible] و یکنفر [illegible]
[illegible] است [illegible]

مدت هفت سال است که پسر خود را باینجا فرستاده است که شغل تحصیل کند مدت پنج سال دیگر خواهد ماند هر ساله
چهارصد تومان پدر او بجهت اخراجات سالیانه مشار الیه میفرستد با جمله حضار مجلس هر یک بجا جدا
نوع لطف با مخلص و از آن پس مراجعت بمنزل مستر [illegible] مختصر بعضی از [illegible] اکسفرد که اختصار بجهت باید
معروض می‌شود
اکسفرد شهریست بارک اکسفرد شهر [illegible] از میانه آن میگذرد و بازار و دکاکین بسیار دارد بالفعل
در کوچه [illegible] قرار داده‌اند چراغهای روغنی را موقوف و از دود زغال [illegible] روشن میکنند
بیست مدرسه و پنج مدرسه کوچک که از آنها کمال میگویند در این شهر هست و مدارس مزبور را هر دو چهار
پادشاهان و سلاطین انگلند ساخته و هر مدرسه اطاقها دارد که طلاب در آنجا شام میکنند و
[illegible] مدارس را [illegible] مزبور گذارده که [illegible] و هر کدام از مدارس [illegible]
سلاطین انگلند بنیاد کرده مبالغ کلی وظیفه سالیانه از برای مدرسه مزبور وقف کرده که هر ساله بالا
و طلاب آن میرسد و هر کدام از مدارس [illegible] انگلند را قرار داده که [illegible]
[illegible] را بمدرسه مزبور فرستاده و وقت معین قرار داده که اطفال مزبور در آنجا اخراجات
خوراک و منزل و اجرت معلم از وجه وظیفه مزبوره میرسد و جوانان را در آنجا فرستاده برده
[illegible] اخراجات [illegible] وقت معهود که برسید از مدرسه مزبوره بیرون
رفته [illegible] دیگری [illegible] و هر مدرسه یکصد و یا زیاده و یا کمتر طلاب در آن هستند چنانچه بالفعل
در کل مدارس اکسفرد از قبیل معلم و مدرس و طلاب زیاده از سه هزار نفر در اینجا ساکن هستند و [illegible]
[illegible] مدارس مزبور [illegible] لباس طلاب [illegible] با اهل مدرسه است
و پس کلاهی [illegible] سیاه در بر [illegible] از طلاب اطاق
خواب و [illegible] و اطاق نشیمن و [illegible] حاضر است بجز مدارس و کال مذکوره میوزیم است
مثل میوزیم لندن که عجایبات [illegible] در آنجا گذارده‌اند و هر مدرسه کتابخانه مختص بمدرسه
مزبور حاضر است که طلاب هر کتابی بخواهند از برای آنها حاضر است و هر کس که داخل مدرسه [illegible]
[illegible] قسم یاد کند که مذهب پروتستنت میباشد و همیشه [illegible] پادشاه و دولت انگلند
خواهد بود و هرگز خیانت بدولت انگلند نخواهد کرد
یک [illegible] که کلیسا [illegible] و سیزده کلیسای دیگر دارد
دارالشفای بزرگی دکتر [illegible] ساخته است که بیماران را در آن فرستاده طبیب و [illegible]
در آنجا حاضر است و هر کس بیمار [illegible] مذکوره برده [illegible] کنند
دو هزار و دویست درب خانه دارد و سیزده هزار نفر جمعیت دارد
چهار نفر مشورت خانه لندن میفرستند دو نفر آنها وکیل شهر و دو نفر آنها وکیل مدارس هستند
بعد از آنکه بمنزل مستر [illegible] برگشته از مشار الیه و زن او وداع نموده در ساعت یازده [illegible]
قبل از نصف شب بکرچ رفته روانه چلتنهم شدیم و همه شب را [illegible] آمدیم

روز یکشنبه — دوم مطابق شانزدهم [illegible] اکتوبر شش ساعت قبل از ظهر وارد چلتنهم شدیم در مهمانخانه [illegible]
[illegible] ساعت قبل از ظهر نهار خورده و دو ساعت قبل از ظهر بکلیسا رفته [illegible] از ظهر گذشته [illegible]
بیرون آمده باغی است که [illegible] شاعری از شعرای مشهور [illegible] ساخته است و در [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] دارد [illegible] در آنجا چند چاه دارد که آب خوردن دارد و مردم [illegible]

در فصل تابستان با اینجا آمده بجهت صحت مزاج آب مزبور را میخورند و در آن وقت جمعیت بسیار زیاد
میشود از آب مزبور خورده و قدری راه رفته هنگام شام بمنزل برگشته شام گرفته از آن بخواب رفته شهر
مزبور حیثیت آباد بازار و دکاکین و کلیسا چند دارد دو هزار درب خانه دارد و سوای
ده هزار نفر جمعیت دارد شب در اینجا خوابیده از کسفرد الی اینجا پنجاه میل است

روز دوشنبه

مطابق هفدهم ماه اکتوبر هنگام صبح بعزم نوشیدن آب مزبور بسر چاه رفته آب خورده
مستر موریه که سابقا ایلچی دولت علیه ایران بود ملاقات نموده بعد از آن سوار شده کوچ بکلاسستر
میرفت بعزم دیدن ماهوت خانه و دستگاه سوزن سازی سوار بکلیچ مزبور شده و از بالای کلاسستر
چند میل راهست همه جا راه آهن ساخته اند که کالسکه دخان و بار حمل میکنند از بالا در آنجا
بسهولت رود دو ساعت بعد از ظهر بکلاسستر رسیدیم مس بلی نام دختر مشغول درس و مقدس
از سلسله ... دختر در کمال فصاحت و کمال با میرزا جعفر و بنده و سایر رفقاء صحبت داشت که
اشتیاق دارد و گویا بزعم خود جنین باشد کسی که درس زبان انگریزی و عربی و دیگر زبانها
بخوانیم و از کتب دینی عیسوی باخبر شویم البته داخل دین عیسوی خواهیم شد قبل از آن هرکدام از
ما جداگانه مجتهد گفته و بمردمان صاحب دین و تقوی اشتیاق گفته و ما هم ... گفته با شما
و رفقاء او مباحثه مشغول هستیم مس رابینی در اینجا بود از آمدن ما خبردار شده با عموی خود بدیدن
ما آمده و بعد رابمنزل عموی خود برده شب در آنجا شام خوردیم بعد از شام جمعی از دختران به کلیسا
مقدس در آنجا آمده الحق تا یک ساعت قبل از نصف شب به دختران مزبوره چیز گفتیم و از آن پس
بمنزل خود رفته بخواب رفتیم

روز سه‌شنبه

مطابق هیجدهم اکتوبر سه ساعت قبل از ظهر ناهار گفته از آن پس مس بلی با منزل ما آمده بهمراه
مس رابینی بکلیسای دل دیدن کلیسا بزرگ آنجا رفته کلیسای عظیم و قدیمی است چندین از پادشاهان
در اینجا مدفون هستند و از آنجا بهمراه مس رابینی بدیدن ... کلاسستر که یکی از بزرگان دین ...
از هیبت و جمال ... نفر است که بالا بزرگان دین و مردان کشیشان هستند جداگانه و این کلیسا کمال
تقدسی دارد الحق مردی مؤدب و دل و خوش رفتار می‌نمود احتمال میرود که مس بلی
مزبور ... خاطرخواه او ... باشد اخلاق او مخفی است بعد از گفتگو و دیدن رفقا ... مستر ...
خواهش نمود که شب دیگر در اینجا آمده چای بخوریم و از آن پس از آنجا بیرون آمده بدیدن زندان کلاسستر
رفته در اینجا زندانی است در نهایت انضباط و پاکی و پاکیزه اوطاقها در نهایت صفا آنها که مقصر
هستند مادام توقف آنها در اوطاقها مانده هرکدام بکاری مشغول شده منافع آن عاید خود آنها می‌شود و هرکدام
از مقصرین از وقت دادن اطاقی دارند که افراجات ... هرکدام مستر میدهند ولیکن اشخاصی که دزد شده
با سایرین علیحده هستند و هیچکدام قرار داد گفته اند که ... مقصرین هر وقت میل بدیدن اقوام خود
در آنجا رفته آنها را میبینند و در زندان گنده ... در بخیری ... همه روزه چهار ساعت آنها را
بیرون آورده راه میبرند و از برای هر فرقه لباس علیحده قرار داد گفته اند که در زندان هر کسی ... خود
بکسی راه نداشته میدانند که قتل نفس گفته و کدام سارق و مقروض کیست و هیچکس نمی‌تواند از زیارت
و آزار آنها بپرسد زندان مزبور یک سمت قلعه ایست که دیوار آن ... ساخته است بعد از
ملاحظه آنجا بمنزل عموی مس بلی رفته شام خورده و از آن پس چای خورده با جوانان ... صحبت
دو ساعت قبل از نصف شب بخواب رفته

روز چهارشنبه

مطابق نوزدهم ماه اکتوبر ناهار گفته دو ساعت قبل از ظهر مستر کیپ عموی مس بلی و میرزا جعفر و بنده به کالسکه
گرفته سوار و بعزیمت دیدن دستگاه ماهوت سازی که بعیده در دستگاه مزبور مدت پنج ساعت بود جمیع از
اجزای و اسباب و دستگاه ماهوت سازی رسیده و تحقیقات نموده و از آن پس بکارخانه رفته بعد از
ملاحظات دستگاه مزبور مراجعت بمنزل مستر کیپ نموده شام در آنجا خورده و از آن پس در اوطاق دیگر رفته
تا یک ساعت قبل از نصف شب چیز گفته و از آن پس بخواب رفته

روز پنجشنبه

مطابق بیستم اکتوبر ناهار گفته بهمراه مس بلی بدیدن کرت جینیس رفته خانه ایست که کلاسستر
بجهت رتق و فتق امورات شرع و انفصال دعوا ساخته خانه بزرگ خوبی است و از آنجا بدیدن مکتب خانه
رفته مکتب خانه عامی است که اطفال فقرا را تعلیم میکنند و لیست ... اطفال را در آنجا تعلیم میکنند و از آنجا
بدیدن دستگاه سیم کشی و سوزن و سنجاق سازی رفته الحق دستگاهی است در نهایت خوبی و دستگاه در این دستگاه
زیاده از پانصد نفر مشغول بکار هستند و از آن پس بمنزل برگشته با مستر کیپ شام گفته و از آن پس بمنزل
بیشاپ کلاسستر رفته چای خورده و از آنجا مراجعت بمنزل گفته خوابیدم

واما شهر کلاسستر

با رکنت کلاسستر شهری است اگرچه شهر پستی که اجزای این محال است از کلاسستر بزرگتر است لیکن مردم آنجا
کلاسستر را بعلت نشیمن بیشاپ بهتر میدانند زمین این محال بسیار پر زور و پر محصول است مگر جنگلی در
سمت شرقی آن که بسیار کوهستان دارد معدن ذغال و آهن در این محال پیدا میشود بیشتر کلاسستر
شهرت نمیدر خوبی دارد یکصد و چهار میل راه است الی لندن هنگامیکه دولت روم انگلیس را
تسخیر ساخته بعد از این شهر را امپراطور ... نمود ... از برلستل بکلاسستر می‌آیند و کشتی در آن
کار میکنند بعضی اجناس از آنجا بانجا میآورند بعلاوه کلیسا ... کلیسا دارد سوای ماهوت
و جوراب پشمینه در آنجا ... بازار و دکاکین در اینجا دارد و میدان خوب بسیار بزرگ
یکهزار و هشتصد درب خانه دارد و سوای ... هزار نفر جمعیت دارد

روز جمعه

مطابق بیست و یکم اکتوبر سه ساعت قبل از ظهر از کوچ کلاسستر رفته بعزم برستل که ... راه
خوب و با صفا بود از کلاسستر الی برستل سی و چهار میل راه است در برستل در یک هوتل در چهار ... توقف نمود
شهر برستل از انگلیس ... جلوه و شیشه سازی دارد که هر هنگام ... دستان ... و آهنگری و سایر
صنایع در این جا هست آنها را بعد انجام ... در این شب با آنجا خوابیده روز دیگر

روز شنبه

مطابق بیست و دوم اکتوبر بعلت عدم آشنائی با مردم در آنجا مانده داکتر ... مس ... رفته
موزه ... در کمال ... تقوی و از جمله مشاهیر ... نوشته بود و چون مس رابینی چندین کتاب
از خود نوشته و چاپ گفته است و هر کسی خواه غریب و بومی از اعیان و اکابر بدیدن او میروند و اکثر موصوف
از راه ... بدیدن مس رابینی رفته ... سالها بود که از هر کسی تعریف مس رابینی را شنیده
بودم با جمله ... باین شده که دیدن مس رابینی گفته باشم ... میرزا جعفر و بنده سوار کالسکه
و داخل بخانه او شده دوازده میل راه است در میانه دو کوهی در کمرکوه خانه ایست در نهایت خوبی
انواع گل و باغچه در آنجا آورده خود مس رابینی و خواهر او در آنجا ... چند نوکر مرد و زن دارد بعد از
رسیدن ... خانه مس رابینی ... و اکثر از این خسته ... فورا ... اطاق ... داخل اوطاق
او شده اوطاق در نهایت قشنگی و صف انواع معدنیات و نباتات غریبه در آنجا جمع گفته کتابخانه
بزرگی دارد ... معدنیات ... برای ... معدنیات ... او ...

و از همه عالم کناره جسته از هر باب با ما صحبت داشته الحق در مذهب مسلمانان و طریقه ما ربط کاملی داشت
بعد از مکالمه لیدی چند جلد کتاب از تصنیف خود به تفصیل انها نمود که هر کدام را بپسند کنیم هر کدام را
ما برسم یادگار گرفته‌ایم از تصنیفات لورد واستر میرزا جعفر موافق خواهش خود کتابی از او گرفته و بنده کتابی
مشتمل بر دو جلد از تصنیفات او گرفته مضمون کتاب مذکوره تجدید تقویم است که انرا به انگلیسی تمیز میگویند
نام خود را بر خط خود در ظهر کتابها رقم نموده نوشته الحق از سیاق و سلیقه و مذاق و فضل و ادراک
مشارالیها بنده را به نهایت ارادت دست داد بعد از گفتگوی بسیار نشسته و از آن پس برخواسته
وداع با مشارالیها و خواهرش کرده سوار و بمنزل خود در برستل امده شام کرده خوابیدیم

روز یکشنبه

مطابق بیست و سیم اکتوبر بعد از نهار استماع افتاد که در حوالی ما کلیسایی است مسمی به یونی ترین و جمعی
سلسله هستند که مطلقا قایل به تثلیث نیستند حضرت عیسی را پیغمبر دانسته که مبعوث به پیغمبری گردیده
بعد از فوت او باید خدا را پرستید و بس و در هر جا از بلاد انگلند جمعیت بسیاری بدین طریقه
قایلند بلکه مستر املا با مدرک انگلند الا الف بر قایل به تثلیث هستند و قلبا موحد نمودند بدین
بنده با جمعی که مدرک دارد و در این ولایت صحبت داشتم که خود اقرار کنند که موحد هست با جمله
ما را میل دیدن کلیسا را نخواسته و با کار رفتیم در یکی از حجرات کلیسا در جای نشستیم اتفاقا حجره
مزبوره متعلق به کشیش کلیسا بود کشیش مزبور مسمی به مستر و بعد مشارالیه در بالای منبر رفته به وعظ مردم
مشغول گردیده زن و دختر او در حجره مزبوره داخل شده بعد از استماع وعظ و خواندن زبور حضرت داود
علیه السلام و اتمام وعظ هر کسی از پی کار خود رفته کشیش مزبور نزدیک ما آمده تعارف بعمل آورده چون
اطلاع بهم رسانیده که ما از طایفه جلیله محمدی هستیم میل داشت با ما صحبت نماید که وجه مناسبتی پیدا نموده ما بجهت
نام منزل ما را گرفته و همراه ما بمنزل ما آمده بعد از تعارفات از پی کار خود رفت و چون هنگام حرکت
از کلارستر مس ملیا نرحرمبستر هیتلینک و مستر استاک نام نوشته که در استبلد ما را رهبری کرده بشناسند
مستر هیتلینک عارد بخانه خود برده سوار کالسکه او شدیم و عازم هنبری جایی که چهار میل فاصله از برستل خانه
مستر استاک کردیده در یکمیل فاصله از برستل جایی است کلفتن جایی مسند الحق جای مزبور در بالای جبل
واقع شده ربع خوبی دارد و در زیر آن در کنار رود جایی که کشتیها از دریا و جهازات را داخل شهر برستل
میکنند گذشته وارد بخانه مستر استاک گردیده مشارالیه مردیست مشغول با امر تجارت و صاحب مقامات
خانه در نهایت خوبی دارد شب در انجا مانده روز دیگر

روز دوشنبه

مطابق بیست و چهارم شهر اکتوبر نهار در خانه مستر استاک خورده الحق مشارالیه و زن او و اطفال او جمعیت
و مهمان نوازی را نسبت بما مرعی داشته بعد از ان از انجا بخانه مستر برخورد مردی تاجر مشغول رفته خانه خوبی
داشت الحق بود طاق و اطاق و اسباب خانه و باغ و باغچه دلنشین رفته انها اکثر جاهای دیدنی ام بعد از
ملاحظه انجا سوار کالسکه و مراجعت به برستل نموده بکلیسا رفتیم که انرا کثیدرل میگویند رفته و از آن
پس بمنزل خود مراجعت کرده شب با داکتر ریجرد نام طبیب بزرگ دارالشفا و مهمان بوده بعد از شام جمعی از
مرد و زن بجا را امده جای ما خورده جماعت قبل از نصف شب بمنزل خود برگشته خوابیدیم

روز سه‌شنبه

مطابق بیست و پنجم اکتوبر داکتر کرنتر یا از کنیف ان موحدین وعده نهار را با ما خواسته بود بمنزل
او نهار کرده و از آن پس همراه مشارالیه بدیدن تجارت خانه رفته جایی است که تجار در آنجا جمع شده
چند اطاق بزرگ است که تجاران شهر در انجا جمع شده معاملات تجارتی و دفتری میکنند و از آن پس
بدیدن شیشه گرخانه رفته دستگاهی در نهایت بزرگ داشته بعد حرف زده انها که بعد و بیا در نفر مشغول

بدیدن شیشه مشغول هستند بزرگ شیشه‌گرخانه مردی که خوب و خوش خلق بود بعد مشغول بود که جنبیر از دستگاهها گشته باشند
و از آن پس بکارخانه صابون سازی رفته دستگاهی در نهایت بزرگ است از انجا بدیدن دارالشفا رفته
و دارالشفای مزبور هر سال ده هزار تومان خرج دارد و کلا از مردم صاحب خیر وجه مزبور و محل
میشود الحق جای خوبیست و همیشه زیاده از دویست نفر ناخوش در آن هستند و اطبا همه انها
مشغول و همه غذا و دوا و غیره و خدمت به بیماران حاضر است و از جمله جاهای خیر این ولایت مکانی است که اطفال
اشخاصی که از بطن مادر کور متولد شده‌اند در انجا جمع شده زنبیلها می‌بافند و دخترها زنبیل بافی
کور پرسیدم که چند سال است که کور است جواب داد همیشه کور بوده زنبیل که می‌بافت سه رنگ بود
هر کدام از رنگها را بمحض لمس تشخیص از یکدیگر میداد و از آن پس بیرون آمده بعد از ملاحظه انها بمنزل
برگشته در منزل مستر روشام کرده و از آن پس شطرنج با جمعی بازی کرده قبل از نصف شب از انجا برگشته
و بمنزل خود آمده خواب کرده

روز چهارشنبه

مطابق بیست و ششم اکتوبر در منزل کیتز دیار دیگر از اطبای دارالشفا رفته جا را و در کوب هست دیدنی
کلفتن هست جاییست در نهایت خوبی وصف در خانه مشارالیه نهار کرده و از آن پس همراه زن داکتر نهار
بدیدن هوتل کلفتن رفته خانه‌ایست در نهایت بزرگ و خوب و پر اسباب مشتمل بر شیرخانه است در هنگام
تابستان که مردم بانجا امده بیمار را از مردم در این ساکن می‌شوند بعد از ملاحظه انجا بخانه مستر ونامی که
موحد و یونی تاریان رفته مشارالیه ده دختر دارد هر کدام ساز و نوازی مشغول بوده بعد از گفتگو و صحبت
بخانه خود برگشته چند ساعت از ظهر گذشته در منزل مستر هیتلینک شام کرده با یار و با ما برستل دیگر
بود شام صحبتی خورده و از آن بعد جای خورده شطرنج با جمعی با یار مزبور وعده ما را خواسته که فردا
انروز در خانه او شام خوریم و از آن پس بمنزل خود برگشته خوابیدیم

روز پنجشنبه

مطابق بیست و هفتم شهر اکتوبر در منزل کینز داکتر نهار کرده مشارالیه و دیگران ترتیب نوشته مهمان
جمعیت و غریب نوازی را نسبت به ما مرعی داشته بهر کدام چند جلد کتاب برسم یادگار
داده و از آن پس همراه مستر هیتلینک بدیدن جهیز گرفته رفته و از آن پس بدیدن آهنگرخانه
رفته بالفعل کشتی بزرگ از آهن میسازند که زنجیر بر او بدان باشد و چون از نیکی دنیا کشتی با این اندازه
که بدون جا در مطلق از انجا رسیده فلوه بار خوب باشد و خواه ببرد و بالفعل در این بزرگ کشتی میسازند
که همه آن از آهن است لنگران بزرگترین لنگرهایی که در کل دنیا ساخته شده است انرا دیده
و بعد از آن به بستر رفته و جوالا رفته کرباس کشتی که هشت زرع عرض است بالفعل در انجا میبافند
بعد از دیدن کارخانه مزبور بمنزل مستر ما یار رحالم در برستل رفته شام کرده و از آن پس بمنزل دیگر رفته
که جای رفتن بجای دیدن شخص مشارالیه از جمله بزرگان انجلند است جمعی کثیر از زن و مرد نجبا را انجا دعوت
خواسته از انجمله لارد کانونیک وزن ان لیدی کانون و لیدی معز الیه لارد و ادمرال است بزرگ
کشتیان متوقف در برستل است معز الیه مردی نجیب و ادمرزن و خوش رفتار بود و علاوه بنده را نوازش
که اگر در لبنان ایند و در انجا باشیم در دعا کمند بخانه او رفتن لیدی کانون نیز در انجا میشوند خصوصا اگر به
نه بنده را لیدی انزک دلالت لبنان آینده است بنده معلوم نیست که گذار بنده بانجا افتد لیکن بنده را بانجا
از الطاف خود ممنون ساخت سوار نمود جمعی از دختران و پسران خوش آواز بعد ساز و آواز با جمعی
الی دو ساعت قبل از نصف شب در آنجا بوده انان پس سوار کالسکه شده بمنزل خود رفته خوابیده

روز جمعه

مطابق بیست و هشتم اکتوبر از برستل کالسکه گرفته که بباث رفته و از انجا بلندن رویم در هنگام

در ادنبورغ ستی عروج نموده در کوچ که نشستیم نوشته از عباس میرزا رضا بما رسید که اگر هر کار و شغل داریم زود
آماده باشید که روانه شویم چون از تمهید مقدمه ما را اطلاعی نیست نمیدانم مقصود ایشان از نوشتن چه بود
بالجمله کوچ را گرفته عازم شهر بات شدیم سر ساعت نه از ادنبورغ گذشتیم و در جهازخانه بمنزل کوچ از ادنبورغ الی بات دوازده فرسخ
و اما شهر ادنبورغ ستی

در جهت میگه وارد بات شدیم سر داستر جی نام شخص انگلیز که در نوزده سال قبل از این بهمراه سرجان ملکم
بایران آمده بود ملاقات کردیم مشارالیه در زبان فارسی عالم بود بعد از گفتگو همپتر تری ویلیام پسر سرجان از ملکم
بودنت شخص کشیش کلیسا را همین را دیده بهمراه او پسر شهر رفته شب در خانه سرجان تری ویلیام رفته
معزالیه مرد بیست از کجا و درد کمر عارض او شده مجمع اطبای انگلند از علاج آن عاجز شده
مدت دوازده سال است که مطلق نمی تواند راه رود شب و روز در حمام گذرانیده چون مرد صاحب
مال و آبرو و بزرگ زاده است مردم را از دیدن او حظ حاصل و او را از دیدن مردم انبساط حاصل شده
بالجمله ما را از دیدن او بنهایت خرم داشت داد مردی خنده است که در نهایت ادا ابدا و بزرگ
منش با چهره ها با گفتگو کرده و از هر جا سوالها نموده و از آن پس شام رفته بعد از صرف شام و چای
و گفتگو بمنزل خود برگشته و خواب رفته
روز شنبه مطابق بیست و نهم اکتوبر در خانه داکتر پرکول نهار خورده و از آن پس بهمراه برادر مشارالیه بمدرسه
گرلینت رفته و اسکوریست در میانه شهر دیده و از آن پس لیدی غ کاردن رفته باغی است
در نهایت خوبی و محل متعلق بعامه مردم است همه عصرها زنان و مردان شهر بآنجا میروند از آن
پس بهمراه مستر داسترجی بتماشاخانه رفته چون در این هنگام بعلت فوت زن پادشاه تماشاخانها بسته است
او ستادان تماشاخانه بهمراه مستر داسترجی ما را داخل تماشاخانه کرده از اول الی آخر آنچه در آنجا کار میکردند بما نشان
داده از آن پس بکلیسا بزرگ مسمی بابا رفته گویند در عهد هنری هفتم پادشاه انگلند او را بنا گذارده
و از آنجا بمنزل برگشته شام خورده خواب رفتیم
روز یکشنبه مطابق سیم ربیع ثانی اکتوبر بکلیسا موحدین و بایونیتریان رفته پس از آن در خانه مستر جنت
کشیش موحدین رفته شام خورده مراجعت از آنجا بخانه داکتر کیب شخص طبیب نموده و از آن پس
بعد از تعارفات رسمی بهمراه پسر داکتر کیب بگرلینت رفته گرلینت جائی است مثل نصف دایره
خانها که در آنجا است همه سنگ و قرینه در نهایت لطافت و خوش ساخته اند و مردم در روزها
جمع گشته خصوص روزهای یکشنبه از زن و مرد جمع شده راه میروند جمعیت بسیار بود بعد از آن بهمراه میرزا
جعفر پسر سرجان تری ویلیام رفته گفتیم اراده رفتن لندن را داریم گفت بهتر است که از راه
وینذار رفته چرا که روز دیگر زن پادشاه را دفن میکنند جنازه او را و هنگام دفن کردن مشارالیها
و غیره خالی از سیر نیست و چون پسر او کشیش همین بود نزد کشیش کلیسای وینذار نوشته
که اگر تواند ما را داخل کلیسای مزبور نماید که هنگام دفن کردن معزالیها در آنجا حضور داشته
باشیم مراسله مزبور را نوشته بمیرزا جعفر داد و با معزالیه وداع نموده بمنزل رفته خوابیدیم
روز دوشنبه غره ربیع ثانی در منزل داکتر پرکول نهار خورده و شب در منزل داکتر کیب شام خورده بعد از چای و قهوه
بمنزل خود آمده عازم لندن شدیم
و اما شهر بات

شهریست از محال سمرست شیر بمسافت صد و نه میل از لندن دارد وجه تسمیه آن این است که از قدیم الایام
در این محل آب گرمی دارد که بجهت دفع امراض نافع است و هر کرا ناخوشی است در آن رفته خوب می شود
و بدین سبب از هر بلاد انگلند مردم بآنجا آمده هنگام تابستان می مانند و از آب گرم آنجا حمام
ساخته اند آب حمامهای مزبور از زمین میرسد زنان و مردان با یکدیگر در یک حمام میروند و از آنجائی
که چندان قبح و حرمتی نباشد زنان پیراهنی پوشیده که همه جای ایشان را و مردان پوشیده نها را در حمام

تماشاخانه بزرگ قشنگی دارد و دیوار آن هم اطاق بزرگ دارد محفل از اعیان مردم شهر که در اینجا رقص
میدهند و جمعی میکنند و همه شهر را با سنگ سفید ساخته‌اند سنگ آن در شهر نیست که از کوه
می‌آورند نرم است که با تیشه مثل چوب آنها را بهر ترکیب و شکل که میخواهند میتراشند همه کوچه‌ها
و خانه‌ها را قرینه ساخته‌اند و فرش کوچه‌ها هم از سنگ است تا حال شهر باین خوبی بجز شهر پطربورغ
بنظر بنده نرسیده است اسکوری دارد در نهایت خوبی و صفا مسمی بکوئین اسکوار که آن خانه‌های
قشنگ با سنگ و قرینه با یکدیگر ساخته‌اند و میان آن چهار دیواری است که انواع نرگس میکارند
و آن را نیز از سنگ ساخته‌اند دور آن خانه‌ها خوب است و در میانه نرگس مذکوره حوض
بزرگی است که آب آن از بیرون شهر داخل حوض مزبور میشود و از این بهمه شهر قسمت میشود
دو کرسنت دارد یکی بالا و دیگری پائین هرکدام ترکیب نصف دایره است اطراف کرسنتهای
مزبور خانه‌هاست همه یک بلندی و ترتیب با سنگ سفید عصرها مردم در آن کرسنتها
آمده راه میروند یک دار الشفا دارد که همه مردم بیماران غربا را در آنجا برده معالجه
میکنند و قاعده اینست که اهالی شهر مطلق داخل بیمارستان مزبور نمیکنند بعلت
اینکه اهالی شهر خود میتوانند طبیب و غذا و دوا از برای خود پیدا کنند و اگر بیماران اهل شهر را
داخل دار الشفای مزبور کنند جای بیماران غربا در آن تنگ میشود تخمینا طول آن دویست قدم طبقات
آن است و چند طبقه است یکصد [illegible] ناخوش [illegible] دار الشفا هم مانند بجز این دار الشفا
چند دار الشفای کوچک دیگر دارد که اهالی شهر هر کس فقیر است و قادر بتحصیل غذا و دوا نیست نگاهدار
تخفیف است در آنجا رفته همه چیز از برای او مهیا و فراهم است
چند مکتب خانه عام است که از اجرت اسکول مزد میدهند اطفال فقرا را بطریقی که در لندن
متوجه میشوند در آنجا برده تربیت میکنند و نیز چند خانه است که پیرمردان و پیرزنان فقرا
و اشخاص ناقص الاعضا که قادر بتحصیل معاش نیستند در آنجا برده نان و خوراک و لباس و مکان
خوابیدن بآنها میدهند یعنی مادام حیات و کتابخانه بزرگ عظیمی است که هر کس بآنجا رفته
هر کتاب بخواهد گرفته میخواند یک کلیسای بزرگ در نهایت خوبی دارد و بجز آن چهار
کلیسای بزرگ بجهت عبادت مردم دارد و سوای آنها چند جای بجهت عبادت سایر فرق
ساخته‌اند که موافق قاعده و مذهب خود در آنجا رفته عبادت کنند رود ایوان از میانه
شهر میگذرد و در بعضی جاها از زیر کوچه‌ها میگذرد و کسی نمیداند که آب رود در آنجا هست یا نه
رود مزبور کمی بزرگ است که کشتی در آن کار میکنند چندین پل بجهت عبور مردم در آن
ساخته‌اند قهوه خانه و مهمانخانه بسیاری دارد و بازارش در نهایت صفا دارد و دکانهای
آن در نهایت پاکیزگی و سلیقه است هیچ گدا مطلق ندارد هر کس دولتمند است و قادر
بنگاهداشتن کالسکه است خود کالسکه نگاه میدارد لیکن در کوچه‌ها این چیز چیزی که یکنفر از عقب
دیگر از جنس مردم را در چیز مزبور گذارده اگر از نیم میل زیاد نرود [illegible] یک شیلینگ میدهد
هوا از [illegible] هزار دو پانصد و سی خانه دارد و جمعیت باشندگان [illegible] از [illegible] میشود
یکنفر میئر و یا حاکم دارد و هشت نفر الدرمن و یکنفر [illegible] دارد و بیست و چهار نفر
کونسلر که کار ترتیب و نظم امورات شهر میپردازند
و دو نفر ممبر و یا وکیل شهر را از باث بلندن میفرستند که با امورات شهر رسیده و در کمال [illegible]

روز سه‌شنبه

مطابق دویم نوامبر دو ساعت بعد از نصف شب از باث روانه وینذار شده هنگام صبح دیگر از قهوه
خانه‌ها بجهت نهار پیاده شدیم چون زیاده از یازده دقیقه هیچکس اذن نداد که در نهار نماند و هر کس زیاد
ماند کوچ او را گذارده میرود بنده ساعت خود را از کمر بیرون آورده که ملاحظه وقت را کنم بعد از نهار
شق کوچ بان تعجیل نمود که باز سوار شویم هنگام رفتن ساعت طلای خود را جا گذارده بفاصله [illegible]
اطلاع بهمرسید بنده که ساعت را گذارده ام چون کوچ مزبور کمال تعجیل میرفت و فرصتها اگر بنده [illegible]
بان داده جرات مراجعت نمیکرد و نه در این دقیقه تا مدتی بنده را یقین شده که ساعت مزبور
از کف رفته است بالجمله بعد از آنکه ده میل راه از قهوه خانه مزبور دور شده اسبها را عوض
کنند هنگام عوض کردن اسبها بکوچ بان مراتب را اظهار نمودم [illegible] گفت مطلق عیب ندارد
البته فردا ساعت شما را خواهند آورد در اینجا هر کس این صفحه را ملاحظه کند دیانت و امانت داری و صفای [illegible]
انگریزی را [illegible] خواهد که بچه مرتبه است شق کوچ بان دیگر از اینجا سمت باث میرفت و نوبت آن این بود که فردا که
از روز در وینذار میرسید کوچ بان او سفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد [illegible]
رفته رسما بمنزل خود رفتیم فردای آن روز بوقت معین ساعت مزبور را کوچ بان آورد و بنده قدری
وجه باو دادم بالجمله نوکر قهوه خانه ساعت که چهار اشرفی [illegible] علو قیمت داشت طمع نکرده اگر پس
نمیداد و نه بنده ساعت مزبور را بدست او سپرده بودم و نه شخص صاحب بود و داشتم و نه ادعایی
میتوانستم ساعت مزبور را از او پس گیرم و اینجا [illegible] که بجز پاک نیتی و راستی شخص قهوه چی
چیزی دیگر باعث پس دادن ساعت مذکوره نبود خلاصه در شش ساعت از ظهر گذشته بقهوه خانه
قریب [illegible] میل وینذار توقف نمود رخت خواب لها را بدر کردیم بعلت اینکه مردم از اطراف
بلاد در آنجا آمده که تشییع جنازه زن پادشاه را کرده باشند و اجرت هر رخت خواب یک اشرفی [illegible]
مطالبه میکردند اگر وقت دیگر بود دوازده چنین رخت خواب یک اشرفی بود از باث الی این قهوه خانه
هشتاد و هفت میل است شام در اینجا خورده شب خوابیدیم

روز چهارشنبه

مطابق سیم شهر نوامبر هنگام صبح نهار کرده و از آن پس بدیدن سر ویلیم هرشل که منجم بزرگ
انگلند که در حوالی این قهوه خانه دارد رفته معزی الیه از اهل جرمنی است پادشاه [illegible] در بعضی
ساخته است یعنی [illegible] سر ویلیم هرشل مزبور و اختراعات جارج ثالث که دوربین مزبور
[illegible] طول دارد و عکس عرض آن که عبارت از سیزده ذرع طول و یک ذرع دهنه آن است
در سال ۱۷۸۱ عیسوی سر ویلیم مذکور ستاره سیاره جدا کرده است نام آن جارج سیدس
گذارده ستاره مزبوره دوره فلکی را هشتاد و دو سال یکمرتبه طی میکند و بعد مسافت او
بزمین دو مقابل زحل است و با چشم بیرون دوربین ستاره مزبور دیده نمیشود داکتر [illegible]
شرح در اینخصوص سر ویلیم هرشل نوشته و خود مشهور شده که دوربین مزبور را بما نشان داده باشند
در درب خانه سر ویلیم هرشل نوشته و داکتر [illegible] را نزد سر ویلیم فرستاده معزی الیه [illegible]
نوشته مذکوره پسر خود را بدرب خانه فرستاده ما را داخل باغ و دالان کرده عمه دارد که مشار الیها نیز
مهارت تام تمام در نجوم دارد بلکه اکثر مردم چنین میدانند که ستاره مزبوره را مشار الیها پیدا
کرده مشار الیها با زن سر ویلیم نزدیک ما آمده تعارفات چند بجا آورده و از آن پس سر ویلیم آمده
پیرمرد در هشتاد سالگی نزدیک ما آمده لرزان و خیزان تعارف کرده با ما گفتگو کرده و عذرخواهی [illegible]
که مرا بعلت پیری همراه شما نمیتوانم کنم پسر من همراه شما خواهد آمد و آنچه لازمه است ارائه خواهد داد

در این تحقیقات نخواهیم بشنوان ... اسکند و تحفه ... خواهید و ما شکرگذار جهان او شدیم و اتفاق
از وضع رفتار و گفتار سردار بیم هر شکل مزبور و ... ما مهمان ... ازاد و بهمراه بنده بهمراهی پسر سردار بیم
نزدیک ... در این مزبور رفته مثل منجنیق حرف بلند ... ساخته ... مذکوره را در آن بسته ...
دیگر که از آن گو ... ساخته بود ... خطر ... و گفتگو ... در ...
شکرگذاری ... گفته بود ... از آنجا داخل ... شدیم ... پسر ... مرزا ...
بهست گرفته از شخص سوال خانه ... وخدا ... که در خانه او را کو ... گزاده اند
جواب داد که ... در خانه نیست میرزا جعفر نوشته مزبور را در خانه او گذارده با ... ۳۷
ظهر ... خواهیم آمد ... جواب ... دادگی و از آن پس بهمراه ... رفتیم
خورده ... خوردیم و از آن پس مراجعت به درب کلیسا ... اتفاق خانه کشیش مزبور ...
کلیسا بود در آن وقت چند نفر سرباز در درب کلیسا ... ما را مانع از دخول شده ... از رفتن
در کلیسا شده ... هنگام شخص میرزا جعفر را دیده داخل ... گفته الله ... دیگری ... دار
مزبور گفته بود که ... غریب دو کاغذ رخصت نامه ... داد و میرزا جعفر را ... غریب
معروف ... دانسته ... داده ما ... کاغذ رخصت نامه رفته ... و دیگری از ما رخصت نامه
میخواهد بنده میخواستم با او ... حرف بزنم میرزا جعفر بنده را مانع از گفتگو گشته ... با ...
اگر ... بعقب کشیش این کلیسا فرستم جواب ... خواهد داد ... مذکور آدمی بعقب کشیش ...
فرستاده ... از آن شخص ... میرزا جعفر ... مزبور نوشته که رخصت نامه
از برای میرزا جعفر فرستد و کشیش مزبور در این روز ... رخصت نامه پیدا ... وجود در
کاغذ ... میرزا جعفر مذکور ... چنین یافته بود که میرزا جعفر طلب همین است
که ... نوشته بعد از آنکه آدم ... کشیش رفته ... کاغذ ... آمده
آمده رخصت نامه ... میرزا جعفر داده و ما را ... کلیسا برده از ما عذر خواست که
او را مقدور نیست که رخصت نامه دیگر پیدا کند ... از ما ... دیگری داخل کلیسا
شود میرزا جعفر ... در این ... که بنده در کلیسا رفته ... او رفته بعد از ... و
قرار چنین دادیم که میرزا جعفر داخل کلیسا شده لیکن ... ساعت ... گذشته ...
که جنازه زن پادشاه را داخل ... بنده رخصت نامه را در دست گرفته داخل
کلیسا شدم کلیسا ... که هر کدام از پادشاهان ... را
فوت ... در این کلیسا دفن میکنند در این روز درب و دیوار سقف کلیسا مزبور را
سیاه پوش ... سیاهی ... در کلیسا مزبور ... هر یک از بزرگان ...
... در ... نصب ... در اطراف کلیسا ... صحن کلیسا ...
که هر مرده را در صندوق گذارده صندوق را ... در دخمه مزبوره میگذارند ... دخمه
مزبور ... صورت بزرگ در چهار گوشه کلیسا ... نقش ...
چنین صورتها بنظر بنده نرسیده از کلیسا مزبور بیرون آمده از درب کلیسا ... صحن
کوچه ... از ... اطراف کوچه را ... نصب ... پوشیده ...
آن کوچه را ... سیاه ... بنده ... صحن ... آورده ... در ...
ساعت بعد از ظهر بمنزل ... مراجعت ... کلیسا ... در صحن کلیسا ...

که بزرگ خانه فراموشان بود و بنده را دو مرتبه از مراتب مزبوره رسانیده مرا دیده مذکور ساخت که
یک هفته دیگر عازم بایران هستید و فردا فراموش خانه باز است اگر فردا شب بیائید ... مراتب
مرتبه او ... میدهیم و اگر نه تا وقتی بایران بروید خواستم زیاده در خصوص ... گفتگو کنم
فرصت نشد اگرچه در وینه زاد محل نشیمن پادشاه است و عمارات عالیه در اینجا است و پادشاه
بالفعل در اینجا توطن دارد و فانهای پادشاهی را دیدن از ... غریب ... بلکه ... بود
لیکن بلا حفظ فراموش خانه و دیگر بعلت آنکه ... را ... میکنید باید هفته دیگر عازم ایران
شوید باجمله مصمم باین شدم که فردا صبح ... عازم لندن شوم بعد از آن ... که
شخص ... که با میرزا جعفر ... داشت ملاقات گفته سوال کرد که رخصت نامه
در دست داریم گفت زیاده از ... نخواهیم گفت ... بخاطر میرسد عرض که ...
... این است که در رخصت نامه شما نوشته ... این نوشته را گذارند داخل
کلیسا ... دقیقه ... حرف سین در آخر آن گذارده
اگر ... حرف سین در آخر رخصت نامه شما زاید کنم که ...
... باشد ... حرف سین زاید ... ساعت ... از
گذشته ... همراه ما آمده اسم ما را ... ایرانی برده و ... ترجمه ما ... داده ...
دیگر ... داخل کلیسا شده در بالاخانه ... کلیسا
بهترین جا ... پیدا کردیم و از آن پس ... مردم ... تشییع جنازه شده اول
... هر کدام دستمالهای سیاه بدست ... داخل کلیسا شده و از آن پس
اعیان و بزرگان ... لباس سیاه در بر و از آن پس جنازه مزبوره را ... کشیده در ...
آرام آمده و هر فردی از افراد ... شمع سیاهی در دست داشته ...
پادشاه ... کلاه سیاه در بر ... آمده و از آن پس ...
که ... پادشاه ... با هفت نفر برادر و چندین نفر ... بزرگان ... آمده
در ... همه لباس سیاهی در بر ... هزار نفر ... جمع ... در نهایت آرام
جنازه مزبوره را در دخمه آورده ... کشیش ...
... حضور داشته ... متعلق ... همه ... هر کس دعا
... خواهند ... کلیسا ... مردم همه در ماتم ...
با ... دست داده ... در دخمه گذارده ...
... از کلیسا مزبور بیرون آمده باران ... در ... کشیده
... عت ... گذشته وارد بمنزل ... شده خواهیم

دارالسلطنه وینه زاد

وینه زاد شهر ... است از ... دو میل ... ند
... قلعه وینه زاد در ... واقعست ... شهر ...
یکهزار و یکصد درب خانه دارد ... هزار نفر جمعیت دارد ... نفر ... شهر شده
وینه زاد ... سلاطین است ... بالفعل پادشاه ... در این مکان توقف دارند
پادشاه ... است او ... دیوار ... که ... بخواهد ...

جلالت [illegible] که جنم او مطلقا عادل است اگر چند وقت او ضعیف خیالی چیزی میشود به او فرانسه و همانند طفیلی از دختران [illegible]
سرپرست اوست و حکیم بزرگ پادشاهی در هفته دو دفعه می‌بیند او مریض و چون بنده زیاده ازین چیزی از اوضاع
و بیمار اطلاعی ندارم زیاده بر این چیزی قلمی نمی‌شود

روز چهارشنبه — مطابق چهارم نوامبر هنگام صبح از مهمانخانه مزبور سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد لندن گردید
و چون روزی بود که بنده بایست داخل فراموشخانه شود یک ساعت بعد از آن که دو ساعت از ظهر گذشته باشد داخل فراموشخانه
شده و هشت ساعت از ظهر گذشته بعد از اتمام از فراموشخانه بیرون رفته و شب همراه کوچ [illegible] میرزا رضا و میرزا
سیم — جعفر را در آنجا دیده مذکور ساختند که ده روز قبل شخصی از [illegible] میرزا ابوالحسن خان رسید [illegible] که چون عالیجاه [illegible]
[illegible] الامر قدر بندگان [illegible] که از دولت [illegible] اسلامبول رفته و از آنجا بولایت فرانسه رفته و از آن پس
بانگلستان آمده باشد و مدت پنج شش ماه آمدن معزی الیه طول خواهد کشید و هنگام خروج از دارالسلطنه تبریز بندگان
اشرف والا روحی فداه نایب السلطنه العلیه رقم مجدد فرموده که کتب نامها را روانه ایران سازد لهذا حال معزی الیه
رقم مزبور را بعینه فرستاده سرجان [illegible] بدولت انگریز نوشته که تدارک ما را دیده به نحو روانه ایران سازد و عالیجاه
قولونل خان نیز رقیمه از بندگان قائم مقام رسیده که ما را برگردانند و معزی الیه حسب الفرموده جناب انگریز در دیده
تدارک سفر ما گردیده کشتی دیده که ما روانه شویم و داکتر [illegible] عالیجاه سرگور اوزلی را دیده و گفتگو نموده که [illegible] ما همه
ناتمام است و قطع نظر از آن زمستان در پیش است و هیچ تدارکی درست نیست با جمله قولونل خان سیاهه تدارک
ما را بدولت انگریز نموده بقدر نگهدارد و باز قدر توان میشود [illegible] تدارک سبب [illegible] در سال‌ها شده دیگر
او را نیز با کارگذاران دولت انگریز گفتگو گفته که الحال میرزا ابوالحسن خان [illegible] گذارد که در لندن
مانده بعد از ورود معزی الیه انگریز الحقیقه بندگان را حتی صلاح دانند که ما بایستیم بعضی یک [illegible] دیگر [illegible]
هنگام تابستان کشتی در نهایت سهولت [illegible] با اسلامبول رفته و از آنجا نیز به سلامتی بایران خود
رسانیده باشیم و از نیفتد دولت انگریز حکم بقولونل خان فرستاده که ما نشسته و دیگر الحال ورود میرزا ابوالحسن خان
ما را نگذارند در انجو الا توقف کنیم بعد از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا و داکتر [illegible] را یقین
این شد که رفتن ما بایران جزم است با خود اندیشه نمودم که بجز تحصیل [illegible] چیزی از اینجا بایران
برم که بکار دولت علیه ایران شاید خوب باشد و مدتها بود که خیال بردن چاپ و صنعت با سمه در
سر من او فتاده بود چند روزی بعد از آن بلندن رفته عالیجاه قولونل خان را دیده کیفیت را باو معلوم
نمودم این مطلب را پسندیده و از آن پس مستر [illegible] نامی که او استاد چاپ سازیست بعضی معرفی
با استاد که انجیل را در زبان فارسی و چند زبان دیگر و سایر زبانهای غریبه چاپ میزند دیده که هر
روزه دو روز دو ساعت بنده در کارخانه او رفته من البدایه الی النهایه چاپ را آموزند و از آن پس
خانه در حوالی کارخانه ان دیده اوطاق نشیمن و اوطاق خواب و اوطاق دیگر که به معلم فرانسه طی کرده
مستر بالفور که در زبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده که الحال و الحال یا در منزل من شب و روز
خوراک و منزل و خواب او در پیش من بشد و اجرت هفتگی با او طی کرده مشارالیه در نزد من باشد
این امورات را از قولونل خان [illegible] کرده مشارالیه پسند کرده بعد از آن از دولت حرکت نموده روانه لندن شدم

در روز — در لندن در [illegible] منزل [illegible] وارد در پنج ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته
الی دو ساعت قبل از ظهر در نزد مستر بالفور زبان فرانسه خوانده و از آن پس نهار کرده و پس از آن

مجدد درس خود را خوانده و از آن پس الی دو ساعت بعد از ظهر کتاب دیگر فرانسه را خوانده و از آن پس
لباس انگریزی در بر کرده بمنزل استاد چاپ رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ
مانده و از آن پس بیا از مهمانخانه شام خورده و از آن پس بمنزل برگشته بعضی از تواریخ روم و گریک و روس
و ترک و ایران و هندوستان بزبان انگریز خوانده و بعضی از فرانسه ترجمه بزبان انگریز نوشته الی نصف شب
و از آن پس بخواب رفته و در هفته یک روز بعض روزها یکشنبه که روز تعطیل است درس نخوانده و یکشب
در هفته بمهمانی و یا به تماشاخانه رفته و اگر هر کسی در میانه هفته بنده را دعوت بمهمانی مینمود عذر می‌آوردم
+ با جمله همه روزه مستمرا درس فرانسه میخواندم و کتابی نه میرفتم مستر بالفور هم بتدریج با عالیجاه قولونل خان
خصوصیت بهم رسانیده بالاخره معلوم شد که در دو سال قبل کشتی [illegible] از قول بنده سخن [illegible]
پیش در نزد قولونل خان گفته بود مستر بالفور به بنده گفته و بنده گفتم در مقابل او گفتگو کرده معلوم شد
که بنده مطلق نه بر بعض رزدن ما او جایی و ابرو او بوده ام و نه یک حرف گفته و الحق سخن جابجا
هم هرگز به بنده نوشته ملکه مستر بالفور گفته بود که امر بر من مشتبه شده با جمله بنده مطلق
تفاوت در رفتار خود نداده بهمان نحو با او سلوک نموده مشغول کار خود بودم
و از جمله اشخاص که بالفعل در لندن بدست ابن الوقتی قوم انگریز گرفتار شده شیخ محمد الدین علی‌الله [illegible]
مشارالیه از جمله اعلام و قوم هنود بود در ایام طفولیت بشرف اسلام مشرف شده در خدمت نواب
ایاز علیخان نواب بهادر آمده و مدتها در خدمت معزی الیه بوده و هجرت از منسوبان نواب معزی الیه را
تحفه نحف در آورده در اوقاتی که نواب حیدر علی و پس از آن تیپو سلطان والی ملک دکن را با طایفه
انگریز نزاع بوده چون ملک بهر نور از جمله توابع ملک دکن محسوب میشد نواب [illegible] الدوله از
راه بی‌حقوقی و نمک ناشناسی با تیپو سلطان حق نمک او را فراموش کرده ملک بهر نور را بدست
طایفه انگریز داده و خود خدمت کمپانی هند را ترجیح بولینعمت خود داده سرداران قوم انگریز
نور [illegible] بنهاده که کمپانی هزار روپیه در ماه مواجب باو قرار داده و پس از آنکه
نواب تیپو سلطان را مقتول و ملک دکن را بحیطه تصرف در آورده ماهی ده هزار روپیه قرار داده و
[illegible] باو داده که اولاد او بعد از او مواجب مزبوره را هر ماهه گرفته باشند بعد از فوت او
کمپانی هندوستان پسر او نواب فیض علیخان را بجای پدر نواب نموده و مبلغ چهار هزار روپیه ماهانه بر او را
دو هزار روپیه کرده و بتدریج بنابر رفتار با معزی الیه گذارده و در ماه چهار او را هزار روپیه رسانیده معزی الیه
سابق مقروض شده چاره او بجایی نرسیده نوشتجات شرح نوابی چند را قرار داد جات کمپانی را
- نواب فیض علیخان بدست شیخ محمد الدین داده شکایت نامه از حضرات کمپانی هند بانگلند نوشته
شیخ مشارالیه مدتی است بانگلند آمده و بعلت اینکه صرفه بیقوم انگریز ندارد که دعوای او را بشنوند بمجلس
متحمل او نمی‌شوند این است کار معزی الیه و بعلت اینکه مشارالیه در انگلستان غریب است با انجمن امید [illegible]
نوکر و کلفت نوایبنده نواب موصوف میرزا میر افضل علی بانگلند آمده با اخراجات کمپانی در کار عجز او را
میکنم و دومی کار خود مشغول هستم مشارالیه مرد لیست زیرک و عاقل و دانا و ادیب و خوش روی و مهربان
همراه با دکان همراه بنده او را دیدن میکنم و همه روزه به تحصیل مشغول هستم و بی‌پرده [illegible] میبردم تا آنکه خبر ورود
بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه روز افزون ایران در فرانسه رسیده و بنده عریضه ارادت آمیز
مشعر بر اظهار عقیدت و شوق ادراک خدمت معزی الیه معروض داشته و نوشتجات سرگور اوزلی
بولایت فرانسه فرستاده منتظر ورود معزی الیه بودیم بعد از چندی بتاریخ پانزدهم [illegible] خانه مجلس [illegible]

از دولت انگریز معین کرده هشت نفر نوکر و کار ریگاری از ایران معزی الیه از دولت انگریز قرار داد که هر مستر سورد
که سابق ایلچی دولت ایران بود جهانزار عالیجاه میرزا ابوالحسن خان قرار داد کرده مستر سوریه الا بندر دود
که یکی از بنادر انگلند است رفته منتظر ورود خان معزی الیه بوده
در روز سه‌شنبه هفتم اپریل عیسوی ۱۸۱۹ مطابق بیست و نهم جمادی الثانی هجری ۱۲۳۴ در هنگام عصر هفت ساعت از ظهر گذشته عالیجاه میرزا
ابوالحسن خان وارد بلندن و بخانه سیر [illegible] در خیابان استریت رکال اسکور منزل گزیده و یازده ساعت از ظهر
گذشته میرزا جعفر بمنزل بنده آمده مذکور ساخت که بمیرزا بندگان ایلچی رفته خر [illegible] روز دیگر همه
حضرات ایرانی بهیات اجتماع بخانه معزی الیه رفته باشند لهذا روز دیگر هنگام ظهر بمنزل
لاجوردی رفته و از آن پس او را برداشته بمنزل میرزا جعفر طبیب رفته همگی بمنزل ایلچی رفته
بعد از ورود در خانه معزی الیه تخمیناً بفاصله ده دقیقه در اوطاق دیگر تشریف آورده از هر کدام
سوالها کرده فرمودند و الله هر کدام در هر کاری [illegible] هستید بنده گفتم اگر حالا زیاد باشیم زیاده تحصیل کرده
کامل میشویم و هر کدام علی قدر مراتبهم در تحصیل و خدمات مرجوعه به خود ساعی بوده از آن پس هر کدام
بمنزل خود برگشته میرزا جعفر و میرزا رضا بولیچ رفته و بنده در شهر ماندم چند روز از آن گذشته
روز دوشنبه مطابق سیم رجب اوستاد محمد علی شرحی به بنده نوشته مشعر بر اینکه بندگان ایلچی فرموده‌اند فردا باید
عازم ایران شوید بنده بخدمت معزی الیه رفته عرض کردم شما فرموده‌اید که با بیر [illegible] روانه ایران
شویم فرمودند حسب الحکم نواب والا نایب السلطنه است که زود مراجعت کنید عرض کردم خواه
کامل باشیم و خواه کامل نباشیم فرمودند بلی مراد مطلق رجوع به تکمیل شما نیست بنده هیچ چیز جواب
نگفته بلکه اینکه بنده هم حاضر هستم و قتیکه حضرات دیگر حاضر هستند که رفته باشند بنده هم میروم
از آنجا بیرون آمده کیفیت را بمیرزا رضا و میرزا جعفر نوشته ایشان را بشهر آمده روز دیگر هر دو با هم
ایلچی رفتیم اتفاق ایلچی انجیر که در این اوقات با ایلچی کری سیولا آمده بود بمیرزا بندگان ایلچی آمده
بود و سرگور اوزلی نیز وارد با وطاق شده و همه گذشته ایلچی خود با وطاق تشریف آورده بود
از اینکه همه بی نقشه ما را حکم بنشستن نزد ده میرزا جعفر و میرزا رضا و بنده از اوطاق
بیرون رفته بنده بخدمت رضا عرض کردم که از جانب بنده وکیل هستند هر چه بندگان ایلچی حکم
کنند و شما قبول کنید بنده هم قبول دارم و اطاعت میکنم و خود بمنزل خود برگشته ایشان را ملاقات
توقف کرده بعد از رفتن ایلچی انجیر بخدمت ایلچی رسیده گفته بودند که ما شنیده‌ایم شما حکم فرموده‌اید
که از این شهر بیرون رویم هنوز کتب و اسباب از برای ما ابتیاع نشده فرموده بودند هر چه کتاب
و اسباب از عقب شما خواهم فرستاد جواب داده بودند که مصارف اسباب را باید از اوستاد
آموزیم و کتاب را خود انتخاب کرده باشیم سرگور اوزلی تصدیق بقول ایشان نموده و مستر سور
نیز از سوی مصدق شده بالاخره قرار داد چنین شده که یک ماه دیگر همگی در این ما نمره کتاب سیم
و اسباب ضروری خود را ابتیاع نموده حاضر و آماده شده از آن پس عازم ایران شویم میرزا
جعفر و میرزا رضا بولیچ رفته که یک ماه در آنجا بعضی در قورخانه ولیچ بعضی چیزها از ناتمام را تحصیل
کرده و از آن پس بر چنیم رفته علم نقب و کار خندق را آموخته و از آن پس بشهر آمده تدارک
خود را ببینند و بنده بمنزل خود رفته چون با اوستاد خود مستر بالفور شرحا گفته بودم که اما هنگام
ورود بندگان ایلچی در نزد من بانزده ساله الیه [illegible] در هفته جولای از اوایل فرانسه کوه طه
لاجوردی بجهت تعلیم فرانسه گرفته ایشان الیه هر روز دو ساعت آمده بنده را درس داده

بیست و یکم روز پنجشنبه هجدهم شهر مطابق بیست و یکم رجب بندگان ایلچی با کمال استقلال بخدمت نواب پرنس ریجنت
رفته شش کالسکه شش اسبه از سرکاری پیرس خانه معزی الیه آورده کالسکه میرزا محمد علی برادرزاده او
با نامه همایون بندگان ظل اللهی در پیش پیش میرفت و کالسکه دیگر تحفها و اسبها را شاهی را
که آورده و کالسکه دیگر شش نفر از نوکران ایلچی و کالسکه دیگر خود ایلچی و مستر سوریه در جای بود که اکثر مذکور
میشد یکی از ذرایع خانها برگشت و از در سر خانه ایلچی الی خانه پرنس ریجنت همه راه‌ها سربازان
و سواره و دهیران ایستاده بند موسیقی در پیش پیش با علم و طبل و کلیکیه و جلال معزی الیه را
با کمال احترام داخل خانه پرنس نموده و معزی الیه را نوع احترام نموده که گویند الحال
هیچکس از ایلچیان مگر الکسندر بادشاه روسیه چنین احترامی ننموده‌اند
در روز چهارشنبه بیست و چهارم مطابق بیست و ششم رجب ایضا شرحی از قرلونی خان رسید که حسب الامر ایلچی این
که در سیم ماه جون که عبارت از یازده روز دیگر باشد کشتی عازم اسلامبول است و همراه آن
روانه ایران شوید ایضا گفتگوی با گرندر معروف نموده و مشار الیه با ایلچی حرف زده چون اسباب همه
تمام نبود لهذا در اندیشه عالیجاه قرلونی خان تحصیل نمود که دو دفعه ثانی که کشتی عازم اسلامبول است
ما را روانه نماید اگر چه بندگان ایلچی نا راضی بود لیکن بعلت اینکه اسباب همه مهیا نبود راضی با موقوف
شده و هر یک بتهیه اسباب خود گردیده بالجمله هر کدام در تهیه اسباب سفر بوده
روز شنبه بیست و هفتم مطابق بیست و نهم رجب از بعضی استماع افتاد که اوستاد محمد علی دختر از کسبه اهل انگریز گرفته بعد کلیسا
برده موافق شرع و طریقه انگریزی مشار الیها را بعقد خود در آورده بنده کیفیت را به بندگان ایلچی
گفتگو کرده و معزی الیه چندان صلاح ندانست که با او گفتگو کنند عالیجاه قرلونی خان خود نیز با او حرف زده
و بنده در خلوت با او گفتگو کرده بارها نصیحت نموده مشار الیه هست و بدار و دختر مزبوره است و نصیحت بنده
بلکه نصیحت همه عالم بگوش او بادست بالجمله بعد از نصیحت او بسته ز راه او را بسر نقش
کرده از راه عقل برگشته بالجمله در هر باب سعی در اتمام کار خود نموده و هر [illegible] مشتمل بر غربت و رفق
و خود بخدمت بندگان لهذا قرار داد که از اعظم قوام مقام دولت علیه معروف و مصحوب کپتان مارت برادر مارت
صاحب دار السلطنه تبریز معروف و مصحوب مارت صاحب از اهل خود و چون در این اوقات مستر
رابرت از دوانشیر مولد از وطن بیست میل راه طی کرده آمده بود که بنده را دیده باشد و در بنده منزل
توقف داشت بنده را امید با آن بهم رسید که مدرسه کمبریج را دیده باشم در خدمت ایلچی معزی الیه
اجازه از او خواستم که بمدرسه کمبریج رفته و معزی الیه بنده را رخصت داد که با ایشان رفته چون اکسفورد را
دیده ام مدرسه کمبریج را نیز دیده باشم و از آن پس با عالیجاه قرلونی خان گفتگو کرده و معزی الیه نیز
صلاح در آن دانست که حالا که در این ولایت مانده مدرسه کمبریج را نیز دیده باشم لهذا
روز دوشنبه بیست و نهم جون مطابق شانزدهم شهر شعبان را با مستر رابرت ابراهیم و بنده عازم کمبریج گردیده در این روز کوچ را
بعینه مثل دنیا دیدم فرضاً هر دو زن با طفل خود داخل کوچ شده با حضار طریقه مخالطه و مصاحبت را
لازم کرده بنا بر صحبت و آشنایی گذارده که بیگانه‌ای از کوچ بیرون رفته دیگران را به علت [illegible] سیل و ده میل
فاصله دارد در هنگام عبور کوچ در راه آمده منتظر باشد و همچنین در هر کوچ ده بیست بیست کوچ‌چی‌ها داده بودند که
در بیرون خانه خود رسیده از نه کار خود میرسد و دیگر مراد ایشان لیکن دنیا رخ داد منظور آیه بعلت اینکه همه با یکدیگر
در نهایت ادب و عطوفت و الفت بوده و کمال مهربانی نمودند از لندن الی کمبریج خانها زیبا و در عرض راه بود که در پیش
آنها باغهای بزرگ گلهای رنگارنگ کاشته و سبزه است و اکثر عرض راه سبز و خرم است بهار و خضرا

عرض کرده از لندن الی کمبرج پنجاه و دو میل راه است چهار ساعت از ظهر گذشته داخل کمبرج شدیم هنگام رسیدن
کوچ ما نشسته هفت نفر در بالای کوچ نشسته بعضی از آنها آزار دیده لیکن سه نفر کم سن زرد و افتاده حرف
کار زنند که خیلی بد گل و بد روبت بود و بنده نشسته بیک کوچ افتاده و در سر آن نشسته مردم را بخاطر چنین رسید
که زنی هر که در میانه آن نشسته اند البته آزار دیده بلکه مرده اند جمعیت عظیمی از هر سو دور کوچ جمع شده
و چون ما هر دو بیک طرف افتاده زن که مزبور را اظهار نازک مزاجی و ظاهر داشته از او سوال کردم که کدام
عضو از اعضای او را ضرر رسید گفت همه اعضا مردمی که در دوره کوچ جمع شده بنا با احترام که مطلق ندارند
ولایت لطیفه نسوان فیمابین اولاد و اولیاء شان را الیها را بیرون کشیده بعضی از سر بالا و بعضی بیرون برده و دیده
غافل از اینکه زنان این ولایت مطلق زیرجامه در بر نپوشیده نه چشم بود که از زانو الی کمر او بیرون جاهای
مرئی بود منظر زشت و خطرناک بود از بیرون زن مزبور مردم سعی در بیرون آوردن بنده کردند چون
منظر مرده های [illegible] بنده یکدفعه کلاه و لوت من پیدا شده و از آن بی صورت عجیب و خیالی [illegible]
بنده بیرون آمده قدری طولی در لباس غریب و کلاهی و رخوتی که هرگز هیچکدام در خواب ندیده بودند
وحشت و اضطراب در آنها یکدفعه بدل بخنده شده از هر سو صدائی بر آمد و از هر کناره آواز آمد
بنده سعی کرده که بدون تحقیق از میانه مردم بیرون کشم اتفاقا مستر [illegible] نام مدرس زبان عربی که نیز بنده
بتوسط او بکمبرج رفته ام در آن منظر بنده ایستاده بود نزدیک بر بنده آمده و قریب آن جا که آن کهنه مرا برده
چون سعی داشتم که زودتر رجوع از کوچ زمین افتاده مجددا مردم شروع بخنده کرده بنا از سعی تحقیق را بکار کشیده
اگرچه مطلق درد در اعضای من نبود و جای بنده قشنگ نشسته لیکن در آن آرام گرفته که مردم از آن بیرون
شوند و دوکان مزبور نشسته و ولایت قرار داده است یک بدگیری میکنند این مالک قدیم است و با خلقه
عذاب و دیگر گفته این کهنه آدم دریائی و دیگر گفته افرد و قاصد حضرت عزرائیل است و هر دفعه
که یکی از الواط مزبور مرا بطرف مخاطب میشد بعضی یکدفعه شروع بخنده میکردند بنده شوق داشتم را
در آن دیدم که کهنه را زبان بخنده دادند هیچ حرف نگفتم و مستر را بیچاره کاهی میترسید که شاید خنده‌ها
از گفتگوی مردم ناخوش آید بنده گفتم بنده شاهزاده کان این ولایت عزیز تر نیستم که عوام الناس انها را
سنگ رسیکنند و قطع نظر از زن هیئات و صورت من در بیرون آمدن بآن جسم انکار بی خنده
داشت قدری خفه و دوستانه دوکان واردی مستر را وزن آن خنده بیرون قهوه خورده بیرون آمدیم و ملبوس
تبدیل کرده و بخانه مستر را رفته شنل‌ها الیه در مدرسه سیر کلوین کالج مدرس علمیات است و الیه جوانی چهل ساله
بر شخص نجابت و خدمت اولی عمر بکار برده در هفده ساله گی شروع در تحصیل نموده در زبان لاطین و گریک و فرانسه
تحصیل کرده با تمیز که بیرون از دو ساله در علم ریاضی که اوقات خود را بشغل کاری شغل و شبها تحصیل اوقات
خود را گذرانیده از آن پس با ایتالیا و اسپانیا و جرمن و دوچ و روسیه با تحصیل زبان با کار انگلستان را گذرانیده
هندی را دیده زبان هندی و سنسکرت و ریخته و فارسی و عربی را از او آموخته بطوری که تلفظ الفاظ را یاد
گرفته تحصیل نموده بالفعل انجیل را ترجمه بزبان عربی و فارسی و سریانی و هندی کتابها نموده تعدیل ترتیب
کرده چنانچه الان مدرس عربی و فارسی است زبان لیبادری میداند لیکن هفده زبان دیگر را با کمال خوبی نوشته
و خوانده است الیه ماده الیست که تا کار انگلیس چنین آدمی سراغ ندارد خلاصه چون مشار الیه وعده
بنده را خواسته است در منزل او شام خوردیم دو نفر از بزرگان مدرسه مزبور و یک مستر مندل [illegible] مدرسه
و دیگری مستر [illegible] دار مدرسه مذکور و دیگران هم حاضر بودند بعد از شام و تماشای مدارس رفته از جمله مدارس
مشهور دنیا ترنتی کالج است مدرسه الیست که سراکین نیوتن یکی از فلاسفه انگریز که چشم و چراغ انگلند

بلکه کل سه یک از انگلستان بود در این مدرسه تربیت یافته مدرسه الیست در نهایت بزرگی تخمینا شصت نفر طلبه دارد
معمورت [illegible] از انسان تراشیده در میانه او نشسته است کتابخانه بزرگ عظیمی دارد تا کالج مدرسه سین بزرگ
دیده ام بعد از تماشا رفته بجهت ... منزل مستر را که بکمبرج دیگر خارج از کمبرج است رفته شب در آنجا خوابیده
روز شنبه چهاردهم جون مطابق هفدهم شعبان در آنجا نهار کرده و از آن پس بمنزل مستر مندل رفته بعد از گفتگو تماشای مدارس
رفته و از آنجا در ساعت سه بمنزل مستر را در مدرسه سکوین رفته مستر مندل و مستر ... و جمعی دیگر در آنجا بوده شام کرده
و از آن پس تماشای باغ و بساتین متعلقه بمدارس رفته از جمله کلیسائی که دیده ام که تا حال ندیده ام
کلیسا مذکور است مسمی بکینگز چپل کلیسا مطلق ستون ندارد از او ستاره و بزرگی و عظمت و قشنگی از شرح بیرون
کلیسا ها روزگار است بعد از آن بمنزل آمده در مدرسه سکوین دیگر از حجرات بخواب رفته
روز چهارشنبه پانزدهم جون مطابق هیجدهم شعبان در منزل مستر مندل نهار کرده و از آن پس بجا نامی کادوی رفته [illegible]
مشتی باغ است گرفته کلیها و درختها و سبزیات و دهات کل و درختها در آن سبزه آمده رفته مستر لمبرت نامی از بزرگان
مدارس کمبرج خصوصا ترنتی بنده را وعده خواسته و مستر ... را نیز وعده خواسته و مستر بردن نام که او نیز بزرگ
مدرسه ترنتی است وعده ما را خواسته شب در منزل بزرگان مدرسه بعضی از اطاق بزرگ مدرسه با جمعی کثیر شام
خوردیم بعد از شام تماشای باغ متعلقه بمدرسه مزبور رفته و از آنجا بمنزل مستر مندل آمده خوابیدیم حق مطلب
این است که نوع لطفی که در ایام کمبرج نسبت با احوال بنده مبذول افتاد هرگز فراموش نخواهم نمود
او را مستر را شهرت غریب نواز کرده و ثانیا مستر مندل و مستر ... همه روزه و شب در اوقات خود را صرف
بنده نمودند ثالثا مستر بردن نوع محبت و مهربانی و مهمان نوازی و غریب پروری که با بنده مبذول
داشت هر وقت بخاطر آورم شکرگذاری حس او را مینمایم و رابعا مستر لمبرت پیرمرد نود و دو
ساله در نهایت مهربانی مخصوص اهل کمبرج سر [illegible] خانه ای محبت به بنده کرده و اهل آنجا همه را
روز آخر بچاپخانه خانه فرستاده که نام بنده و قصه احوال از کمبرج را در چاپ نمایند و الحق مطلق ذکر را
باب نکرده و اما در طریقه تدارک مدارس و وظیفه طلاب و اوضاع مدرسه کما هو حقه لازم است
شرح طریقه و قاعده است در آنجا را نیز نوشته ام زیاده تکرار از آن جائز ندانستم

واما شهر کمبرج

شهریست از اعمال کمبرج شیر کمبرج طول آن دو ثلث عرض الا است سیزده مدرسه دارد و چهار هزار و پانصد طلبه و مدرس
و کارگذاران مدارس مزبور در نخستین خانه بزرگ عظیمی دارد که در زمستان جلوس میکنند سی و چهار ذرع
طول آن و پانزده ذرع عرض و یازده ذرع بلندی است خانه مزبور را غرض انوار این کتابخانه که کل
امور در ده در آن خانه قطع و فصل اتفاق میکنند با کتابخانه دارد که از اکثر میگویند که هزار نفر آدم قدیمه
در آن نشسته شانزده هزار تومان خرج ساختن خانه مزبور شده است کتابخانه عالی دارد که از [illegible]
فقرا را در آنجا درس میدهند و دارالشفای بزرگی دارد که فقرا و بیماران را در آنجا معالجه میکنند
کتابخانه مخصوصی دارد که جامع اول از ابنیا در آنجا سی هزار جلد کتاب از هر زبان در آن است
و دیگر ... است میوزیم متبرک دارد و زبان لاطین و گریک و عبرانی و عربی و فارسی
در آنها تحصیل میکنند چهار نفر از ارباب ... مشورت ... لندن میفرستند و نفر وکیل مدارس
ده نفر از جانب ... مواظب چهار ده کلیسا در کمبرج است از لندن الی کمبرج پنجاه و یک میل راه است
کمبرج هزار و پانصد خانه دارد و یازده هزار و پانصد نفر جمعیت دارد
روز جمعه هفدهم شهر جون مطابق بیستم شعبان از کمبرج خروج و وارد لندن شده از قوانین استماع افتاد که در دهم ماه جون

عازم ایران هستیم و بنده بیرون سیر و تماشا می‌رفتم چون در این مدت وقت در کارخانه او همیشه مشغول بعضی
هر روزه دو ساعت در کارخانه او مشغول بودم از ابتدا الی انتها کارها را آموختم و مشار الیه از راه مهرخواهی و نیک
ذاتی و صداقت و راستی و درستی کار خود را به من نموده و مرکب سازی را با وجود اینکه خلاف قاعده است به اتفاق
که مرکب چاپ را مخفی داشته به هیچکس نشان نمی‌دهند معهذا به بنده نشان داده تعلیم داد و از روی او نوع مرکب
با من گفته مبالغ معتدبه اجناس چاپ سازی را با پرس کوچکی از ابزار من خریده و در صدد اجتماع نمود در انبار
ارزانی بود و مقداری از وجه اسباب چاپ باقی بود از نزد او قرض کرده و مقداری دیگر نیز میستر داوتی قرض داد
شده و از سوی قولنل فان اسباب و سایر هر کس را آگاه کرده و میستر ابراهیم که از خوانین به بیرون بنده
آمده بود مراجعت نموده بود و اسباب هر کس را انگلستان فرستاده

در روز بیستم ماه جولای مطابق بیست و ششم ماه رمضان بندگان ایلچی بنده را احضار فرموده فرمودند غلام سیاهی به سمع مبارک رسانیده
همراه خود برده در دار السلطنه تبریز به جناب حیدر علی خان بسپارد و از آن پس نوشتجات چند به اعتمادالدوله علیه
قاهره نوشته و تسلیم بنده نمودند و از آن پس نوشتجات عرایض چند داشته به بنده فرمودند و از آن پس مراسله
به رئیس افندی دولت علیه عثمانی قلمی داشته سفارش ما را در آن قلم و نیز نوشته به جناب سردار روسیه ایلچی بزرگ
دولت علیه انگریز و جناب میرزا فرج الله وقایع نگار دولت علیه ایران مرقوم فرمودند و هر کدام مرقوم فرمودند
که در خراسان کمترین بنده کوتاهی نفرمایند ما را از جهت اسلامبول روانه کنند نوشتجات معروضه را تسلیم
به بنده فرمودند از آن پس به عزم وداع دست بندگان ایلچی را بوسیده معزی الیه صورت بنده را از راه
مهربانی بوسه داده از خدمت معزی الیه مرخص شده چون مذکور افتاد که در این روز عازم هستیم
بعضی از دوستان رخصت گرفتن در هر کدام وداع نمودیم محبتها و تلطفات و غریب نوازیها را هر کدام
که با بنده لطف کرده بعضی خاطر آورده هنگام وداع داغ تازه بدلم رسیده هر کدام عنوان اظهار
دلگیری از مفارقت بنده کرده و بنده از صمیم قلب دعاگو و ثناخوان آنها بوده و خواهم بود
از جمله اشخاصی که خاطر داشته‌ام با بنده داشته دکتر ولیمس نام بود و دکتر ولیمس جراح بوده مشار الیه
و برادر او تشریح خانه دار بود و چند نفر اطفال را لطف و مهربانی به من کرده دکتر ولیمس پیشتر بنده را تحریص
و ترغیب می‌نمود که داخل مجالس شده از طریقه و اوضاع مردم و رسم نشست و برخاست اهل
انگلند مطلع شده و گفتگو کرده و در صحبت با مردم اطلاع بهم رسانیده و بنده با او حرف زده
اگر در این مدت قلیل که رخصت توقف در انگلند داده اند حسب الصلاح سرجان ملکم برای
دیدن رسیده که بعضی اولیای دولت قاهره مرا احضار نکنند و بدون حرف باید برگردم هم
تصمیع نکرده ام که کار باقی عمر خود را صرف ... قادر از صرف ... دلنشین نخواهم بود منفعل
و شرمسار نباشم بلکه لازم حیات در پیش نفس خود خجل هستیم بالجمله در این روز دکتر ولیمس را در خانه
میرزا رضا دیده با وگفتم آیا من حق بودم که در مجالس نمی‌رفتم با اوضاع شما دربارهٔ من صادق بود
که میگفتید در مجالس باید رفت گفت من هرگز خیال نمیکردم که شما را انگریزی و جهت نه ماه
زیاده ممکن باشد در اینجا توقف کنید اینکه اسلامبول باید در مدت ده سال است که باید فرستاده
اگر من میدانستم که زیاده از این نخواهید توقف نمود هرگز شما را ترغیب به رفتن مجالس نمی‌نمودم و فی الحقیقه
تو فیق نبود که چندان با مردم آشنائی نمیکردم و از آن پس با هم دیگر مهربانی کرده الحاصل وداع نمودیم

در جمعه بیست و سیم ماه جولای مطابق غره ماه شوال هنگام صبح مراسله از جناب قولنل فان به بنده رسید که در ساعت
دو که عصر است از روی شفقت از ظهر گذشته باشد همه رفقا و دیگر رفقا که آنها را خارج از شهر بعضی در کنار

رفیق نیز باشد در اینجا جمع شده با هم شام بخوریم و از آنجا همراه یکدیگر بگویند می‌رویم لهذا بنده هم باید در آنجا حاضر شده
باشم لهذا در تهیه تدارک خود کوشیده و میستر داوتی و اهل خانه او را دیده از آنها وداع نمودم مراجعت از آنجا
شیخ محی الدین و میرزا فضل علی که یکی از جانب نواب فتحعلی خان به ولایت آمده بیرون ... آمده حق مطلب
این است که در این عرض نوعی محبت و دوستی که از آنها مشاهده افتاده و از سوی عدم فرصت آنها از نیکوکاری
و رفتار آنها که به بنده زور آور شده که با نهایت گریه برمن دست داد و از آن پس مستر کرات مصلح بنده
و لیفتننت ادوارد و پسر او آمده از آنها نیز وداع نمودم و از آن پس زن صاحب خانه بنده و کنیزان خانه زاد
وداع نمودم گریه بر ایشان دست داده و دختر کبیر بنده اتفاق افتاده برادر العین تصدیق نوشته این نوع
کسی که خود را هیچ وقت هرگز نمیگرید در رسم الفت نمی‌ورزد که صحبت نفاق است با اتفاق
دل مردمان از بین میبرد اگر خود نفاق است چرا اتفاق نمود و اگر اتفاق است هجران نیز زند
بالجمله با دل مغشوش و خاطر پریشان اسباب خود را در کشتی کوچک گذارده و خود در آن نشسته از رود
تمز عبور کرده سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد میهمانخانه شدیم در آنجا شام خورده نان خورده
فورا سوار کشتی دیگر شده نه ساعت از ظهر گذشته وارد کشتی خود گردیده شخصی که از رفقا همراه
کشتی بگویند میرزا جعفر مهندس و میرزا رضا و حاجی بابا و استاد محمد علی و بنده هستیم و اما میرزا
جعفر طبیب چون تحصیل طبابت را از انگلستان نمود و این قلیل وقت در خدمت مرحوم میرزا ...
کامل نموده توسط سرگور اوزلی مستر ... نویسنده جناب اردشیر میرزا ابوالحسن خان
قلمی و عرض کرده بود که میرزا جعفر در خدمت مرحوم کامل نیست چنانچه یک سال زیاده باشند هم در ...
تشریح خانه کامل میشود و هم در دار الشفا خدمت کرده و اگر بعد از آن مراجعت کند منشاء خدمت
که ممکن است خاطر اولیای دولت قاهره بهره یابد است خواهد شد لهذا مشار الیه مانده که در سال
دیگر آید و کارپرداز مشار الیه و حاجی بابا آمده بعد از ده ماه استاد محمد علی زن بعقد خود درآورده بود
اطلاع امر او را تکلیف نموده و بندگان ایلچی نیز خبردار نمودند لهذا او را ترغیب به بردن زوجه
خود نموده و او را امر نمودند از بردن مشار الیها کرده بلکه او را کاملا مشعر به اخراجات
کشتی مشار الیها را نیز کسی میرزا داده و حاجی بابا و استاد محمد علی در کشتی خوابیده و بنده و میرزا
جعفر و میرزا رضا در کشتی نبوده خوابیده تدارک سفر دریا را ما را باید هستیم دیده آنکه هر کدام را
جا رختخواب در جهت خوابگاه تدارکات الی اسلامبول دیده آن شب هر کس در منزل خوابیدیم
در دوشنبه سی و چهارم جولای مطابق دویم شوال چهار ساعت قبل از ظهر از کشتی بیرون رفته یکی بگویند رفته
در آنجا بعضی از آشنایان را دیده و از آن پس مراجعت کرده اول دفعه مستر ... نام که یکی از ارباب
صنعت است که در این ... و ... و اسباب ... و ملاقات که ... مشار الیه
نه توان که عبارات از ... با جا غلو باشد نمود اگر چه اینگونه مطلب را در این مکان
نوشتن خوش آیند نیست لیکن چون بعضی از صاحب بازار ... قلم نموده بود این را نیز
عرض میکنند که مردم همه ... مردمانی درست نمی‌دانند مشار الیه سالها با بنده آشنا
بود این بزرگ داشتم که مشار الیه داده که پاک کند به خیال اینکه سهل بود اما اشرفی خواهد
بود چون بنده را عازم سفر میدانست ... که دو رهین ... اشرفی باجاغلو
مطالبه نمود و سه عدد هزار پیشه گرفته بود هر کدام را با جاغلو قیمت نمود و چون ...
دادم که پاک کند هر کدام را سه با جاغلو مطالبه نمود که قیمت آنها در عرض کمتر از اجرت ...

دنها شده چون قاعده و قانون اینولایت این است که هر کس هر چه بکسی اینولا داده که بسازد اگر اول
دفعه اجرت را از او طلب نکند بعد از آن قیمت آن هر چه بخواهد میتواند گرفت اعتماد الدوله خواهش
وجه نمودم و بنده را مطلق وجهی نیست از نوکران ایلچی که عازم ایران هستند وجه مزبور را قرض کرده
بردن اینکه او را حرف زدن وجه را بداده اکنون تا حال در اینولایت کسی بنده را باین نحو مغبون
نکرده است و از آن پس ماجرا را دیده مذکور ساخت که شخصی مستر ولیم نام از ایران آمده
بنده به دیدن او رفتم بعد از گفتگو مذکور ساخت که در ایران شهرتی دارد که مامورین انگلند شب
و روز مرتکب افعال شنیعه هستند و تحصیل هم نکرده شغل ایشان منحصر به خوشگذرانی است و از آن
پس عالیه از بنده پرسید که چگونه اینولایت را پسندیده اید یا دلگیر از وضع اینولایت هستید یا که
خوشحال هستی که بولایت خود میروی و منسوبان خود را میبینی بنده را از مکالمه او دل زخم گشته
باشیده گفتم بسیار خوشحالم که بولایت خود میروم بجهت آنکه شایق دیدن منسوبان هستم و نه اینکه
از اینولایت سیر هستم لیکن آنچه در دل داشتم یا عشری را بیان کرده و بالفعل عرض میکنم بجهت
گفتم اولا که ما باینولایت رسیدیم ما را دولت انگریز کان لم یکن دانسته و مستر موریه از زاده
به حقوق دیگر فقط شناسی دولت علیه قاهره باین دولت نوشته بود که ما بیرون مصلحت او
آمده ایم و دولت شما از راه ابن الوقتی ما را متحمل نشده و آنجائیکه سوای مستر موریه با ایران
آمده بود بجز سرگور اوزلی همه با ما بی مهر شده مجبور با نکردند ما هم گوشه گیری را بهتر
از همه چیز دانسته بدولت خود عرایض چند معروض داشتیم و همیران انگریزی که در ایران
بودند محض از برای اینکه دولت خود را خوشنود کنند شهرت داده با ما اگر ما را داده
که حرف ما مسموع نشود بلیغ از حضرات مامورین بنده هستم شش روز بعد از ورود
بلندن الی یکماه در نزد مستر بالفور درس خوانده ام و از آن پس الی یکماه در نزد مستر فرینچ
در کمبدن تون درس خوانده و از آن پس یازده ماه در کرایدن در نزد مستر تیلیسر و مستر
درس خوانده و نوزده ماه در کوین اسکور در نزد مستر کرات لاتین و انگریزی و حکمت
طبیعی خوانده و در آن منزل هر کس آمده بود وضع حقارت منزل و خود مرا دیده بود
هرگز خیال نمیکرد که بنده طالب لهو و لعب و خود بیعار بوده ام بلکه منزل حقیر مستر کرات
ساخته ام که درس بخوانم و از آن پس الی سه ماه توقف در نزد مستر بالفور زبان فرانسه
میخواندم و حتی بعون الله هر چه توانستم سعی در آن نمودم که داخل کمپنی انگریزان نشوم مگر از
برای دیگر با مردم آشنا نشوم که مانع از تحصیل نشود اینک مستر داجسن حاضر است و از این
در حق من الی حال از حقیقت احوال من اطلاع دارد و شما عالیه مروتی عزیز خود را
معزی الیه قسمی یاد نمود که آنچه من گفتم راست است با حکمه مستر ولیم گفت بکرات
از مردم شنیده ام که حضرات مامورین هر کدام نوع رفتار نموده اند که همه مردم
تحسین از رفتار و گفتار ایشان میکنند و منهم منفعل که اهالی ولایت ما اینگونه شهرتها را
برهند و از آن پس از شما عالیه سوار شده و با عالیجاه قولونل ... وداع نموده از آن پس
بشام مشغول گردیده بعد از شام با دوستان و آشنایان مصافحه نموده طرفه سمه قدم این
قوم اینکه دست راست یکدیگر را در دست گرفته فشار داده و دو سه دفعه تکان داده اند آن دو کس
با هم از یکدیگر جدا میشوند بعد دخول اینولایت و ارد شده الی این روز که سال و نه ماه و بیست روز است

سال و نه ماه و بیست روز

فصل چهارم در خروج از انگلند الی دارالسلطنه تبریز

در روز شنبه بیست و چهارم ماه جولای ۱۸۱۹ عیسوی مطابق چهارم شهر شوال المکرم ۱۲۳۴ از بندر گریوزند با دبادبان کشتی را باز کرده چهار ساعت از ظهر
گذشته بود که کشتی ما براه افتاده از میانه رودخانه تمز روان گردید اول کاری که نمودیم آنکه چهار حجره در کشتی بود که
متعلق بما چهار نفر بود چون بعضی خوب و برخی از آن حجرها بد بود بنام هر کدام قرعه کشیده هر کدام هر حجره را
موافق طالع خود اختیار نموده حجره که انتخاب بنده گردید فارغ از اطاق بود و بنده قبل از وقت
فانوس شیشه و روغن چراغ بقدر کفایت ابتیاع نموده که شبها مطالعه کتاب نمایم از جمله اتفاقاتی که
در اطاق کشتی توطن داشتند میرزا رضا و میرزا جعفر بودند و آقا محمد علی با بنده در حجره فارغ از اطاق
بود لیکن در اطاق کشتی در و بسته باز میشد و او شال حجرها در آن بود و در جای فارغ از کشتی
حجرها گرفته و از جمله اتفاقات که با ما شام میخوردند در صحن کشتی شبها بسر میبردند یکنفر لیفتننت سرباز جوان
سوار ارداب از اهالی ایرلند بود شخصی مستر رابنسن و دیگری مستر هیتر نام از اهالی فرانسه مستر
رابنسن عازم کارخود از جزایر ایونیان ایرلند میرفت و دیگری مستر هیتر نام از لندن روانه اسلامبول
میرفت بنده فرصت را غنیمت دانسته مستر هیتر را دیده با او گفتگو کردم که همه روزه در نزد او قدری
فرانسه بخوانم و مشارالیه در نزد بنده قدری فارسی بخواند در روز دویم ورود در کشتی شروع در خواندن
نموده از صبح قبل از نهار الی ساعت یازده بعد از نصف شب خود را مشغول بخواندن فرانسه نموده
تا اینکه داخل دریا و با اینکه انگلیش چنل شدیم انگلیش چنل گفته اند و مسافت کمتر از آن
زند اما انگلیش چنل یکصد و بیست میل است طریقه مسافت دریا را باین نحو میکنند که شیشه
ساخته اند دو سر دارد هر سر آن باندازه نارنجی است و میانه دو شیشه مزبور سوراخ باریکی است
قدری رمل در میانه یک سر شیشه است و هر دو سر شیشه گرفته هنگامیکه کشتی روانست چرخی است
و ریسمان قدر دویست و با بیست پنجصد ذرع ریسمان پیچیده است و سر ریسمان مزبور تخته پاره
بسته است هر وقت میخواهند بدانند کشتی در ساعتی چه قدر راه میرود ریسمانی که تخته در سر آن بسته
باب انداخته فورا سر شیشه که خالی است از زیر کرده و سر شیشه که پر از رمل است بالا کرده رمل مزبور
بقدر بیست دقیقه خالی میشود هنگامیکه رمل خالی می‌شود کشتی هم میرود و ریسمان از چرخ
باز میشود و در وقتیکه رمل شیشه مزبوره از یکطرف بکلی خالی شود چرخ مزبور را نگاه داشته فرض اگر
یکصد و پنجاه ذرع ریسمان به بیست دقیقه گذشته در یکساعت را بهمین نسبت حساب میکنند و هر ساعتی
یکدفعه انداخته گرفته و هر روزه یکدفعه حساب میکنند چنانکه هر روز و هر شب معلوم میشود که
چه قدر راه رفته اند در انگلیش چنل چند جزیره از زمین دیده مانند بعضی هر روزه بما بعد از چند
جزیره بنظر ما میرسید در این کشتی از جمله چیزهائیکه قابل ذکر است اینکه کپتان کشتی ما مستر
دکلس الی بیست روز بما شام و نهار صحیح داد از آن پس بتدریج در تقلیل آن آذوقه داده و ضایع مانده
اول کار او اینکه شبها شمع برفق میداد که تو انند کتاب بخوانند شمع مزبور را موقوف داشته
عذر او اینکه خوف میکند که شاید آتش در کشتی افتاده همه بسوزند فانوس بجای شمع در کشتی آویخته
فانوس مزبور با جمیع اطلاع مثل چراغ زندان بود هیچ روشنائی نداشت و ثانیا کاریکه کرده اینکه
همه روزه حلوائی بما میداد که بعد از شام بخوریم حلوا را موقوف کرده و با وجود اینکه مرغ بسیار
بر داشته بود مرغ را بدل بگوشت گاو و نمکین نموده و نان سفیدی که میداد بدل به بیسکویت چند
سال مانده که مبادا خیال او دیگر اجرت را تمامه از دولت انگریز گرفته و قیمت خوراک همه را نیز گرفته

جمع غریب و با دقوق هستیم در میانه دریا هر چه فریاد کنیم کسی به داد ما نخواهد رسید و از اسکله
هیچکدام مراجعت نخواهیم نمود که بکسی شکایت کنیم و از سوء نیات جزء رفتار و اطوار ناوکرای انجا گذارده
با الحاج لا حاجی با کپتان دکلس را طلبیده با وگفت کارگذاران دولت انگریز ما را همراه تو
کرده و طی نموده اند که خوراک ما را تو بدهی اگر با این نحو رفتار کنی حال ما زودتر به تو خواهیم داد البته
عجل و رهق ما ان تا شرح به دولت انگریز نوشته شکایت تو را خواهیم کرد اگر وضع رفتارت تفاوت
کرد مطلق شکایت نخواهیم کرد اگرچه علی الظاهر کپتان مزبور اظهار رنجه به روا نمود و گفت فی مطلق
از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی حاجی با او خود رفتار را تفاوت داده بهتر از اول
در صدد سلوک برکشید و اما مشغله اکثر در این مدت اینکه میرزا رضا و میرزا جعفر و حاجی
روزها و شبها با استغراق مشغول بودیم و زده از تنبلا میرزا علی به نهایت ناخوش شده و از تنبلا
محمد علی نیز مشغول بیت و الیها مشغول بود و حاجی با حق المقدور بعمله بیت و الیها مشغول شده
دس به پاره را شغل اینکه از صبح الی نصف شب با چوبک میکشیدم و یا چیزی دیگر مشغول بودیم
و با هرس فرانسه خود را مشغول کرده و دقیقه استغراق نکردم تا اینکه به جبل الطارق رسیدیم
و با دخوب داشتیم و امروز در خیزاد بعض طوفان و طغیانها در خیزاد

تاریخ روز سه شنبه یازدهم اکتوبر مطابق نوزدهم ذی قعده داخل باستریت و تنگه جبل الطارق شدیم تنگه مزبور
فاصله میانه یوروپ و افریقا و یا مغرب زمین است که یکسمت تنگه مزبور یوروپ
و دیگری مغرب زمین است تنگه مزبور بقدر چهل میل طول دارد و عرض آن از پانزده الی
بیست میل است و بعد از تنگه مزبور داخل بحر یا مدیترنیان میشود که در زبان ترک ها آن را
آق دنگیز میگویند جبل الطارق از مملکت اسپانیا است و متعلق با نگریز است بندر جبل الطارق
در پائین کوهی واقع است کوه مزبور تخمینا یکهزار ذرع بلندی دارد و مضبوط ترین و محکم ترین
سنگرها و قلعه ها و تپها و آبادی اشکال احداث گشته و از جوب تراشیده اطیرانگریز را در داخل
از در آن سید نهد قلعه کوه و شهر مزبور در دست مسلمانان افریقا و یا مغرب زمین بوده
در سال ۱۴۶۲ عیسوی بحیطه تصرف دولت اسپانیا در آمده و مدتی در تصرف اسپانیا بود
تا اینکه در سال ۱۷۰۴ عیسوی در عهد کوین آن سلطانه انگلیند بعنایت سرجارج روک یکی
از سرداران انگریزی بحیطه تصرف انگریز در آمده و از آن پس سالها کوشیدند دولت اسپانیا
خرج کرده و هزاران آدم انها بر طرف شده در یکی از مواقع یازده سال سپاه اسپانیا در
در زمستان و تابستان ماندند و لیکن نتوانستند که از دست انگریزان بیرون آورند با الفعل بقیه
سپاه و ساخلو و توپ و توپخانه و جبه خانه و آذوقه و مایحتاج سپاه ساخلو در سنگر مزبور
حاضر دارند علت اینکه در جبل الطارق اما طوطی ما سر رسید و کپتان کشتی را شغل نیست
در جبل الطارق لنگر بیندازد احتیاج نداشت و از تنگه مزبور گذشته داخل مدیترنیان و یا آق دنگیز
شده امری که قابل نگارش باشد رو نداده مگر اینکه از حبا دستلا محمد علی به نهایت
ناخوش شده و الحاجی به منهای سعی را نمود که او را نوعی خدمت کند که شفا بگیرد
قریب نه ماه الی شدیم احوال او خوب است و در خصوص کشتی مطلق خبری که بهوا کشتی باشد
در بغداد مگر اینکه که هر مطلق به نزد نشینیم و به بغداد ثابت گرد آورد داشتیم مخالف بود
و هوا بر امر بسیار دریا مالمود تا اینکه خود را در مالتا رسانیدیم

در روز چهارشنبه عرهٔ ماه سپتمبر عیسوی مطابق دهم ذیقعده هنگام در ساعت نه بمالت رسیدیم انطرف دریا منظرت در نهایت
خوبی بعلت اینکه لنگرگاه پایین خود تا بالای جزیره از کپتان کشتی لنگر انداخته بجزیره داخل شده معمولی
قاعده این است که هر کدام از کشتیها و جهازات ناحیه داخل بنادر شوند اول دفعه کپتان آن داخل جزیره شده قسم
میخورد که او مریض ناخوش دارد و در کشتی او نیست که جزیره مزبور محفوظ از طاعون بماند بعد از انکه کپتان مزبور
مراجعت نموده حکم اذن داد جزیره آورده که مردم تخته را ساختند حاجی با همراه مستر رابنسن به نزد قنسول انگریز
که در کشتی همسفر ما بود و در این عرض عربی فی نوعی رفتار نمود که هر کدام را هر اکراه داد بخط فصیح هر دو بجزیره
رفته که منزل ها بجهت ما گرفته بعد از ساعتی حاجی با مراجعت و مذکور نمود که منزل گرفته است در ساعت
از دلجو گذشته از کشتی بیرون رفته داخل بندر شده مهمانخانه بود که اکثر دستیاران انگریز بجهت در خانه آن
منزل کرده و ساعتی توقف نموده بعد از آن کپتان کشتی و مستر رابنسن و ما شام خوردیم بعد از آن هم خواده
بمنزل خواب رفتیم در این خانه اهیران انگریزی منزل بود این جزیره و بندر از انگریز کلا شاهم میخورند
و بعد از آن باز است که از ابلیره میگویند با زن مزبور در اطراف فرنگستان یا علاوه عموم در میانه روی
شیوعی دارد و در این خانه او طاقی به طور منزل خواب ما بجهت با زن مزبود معین نموده اهیران بجهت
مشغول بودیم تا مدت مدیدی صداهای باری ولی نمازها را نگذاشت بخواب رفته باشیم

روز پنجشنبه سیم سپتمبر مطابق یازدهم ذیقعده سه ساعت قبل از ظهر در اثنا نهار کرده و از آن بیرون شهر رفتیم شهر بزرگ است
در بالای کوهی واقع است کوچه ها تنگ است و زمین آن سنگ کاری است و خانه ها را از سنگ در سه طبقه
ساخته اند چون مذهب اهالی کاتلیک است در سر هر کوچه تصاویر چند از حواریین و بزرگان ملت
عیسوی از سنگ ساخته اند هر کس عبور میکند دست بسر برده تا به نزده مطلب مستحب موافق مذهب خود تعظیم
میکنند بازار و دکاکین این شهر مثل شهرها فرنگستان است به سبیل عموم به بازار میوه فروشان رفتیم
اقسام میوه جات از قبیل انگور و سیب و گلابی و هندوانه و خربوزه و لیمو و نارنج و خیار و سایر میوه ها وارد و فراوان دارد
از آن به کلیسا که رفتیم مسمی به سنت جان کلیسا است در نهایت خوبی و قشنگی و وسعت دیوار و سقف آن
صورتها از مریم و حضرت عیسی و سایر حواریین به نظر دارد جو رد گشیده اند در هر یک محرابها هم
صورتها از حضرت عیسی با اقسام مختلف و حالات غریبه کشیده اند از طرف محرابها ارغنونها را
گذارده اند که هنگام عبادت آواز ارغنون مشغول بعبادت میشوند شمعدانها نقره در سوز و گداز
و هر کدام از طرفها پردها را با پارچه قرمز آویخته اند در درب آن صندوق های چند است که یکنفر
کشیش در آنها نشسته مردم بگناهان آمده گناهان این است که هرکس از زن و مرد و برنا و پیر
گناه اینکه هر روزه و اگر ممکن نیست در هفته یکروز و یا اقلا هر روز در نزد کشیشان آمده و گناهی که
بانها گذشته بکشیش مزبور اقرار نموده و عقاید و خیالات خود را بانها گفته و کشیش مزبور در تمکن وی
اعتقاد دارد آنها کوشیده با تکلف هر کدام از اول عمر الی آخر عمر اعتراف کند و خود را برات گرفتنی داده تمام
حیات هر چه با انها روی دهد خواه امورات دنیوی و اخروی و خواه خیالات هر روزه بکشیش
گفته و کشیش مزبور عفو میبرد و اعتقاد دارند او را درست میکنند علی الظاهر مقصود از این قاعده
بجهت است که عوام الناس را مانع از ارتکاب معاصی نمایند که کسی مرتکب اعمال شنیعه نشود و یا خیالی در خاطر
خود راه نداده کشیش مزبور بنها را از عذاب الهی رستگار نموده باشد لیکن بالفعل شغل و کسب کشیشان این است
که هرکس در نزد و نها رفته اقرار تقصیرات خود کند در بهشت کشیش مزبور داده هر تقصیر و دادو او را بخشیده و کفاره
بایستی داده از آن پس خود را برون تقصیرات مزبور میدانند و بدین واسطه هرکس در نهایت جرأت مرتکب اعمال

شنیعه میرنجد و خاطر او جمعست که اعمال قبیحه او بعد از گرفتن غسل نامه بدل باعمال حسنه میشود و زیاده از این
کنشیش کنا لیک مطلق نکاح نمیکنند و حرام میدانند که کشیشان زوجه گیرند لهذا هرکدام از زنان که بخواهند مرتکب
اعمال شنیعه دست دراز بزنان میکنند فی الحقیقه جمعی کوسفند را بدست گرگان سپرده اند که شبانه انها را
کشند و بالفعل در این شهر زیاده از چهل کلیسا است و هرکدام جمعی کثیر از کشیشان در خانها نشسته مردو زنان
و جوان و پیر در نزد انها رفته اقرار بتقصیرات و خیانات خود مینمایند در کلیساها که ما دیدیم بعضی کشیشان
ده صندوق بود و در هر صندوق یکنفر کشیش نشسته از عقب انکه سوراخ است زنها و بالای کرسی نشسته
از سوراخ صندوق سر را داخل کرده با کشیشان در راز گوی مشغول بودند اگرچه زبان ما لقا مرکب از عالم
و عربیست لیکن کشیشان انجیل را بزبان لاطین میخوانند بعد از تماشای کلیسا از انجا بیرون آمده
بخانه سرطمس متلن حاکم این شهر رفته خانه بزرگی از سنگ سفید ساخته اند سربازان چند در اطراف
ان بقراولی مشغول هستند و سرطمس متلن بهمین جزایر دیگر متعلقه بانگلیس رفته است اگرچه چند
اطاق عظیمه دارد که اسباب جنگ و چیزها را دیگر در انجاست و مردم بتماشای انها میروند لیکن
چون ما کسی را نمیشناختیم در و دروب انها مقفل است اطاقها را ندیده در طبقه تالار تها و بر چند از کار
اوستادان بطر رسید در حمن عمارت مزبور چاپخانه ایست اوستادان چاپ زنان را دیده و داخل کارخانه شدیم
کتاب ایتالیایی و فرانسه و انگریزی در انجا چاپ میکنند و کتب ولایتی و فرانسه و انگریزی و ایتالیا در طبقه
اینجا بالطفال درس میدهند و هفته یکبار اخبارات را چاپ میکنند یکطرف کاغذ اخبار بزبان
انگریزی و دیگر طرف بزبان ایتالیاییست و بعد از گفتگو با رئیس چاپ زن از انجا بیرون رفته در خانه
رفتیم که منزل داره عنه شهر است و هرکس با مو لا بیت آنچه با یه بخانه مشار الیه رفته نام او و منزل
او را نوشته و نیز خبر دهد که چه قدر در این ولا خواهد ماند و با واسطه خبر داری نوشته که چند نفر از غربا
وارد باین شهر شده و هرکدام چه شغل دارند و چند وقت در اینجا میمانند و منزل انها کدام است
و اگر فرضا کسی وارد باین ولا شود و کسی را نشناسد نمیگذارند در این جزیره بماند مگر اینکه کسی را ضامن کند
دهد که از احوال او خبردار باشند با کلیه اسامی هرکدام انها را در انجا نوشته بیرون آمدیم چون عصر
میرزا جعفر ولا ماهر بابا صاحب کهربا بعضی اختلاف در انها بهم رسیده بود از انکار عصر ۱۱ کشتی جنگی
اختلاف ندارد و حرف شد با ساعت کشتی جنگی تازه وارد و مالکی شده است مرا از انکه شده از ان با داخل
بکشتی جنگی شدیم هنگام دخول بکشتی مزبور لیکن کشتی را دیده جوانی متعارف خوش طور و خوش لطف بود
چون معلوم کرد که ما از زبان انگریزی ربطی داریم ما را بمنزل خود برده اطاقی در نهایت قشنگی و خوب
داشته کتابخانه و اسباب نجوم دکر ها و سما در روی او اسباب اوطاق ان بعینه مثل اوطاق
نشیمن لندن بود بعد از لحظه زن او داخل باطاق شده هرکدام از ما ها را بر سم ولایت خود معرفی کرده
شد و دیوان با هرکدام در نهایت خوش مشربی تعارف کرده بجای آورده در خاتم صحبت کپتان مزبور اسباب او
خود را با کتابچه صورتها را بما نشان داده که چاپ کرده بود گفت این صورت پدر من است
و ما او را دیده مشار الیه خیال کرد که اسم اینها شنیده باشد نواز او بیم گفت در لندن صورت لارد
دالحوسی را کمرات چاپ کرده اند لیکن باین خوبی تا بکمال چاپ نکرده اند و ضمنا اظهار کرد که
من پسر لارد دالحوسی هستم لارد دالحوسی یکی از امرا و امرای بزرگ مشهور و معروف انگلستان
و این کپتان پسر مهتر بلوه است اگرچه در هر فردی از افراد خود حبس در جمله ذات او مخطور است
و کسی را که نیست که از این مرض نجات یابد لیکن خود مبتلا بود چندان بجانیت تعلقش نکرد

یکی از خدمات لارد دالحوسی بدولت انگریز این است که اکبر یکی از ولایات کناره مغرب زمین است
و ترکی در کنار دریای مدیترانیان و باغ و دیگر دارند از جمله مسلمانان هستند جمعی از علیو با نزد امیر
تصریح دشمنی میکردند لارد دالحوسی را برسم رسالت از جانب دولت انگریز با کبر فرستاده که از
و هفتصد نفر از اسرای علیو را از دست طایفه اکبر خلاص نموده و معاهده با انها نموده که از ان پس مرتکب
باسیری علیویان نشوند و مراجعت بانگلند نموده بعد از چندی نیز خبری بطایفه انگریز رسیده که طایفه اکبر
عهد خود را شکسته جمعی از اهالی گران و جزایر او با ب تزدد علیو یا نزد کشتی طایفه اکبر گرفته غارت
و اسیر کرده دولت انگریز لارد دالحوسی را در سال ۱۸۱۶ علیو با کشتی جنگی چند بتنبیه طایفه اکبر
گماشته در انوقت جنده در انگلند بود لارد معزی الیه در جبل الطارق چند کشتی جنگی دیگر هم از عف
نموده که کلاس و پنج کشتی بزرگ و کوچک جنگی همراه برده داشته عمر پاشا رئیس دولت و بزرگ کل اکبر
کونسل انگریز متوقف اکبر را گرفته محبوس نموده اموال او را ضبط کرده لارد دالحوسی بعد از
قتل بود اکبر رسیده ۱۴۱ اکبر تعلیف آنکه لشکر و توپخانه مضبوط داشته چندان اعتنا
لارد معزی الیه هراسی ننموده نشسته لارد دالحوسی بیرون در شهر داخل بلنگرگاه اکبر
شده اگرچه طالب جنگ بوده بعد الطلب اسرا آمده لیکن اولا از لشکر اکبر توپ ها
و از این سو چند ساعت آتش تپیان آتش باری کرده جمعی کثیر از جانبین مقتول و عمر پاشا التماس
صلح نموده یکهزار و دویست نفر از اسرای علیوی را از دست انها خلاص کرده و مبالغ معتدل
وجه اخراجات سپاه و لشکر را از عمر پاشا گرفته و معاهده با او نموده که از ان پس مرتکب این گونه
افعال نشوند در اینصورت چگونه پسر چنین شخص مغرور به پدر نخواهد شد که بالفعل مشهور
کلکته گمتان است مشار الیه پسر ثانی لارد دالحوسی است و دویست کپتان است که منصب از یک
بیست و نه سال دارد از جانب دولت مامور است که کشتی جنگی در تحت او دست برداشته
سه سال متوالی مقیم دور و دور دریای مدیترانیان گردیده هر قسم که اوضاع این نواحی
حکم با و دهد از انقرار معمول لارد و زن خود را همراه آورده که در این مدت تنها نباشد
داخلی اوضاع انها کمتر از بزرگان نیست که در خانهای خود زندگی میکنند بعد از گفتگو با مشار الیه
و زن او از ایشان وداع کرده مراجعت بمنزل خودیم و از نفر اتفاق افتاد که سرطمس متلن حاکم و برادر
انگریز در چهار میلی این شهر باغی ساخته است خوب و هرکسی از غربا بهر میل ۱۱ میروند دو کالسکه کرایه کرده
یکی را میرزا جعفر ولا ماهر با و دیگری را میرزا رضا و بنده در خیمه سوار شده یکنفر بلد را همراه برداشته
از شهر بیرون رفتیم طریقی که در این ولا انکه کالسکه را با یک قاطر بسته آدمی پیاده جلو قاطر را کشیده
میروند الحق ما در این روز بنهایت هوا گرم بود و باد هم نمی وزید و راه نیز پر از خاک و گرد بود معهذا
شخصی که جلو قاطر را میکشید با پای او کفش نداشته در نهایت سرعت در جلو قاطر میدوید بدیکه بنده
حیرت کردم که این طایفه گویا زحمت را نفهمیده اند چه چیز است تنها راحتی که از برای او بود
انکه در هر نیم میل و یکمیل راه آب انبار ساخته بودند در سر آب انبارها دهن بعضی کوزه ها گذارده اند که ایشان
تردد آب بنوشند لیکن سایر چیزها از قبیل راه پر خاک و ریگ و هوا گرم و مطلق باد نمی وزید
و همه راه در جلو قاطر میدوید تا انکه وقت عصر میان شهر قلعه چه ایست متعلقه بسرطمس اگرچه
وقت بسیار تنگ بود و فرصت دیدن ان نبود لیکن از خارج قلعه چه مزبور لشکر و توپ و جبه خانه ها
نمایان بود و خندق و خرابیها دارد معلوم میشد که جای مضبوطی است قریب بقلعه چه

کلیسائی است کشیشان نزدیک ما آمده ما را بزیر زمین برده صورتی از سنگ مرمر سفید در نهایت ظرافت
و استادی تراشیده صورت مزبور شکل سنت پال یکی از حواریین و ملک از شاگردان حضرت
عیسی بوده کشیشان مزبور مذکور نمودند که سنت پال در اینجا ظهور نموده و بجای آن از سنگ صورت او را
تراشیده اند یکی از آنها خورده سنگی از پای صورت مزبوره برداشته بدست بنده داده و مذکور
نمود که هر کرا مار و یا عقرب بزند این خورده سنگ را در پا بالای آن مالیده زهر و آزار او بکلی
مرتفع و بنده سنگپاره مزبور را گرفته شکرگذاری او را بجای آورده مبارک باد دادم و بلفظ فارسی
گفتم در دو حقه که بیرون رود [illegible] بدر [illegible] از سایر اتفاق را خنده دست داده و بنده کلاه [illegible] او داد
و کشیش مزبور گفت که ما یقیناً اعتقاد داریم و استهزا میکنیم زیاده از این معجزات با جان نکرد و از آن پس
چند صورت دیگر که از سنگ مرمر تراشیده بعضی از انجیل شکل حضرت مریم و عیسی و بعضی دیگر بود
بعد از دیدن کلیسای مزبور از آنجا بیرون رفته زیر زمینی است که از آنجا [illegible] میگویند هر کدام
شمعی در دست گرفته داخل آنجا شدیم جائیست در زیر زمین که میگویند پانزده میل راه از این دخمه است
که همه را خالی کرده اند گویند بکرات آدم تنها بآنجا رفته با وجود اینکه چراغی در دست داشته قادر
بمراجعت نشده و کسی از او خبر نشده بعلت اینکه از هر سو راه بسیار است بر پیچ و تاب و کسی
نمیداند که در زیر زمین چگونه این قسم جاها را کنده اند جاها بانضمام که جای نشیمن و خوابگاه و [illegible]
و کلیسا و غیره از بنای قدیمی ها بعد از آنجا بیرون آمده بباغ حاکم نزد سرجلس هتلی رفته از کلیسای
مزبور الی این باغ سه میل راه است گویا باغ مزبور و عمارت آن دست ناظر سرجلس در آنجا توقف
دارد خواستیم داخل باغ شویم ما را مانع شدند و گفتند مادامیکه از نزد [illegible] نوشته نداده باشید
نمیگذارند داخل شوید ما هم از بعضی غافل بوده بعضی مراجعت نمودیم [illegible] که همراه داشتیم نزد ناظر
مذکور فرستاده اذن خواستیم مشارالیه اذن داده داخل باغ شدیم الحق بهشت بوده باغی است
دو فرسخی روی خود از هر طرف باغ خیابانها ساخته اند از سنگ بزرگ و تراش از دو طرف
خیابانهای مزبور جوی با [illegible] گره عرض و عمق در میانه سنگ تراشیده اند و آب از آنها
جاریست و در همه خیابانها بهمین طریق جویها تراشیده اند در صحن باغ مزبور حوضی هشت
پر آب است فواره ها از آن [illegible] اطراف حوض مزبور اقسام گل و ریاحین سبز بود که بسیار
چند گذارده اند که مردم در آنجا نشینند چهار خیابان از اطراف حوض است از دو طرف
خیابانها درختان [illegible] بسته اند که بقدر [illegible] از زمین بلند میشود و در میانه خیابانهای
مزبور اقسام میوه جات و مرکبات سبز بوده [illegible] باغ و اطراف آن [illegible]
روح فزای باغ مزبور هر یک از [illegible] نهایت خوش آمده در درب باغ بطریق نارون
درختها دیوار کشیده و طاقهای چند از درخت ساخته اند بنحوی که درختها [illegible] کشیده
بوضعی که دیده را از ملاحظه آن باغ جنت مثال سیر [illegible] فرصت دیدن باغ مزبور را
نداشتیم لیکن [illegible] از آن دیدیم هر کدام [illegible] غایت شکر ناظر سرجلس هتلی شده که ما را رخصت
بدیدن باغ مزبور داد بعد از ملاحظه باغ مزبور از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده عرض راه
طاقهای بسیار دیده که معلوم شد که [illegible] طاقها [illegible] مذکور ساخت که
که از [illegible] هزاران طاق ساخته اند و [illegible] بالای آن [illegible] داخل شهر شده
در مهمانخانه که منزل ما بود [illegible] رفقا [illegible]

مشارالیه و رفیق او را [illegible] دیگر [illegible] را دعوت خواسته بودیم شب در آنجا آمده شام کردیم
و بعد از شام چای و قهوه آورده صرف کردیم چون مستر رابنسن دو شب بود که در منزل ما شام کرده وعده
ما همه را با کشتی گرفتن خواسته یک ساعت قبل از نصف شب [illegible] مجلس جمع رفته ما هم بخوابگاه رفتیم
روز جمعه [illegible] سپتمبر مطابق [illegible] از ذیقعده سه ساعت قبل از ظهر نهار کرده میرزا جعفر و میرزا رضا بعلت اینکه [illegible]
بعضی میوه خریده بودند و در اینجا میوه بسیار خورده همه ناخوش شده [illegible] متوجه معالجه آنها
بوده که نوشته از مستر رابنسن رسید مشعر بر اینکه او را احوال ناخوش است و در بستر خوابیده [illegible]
فوراً [illegible] بدیدن او رفته مشارالیه صحیح و سالم مشغول [illegible] بوده و اثری از ناخوشی
در او دیده نشد [illegible] در این روز کلیه مشغول بمیرزا جعفر و میرزا رضا بودیم و در هنگام غروب آفتاب
بنده بیرون شهر رفته [illegible] مراجعت بمنزل شام کرده خوابیدم
روز شنبه چهارم سپتمبر مطابق سیزدهم ذیقعده مطلقاً خبری از مستر رابنسن نرسید بعد از نهار صدای [illegible]
و [illegible] شنیده یکنفر کشیش عازم بعیادت بیماری بوده اطفال بسیاری با لباسهای مخصوص
بکلیسا شمعهای روشن از پیش و عقب کشیش مزبور کشیده چهار نفر از کشیشان زنگی در دست میزدند
و چهار نفر دیگر در اطراف کشیش چادری سفید در بالای سر او گرفته با آواز بلند چیزی
میخواندند [illegible] مشارالیه بعیادت بیمار رفته دعا خوانده مراجعت نمودند در همه
این اوقات جامه سفید بالای جامه [illegible] پوشیده سران باز بوده بعد از دیدن
آنها داخل شهر و کوچه ها [illegible] شدیم و الی عصر گردش کرده چون رفقا را احوال خوب
شده شام با یکدیگر کردیم و مطلقاً مستر رابنسن نزدیک ما نیامده [illegible]
که فردا [illegible] گفته باشیم [illegible] ساعت قبل از نصف شب [illegible] خانه سرجلس هتلی
حاکم این شهر رفته [illegible] موسیقی متعلق [illegible] در آنجا [illegible] در نهایت خوب
زده [illegible] بعد از اتمام [illegible] مراجعت بمنزل کرده [illegible]
[illegible] از آنجا بیرون رفته داخل [illegible] شدیم و خوابیدیم

والا جزیره مالتی

عرض شمالی آن از خط استوا سی و شش درجه است و طول آن بسمت مشرق لندن شانزده درجه است
جزیره مالتا بیست میل طول دارد و ده میل عرض هر چه از سمت دریا نزدیک بجزیره مالتا میشوند
منظر آن بهتر منظور می افتد ولیکن دخل دشمن بجزیره مزبوره از جمله محالات است بعلت اینکه اطراف
جزیره [illegible] مضبوط مقابل دریا [illegible] جزیره مالتا از جزایر اسپانیا است سابق در تصرف
چارلس پنجم پادشاه [illegible] بعد چارلس [illegible] عزم و رزم و تسلط [illegible] ولایت اسپانیا [illegible]
جرمنی و [illegible] ایتالیا و پولند [illegible] در حیطه تصرف داشته چون طایفه ترکیه بعد از تسخیر قسطنطنیه
دست [illegible] ولایات [illegible] بعد چارلس پنجم جزیره مزبور را بتصرف نایتهای سنت جان
داده که قوم مزبور رشید و پر دل و جنگ آور بوده [illegible] بتوانند جزیره مزبور را نگاه داشته از دست تاراج
طایفه عثمانیه محفوظ دارند [illegible] مالتا [illegible] مقصد [illegible] چارلس مزبور اینکه
سد راهی در میانه سپاه عثمانیه و ولایت [illegible] ساخته بسبب اینکه جزیره مالتا در میانه [illegible] قسطنطنیه
و تاریخی که چارلس مزبور جزیره مالتا را بتصرف نایتهای مذکوره داده است از تاریخ عیسوی ۱۵۲۵ [illegible]
بعد از چندی سلطان سلیم ثانی پادشاه عثمانیه مصطفی پاشا [illegible] جنگ [illegible]

چهار و یکصد و پنجاه کشتی کوچک و بزرگ جنگی همراه مصطفی پاشا مذکور به تسخیر مالت فرستاده سی هزار نفر
ینگی چری و سپاهی عظیم از جنگیان دریائی همراه داشته توپ و جبه خانه و اسباب و ادوات بسیار نیز همراه داشتند
در سال ۱۵۶۵ سپاه ترکیه در جزیره مزبور فرود آمده اولا بنای تاخت و تاراج و خرابی جزیره مزبوره
گذارده هر دهی که رسیده ده مذکوره را سوزانیده سرداران حاکم جزیره مالت [illegible] نام بعضی [illegible]
مذکور یکی از [illegible] را [illegible] که [illegible] با دویست نفر سواره و ششصد نفر پیاده بر سر سپاه
ترکیه فرستاده [illegible] مزبور [illegible] بر سر سپاه اتراک ریخته [illegible] بعضی از ایشان را مقتول نموده
از آن پس [illegible] ایشان را [illegible] ساخته مصطفی پاشا مجددا [illegible] سپاه [illegible] جمع نموده [illegible]
و [illegible] دیده خود از [illegible] در آمده که چگونه با اهالی مالت جنگ کنند و با قدری جنگ را
موقوف نموده یکنفر از سرداران سپاه در باب صلاح و رأی دیده که قدری آرام گرفته تا اینکه مجددا
از [illegible] کمک با ایشان رسیده [illegible] قلع و قمع ایشان را نمایند لیکن چون دولت اسپانیا عهد و شرط
با مصطفی پاشا نموده بود که [illegible] از بیست هزار نفر کمک او فرستد مصطفی پاشا و جمعی دیگر صلاح
در آن دیده که فورا [illegible] را گذارده و [illegible] سپاه موعود اسپانیا فرستاده و [illegible] حمله [illegible]
[illegible] که [illegible] خیال اینکه [illegible] اینکه سپاه اسپانیا ملحق با ایشان شده [illegible]
حمله به لشکر مالت کنند [illegible] هر روز و شب از سمت ترکیه آتشباری [illegible]
آتشباری با ایشان نموده از جانبین [illegible] هر روز [illegible] میشده [illegible]
حمله در میانه سپاه ترکیه آورده [illegible] بسیار [illegible] لشکر مزبور نموده [illegible]
با جمع کثیری از لشکر [illegible] آمده از جان خود سیر آمده [illegible] بسیاری از سپاه اتراک [illegible]
[illegible] سی هزار از سپاه ترکیه مقتول شده مصطفی پاشا با پانزده هزار نفر سپاه
خسته و [illegible] باقی مانده بود [illegible] بیست هزار نفر [illegible] وارد بجزیره مالت شد
که [illegible] سپاه ترکیه جدال کنند لیکن مصطفی پاشا سپاه خود را [illegible] دیده فرار را بر قرار
[illegible] در کشتیها سوار و روانه اسلامبول [illegible] بعد از آن هرگز سپاه اتراک [illegible]
تسخیر مالت ننموده

شهر مالت مسمی به ولتا است مردم این شهر [illegible] و صحیح المزاج [illegible] جزیره مالت
هفت شهر دارد [illegible] بسیاری که در میانه [illegible] واقع است دو شهر بزرگ آن یکی مسمی به ولتا
و دیگری مسمی به [illegible] است و هر کدام از شهرها [illegible] خوب دارد و هر کدام [illegible]
فرش آن [illegible] نقره و ظروف نقره دارد شهر ولتا جائی که [illegible]
شهرها [illegible] آب [illegible] است دوره شهر مزبور [illegible] در نهایت
[illegible] است سمت جنوبی شهر مزبور لنگرگاه بزرگ خوبی است لنگرگاه مزبور [illegible]
است و کشتی در نهایت استراحت در لنگرگاه مزبور [illegible] و هنگام دخول کشتی در لنگرگاه
مزبور از دو طرف لشکر [illegible] که کشتی دشمن مطلق داخل لنگرگاه نمی تواند شد تا کال
لنگرگاه باین خوبی ندیده ام [illegible] و قایم ترین کل دنیا است [illegible] این لنگرگاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] است [illegible] توپ دارد [illegible]
آب است [illegible] توپ عظیمه بزرگ در دوره این شهر است [illegible] توپهای کوچک [illegible]
و [illegible] است [illegible] هیچکس از سپاه دشمن نمی تواند این شهر را بگیرد [illegible]

دیگر جزیره مزبور که ما دیده ایم کوهی است که خط عمود بالا رفته که بجز مرغ هوا [illegible] داخل بجزیره
مزبوره نمی توانند شد و طرف دیگر آن [illegible] که عرض [illegible] آن [illegible]
در سال ۱۷۹۹ [illegible] که سپاه فرانسه بسمت مصر میرفت جزیره مالت بدست فرانسه افتاده
مدت [illegible] سال سپاه مزبور در دست [illegible] تا اینکه [illegible] از مصر بیرون رفته و وقت [illegible]
مالت [illegible] سپاهی از انگریز در سال ۱۸۰۲ عیسوی داخل بجزیره مالت شده فرانسه را
بیرون کرده [illegible] که جزیره مزبور را بدست [illegible] مالت [illegible]
[illegible] لیکن در [illegible] با انگریز رسیده که [illegible] مزبور را اراده [illegible]
که [illegible] جزیره مزبوره را بدست ناپلیان داده باشند باین سبب سپاه انگریز از جزیره مزبور
بیرون نرفته و بعد از [illegible] بناپارت سپاه فرانسه را به تسخیر مالت فرستاده [illegible] که از دست قوم
انگریز بیرون آورد [illegible] بناپارت [illegible] فرستاده اند در عهدنامه که [illegible]
[illegible] همه با یکدیگر نوشته اند [illegible] اقرار کرده اند که جزیره مالت و چند
جزیره دیگر که [illegible] متعلق بانگریز باشد و باین سبب سپاه و ادوات
و اسباب جنگ بسیار [illegible] از انگلند فرستاده اند [illegible]
سپاه انگریزی در این [illegible] در این جزیره [illegible] هزار نفر از سپاه انگریز [illegible] دارد
در جزیره مالت هر کس بطریقه و مذهب خود عبادت میکند و هیچکس را منع از [illegible] نمیکنند
زراعت این جزیره بسیار خوب [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] که باطراف و ولایات [illegible] فرستند [illegible]
آب [illegible] و نارنج و لیمو [illegible] بالجمله [illegible]
خود دارد [illegible] اهالی مالت [illegible] کار [illegible] زحمت کش [illegible]
و [illegible] در امر زراعت و کسب مشغولند

جمعیت جزیره مالت یکصد و پنجاه هزار نفر می شوند

روز یکشنبه پنجم شهر سپتمبر مطابق چهاردهم شهر ذیقعده الحرام [illegible] ساعت قبل از ظهر [illegible] عازم [illegible] شدیم
[illegible] آرچیپلگو [illegible]
[illegible] روز [illegible] آرچیپلگو جزیره [illegible] الیندا است [illegible]
[illegible] قریب [illegible] رسانیدیم [illegible] در نهایت [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] آنتریت [illegible] مزبور [illegible] است [illegible]
[illegible] عرض [illegible] است [illegible]
[illegible] زمین [illegible] طرف شمال [illegible] که یوروپ میگویند فاصله میانه یوروپ
[illegible] این آنتریت [illegible]
و [illegible] آنها [illegible]
[illegible] شده [illegible] قلعه است [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible] آنتریت [illegible]

از دریا بر قرار دیگر آب دریا مستمراً روان می‌شود و از سمت استریت جبل الطارق همیشه آب داخل
بحر ... داخل می‌شود اگرچه ... رودخانه عظیمه داخل بقرار دیگر می‌شود
و مستمراً از استریت دارنل داخل بحر ... می‌شود و از دریای محیط نیز آب داخل بحر ...
می‌شود ولیکن تا حال ... سبب ... با جمله اگر مطلق باد نباشد در ساعتی چهار میل
زور آب کشتی را از دریا بر قرار دیگر میبرد و هنگامی که کشتی میخواهد از دریا با لنگر باسلامبول
رود اگر باد مخالف نباشد هرگز کشتی نمیتواند از اینجا بگذرد بکرات کشتیها یکماه دو ماه در اینجا
مانده هیچ نمیتوانند گذشت لهذا کشتی ما را ... کشتی لنگر انداخته خود را ابر بالا کشیده رعد
و برق و ... آمده که ما خوف نداشت اما کشتی‌ها هر کدام لنگر خود را بجا آورده که این
باران و طوفان در میانه دریا ... دیگر باران موقوف
شده باد در نهایت خوب ... از مقابل ... عبور کرده از اول استریت دارنل
الی قلعه دارنل ... میل است قلعه و برج و بارو و ... سنگر از جانبین قلعه
از سنگ ... ساخته‌اند توپهای بزرگ ... در سنگر است و برج و قلعه
در اینجا دریا کمتر از ... میل است و از دو طرف آب ... قلعه و سنگر است توپ و آتشخانه دارد
در اینجا محل ... تجارت است و تجارت ... باسلامبول می‌رود و در اینجا ... چند از
دولت عثمانی نشسته‌اند ... که هر کشتی عبور کند ... از اسلامبول ... آورده کشتی را گذارد
از اینجا بگذرد و الا کشتی ... اسکندر ذوالقرنین با سی هزار نفر گویند
بعزیمت تسخیر ایران و عربستان و هندوستان از اینجا گذشته ... از سمت یوروپ بسمت
مشرق ... از قرار تواریخ یوروپیان که در تاریخ ... نوشته ...
که ما او را ... پادشاه ایران ... با پانصد هزار نفر از این استریت ... بسته
او عبور کرده بعزیمت تسخیر روم و فرنگ که ما او را یونان میگوئیم رفته بود با جمله از استریت
مزبور الی حال اسم گذشته داخل بحر ... شدیم ... که مطلق در این
تنگ ... استریت مزبور از اول الی آخر چهل میل راه ... با جمله دو ساعت ...

در روز سه‌شنبه بیست و پنجم سپتامبر مطابق پنجم ذیحجه ... ساعت قبل از ظهر ... شهر اسلامبول گذشته در مقابل ...
قلاته لنگر انداختیم ... در این روز ملاحظه شهر و آثار مساجد و مناره‌ها و عمارات عالیه ...
از سمت اسلامبول ... از سمت قلاته ... باغات و بناهای با جمله ...
... که تعریف ... که در این ... از طرف دریا
... بعد از ... معلوم شد که ...
مدت ... و همه روزه جمعی کثیر از مردم ... کشتی ...
که حال ... سرادرت لستن که ...
بطریقی که دولت انگریز حکم ... داده است ... سرادرت لستن
... اسلامبول داده ... میرزا فرج الله فرستاده که ...
... جواب فرستاده ...
... سرادرت لستن ... فرستاده ... قلاته ...
... از برای ... گذشته ...

در روز شنبه بیست و ... سپتامبر مطابق ... ذیحجه ۱۲۳۱ ... ساعت از ظهر گذشته وارد ... قلاته شدیم
و ... داخل ... اسلام شدیم و ... مذهب ...
... میرزا ... که با ما شام ... در منزل ما ... و ...
از برای خواب ... رفته ... از برای ... خواب رفتیم

روز یکشنبه بیست و ... مطابق ششم ذیحجه ... نوشته که ... میرزا ابوالحسن خان ایلچی ... ایران ...
و میرزا فرج الله ... داشته ... با ... که ... ایران ...
با ... از خود ... با اسلامبول ... نوشته ... میرزا فرج الله ...
... منزل ... داده ...
بعد از این ... از جواب ... منزل ...
... سرادرت لستن رفته خانه ... بزرگ ... در نهایت ... اطراف
... در نهایت ... داخل ... مترجم ... که در زبان
... با همشیره زاده او ... مترجم ...
... سرادرت لستن ... سالها ... انگریز ...
اسلامبول ... سرادرت ... لستن ...
در زبان ... با مردم گفتگو ... چند لفظ ... گفتگو ... اگرچه در اینجا
... ماه در کشتی ... گفتگو ... گفتگو ...
... سرادرت مذکور ... که من ... روانه ... بنده ...
ایشان ... میرزا ابوالحسن خان ... افندی ... نوشته است که ... معزی الیه ...
و نوشته ... سرادرت ... که نوشته مذکور را در نزد من ... بعد از آن ... بمنزل
خود مراجعت کرده ... بعد از آن ... بخواب رفته

روز دوشنبه ... سپتامبر مطابق ... ذیحجه ... مذکور ... نوشته از ... میرزا ابوالحسن خان به بنده آورده که ...
... مرقوم ... با جمله ... که عالیجاه ...
... افندی ... همراه ... فرستاده ... امروز نوشته مزبور را ...
افندی ... معزی الیه ... مذکور ... عالیجاه میرزا
ابوالحسن خان ... که ... راه ... هرچند ... در این اوقات
که عید اضحی ... سلطان محمود سلطان ... عید ...
سرادرت لستن ... داده ... سرادرت
لستن ... فرستاده که ... مسجد ... کنند

روز چهارشنبه سی‌ام سپتامبر مطابق دهم ذیحجه ... سلطان محمود ... مسجد ... نماز میکنند ...
... از قلاته بیرون رفته ... در میانه قلاته و شهر اسلامبول ... واقع است ...
با اسلامبول رفته ... در میانه ... هر کس از قلاته باسلامبول ... کشتی ...
کشتی ... هر کس ... آدم ... اسلامبول ...
ما نیز کشتی گرفته داخل اسلامبول شده ... احمد پاشا ... که سلطان نماز عید اضحی ...
در دکانی آرام گرفته چون نماز ... تمام ... داخل ... مسجد شده ... عظمت ...

ستونهای بسیار بزرگ داشته اما این که مذکور میشود که ستونها سنگ نیست و از گچ ساخته اند اگرچه کثرت مردم
و جمعیت نماز جماعت انقدر راه باز نداد که داخل شبستان مسجد مزبور شویم لیکن بنده شخصا دیده بودم که
کشیده الحق چراغان بجهة شبستان چند چهل چراغ روشن بود علاوه در بیم بند که هزاران قندیل نقش
در انجا روشن بود علما و اعیان دولت عثمانیه و جمعیت کثیری در انجا بنماز مشغول شده ما در گوشه صبر
کردیم تا وقتیکه نماز تمام شده و زنگها مراجعت بر کالسکه مزبور بحصه راه از دو طرف ینگیچریان
سپاه سلطانیه با کلاهها و رخت و لباس غریبه ایستاده و از ان پس هر کدام از نجبا و اعیان دولت سلطانیه
از مسجد بیرون آمده سوار اسبان یراق طلا و نقره با جلال تمام گذشته قاعده رجال دولت عثمانیه علی العموم
بزرگان ترکیه این است که دستها بر کمر بزرگ جستند در هنگام گذشتن از کوچه و بازار بمردمان سلام
کنند لهذا هر کدام از اعیان و بزرگان هنگام عبور در نهایت احترام دست بسینه گذاشته سلام کرده
میگذشتند بعد از ان کیخسرو پاشا بزرگ سپاه دریائی با کبکبه و جبروت گذشته و از ان پس
رئیس افندی وزیر ترکیه که امورات خارجه از وزارتی بعهده اوست گذشته و از ان پس صدر
اعظم دولت عثمانیه با عظمت و جلال گذر کرد و از ان پس دوازده اسب با زینهای طلا و یراق و زینهای
طلا یکطرف زین سپر طلای مکلل بجواهر و طرف دیگر اسباب قداره و با شمشیر جواهرنشان بسته اسبان
مزبور بدکهای سلطانیه بجهة هر دسته یکنفر جلو انرا کشیده و از ان پس سلطان محمود خود سواره با جمعی کثیر
از شهسواران پیاده از پیش و پس اوردوان بحضور هر کدام از افسران لباسها و کلاهها رنگین غریبه بر سر داشتند
از ان پس ایشیک آقاسی شمشیر طلای مکلل بجواهر از امثال پادشاه را در دست نگه داشته گذر کرد و از ان پس دو نفر
سواره که کرسیان پادشاهی را در دست نگه داشته گذر کرد سواره دیگر چند هیز مطلا زیاده در جیب گرفته از
جیب و راست سلطانی بیرون ریخت و سلطان بحضور دیگر نفر سواره هر کدام تاجی متعلق بسلطان را در دست
گرفته گذر کردند که هر کدام از تاجها را در یک معین بر سر میگذارد و از ان پس چند نفر از خواجگان حرم
پادشاهی با جبروت گذر کرد و از ان پس جمعی کثیر پیاده بعضی از انها رفته رفته بتدریج همه گذشتند
پادشاه جوانی است بلند قد و خوش شکل ریش سیاه نه بلند و نه کوتاه چهره اش و بینی در کمال موزونی
با ان شفافی و خوشی ترکیب ندیده ام سن و جمال عمر شریف سلطان محمود است بعد از ان که ملاحظه کردیم
که در میدانهای سر راه است میدان در مقابل مسجد احمد پاشا رفته سنگ بزرگ یکپارچه از سنگهای
تخمینا پنجاه ذرع طول و سه ذرع عرض و قطر ان چهار گوشه است مثل مناره در میان میدان نصب
کرده اند در زیر پایه ان چهار پایه اهنین دارد که آدم در زیر ان میرود تا کمال سنگ پایین زرگ
خیره ام از اهل اسلامبول هر کس سوال کنند که این سنگ مزبور را که اورده و چگونه نصب کرده اند
جواب میگویند که از هوا ریخته اند لیکن معلوم است که در چه قالبی و با کدام اجزاء انرا ریخته اند منبت
مارپیچ دیگر است از مفرق سر تا زیر که مثل هر مار باشد ها قطعه است بعد از ملاحظه انجا بخانه
رفتیم که انرا سیر خانه میگویند چند شیر و پلنگ و خرس و گرگ و حیوانات سبع دیگر در انجا است که
متعلق بسلطان است بعد از ملاحظه مراجعت بمنزل کرده مسموع افتاد که علیجاه میرزا فرج
از جزیره سرداور لستن فرستاده مذکور بحضرت که چون حالا در اسلامبول گرفته است و در انجا
جهانه گفت میخواهد مدارک ما را دیده ما را روانه سازند لهذا لاله حضرت را بنزد معزی الیه فرستاده
و وعده نمودیم که دو روز دیگر حالا بمنزل او رفته بنای کار را بگذاریم
روز جمعه غره شهر ... مطابق یازدهم ... دیگر یکی از قهوه خانه ها رفتیم و استماع افتاد که سلطان در با...

رفته ملاحظه جاهای بازار را میکنند میرزا جعفر و بنده چنین یافتیم که در انجا شخص بزرگ ... و سلطان ...
انها رفته ها هم از قهوه خانه مزبور بیرون رفته اما چه بر سر ان پرسان پرسان با توپخانه که خارج از قلعه است
رفته و در انجا جمعیت بحدی بود قدری پیش رفته صدای ساز و نقاره شنیده از بالای بلندی سر ...
در کناره دریا ما حاضر است با صف سپاهیان بر در صحرا با یک پای دولت ها بسته اند و بنا نفر در بالای درخت
جای بزرگ مشغول است و جمعیت عظیمی است از ان بر دو جهت میدان وسیع است و نیز در میانه میدان
نیست اطراف میدان ینگیچریان بسیار است و در بالای بلندی چند اوطاق بزرگ است و جمعی از خیمه های سفید
پوشیده در مقابل ایوانها ایستاده انه از شمس پرسیدیم در این اوطاق کیست گفت سلطان عصر در انجا
یافتیم که در انجا سرباز نظام محمد است و تفنگچیان جابجا که اوستاد قهوه جی میگفت ....
بود و در این روز تعطیل عید اضحی سلطان بجشن مشغول است ملاحظه بعد از ساعتی سلطان با جبروت
تمام سوار اردوی کالسکه روز قبل ملاحظه کرده بود و دستگاه سلطنت امروز هم بهمراه او بود کمال ...
تا معتبر سوار و از کناره دریا روانه سرای سلطانیه گردید هنگام نزول سلطنت هم از توپخانه ...
و هم توپخانه خلافه و اسکودار توپها خالی کردند
روز یکشنبه سیزدهم ذیحجه مطابق سیم اکتوبر بهمراه علیجاه میرزا فرج رفته با دو شکوه و تشریفات رئیس را بکار آورده و از ان پس در خصوص
رفتن ما اینجا گذارده که در کرفتن رقم بجهة عرض راه ما و بیرون آوردن صندوق کتاب و اسباب ما از ...
مواد کالای ما و سرداران لستن زحمت کشیده و خود تا روز دیده همراه ما روانه کند بعد از ان از انجا بمنزل آمد
برگشته الحق سردار ... لستن ... زحمت را نسبت بما نمود اولا عرض کرده که صندوق ما از گمرک بیرون ...
صندوقهای مزبور را بیرون آورده اولا انبار رفتیم قاعده اینها اولا خراج پادشاهی را میگیرند و انبار ...
حصه بر ... فروش فلاح ... هر کدام دادند و از ان پس حمالان صندوقهای مذکوره را بیرون آورده ...
ان بسته چوب از میانه ان گذرانیده یکسر ان را یکنفر و دیگر سر را دیگری بشانه گذارده بابی قسم مجموع صندوقها
ما را داخل باجهای کرده اند و در اینولا هر بار یکه سنگین است بابین طور حمل و نقل میکنند اگر بار سنگین
چهار نفر یا هشت نفر در زیر چوب مزبور رفته و اما اجرت حمالان اگر باری ... قروش اجرت دارد در ...
کسر بکیسه قروش اجرت ازیاده ... میکنند اگر چه اکثر ارباب معامله اسلامبول با این گونه
کسبه اینجا مبرم و در دروغ گو و متقلب لیکن با حیله مدت بیست و شش روز معطل میرزا فرج الله
بودیم تا اینکه روزی بهیات اجتماع بنزد او رفته مصطفی لاله را دیده بگذارد و هشت صد ... باد
طلب کرده که خود بهمراه ما تا تبریز آمده و یکنفر دیگر را تا ارزن الروم برده از انجا پس فرستد و نیز
اخراجات خوراک عرض راه ما را با بخشش منازل و غیره با او طی کرده که کلیه ما فارغ از همه چیز
بوده و از ان پس قبض بکنهایه از ما گرفته که هر کدام اخراجات خود را حق کرده باشیم و صندوقهای ما
ما را با اوستاد محمد علی وزن ان بار از راه خطی قرار دیگر به بندر طرابزان بشخص معتبر از ارزن الروم
فرستاده و از ان یکنفر تاجر را معین کرده که بارهای ما را با ارزن الروم فرستد و نیز سردار لستن
نیز از رئیس افندی گرفته که در طرابزان کسی متعرض بارهای ما نشده گذارند با ارزن الروم رسانند
رئیس افندی را امر است اوستاد محمد علی داده که ... از راه دریا روانه الحق سردار لستن ...
ما را حمایت کرده و نهایت غمخواری و غریب نوازی را مبذول احوال ما داشته همه ما از معزی الیه ممنون
شده ایم این دفعه اخر است که اهالی انگریز با ما محبت کرده

چون در این مدت توقف بنده در اسلامبول مطلق نتوانسته که تحصیل فرانسه و یا چیزی دیگر کنند و کسری رحمت بیاورده
که از او تحقیقات این ولایات را کرده باشد و آنچه جملگی ام از آنها که ترکیه اطلاع از تاریخ خود دارند و بنده را
میل زیاد بهم رسیده که برخی از اوضاع ولایت ترکیه را در این مختصر نامچه نوشته باشم اهذا از روی کتاب
تاریخ ترکیه که بزبان انگریزی نوشته اند بطریق ترجمه چیزی نوشته الحرجه بنده همیشه در این سفر شغل این بوده که هیچ
ولایتی خواه روسیه و خواه انگلند و خواه فرانسه ازان چیزی ننوشته ام مگر از روی کتاب و تاریخ انها اهذا
معلم سواد در انگریزی داریم و کتاب تاریخ سلطنت عثمانی و ولایات ترکیه را که سالهای انها را انگلند
ترجمه کشیده اند در دست داریم در مرتبه خیال کنم که نقاریش آن در این رساله بهم رسد نیست عرض میکنم
ملکه التماس میکنم که مطالعه از اکثرشان اطلاعی بهم رسد و چیزی میدانم معلوم انها کرده و بالله المستعان

واما طایفه ترکیه و اصل انها

طایفه ترکیه در اصل و اول انها در سمت شرقی دریای خزر ترخوان توقف داشته جمعی مجهز الشین بعد و بالفعل
جمعی از انها در انجا هستند که ما انها را ترکمان میدانیم در سال ۸۰۰ عیسوی مطابق ۲۱۵ هجری جمعی کثیر از طایفه
مزبور بتسخیر ولایات و ملک ارمن عزیمت نموده ملک ارمن را تسخیر نموده و دران وقت مسمی بترکمان گشته
در سال ۹۹۲ عیسوی مطابق ۳۱۲ هجری سلطان محمود غزنوی از جانب خلفای عباسیه بحکومت ملک ایران مشخص شده
و ازان پس ترکان دریای خزر ترخوان [illegible] را بحیله تصرف خود در آورده از جانب خلفا عزیمت
و ازان انها ملقب بلقب سلطانی کرده قبل از فوت محمود پسر بزرگ سلطان محمود مسمی بمسعود
در سال ۱۰۳۸ عیسوی مطابق ۳۵۳ هجری با [illegible] جمعی از افغانه و غیره بمخالفت مسعود برخواسته
چون تاب مقاومت دشمن را نیاورده استمداد از طایفه ترکمانیه جسته و طایفه مزبور جمعی کثیر
بسرکردگی طغرل بیک بحمایت مسعود مذکور فرستاده او لا طغرل بیک دشمن مسعود را منهزم و مغلوب
نموده و ازان پس خود بتصرف ایران مشغول گشته بتدریج مملکت ایران را مسخر کرده و دران وقت طایفه
ترکمانیه بشرف اسلام مشرف گردیده که قبل ازان بت پرست و بی مذهب بوده اند
و در سال ۱۰۵۵ عیسوی مطابق ۴۲۷ [illegible] بر سر خلیفه اسلام شده خلیفه مزبور طغرل بیک را
وزیر خود کرده مشارالیه مرد رشید و دانا بوده قدرت و قوت عظیمی در ممالک خلفای عباسیه بهم رسانیده
طایفه تاتاریه که بسمت شمال دریای خزر ترخوان توقف داشتند از در مجادله با طایفه ترکمانیه
برخواسته بانزاک وقتی انها را مغلوب و از ولایت ایران اخراج نموده بسمت جنوب ایران
انها را رانده و انها به بیت المقدس رفته که ولایت مزبور را تسخیر کنند اهالی بیت المقدس
عرض حال خود را بفرنگستان نموده و چون مطلق عیسویان بیت المقدس را پاکترین اماکن روی زمین
میدانند بعینه مثل کعبه اهل اسلام ان وقت سپاهی از هر فرقه عیسویان بر سر بیت المقدس جمع آوری
کرده سپاه ترکیه را شکست داده مراجعت بولایات خود نموده و لیکن سلاح الدین سردار ترکمانیه
سپاهی عظیم فراهم آورده مراجعت به بیت المقدس نموده شهر بیت المقدس را مسخر و اهالی انجا
بقتل رسانیده و ازان پس سلاح الدین مزبور خود را ملقب بلقب سلطانی نموده بعد از فوت
سلاح الدین اهالی طایفه ترکمانیه تحلیل رفته و چندان قدرت و قوت نداشته تا اینکه
در سال ۱۳۰۰ عثمان نام بزرگ ترکمانیه ترقی کرده خود را ملقب بلقب سلطانی نموده در [illegible]
حال [illegible] نشسته و چون عثمان مزبور از اولاد چنگیز مشهور بوده [illegible]
بتدریج همه ترکمانیه را متصرف در آورده همه در مجادله جاکر مقیم و [illegible] مستقیم بوده [illegible]

در سال [illegible] ۷۱۵ [illegible]

از مملکت ترکمانیه را که در تحت حاکم بروکش بوده حاکم مزبور را معزول و دیگری را بجای او منصوب نموده
با نزاک وقتی مقتدر و مستقل کرده لیکن چندان ولایتی تصرف او نموده شهر مسمی بقرا قیصر پایتخت
او بوده بتدریج داخل بکال بتینیا گردیده شهر بروسا را مسخر کرده دران وقت اهالی ترکمانیه
مسمی بعثمانی گردیده که حال دولت مزبور را دولت عثمانی میخوانند در سال ۱۳۲۸ عیسوی مطابق ۷۲۸ هجری
فوت او در رسیده بعد از فوت او
در سال مزبور اورخان پسر او بجای او بسلطنت مشغول شده بتدریج ولایات متعلقه خود را از دولت [illegible]
شهر نیقیه را تصرف و پایتخت خود نموده در سال ۱۳۵۹ عیسوی مطابق ۷۶۴ هجری فوت او در رسیده
در سال مزبور مراد پسر او بسلطنت عثمانیه مشغول گشته در سال ۱۳۶۲ عیسوی مطابق ۷۷۰ هجری شهر ادرنه را [illegible]
شهری که ادرنه سلطان روم شهر مزبور را بنیاد کرده متصرف خود در آورده و پایتخت دولت عثمانی
نموده مشارالیه بسبب انتظام ینگیچری که ذکر او بعد از این مذکور خواهد افتاد بوده دعوتها با طایفه عیسوی
جدال نموده در جنگی از جنگها سپاه دشمن ظفر یافته جمعی از عیسویان را اسیر کرده حکم بسیاست خود نموده
که در حضور خود انها را بقتل رسانند یکی از انها حمله بعجز نموده بضرب خنجر پهلوی او را شکافته مقتول
نموده دولت عثمانیه ان وقت اکثر ولایات فرنگ را متصرف در آورده [illegible]
در سال ۱۳۹۰ عیسوی مطابق ۸۰۵ بایزید اول بجای پدر بتخت سلطنت آمده [illegible]
سلطنت را بحضور خود طلبیده [illegible] مشارالیه اول [illegible] سلاطین عثمانیه که [illegible]
و قطع سلسله ارحام نموده در سال اول سلطنت خود شهر قرا [illegible] گرفته قبل از گرفتن شهر مزبور
با [illegible] شهر وعده نموده که اگر شهر را بدست دهند اهالی شهر [illegible] مرخص نموده که
در نهایت استراحت در زیر سایه او باشند آرام گیرند بعد از انکه شهر مزبور را تسخیر
نموده بخلاف عهد و قول خود شهر مزبور را قتل و غارت نموده و ازان پس [illegible] بتصرف شهر
[illegible] گشته شهر مذکور را گرفته نهب و غارت بسیاری در انجا کرده و ازان پس از رود دانوب
گذشته و [illegible] اسیر کرده و این اول دفعه است که طایفه عثمانیه از این رود گذر کرده دو مرتبه
[illegible]
متصرف در آورده که امیر تیمور مشهور بلنگ با سپاهی [illegible] بر سر بایزید تاخته و جدال عظیم
فیما بین انها واقع شده بالاخره بایزید را دستگیر نموده [illegible] بایزید را [illegible] امیر تیمور
حاضر کرده بعد امیر تیمور از او سوال نموده که در صورتیکه تو مرا دستگیر کرده بودی چگونه با من
رفتار میکردی جواب داده بود که ترا در قفس آهنین محبوس میکردم فورا امیر تیمور حکم داده
قفس آهنین ساخته او را در قفس محبوس کرده در سال ۱۳۹۹ عیسوی مطابق ۸۱۴ سر خود را به تخته
آهنین قفس زده مغز او ریخته فوت شده در این عصر طایفه ترکیه [illegible] و ظلم و تعدی را با مردم
عیسویان نموده [illegible] و ظلم و تعدی [illegible] طایفه ترکیه [illegible]
[illegible] بایزید [illegible] سلطان [illegible]
گشته طریقه [illegible]
فتح کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۸۳

وظلم و تعدی بایزید مزبور و اندوه و انفعال از شکست و دربندشدن بایزید بالفعل در میانه مردم شیوع دارد
در ولایتی که از عثمانیان برای دولت عثمانی دوچار شده علم و صنعت و آرام و راحت از آنها قطع شده
بالجمله در هر حال سبب پامال شدن رعایا گردیده بر ایشان نیز
بعد از فوت بایزید محمد اول پسر بایزید بتخت سلطنت عثمانی نشسته چند برادر خود را بقتل رسانید
و ولایتی که متعلق بسلطان بایزید بود و امیر تیمور از او گرفته بود سلطان محمد مجددا بحیطه تصرف خود در آورده
لیکن عمر او چندان وفا نکرده در سال ۱۴۲۲ عیسوی مطابق ۸۲۴ فوت او در رسیده
پسر بزرگ سلطان محمد مراد ثانی بتخت سلطنت نشسته اولا برادر خود مصطفی را بقتل رسانیده در سال ۱۴۳۰ عیسوی
مطابق ۸۳۳ هجری شهر سالونیکا را بتصرف خود در آورده اهالی آنجا را اگر چه بجهت تنفر ضعیفا یاد داده و دیگر
ضرر نداشته و با وجود اینکه بجهت استغفار از عقوبت خود ضرر نداشته اما اکثر را از زن و مرد و پیر و جوان و اطفال
شیرخواره بقتل رسانیده نوع بی رحمی و بیمروتی که در این شهر که متعلق بولایات مقدونیه است از او بظهور رسید
از حد تقریر و تحریر بیرون است و ولایت دیگر صربستان و بوسنه را تسخیر نموده اگر چه قبل از وقت دختر حاکم
شهر صربیا را بعقد خود در آورده و قسم یاد نموده بود و عهد و پیمان کرده بود که مطلق ضرر او بشهر صربیا نخواهد
رسید لیکن بعد از تسخیر شهر مزبور بخلاف عهد و پیمان و قسم خود قتل و غارت بسیاری با اهل شهر مزبور نموده
و از آن پس سپاه خود را بر سر شهر ازمیر و بعضی از شهرها فرستاده فی الفور داخل شهر مزبور شده
هر چه از مرد و زن و پیر و جوان که بدست آورده بود کشته و شهر الشیه که از مملکت استریا است
تسخیر نموده بعد از قتل و غارت و نهب شهر مزبور را ویران نموده یک از سرداران مشهور او را که
دسته سپاهی با لشکر بزرگ همراه او بود بخواست او را مانع از زیاده ظلم و تعدی گشته بجرات باو
بنا دله بر آمده و جنگ غالب بر آن نشد در سال ۱۴۴۵ عیسوی مطابق ۸۴۹ شهر پلوپانیس که
شهر معظم فرنگ بود بتصرف در آورده شش نفر از اهل آنجا را اسیر کرده است اینکه شهر مزبور را مسخر نموده یک قلعه
بالای کوهی قرار داده و ولایات فرنگ و روم را مسخر کرده عمارات عالیه مشهوره که باعث عظمت
و بزرگی شهر مزبور بود کلا خراب و ویران ساخته که بالفعل خرابه آنها باقی است و از طایفه مجرد جرگه
اهالی آن آگاه بوده و سعی عجیب بعظمت و بزرگی دولت عثمانی داده سپاه و لشکر خود را در مقابل
که همیشه غم و غصه ای نداشته این بود که غالب بخیال لشکر بزرگ بنا نهاده گویند سبب
این غم فوت او در رسیده در سال ۱۴۵۱ عیسوی مطابق ۸۵۵ هجری
بعد از فوت او پسر بزرگ او سلطان محمد پسر مراد ثانی بحکمرانی دولت عثمانی رسیده معروف است بزرگترین
سلاطین عثمانی در جنگ بوده و لیکن بدترین سلاطین عثمانی بوده اول مرتبه که بتخت سلطنت رسید
دو برادر خود را بقتل رسانیده تا بنای عهد و دوستی را با قسطنطین سلطان قسطنطنیه بر آورده
لیکن در همان وقت که در عین دوستی و مصالحه با قسطنطین بود مخفیا در صدد محاصره و تهیه تسخیر قسطنطنیه
بر آمده گویند نه هرگز عهد و پیمان خود را وفا نموده و نه هرگز قسمی که بقرآن خورده نگاه داشته مشار الیه
نفس بالطبع وفا و مروت و حق ناشناس بوده لیکن از همه صفات مهمه مشار الیه سبب فخر و ابرو عزت
دولت عثمانی بوده و الآن همه اتراک عثمانی نام بخشه او را میخوانند سپاهی بر قسطنطنیه کشید
در سال ۸۵۷ هجری شهر قسطنطنیه را مسخر نموده سلطان قسطنطین در خارج شهر مزبور مقتول ساخته و از آن پس
شهر مزبور را مسخر با سلاح نموده چنانکه سپاه ترکیه داخل با سلاح شده بنا را بنا را روکرده
بعینه حیوانات سباع که از جنگل بیرون آمده بر سر حیوانات ضعیف تاخت آورند هزاران

مرد و زن و برنا و پیر طعمه شمشیر سپاه او گردید اکثر مردم پناه بکلیسا رفتند صوفیه آورده که بالفعل جامع
در نهایت عظمت و بزرگی که اول مسجد کل عالم است القصه مردم را گشته که در کلیسای مزبور خون
مثل سیلاب جاری شده کلیسای مزبور را طویله نموده اسبان را بار آن بسته بکل سپاه اذن شبانه
حکم داده که قتل و غارت نمایند و با عصمتی در شهر مزبور بظهور رسیده ساکنین بیچاره بیطاقت
فقیر را و اهل نجابت و حسن قبح آمده بعلت اینکه هر جا دولتی کسی را گرفته آزار و اذیت با نهایت
داده که باقی از آن ترسان و جنده و هر جا خورده دیده مشتهای بی عصمتی را نموده در این شبانه روز
آه از گریه و زاری ساکنین بفلک اطلس میرفت حتی سگان شهر از ترس سپاه خونخوار بفغان آمده بودند
سه روز قتل مردمان بیگناه از دست سپاه نجس ترک از حرکت بر برده مثل کلیه که از آنها را در میانه
کوچه و بازار در انداخته بعد از سه روز سلطان محمد در نهایت جلال و جبروت داخل شهر شده
بکثرت اسب او بعلت لشهای کشته در کوچها ایستاده تا در بلند شتن بجهت بعضی اوقات در
میانه خون مردم عبور کرده در کلیسا رفت صوفیه مهمانی عظیم بپاشایان و امیران خود داده جمعی
از شروع در طعام دو مقابل او انوار خوش طبع و شوخ اکثر بزرگان و نجبا شهر را که اسیر کرده
بقتل رسانیده در میانه آنها جمعی از منسوبان قریب پادشاه بوده و چند دختر از نجبا امیلکه بزرگان
و عمل و کنیزان فرنگ را بدست آورده هر روزه مهمانی داده قبل از طعام آنها را بقتل رسانیده
در این وقت دولت فرنگ و پایه روم با آخر رسیده و شروع در سلطنت آل عثمانی در اکثر
شده با بقیه فرنگ در روم الی زمان العصر در تحت تصرف دولت عثمانی هستند دولت فرنگ که سابقا
علم و فلسفه آنها همه عالم را گرفته و مثل اسکندر ذوالقرنین که ممالک ایران و عربستان را مسخر کرده
و ترکستان را مسخر که یک از جنگجویان فرنگ بود و افلاطون و ارسطو و سقراطیس که صاحب علم
انها عالم را پر کرده از جمله اهل علوم فرنگ بوده اند و همچنین قیصر روم که مجموع فرنگستان را مسخر کرد
مسخر که یک از آن ایام روم بوده در آن وقت دولت مزبور منقرض سپاه دولت عثمانی گردیده
بعد از تسخیر قسطنطنیه شهر ونیسیان که از محال ایتالیا است مسخر کرده و شهر او ترنتو که او نیز از
شهرهای ایتالیا است مسخر کرده همه مردم شهر مزبور را موافق عادت خود بقتل رسانیده مگر جمعی
قلیل از آنها را دستگیر و اسیر نموده و از آن پس خود دستگیر اهل گردیده دکبه مشهور است گویا
او را زهر خورانیده بودند و دیگر سبب در آمده زیاده از هشتصد هزار نفر مرد و زن و صغیر و کبیر را سبب او
قتل شده
در سال ۸۸۶ هجری فوت او در رسیده پسر او بایزید ثانی بجای پدر بتخت نشسته مدتها با برادر خود بجادله و محاربه کرد
مشغول بوده بعد از فتح در آخر قتل او نموده و لیکن بعد از مدتی از آن پس خوف از طایفه
ینگی چری گشته اراده نموده که همه آنها را یکدفعه قطع و قمع نماید لیکن اسرار نهانی او فاش شده و از این
حمله بطرف و نیسیان که از محال ایتالیا هستند نموده که آنها را مسخر کرده باشند قتل و غارت با آنها
نموده و نیز بنای تصرف مصر را گذارده بالجمله از اول سلطنت او الی آخر عمر خود در آزار و اذیت مردم
اصرار نموده بعد از سلطنت بیزحمت پسر او سلیم بر ضد او برخواسته او را زهر خورانیده
در سال ۹۱۸ هجری سلطان سلیم اول پسر بایزید بتخت عثمانی آمده مشار الیه بدترین و بیرحم ترین
سلاطین سابق بوده اول مرتبه که بسلطنت رسیده برادر خود را طعن باز داشته و پنج پسران
برادر خود را نیز بقتل رسانیده و بعد از آن برادر دیگر خود را نیز بقتل رسانیده سپاهی عظیم آراسته

کشیده ازانجا برگشته ولایت مصر را مسخر نمود اراده تسخیر ایتالیا را داشته لیکن ناخوشی آکله او را
امان نداده زمان خونخواری او بآخر رسیده از مرض مزبور فوت شده

در سال ۹۳۰ هجری پسر او سلطان سلیمان اول بجای او نشسته مشار الیه جزیره رودس را از دست نیتهای
سنت جان گرفته نیتهای سنت جان از اهالی ایتالیا خانواده قدیم بوده دویست سال
متوالی اجداد انها زندگی میکرده انها را در بدر نموده وازان پس بولایت هنگری حمله
آورده وشهر بود را گرفته بعد ازانکه با اهالی شهر عهد وشرط نموده که اگر بدون مجادله لشکر
شهر بود را بدست او دهند هیچکدام از اهالی شهر را آزار وگزند نرساند اهالی شهر مزبور
لشکر مذکور را تسلیم نموده بخلاف قول خود عمل نموده عهد را شکست نموده اهالی لشکر را بقتل
رسانیده وازان پس بعزم تسخیر استریا با سپاهی عظیم حرکت نموده بهر کدام از شهرها که رسیده پیران اهالی
مقتول وجوانان انها را اسیر نموده زنان را در مقابل شوهران انها بیعصمت کرده واطفال صغیره را از
بلوکات از سینه مادران کشیده بقتل رسانیده بعد ازان بپای قلعه وینه پایتخت آمده عزم را جزم
نموده اهالی شهر وینه کمال مقاومت او برخواستند چنانکه چندین دفعه یورش برده وهر دفعه بسیاری
از سپاه او بقتل رسیده بنا بر ملاحظه بعد ازانکه هشتاد هزار نفر از سپاه او بقتل رسیده مراجعت
نمود در عرض راه اسرای بسیاری از رعایا ودواب مال را برداشته آورده مجموع را بقتل رسانید

در سال ۹۳۹ شهر بغداد را از دست مردم ایران بیرون آورده باشاه فرانسه وسپاهی بجزایر کالابر فرستاده
شانزده هزار نفر از اهالی انجا را اسیر آورده بعلاوه دیگر جمعی کثیر را بقتل رسانیده وسپاهی برداشته
ویکنفر از سرداران خود را مسیح پاشا بعزم تسخیر هنگری فرستاده شهر تمیزوار از محال ولایت مزبوره
بتصرف درآورده چند نفر از صاحب منصبان شهر با اهالی قسم خورده که انها را بکوتاه حضور رسانید بعد
انکه چهار شهر مزبور را بدست داده قسم خود را شکسته همه اهالی شهر را بقتل رسانیده حرف
او اینکه با کفار قسم وعهد را گرفتن صورتی ندارد سلطان سلیمان از پسر خود بدگمان
شده پسر مزبور مصطفی نام داشته بعد مخفیانه امر شده که شاید میخواهد او را بقتل رسانیده بعد الیه
گشته یعنی خفه کرده بعد ازان معلوم شده بود که بیگناه بوده وازان پس پسرزاده خود را بقتل
رسانیده که شاید بزرگ شده تقاص خون پدر را نماید وپسر دیگر او مسمی بجهانگیر از غم برادر خود را
کشته پسر ثالث خود را مسمی ببایزید وپنج نفر اولاد بایزید را یکدفعه خفه کرده

در سال ۹۸۱ فوت او در رسیده پسر سلیمان سلطان سلیم ثانی بتخت آمده خود سلطنت میکرد
لیکن جنرالان وسپاه خود را بجنگ فرستاده اولا اراده جنگ با ونیسیان نموده سپاهی برسر
انها رفته جزیره سیپرس را که یکی از جزایر دیگر را گرفته بر عهدها بعضی ترکیه در این معقد سر قلعه
خواسته شد سپاهی عظیم برسر ملطی وبا فرستاده بعد از جدال بسیار مصالحه با پاشای سردار سپاه
نموده جنگ دفعه بقران قسم خورده که مطلق آزار باهالی شهر نخواهند رسانید وبا انها دوست
خواهند بود لیکن پاشای مزبور با وجود قسم داده سردار ماکم ملطی وبا را گرفته مقتول
نموده وازان پس جمعی از بزرگان وجمعی کثیر از اهالی ولایت را بقتل رسانیده

در سال ۹۸۹ هجری فوت او در رسیده پسر بزرگ او مراد ثالث بتخت نشسته اول دفعه پنج برادر خود را
حضور خود طناب انداخته اگرچه خود مایل جنگ نبوده لیکن مع هذا برادران دیگر بردن او را نگذاشتند
کمکی کند که از قاعده اجداد خود خارج نکرده جنگجو نیست خود را در شهر اسلامبول توقف نموده

دمع الدوام سپاه با اطراف بلاد فرستاده چنانکه سپاهی بسرداری دولت فرستاده وقتل وغارت بسیاری
نموده در آن هنگام در دیوانخانه رجال دولت مشورت با یکدیگر کرده که آیا جدال با ایران وشکستن
معاهده با دولت ایران بهتر است ویا با اهالی علیون بسبب اینکه قاعده اینست هر دولت
عثمانی کیا که هر وقت وهر عهد که منعقد باشد اعم از دولت عثمانی باشد ویا پادشاه عثمانی
شکستن عهد وقسم با سایر مذاهب خواه شیعه وخواه علیون وسایر مذاهب باشند اعم
ازانکه عهد نامه در میانه گذشته باشد ویا گذشته باشد در صورتیکه شکستن عهد مزبور
صرفه دار باشد البته شکستن عهد مزبور جایز است بعد ازانکه در مشورتخانه سوال وجواب کرده اند قرار
در آن ودیعه عهدنامه که سالهاست با ایران بسته بود که قرنها ستم نموده شکستند لهذا سردار بزرگ مسمی شوکت پاشا
با سپاهی عظیم بسر ایران فرستاده در داغستان وشیروان تاخت آورده بعد وسپاهی ولایت گرفته
ودر جهت با اسلامبول نموده در اینوقت بنا حریان طغیانی نموده خود را مطلق العنان دانسته دست از خدمت سلطان
برداشته وسر از بقیه اطاعت او کشیده عمر در آخر عمر خود بنا بر جدال باصدا گذارده وسپاهی بسمت فرانسه
تسخیر آن ولایت را نکرده لیکن قتل وغارت بسیاری با اهالی آنجا نموده در عرض راه کرده ودر مراجعت سپاه مزبور فوت
او در رسیده پسر بزرگ او سلطان محمد مسمی بمحمد ثالث بجای پدر نشسته

سال ۱۵۹۵ عیسوی مطابق ۱۰۱۰ هجری محمد ثالث بتخت سلطنت رسید از ترس اینکه ینکچریان بتحریک بعضی از اقوام خویش وبدار نرسند
برادر دیگر را بجای او سلطان کنند نوزده برادر خود را خفه کرده ویا بشمشیر کشته وده نفر از زوجات پدر خود را
بتوهم اینکه شاید از پدر او آبستن باشند بقتل رسانیده طایفه ینکچری طغیانی کرده بخلاف شهر اسلامبول را بجا آورده
اموال مردم را بتاراج برده اول دفعه چند نفر از پاشایان سردار سپاه خود را با سپاهی عظیم بتسخیر جزیره فرستاده
لیکن پاشایان مزبور بدون ملاحظه برگشته مجدد با خود سپاهی فراهم آورده وبیست هزار نفر با توپخانه تمام برسر شهر
بود رفته یکی از شهرهای متعلقه آن مسمی بآگری را مسخر نموده در مراجعت باسلامبول نمود با فتح ونصرت لیکن
مملکت وصله بواره عامر از ینکچریان برپا شده وبجدال مشغول کرده سلطان محمد از راه مصلحت عجز درآمده بزرگان انها
ارگرم نموده هرکدام را بریخوردن معینی وبا قیمانده دیگر جزیه فرستاده وازان پس هرکدام را که مطلق القلب است آورده
مقتول ساخته وسایرین سپاه را متوقف نموده تدریج انها را بهلاکت برده ضمنا خبر یافته پسر بزرگ او
۳۳
محرک طغیانی کرده ومادر او نیز در جزء آتش طغیان را تیز کرده لهذا پسر خود ومادر خود را هردو بقتل رسانید
مجدد طایفه ینکچری از مکنون خاطر او خبردار شده از در صلح رفته درآمده لیکن فوت او در رسیده

در سال ۱۶۰۴ عیسوی مطابق ۱۰۱۹ هجری پسر ثانی سلطان محمد مسمی باحمد اول بتخت آمده پانزده سال که سن او بوده لیکن صلح کلی
سپرده او را مقدمه نموده با اوزرهم او خیال کرده که سلطنت را با کینز او در رات دختر سلطان را مشار الیه خفه
نموده سلطان از بعضی اطلاع یافته مشار الیه را نیز خفه کرده سلطان احمد چندان سلطنتی نکرده وچندان
کار نکرده که ذکر آن لازم باشد باجمله فوت او در رسیده

در سال ۱۶۱۷ مطابق ۱۰۲۶ هجری برادر او مصطفی سلطان اول بتخت آمده در هنگام حیات برادر از ترس اینکه مبادا
او را بقتل رساند در گوشه کناره مخفی مانده در بیست وپنج سالگی او را بتخت سلطنت نشانیده مشار الیه بعادت
پیشینیان سلاطین آل عثمان بهمراهی پهلوانان ینکچری پسر بزرگ برادر خود را محبوس وسایرین فیلسوف او را
اعم بزرگ وکوچک بقتل رسانیده واین رسم ده عده گذاشته که هر وقت سلطان فوت شود وارث او پسر بزرگ
مجبور اینکه همه اولاد برادران وبرادرزادگان خود را مقتول نمایند بعضی ازانها فرار نموده لیکن خود را از انها او دستگیر وقتل
نموده وازین انکه مردم چندی از حیات سلطان دلتنگ باشند هر هفته یکدفعه بنماز جماعت رفته وبا خود

مردم نمودند و العوام الناس را بخیال اینکه سلطان در حیات نیست بنا را بغوغا گذاشتند و الحاصل اینقدر عداوت داد

اینولایت ولیست مصطفی سلطان بنا را ظلم و تعدی را با مردم اشراف و بزرگان دولت بعلم و تدبیر رسانیده

وزیر اعظم دولت خود را با سپاهی عظیم بسر ایران فرستاده چون معزی الیه برده آنکه ولایت مزبوره را

مسخر کرده مراجعت کند چون سلطان با او جاری سلوک را گذارده وزیر اعظم مجبور را بقلعت سلطنت فرستاده

سلطان مصطفی را گرفته محبوس نمودند و عثمان پسر احمد سلطان مرحوم را بکار را دولت نشانیده مشار الیه نیز محبوس نمود

عثمانیان و در هفت چهار کاه کشتیان جنگ چند آماده و سپاهی بتسخیر ایتالیا گماشته سپاه مزبور در بنادر

ایتالیا رفته چهار بنادر را بیاب رسانیده ششصد نفر از اهالی را دستگیر و اسیر باسلامبول آورده و از آن پس

سپاه و تدارک سفر را مهیا نمود که بسر پولند رفته خود با سیصد هزار نفر و چهار صد عراده توپ

بسر ولایت پولند رفته با وجود انکه توپخانه سپاه امر از پیش نبرده بالاخره والتماس مصالحه نمود

و صلح با طایفه پولند کرده و چون طایفه ینگی چری عموما در این جنگ تکاهل ورزیده و سلطان را ضمنا

تغیری از آن طایفه پیدا شده مصمم انهدام و قلع و قمع انها گشته مراجعت باسلامبول با صدر اعظم

در این خصوص مشاوره نموده بالاخره قرار چنین داده که صدر اعظم سوار از چهل هزار نفر از اهالی

کرد و سایرین سپاهیان بعنوان سالدات فراهم آورده و هر کدام از پاشایان ممالک عثمانیه را

سفارش از ینگی چری همراه انها کرده و علاوه بر اینها هر نوبت دهند که سلطان را اراده تسخیر ممالک

و هر کدام از پاشایان مزبور سپاه ینگی چری را که در خود را گرفته گشته و بعض از ینگی چریان از بهر

مکه معظمه فرستاده و بیست هزار نفر از انها را مامور بجدال ممالک ایران نموده که در عرض راه انها را

باشایان تفنگ رسانند و هر چه در اسلامبول هستند چهل هزار نفر سالدات فرنگ جدید که صدر

اعظم گرفته تفنگ رسانند بلکه تمام ینگی چریان را از صفحه روزگار محو کنند لیکن سلطان چندان

احتیاط در اخفای این امر مهم ننموده از انجا که ینگی چریان را از این عزم اطلاع بهم رسیده و بکرچه

بلوا و عام در شهر نموده و به کوچه و بازار که رسیده مردم را به هم نموده سلطان خانه نشین شده

جرات بیرون آمدن ننموده طایفه مزبور بدون سلاح جنگ داخل دیوانخانه سلطان شده

پیغام بخدمت سلطان فرستاده باین تفصیل که در صورتیکه صدر اعظم و سایرین که هم شور را در اول

کرده ینگی چریان نموده بدست انها دهند فبها والا از اراده انها بخود سلطان خواهد رسید سلطان

پیغام میفرستد که دیگر شنیده اید امیر خواهد نمود هرگز سلطان را اراده تخریب انها نبوده و نخواهد بود

روز دیگر نیز جمعیت نموده صدر اعظم از خانه بیرون آمده که مردم را آرام کنند خود را طایفه

مزبور او را گرفته پارچه پارچه نموده سلطان در اندرون خانه نشسته بیرون نیامده ینگی چریان خودرا

بخدمت سلطان فرستاده که چنانچه معزی الیه بدیوانخانه نیاید انها را لازم است که دیگری را بکار خود

گذارده که ولایت بیرون سلطان صورت نخواهد روزانه دیگر چون عثمان سلطان بیرون از خانه

نیامده ینگی چریان بزور داخل اندرون شده چون سلطان مخفی شده بود مجلس رفته مصطفی سلطان

در مجلس دیده دو کنیز سیاه بخدمت او مشغول بوده او را از مجلس بیرون آورده تخت سلطنت

نشانیده و از آن پس عثمان سلطان را آورده مصطفی سلطان عثمان سلطان را کابین که خود در مجلس بود حبس

کرده و از آن پس تفحص نمودند که آیا کسی از اولاد او مانده است بعد از تفحص معلوم شده بود که دو پسر یک پسر هشت ساله دیگر

بی‌اواده از او مانده چون فقط جمع پسران شده اند که اولاد از مصطفی سلطان باقی مانده است که جانشین او

شود صدر اعظم به مصطفی سلطان شب مجلس فرستاده عثمان سلطان را خفه کرده و از این قبیل اوضاع فرستاده که

کرده پسر عثمان سلطان را که تازه پیدا کرده از خفه کنند چنانکه انها را بقتل بیرون طفلان مزبور خبردار کرده فرار را ضامن شده بود

اطلاع از احوال انها بهم رسیده و اشخاص که اراده قتل انها را داشتند گرفته مقتول ساختند و طفلان مزبور را بسلامت در نزد

خود نگاه داشته او در اینجا دیگر مردم شهر از هر جهت مطلع شده غوغا نمودند مصطفی سلطان بقلع انگار نموده که او در حیات نیست

در این بین طایفه ایران سپاهی عظیم و مستعد تسخیر بغداد فرستاده و از این سو غلالوده صدر اعظم قیاسی سپاه شاهی و ینگی چری

بر پا شده و عاقبت الامر در حال دولت عثمانیه مصطفی سلطان را قابل و قادر بحکومت ندانسته ثانیا او را مجلس فرستاده

و عم پسر سلطان عثمان را بتخت سلطنت نشانیده او را در سن بیست و چهارم کردند

در سال ۲۳ که ابراهیم مطابق ۱۰۲۸ عمر چهارم بتخت نشسته در اینوقت طایفه قزاق سپاهی معتدبه در کشتیهای کوچک جمع نموده

در بیوک دره حوالی اسلامبول آمده و ینگی کوی و دو شهر در یازده میلی اسلامبول را غارت کرده اموال بسیار

از اهالی انجا بیغما برده و از آن پس در دره اسلامبول آمده اهالی شهر از آمدن انها مضطرب شده و از سوء

عهد و داخل شهر باسلامبول آمده که سپاه ایران ولایات حوالی متعلق عثمانیه را غارت و یغما نموده و از دیگر

طایفه اکبر و طوست طوق اطاعت عثمانیه را از گردن خود دور کرده کوس یاغی گری زده عمر چهارم

سلطنت خویش گرفتار وسائل لشکر نمود و با امورات سلطنت چون رسید الله قاچار نفر از پاشایان سلطان

که خواهان سلطان را بعقد خود در آورده مدخل امورات سلطنت کرده بود و سپاه و اسلامبول بدون نظام

و قاعده بهرزه کاری مشغول بوده بخطا الناس علاوه بر ملوکیم کلا امورات دولت مختل مانده و رجال

دولت را از این احوال تفرقه بهم رسیده و خلق شهر از خراج دیوانی بجان رسیده و پاشایان هر یک از ممالک را

مطلق العنان دانسته بلکه ملوک الطوایف شده با جمله از هر سو زلزله در ارکان دولت عثمانیه افتاده

و سلطان را مطلق از طریقه رفتار و قاعده و از خبر نمودند اولیای دولت فرانسه او را محبوس و نوشته او را

قیل و غیره کرده و چون خود را مستقل نموده سایر پاشایان را بعد از شخصه نگذاشته که بعد از آن با امورات سلطنت

تصرف کنند و از انواع جهت جمع آوری مالیات دیوانی مردم را بلا غایت آزار نموده کرنده قاضی اسلامبول شرع

از گرفتن مال دیوانی شده دو پسر او را طناب انداخته دو عوض بزرگ را نصب کرده و آنکه بیرون از

در حاوی مزبور گذارده و با دسته بزرگ القدر او بکوشد که قدرت شده یکی از تجار و ایتالیا را گرفته در باب آن

خفه بدار کشیده و سایر تجار عیسوی را گرفته اموال انها را ضبط کرده و بعد از آن ده هزار توپ انها در جزیره کرده و راحت

که در اسلامبول توقف نموده خانه انها را جستجو کرده هر چه اسباب جنگ است بیرون آورند در خانه ایلچی

شمشیر او را گرفته و بدون سبب جهت سپاهی بر سر ایلچی کشیده ایلچی پولند را نزد او آورده در زیر

عتاب با وخطاب نموده که پادشاه فرنگستان را در زیر علم خود آورده مسلمان بکنند و با انها را حقیقت

میرسانم با وجود اینکه سپاه عظیم بسر پولند فرستاده میل طایفه پولند سپاه او را شکست صلح داده کبیر که التماس

نموده گم نموده و طایفه پولند قبول نکرده تا اینکه مبالغی افراد سپاه لشکر انها دهند از طرف فرانسه

ایلچی باسلامبول در آمده کپیتان پاشا سردار سپاه دریای عثمانیه گرفته او را گرفته و حبس کرده بعد از آنکه ایلچی مزبور

باسلامبول آمده مترجم فرانسه در خدمت پادشاه از جانب ایلچی شکایت از کپیتان پاشا نموده بیرون آنکه بعرض او

رسید او را بدار کشیده و فورا ایلچی مزبور را با بدر کرده بفرانسه فرستاده و دیگر ایلچیان یک هزار سپاه

با توپ و توپخانه فراهم آورده بعزیمت تسخیر ایران اهتمام گماشته و در عرض راه ما از زن مردم سپاه او بقدر

سیصد هزار نفر سپاه دیده از این تقلیل برف جمع کرده او از قلعه ایروان را مسخر کرده چون حاکم ایروان

از راه بیکار امیر سلطان ایران شهر مزبور را تحف بدست داده و تحویل بخدمت او مشغول شده و در اجتماع

با و کرده تسخیر قلعه تبریز را نموده قتل عام در انجا کرده از آنجا ترقی کرده سلطان ممالک ایران

سپاهی خود را متعاقب او فرستاده اتفاقاً اسبان لا تعد و لا تحصی از سپاه عثمانی تلف شده بود سپاه ایران در
در تبریز گذارده سپاه ایران متوقفین تبریز را مقتول و در ایروان سپاه او را برگردانده قتل معقولی از ایشان
کرده اهل ارزن الروم تعاقب ایشان نموده مبالغ معتدبهی از اشیاء و اسباب ایشان باز مانده و اسیر بسیار دستگیر شده
و سپاه ایران بسیار مقتول شده و سلطان مراد وارد با سلامت گردیده عزم و خصمه منذر این سفر را در تاریخ فلفلی دید خود
داشته چند نفر مفتی و جمعی از علمای بزرگ را بقتل رسانیده و قدغن تمام نموده که مجلس قلیان و چپق
نکشند و هر کس بکشد او را بقتل رساند و باین واسطه جمعی را مقتول ساخته گویا لذت در خونریزی حاصل او
میشده طباخ خود را بدست خود گشته که طعام او را بیمزه پخته در دریچه خود هر روزه هر کس میگذشته
یا او را تفنگ میزد یا تیر میانداخته شخص حاکم ایروان که شهر ایروان را بدست او داده مشهور خوشخدمت او
با او دوستی رفیق و همراهی تحفه نموده با او متفق رفیق و فجور کرده در سال ۱۰۵۱ عیسوی سپاهی مجدداً
بر سر ایران فرستاده عمده مطلب او اینکه شهر بغداد را از دست ایران پس گیرد و دولت علیه ایران شهر
بغداد را بدولت عثمانی پس داده صلح نامه قیامت گذشته که از آن پس مجادله قیامت نخواهند شد و سپاهی مجدداً
بر پا کرده عزم گماشته که ولایت او سپه را بدست او رد در این بین مردن ناخوش مزاج فوت شد اما
سی و یک سال عمر داشته و شش نزده سال سلطنت کرده اگر از هموت و شجاعت و بیرحمی طالب عثمانی نزدیک
کرده که چنین آدمی از جنس رت نه بعرصه وجود آمده هنگام سلطنت نموده عالم را به تنگ آورده کرده از
بمذهب حنفی کرده دیگر مرد شد اگر حقیقتاً در بهر کاهی در مدت عمر روزه نگرفته و هر کس سیمی زعامه نموده
نه تنها طالب قتل دیگران بوده چند نفر از عموها و خود را خفه کرده و برادر خود را با مشوبان خفه کرده
طالب این بوده که سلسله خود را بکلی تلف کرده خود آخر سلسله باشد حرص عجیبی در جمع آوردن مال داشته
درشته بعد از فوت او پانزده میلیون زر طلا در خزانه او بود

در سال ۱۶۴۰ عیسوی مطابق ۱۰۵۰ هجری سلطان ابراهیم برادر سلطان مراد بجای او نشست و الیه مرد بی شعور و ناقص العقل
و خفیف العقل بوده بسبب خفت عقل او اینکه در مجلس خلوت و ترتیب مبرهن در دریچه او اسقف آن بود
بوده در این شهر ماند عقل او خفیف شده منتهی الیه بعد از مجلس بگذرد از او دیگر سلطنت رسیده
بنا را بخوشگذرانی و شرب گذارده امور سلطنت را بعهده وزرا گذارده و خود با زوجات بعیش
و عشرت مشغول شده وزرا امید یکی از آنها بوده سپاهی عظیم فراهم آورده یکی از ولایات روسیه
حمله آور گشته لیکن با اقبال این سپاه کشتی منتجز بر سواحل گشته او را اهتمام به تسخیر مستکرا خطاف کاشته
سنگر مزبور متعلق بروس بوده بنگ معقولی از روس با ایشان رسیده در سال بعد از آن سپاه مزبور
شکست خورده مراجعت نموده بیرون از او بعرصه وجود آمده و چون اراده تسخیر جزیره کندیه را
داشته صلح با دولت علیه ایران نموده که وفات ایشان متمم سلطنت معروف بود ولیکن سلطان ابراهیم بجز خوشی
و هرزه رفتاری چیزی دیگر نمیدانست در سال دیگر کار را گذارده دولت عثمانی سپاهی جمع آوری نموده عزم تسخیر
جزیره کندیه که در دست دریای ونیز بوده است نموده چون جزیره مزبور از جزایره ایتالیا است و با ونیز مزبور
در آن وقت دولت بزرگ بوده تحفه را ظاهر نکرده تا اینکه کشتیان جنگی ایشان آماده شده شصت هزار نفر
نفر از سپاه ترکیه در کشتیان جنگی نشسته بعد از چندی داخل بجزیره کندیه و از آن وقت شروع در تسخیر جزیره
مزبور نموده ولیکن زیاده از بیست و پنج سال دولت عثمانی سپاه و ولایات مزبوره بجزیره مزبور بوده در انجا دولت
مدیره اینکه مشغول در تاریخ نوشته اند زیاده از بیست میلیون آدم از جانبین بقتل رسیده لیکن بالاخره
جزیره مزبور را دولت عثمانی خواسته است تسخیر کند و اما سلطان ابراهیم که در صدد تسخیر بوده

و خوشگذرانی و عیش و عشرت را نه بوده که ما فوق آن متصور نیست عاقبت الامر اراده تصرف دختر
مفتی شهر را جبراً بیرون عقد نموده او این مجسمه ولی مرده و نامربوطی بسبب تحریک او شاع سلطان ابراهیم
گردیده بلوای عامی میشد و مفتی شهر نیکچریان را با تخریج کرده بزرگان و اعیان دولت نیز ملحق مفتی شده
۳۳ و هر کس جدا گانه از رفتار و کردار سلطان ابراهیم بجان رسیده مفتی شهر فتوی نوشته سلطان را بمحکمه شرع
طلبیده سلطان محل فتوی مزبور نگذاشته مجدداً مفتی نوشته و سلطان را آن خفه نموده در حاشیه آن
این فقره را مندرج نموده با مضمون که هر کس اطاعت باین نوشته نکند اطاعت بشرع نموده و هر کس
اطاعت بشرع نکند اطاعت بجناب پیغمبر نکرده است و هر کس اطاعت به پیغمبر نمایند کند اطاعت
نکرده با اهل چنین شخص سلطان نیست و کافر است و کفارت حامل سلطنت اسلام را نمیتواند بنماید
اینکه فتوی مذکور بدست نیکچریان رسیده غوغا نموده بلوای عظیمی بپا کرده ابراهیم سلطان را گرفته
در مجلس محبوس نگاه بعد از چند روزی او را خفه نموده اند برادر سلطان محمد چهارم را
در سال ۱۶۴۸ عیسوی مطابق ۱۰۵۸ هجری بتخت سلطنت عثمانی نشانیده در سن هفت سالگی بود و رجال دولت عثمانی قرار داد
کرده که ما دام که به بلوغ نرسیده امورات سلطنت مفوض بپاشایان و رجال دولت بوده
و ما در او نیز بعد از امورات سلطنت رسیده تصور میکنند که سلطان محمد پس هم شده ما که
رسد امورات سلطنت مفوض باو گردد و طفولیت سلطان صورت نزاع در میان اوضاع
دولت عثمانی گردیده و کرات قیام جماعت نیکچریان و سایر بزرگان نزاع روی داده چنانچه در سال ۱۰۶۱ هجری دو سه
روی داده بعض از نیکچریان که اهل اجلاس شده اند هرج و مرج فراوان نموده نیکچریان جمعیت کرده بهانه اینکه
با امور دولتی و چند صلح و کمک با بیات اجتماع در دیوان شده مرتکب شده اقلاً از در خانه وزرا امور دولت
دولت در اعمه امارات شده معقول نموده و از آن پس بزور در داخل اندرون شاهی شده خزانه که در اندرون بوده
بغارت برده او چند نفر از نیکچریان و وزرای اهل مملکت را بقتل رسانیده و دو میلیون زر طلا از خزانه بیغما برده
و چندی دزد متمرد شهر اسلامبول بوده و تابع دیگران نیکچریان گردیده نزدیک بان بوده که خود دولت عثمانی را مضمحل نمایند
لیکن بعلت عاقبت قسم ایشان در میان خود نیکچریان نفاق نفاق شده خود بخود برطرف گردیده اند و چون پادشاه
اصغر سن بوده مادر او بعد از آنکه پاشا و قوق را صدر اعظم نموده معزی الیه پیر مرد و مشغول عاقل و فرزانه بوده
بوده بعلت اینکه معزی الیه منصب مزبور منصوب گردیده مردم را آرام نموده و سران اشرار را بقتل رسانیده با امور
گذشته بود و انتظام با امور دولت داده و رجال دولت اعلام امور تمام محمد شاه و سلطان محمد را در چهار ساله
در سال ۱۶۵۱ عیسوی مطابق ۱۰۶۲ بتخت نشانیده که خود با امورات سلطنت رسیده باشند ولیکن سپاه عثمانی در آن اینکه فتح خواسته بعض
متعدد جنگ نموده با بیرون و سر و بازغر و طغیان و بر غزی بیقرار اوقات برخوردند تا اینکه سپاهی عظیم فراهم
آورده که کشف را تسخیر کنند سپاه مزبور با سعید پاشا مأمور شده نفر عمله گرچه کیسر بر طرف اخراجات و رسیده
برادر بابا جلالی کیمپر منصب عهده دارت معتبر گردیده او نمود پاشا و لکنیتیا و از جزیره پاشا و کرجستان با غیر شده
و میر کیبور و لکه صدر اعظم بوده خواسته قلع اوقات خود را مصروف سپاه امور شاه نماید بسبب سپاه مزبور
شکست خورده بدین سبب مراجعت نموده مجدداً سلطان محمد سپاهی عظیم با نوکان نموده و کشتیان جنگی بسیار داشته
و شهر و دیگر را که بدست نشانده است بعد از آن نموده و جمعی کثیر از جانبین مقتول شده یکهزار و ششصد نفر
از ایشان را دستگیر نموده و بعد از آن سلطان فرمان سلطان حکم نموده بوده که ایشان را قتل کنند
یکهزار و چهار صد نفر ایشان را در حضور سلطان و سپاه بقتل رسانیدند از ایشان کل سپاه از غیر منتشر
اکثر ایشان نخبه دور آمده و علاوه سر از حکم بازکشیده نوع از کشتی با بقیه کشتیها از جانب ایشان سپاهی

جنگ ۱۱ ایمن خرشاه شکست مقهورا لسلطان محمد داده جمعی کثیر از سپاه ترکیه به قتل رسیده و سلطان محمد را
با سپاه او از ولایت ملداویه به سمت اسلامبول رانیده و از آن پس صلح فیمابین لهستان و دولت عثمانیه واقع شده
در سال ۱۶۷۲ عیسوی مطابق ۱۰۸۲ هجری سپاه عظیمی فراهم آورده از برای تسخیر پولند فرستاده و در این جنگ [illegible]
از پولند حاصل ترکیه گردیده یکصد هزار نفر از اهالی پولند را اسیر نموده جمعی کثیر را به قتل رسانیده بعد از آنکه
سپاه مزبور مراجعت به اسلامبول نمودند احمد کیوپریلی صدر اعظم فوت شده و قرا مصطفی به منصب صدارت
رسید؛ انه در کتب نوشته‌اند احمد کیوپریلی مردی رشید و عاقل و فرزانه و شجاع و دلیر و جنگی بوده
گویند هر جنگ و نصرتی که سلطان محمد نموده تمام به رهبری و راه نمائی احمد کیوپریلی بوده است. در هنگامیکه
قرا مصطفی به منصب وزارت رسیده سلطان محمد دولت عثمانیه رو به تنزل نهاده در سال ۱۶۹۵ [illegible]
شورش تازه ساخته و رجال دولت را در آن جمع نموده با اقسام مختلف دلایل آورده که جنگ سبب
منافع دولت عثمانیه است و لیکن قرا مصطفی صدر [illegible] اینکه سالها است [illegible] اهالی عثمانیه [illegible]
زده و مکرر افراط [illegible] نموده‌اند که [illegible] را بتصرف آورده [illegible] مزبور [illegible]
اهل عثمانی بمانده لیکن اینک ولایت انها خراب و بی‌قوت شده و هزاران از اهالی انها به قتل رسیده
و بسیاری رفته دیگر اهالی سلطان محمد [illegible] ولایت مزبور تصرف او خواهد درآمد [illegible]
مطلب او اینکه وجود او به مصرف منافع عاید او نمی‌شود و انتقاعده است که [illegible] دولت عثمانی
[illegible] نموده که با وجود اینکه هر کدام از سلاطین انها اقتداری داشته‌اند حرص اینکه ولایت از دست
دیگران به تصرف نمایند اقتدار خود را زیاد کنند سپاهی فراهم آورده و مبالغ کلی اخراجات نموده
[illegible] سپاه بی‌نظام خود را به جنگ سپاه با نظام فرستاده نتیجه جمعی اینکه سپاه انها هیچ
مقابل سپاه دشمن پیشرو نبودند اینکه منافع سپاه نظام و برتری انها بر سپاه بی‌نظام نموده
سپاه مزبور را هم سپاه دشمن داده شکست خورده مراجعت می‌کنند و مدتی هیچ [illegible] دیگر در
تعمیر و [illegible] و [illegible] سپاه خود کوشیده این جنگ [illegible] و وزرا یا [illegible] جنگ
مشغول [illegible] تعمیر سپاه شکست خورده کوشیده وجوه خود را به مصرف نموده و در این ضمن
[illegible] حرب نفع [illegible] با جمله در این وقت دلایل قرا مصطفی صدر اعظم مستمسک و رجال
دولت گشته سپاهی عظیم با توپخانه و اسباب جنگ فراهم آورده عزیمت تسخیر [illegible] نموده
جنرال [illegible] دولت [illegible] و ترکیه [illegible] شهرها [illegible] و شهر ویانا پایتخت [illegible] را
محاصره کرده لیکن [illegible] بود [illegible] جنرال [illegible] سپاه [illegible] از تسخیر [illegible]
محفوظ کرده جنرال مزبور سپاهی قلیل از شهر بیرون آمده [illegible] مکرر حمله [illegible] شکست فاحش
به سپاه ترکیه داده جمعی کثیر از انها مقتول و ما بقی مراجعت به اسلامبول نمودند چون در این جنگ
جمعی کثیر از ینگیچریان به قتل رسیده بودند ما بقی سپاه ینگیچری با سلطان محمد [illegible]
بلوا و [illegible] نموده [illegible] سلطنت [illegible] سلطان محمد را گرفته محبوس نموده و از آن پس برادر
او سلیمان را [illegible] آورده مسمی به سلطان سلیمان ثانی نمودند
در سال ۱۶۸۷ عیسوی مطابق ۱۱۰۲ هجری سلطان سلیمان ثانی به تخت آمده چهل و شش سال عمر داشته هنگامیکه در بارگاه
حاضر شده [illegible] و رجال دولت عثمانی [illegible] نموده که آیا چگونه با برادر او سلطان محمد
سلوک خواهند کرد جواب داده‌اند [illegible] سلوک کرده‌اند با او نیز مادام حیات
در محبس خواهد ماند سلطان آهی از دل برکشیده [illegible] و دست داده التماس نموده که

که نگذارید مرا از برادر من نزدیک من آید که نمی‌خواهم او را بکشد [illegible] که محمد را آن هم معزی الیه سی سال و نیم سلطنت
کرده [illegible] و تعدی و تقوی [illegible] در مدت عمر او و برکت [illegible] مشغول بوده
لیکن چیزی که قابل تذکار باشد اتفاق نیفتاده سلطان محمد را در محبس [illegible] عارض شده پیغام نزد سلطان سلیمان
فرستاده که طبیبی نزد من بفرستد معزی الیه جواب فرستاده که چرا طبیب [illegible]
[illegible] اینکه اگر فوت او در رسد مردم را گمان این خواهد بود که من او را مسموم کرده‌ام و بعد از آن طبیب را
[illegible] او و ذلیل باشد که او را زهر داده مردم مرا باعث ان دانند بهتر این است که خود را بگذار اوا [illegible]
که [illegible] همه علاج است و با طبیب دیگر پیدا کنند بعد از چندی سلطان محمد مزبور شفا یافته و سلطان سلیمان [illegible]
[illegible] گردیده و مرض استسقا عارض سلطان سلیمان گردیده به همان مرض فوت او در رسیده
در سال ۱۶۹۱ عیسوی مطابق ۱۱۰۲ هجری برادر کوچک سلطان سلیمان سلطان احمد ثانی به تخت سلطنت آمده اول مرتبه بدیدن سلطان محمد [illegible]
رفته سلطان محمد را [illegible] اینکه سلطان احمد از قتل او و [illegible] آمده مضطرب گردیده سلطان احمد در نهایت [illegible]
و محبت و ادب با او [illegible] گشته او را دلداری داده با یکدیگر این امورات دنیا [illegible]
[illegible] و چهل سال [illegible] در محبس بوده [illegible]
این بوده که [illegible] باشم [illegible] در محبس [illegible] شده است که شما در محبس باشید [illegible]
[illegible] در [illegible] باشید هر وقت [illegible] که از دست من آید البته [illegible] که از آن پس [illegible]
[illegible] کیوپریلی نام صدر اعظم دولت عثمانی [illegible] تخفیف در اخراجات حرم سلطانی داده و [illegible]
حرم [illegible] شده که او را [illegible] مراتب را صدر اعظم خبر داده [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] با صدر اعظم داشته [illegible] خبر داده جمعی از [illegible] شده [illegible]
[illegible] نماید لیکن کیوپریلی مانع [illegible] را گرفته [illegible] شده و چند نفر دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] و از آن پس یکصد هزار نفر سپاه فراهم آورده کیوپریلی خود سردار [illegible]
به عزیمت تسخیر [illegible] از اسلامبول بیرون رفته چند دفعه شکست به سپاه [illegible] داده [illegible]
محاصره کرده و قریب [illegible] که گلوله توپ آمده کیوپریلی را کشته و سایر سپاه [illegible]
سردار خود را [illegible] شکست خورده رو به هزیمت آورده جمعی از انها تلف شده از کشتن کیوپریلی [illegible]
کار [illegible] شکست خوردن سپاه اسلام هم سلطان و هم سایر مردم اسلامبول را به نهایت غم [illegible]
[illegible] در این بین [illegible] از حرم [illegible] حمل [illegible] متولد شده اگر چه [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] لیکن [illegible] آل عثمان دلیلی بر فتح و نصرت [illegible]
[illegible] و عشرت و [illegible] سلطان مشغول گشته در این بین سلطان محمد در محبس فوت شده
و مردم را [illegible] که [illegible] مخفی او را دفن کرده و چون [illegible]
در [illegible] سلطان [illegible] کرده مردم را [illegible] اینکه [illegible]
انها این نوع سلوک از سلطان به ظهور می‌رسد از در نزاع با صدر اعظم درآمده و [illegible]
در [illegible] هر چند [illegible] را وزیر نموده [illegible] سلطان احمد را [illegible]
[illegible] مرض فوت شده قبل از فوت [illegible] مصطفی برادرزاده خود [illegible]
او را از محبس احضار نموده [illegible] او [illegible] او [illegible]
[illegible] لیکن احمد سلطان [illegible] که مقصد من دیدن او است از آن پس [illegible]
آمده [illegible] عیال و اطفال خود را با [illegible] و از آن پس فوت شده احمد سلطان [illegible]

وجهار سال سلطنت کرد مرد خوبی بود با رحم و مروت بعضی قبیح بپادشاهان سلف با رحم و مروت بود

در سال ۱۰۳۰ هجری علی پاشا نام صدراعظم عثمانی ابراهیم نام طفل را از اطفال تمام سلطان احمد را بتخت آورده خیال او

اینکه نامی بر سر طفل خود بود که تا سالی چند خود را شکار داده دفتر دیوان و صدراعظم و جمعی دیگر را مامور

سلطنت عثمانی رسیده تا اینکه ابراهیم مذکور بتکلیف رسیده خود بامور سلطنت رسید لیکن عموم

پاشایان و سران لشکر و چند نفر از رجال دولت داخل بر دیوانخانه گردیده حکم به صدر مذکور داده که

در خدمت سلطان مصطفی جهه سلطنت انجمن صورت حیرت علی پاشا گردیده معلوم شده بود که لعزل

حضرت سلطان احمد سلطان مصطفی از محبس بردن آمده سردار سپاه بنا بر چه در اینک او غلاما

با خود جمع نموده جمعی الحال بنا بر چه در بیعت سلطان مصطفی قیام نموده و سلطان مزبور بسلطنت بسر گردیده

خود صدر مذکور از خیال باطل خود دست بر داشته با دفتر دیوان بحضور سلطان آمده دامن سلطان را

بوسه داده سر در ربقه اطاعت او نهاده سلطان مصطفی جوان الحال و سی سال در نهایت جبروت

دشمنی و مطلق طالب لهو و لعب بوده خود را حکم بر بزرگان دفتر میفرستاد که سیاهه اموال خزانه سلطان را

در نزد او آورند لیکن آن سیاهه خزانه را بنظر او رسانیده معلوم شده بود که کمتر از ده هزار تومان

در خزانه است از متوفیان و دفترداران بازخواست نموده و سبب پرسیده جواب داده بودند که

اجداد پادشاه زیاده از قاعده در مصارف وجوه اخراجات کوشیده بودند از روی غضب بدر خود را

بی جهت صدراعظم آورده که جمع و خرج وجوه دیوانی را از تو میخواهم و از آن پس او در خود را به سپاه

نموده اظهار رافت نمود و بر خصوص نموده که پس از اینها است که سپاه اسلام بی دلیل و قتال لغو و مشغول شده

همه از کار و بار مانده اند با الفعل که نوبت سلطنت را بنام من زده اند همه سپاه باید در آینده

و نزاع سفر بوده که من خود بنفس نفیس بجدال دشمن میروم دلیکن هیچکدام از سپاه امیدواری

رشوه دیه دادن انعام نداشته باشند هر که خدمتی کند موافق آن انعام خواهد یافت و منصب

خواهد گرفت و هر کجا معامله در خدمت ورزد تنبیه خواهد شد و از آن پس دم از در بار داری و درب

دیوانخانه آویخته و این علامت است که در دولت عثمانی متداول است که هر وقت دم در بار داری

درب دیوانخانه آویزند اظهار جنگ است و هر کس اطلاع بهم میرساند که سلطان عزم سپاه کشی و جنگ دارد

مادر سلطان مصطفی که سالها در بیت الحرم مانده بود بجرم شاهی آورده و خود داشت را الهی را

سر حرم بعضی وزراء حرم نموده و از آن پس بصورت تبدیل داخل بازار شده با هر قبیله از سپاه خود صحبت

داشته و از جزو و کل امورات ارجه و شهر اطلاع بهم رسانیده او لا معلوم نموده بود که صدراعظم مشیر علی پاشا نام

بار سلطنت را گذارده اموال پادشاه را متصرف شده و مفتیان شهر اموال اوقاف مساجد و معابد را

بخرج خود میرسانند و موافق قاعده که از قدیم الایام متداول است این است که در هر یک از مساجد بهادری

و جمعی سالیانه وقف است که اخراجات متولیان و خدمه و فرش اماکن مزبوره نمایند و هر چه از وجه

مزبور زیاده آید بخرج سبیل آباد و رسانند لیکن مفتیان مزبور بخلاف آن اموال اوقاف را کلا صرف خود

میکنند و نیز معلوم نموده بود که یکی از وزراء پادشاه سابق مسمی نقد علی بواسطه قرار کاسی اموال بسیار

رشوت از پاشایان هر محال جمع نموده و هر کدام از پاشایان که میخواستند بحکومت محلی مشغول شوند مبلغ معتدبه

نزد شما را ایشان فرستاده و شما را ایشان واسطه اظهار او نموده حاکم محل گردیده بود اطلاع اینگونه اخبارات قرار

داسی و مفتیان را گرفته از منصب خود معزول و گوشه نشین کرده تکمیلیان و همه هر چه از اینها گرفته و از آن

پس ادمی نزد فاطمه فرستاده شما را ایشان را خبر میدهد که اگر وجه هر که در نزد او است نقد شد او را تقبل میکنم

مشورتی را دیدها ظلم و کرها هر چه در تصرف داشته نزد سلطان مصطفی فرستاده اتفاقا در توپخانه خود نگاه کرده

از او هزار پانصد موافقه میکنند که چرا اسباب توپخانه کهنه و مندرس است جواب میگوید که وزیر اعظم

اخراجات توپخانه را تغییر ساخته چون قبل از صدراعظم اول سلطنت خود آورده مانده بود و از مرجع

همه نا رضا بود مندرس از او شنیده مراجعت بدرخانه صدر را طلبیده او را با اموال او را بکلی ضبط

کرده ولیکن او را از جور سلطنت زر او را گرفته تسلیم باب بزرگان نموده و او را به قتل رسانیده

در سال ۱۰۳۱ هجری لطر برنک طالب تسخیر بلاد افغان شده سپاه روسیه بعلت اینکه تازه داخل نظام شده سپاه ترکیه

اوزا شکست داده در سال دیگر لطر برنک مجددا بسرحد افغان قیام نموده چند نفر از مهندسین را همراه

داشته لیف سیلستره چند ماه شهر مزبور را تسخیر و سپاه عثمانی را شکست داده بکرات مصطفی سلطان

و لیب بس جدل در کوچها کوچه شهر را از اوقات در اماکن که کشت جنگی میباشد رشد و تحقیقات

نموده و از آن پس در صدد شکست و بست کار و امورات خود برآمده چون معزی الیه مردی عاقل زیرک

و هوشیار مردی بود بسبب شکست سپاه خود را از پا نشسته بکرات سعی در آوردن نظام نموده ولیکن

سپاه او نظام را قبول نکرده بلکه بکلی سر از اطاعت او باز کشیده و خواسته که او را مجبور کنند بعد از

آن سپاه بر تسخیر مملکت لیکن یکی از خبر اللدین مسمی پیر حسین بمقابله بر خواسته

و سپاه او را شکست داده با سلاسل مراجعت کرده در آن وقت ایلچی از دولت ایران از جانب

شاه سلطان حسین با سلاسل آمده مقصد او اینکه سلطان عثمانی اذن دهد که در هر یک از ممالک متعلقه

با آل عثمان در اماکن مقدسه و غیر آن اذن دهند که طایفه شیعه بدون تقیه موافق قاعده خود عبادات

مشغول شوند سلطان مصطفی خواهش ایلچی مزبور را قبول نکرده و ماه از آن پس ایلچی مذکور را بی نیل مقصود

در نهایت تغیر مراجعت با ایران نموده و در آن وقت سلطان مصطفی با همه فرنگستان صلح نموده

یا از مفتیان مسمی بفیض الله بعلت اینکه سلطان مصطفی او را مانع از تصرف اموال اوقاف

نموده بود جمعی را تحریک نموده بر سر مفتیان در آورده بلوای عام نموده بالاخره او را از تخت سلطنت

بمحبس ذلت کشانیده هفت سال سلطنت نموده و چهل سال عمر داشته جنگ میکرد او را گرفته بمحبس

فرستادند برادر او سلطان احمد را که احمد ثالث میگویند بتخت آورده مصطفی سلطان احمد سلطان را

نزد خود طلبیده با او گفته از اینکه میدانی حالا بر تو به حال در سلطنت رسانیده خوشنودم لیکن

فراموش مکن که در حالیکه تو در محبس بودی من در نهایت خوبی با تو سلوک کردم تو نیز با من

من بهمان طریق رفتار کن و سلسله ارحام را بوضعی که من بجا آوردم بجا آور و از آن پس بر زبان آورده

بعد از یکسال بعلت ناخوشی استسقاء فوت نموده

در سال ۱۰۲۷ هجری احمد ثالث بتخت سلطنت نشسته سی و شش ساله بود چون برادر او با او محبت داشته در محبس زندگی مقبول

نموده بعضی مشغولی از سلاطین عثمانی با سواد و درمحل نموده تواریخ حالات عثمانی را خوانده و در هر هنر

مهارت تمام داشته و چون دختر حسن پاشا نامی داشته خواهر خود را بعقد او در آورده و منصب عالی

با او داده و از آن پس از درمش و رده با حسن پاشا در آمده با او گفته بود که در وقتیکه مصطفی سلطان مرا

بمحبس میبرد با من گفت از کید طاغیان ایمن مباش و تا میتوانی در آن کوش که کسر ردا از بزرگان

نکنی چون مرجع امور سلطنت تو خواهی بود بصورت من ترا متذکر میکنم حال که هر دو

تخت در قدرت و قوت طاغیان دهم او بالاصلاح در آن دیده که هر کدام از آنها را

بیخ چهر و سران سپاه را بهانه خدمتی پراکنده نموده از آنجمله بهر نام یکی از سرداران بجوف بیلاد

۳

بعثت نمحه فرستاده که بدایای سلطانی را برده هنگام مراجعت شاه الیه از مکه جمعی را گماشته که او را خفه
کنند و از آن پس پای چوبی را سر را بتلوت طلبیده که او را سردار کل سپاه دریا کند بعد از چند
او بتلوت مزبور کسی نیافته که بسر او چه آمده و از آن پس صدر اعظم را از وزارت معزول
و حسن لابرادورن خود را منصوب بصدارت نمحه چهارده هزار نفر از ینگیچری که سبب طغیان و بلوای
عام گردیده بخط قلم در آورده اسامی انها را نوشته که همه انها را تلف کنند مدت پنجماه
هر کدام را بنهجی گرفته تلف نمحه لیکن بلاحیله انها مطلع و جمع نمحه دقیقه در آرام نداشته بلکه خورد
از او قطع شده هر وقت که ملاحظه مردم را و وضع انها را با برادر در پای تخت نمحه و نوع بودن
که از انها به برادر او رسیده فکر میکرده لرزه بر اندام او می افتاد در آن اوقات در همه فرنگستان
جنگ و جدال سر گرفته در اسلامبول که محمد امین داماد نمحه و احمد سلطان روزگار بعیش
و عشرت میگذرانده چارلس دوازدهم پادشاه سوید و استانیزلیاس که هر دو پادشاه بودند از دست
پطر اول شکست خورده و از ولایت خود باسلامبول آمده بودند و احمد سلطان مهمان
و مهمان نوازی نسبت بانها نمحه دل داشته چارلس و استانیزلیاس سه سال و نیم متوالیا
در اسلامبول توقف نمحه و احمد سلطان لازمه مهمان نوازی نسبت بانها نمحه در سال ۱۱۲۲ آخر
هر دو از ولایت ترکیه مراجعت بولایت خود نمحه در این وقت اما انگلیسه مطلق از سلطان احمد خواهش
مند بجه سلطان احمد ترتیبی نمحه که مردم را گرفتار نمحه کسی انها را رضا مندی نکنند لهذا اهتزاز تسخیر و ...
نما کذارده صدر اعظم خود را سردار کل سپاه نمحه یکصد و پنجاه کشتی کوچک از برای حمل و نقل سپاه آماده
کرده بیست هزار نفر سپاه رکاب در اسلامبول حاضر نمحه هفتاد هزار نفر از انها را بر سر ونیسیان فرستاده
و ما بقی سپاه خود را منقسم بر دو قسمت نمحه بر سر راه گذارده که در صورتیکه سپاه اتریش حمایت
ونیسیان نمایند مجدد سپاه ایشان حاضر بجنگ و جدال باشند پادشاه نمسه متعهد که با سپاه خود حمایت
ونیسیان قیام نماید دو دفعه سپاه ترکیه شکست از ونیسیان داده و لیکن صدر اعظم او قوت شده
علی قومورجی داماد صدارت مفتخر نمحه معزی الیه در عمر خود مطلقا جنگ نرفته و هرگز از طریقه جنگ اطلاع
نداشته احمد سلطان یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه همراه صدر اعظم نمحه که بجنگ ونیسیان فرستاد آنجا
قومورجی سردار بجه داد از طرف نمسه و ونیسیان پرنس هیوجاین بهترین جنرالان عصر بجه شناس هزار نفر
سپاه در تحت اداره بجه در محل مسمی به پطروادین ملاقات طرفین واقع شده قبل از آنکه بنای جنگ
گذارند جمعی یعنی قومورجی صدر اعظم آگاهی داده که پرنس هیوجاین در علم جنگ مهارت جواب از ...
+ لبر دخوه هنر باین گونه داده اگر او در علم جنگ مهارت باشد امروز من او را آگاه میکنم که دانه در دست بالا
دست بسیار است و لیکن همین آنکه شروع در جنگ نمحه هنوز نصف سپاه ترکیه شروع بجنگ نمحه که
پرنس هیوجاین شکست بسپاه ترکیه داده سپاه مزبور را پراکنده شده علی قومورجی صدر اعظم و جمعی از امرا
و امرا از سپاه ترکیه مقتول شده ما بقی انها فرار نمحه ایلی پرنس مزبور تعاقب با انها نمحه در اینکه
از ولایت ولایت مزبور را گاهی نداشته سی هزار از سپاه ترکیه در این جنگ کشته شده یکصد و پنجاه
پرکنه و علم و یکصد و شصت و چهار توپ و چهار پاره و قورخانه اردوی سپاه نمسه آمده حتیمه
و قرکاه صدر که در نهایت عظمت و بارگاه بوده بدست پرنس مزبور آمده و سایر سپاه نیز غنایم بسیار
بدست آمده بعد از آنکه چند میل سپاه ترکیه گریخته بعد از آنکه کسی تعاقب با انها نمحه
بجه در محل مسمی به بلگرید پای گیر گرفته جمعیتی فراهم آورده قلیلی از غیر که از انها زنده

مانده بود در این نمحه که از خود بیرون لدار سعین گفته باشند از جمله پاشا یکه در این جنگ جان بدر برده
دوری احمد پاشا بجه که از سپاه زنده مانده از فیران مزبور او را سردار خود نمحه اراده جنگ با پرنس
هیوجاین داشته ایلیکن امتحان جنگ چگونه خود مستقیما انها را وسیله نمحه که معارضه با پرنس هیوجاین
منتظر بحرین شت مراجعت باسلامبول نمحه و از نوع کیفیت پاشا سردار سپاه دریا بعد از اجتماع
خبر شکست سپاه و قتل صدر اعظم بودن جدال معاودت باسلامبول نمحه خبر شکست مزبور
که باسلامبول رسیده خوف عظیم مستولی باحمد سلطان گشته آنچه علی پاشای بلگرید را صدر اعظم
خود نمحه چون بلگرید سرحد میانه ولایت ترک و نمسه بعد از آنکه سپاه ترکیه شکست
خورده پرنس هیوجاین تسخیر بلگرید قیام نمحه و محاصره بلگرید مشغول گشته در آنجا علی
پاشای بلگرید مقاومت او برخواسته و از آن پس پاشای مزبور خبر سپاه نمسه را باحمد سلطان فرستاد سلطان معزی الیه
پاشای بلگرید را سپهسالار خود نمحه و مجدد امر نمود و لوفرستاد که صدر اعظم در جهات کل سپاه بجه داد تا در حد افغه
دشمن کوشد معزی الیه مطلق از منصب و رتق راضی نمحه بعلت آنکه از خود در علم جنگ مقابل هیوجاین
میدانسته و نه ده نفر از سپاه خود را مقابل یکنفر سالدات پرنس مزبور میدانسته پرنس هیوجاین در عصر خود
از جمله بزرگترین جنرالان و جنگجویان فرنگستان بجه و از هر ولایت و مملکت بزرگ اولادان و جوانان جنرال مزبور
مزبور فرستاده که تربیت شوند و پرنس مزبور انها را همراه خود آورده که طریق جنگ را به بینند یکصد و بیست هزار
سپاه جنگی همراه داشته تحمل اراده انها را بعقب سپاه گذارده نقاط جلو و ده میل که در وقت ضرورت
ملحق شوند و یکصد هزار سپاه در آن باتوپخانه و اسباب جنگ همراه آورده و آنچه علی صدر اعظم عثمانی
یکصد و پنجاه هزار سپاه با توپخانه عظیمی همراه آورده در خارج شهر بلگرید ملاقات طرفین واقع بعد از آنکه
صفوف شروع بمقاتله و جدال نمحه بدون نظم و ترتیب شش ساعت مجادله انها طول کشیده سی هزار سپاه
ترکیه مقتول و جمعی کثیر از انها زخمدار شده ما بقی پریشان شده یکصد و بیست توپ و چهار پاره و همه خیمه
و اسباب و چادر انها بدست دشمن افتاده غنایم بسیار سپاه مزبور بدست سپاه نمسه آمده که
پرنس هیوجاین زخمدار شده تقصیر که سبب دالیه در طریقه جنگ داشته این بجه است که بعینه میکن
سایر سپاه خود را معرض خطر و ضرر انداخته و از آن پس شهر بلگرید جائی است در نهایت انضباط
بدست دولت نمسه افتاده و از آن پس صدر اعظم ترکیه سفارتی مسمی سپاه نمسه شکست خورده راجع بجه
سپاه از سی هزار نفر باقی مانده و از آن پس با انها داخل باسلامبول شده و سلطان را از استعداد و دلاوری
سپاه نمسه خبر دار گرده و او را از حرب منع نمحه و همه رجال دولت معتقدند در آن هنگام که صلح کنند
لیکن محمد افندی مفتی بزرگ بجه از آنکه راضی شده حرف و دلیل او آنکه که از فرنگیها صلح نمحه که ولایت
مسلمانان و مساجد و معابد انها بدست کفار افتاده مرتین و مذهب اسلام را بکشتن کنند و از آن پس قسم
یاد نمحه که تا نفس آخرین مانع این صلح خواهد بود صدر اعظم جواب داده که در صورتیکه وجوه دلیرانه که
در قرآن بجه است بکار خرج شده و سپاه و دولت متحمل گردیده و توپخانه را داشته بیچاره شده مملکت
مقاومت با چنان سپاهی از برای ما خواهد داشت قطع نظر از آن اگر جناب مفتی قدم از شمشیر بیرون گذارده
در روز جنگ در پیش در روز گرفته بیدرنگ که همه نوع در روز سپاه اسلام طعمه شمشیر کفار شده
اول حرف و فتوی جناب شما این بود که همه از جنگ ایشان سعی بنصیحت مجدد ابوسعید افندی بعضی از شیخ
چند بجه سلطان خواهد و سلطان را مأیوس نمحه که جنگ بهتر از صلح است روز دیگر صدر اعظم
مفتی مزبور را ببرمان طلبیده خود او محبوس نمحه و از آن پس با رجال دولت قرار داد نمحه

بعجت تمام فرستاده که بدایای سلطان را برده هنگام مراجعت مشار الیه از تکه جمعی را گماشته که او را خفه
کنند و از آن پس نیز چوری پاشا سر دار بلوت طلبیده که او را سر دار کل سپاه دریائی کند بعد از چندی
او بلوت مزبور کسی خواسته که بر سر او چه آمده و از آن پس صدر اعظم را از وزارت معزول
و حسن پاشا برادرزن خود را منصوب بصدارت نمود چهارده هزار نفر از ینکچریها که بسبب طغیان و بلوا
عام کرده بودند نفی بلد در آورده امر انها را نوشته که همه انها را تلف کنند مدت یکشنبه
هر که بود را انتهی گرفته تلف نمودند لیکن ملاحظه انها قطع و قمع نمود دقیقه و انواع آزار خواسته بلکه خورد که
از او قطع شده هر وقت که ملاحظه مردم را او وضع انها را با برادر در خود نمود و نوع هر
که از انها به برادر او رسیده فکر میکرده هرزه بر الزام او در افلاک در آن اوقات در همه فرنگستان
جنگ و جدال سر خود بکرد در اسلامبول که محمد امین داماد بود و احمد سلطان او در کار بعیش
و عشرت میگذرانده جا دلی خواننده و ... و استانبول نیز لباس جر ... ادرکت
بطر اول شکست خورده و از ولایت خود باسلامبول آمده بود و احمد سلطان مهمان نموده
و جهان نوازی فرمود نسبت باهلش دل داشته جا دلی و استانبول نیز لباس ... سال دیگر متوطن
در اسلامبول توقف نمود و احمد سلطان از مهمان نوازی نسبت باو ظاهر در سال ۱۱۲۲ ...
همراه از ولایت ترکیه مراجعت بولایت خود نموده در این وقت اما ترکیه مطلق از سلطان احمد ...
منه بود سلطان احمد تمیز نموده که مردم را گرفته نمیکرده انها را رضا مندی نکنند اهدا ... تسخیر و ... ینیشیان
نیامده صدر اعظم خود را سر دار کل سپاه نموده یکصد و پنجاه هزار کوچک از برای ... سپاه بالاده
یکصد و بیست هزار نفر سپاه رکاب در اسلامبول حاضر بوده ... هزار نفر انها را بر سر ... ینیشیان فرستاده
و ما بقی سپاه خود را منقسم بر دو قسم نموده بر سر راه گذارده که در صورتیکه سپاه ... بحجاب
و ینیشیان نمایند مجددا سپاه ... حاضر بوده و جاوس ... که ... سپاه خود
و ینیشیان قیام نمایند دو دفعه سپاه ترکیه شکست و ینیشیان داده ولیکن صدر اعظم او فوت شده
علی قومور جی را بصدارت منصوب نموده معزی الیه در عمر خود مطلق جنگی نرفته و هرگز از طریقه جنگ اطلاع
نداشته احمد سلطان یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه همراه صدر اعظم خود کرده بجنگ و ینیشیان فرستاده اتفاقا
قمور جی همراه داده و از طرف ... و ینیشیان پرنس هیوجاین بهترین جنرال عصر بوده ... هزار نفر
سپاه در تحت او بوده در محل ... بطر و ... تلاقی طرفین واقع شده قبل از آنکه ... جنگ
گذارند جمعی بعلی قمورجی صدر اعظم آگاهی داده که پرنس هیوجاین در علم جنگ ماهر است جواب آورده
+ ابر دخوه ... آنکه و داد اگر او در علم جنگ ماهر است باشد امروز من او را آگاه ... کرده ... بالا
دست بسیار است ولیکن ... آنکه شروع در جنگ نمود و جمهور ... سپاه ترکیه شروع کنند نموده که
پرنس هیوجاین شکست سپاه ترکیه داده سپاه مزبور را آلنده شده علی قمورجی صدر اعظم و جمعی از ...
دلیران از سپاه ترکیه مقتول شده ما بقی انها فرار نمودند لیکن پرنس مزبور تعاقب با انها نموده سر آنکه
از ولایت ... مزبور آگاه ... هزار سپاه ترکیه در این جنگ کشته شده یکصد و پنجاه
بر گشته علم ... یکصد و شصت و چهار توپ و چهار صد و ... قورخانه اسباب سپاه ... اعدا ...
و ... ها صدر که در نهایت عظمت ... دست پرنس مزبور آمده و سایر سپاه نیز غنایم بسیار
بدست آمده بعد از آنکه ... سپاه ترکیه گریخته ... تعاقب با انها نموده
بود در محل ... بلگراد ... آورده قلعه ... که از انها زنده

با ... در این نموده که از خود بهیچ ... معین نکرده باشند از جمله پاشا ... که در این جنگ جان بر برده
بود را ... پاشا بوده که از سپاه زنده مانده افسران مزبور او را سر دار خود نموده اراده جنگ با پرنس
هیوجاین داشته لیکن ... جنگ ... خندق ... انها را ... که معارضه با پرنس هیوجاین
... مراجعت باسلامبول نموده و از ... پاشا سر دار سپاه دریائی بعد از ...
خبر شکست سپاه ... صدر اعظم ... جدال ... باسلامبول نموده خبر شکست مزبور
که باسلامبول رسیده ... عظیم ... احمد سلطان گشته ... پاشا ... بلگراد را صدر اعظم
نموده ... بلگراد ... سر حد میانه ولایت ترک و ... بعد از آنکه سپاه ترکیه شکست
خورده پرنس هیوجاین ... بلگراد قیام نموده و محاصره ... بلگراد ... نموده ...
پاشا بلگراد مقاومت ... و از آن پس پاشای مزبور ... سپاه ... احمد سلطان فرستاده سلطان معزی الیه
پاشا بلگراد را ... نموده و مجددا ... صدر اعظم ... سپاه ... که در ...
دشمن ... معزی الیه مطلق از ... با ... جنگ مقابل هیوجاین
میدان ... سپاه ... مقابل ... پرنس مزبور ... پرنس هیوجاین ... خود
از جمله بزرگترین جنرالان و جنگجویان فرنگستان بوده و از هر ولایت و مملکت بزرگ ... جوانان ... نزد پرنس
مزبور فرستاده که تربیت شوند و پرنس مزبور انها را همراه خود آورده که طریق جنگ را ببینند و یکصد و ...
سپاه جنگی همراه داشته ... از انها ... سپاه ... ده ... هزار
... یکصد هزار سپاه ... و اسباب جنگ همراه آورده و ... صدر اعظم عثمانی
یکصد و پنجاه هزار سپاه با توپخانه عظیم همراه آورده در خارج ... بلگراد تلاقی طرفین واقع و بعد از آن
صفوف شروع بمقابله و جدال نموده بود ... ساعت مجادله انها طول کشیده سی هزار سپاه
ترکیه مقتول و جمعی کثیر از انها ... شده ما بقی پریشان شده یکصد و ... و ... صد و همه ...
و اسباب و ... بدست دشمن افتاده غنایم بسیار از سپاه مزبور بدست سپاه ... آمده ...
پرنس هیوجاین زخمدار شده ... الیه در طریقه جنگ ... که ...
سایر سپاه خود را ... خطر و ضرر ... و از آن پس ... بلگراد ... در نهایت ...
بدست ... افتاده و از آن پس صدر اعظم ترکیه ... سپاه شکست خورده ...
سپاه از سی هزار نفر باقی نمانده و از آن پس با انها داخل اسلامبول شده و سلطان را از ...
سپاه ... دارند و ... نموده و همه ... دولت ... در آن ... که صلح کنند
... بزرگ ... شده حرف ... که ... با ... که ولایت
... و مساجد ... اسلام ... کنند و از آن پس
... که ... این صلح ... صدر اعظم ... که در صورتیکه ...
در ... بوده است ... شده و سپاه و دولت ... توپخانه و ...
مقاومت با چنان سپاهی از برای ما خواهد داشت قطع نظر از آن اگر جناب ...
در روز جنگ ... گرفته ... سپاه اسلام ...
اول ... جناب ... افندی ...
چند ... سلطان ... که جنگ بهتر از صلح است ... صدر اعظم
... مزبور در ... طلبیده ... و از آن پس ... دولت ... داد ...

که صلح فیمابین دولت عثمانی و [illegible] کنند و لارد [illegible] که از ایلچیان دولت انگریز و الطاوصیا [illegible] بوده اول صلح فیمابین
[illegible] و ترک واقع شده و بعد از آن همه دول با یکدیگر صلح نموده و قرار داد حدود هر ولایتی را بسته
و عهد کرده که هرکه هرچه در دست دارد محکم در دست داشته متعلق به خود آنها باشد و از این پس [illegible]
از منصب وزارت معزول نموده و ابراهیم پاشا نام را صدر اعظم نمود چهار سال متوالی در دولت عثمانی صلح
بوده که مطلقا با هیچکدام از دول جنگ و نزاعی نداشته و دولت عثمانی در این وقت در صدد تدارک جنگ بوده
در سال ۱۱۳۲ هجری در وقتیکه میر محمود افغان محاصره نمود اصفهان را که و شهر مزبور را تسخیر نموده و شاه سلطان حسین صفوی تاج
و تخت تفویض به میر محمود نموده ایلچی از جانب پطر بزرگ وارد به اصفهان شده نوشته از جانب پطر بزرگ نزد
میر محمود آورده مضمون نوشته اینکه جماعت افغان چند در حوالی دریای حاجی ترخان در داغستان [illegible]
علی الدوام در صدد بر آزار مشغولند امید پطر این است که آنها را تنبیه کنند میر محمود جواب داده بود که
افغانهای مزبور جمعی هستند مطلق العنان و از رعایای ایران نیستند ایلچی مزبور جواب گفته بود ما نمی
میتوانیم آنها را تنبیه کنیم جواب گفته بود هرچه میتوانید بکنید ما را با آنها کار و مدخلی نیست ایلچی [illegible]
جواب میر محمود را به پطر رسانیده و پطر سپاهی برداشته افاغنه مزبور را از کناره دریای حاجی ترخان دور کرده
تمام ملک [illegible] و دربند داغستان را متصرف شده ایالات گرگ را نیز غارت نموده و از آن پس
اراده تسخیر ملک گرجستان را نموده اینگونه اخبارات مسموع سمع احمد سلطان و سایر رجال دولت عثمانی
گشته اگرچه از پطر و مملکت او مخوف بوده ولیکن بخیال آنکه اگر ملک ایران را متصرف در آورد
به کمال آسانی میتواند دولت عثمانی را پامال کند بعلت اینکه بعد از گرفتن ملک ایران سپاه
ایران را متصرف خود درآورده از آن پس هیچ دولتی [illegible] پطر را نمی‌آورد در این خصوص
مشورتی نموده معانی و رجال دولت و [illegible] و عقلا و کاردانان دولت اجماع نموده از هر باب
در این خصوص گفتگو کرده جمعی براین قایل شدند که سلطان احمد با سپاه آراسته سپاهی کشیده با پطر مجادله
کند و نگذارد که ملک ایران را متصرف شود در آن وقت یکی از ایلچیان فرانسه در اسلامبول بوده از اوضاع [illegible]
[illegible] را به دولت مشورتخانه شده و با این مضمون آنچه که [illegible] رسیده جواب داده که پطر بزرگ هرگز مایل به تسخیر
ملک ایران نیست بسبب اینکه اگر ملک ایران را تسخیر کند هرگز از او نمیتواند نگاه داشت جز اراضی حاجی ترخان
و بنادر کناره دریای حاجی ترخان و ملک داغستان و گرجستان کفایت به حال او میکند بهتر آنست که دولت
عثمانی از در مصالحه با میر محمود درآمده ملک ایران را از دست او بیرون کرده تسلیم به اولاد شاه سلطان حسین نماید
که سلاطین صفویه هرچند در گرفتن ولایات دیگران نیستند و طایفه افغان طایفه عظیم هستند چنانکه چند
در ایران مانده و ریشه خود را سخت کرده سپاه ایران و افغان را با یکدیگر جمع نموده تسخیر دولت عثمانی اقدام میکنند
و احتمال کلی میرود که در آن وقت پطر بزرگ هم از دولت [illegible] از طرفی سر برداشته دولت عثمانی در این میانه پامال
شود بعد از گفتگوی ایلچی مزبور رجال دولت عثمانی رای او را پسند نموده مراتب را به عرض سلطان احمد عرض کرده
و سلطان نیز رای ایلچی را ترجیح داده رسولی با نوشته از جانب سلطان احمد نزد پطر فرستاده مقصود اینکه
ولایت گرجستان و ملک ارمن متعلق به دولت عثمانی باشند و ولایاتیکه پطر از ایران گرفته متعلق
به پطر باشد لیکن ما بقی ولایت ایران را باید تسلیم به اولاد شاه سلطان حسین نمود و از این پس مفتی بزرگ
شهر اسلامبول فتوی نوشته با این مضمون که طایفه افاغنه زندیق و مرتد هستند و مال آنها حلال است
سبب اصدار این فتوی اینکه اگر سلطان احمد بنای مجادله با افاغنه گذارد سپاه عثمانی از در دوستی
و مشفقت با آنها جدال نکنند و خیال نکنند که طایفه افاغنه از اهل سنت و جماعت هستند [illegible]

خود در مجادله لشکرها عملی نمایند و وقتیکه ایلچی دولت عثمانی نزد پطر رفته خواهش سلطان را قبول کرده و از آن پس
مصالحه با این مضمون نوشته که از الحال میانه ترکیه و روس با این قسم باشد که [illegible] فاصله از دریای
حاجی ترخان و محال داغستان و [illegible] متعلق به روس باشد و شهر شماخی و تفلیس متعلق به ترکیه باشد
و حدود میانه مملکت ایران و ترک در میانه [illegible] روس باشد و نیز پطر با ایلچی مزبور معاهده نموده
که در صورتیکه سلاطین دولت ایران معارضه دولت عثمانی برخیزند دولت روس سپاهی کمک دولت
عثمانی فرستاده که با سلاطین ایران نزاع کنند و نیز بنا بر رضای بین روس و ترکیه این شد که مصالحه خود را
نزد شاه طهماسب میفرستیم اگر معزی الیه قبول [illegible] تقسیم و معاهده مزبور نمود سپاهی از دولت فرستاده افاغنه را
از ایران بیرون کرده شاه طهماسب را بتخت سلطنت ایران میگذاریم و اگر شاه معزی الیه راضی به قسمت
مزبور نشده سپاهی به ایران میفرستیم و افاغنه را از ایران بیرون کرده بجز شاه طهماسب هر کسی را که
اهالی ایران راضی باشند به سلطنت آنها میگذاریم بعد از این گفتگوها و قرار و مدار پطر بزرگ رسولی
نزد شاه طهماسب فرستاده قرار داد دیگر با دولت روم نموده و عهدنامه که فیمابین نوشته و ملفوفات
خاطر خود را کلا نیز نزد شاه طهماسب فرستاده و ضمنا قلمی داشت که در صورتیکه شاه طهماسب راضی نگردد
و مدار پطر نشود او را از سلطنت ایران بکلی قطع میکنند بعد از رسیدن رسول نزد شاه طهماسب نوشتجات
او را [illegible] کیفیت را استخبار از رسول شنیده شاه طهماسب در آن وقت در قزوین توقف داشته
جواب به پطر میفرستد که من مطلقا راضی به این نیستم که ولایت خود را [illegible] دولت روس و روم دهم
اگرچه حال مطلقا مدخلیتی بمن نمی‌آورد و طایفه افاغنه بناحق ولایت ایران را متصرف شده اند اگر خدا
یار من است بیرون حمایت روس و آل عثمان ولایت خود را پس میگیرم و اگر خدا نخواسته است [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] نمیدهم وقتیکه رسول مزبور نزد پطر مراجعت نموده خبر [illegible]
محمود و قتل اولاد شاه سلطان حسین و فوت میر محمود و تفویض ملک ایران با اشرف افغان [illegible]
شاه طهماسب بسمت [illegible] ولایت روس و اسلامبول رسید احمد سلطان سپاهی بسمت ایران
میفرستد و ولایت همدان و تبریز و ایروان و گرجستان و ملک ارمن را متصرف میشود دولت روس
عزیمت تسخیر [illegible] را فراموش نموده بعلاوه داغستان و جزایر و بنادر دریای حاجی ترخان را که متصرف
شده و اشرف شهر اصفهان و فارس را متصرف بوده
در سال ۱۱۳۸ هجری اشرف افغان رسولی مسمی به عبدالعزیز نام با اسلامبول فرستاده که اظهار خصوصیت [illegible] دولت عثمانیه
ایلچی مزبور را مطلق متحمل نشده بعلت اینکه رسول مزبور اقرار نموده که سلطان احمد خلیفه امت
رسول مزبور مراجعت نموده در این سال پطر بزرگ فوت شده زن او مسمی به کاترین که با پطر [illegible]
نفع در گرفتن بنادر دریای حاجی ترخان ندیده بلکه مملکت بان بزرگی مطلق نفعی [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه روسیه اماکن متصرفی خود را خالی کرده به ولایت خود مراجعت نموده و سپاه ترکیه اماکن
مزبور را متصرف شده اینگونه امورات دولت عثمانی را با سرفرازی و غرور درآورده [illegible] سلطان احمد
نوشته [illegible] فتح و نصرت و عزم نمود که تسخیر ولایت و نصرت [illegible] از اسلامبول با احمد پاشا سردار ترکیه
متوجه ایران رسیده که عزیمت تسخیر اصفهان را مصمم گشته مشارالیه سپاهی عظیم فراهم آورده [illegible]
قزوین گرفته اشرف را از حرکت سپاه ترکیه اطلاع بهم رسیده از شهر قزوین الی اصفهان را خراب نموده
مطلق آبادی در راه نگذاشته [illegible] علفی راه را به اصفهان برده که علفی راه بکلی خراب بوده
سپاه عثمانی [illegible] عبور کرده با اصفهان رسیده و چهار نفر از ریش سفیدان افغان نزد [illegible] دولت نزد [illegible]

فرستاده و سعی میکنند که جهت [illegible] فیمابین سلطان و [illegible] جدال فتنه جویان که دیگر را درگیر باشند احمد پاشا قبل فتنه افغانه و دیگر
در خارج قزوین فیمابین افاغنه و اتراک [illegible] جنگ واقع و هشت ساعت جنگ انجا طول کشیده بالاخره سپاه عثمانیه شکست
خورده دوازده هزار نفر از اتراک مقتول و غنایم بسیاری از سپاه احمد سلطان بدست افاغنه آمده اشرف غنایم
مزبور را جمع نموده نزد احمد پاشا فرستاده پیغام میفرستد که غنیمت مسلمانان بر مسلمانان حرامست این نوع سلوک
و رفتار اشرف اهالی ترکیه را راغب باشرف نموده و از آن پس اشرف بتهیه تدارک سپاه و جمع اسباب جنگ
مشغول گشته و چون خبر شکست سپاه عثمانیه در ایران باسلامبول رسید انقلاب بالکل اسلامبول دست داده و اهالی
از سمت ممالک مصر خبر رسید که پاشای مصر یاغی شده و خدمت سلطان رد میکنند دولت آل عثمانیه
راضی بآن شده که با اشرف صلح نموده باشند و او را پادشاه ایران دانسته و سکه بنام او [illegible] زنند
بالجمله فیمابین اشرف و دولت عثمانیه صلح شده که ولایت گرجستان و آن نواحی کلا متعلق بدولت عثمانیه باشد
و پس از آن دولت عثمانیه پاشای مصر را معزول نموده دیگری را بر سر حکومت مصر معین کرده در این خبر
باشرف میرسد که شاه طهماسب با بیست هزار نفر سپاه بر سر مشهد مقدس رفته بلده مزبور را تسخیر نموده در صدد
تهیه و تدارک سپاه کشی میباشد [illegible] افشار [illegible] در خدمت طهماسب شاه رفته [illegible]
[illegible] طهماسب شاه در آورده [illegible] طهماسب قلیخان گشته و از آن پس طهماسب شاه در خراسان [illegible] طهماسب قلیخان
[illegible] فرستاده و ولایت مذکوره را تسخیر نموده جمعی از سپاه [illegible] نموده [illegible]
استقلال [illegible] و طهماسب قلیخان [illegible] اگرچه اشرف [illegible]
سپاه کشی [illegible] با سپاه عثمانیه جدال نموده [illegible] اشرف [illegible] جمعیت
قلیل که همراه داشته جمعی از [illegible] سپاه فراهم آورده [illegible] از اصفهان [illegible]
رفته و طهماسب قلیخان با سپاهی عظیم از خراسان بعزیمت تسخیر اصفهان [illegible]
[illegible] سپاه اشرف [illegible] صفوف جنگ [illegible]
دعوا سپاه اشرف را شکست داده جمعی مقتول و برخی بسمت طهران گریخته و بعد از آن خود اشرف [illegible]
اصفهان شتافته بعد از رسیدن باصفهان [illegible] جمعی از سپاه متوطنین اصفهان را همراه [illegible]
در ده فرسخی اصفهان خیمه برپا نموده منتظر ورود طهماسب قلیخان [illegible] بعد از چند روز
طهماسب قلیخان و سپاه او رسیده [illegible] جدال [illegible] شده [illegible] اشرف را شکست داده
[illegible] اشرف باصفهان گریخته [illegible] سپاه فراهم آورده از اصفهان بیرون رفته روانه [illegible]
قلیخان وارد باصفهان شده و بعد از چند روز شاه طهماسب وارد باصفهان شده شهر مزبور را خراب
و ویران دیده اقوام و اقارب خود را مقتول و مدفون دیده [illegible] قبل از [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] شاه سلطان حسین [illegible] اصفهان [illegible]
و از اصفهان [illegible] خروج نموده [illegible]
[illegible] معزی الیه [illegible] اشرف [illegible]
همراه [illegible] طهماسب قلیخان [illegible] سپاهی [illegible] تعاقب اشرف [illegible]
دو دفعه در عرض راه اشرف را شکست داده چون اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] طهماسب شاه [illegible] سلطان احمد
[illegible] سپاه عثمانیه [illegible]

سپاه نموده [illegible] جدال نمود که خود سپاه ایران بمراد خواهد آمد چون سلطان احمد
در آن وقت [illegible] اوقات [illegible] صرف عیش و عشرت [illegible] مزبور نوشته خود را داده چند [illegible]
منتظر جواب [illegible] از وزیر اعظم خواهش جواب نموده اگرچه ابراهیم پاشا صدر اعظم [illegible]
مایل این [illegible] ولایت ایران [illegible] سپاه عثمانیه [illegible] ایران [illegible] لیکن [illegible]
عامه مردم [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پیغام فرستاده [illegible] دولت عثمانیه را [illegible] سپاه ایران [illegible]
عثمانیه [illegible] ایران [illegible] رسیده که [illegible]
[illegible] سپاه عثمانیه [illegible] سپاه مزبور [illegible]
مردم [illegible] سلطان احمد و صدر اعظم [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] در آنوقت خلیل نام [illegible]
[illegible] میوه فروش [illegible]
[illegible] هزار نفر جمعیت نموده چون سلطان احمد [illegible]
دیگر چند نفر [illegible] مردم فرستاده [illegible] مردم جواب داده [illegible]
صدر اعظم را گرفته [illegible] محمود نام برادرزاده سلطان [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطنت [illegible]
رفته برادرزاده خود را [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ولیکن پیغام نزد مردم فرستاده که [illegible] صدر اعظم [illegible]
اگر خود میخواهند او را بگیرند چرا از من سؤال میکنند که او را بگیرند
در سال ۱۱۴۳ هجری محمود [illegible] برادرزاده سلطان احمد بتخت سلطنت عثمانیه آمده [illegible] خلیل نام [illegible] میوه فروش [illegible] که
سبب اجتماع مردم شده [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان از او سؤال نمود که چه چیز [illegible] جواب داده [illegible]
خواهش داشتم [illegible] سلطان محمود [illegible] چه چیز خواهش دارد جواب داده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سلطان احمد ظلم و تعدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]

در دفتر که داخل جریوانخانه سلطنت شوند تقبیل رسانند لهذا در روز تقبیل ... دستی و ما ... نمودند

عقب ایشان در نهایت تجبر و جلال داخل جریوانخانه نمیشده بیکدفعه اشخاصی که وزیر ایشان تحریک نموده از ...

بر دوان آمده هر شه نفر را متعهد ساخته سر نفر ... ایشان حاضر بوده البتا با ... و حمایت ... تولکان صدر اعظم در

دیوانخانه را بسته ... ساخته که هر کس ... ازینجا ... وزیر کان ... دولت ... شده و وزیر را

تعیین نمود که از دولت ... و جیش ... در نهایت ... سلطان محمود ... اطلاع یافته و ... از صدر اعظم ...

شده اولا صدر مزبور را از منصب وزارت معزول و کعبه ... ما مر ... بعد ... معین ساخته و ... شده

و با او وزیر ... نفر ... از قلاع و ... دو نفر از دختران احمد سلطان ... را

نمود که بر سر ... در آیند سلطان محمود ... آگاه شده دختران مزبور را ... فرستاده و ...

روز ... فرستاده که ... نمود ... سپاه ... بر سر ...

فرستاده ... دولت ... صلاح ... سلطان ... صدر اعظم ... رستم پاشا سردار

و پاشا ... در ... اسلامبول ... که بر ... سلطان محمود ... قتل ...

— تخت را ... سلیم پاشا نایب رستم پاشا فرستاده و ... سلیم پاشا نوشته که رستم پاشا را ...

سردار ... باشد ... در صورت ... روانه ایران شده ... معلوم

شده بود که رستم پاشا ... با سپاه ایران جنگ ... سلیم پاشا ... شده ...

در ... ان ... رستم پاشا ... از اسلامبول آمده ...

... آمده ... که ...

... محمد ...

... آمده ... خلعت ...

... سلطان محمود آمده ... رستم پاشا ...

... سلطان محمود ... سلیم پاشا ...

... سلطان ... سپاه ...

— جاسوس ... سلطنت ...

سپاه ایران ...

جنگ ... سلیم ...

... پاشا ...

... اسلامبول ... صدر اعظم ...

...

...

... صدر اعظم ... سلطان ...

... سلطان ...

...

...

... صدر اعظم ...

... صدر اعظم ...

خواهد برابر ... سلطان ... صدر اعظم را

... صدر اعظم ... سردار

سپاه دریای ... فرستاده و از ان پس سلطان

... توپال عثمان پاشا را صدر اعظم نموده ... منصب صدارت ...

... با دولت ایران صلح نمایند در سال ۱۱۴۲ هجری

از طرف سلطان محمود ... دولت ایران ...

... سپاه عثمانی ... تبریز ...

... طهماسب قلیخان ...

توپال عثمان صدر اعظم ...

... از توپال عثمان ...

...

... سلطان محمود ... توپال عثمان را از منصب وزارت معزول نموده

... توپال عثمان پاشا را سردار ...

... توپال عثمان ... طهماسب قلیخان ...

در سال ۱۱۴۲ هجری ... صلح ... دولت روم و ایران ... طهماسب ...

...

... ایران ...

... دولت عثمانی ...

... توپال عثمان ...

... طهماسب قلیخان ... سلطان محمود ...

ایران ...

...

...

...

... سپاه ... توپال عثمان ...

در ... بغداد ...

و توپال ...

...

... سپاه ایران ...

... سپاه ... توپال پاشا ...

و سپاه ...

...

... طهماسب قلیخان ...

چهل هزار نفر سپاه مسلح را به لباس خود نموده عزیمت جدال با ترکان عثمانی نموده منتظر ایشان از آن هم خبر دار شده
خود را خاصه صدری با سلاح مجلل فرستاده و سلطان عرض کرده که در صورتی که وجه اخراجات و تدارک سپاه
باو نرسد مقاومت با سپاه ایران با طهماسب قلیخان محال است چون مادر سلطان محمود و صدر اعظم
با ترکان عثمانی ناخوش داشتند در فرستادن وجه و جواب وقع الوقت نموده چون جواب باو نرسیده قدری
اسباب و یراق طلا و نقره که داشته فروخته و برخود قرض کرده گذارده بقدر اخراجات چهل هزار سپاه
وجه آماده کرده ملبس لباس خود نموده که در مدتی هشتاد هزار سپاه جمع آوری کرده شش هزار سپاه رکابی
تحت ریاست ایروان فرستاده که اگر سپاهی از ایران بعزم تسخیر گرجستان رو نهد مانع ایشان را بکنند
چند روزی گذشته خبری بآن میرسد که شش هزار نفر مامور تسخیر ایروان از طهماسب قلیخان شکست خورده
اینک متوجه الیه برسر تاخت می‌آید و بعد از آن ملاقات فیمابین واقع و مجادله نموده ترکان عثمانی شکست و سپاه
ترکیه یکجا مغلوب و منهزم گردیده و از آن پس سپاه ترکیه را از هر سو محاصره نموده از دهان شمشیر گذرانیده
خبر شکست و قتل ترکان عثمانی لرزه با عضای اهالی اسلامبول انداخته و بکلی قطع امید از دوستی بغداد
نموده و سبب شکست ترکان عثمانی را از غفلت صدر اعظم در فرستادن وجه اخراجات دانسته در این بین خبر
جدید با سلامبول میرسد که احمد پاشا حاکم بغداد از ترس اینکه طهماسب قلیخان شهر بغداد را بگیرد
مصالحه نموده کل ولایات گرجستان و داغستان را بتصرف ایران داده این خبر موجب طغیان اهالی
شهر گردیده و دیوانی بر پا کرده قضات و مفتیان در دیوان حاضر شده فتوی نوشته اند که مصالحه
که فیمابین احمد پاشا و قزلباش روی داده خلاف شرع بوده که ولایات متعلقه بخلیفه الله مفروض
بقومی کرده که مذهب ایشان درست نیست و احمد پاشا را بایست از بغداد معزول نموده عبدالله
پاشا را که شوهر خواهر سلطان محمود بوده پاشای بغداد نموده هنگامی که عبدالله پاشا عازم بغداد
میشد صدر اعظم نصیحت باو کرده که با طهماسب قلیخان جدال نکند اگر تواند برخی از ولایات
گرجستان را پس گیرد و الا از در مسالمت درآید که هرگز بغداد نخواهد شد لیکن عبدالله پاشا گوش
بنصیحت او نموده در حوالی ایروان بخلاف نصایح وزیر با طهماسب قلیخان مجادله نموده
چندان طول نکشیده که شکست فاحش از سپاه ایران خورده چهل هزار نفر مقتول و گرفتار
و دستگیر شده این خبر موجب ترس و غلغله در کل ولایات ترکیه گردیده و چون عبدالله
پاشا بخلاف حکم وزیر با دولت ایران جدال کرده بود او را معزول و مجددا حکم با حمد پاشای بغداد
نوشته که مابقی سپاه علی الرسم پاشا را همراه خود برده و فورا بنای جدال با دولت ایران گذارد
و در صورتی که ولایت گرجستان را به دولت عثمانی واگذار نه صلح با دولت ایران کند و عبدالله
پاشا را بقتل رسانند بخلاف حکم صدر اعظم رفتار کرده و حکم را بکشتن داده ولیکن چندان از این
نوشته نگذشته که دولت عثمانی صدر دیگر بجای صدر سابق معین کرده و او هم را باحمد پاشا
در سال ۱۱۴۹ هجری فیمابین دولت ایران و عثمانی صلح کلی روی داده که اولا ولایات آذربایجان و گرجستان
کلا متعلق بپادشاه ایران باشد و طهماسب قلیخان پادشاه کل ایران بوده از این پس پادشاه
عثمانی او را پادشاه خطاب کنند و اهالی شیعه در نهایت احترام و عزت بزیارت مکه معظمه
و سایر اماکن مشرفه و متبرکه مشرف شوند و احدی از طایفه ترکیه خلاف حسابی بطلبه نخواهد
نمی نماید و از آن پس دولت عثمانی بنای جدال و جنگ را با دولت روس و دولت نمسه گذارده
و بعد از چند سال فوت سلطان محمود در رسیده عثمان ثالث بتخت آمده

در سال ۱۱۶۷ هجری عثمان ثالث بتخت آمده مدت سه سال سلطنت کرده و مطلق جدال با بیرون نداشته
و امری که باعث نگارش باشد روی نداده فوت معزی الیه در رسیده
در سال ۱۱۷۱ بعد از فوت سلطان عثمان ثالث مصطفی سلطان ثالث بتخت عثمانی آمده جدال عظیم فیمابین دولت
روس و دولت عثمانی واقع شده و از آن پس دولت نمسه با دولت روس متحد گردیده با اتفاق حمله بدولت
ترکیه آورده مدت یک سال جدال آنها طول کشیده چون دولت عثمانی قوی و سپاه ایشان زور آور بوده
مرشد لادون نام سردار جنگ آنها بوده از اهالی استریا سپهسالار سپاه نمسه و روس گردیده
لیکن مردم ترکیه از سلطان مصطفی ناراضی شده بلوای عام بر پا کرده سلطان مصطفی را گرفته
و محبوس نموده و از آن پس سلطان عبدالحمید را بر سر تخت در آورده
در سال ۱۱۸۱ سلطان عبدالحمید بتخت سلطنت آمده معزی الیه شجاعت و جلادت و فرزانگی و رشادت خود را نموده لیکن
دولت روسیه و نمسه با همدیگر متحد گردیده اول سپاهی عظیم فراهم آورده مرشد لادون سردار ایشان
بوده سپاه عثمانی تاب مقاومت ایشان را نیاورده حوالی خوتن و خوتن بلگراد و ال نواحی دکلا
بتصرف نمسه در آورده و بنادر و کنار دریا و نواحی مزبور بتصرف نمسه در آمده و از سمت روسیه
و ولایات لهستان و رومانی از ترکیه بدست روس افتاده در این بین جوزف نام امپراطور نمسه فوت شده
ولیبرل برادر او امپراطور نمسه گردیده بعد از آن چندان مایل بجدال نبوده اراده صلح داشته
اهالی ترکیه از این جهت و سایر جهات ایضا از عبدالحمید ناراضی و او را گرفته محبوس نموده
در سال ۱۲۰۲ هجری سلطان سلیم ثالث پسر سلطان عثمان بتخت سلطنت آمده فیمابین دولت نمسه و ترکیه صلح نموده و شرط نامه این بوده که هر دو ملک
بدست نمسه بوده متعلق بنمسه بوده و هر ده که بدست ترک بوده بدست روس بدست روس و در هر صورت ترک بدست ترکیه
و از آن پس بعلت اینکه سلطان سلیم مردی عاقل و رشید و فرزانه بوده و از تواریخ ترکیه اطلاع داشته و از ترتیب جدال
یوروپ اطلاع بهم رسانیده سبب انضباط و استحکام سپاه را نظام فرنگستان دانسته و آنچه را دوست در چنین
که سپاه ترکیه مثل گله گوسفند بالگرک هستند در مقابل طایفه سپاه یوروپ لهذا از هر جهت و ولایات فرنگستان
معلم و سرکرده آورده و ارباب علوم فرنگستان را آورده اطفال را تحصیل علوم فرنگستان گذارده و سپاه خود را
بتدریج بنظام آورده یکدفعه دوازده هزار سپاه نظام در اسلامبول و خارج آن مشق مشغول شده توپخانه
و سواره و پیاده را بعینه مثل فرنگستان نموده حتی زنان اندرون خود را تعلیم بموافقت پیانو فورته و چنگ که با لفظ
جماعت نسوان مینواختند با جمله مقصود کلی او این بوده که بتدریج علوم و صنایع و بدایع فرنگستان را بمملکت و ولایت
خود رواج داده و آنچه را بخلاف سایر پادشاهان آل عثمان دانسته که اهالی اتراک بالنسبه بفرنگستان
مثل آدم و گوسفند هستند سعی او این بوده که مثل یک پادشاه بزرگ اهالی ولایت خود را از ظلمت بیرون کند و جهل
و نحو پسندی بیرون آورد ولیکن از آنجا که سلسله ینگیچری که جماعت هستند تنبل و بیغیرت و طالب
بلوا و فتنه و شر و بدجنس بودند آنها را چنانچه او خواستند هر روز با نظام بکنند که هر کدام لباس تنگ پوشیده بقراول
حاضر شوند و از جنس پشمی با مردم ولایت بزرگ و پیر و کوچک مانند تدریج طایفه مزبور آنچه را بنا رضا نمود
و شکایت از نظام جدید نموده تا اینکه
در سال ۱۲۲۲ هجری جمعی که محافظت سنگر و قلعجات شهر مشغول بودند از شهر بنای بلوا نموده و برخی که در اندرون خارج شهر
از سپاه ارمنه طغیان برخاسته سر از طوق اطاعت سلطان سلیم باز کشیده و حرف ایشان اینکه مطلق نظام
جدید را دوست نمیدارند و از دست آن بتنگ آمده اند یکی از جزالان بزرگ را فورا بقتل رسانیده
رئیس افندی وزیر ولایات خارجه بعضی وزیر که با مورات خارج ولایت میرسد چون معزی الیه سلطان

در نظام جدید از میانه برداشته شده هر از ینکچریان حمله‌ها و آورده معزالیه خود را کشت لوجگاه را آتش کرده‌اند
بود برده و مقصد ینکچریان یکدفعه شلیک کرده خود او و نوکران او را یکدفعه بقتل رسانیده ینکچریان چنین
میگویند که هنگامیکه رئیس افندی انها را تحریص بتقبیل نظام میکرد وعده بانها داده که مواجب انها را
دو مقابل میکند بخلاف آن مطلق مواجب انها را بریده بود و دیگر اینکه ینکچریان که نظام داخل
شده بودند با اهل نظام حسد برده بعلت اینکه سلطان از برای ترغیب اهل نظام هر هفته یکروز
بتماشای جمعه حاضر میشد و اهل نظام را همراه خود میبرد و کار ینکچریان بجائی رسیده بود که اهل نظام خواه
ینکچری خواه دیگری را بقرار اول خانه خود گذارده چون خبر طغیان به هر طرف از بلاد رسید از هر سو هزاران از
طایفه مزبور در خارج اسلامبول جمع شده و قسم یاد نمودند که لیکن از غربا و غیر غریب را ضرر [illegible]
و با هانه نرسانند و هر که قسم خود را بشکند واجب القتل است چنانچه گویند بجز ینکچری [illegible]
خباز کریک گرفته و بیل از او انداخته و سر بریدن موافق عهد خود او را بقتل رسانیده و از ان پس داخل
با سلامبول شده و در عقب سرباز خانه ینکچریان مقابل است مسیر بازدید ان علم در زمین کوفته
دیگها بزرگ خود را که در هنگام اردو بجهت پختن طعام میبرند در آنجا حاضر نمودند گویند این علامت است
که هر وقت ینکچریان میخواهند طغیان عظیم نمایند این قاعده را مرعی داشته بعضی علمها بر پای میکنند
و دیگهای طعام خود را حاضر نموده آن وقت معلوم میشود که بلوای عظیمی است و سلطان سلیم نیز از هر سو
سپاهی طوپچیه توپخانه در سرب و باروت و اسرار سلطنة حاضر بود و سپاه بستانجیان خانه سلطان [illegible] دول
مشغول بود چون حضرات ملا و مفتیان [illegible] از راه غرض و حقد نظام فرنگستان را خلاف شرع دانسته
ضمنا تقویت و تحریک بر ینکچریان نمودند و از ان پس قائم مقام دولت عثمانی یا از ترس جان خود
و یا از راه [illegible] تخی بطاغیان شده و بنا بر بعضی از بزرگان دیگر تخی بانها شده و اهل
مصلحت در این دیدند که عرایض بخدمت سلطان سلیم نوشته مستدعی شدند که نظام فرنگستان را
موقوف نموده باشند و سلطان بنا بر مشکل انها را آرام کند اولا ازین کار که بسبب بنای نظام جدید
از قبیل محمود افندی وهاب ابراهیم دمشقی افندی و چند نفر دیگر را گرفته سرانها را بریده نزد عثمان
فرستاده بانها پیغام فرستاد که بنای نظام را موقوف خواهم کرد و اینک اشخاصی که نظام را بنا گذارده
و مرا ترغیب نموده کشته‌ام لیکن [illegible] بسبب انقضای حوادث ینکچریان [illegible] شده جواب فرستاده
که محمود افندی [illegible] اشخاصیکه سبب بنای نظام جدید بوده‌اند دوازده نفر میباشند که حال در
صدر اعظم هستند از قبیل یوسف آغا و احمد پاشا و حسن آغا و احمد افندی با چند نفر دیگر که آن دوازده
نفر باشند ازان پیش خبر بطلب و تفحص انها رفته که ان دوازده نفر مزبور را گرفته و در حضور همه
مردم بقتل رسانیده ازان پس سلطان سلیم بدست خود خط نوشته و مهر نموده و در ان قسمها
یاد نموده که مادام حیات نظام جدید را اسم نخواهم برد خط مزبور را قبول ننموده و سلطان سلیم را
عزل نمودند بنحوی که حضرات مفتیان و سایر علما داخل بحرم پادشاهی شده و ملا بقی بزرگان [illegible]
ینکچریان [illegible] در بیرون در ایستاده سلطان مصطفی چهارم را
بتخت سلطنت آورده و موافق قاعده قانون آل عثمانی سلطان سلیم بحضور سلطان مصطفی
آمده در روز [illegible] تهنیت داده سلطان مصطفی را بوسه داده و از ان پس داخل
محبس شده در جائیکه سایرین اولاد پادشاهی گوشه نشین نموده مجلس آرام گرفته بود [illegible]
و چیزی در خدمت نمانده که [illegible] مصطفی سلطان نموده او را بقتل رسانید

در سال ۱۲۲۳ سلطان محمود پادشاه [illegible] سلطنت عثمانی رسیده تا دو روز [illegible] مهابت جلال و عظمت شمشیر [illegible]
بکمر بسته شمشیر مزبور را شمشیر پیغمبر میدانند و بعلت آنکه پادشاه را خلیفه الله میدانند هنگام جلوس
سلاطین شمشیر مزبور را میبندند و سلطان محمود نیز بقاعده مزبوره شمشیر را بسته مدتی از سلطنت
او گذشته که جدال عظیمی با طایفه [illegible] بالفعل و ولایت روس با دولت عثمانی و سایر در صلح هستند بلکه
با کل دول یوروپ و ایران در صلح هستند هنگامیکه بنده را گذر با سلامبول افتاد که عبارت از شهر محرم ۱۲۳۵
هجری باشد اهالی اسلامبول از پیر و جوان و صغیر و کبیر کلا دعاگو حضرت سلطان سلیم هستند و همه لعنت [illegible]
میکنند که او را مانع از انتظام نظام و انتشار علوم جدیده [illegible] در کل تاریخ ترکیه [illegible]
و فهم سلطان سلیم [illegible] محروم از سلطنت و ترقی نظام [illegible]
ولیکن در این سال قاعده گذارده اند که [illegible] از این پس طایفه ینکچری نتوانند جمعیت نموده طغیان کنند بسبب
طغیان ینکچریان [illegible] هنگامیکه طایفه مزبور [illegible] هستند و یا میخواهند [illegible] کنند ینکچری اغاسی
و یا دیگری با حصار و ولایات فرستاده انها حاضر [illegible] وقتی که جمع شدند بنای بلوا میگذارند لیکن در این وقت
حکم از سلطان رسیده است که هر کس از رعایای ترکیه که از اسلامبول [illegible] دارند لیکن در آمدن با سلامبول
بی اذن [illegible] و بزرگان و حکام ولایات [illegible] و در جزو حکام و بزرگان و ولایات [illegible]
که هیچکس از طایفه ینکچری را نگذارند با سلامبول بیاید و [illegible] بر قرار مانده [illegible]
انها فرصت [illegible] نمیکنند و هر کدام خارج از ولایت [illegible] مراجعت نمیکنند و بالاخره
تحلیل میروند گویا بهترین فکرها است که در باره انها نموده‌اند [illegible]
سلطنت سلطان محمود [illegible] قتل [illegible] دیگر بعد ازین [illegible] شد
در این رساله خواهم نوشت
طایفه ینکچری با وجود آنکه جمعی رذل هستند لیکن از قدیم الایام الی حال با دولت عثمانی [illegible]
[illegible] ینکچری میدانند با جمعی که یکصد و یکدسته هستند و مواجب قلیلی دارند هنگام جنگ مواجب
انها زیاده میشود و هنگام [illegible] هستند و در سالی یکدفعه هر کس حاضر است مواجب خود را
میگیرند و هنگام [illegible] مواجب سلطان [illegible] داخل یکدسته اول شده مواجب میگیرد و طعام
بهمه انها از مطبخ سلطانی میدهند تعداد نفری دستهای مزبور مطلق معین نیست
و ینکچریان [illegible] سپاه [illegible] از طریقه جنگ [illegible] دستها از یکدیگر [illegible]
که هر کدام از دستها بطریقی [illegible] داشته باشند
هنگامیکه با سلامبول آیند [illegible] سلاح جنگ [illegible] کدام با چوب [illegible] آیند

واما دولت عثمانیه و کارگذاران آن

دولت عثمانی را در باب دولت ما اگر ملاحظه کنید یعنی متسلط و مطلق پادشاه آن سلطان است لیکن سلطان عصر هر امری از امور
معظمه دولتی را موکول بفتوای قاضیان شرع کرده که جاری کنند فتوای مفتیان در اسلامبول کار دیوانی المنزل است
دلیل اینها اینکه هر کس از سلسله جلیله اسلام است باید مطیع شرع و شریعت غرا باشد و هر کس مطیع شرع است
باید موافق احکام قرآن مجید عمل نماید بعلت اینکه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هر چه را حاجت خلق
اسلام است در قرآن مجید نوشته اند و کسی که احکام شریفه قرآن را بفهمد و بمردم حالی کند مفتیان و قضات هستند
قضات فتوی میدهند و بدلایل مزبوره بعلاوه حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علما را قدرت و قوت تام است
در ایام سلف سلاطین آل عثمان خود کمال و شمشیر داشته و خود مستقل بوده لیکن بالفعل سلطان را نمیگذارند که خود
از اسلامبول بیرون رفته مع الجمله بعذر اینها اینکه حفظ برای وجود خلیفه الله حفظ کل خلق است و ضمن مضمون
اینکه اگر سلطان در میانه سپاه رفته و سران و بزرگان سپاه را با خود دارد و مع ذلک نایب گذارده اوضاع مفتیان
برشان که بلکه طرف اینها را بگیرد همراهی میکنند ولیکن از سوء سلطان بخاطر گرفتار فتوی قضات جنت تعلیمات اینکه
هر کدام از علماء و قضات را سلطان منصب از مناصب اینها منصوب میکنند و هر کدام را سلطان عزل مینماید
لهذا عامه علماء و قضات و مفتیان و پیشنمازان را لازم است که در نهایت ادب و احترام سلاطین
نگهدارند نوعی کنند که موجب رضای او باشد و الا سلطان اینها را بدون سبب میتواند از منصب خود معزول
و مواجب اینها را ببرد و همچنین سلطان در نهایت احتیاط احترام علماء نگهدارد که مبادا فتوی جاری کنند که
اعتقاد و درستی ندارد و زندیق است و هر یک از سلاطین را که مفتی فتوی بنویسد که زندیق و کافر است همه خلق
خواه سپاه و خواه رعیت بمنازعه و غضبان و بلوا بر سر او ریخته او را از سلطنت معزول مینمایند

واما راهی دیگر پیدا کرده اند که سلطان چندان قدرتی ندارد که بخود فی نفسه حکمران باشد این است که شورایخانه
ساخته اند مثل فرنگستان و جمعی کثیر از بزرگان و کارگذاران و قضات و مفتیان ارباب شورایخانه هستند
که اینها در کلیه امور و حالات میکنند و هر امری از امورات دولتی و ملکی و غیره را اولا بشورایخانه برده و گفتگوی
و جواب در خصوص کرده بعد از اینکه همه با جرای امر مزبور و یا عدم آن گفته اند آنوقت خط سلطان در رسیده
و سلطان رضای خود را در آن میدهد و طریقه قطع و فصل امر مزبور این است که اگر بیست نفر فرض در
شورایخانه حاضر است اکثر آن جمعیت زیاده در امری رضای خود را دهند امر مزبور جاری میشود
گویا امور مشورت را از فرنگستان تتبع کرده اند

واما وزرا دولت عثمانی بیشتر اینها دولتخواه هستند و از قراری که نوشته اند اشخاصی که بمنصب صدارت مفتخر شوند
عامه از کمترین پایه بمنصب مزبور میرسند نه مثل قواعد و قوانین ملک ما بزرگان و عقلاء و کلاء
استعداد و رتبه قابلیت و با اطلاع اینها از امورات مملکت بمنصب وزارت سرافراز میکرد از روزنامه که در کتاب
تواریخ ترکیه نوشته اند مثالا اینها در این رساله مندرج مینماید یوسف پاشا که ناصر را در سال ۱۲۰۵ هجری
صدر اعظم دولت عثمانی بوده در اوایل حال جوانی بوده است فروشی در محلات اسلامبول می گشت
اتفاقا بنوکری قاضی حسن مشهور که بعد از چندی معلمی بودی کرده و داشته قاضی مزبور او را نویسنده خود خانه کرده
و از آن پس حسن قاضی او را نایب خود نموده بعد از چندی بتوسط قاضی حسن پاشا
کرد سر نموده و از آن پس بواسطه قاضی حسن و جمعی دیگر در تاریخ مذکور بمنصب صدارت مفتخر گردید
تنها اشخاص را که بمنصب و یا مرتبه ارتقاء در کتبخانه بزرگ که در آنجا
آن وزیر را رسالت داده و هر کس در کتبخانه مزبور شده

و شنیدیم بود که اینها خود را بهر یکی از احتشم و از آن پس بعد کتبخانه بزرگ که دیگر رفته والیعنی اینها را امتزاج کرده
کرده اینکه حقوق را ترقی دهند و باین سبب هر کدام در خدمت دولت خود هستند
و حقایق که بزرگان و کارگذاران دولت عثمانی میرسند خانه است مسمی ببیرار که در معنی دیوانخانه سلطان است
همه بزرگان و امیران ترکیه که در خدمت سلطانی مشغول هستند در خانه مزبور مهیا شده و هر کدام از بزرگان
از قبیل وزراء و صدور و سایر امیران و پاشایان و حکام ولایات که فوت شوند اموال اینها متعلق
بسلطان است مگر خانواده قاضیان و مفتیان که با وجود اینکه خدمت دولت علیه سلطان را مشغول هستند و مثل سایر بزرگان
[illegible] رسم دارند و رشوه مطلق رضا بقدر خود را نه و بعد از فوت اینها اموال اینها با ولاد
و وراث اینها میرسد فی الحقیقه هر وقت ملاحظه کنیم اینکه سلسله علیه علماء بخصوص
در دولت عثمانی نمایند هر گز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد سلطان سلیم را اراده اینکه نظام فرنگستان را در اسلامبول
آورد علماء از راه حماقت نظام را خلاف شرع دانسته از راه غرض او را منع نموده و ایضا سلطان
میخواست علوم فرنگستان را باسلامبول آورد از راه حسد او را مانع شده نگذاشتند که چیزی از جاده
و حماقت بیرون آیند فی الواقع هر دولتی که علماء خود را مدخل آن نموده کار را الجمله بازی کنند هرگز آن
دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد سابقه دولت عثمانی چندان در حیطه تصرف علماء نبوده از هر کناره
ناصر نبود بحمد الله که در این طایفه جلیله در آن است در نهایت بیقوتی است

واما خراج پادشاهی

اولا خراج عمده که عاید دولت عثمانی میشود جزیه است که از غیر مذهب اسلام اشخاصی که در دولت
ترکیه توطن دارند هر کدام چیزی مادام حیات میدهند لیکن ابتدای دادن جزیه هنگامی است که
اینها بسن پانزده میرسند الی مادام حیات هر نفر مبلغ معینی سالیانه میدهند و تفاوت نمیکند
که اینها ارامنه و یا ترک و یا یهود و یا سایر باشند هر کس غیر مذهب اسلام است و در ترکیه
توطن دارد و در ولایت ترکیه دارد و بسن مزبور یعنی پانزده سالگی رسیده الی آخر عمر هر ساله جزیه رسم
جزیه بسلطان میدهد و حالا از ۶ میلیان که عبارت است از ده کرور تومان وجه مزبور بخزانه سلطانی داخل میشود
و ثانیا وجوه گمرکخانه و ولایات ترکیه است که از هر گمرکخانه وجهی معین اجاره اینها است و بسلطان
میرسد کلا وجوه گمرکخانه را که در هر جا میدهند جمع کرده میلیان و نیم که تقریبا کرور تومان هر ساله
بخزانه سلطانی داخل میشود و معادنی که در کل ولایات ترکیه بیرون می آید متعلق بسلطان است
هر کدام را بمبالغ خطیر وجه نقد داخل بخزانه سلطانی میکنند
و نیز هر کدام از پاشایان که در حین تعلق اول دفعه و جهت مرسوم پیشکش بسلطان میدهند
که بمنصب مزبور مفتخر شوند و این وجوه مبالغ خطیر میشود چنانچه محمد علی پاشا
مصر شده هفتاد و پنج هزار تومان رسوم منصب مزبور را بخزانه سلطانی فرستاده
و قاضیان ولایات مزبوره نیز وجهی داده که قاضی شوند چنانچه قاضی مصر پنج هزار تومان بسلطان
داده که بمنصب قاضی گری مصر منصوب شود
و هر کس فوت شود و اموال او بوراث او رسد و بی اموال مزبور متعلق بسلطان است و همچنین
اموال وزراء و بزرگان دولت بعد از فوت اینها مطلقا متعلق بسلطان است و دینار از پول
اینها نمیرسد و همچنین هر کس در ولایت ترکیه فوت شود و وارثی نداشته باشد اموال
او مطلقا بخزانه سلطانی میرسد و نیز اشخاص که مقصر شده رسیده اموال اینها بخزانه سلطانی

و نیز مبالغ خطیری از جریمه کوبن مجرمین بخزانه سلطانی میرسد و همچنین پیشکش که از ولایات ترکیه و بعضی از
ولایات غیر متعلقه بدولت عثمانی کلا بخزانه سلطانی میرسد جمع کل این مبلغ مداخل سلطانی را کسی نمیداند
که چه قدر میشود و هر کدام از سلاطین هر چه تحصیل کنند در خزانه گذاشته که با خراجات دولت و سپاه
نمیکند کویا بجز حاصل زحمت تحصیل و حرص از یاد نکنند زیاده چیزی نصیب سلطان نمیشود
اخراجات چندین ساله سپاه کشی بسبب روس دولت عثمانی را زیر قرض انداخته چنانکه بعلاوه
خالی شدن خزانه دست اندازی بمال اوقاف مساجد و معابد نموده و از این بی رعایا را زیر
خراج سنگین انداخته و از این بی مبالغ خطیر از تجار یهود و نصارا بعنوان قرض گرفته چنانکه
الا سال قبل از قرض مزبور فارغ نشده کویا حال از قرض فارغ باشند

و اما سپاه دولت عثمانی

طریقه جمع آوری و انتظام سپاه ترکیه خالی از ظرافت نیست اگر چه بالفعل سپاهی که دارند بکلی خلاف
ایام سابق است و اگر موازنه سپاه هذا العصر را با ایام سلف کنیم نام زیاده از سپاه مزبور نیست
نام نزد معظمه سپاه ترکیه ینگیچری است بسبب انتظام و جمع آوری انها سلطان عمر اول اینکه
در سال ۷۷۸ هجری عمر اول از کل ولایات عیسوی که در تحت دولت عثمانی بوده از پنج نفر یکنفر انها را گرفته که از پانزده
سال زیاده نبوده و از چهارده کمتر نه و هر کدام را بدست آدمی داده که انها را مدت چند سال
بامر زراعت مشغول نمایند که سخت جان شوند و کار کشته گردند و در این ضمن انها را طریقه مذهب اسلام
و آداب صوم و صلوة آموخته و بعد از آن انها را مشق نظام و طریقه جنگ آموخته و بخیال انکه انها را سخت
دل و بیرحم نماید و در خونریزی دلیر شوند هر کدام از اسرا و مقصرین را که واجب القتل بوده اند بنزد انها
فرستاده که بضرب شمشیر انها را پاره پاره کنند و چون سلطان عمر انها را سخت جان و دلیر و خونریز
و بیباک و شجاع دیده همه را جمع نموده و نظام مضبوط بانها آموخته سپاه مزبور را بیسر ینگیچری
عسکری نموده و از این بی بتدریج بکثرت استعمال انها را ینگیچری خواندند در انوقت بهترین
سپاه نظام کل یوروپ بوده اند و سلطان عمر انها را بر ترتیب و انتظام و سپاه تحفه داده و بنای
طایفه مزبور رکن رکین سپاه عثمانی بوده اند و مهابت دلیری و سرسختی شجاعت انها در دل
کل سپاه عالم افتاده در هر جنگ فتح نموده روز بروز شهرت انها زیاد شده تا دامیکه سلاطین
دولت عثمانی بجنگ میرفتند طایفه مزبور روز بروز در ترقی بوده و لیکن در وقتیکه سلاطین مزبور
دست از جنگ باز کشیده طایفه مزبور که عزت و آبروی خود را در جنگ و جدال دانسته بعلت
عدم جنگ و جدال خود را بیکار و معطل دانسته بتدریج از سلطان خود بیزار گردیده و بکرات بسر
بلوا و طغیان برخاسته سلاطین را از تخت سلطنت عاری نموده سلاطین و وزرا دولت عثمانی بقلع
و تخریب و خفت طایفه مزبور کوشیده باین نهج که بالفعل هر لوطی و اوباش و بیکاره و بیعار را
داخل آن طایفه نموده که در بیست سال قبل بسبب فخر و عزت سپاه دولت عثمانی بوده
بالفعل برعکس را بهم زده در کوچه بازار میگشتند و بعضی بکسب و تجارت و بعضی بتحصیلات از علم
که بوده چنانکه حال طایفه مزبور رذل ترین و بدنام ترین و پست ترین و بی اعتبار ترین کل عالم
ترکیه بلکه کل دنیا هستند مردم هرجائی آبرو و بدنام و خائن و بیغیرت و بیوفا و نمک نشناس ترین بکرات
سلاطین دولت عثمانی در صدد قلع و قمع انها بر آمده بعلت کثرت تعداد انها از امر مزبور
که قلع و قمع انها باشد قاصر آمده اند تعداد ینگیچری یکصد و سی هزار نفر و بعضی دیگر سپاه را [illegible]

کل سپاه سواره و پیاده ترکیه بنحویکه در سیاحه در امده است سنه ۱۲۲۲

۴۱ [illegible]

سپاه پیاده ترکیه

[illegible]

سپاه ینگیچری که [illegible] ده هزار نفر [illegible]	[illegible] دوازده هزار نفر	سپاه خمپاره چی ۵ هزار نفر	سپاه تفنگچی [illegible] پانزده هزار نفر
سپاه [illegible] شش هزار نفر	سالدات [illegible] شش هزار نفر	[illegible] شش هزار نفر	سپاه دریائی [illegible] پنجاه هزار نفر

سپاه سواره کل ترکیه

[illegible]

سواره ترکیه [illegible] میگویند ده هزار نفر	سواره [illegible] شش هزار نفر	سپاه [illegible]	سپاه جبه جی [illegible] سیزده هزار نفر
سپاه [illegible] ده هزار نفر	[illegible] ده هزار نفر		

کلا حال سپاه ترکیه چهار صد و پنجاه و چهار صد نفر میشود اگر کلا سپاه ترکیه بجنگ روند سپاهی خطیر میشود
لیکن همه انها همیشه بجنگ نمیروند مثلا پنجاه هزار نفر سپاه قشون دریائی همیشه بکار جنگ نمیروند
مگر وقتی که داخل بکشتی جنگ شوند و بیست هزار نفر علی الدوام مشغول قراول و کشیک سنگرات و قلعه جات
هستند و همچنین یکصد هزار سپاه علی الاتصال بقراول و کشیک کشیک سنگرات ولایات متعلقه ترکیه هستند
و همچنین دوازده هزار نفر بستانچی مشغول قراولی کارخانه سلطان هستند و هرگز از خدمت مزبور جدا نمیشوند
و بیست هزار نفر دیگر هستند که انها را سقاچی میگویند که بعینه مثل نوکران مشغول خدمت وزرا و دیوانخانه
و سایر بزرگان و رجال دولت هستند و هیچوقت بجنگ نمیروند که در حقیقت زیاده از [illegible] هزار نفر چهار صد هزار
سپاه جنگی کلیه دارند
سپاه ترکیه مطلق نظام قبول نمیکنند با وجود اینکه بکرات شصت هزار نفر از ترک مقابل پنج هزار نفر روسیه
شکست خورده معهذا سپاه خود را بنظام نمی آورند و اگر هر کدام از سلاطین قبول کنند که نظام فرنگستان را
آورند سپاه ترکیه قبول نمیکنند خاطر جمعی سرداران ترکیه بنیاد در تعداد نفر است و انهم در مقابل
فرنگستان انقدر زیاد نیستند چنانکه ترکیه در سال ۱۱۸۳ هجری دولت عثمانی چند ماه بعد زیاده از
یکصد و پنجاه و دو هزار نفر خواسته که بمیدان آورد و لیکن از قراریکه نوشته اند در میانه جنگ تعداد
+ نفر انها روز بروز تقلیل میگذارد با خبر که اولاد انها در [illegible] دیده از این بی که روانه جنگ میشوند
در عرض ماه [illegible] وقت که جنگ تمام میشود هر کس تواند فرار نموده در چند روز قبل از این اتفاق
[illegible] هزار نفر سپاه ینگیچری را مامور ساخت قلعه [illegible] نموده [illegible]

ده هزار نفر از آنها بمنزل رسیده و ما بقی از آنها پریشان شده و باز مانده بودند

سابق دولت عثمانی سپاه عظیمی از طایفه تاتاریه بکمک خود آورده چنانکه طایفه مزبور با سلاطین عثمانی معاهده کرده که هرگاه از طایفه مزبوره دولت عثمانی سپاه بخواهد چهل هزار نفر سواره جرار بکمک بخدمت سلطان عصر آورده اسب و سلاح از خود آنها باشد تنها هر وقت هر جا از بلاد را تسخیر میکردند شهر آنها را تاراج تاتاریه داده امور معاش طایفه مزبور از این میگذشته و در ولایت ترکیه ملکی داشتند لیکن بتدریج سلاطین عثمانی بنای ظلم و تعدی را با آنها گذارده و ملک قرار ایشان را گرفته و ثانیا نظم سپاه را هم از آنها خواسته و کلاه بزرگان آنها را جریمه نموده در جنگها که سپاه روسیه روی بنا گذاشته و تاراج ولایات ترکیه گذارده طایفه تاتاریه نیز دشمنی از سپاه ترکیه کرده گاهی تاراج بولایات آنها نموده و بتدریج اهل تخت را بولایات روسیه برده بالفعل یکنفر از اهل تاتاریه در خدمت آل عثمان نیستند

سابقا بنده عرض نموده بودم که جمعی کثیر از اهالی ترکیه محض دین داری و محبت با دولت و با حفظ بیضه اسلام بولها خرج میکنند و جهاد میخواهند در این وقت که بنده با سلامبول رفتم از کثرت طلب ایرانی که سالها در آنجا مانده در مصر و شام مانده از قبیل ... که عرض می شود تعریف از آنها گفته عرض مرحمت را به مذکور ساخت که در وقتی که دولت عثمانی با طایفه از غیر مذهب نزاع دارد در مساجد و منابر ملاها و واعظین مردم را وعظ میکنند باین نوع که هر که حقیقتا مسلمان است باید بجنگ جهاد در رفته حفظ بیضه اسلام نماید و حمایت بادشاه اسلام که خلیفه الله است نماید بعضی از جوانان مقدس که تقدسی داشته و توانائی را که از برای خود پیدا کنند بلوازم جهاد کند و شمشیر و اسب تهیه کرده سوار اسب شده هر کس از خانه خود بیرون رفته اول سفر او جنگ جهاد است ضمن ملکون فاطرا از اینکه جمعی از کفار را کشته زنان آنها را اسیر آورده هم بهشت را تحصیل کرده و هم نفع در این دنیا بدست آورده که از اینکه چند فرسخ راه رفته زحمت راه و درشتی دیده اند و قدری را چشیده برخی از حال متمسک ... لا یکلف الله نفسا الا وسعها گشته مراجعت کرده بخانه خود میکنند و بعضی را همت زیاد به جنگ داخل شده از روی سپاه دشمن زور آور گردیده همراهان و همه جان خود را زخمدار دیده و بازگشته شده بتمامی تحصیل مراجعت میکنند غرض اینکه چنین جماعتی که بجنگ جهاد میروند مصرف که از برای سپاه ترکیه دارند این است که سایر سپاه را مبدل میکنند

لیکن در عسکر بسیاری از افسران روسیه که مدتی در ولایات ترکیه اسیر بوده مذکور میساختند که سپاه ینگی چری بعلت عدم نظام در پیش سپاه روسیه مثل گوسفند در نزد گرگ میگریزند لیکن سپاه ترکان یوروپ در نهایت دلیری و جلادت و مردانگی جدال میکنند بعلت اینکه سپاه مزبور را ملاها ترغیب بجهاد میکنند و اعتقاد ایشان اینکه اگر سپاه دشمن را بکشند به بهشت میروند و اگر خود کشته شوند نیز به بهشت میروند اما طالع ما یاری کرده که آنها نظام نداشتند والا بایشان اعتقاد و جلادت و نظام هیچ سپاهی با آنها مقاومت نمی نمود حسب الالیه مذکور می نمودند که سپاه ترکیه اولا در نهایت جلادت و دلیری به سپاه دشمن حمله آورده اگر سپاه دشمن ثابت نمود از آن پس زور آور گردیده و لیکن سپاه روس قبل از اینکه سپاه ترکیه حمله آورند خود پیش دستی کرده آنها را منکسر ساخته که حمله آورند و راه دیگر که سپاه روس غالب بر سپاه عثمانی میشوند این است که اردوی عثمانی از اردو بازار زیاده از سپاه خود آورده در روز جنگ ترکمان و اردو بازار

ترکیه زیاده از سپاه ایشان است و مابین ایشان را تنگ نموده نمیگذارد که با هم نظام سپاه و انتظام لشکر حفظ رسند و از ترس سپاه روسیه سبب بروز خیمه و خرگاه و نوکر و اردو بازار بسیار هرج و مرج و بی نظام

+ اگر چه در مقابل سپاه ترکیه باشند هیچ از زیاده بی حد آنها نمیترسند و یک قاعده هم ترکیه این است که سران روس را بریده نزد صدر اعظم برده هر سری پنج اشرفی با جاغلو میگیرند و بانجوا بسط اگر هزار نفر از سپاه ترکیه باشند و پنجاه نفر روسیه هرگز روسیه خود را تسلیم نمیکنند بسبب اینکه میدانند بعد از اینکه آنها را دستگیر کنند آنها را خواهند کشت حال چرا در میدان جنگ کشته نشوند لهذا الی یکنفر آخر جدال میکنند و بکرات این خیال روسیه را از دست نجات داده تسلیم نمیکنند اگر یکنفر و اگر صد نفر هر پشت بر پشت یکدیگر داده جنگ میکنند در یکی از ولایات حرم ... والیه با هفتصد نفر یورش بقلعه هم برده ششصد و پنجاه نفر زخمدار و کشته شده بودند و در قلعه هم مزبوره هزار نفر توپچی و توپخانه بزرگ بوده است اما لشکر بخیال اینکه سران مقتولین را بریده قطع لشکر را خالی کرده ... و الیه با مبلغ هشت نفر سپاه و پنج نفر طبال داخل بقلعه هم مزبور شده طبل ... طبل زده و سرهای توپچیان ترکیه را کرده با ... فالی کرده سپاه ترکیه را ... ظاهر رسد که جمعی کثیر لشکر آنها را گرفته رو بفرار نهاده این اتفاق نیز دلیل بر آن است که بریدن سر سپاه دشمن در ترکیه نیست بعلاوه اینکه ... که مرده را بی سر کنند و بکرات سپاه عثمانی ... زراع وار بی تردد را گرفته بی سر کرده پنج اشرفی را تحصیل کنند

و اما کثرت دولت عثمانی

کثرت جنگ دولت عثمانی بالفعل بر روی است لیکن مثل سایر یوروپیان نیستند و سپاه دریائی آنها نیز خوب نیست بعضی موازنه با هیچکدام از ولایات یوروپیان در شجاعت و جلادت نمیکنند و سواران چند کشتی تجارت دارند لیکن سایر دولتها کشتی تجارت با سلامبول میفرستند نفر نگهبان چندان کشتی از آنها نمیرود

و اما مذاهب ترکیه

مذهب اهالی اسلامبول مسلمان و اهل سنت و از سلسله حنفی هستند قدر قلیلی از شافعی در آن ملک دارند لیکن سلطان و کلیه رجال دولت و قضات و ملاها و سایر بلاد حنفی هستند و از سلسله مالکی و حنبلی مطلق در ولایات ترکیه توطن ندارند و اعتقادات آنها اینکه هر کس از سلسله اسلام بغیر از اهل سنت و جماعت باشد و هر کس خارج از سنت و جماعت است خارج دین است و جزیه از غیر مذهب گرفتن در مذهب و اموال آنها را گرفتن حلال است و قضات و ملاها و اهل شرع در ولایت ترکیه قوت عظیمی دارند و مداخل امورات سلطنت کرده و از اهالی امور ... گشته اند علومی که ملاها تحصیل میکنند عموما فقه و حدیث و تفسیر است

در ولایات ترکیه از قراری که مسموع می شود تکایای درویش بسیار است و هر سلسله در تکایا بسر میبرند در اسلامبول تنها سه فرقه عظیمه است ... و ... در طاعت هر سلسله چندین تکایا دارند و هر تکیه دعات چند و حسب تکایای مزبور گفته اند که بعد از این برخی از ذکر را از آنجا خواهم نوشت و بقدری که اطلاع بهم رسیده است خواهم نوشت

و اما جمعیت کل ترکیه

اگر چه بکرات ولایات ترکیه طاعون افتاده و وبا پیدا می شود و لیکن بزرگان و ولایات ترکیه

و اعیان دولت ترکیه معامله در ابتیاع غلات نموده اجناس را بقیمت ارزان خریده در انبارها گذارده
بعد از طاعون قحطی می‌شود و بزرگان از راه بی‌مروتی اجناس را نگاه داشته که بقیمت گران فروشند
و فقرای بی‌چیز از دست رفته از گرسنگی فوت میشوند بالفعل آنچه که حساب در آمده جمعیت هجده میلیان
که سی و شش کرور باشد جمعیت دارند بیست کرور آن را آسیای تنگ ترکی و باقی سمت فرنگستان
ولایات ترکیه حساب کرده‌اند و شانزده کرور ذکور و اناث ترک مینامند جمعیت عظیمی از آنها
یهود و عیسویان هستند سیاحین که از قدیم الایام و ولایات ترکیه بالفعل در دست دارند
روز بروز بجهات چند ولایات ترکیه جمعیت آن رو بتنزل میگذارند برخی از آن رو سیاحین
مزبور عرض میکنند در تاریخ ترکیه دویست سال قبل کل ولایات متعلقه بترکیه پنجاه میلیان
که یکصد کرور باشد جمعیت داشته و بالفعل سی و شش کرور دارد حال بدون اینکه دلیلی
در آن تولید برخی از حساب تواریخ بیرون آورده است عرض میکند اولا در ایام سابق از
هر سو سلاطین آل عثمان دست برد بولایات فرنگ نموده اهالی آنها را اسیر و باسلامبول و سایر بلاد
ترکیه فرستاده از مملکت هنگری و پولند هزاران هزار اسیر باسلامبول آورده و لیکن سالهاست
که اینگونه اسیر دست برد موقوف شده لهذا هر سال بر جمعیت آن رو بکمی میرفته سبب
آن اینست اولا طاعون است که در شهرها کوچها تنگ و هوا گرم و اخلاط بسیار در کوچها است
هوای گرم که در بالای اخلاطها می‌تابد بخارهای متعفن بلند شده مردم در خانهای تنگ مانده بهوای
متعفن زندگی نموده طاعون بهم میرسد و سرایت بیکدیگر میکنند اگر کوچها را پاک نگاهدارند هوا
میانه کوچها بگذرد البته طاعون برطرف میشود ثانیا ناخوشی که بعد از طاعون عارض مردم
میشود ثالثا قحطی است که بابت بانی حکام ولایات اجناس را نگاه داشته که بقیمت گران
فروشند و فقرای بیچیز از دست میروند رابعا ناخوشی که در هنگام قحطی عارض مردم میشود
در اسلامبول چندان متفق نمیشود که مردم شهر کم میشوند بعلت اینکه بکرات ربع اسلامبول تلف
میشوند و از ولایات فرنگ جمعیت مردم بجای آنها آمده جای آنها را میگیرند لیکن حساب جمعیت
قدیم مردم خارج از اسلامبول را موازنه بهذا الوقت که میکنیم معلوم میشود که بچه وضع ولایات
ترکیه رو بتقلیل میروند مثلا در شهر بصره در دفعه اخیر که طاعون پیدا شد بعد نه نفر از ده
نفر جمعیت شهر مزبور تلف شده داکتر اسل نام طبیب انگریزی در کتاب خود نوشته که در
دو دفعه اخیر که در مصر طاعون بهم رسیده بود داکتر مزبور در آنجا بود در سال ۱۰۶۱ هجری
مدت هر دو روزی ده هزار نفر از طاعون فوت میشده داکتر مزبور نیز در کتاب خود
تعریف بسیار از شهر حلب نوشته و نوشته است که در وقتی که مشار الیه در حلب بوده دویست
و سی هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل آنچه جمعیت آنجا را نوشته‌اند چهل هزار نفر بیشتر نیست
داکتر مزبور در روزنامه خود چهل قصبه بزرگ آباد در حول و حوش حلب دیده و بالفعل
بعضی از آنها قصبات مزبور مانده لیکن خانه آباد در قصبات مزبور نیست در پانزده
سال قبل در ولایات ترکیه قحطی عظیم پیدا شده نصف شهر موصل بعلت قحطی تلف شده
آنچه در تاریخ تعریف دیاربکر را نوشته بزرگترین شهرهای ترکیه بعد از اسلامبول و مصر دیاربکر
بوده است چنانچه در سال ۱۱۸۱ هجری چهارصد هزار نفر جمعیت داشته بالفعل شهر دیاربکر
پنجاه هزار نفر است برخی از جمعیت آنجا را طاعون کشته و بعضی را قحطی

داکتر اسل نیز نوشته است که در سال ۱۱۸۴ طاعون شدیدی در بغداد پیدا شده ثلث آن را
کشت و در آن وقت از یکصد و سی هزار نفر بیست هزار نفر از اهل شهر باقی ماند بعلت اینکه
بعد از طاعون قحطی پیدا شد و بسیاری را نیز تلف کرد از قرار تاریخ ترکیه در سال ۱۱۷۹ دویست و
از ۴ ... معظم ترکیه بعلت ظلم ترکیه بی‌فصل ... شکست که ... بیست هزار نفر
قرار یکصد و بیست سال قبل الی حال ولایات ترکیه رو به نیستی و تلف گذارده یکصد سال دیگر بهمین
منوال بگذرد بکلی ولایت مزبوره فنا میشوند مثل ولایات فرنگ در روم که حال بجز
نامی از آن باقی نمانده است

و اما حدود مملکت ترکیه

مملکت ترکیه برخی متعلق به یوروپ و قدری متعلق باسیا و با مشرق زمین است سرحد شمالی آن متصل بمملکت
روسیه و ملک هنگری و قراداغ است و سرحد مغربی آن بحر ادریاتیک و ... سرحد جنوبی آن بحر
مدیترانیان و مغرب زمین و عربستان است و سرحد مشرقی آن متصل بمملکت ایران است و
آنچه سیاحان در کتاب نوشته‌اند طول ولایات ترکیه یکهزار و هفتصد و پنجاه میل است و عرض آن ... میل

و اما شهر اسلامبول و قسطنطنیه

شهر مزبور اول اسمش بیزانتیم بوده وجه تسمیه آن اینکه یکی از پادشاهان ... بیزس نام بنیاد کرده و بنا کرده
از بیزانتیم نامیده ... سلطان ممالک ایران بعزم تسخیر ملک فرنگ و روم میرفت شهر مزبور را
تسخیر و خرابی بسیار ... نموده بعدها چندان آباد نبوده تا اینکه قسطنطین بزرگ سلطان ممالک روم
شهر مزبور را پایتخت مملکت روم نموده و از آن وقت شهر مزبور را اسم بقسطنطنیه نموده ...
کرده و ... شهر مزبور داده و از هر سو مردم رو بآن آورده تا اینکه شهر بزرگ عظیمه شده ...
بنیاد و آباد شده بعد قسطنطین ... آباد کرده الی وقتی که سلطان محمد ثانی سلطان عثمانی شهر مزبور را تسخیر کرده یکهزار و
یکصد و شانزده سال محل ... سلاطین روم بوده که در اتمام ... شهر مزبور رو بآبادی ...
و هر سلطانی عمارت و ... عظیمه تازه در آن بنیاد کرده و ... و وسعت بهم رسانیده تا اینکه
که هفت پارچه کوه در شهر مزبور است ... شهر را بنیاد کرده ... در کمیت کناره دریا ...
جمعیت آن زیاد میشده ... محل نشیمن ... شهر محسوب شده بعد از تسخیر سلطان محمد ثانی
شهر قسطنطنیه را اسم باسلامبول نموده بتدریج شهر مزبور رو ببزرگی نهاده بعلت اینکه سلاطین مزبور از تسخیر
ولایات فرنگ دست دراز کرده هزاران اسرا را بشهر مزبور آورده در آن توطن داده لیکن ...
دولت ... و هنگری و روسیه قوت بهم رسانیده سلطان عثمانی را مانع از دست برد و حمله و نهب و یغما شده
بتدریج مردم شهر و بزرگان رو بتنبلی و ... نهاده بالفعل در نظر بود ... شهر ... از ...
چنانچه برخی ... شهر مزبور مذکور خواهد افتاد
شهر اسلامبول فاصله بخط استوا بسمت شمال عرض چهل و یک درجه و نیم است و طول آن بسمت مشرق لندن
بیست و نه درجه و نیم است
هوای شهر اسلامبول در هنگام تابستان معتدل و خوب است لیکن بعلت کثرت اخلاط ... در تابستان ...
طاعون وبا بروز میکند
از قرار یکه ... دریا ... نقشه آن کشیده ... شهر اسلامبول مثلث غیر متساوی الاضلاع است
دوره آن ... چهارده میل انگریزی ... دو ضلع آن بسمت دریا است ... ضلع آن

خشکی است که سمت دریاهای آن بغیر از جنوب و مشرق و شمال است و سمت مغرب آن خشکی است جمعیت
شهر اسلامبول بطریقیکه با صحیح ترین حسابها در آمده است کلا چهار صد هزار نفر میشوند
خارج از شهر چهار پرگنه جاهست که گویا از جمله محلات خارج شهر محسوب میشود و در میانه شهر و محلات مزبوره
قراء دیگر حایل است که مثل رود خانه عظیمی لاینقطع از قراء دیگر. آب جاری است و باغ دیگر
داخل محلات مزبوره اول قلاطه است که ایلچیان یوروپ و ملوک خانه در آنجاست و قلاطه است
که آنهم جمعیت عظیم و باغات بسیار است و طوپخانه و غیره این چهار مکان خارج از شهر است
و چهار صد هزار نفر جمعیت اسلامبول و بیست هزار نفر از ساکنین ترک میباشند و یکصد هزار نفر گریک و بقیه
یهود و ارمنی و سایر مسیحیان هستند و دو طرف اسلامبول آب است
و سمتی که خشکی است از یکطرف الا طرف چهار دیوار از راه قلعه و لستیان ساخته اند که دیوار بعقب
یکدیگر است و هر کدام از دیوارها سی ذرع فاصله بیکدیگر دارد و بروج متعدده بهر طرح و ترکیب در آن
با توپ و خمپاره و خراول و کشیکچی معین در آن است و خندق دارد و او چند پل سنگی ساخته اند که مردم
عبور میکنند و پنج دروازه دارد و یکی از آنها مسمی به توپ قاپی است اول دروازه ایست که سلطان
محمد ثانی وارد آن شده و قسطنطین پادشاه روم در آنجا کشته شده است
و اما خانهای اسلامبول اگرچه از عوام الناس و یا هر کس سؤال کنند که چند حمام در اسلامبول است
میگوید بیست و یا سیصد هزار حمام و یا پانصد هزار مسجد و هم میلیان خانه لیکن از خدامی شخص که دعشق
کلانتر اسلامبول بعضی سیاحه خانه شمار که به دیوان داده و بنده از شخص طبیب انگریزی از روی آن با سماع
نسخه گرفته ام در اسلامبول هشتاد و هشت هزار و یکصد و هشتاد و پنج خانه است سوای قلاطه و اسکودار
و طوپخانه و غیره و لیکن از بدو ارض تا بالا ولایت بلکه کل شهر ممنوع است که بنا کند جز مسجد و یا حمام
و یا خانه در قلاطه بر تپهها است
عمارات شهر اسلامبول بمرور از زلزله عظیم که دیده و خرابیها بسیار بشهر مزبور رسیده بالفعل دو هجری قرار داده اند
که خانهها را نگذارند که از هشت ذرع بلند تر سازند هنگامیکه سلطان محمد ثانی شهر اسلامبول را تسخیر کرد
سمت مشرق شهر در طرف دریا عمارات صفه و خیابانها کلیسای گریک در آن توقف نمود و مسکن بعد
سلطان مزبور محل مذکوره از دست آنها گرفته حرم سرا و باغ و باقی محفل نمود ساخته و بتدریج سلاطین
دیگر عمارات عالیه از برای خود ساخته بالفعل آن عمارات چهار صد ساله است و از قراریکه [illegible]
هیچکس را نمیگذارند که نزدیک به درب آن رود و داخل باغ شود اگرچه محل مزبور مشرف [illegible] است
از سلاطین چرا که نه عمارت دارند و مساجد و حمام هر کدام بجهت خود ساخته اند کلیسا و کوچک بوده است
که سلطان محمد جدید خانه که بالفعل جدید خانه عظیم سلطانی است اما اطراف و یا سرای زیاده از شش هزار
نفر از خزینه و خدام و خواجگان و قاپیچیان و قراول میباشند از آن جمله پانصد نفر از آنها جماعت
نسوان هستند گویند هنگامیکه سلطانی از سلاطین عثمانیه بتخت نشینند هر کدام از بزرگان و اعیان
دولت دختر کنیز گرجیه برسم پیشکش بحرم سلطان میفرستند و هر کدام از آنها که اول پسری
آورد اولاد او مثل وارث ملک و تخت است و خود او مسمی بخواصه [illegible] چنانچه طفل مذکور
جزء شخص مادر او از خواصها افتاده دیگری که فرزند ترینه دارد [illegible] خواصها میگویند
حکم کنیزی از زنان حرم سلطانی شغل بخود اهلی [illegible] و رقاص هستند سلطان سلیم جوان
مردی با علم و درایع و عقلانی بود و [illegible] دیگری [illegible] با سلاطین [illegible] آورد

و دو زن از طایفه گریک در حرم تحفه آورده که آنها را تعلیم کنند و بالفعل آنچه مسموع میشود بعضی از
زنان مزبور در نود هفتی سازها زنند و کورهها چرانند و سایر زنان را نیز خود هفتی آن هستند
یکی از ابواب خانه سلطانی را باب همایون مینامند و درب مزبور را نیز سلطان محمد ساخته است
درب بزرگی است گویند هر کدام از وزرا و اعیان دولت را که تقصیری کنند و با تهمتی ثابت شده
بقتل رسانند سرانرا در بالای باب همایون آویخته و در کاغذی تقصیر او را در بغل او در
نوشته پهلوی سر مزبور گذارده مدت سه روز مردم برسم عبرت گذر کنند کاغذ مزبور را میخوانند
یکی از دوستان فرانسه بنده تعریف دیوانخانه سلطانی را نمود بآئین که در دیوانخانه عام تخت
سلطانی را گذارده مکلل بجواهرات هنگامیکه سفراء دول را بحضور سلطانی ببرند سلطان در نهایت
عظمت و جلال در بالای تخت مزبور نشسته جامه مکلل بجواهر دوز در بالای آن پوشیده در یکسمت
تخت مندیل پادشاهی را گذارده دو جقههای الماس و دره که علامت سلطنت است در آن نصب
کرده گویند سلطان مندیل مزبور را هرگز بسر نمیگذارد و پادشاهان قدیم چندان احترام به سفراء عجم
و یا علیه نمیکردند لیکن پادشاه عصر سلطان محمود در نهایت احترام با همه سفراء رفتار مینماید
در مقابل درب همایون مسجد بزرگ سنت صوفیه است اولا کلیسای بزرگ گریک بعد پادشاه
جستینیم پادشاه گریک بعد مدت هشت سال و پنجاه [illegible] باتمام رسیده تا کمال مسجد و یا کلیسا
باین خوبی و عظمت و زینت ندیده ام طاق میانه صحن آن در نهایت بزرگی است گویند بهتری
طاقهای کل دنیا است همه طاقها و بالا جود در نهایت [illegible] گفته اند دیوارها را آن کلا از مرمر است
و چهار ستون سنگی عظیمه در زیر طاق مزبور است در سمت فوقانی آن اوطاقهای بزرگی است و اطراف
طاق مزبور ستونهای سنگی است که مرتبه فوقانی را نگاه داشته طایفه طاقشماری تحتانی و فوقانی الی آن
دو ستار [illegible] که [illegible] کار بهتر است محلی که در جمعه یکدفعه سلطان بنماز جماعت
می آید در مرتبه فوقانی است او طاقی است پرده سیمی در مقابل آن است که مردم را از او طاق می بینند دیگر از مرد
اوراق چند منبر معظم در میانه طاق است که امام جماعت در آن رفته مردم را وعظ میکنند در قدیم الایام
تصاویر چند در آن نقش کرده بودند اسلامیها آنها را محو کرده و بجای آن در اطراف طاق نام واجب الوجود و جناب پیغمبر
و خلفای اربعه ابوبکر و عمر و عثمان و جناب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و جناب فاطمه را بخط جلی
نقش کرده اند از طرف بیرون مسجد چندان خوب بنظر می آید لیکن اندرون مسجد مزبور بغایت خوب است
زمین مسجد مزبور را قالی می اندازند لیکن در این اوقات بعلت تابستان قالیها را برچیده بجای آن
گذارده حصیر لیف [illegible] در درب مسجد مزبور که بالا است [illegible] درب [illegible] بزرگ [illegible]
کار است حال قریب هزار و سیصد سال است که مسجد مزبور را بنا کرده اند و بکرات از زلزله شده است
لیکن مطلق آسیبی بآن نرسیده سلطان سلیم ثانی سه مناره عظیمه از برای آن ساخته است که از برای مسجد
مزبور مؤذنان بزرگ کلمه شهادت مشغول شوند در دو طرف طاق دو پارچه سنگ عظیمه بزرگ است که [illegible]
سبو تراشیده اند هر کدام تخمینا چهار ذرع بلند و سه ذرع قطر آنها دهن بزرگی که آب از آن بیرون می آید مردم
وضو [illegible] مردم از راه احمقی میگویند که از [illegible] ریخته اند اگرچه هر سنگ بزرگی [illegible] میدانند
سنگ تراشان و سلاطین [illegible] میگویند ریخته اند
عرض مسجد مزبور هشتاد و یک ذرع است و طول آن نود ذرع است در محراب مسجد مزبور دو شمع عظیمه بزرگ
هر کدام [illegible] شش ذرع بلندی است گذارده که در شب [illegible] سوزند گویند شمعهای مزبور هر کدام [illegible]

که در سالی یکدفعه از هند شمع آورده اند و امثال دیگر میسوزند سوای آن در کل مسجد [illegible] قندیلهای

شبهای هر شب روشن میشود و چهل چراغهای بلور چند نیز بعلاوه آن میسوزد و این طریقه شمعهای بزرگ و چهل چراغهای

و قندیلها در همه مساجد جامع نیست که هر شب در مساجد مزبور چراغها میسوزد

وظیفه سالیانه امام جماعت و سایر واعظین و ملاها و خدمه و اخراجات مسجد هر سال [illegible] هزار تومان

میرسد و وجوه مزبور از محل اوقاف بانها میرسد

سوای این مسجد مساجد بسیاری از بزرگان و سلاطین آل عثمان ساخته اند نه اینکه مسجد تنها است بلکه هر کدام از سلاطین که مسجدی ساخته اند دار الشفا از برای بیماران غربا ساخته اند که دوا و غذا و خدمه و طبیب آن از محل وقف بانها رسیده که متوجه بیماران فقرا گردیده و هر مسجدی مکتب خانه دارد که اطفال فقرا را تربیت میکنند باالجمله در اسلامبول مساجد بسیار است و باین طریق هر مسجد دار الشفا و مکتب خانه دارد که اطفال فقرا را تعلیم کنند و هر مسجدی دار الشفا و مکتب خانه وجوه اوقاف علیحده دارد که هر ساله بانها رسیده و هر مکتب خانه خوراک و رخوت و تعلیم انها از وجه موقوفات میرسد و هیچکس دخل و تصرف بان ندارد

و مسجد دیگر هست که سلطان احمد انرا بنا کرده است این نیز مسجد بزرگی است و روز [illegible] سلطان محمود در روز جمعه نماز گذارده اورا دیدم ان نیز مسجد بزرگ خوبی است در ب مسجد در میانه است میدانی باز که آن میدان عرصه ایست وسیع اکثر امور عظیمه که روی میدهد در این میدان جمعیت میکنند و در این میدان جریده بازی میکنند و از آثار قدیمه که دیده پارچه سنگی است مثل [illegible] بلندی است چهار گوشه است و [illegible] در پایین سنگ نقش شده است سیاه و [illegible] اطراف [illegible] مزبور را از مصر آورده است

آنچه در خصوص اسلامبول میتوان تعریف نوشت این است که در [illegible] خواه نسبت در باب [illegible] خواه شهر مزبور در نهایت خوب و بزرگ با عمارات و مساجد و منارها بهترین شهرها بنظر می آید ولیکن همینکه داخل شهر میشوند مردم را [illegible] بعلت اینکه کوچها تنگ و ادبار است عمارات خانها سوخته سبب آن نیز این است که خانها را کلا از تخته ساخته اند و دیوارها را از سنگ و آجر و کوچها [illegible] یک خانه که آتش افتاده هزاران سرایت میکند اما اسلامبول و بزرگان آل عثمان بسیار سعی در مساجد و عمارات عالیه نموده اند ولیکن مطلق خیال کوچه و ترتیب انها را نکرده هر قسم و هر طور که اتفاق افتاده خواه تنگ و خواه فراخ خواه راست خواه کج گویا سبب عمده طاعون نیز کثیفی کوچهای باریک و کثافات متعفن است که از حرارت آفتاب متصاعد میشود و سبب طاعون میشود و در سر هر کوچه اسلامبول هزاران سگ خوابیده چنانچه بعد از اذان شام مجموع دکاکین بسته و [illegible] شهر را بسته و هیچکس در کوچها نمیگردد در آن وقت بیچاره و فقیر غریبی که در کوچه رود از هر سو هزاران [illegible] حمله بان شخص اورا پاره پاره و [illegible] میکنند

در اماکن بناهای اسلامبول

اگر چه بعلت اینکه در وقتی که بنده باسلامبول رفتم طاعون بود و چندان بیرون نمیرفتم ولیکن آنچه معلوم شد خانهای شهر چهار طبقه است و از تخته ساخته اند [illegible] ولیکن در زمستان بعلت اینکه همه منقل [illegible] در اوطاق نشیمن اطراف اوطاق را بقدر [illegible] جای نشیمن مخصوصی بقدر نیم ذرع از زمین بلند است [illegible] اطراف اوطاق [illegible] گذارده اند که

که منقل انها را بیشتر [illegible] و چپق کشیدن و قهوه نوشیدن در هر وقت روز و شب از جمله لوازمات است و هنگامیکه نهار و یا شام میخورند البته ده بیست الی سی قسم خوراک آورده [illegible] از هر طرف چیزی خورده [illegible] صاحب خانه [illegible] شام را برداشته دیگر طرفی می آورند و بیشتر چیزها را با قاشق میخورند

در اما طریقه معامله و داد و ستد اسلامبول

تجار در باب معامله در دکان [illegible] توقف مینمایند و جنس بجنس که در عوض معاوضه میکنند و داد و ستد میکنند و [illegible] اجناس خود را [illegible] بازار داده [illegible] ولیکن با سایر تجار فرنگ چندان تجارت نمیکنند بعضی اجناس [illegible] فرنگستان [illegible] جنس که از اسلامبول [illegible] و امثاله و چیزهای دیگر [illegible] بموجب مفصله می نویسد

[illegible]

و اما چیزهائیکه از فرنگستان باسلامبول میرود و از اسلامبول یا بمصرف انجا میرسد و یا بسمت ایران و ولایات ترکیه میرود بموجب مفصله ذیل است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منسوجات اسلامبول [illegible] است [illegible] و از سمت ایران نیز [illegible] و شال کرمانی [illegible] و ابریشم باسلامبول میرود

در اسلامبول بازاری [illegible] است که انرا عورت بازار میگویند چهار دیوار است کنیزان مصری و حبشی که از ولایات [illegible] و سرکشی و گرجی آورده [illegible] روز جمعه [illegible] خرید و فروش کنیزان در سرای مزبور [illegible] کنیزان حبشه و مصری را [illegible] از برای خدمت خانه میخرند [illegible] دختران گرجی و سرکشی را زیاده از [illegible] و پسران از سیاه و سفید را نیز در آن [illegible] بنده [illegible]

در اسلامبول سیزده کتابخانه عام است که در هر کدام هزاران کتاب عربی و فارسی و ترکی [illegible] است و چون کتابهای مزبور [illegible] هر کدام [illegible] کرده اند و هر کدام از سلاطین آل عثمان کتابخانه مزبور را [illegible] عام [illegible]

در اسلامبول هر صنفی از اصناف بازار علیحده دارد و هر طایفه بازار علیحده دارد بازاری هست که انرا مصر چارشی میگویند در بازار مزبور [illegible] و اجناس مصر را [illegible] آورده [illegible] در این بازار دواها و اجناس معدنی آورده میفروشند

بازار دیگری هست که زرگران و جواهریان [illegible] در بازار مزبور جواهر [illegible] میتوان خرید و بازاری دیگر است که [illegible] در بازار مزبور کتاب فارسی بسیار است [illegible] طایفه افاغنه [illegible] ایران [illegible] و [illegible] خریده بایران [illegible] بازار مزبور کتاب فارسی بسیار است

در بازار اسلامبول [illegible]

بازار دیگر نیست که مطلق صرافان می‌نشینند همه آنها یهودی و ارمنی هستند

در اسلامبول جمیع کبابخانه‌ها و اشربه‌خانه‌ها خوب است و هر کس از غربا در نهایت خوبی در آنجا [illegible]

آب یخ و شربت در دکاکین صرف [illegible] تا خوب در اسلامبول پیدا می‌شود لیکن اقسام تا اینجا هم میرسد

گاه‌گاهی بیرون محتسب بازار رفته سنگ آنها را با سنگ ضرابخانه موازنه میکنند در صورتیکه

سنگ آنها کم باشد آنها را جریمه معقول میکنند

+ قهوه‌خانه‌های بسیاری در اسلامبول هست در هر کوچه و برزن چند قهوه‌خانه است هر کس با کار [illegible]

قهوه میخورد و کیسه توتون و چپق در جیب دارد بیرون آورده چوباق میکشند و دو شاهی میدهند لیکن اکثر

اهالی اسلامبول بعضی عمرشان صرف قهوه‌خانه میشود بعضی اوقات مردم بی‌شغل در قهوه‌خانه

نشسته پنج ساعت قهوه میخورند و چوباق میکشند و این قاعده نیست که هر کس هر روز

دو سه ساعت یا بیشتر از عمر خود را صرف قهوه‌خانه میکنند از شخصی در قهوه‌خانه پرسیدم که

چند قهوه‌خانه است گفت چهار صد هزار قهوه‌خانه دارد و سیصد هزار دکان و [illegible]

چون اینگونه اراجیف از هر کس می‌شنوم و گفته‌ها هم مثل سایر [illegible] که معلوم کنند که چند دکان

بان سبب مطلق نمیتوانم معلوم کنم که چند قهوه‌خانه دارد و چند حمام و چند دکان [illegible]

تعیین آن مطلب را بر عهده اهالی اسلامبول گذارده که خود تحقیق کنند

دکانهای تریاک‌فروشی بسیاری در اسلامبول هست اگرچه [illegible] لیکن

بسیار از اتراک تریاک را هر روز میخورند بعضی بحد افراط

و اما امور شرع و محکمه شرع

اول شخص و بزرگ محکمه شرع مفتی است که او را شیخ الاسلام میگویند مفتی [illegible] در نظر مردم نایب

بالاستقلال سلطان است و امورات محکمه شرع کلا بعهده اوست و پس از آن قاضی عسکر است

که بزرگ شرع است لیکن امورات [illegible] سلطانی بعهده اوست هر کس بمحکمه شرع رفته و دعوی

داشته مفتی [illegible] شهادت خواسته بسیار وقت شهادت ناحق میدهند لیکن هنگامیکه مفتی

معلوم کند که شهادت ناحق داده‌اند جریمه معقول باو میدهد در اسلامبول آنچه شنیده است

کمتر قتل نفس روی میدهد و اگر روی دهد وارث مقتول موافق شرع بحکم مفتی او را میکشند [illegible]

معاملات و داد و ستد مردم کلا با امورات شرع و حکم [illegible] شرع رتق و فتق میشود

در اسلامبول زحمت بسیاری از قلت [illegible] کشیده‌اند سلاطین سابق چشمه‌ها بیرون آورده و در

هر کوچه آب انبارها ساخته‌اند و ظرف آن [illegible] سقف [illegible]

و سربسته است و اطراف آن طاقها [illegible] اشعار چند نوشته‌اند

از جمله ابنیه معظمه اسلامبول راه آبی است که از ده [illegible] چهار میل [illegible] اسلامبول [illegible]

[illegible] راه مزبور را بنا [illegible] سلیمان [illegible] او را باتمام رسانیده آب

مزبور به همه اسلامبول میرسد

در اسلامبول بعضی قریب [illegible] سرای است که سلطان محمد ثانی او را بنا کرده [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] بعد از آنکه سلطان محمد فوت شده سلاطین

آل عثمان [illegible] قلعه مزبور [illegible]

هنگامیکه هر کدام از سلاطین عثمانیه مقتول شوند [illegible] او را در محبس گذارده [illegible]

نیز در سرای مزبور گذاشته بخیال آنکه اگر شاه مزبور از سلاطین مذکوره حامله باشند طفل مزبور شوند

بزرگ شده ادعای ریاست کنند و هر کدام از آنها در آن شاهزادگان در سال [illegible] در روز [illegible]

رمضان مرخص هستند که اولاد خود را دیدن کنند و از آن پس از یکدیگر سوا شده [illegible]

[illegible] اذن دارد که در سرای [illegible] در سرای مزبور [illegible] حکیم باشی است و در هنگام [illegible] حکیم

باشی بخانه مزبور و بیرون آمدن [illegible] را [illegible] میکنند که بخوانند نوشته [illegible] برده و یا

جوابی آورد

در اسلامبول تکیه‌های بسیاری از [illegible] مولوی و رفاعی و سایر سلسله‌ها است و هر تکیه جمعی کثیر

[illegible] حلقه [illegible] مشغولند و هر کدام از تکیه‌های مزبور موقوفات چند دارند و مرشد

نیز در تکیه توقف [illegible] ترتیب [illegible] مشغول است اگرچه بنده را فرصت نشد که با آنها صحبت [illegible]

کنم لیکن در یکی از تکیه‌های مولوی رفته آنچه دیده نقل درین اوراق

در روز [illegible] دوازدهم [illegible] همراه میرزا جعفر [illegible] تکیه مولوی

در [illegible] حوضه [illegible] اطراف حوضه مزبور [illegible] اشخاصی که

از جمله مرده هستند در اطراف حوضه نشسته و مرشد در صدر حوضه در مقابل در نشسته

هر یک از مرده داخل تکیه شده [illegible] تعظیم بزرگ که [illegible] نموده و پس

از آن داخل حوضه مزبور شده مجدد تعظیم نموده و از آن پس در اطراف مجلس که [illegible]

در مکان [illegible] نشسته [illegible] زمین را [illegible] مرشد [illegible] بوسه داده و از آن

پس سر برداشته [illegible] از مرده باین نهج آمده بعد از آنکه همه جمع شده [illegible]

[illegible] مرشد مرده که آواز [illegible] داشتند [illegible]

با آوازی خوش خواند و پس از آن چند آیه از کلام الله مجید را خواند و از آن پس [illegible]

[illegible] بنده دو نفر [illegible] در دست [illegible] آواز [illegible] ساز [illegible]

شنیده [illegible] داخل [illegible] آورده [illegible] گذشته مجموع مرده و مرشد [illegible]

از جای خود برخاسته همه مرده در زیر جامه [illegible] داشت جامه [illegible] در مقابل مرشد

تعظیم کرده [illegible] در چرخ آمده [illegible] مرده باین طریق در چرخ آمده

[illegible] تفاوت داده و گاهی مرشد هم در نهایت [illegible] و وقار [illegible]

[illegible] حوضه مزبور چرخ زده [illegible] مردم [illegible] در عالم استغراق مستغرق [illegible]

بعد از آنکه چند دفعه رقص [illegible] مرشد در میانه [illegible] رقص آنها تمام شده [illegible]

[illegible] داده و فاتحه خوانده با یکدیگر مصافحه نمودند [illegible] مجلس [illegible] هر کس [illegible]

از حجرات [illegible] سال [illegible] که شب و روز در آن حجرات [illegible]

هرچه سؤال کردیم جواب [illegible] مطلق [illegible] که جواب [illegible]

و در این مرحله [illegible] است [illegible] حق‌شناسی و [illegible]

لیکن از [illegible] نفهمیده [illegible] مشغول شده [illegible]

[illegible] عذاب [illegible] این [illegible] احوال [illegible]

[illegible] سلسله مولوی [illegible] این گونه تکیه‌ها در اسلامبول است و هزاران [illegible]

[illegible] ضایع میکنند و در نهایت غفلت [illegible]

میوه ولایات ترکیه

در ولایات ترکیه زیتون و خرما و بادام و انجیر و جوز و آلو و توت سیاه و سفید و اقسام مرکبات از نارنج و لیمو
و ترنج و انگور و خربوزه و هندوانه و خیار و سایر میوه‌ها خوب بعمل می‌آید
در ولایات ترکیه جنگل بقدر کفاف دارد و میوه‌های جنگلی از اقسام مختلفه بعمل می‌آید ریوند چینی و جمیع
چوب و تخته شمشاد و گردو و چوب شمع بسیاری بعمل می‌آید سرو و بلوط بسیاری دارد و کم جا بسا انها بکار میبرند
حیوانات سبع از قبیل شیر و پلنگ و گرگ و خرس و سایر انها هم میرسد و شتر می‌آورند
حیوانات سواری اسبهای بسیار خوب و قوی بسیار بزرگ بارکش و سواری دارند و قاطر و شتر نیز دارند
که هم قاطر بنه و بارکش دارند و هم گاو که بارکشی میکنند
کالسکه سواری خوب اگرچه تاکال در اسلامبول دستور نشده است لیکن گاهی گاری مثل [illegible] رواج بود
اسب بسته بکرایه میدهند و از دهات گاو با عراده بسته آدم را می‌آورد و بار میکشند

رخوت ترکیه

در رخوت زنان اطلاع نداریم و رخوت مردان بجز [illegible] مختلف بعضی لباس [illegible] است که دو نفر [illegible] لباس
هر فرقه [illegible] علیحده لباس میپوشند کلاه بر گلوه [illegible] در سر [illegible] هم [illegible]
می‌پوشند و شلوار همه بسیار گشاد و [illegible] است و اکثر سپاه و اهل [illegible] را [illegible]
و مقدسین [illegible] را [illegible] دارند

چون رخصت [illegible] یافته بودیم در خصوص ولایت آل عثمان [illegible] نوشته هنگام عزیمت [illegible]
و باید روانه ایران شویم لهذا بنده را لازم افتاد که در خصوص عزیمت خود [illegible] بنویسیم [illegible] چند روز در
اسلامبول توقف [illegible] از قرار [illegible] دولت [illegible] سرابرت لستن و میرزا فرج الله [illegible]
کلا [illegible] دریای قرادنگز روانه طرابزان [illegible] و از آنجا [illegible]
و [illegible] تا ره [illegible] همراه داشتیم [illegible] راه [illegible]

در روز شنبه [illegible] محرم الحرام ۱۲۳ مطابق بیست و سیم [illegible] ۱۸۱۹ دو ساعت قبل از ظهر [illegible] سرابرت لستن رفته
که از [illegible] خواسته [illegible] آورده
رفته [illegible] مراجعت از آن منزل آمده اسبابهای [illegible] جمع [illegible] میرزا جعفر و بنده
بجهة ابتیاع بعضی ضروریات [illegible] سوار [illegible] رفته میرزا رضی و ملا حاجی بابا [illegible]
با اسکودار رفته و ما با اسلامبول رفته [illegible] همراه [illegible] ابتیاع اسباب [illegible]
[illegible] از مقابل [illegible] گذشته [illegible] دریای قرادنگز [illegible] گذشته داخل [illegible]
[illegible] آب دیگر [illegible] داشت [illegible] دریا را [illegible] در آورده
در این وقت [illegible] شدت [illegible] طغیان در آمده [illegible] ما [illegible]
غرق شویم [illegible] دارای [illegible] بسیار [illegible] است [illegible] از [illegible]
[illegible] مزبور را [illegible] لهذا [illegible] رسیده [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] هنگام [illegible] ایام و اصرار [illegible] اجرت [illegible]
زیاده از موج دریا در طغیان [illegible] شده [illegible] سوار و با اسکودار
رسیدیم از آنجا [illegible] رفته [illegible] مزبور در خارج اسکودار است [illegible]
[illegible] رفته [illegible] که [illegible] چگونه [illegible] مزبور [illegible]
این خیال [illegible] را [illegible] کشیده [illegible] است هر کدام [illegible] زیاده از یکصد اسب [illegible]

و چاق در این [illegible] چنانچه هر کس دارد [illegible] تاتار [illegible] هر اسب [illegible]
[illegible] سواری [illegible] مصطفی [illegible] که با هیچکس حرف نزنیم و اگر حرف زنیم [illegible]
[illegible] عربی [illegible] گفتگو کنیم و او [illegible] جواب داده [illegible] با هیچکس [illegible] حرف نزنیم
طریقه چاپارخانه [illegible] راه [illegible] هر کس از اسلامبول [illegible] در دست او باید
چاپارخانه رسیده مال سواری [illegible] داده [illegible] مال [illegible] داده
روانه [illegible] میرزا جعفر و میرزا رضی و ملا حاجی بابا و بنده [illegible] اسب سواری
[illegible] دادند [illegible] از برای نوکران دادند [illegible] مال [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] مال [illegible] طویله [illegible]
+ بارها را [illegible] سواره همراه میکنند که [illegible]
[illegible] شده بارها را بمنزل رسانند و [illegible] بارها [illegible]
باید داد [illegible] بمنزل [illegible] طویله [illegible]
داد و هر کدام از [illegible] باید داد و اگر [illegible] دهند [illegible] ابرام و اصرار
میکنند که زیاده بگیرند لهذا [illegible] میرزا فرج الله با مصطفی [illegible] گفتگو [illegible] اخراجات خوراک
[illegible] منزل [illegible] مصطفی [illegible] از دست ابرام و اصرار [illegible] چاپارخانه [illegible]
باشیم چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و روانه [illegible] خارج از اسکودار
قبرستان بزرگ است [illegible] قبرستان [illegible] سرو [illegible] قبرستان [illegible]
از دست [illegible] در دست [illegible]
[illegible] اوقات قریب
[illegible] ساعت از ظهر گذشته [illegible] رسیدیم [illegible] دریا [illegible]
[illegible] قهوه [illegible] شام [illegible] قهوه خورده [illegible] سوار شده از [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] گذشته بمنزل رسیدیم اسم آن [illegible] است [illegible] بنده عارض شده [illegible]
[illegible] خوردم و از آن [illegible] خوابیده [illegible] صبح [illegible] اسکودار [illegible]
+ [illegible] راه [illegible] اسلامبول [illegible] و از آن [illegible] است [illegible]
جمعیت [illegible] اوضاع چاپارخانه‌ها این است که در هر [illegible] چاپارخانه
[illegible] است که [illegible] توقف نمایند و [illegible] چاپارخانه [illegible]
[illegible] میکنند که [illegible] از اینکه [illegible]
اسب [illegible] داشته [illegible] شد [illegible] منزل [illegible] قهوه [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] سوار شده بمنزل دیگر [illegible]

روز یکشنبه چهارم محرم مطابق بیست و چهارم [illegible] شش ساعت قبل از ظهر [illegible] سوار و روانه راه [illegible] و بلند و [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] و بعضی [illegible] بود [illegible] شده در میانه [illegible]
[illegible] است که [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
قسطنطین [illegible] قلعه مزبور را ساخته است [illegible] است [illegible] قهوه خورده
[illegible] کشیده [illegible] سوار و روانه راه [illegible] خارج [illegible] مزبور [illegible]

دستور راه ما دو کرده در سه بود اما از بیت از کار رو دانه گرفتیم اما از بیت خارج است که از آنجا بره اما از بیت بیرون خارج است
سه ساعت از ظهر گذشته دارد باز بیت شدیم خانه‌ها را دالکه کرده و قدیم چنانچه قبلی بعلت اینکه ذکر کرده اما البته دریا
مرتبه بمرتبه خانه و بعضی درختان در آنجاست جای بعضی رسیده بنظر می‌آید اصفهان بوده و کوچه‌ها و بازار است حاجت بطریق
یوروپ هر طبقه و سه طبقه است جمعیت ولایات ترکیه و اشخاص کوچه‌ها بنهایت شلوغ است و از هر کس سؤال
کنند که اهل دراین بیت‌ها چه قدر جمعیت دارد و چند سبد دارد جواب میگویند که بیچاره‌ها در شمار نمیکنند لهذا نتوانستم
جایز ندانست و بقطع قطع امید نموده است که از آنچه سؤال کنند از بیت محل تجارت است بعضی گفتند از آنجا بسلامت
برده و از اسلامبول با کشتی می‌آید و در بعضی از آنها دیگر در آنجا منتهی میشود از بیت نیز از آنجا بود محسوب میشود
اما این مسلمان و ارامنه و کرکه و یهود هستند مساجد و کلیسا هر چند بقدر قدر دارند در حمامی از دولت در آنجا بسیار
که چند سپید در آنجا هست گفتند چوق کنم لهذا دارد و گفت بله بلکه زیاده باشد در جای کوچکی تنگ و دارای خیلی
چند حمام دارند و هرار در ده بار از بیت مصطفی خان نزد بنده آمده مذکور ساخت که در اسلامبول شرح تمیز بود
که نواب محمد علی میرزا صاحب ارزنهای بحضور بسر بغداد فرستاده است و خیابان دولت علیه ایران و روم نزاع است
هر آنجا که رسید که شما را بقطع قطع این نزاع کنم در اسلامبول اوقات دادم که شما از آنجا نقطع با ثقلنه رفته سراغ جبران
از آنجا اول دولت عثمانی شما را همراه ما دو نفر بود که صحیح سالم شما را بدست دولت ایران سپرده برگردیم و نیز نوشت
داده ام که شما مطلق ترک نمیدانید اما عرض نامه بزبان بجز بلباس عربی را دولت عثمانی مترجم بشما داده است
میل علی مذکور ازراه ساده که بما میرسد میگوید که این حضرات اطراف هستند و سین هستند و قدر ازینها هستم
و مرا در ده فکر در آورده قطع نظر از ان شما هر کس بردن و اسطه اتباع عرف میزنند و مردم حرف را از این پس
تمجید میکنند که میگویم شما زبان نمیفهمید طرف این است که میرزا فرج الله وقایع نگار رفیق اینکه ما را از سر
سخن باز کنند با سفیرت که در عرض راه همه جا حمایت ما است مثل راه روس و انگلیس و ما هم سر رشته نداشتیم
مطلق نداریم راه بریده ایم حرفهای ما گوید رو سفره ما را همراه بر نخواستیم پای ما او هم از تربت اطراف
کهن در نظر بنده پسندید کفی آمد مصطفی خان چون مرد بزرگ کار آمد در این روکش در نظر مردم چنین جلوه کند
که خیابان علیه ایران و روم نزاع دارند و خلاف عقل است که در این وقت بردن ثابت و ثبوت وجود و اگر نه
افتخار در نظر مردم عظیم داشته و چاپار خانه‌ها را نیز از دل جدا شده اسباب را زود دهند باین تا وضع کنم
میخواهند که تربت اطراف گردیده دقت خیال الهام این است که ما حاجی بلباس انگریزی پوشیده از این پس که
چنین تربت مباحم که این کفی چه عبرت است انگریزی و خیانت نفر را دولت علیه ایران از تبعه کرده بیک یا هشتاد
فرستاده بعد از اتمام کرده دولت انگریز طبیب مزبور را همراه ما کرده است که شما را بدست دولت ایران بسپارد
و جای که میگیرد باسلامبول رسید طبیب مزبور بر دولت عثمانی احترامات را اظهار کرده و دولت عثمانی مصطفی خان را با یک نفر
تاتار دیگر همراه طبیب مزبور از طرف سلطان روانه کرده است که شما را بسلامت بایران برسانند چون اینها کیش کنند
بنده را از فکر او خوش آمده ما حاجی بابا را دیده و او را حاضر کرده که لباس انگریزی پوشد و شب خوابیده

روز شنبه پنجم محرم مطابق هشت و پنجم اکتوبر بعلت اینکه در اسلامبول بیچاره‌ام از ترس طاعون جرات نکردیم که بحمام رفته شستم دادم
این طاعون بجهة حمام رفتیم حمامی کوچک مختصری دارد بردن خزانه در گوشه صحن سنگ آب کوچک است
دهن شیر آب سرد و گرم در آن حاضر است بهر مرتبه که آب را میخواهند گرم میکنند چون آن وقت کثیف بوده
بنده هم دست و پای خود را شستم سایر رفقا اول کیسه کشیده بردن رفتند و استاد حمامی دلاک را خبر داد
کو که زنان بر در حمام ایستاده اند که از آن گذشته دلاک نیز دیگ بنده آمده گفت کیسه کشیدن خوب نیست
منت دماغ بر نهایت کافی است بعد از آن دست و پا را مالیده گفت منت ولی هم ضرور نیست بنده

گفتم بهانه میاورد زنان بر در حمام آمده میخواهند داخل بحمام شوند میخواهی سریع بیرون کنیم از اول دلاک مزبور
چنین با خبر بود که بنده زرگر فهمم را اینقدر بیهوشم که سریع بیرون او را فهم داران پی اذعان کوکه دوستانم
از حمام بیرون آمده فی الواقع او با در تراز و تختیکه داخل شده بجوم بجوم از حمام بمنزل آمده نهار خوردیم
داران پس ما حاجی بابا بلباس انگریزی در پیش و دیگران بعقب سوار اسب شده از این پس ما حاجی بابا
مستر بکلیم صاحب کچیره یک ساعت از ظهر گذشته در دو قصبه بیرون آمده خارج از دو قصبه و هفت فرسخ
مسیر جلاس سوز از آن گذشته بفاصله یک فرسخ دیده بود از میرزا جعفر و بنده زیر آب رفته با دار
مزبور را مجدداً باید گذر داد این شدیم عرض راه جنگل و بیشه و آب بود تا اینکه بقهوه خانه رسیدیم مسیر
از بیت در این قهوه خانه کوچکی است در مقابل آن آب انبار کوچکی است آب آن از جمله مشاهیر
آبهاست الحق جاری با صفائیست از از بیت اما این قهوه خانه چهار فرسخ است آنجا خورده قهوه
نوشیده چوبق کشیده این بنای ولایات ترکیه بسیار خوب است که در میانه هر راه قهوه خانه‌هاست هر کس
هر کس راه را طی کرده باین قهوه خانه‌ها رسیده قهوه گرم نوشیده خود را تازه کرده مجدداً تر و تازه روان
میشود و بعلاوه بنده حیرت داشتم که چگونه ما تا راه شب و روز راه را طی میکنند حال معلوم شده
دیگر بار سوار شده چهار فرسخ اسب را تا حاضر در این قهوه خانه‌ها قهوه گرمی خورده چوبق کشیده
از خستگی بیرون آمده ایضاً سوار شده بمحل تجدید راه را طی میکنند بنابراین دیگر ترکیه این است که در هر
فرسخ دو یا سه فرسخ اسب انبار ساخته اند که مردم اسب می‌نوشند و سنگ آبها در پیش آنهاست که جواب اسب
خوردند از قهوه خانه مزبور سوار شده همه جا در میانه بیشه و جنگلها با صف خود را بمنزل رسانیدیم
رسم منزل سبانجه است از قهوه خانه تا منزل دو فرسخ است که در از بیت تا اسبانجه هفت فرسخ است
جمعیت اینجا کلاه مسلمان هستند مساجد و حمام و قهوه خانه چند دارد ده مزبور از قافله برتر است
هفت ساعت از ظهر گذشته به سبانجه رسیدیم و با اینکه با آب افتاده بود باز کوچه‌ها از نوکران میرزا ابو الحسن خان
از لندن همراه ما آمده بود اسم آن مراد علی است مشار الیه را همراه بنه روانه کردیم در اسلامبول ساعت از
مال خود را در صندوق بنده گذاشته بود و بنده بر سم تذکر با و گفته بودم که این یک لنگه صندوق را
هرگز آسیبی نخواهد رسید بعلت اینکه مراد علی فکر ساعت خود را دارد و هرگز نخواهد صندوق را گذاشت
که مفرور یا ربند اتفاقاً در این منزل معلوم شد که صندوقی که ساعت او در آن بوده با لنگه آن در آب
انداخته است لیکن بزحمت از آنجا بیرون آورده و صندوق دیگر که از مال اینجانب حلوا از آب بوده
نوع صندوق میرزا جعفر و بنده و آنچه در آن بوده خراب شده و زوج صندوق دیگر مطلق آب در آن نرفته
نرفته بود با المعجز از برکت ساعت مراد علی یک زوج صندوق بسلامت ماند در منزل الی نصف شب
+ اسباب صندوق را خشک کرده آنچه خراب شده بود خراب شد و ساعتی خوابیده
روز یکشنبه ششم محرم مطابق بیست و ششم اکتوبر ساعت از نصف شب گذشته سوار شده خارج از سبانجه اسب لبادی جمع شده
مسیر قلعه کوره هوا خانه سپاه کوره در آنجا آمده و بر دریای آخر دیگر داخل میشود چهار فرسخ طول دارد
فرسخ عرض اسب مزبور است آب مزبور شیرین و بسیار خوب است سلطان محمود پادشاه معاصر اراده
نموده که راه اسب مزبور را درست کنند که کشتی با آسانی از آنجا با اسلامبول رفته و آید کو با اخراجات آن
زیاد بود و وضع اراده خود را نموده از کناره اسب مزبور از دامنه کوه عازم راه شدیم راه ما بسیار تنگ
بود عرض راه ما قدری بیشه و جنگل بود تا اینکه بکنار راه سپاه کوره رسیدیم راه مزبور چندان
خراب نبود لیکن اسب از آن نمی‌توانست گذشت در زمستان راه مزبور در آورد شخص ما دارد لیکن در

هرکدام از اسبان خود پیاده شده اسبان خود به خود از پل مزبور گذشته هرکه گذشتن اسبان را دیده تعجب میکند
که هر ذی حیات خلاق علی الاطلاق قوت مدرکه داده است که هر فردی از حیوانات دلیر و دروش
در هر حال محافظت خود را از حادثات نماید از پل مزبور از جان آدم مشکل تر است که گذشتن اسبان
مزبور در نهایت سهولت و احتیاط گذر کرده در سمت دیگر پل نشسته ناهار خورده قهوه نوشیدیم که
درویش از کف ده پیدا شده کوتاه و به رویت و منحنی ابراهیم نام تاتارها چرخ باو زده مشار الیه
چرخ زده بقدر یکصد دفعه در دور خود چرخ زده و هر دفعه که چرخ میزد یکدفعه هو هو ده هو میگفت
وضع و طریقه چرخ زدن او حالا از این قرار است مشار الیه از سلسله رفاعی است بعبارت اخری
یا از کو سفندان کله رفاعی بود طریقه ذکر جلا انها این بود که کمر قلوری و چوبان داده گذشت
از سیاحته المابین پل چهار فرسخ است بعد از نهار از آن گذشته در میانه سبزه و درخت گذشته پلی
دیگر است که از پل سابق الذکر پنج فرسخ است جمعی از پاران تعمیر پل مزبور مشغول بودند آب [illegible]
از زیر آن میگذرد در سر پل کشت و دانه دیدیم بقاطر بسته دیرها در جلوان میکشیدند چند سواره در اطراف
کشت روان مزبور بجهته پیر مردی در میان کشت نشسته و اسم بزرگان دست و سینه گذارده سلامی داد
و ما نیز علیکی بان گفته از بعضی اسم او را پرسیدیم گفتند تاجر باشی است لیکن هیچکدام اسم او را نمیدانستند
از پل مزبور الی منزل راه ما صاف بود و برخی درخت و بیشه در راه بود [illegible] از ظهر گذشته
بود و بمنزل شدیم اسم منزل خندق است از سیاحته الی آنجا که نهار خوردیم چهار فرسخ و از پل الی منزل شش
که از منزل سیاحته الی خندق دوازده فرسخ است اهل خندق کلیه مسلمان هستند مساجد و قهوه خانه
چند دارند و بازار و دکاکین نیز دارد در خندق با روغن لیمو و حبوب میوه [illegible] بعضی از جاها
میوه جنگلی و باغی بعمل می آید شب در جای [illegible] خانه مزبور ماندیم [illegible] نیز [illegible] است

روز چهارشنبه هفتم مطابق بیست و هفتم اکتوبر یک ساعت از نصف شب گذشته از آنجا سوار و روانه راه شدیم قدری
از خندق رهو خانه عظیم بزرگی است مسمی به بیوک ملی از رهو مزبور گذشته همه راه ما کوه و بلند بود
و سر و چوبان [illegible] تعمیر نگرانست [illegible] از چند دسته تا آنکه در قهوه خانه کوچکی رسیدیم که از آنجا سوار و قدری
راه آمده از رهوی گذشته که در آن کوچک ملی میگویند تا آنکه بمنزل رسیدیم اسم منزل دو نجه است
از خندق الی اینجا شش فرسخ از [illegible] بوزنه محسوب می شود شش فرسخ خاک بوله که از خندق الی
دو نجه دوازده فرسخ است دو نجه جای بزرگی است جمعیت اهالی کلیه مسلمانند و قدری ارامنه دارد
مساجد و حمام و بازار و قهوه خانه چند دارد دیگ کلیه از ابزار ارامنه است یک ساعت قبل از ظهر باینجا
رسیده در اینجا خوابیده بعد از آن برخواسته [illegible] صرف داده عازم راه شدیم راه ما قدری
صاف است و دو ارابه [illegible] قهوه خانه بعادت معهود قهوه خورده و براه افتادیم در میانه جنگل و بیشه
جنگلی [illegible] درخت [illegible] سرو و شمشاد و شمع و کره [illegible] بطور انبوه
بجهته دولت عثمانی رسم عادت هر ساله [illegible] کارپان گذارده [illegible] و مصارف
[illegible] خانه [illegible] سرکار رسانیده و مبلغی [illegible] فروخته نفع [illegible]
دولت عثمانی [illegible] جنگلها [illegible] از جنگل مزبور
[illegible] است مسمی بکور [illegible] از آن در فصل زمستان خیلی
اشکال است [illegible] بجهته سهولت ارباب تردد
راهی ساخته اند [illegible] که در فصل زمستان اشکالی [illegible] در گذشتن آن نباشد اگرچه راه مزبور [illegible]

از دو جنس اسلامبول [illegible] این کوه [illegible] حشرات [illegible] و سنگ [illegible] بزرگ [illegible] خود را [illegible] کشیده از آنجا سرازیر شده
قهوه خانه ایست قهوه خورده در حوالی قهوه خانه جائیست که همیشه [illegible] نفر تفنگچی نشسته مستحفظ راه هستند
از آنجا سرازیر است تا بمنزل دو ساعت از نصف شب بمنزل رسیدیم از دو نجه الی بولی نه فرسخ است شب در اینجا
خوابیدیم بولی شهر بزرگ [illegible] بازار و دکاکین و حمام و مساجد و قهوه خانه بسیاری دارد اگرچه خانه های [illegible]
خوب نیست [illegible] است لیکن حول و حوش شهر مزبور [illegible] خیلی [illegible] باغات بسیاری دارد
[illegible] بزرگ [illegible] اینجا [illegible] نشسته [illegible] بکرات [illegible]
اینجا از سلطان [illegible] آل عثمانی [illegible] جمعیت اینجا مسلمان و ارامنه [illegible] هستند دو مدرسه بجهته طلاب
در اینجا هست که طلبه در آن تحصیل میکنند چهار کلیسا و دو ارامنه [illegible] در اینجا هست

در روز پنجشنبه هشتم شهر محرم مطابق بیست و هشتم اکتوبر [illegible] حمام [illegible] بعد از آن بمنزل آمده نهار خورده
قبل از ظهر از بولی سوار و عازم راه شدیم راه ما برخی صاف و خورده کوه و بلند بود [illegible]
بسیاری در راه ما بود تا آنکه در قهوه خانه [illegible] آمده قهوه خورده سوار شده از بولی الی قهوه خانه
مزبور شش فرسخ است [illegible] که دولت عثمانی [illegible] که همیشه [illegible] از آن پس
راه ما خوب و [illegible] بود در حوالی منزل [illegible] بمنزل رسیدیم
شش ساعت از ظهر گذشته بود که بمنزل رسیده اسم منزل مزبور گرده است ده مزبور از توابعات
بولی است [illegible] مسجد و یک مدرسه و حمام دارد بازار و دکاکین و قهوه خانه چند دارد در خارج
آن چند ستون سنگی عظیمه [illegible] دیده شد و از آنجا معلوم میشود که این ولایات [illegible] نشیمن [illegible]
روم [illegible] در دست آل عثمان افتاده و خراب گردیده است گرده در میانه دو کوهی واقع است
اتفاقاً در وقت ورود بمنزل شخصی تاتار بزبان فارسی در نهایت فصاحت و ادب [illegible] اظهار آشنائی
کرده بقهوه خانه برده و از آن پس او را [illegible] شب در آنجا خوابیدیم از بولی الی گرده ده [illegible] فرسخ است
جمعیت اینجا کلاً مسلمان هستند

روز جمعه نهم محرم مطابق بیست و نهم اکتوبر شش ساعت قبل از ظهر سوار و روانه منزل دیگر شدیم طریقه اسب [illegible]
این منزل نه مثل سایر منازل است بعلت آنکه [illegible] سایر منازل را هر [illegible] استیجار [illegible]
[illegible] هزار و [illegible] هزار تومان [illegible] از پادشاه میگیرند لیکن [illegible] بسیار است
که این منزل اسبان [illegible] زیاد [illegible] چند [illegible] در خانه [illegible]
هرکدام [illegible] اسبان خود را در زیر بار تاتاران و یا ارباب [illegible] هرکدام
[illegible] که پیر مردی توبره کاه [illegible] در دست و اسب خود را [illegible] رفتن [illegible] زیر
بار آورده روانه منزل دیگر میشدند [illegible] از گرده ده پیر [illegible] رفتیم شخص تاتاری که فارسی
میدانست [illegible] از او [illegible] که مردم [illegible] وضع او چگونه است مشار الیه پسر ابراهیم خان
[illegible] مرحوم لطفعلی خان [illegible] یکی از غلامان خواص او [illegible]
از برای لطفعلیخان [illegible] کلامش را [illegible] در قلعه کرمان [illegible] مرحوم
[illegible] او نیز همراه او [illegible] و از آنجا همراه لطفعلیخان [illegible]
قلعه [illegible] آنکه او را در قلعه بم گرفته [illegible] مشار الیه [illegible] از آنجا خود را
بابوشهر رسانیده و [illegible] اسباب خود را فروخته [illegible] داده ببصره رفته و از آنجا ببغداد رفته
در آنجا [illegible] تاتار [illegible] بغداد [illegible] در خانه پسر او ابراهیم خان در [illegible]

او را شناخته در تحقیقت احوال او اطلاع بهم رسانیده او را بخانه خود برده دختر خود را بعقد او
در آورده و از آن پس الی حال ملبس بلباس تاتار نیست از بغداد باینجا آمده بعض باسلامبول
رفته و از آنجا نوشتجات خود را رسانیده قدری فتنه از برای توپخانه بغداد گرفته بر میگردد حسب‌الامر پاشا
حسین خان بهم و حال حسین آقا تاتار است یکنفر تاتار دیگر همراه داشته مشارالیه مذکور ساخت که
فیمابین سپاه نواب محمد علی میرزا و پاشای بغداد نزاع است و سواری سرعراده توپ و جبه‌خانه
و آلات جنگ از راه حلب ببغداد فرستاده اند و در میانه دولت ایران و دولت روم نزاع است
و مصطفی آقا تاتار را از راه زرنگا سفر کرده است که حسین آقای مذکور و رفیق او را التفات همراه
برده علی الظاهر در نظر مردم چنین جلوه دهد که ما مردمان بزرگی هستیم چهار نفر تاتار همراه
داریم و اتفاقا ده بیست بار از مال ما و مال دیگر را … و حسین آقا همراه داریم این چهار
و چهار نفر تاتار ما و یکنفر طبیب انگریز و یکنفر ترجمان و چهار نفر نوکر همه که باهم اتفاق ده
نفر میشویم و کسی را یارا این نیست که با ما حرف زند … اسب کوتاهی کنند و مردم خیال
نکنند که نزاع فیمابین بغداد و ایران نقصی بکار ما خواهد داشت بالجمله بعد از گفتگوی با حسین آقا قدری
ما خاطر جمع شدیم که در میانه بغداد و سپاه کرمانشاه نزاع است در این روز راه ما قدری کوه
و بلند نیست از بالای کوهی سرازیر شده قدری راه آمده جلگه ایست وسیع دهی است مسمی به … در
در میانه راه ما بعد خارج از ده مزبور جمعیتی از مرد و زن جمع شده معلوم شد که روز بازار اینجا است
یعنی که در هر قصبه و ولایت ترکیه هفته یکروز را روز بازار نموده معاملات بسیاری در آنجا
میکنند و هر کس هر چه میخواهد در آن روز از برای یک هفته میخرد در این روز اینجا را بازار گفته از اینجا گذشته
از کناره دهی مسمی بحمام … داخل بحمام … شدیم از کره ده الی حمام … هفت فرسخ است
+ سه ساعت از ظهر گذشته بحمام … رسیدیم ده مزبور خراب است مسجدی داشته دو مناره از آن
باقی مانده و حمامی هم داشته حال خراب است حال سی درب خانه دارد در اینجا نیز اسبان چاپاری را
از قفا نها میدهند و در این روز هیچکس نزدیک بما نیامده ده مزبور در سر تپه ایست … خانه‌ها
از کناره آن میگذرد و جمعیت اینجا مسلمان هستند شب در اینجا خوابیده

روز شنبه دهم محرم مطابق سیوم اکتوبر شش ساعت قبل از ظهر از حمام … سوار و از ده حمام … گذشته قدری راه آمده کوه نیست
از آن بالا رفته دو فرسخ خارج از حمام … از قفا … و از آن پس داخل … چانغوری شروع …
کوه راه قدری کوه و بلند بود قهوه خانه کوچکی در سر راه است توقف نکرده تا اینکه بقصبه رسیدیم مسمی
بچرکس … بزرگی است بازار و دکاکین و اقسام کسبه و ارباب صنعت … هستند …
دارد هشت مسجد و یک حمام و یک مدرسه دارد در قهوه خانه در میانه راه … آمده … و …
… دارد نهار گفته از حمام … الی چرکس چهار فرسخ و نیم است از آنجا سوار و عازم مقصد شدیم
راه ما صاف بود تا بمنزل اسمان قراجه لر است از حمام … الی قراجه لر پنج فرسخ است جمع
مردم اینجا مسلمان هستند بازار و دکاکین و قهوه خانه و یک مسجد دارد ده مزبور متعلق بمحال … است +
اسبان چاپاری را باید از قفا نها دهند در آنجا خواب رفته و از آن پس اسبان حاضر بود سوار و روانه منزل
دیگر شدیم راه ما صاف بود تا منزل نام منزل قراجلان است از قراجه لر الی قراجلان چهار فرسخ
هشت ساعت از ظهر گذشته وارد بقصبه قراجلان شدیم از میانه قصبه مزبور بیرون رفته در خارج
از قصبه مزبور در قهوه خانه محقری منزل گرفته … کردیم … شام … از تاتاران بهانه

لا علاج را آواز داده او ترجمان این مترجم حرفی از برای اینکه مردم را حالی نموده که ما ترجمان داریم و مردمان عزیز
هستیم و بعبارت اخری … ما را معطل نکنند لیکن لا علاج ترجمان آدم غریبی است بجز از اراده صاف او
اینکه مردی فقیر و صادق … و کم سفید ریش است همینکه از تبریز بیرون رفته … بسبب
رفته و در آنجا سفر کرده که ترک عثمانلوئی را آموخته اتفاقا قبل از اینکه ترک عثمانلوئی را آموزد سفر در
+ آموختن عربی کرده و مدت چهل سال در ترک عثمانلوئی … عربی ربط بهم رسانیده تقریبا زبان ترکی
… زاد خود را از دست داده قدری وجه دست و پا کرده باسلامبول آمده و جهت … ما داده که همراه
ما آید در نهایت صداقت و ضعف مطلق از عیوب گفتگوی خود آگاه نیست هر چه بزبانش آید میگوید و هر چه
در پیش آید میکند و مطلقا از عیب اعمال و افعال خود آگاه نیست بلکه هر کدام از ما که او را نصیحت نموده
فصلی … او را نصیحت میکنند و از شخص که عیب داشته باشد او را منع نموده و خود مقرر شده که اینگونه
اعمال و افعال درست نیست لیکن لمحه از آن گذشته نصایح ناصح را فراموش نموده بکلی … عمل
می نماید که دقیقه قبل از آن او را منع نموده و خود مقرر شده که افعال مزبور درست نیست چنین آدمی
باین کار در اینجا وزیر کار و ترجمان حکیم صاحب شده و از حکیم صاحب ما که در این میانه محتاج
ترجمان است یعنی علی الظاهر چنین جلوه میکنند که محتاج ترجمان است و خود زبان ترکی را میداند هر وقت
… خود … دارد باین که مردم را خطاب میکنند … را …
کار … دارد … میکنند و … قهوه … و تاتار … را …
و … منزل را … لیکن … کاری … ندارد … و … از او توقع میکنند …
ترجمان را … صدا کرده او را … ارباب توقع … در … زبان …
و این ترجمان ما … و لیکن … از خبر تازه … میرسد که فیمابین …
نزاع است … که … قصبه قراجلان از محال … است متعلق
… و … مسجد و چند قهوه خانه و حمام دارد و جمعیت اینجا همه مسلمان هستند قصبه مزبور
در … است و … سرما … مطلقا … شب در اینجا خوابیده

روز یکشنبه یازدهم محرم مطابق … اکتوبر … ساعت قبل از ظهر از قراجلان سوار و عازم راه شدیم راه ما … و
بعض بلند و کوه … تا اینکه … نهار خورده در … قهوه خانه … مزبور
در بالای … است … قهوه خورده عازم راه شدیم از قراجلان الی … +
چهار فرسخ است راه ما در میانه … است … کوه مزبور سرازیر شده … رسیدیم
مسمی بقوچ حصاری … در … خانه دارد چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بقوچ حصار … شدیم
از قراجلان الی قوچ حصاری … فرسخ است ده مزبور بازار و دکاکین و مساجد دارد لیکن …
ندارد … ساعت از ظهر گذشته اسبان را عوض کرده روانه راه شدیم راه ما … و بعض
… تا اینکه بقهوه خانه رسیدیم … نهار خورده و قهوه
نوشیده از قوچ حصاری الی قهوه خانه … فرسخ است از آنجا سوار در میانه دو کوه … سمت …
… و در … کوه و … بلند … صاف بود تا اینکه … رسیدیم از آنجا بالا رفته …
آمده … است … از … که … میکند … دارد … مزبور عبور کرده
… تا اینکه بمنزل رسیدیم … ساعت از نصف شب گذشته وارد بمنزل شدیم
… شب بخواب رفته و روانه دیگر از خواب … اتفاقا در این

چهار نفر تاتار را که گذشته بجهة حفظ بار همراه داشته بود و در این شهر شنیده که تاتاران مزبور سر بیاری از سیاه [illegible]
محمد علی میرزا را برسم تحفه با سلاح کامل فرستاده و فی ما بین عالیجاه ایران و روم بشدت نزاع است و ارزنه الروم در دست
ارومیه و روم بخبر رسیده است که جمعی از اکراد متوقفین ایروان چندین ده از دهات قارص را تاراج نموده اخبار تبریز
صورت مخالفت بین حواس مصطفی آقا تاتار ما و بعضی از رفقا گفته بیکلی منحرف الهمه چون مرد تاتار کار آزموده در تبریز بزرگ
شده در جزو به بنده گفت اگر چه از هر سو خبر دروغ در انتشار است لیکن شق راجح این است که ما مطلق
تشویش بجهة راه نداده و گوش بحرف کس نداده تا میتوانیم طی منازل نموده بجهة [illegible] شهر طوسیه اقامت
در میانه دو کوه واقعست اکثر مردم اینجا مسلمان هستند [illegible] خانه از ارامنه مساجد و بازار و قهوه خانه و حمام
بسیار دارد و یک مدرسه دارد از محال [illegible] است [illegible] است در اینجا میمانند
از عوج حصار الی [illegible] طوسیه نه فرسخ است

روز دوشنبه دوازدهم محرم مطابق [illegible] فوریه چهار ساعت قبل از ظهر از طوسیه سوار شده عرض راه ما قدری ناصاف
و کوه و بلند و برخی صاف بجهة اینکه در میانه کوه و درختها بعضی قراولخانه است که چند نفر تفنگچی می‌نشینند
که قطاع الطریق نتوانند دست اندازی بقوافل و ارباب تردد کنند در بعضی مواضع [illegible] است بعد از یکی دو میل از طوسیه
الی اول [illegible] دو فرسخ است در آنجا قهوه خورده سوار و عازم راه شدیم عرض راه قدری کوه و بلند بود و از
طرف ما کوه بود و ما از میانه دره میرفتیم تا اینکه رهو خانه است مسمی بقرا [illegible] که از کناره آن عبور
کرده وارد ده شدیم مسمی بحاجی حمزه و این ده از محال حاجی حمزه است ده مزبور در میانه تپه واقعست
قلعه چه دارد دیوارش از سنگ و گچ و برج و باره دارد [illegible] در آنجا می‌نشینند مستحفظ
آنجا هستند و [illegible] اهل قلعه چه مزبور [illegible] خارج از ده مزبور چاپارخانه است
اصل قلعه چه و رهو خانه و باغات [illegible] میوه جات از قبیل [illegible] و گلابی
خوب بهم میرسد دو مسجد در قلعه و یک مسجد در خارج قلعه چه مزبور است پنج ساعت از ظهر گذشته به چاپارخانه رسیدیم
در اینجا چاپارخانه از چهار ده راه چاپار می‌آید و اسب میگیرد از طوسیه الی حاجی حمزه هشت فرسخ است
شب در اینجا خوابید

روز سه‌شنبه سیزدهم محرم مطابق [illegible] فوریه شش ساعت قبل از ظهر از حاجی حمزه سوار [illegible] رهو خانه در میانه تنگ
راه ما بود تا اینکه [illegible] رسیدیم [illegible] تخمیناً پنجاه ذرع و یا زیاده از بالای [illegible] سنگ را
از پاره [illegible] و طرف رهو خانه را دیوار از سنگ و گچ ساخته اند و زمین را از سنگ و گچ [illegible] کار
کرده اند که چهارپا [illegible] عبور کند از اول [illegible] الی آخر [illegible] بقدر یک میل راه فرش [illegible]
سنگ کاری کرده اند از [illegible] مزبور سرازیر آمده بطرف مشرق روان شده قدری راه آمده
[illegible] دیگر است [illegible] قدری از فرش راه مزبور سنگ کاری است از [illegible]
مزبور سرازیر شده از کناره رهو [illegible] بحوالی منزل رسیدیم پل دارد [illegible] بزرگ یازده
چشمه دارد از پل مزبور گذشته وارد منزل شدیم مسمی بعثمان جوق است [illegible] ساعت و نیم
از ظهر گذشته وارد چاپارخانه عثمان جوق گردیده از حاجی حمزه الی عثمان جوق هشت فرسخ است
بعضی از خانهای عثمان جوق در یکطرف رهو است و بعضی در طرف دیگر و بازار و دکاکین و [illegible]
بسیار دارد [illegible] هشت مسجد و یک حمام دارد [illegible] خانهای چند در بالای [illegible] اطراف
آن در جهة اینکه ممکن است که مردم داخل آن شوند دیوار کشیده اند که کسی نتواند داخل آن شود [illegible]
دارد که [illegible] مذکور قلعه است آب انبار در آن ساخته اند که از آب باران پر میشود
در کناره رهو مزبور چند چرخ ساخته اند که از آب رهو مزبور میگردد و آب را از رهو به باغات

سرازیر می‌نمایند و چند آسیا و چرخ دستگاه از آب مزبور میگردد شب در آنجا خوابیده

روز چهارشنبه چهاردهم محرم مطابق نهم فوریه چهار ساعت قبل از ظهر از عثمان جوق سوار و عازم راه شدیم [illegible] چندان صاف
نبود لیکن در نهایت صفا و آب و درخت بود تا اینکه در [illegible] کوه رسیدیم [illegible] ده از عثمان جوق
الی این کوه [illegible] فرسخ است الی این کوه [illegible] و از این [illegible] است
[illegible]
از کوه مزبور گذشته رهو [illegible] است که از میانه تنگ و دره [illegible] است ما میگذرد و از آن گذشته [illegible]
[illegible] سنگ کاری است که ارباب تردد [illegible] گذشته در بالای تنگ [illegible]
[illegible] می‌نشینند از آنجا سرازیر شده [illegible] در میانه تنگ دیگر در کناره رهو مزبور گذشته قدری [illegible] راه
آمده [illegible] در بندر است [illegible] در آن می‌نشینند از آنجا گذشته در کناره [illegible] خورده از آنجا قدری راه آمده
قهوه خانه است [illegible] قهوه خورده [illegible] کشیده از عثمان جوق الی این قهوه خانه راه
نصف [illegible] از قهوه خانه مزبور سوار شده راه ما چندان [illegible] همه جا در دره [illegible]
در [illegible] معدن نقره است [illegible] در کار [illegible] مشغول هستند [illegible] معدن مزبور [illegible]
از آنجا گذشته قدری راه آمده باغات چند است از آنجا گذشته داخل بقصبه [illegible] شده قلعه دارد
از درب آن داخل شده [illegible] دارد [illegible] قبل از نصف شب در [illegible] رسیده
از عثمان جوق الی [illegible] شانزده فرسخ است این قصبه نیز از سواد [illegible] است جمعیت بسیار دارد
از [illegible] در اینجا بهم میرسد دوازده مسجد و شش حمام و سه مدرسه دارد [illegible]
و کلیسا هم دارد بازار و دکاکین و قهوه خانه چند دارد شب در اینجا خوابیده

روز پنجشنبه پانزدهم محرم مطابق دهم فوریه [illegible] ساعت قبل از ظهر از [illegible] سوار [illegible] راه ما [illegible] بیرون [illegible]
تا اینکه بکوهی رسیدیم [illegible] بالا شده کوه [illegible] است از آنجا [illegible] راه آمده از کوه مزبور سرازیر شده
از پایین کوه باغات [illegible] است الی اماسیه داخل شهر اماسیه شدیم رهو خانه [illegible]
[illegible] از میانه اماسیه بعضی از میانه تنگ میگذرد و اطراف رهو مزبور باغات و [illegible]
و سبزه است و چون شهر مزبور در میانه تنگ واقعست از دو طرف تنگ از [illegible] کوه الی رهو خانه
خانه‌ها را مرتبه بمرتبه ساخته اند [illegible] خانه‌ها و رهو خانه و باغات در نظر [illegible] می‌آید [illegible]
و در رهو شهر مزبور از آنجا گذشته چند چرخ از آب رهو میگردد [illegible] آسیا و دستگاه دیگر [illegible]
[illegible] از آنجا گذشته قبرستانی است و مسجد و گنبد و چند مناره [illegible] مسجد بزرگ عظیم [illegible]
در عقب مسجد [illegible] چرخ چند است [illegible] آب [illegible] سنگ [illegible] دارد و خانه‌ها
[illegible] قلعه چه [illegible] است در بالای کوه [illegible] مستحفظ در آن می‌نشینند
و در [illegible] قلعه مزبور در کمر کوه پنج [illegible] و یا مغاره [illegible] که هر کدام [illegible] دارد که ساخته اند
هر کس در خصوص مغارهای مزبور سوال کردیم جوابی [illegible] گفتند که [illegible] ناقص
بنده میرسد این است که [illegible] ممالک [illegible] دولت عثمانی [illegible] ممالک مزبور بوده [illegible]
[illegible] این مغاره را [illegible] از ارباب [illegible] ساخته که [illegible] در روز [illegible]
در مغارهای مزبور رفته بعبادت [illegible] مشغول [illegible] ساعت [illegible] از ظهر گذشته وارد منزل [illegible]
شدیم از [illegible] الی اماسیه [illegible] فرسخ است جمعیت اینجا بیشتر مسلمان و [illegible]
هستند مساجد معظمه و حمام خوب و کلیسا [illegible] بازار و دکاکین و قهوه خانه بسیار دارد
یکی از مساجد اینجا [illegible] دارد [illegible] دستگاه ابریشم [illegible]

اقسام میوه‌ای خصوص گلابی و انگور در اینجا بعمل می‌آید باغات بسیاری دارد توت سفید بسیار و در
باغات هست بعلت گرم ابریشم در اینجا بعمل می‌آید و جامه‌ها را ابریشمین در اینجا میبافند در
بیست و شش سال قبل از این زلزلهٔ عظیمی در اینجا شده خرابی بسیار بخصوص جمعی کثیر تلف شده اگرچه
کوچه‌ها را تنگ است لیکن بعلت دهوخانه و باغات شهر مزبور بهشتی است این شهر [illegible]
معبر قصبیات است یکنفر مسلم بکلی از اینجا مشغول است و این شهر نیز از خاک سوداز محال است
در خصوص جمعیت این شهر حرف راست از کسی نشنیدم که از او نویسیم شب در اینجا خوابیدیم
روز جمعه شانزدهم محرم مطابق پنجم نوامبر هفت ساعت قبل از ظهر از اماسیه سوار و از میانهٔ شهر عبور کرده بجای سکه بیرون می‌آییم
دریک از خانه‌ها صدای ذکری می‌آمد از کسی استفسار نمودم مذکور ساخت که این تکیهٔ درویشان است و حلقهٔ
ذکری گرفته‌اند و مشغول ذکر بودند از شهر خارج شدیم خارج از شهر باغات بسیاری بود در دو سه کوه بعد از
یک فرسخ راه دو سمت شد یکی در کنار ده و دهوخانه و باغات میرفت که بقدر پنج فرسخ متصلا باغ است
و دیگری از بالای کوه میرفت چون راه بالای کوه دو فرسخ نزدیکتر است از راه نزدیکتر ما را بردند
و از منظر باغات محروم ساختند از کوهها بالا رفتیم و از اینجا سرازیر شدیم راه ما در میان تنگ
و دو کوه است که فاصلهٔ اینها از یکدیگر یکمیل راه است اما کاروانسرای سر به سته از منزل تا الان
کاروانسرا و راه ما نصف مسافت است از کاروانسرای مزبور گذشته راه ما صاف بود اما کوهها از
کوههای مزبور بالا رفته همه راه بیشه و درخت و سرازیری و بلندی بود تا اینکه در میانهٔ کوه از چند
مسیر جنگلها بلند و بلندی در اینجا نهار خورده و چای کشیده از اماسیه الی این در چند هشت فرسخ است
از اینجا سوار شده همه راه جنگل و درخت بود تا اینکه در کنار ده رودی که از اماسیه میگذرد رسیدیم
بعضی از آن گذشته وارد بقصبهٔ ترخال شدیم قصبهٔ مزبور مثل اماسیه جای با صفایی است بعلت
اینکه رودی که از اماسیه میگذرد از ترخال باینجا آمده و از اینجا باماسیه میرود در حوالی ترخال
قلعهٔ خرابی است در بالای کوه گویا در عهد دولت روم قبل از اینکه مغلوب سپاه عثمانی شود از
اینگونه قلعه‌هاست بجهت محافظت خود و ولایت خود بسیار ساخته از قبیل خانه‌ها و دیوارها را قلعهٔ
مزبور خرابست اگرچه خانه‌ها از خاک است و کوچه‌ها تنگ دارد و خانه‌ها سه طبقه است
لیکن مزبور و باغات اطراف آن قصبه بکوه مثل کلکته است پل دارد از پل مزبور گذشته
چند چرخ در رود آب میگردد گویا آسیا و دستگاه چیز دیگر باشد درختی است مثل [illegible] از
آن تخم بعمل می‌آورند شکل کتان و چادر کتان را از تخم مزبور [illegible] اینجا میبافند چیزی
از سنگ و دیگری از چوب ساخته‌اند که مردم از روی آن عبور میکنند اینجا مسجد و مساجد و
قهوه‌خانه چند دارد یک ساعت از ظهر گذشته به ترخال رسیدیم در اینجا [illegible]
از آن بعد شام خورده از اماسیه الی ترخال هفت فرسخ است در اینجا خانه‌ای هشت ساعت از ظهر گذشته
سوار و عازم راه شدیم شب مهتاب و آب رودخانه و هوا خوب و راه صاف در نهایت صفا
و خوب راه را طی کرده قریب سه فرسخ طوقات رسیده مذکور میکنند که از ده مزبور گذشته [illegible]
کوهی است از آن گذشته باغات بسیار متعلق بطوقات ازهر طرف راه ما بود و بشهر
طوقات رسیدیم تا دو ساعت [illegible] دارد بطوقات که بیرون در چاپارخانهٔ این منزل گرفته [illegible]
از نصف گذشته بود که بخانه رسیدیم از ترخال الی طوقات هشت فرسخ است شب در اینجا خوابیدیم
روز شنبه هفدهم محرم مطابق ششم نوامبر از خواب برخاسته با سایر رفقا بحمام رفتیم [illegible] داشت [illegible]

و تصدیع زیاده کشیده بیرون آمدیم و از آنجا بمنزل آمده در عرض راه بعضی از اهل ایران را دیده و بمنزل ما
آمدند و از احوالات ایران از ایشان استفسار نمودیم و مذکور افتاده بود که خیابانی در اینجا است و اما
ترکیه ایران را بخصوص دشمن میدانند مجموع بچیز افسانه و دروغ چیزی بجهت اینکه بغداد را داده منزل است
(توقف) + اما طوقات اتفاق تازه‌ای بغداد و حضرات تاتار اما که در طرابزون دیدیم از دیار بکر با سلامت
میرفتند و بعلت اینکه پاشا در دیار بکر از دولت عثمانی یاغی است پاشای دیگر حاکم ولایت بجهت
اینجا مأمور شده چند سری از طاغیان با سلامت از شاه و از سمت ارض روم بیرون چیزی زیاده بجهت
تجار ایران سرایت با سلامت و سرعت رسانند لیکن نهار خورده تماشای بازار رفته و در کاروانسراها
و مساجد و قهوه‌خانه‌ها رفته قدری طرف دیگر راه گردش کرده مراجعت از آن راه در قهوه‌خانه نشسته
قهوه خورده رفیق حسین لاری زند شخص تاتار زرد ملبس بلباس تجارت دیده معلوم شد که مشارالیه
مرد ریه تاجر از اهل دیار بکر حسین لاری او را لباس تاتاری پوشانیده بتوسط حسین آنها را راه طی کرده کرایه هر کدام از تاتارها
که عبور میکنند هر کدام از عهده دین را نمیتوانستند همراه بروند بالجمله حسین را بیرون دست داده بجهت خود را مصطفی لاری
تاتار ما چیزی نداده و مصطفی لاری مزبور از راه حاصل بازی خواسته بود که تاتار دعوا کنند که در نظر مردم
حسین جلوه کند که ما چاپار تاتار را همراه در ششم بود اما شهر طوقات شهر کوچک در روی پشتهٔ و بیست [illegible] قسمت تجارت
9 بسیاری در اینجا میشود گویا مرکز ولایت ترکیه است در خصوص تجارت از بغداد و شام و حلب و دیار بکر و ارض روم
و ایران و اسلامبول و روس کار تجارت با اینجا میکنند معدن مس در اینجا هست و بسیار آلات خوب در اینجا میسازند
اقسام میوه‌جات خصوص انگور در نهایت اعلی است بازار و دکاکین و کلیسای بسیاری دارد
مساجد و مدارس و کاروانسرای بسیاری دارد قهوه‌خانه دارد ارباب صنایع خصوص شعربافی در اینجا هست
و از جمله چیزهای تازه در این شهر بلکه در اسلامبول و سایر بلاد ترکیه زیاده از همه چیز دیده‌ام سنگ است در شهر
معلوم است با بعضی که در هر کوچه بزرگ مثل گله گوسفند افتاده‌اند در یک سمت طوقات در بالای کوه قلعهٔ
خرابه‌ایست حالا چند خانه دارد و در آن میرنشینند دو بیست در خانه کرایه و جمعی کثیر از ارامنه در اینجا
سکنی دارند و هر فرقه چند کلیسا دارند آنچه در تاریخ نوشته‌اند نود هزار نفر جمعیت دارد در طوقات
یکنفر باشی بزرگ عظیم الشأن در اینجا می‌نشیند پوست زند بجهت تعلیق و چکمه بهتر از سایر ولایات بعمل
می‌آید بالجمله روز شنبه را در طوقات مانده و شب خوابیدیم
روز یکشنبه هیجدهم محرم مطابق هفتم نوامبر یک ساعت قبل از ظهر از طوقات بیرون آمده قدری راه که از طوقات بیرون آمدیم از رودخانه
گذشته قدری معتدل راه ما صاف بود و بیشه و جنگل و سبزه بود و سرازیری و فرح افزا از میانهٔ تنگ و سرازیری
گذشته عرصه‌ایست وسیع قدری آب و باطلاق و چمن و زراعت و مزارع شلتوک در راه ما بود و از آن بعد رود
خانه‌ایست بسیار بزرگ و رودی عظیم است و آب آن تا کمر اسب می‌آید میگویند رود مزبور از میان اما حوالی ارض
روم بزراعات و طوایف عرض راه می‌آید از رود مزبور عبور کرده بفاصلهٔ نیم فرسخ وارد بده نیکسار شدیم
هفت ساعت از ظهر گذشته وارد بان شدیم ده‌ایست در نهایت خوب و صفا در دامن کوهی در میانه
دره‌ایست رود رسمی بجنگل از میان دره میگذرد و از هر طرف ده مزبور باغات و خانه‌ها دره
مزبور است در این سفر مکانی باین خوشی تا بحال ندیده‌ام جمعیت اینجا ارامنه و مسلمان است بازار و دکاکین
و ارباب صنایع بسیاری دارد میوه‌های خوب خصوص گلابی در اینجا اتفاق از همه جا دارد نان بسیار خوب دارد
هم میرسد مساجد و کلیسا و قهوه‌خانهٔ بسیاری دارد شب در اینجا خوابیدیم
روز دوشنبه نوزدهم محرم مطابق هشتم نوامبر بعلت خاطر خواهی امیر تماشای قصبهٔ مزبور رفتم در کنار ده رود در میانهٔ تنگ [illegible]

در پنجره کاروانسرا دباغی است که پوست اسب و گاو و میش و گاو را مثل چرم همدان دباغی میکنند و پوست
درخت را نوع غریبی میکوبند در کنار رودخانه جوی آبی بریده اند چوب درازی مثل دنگ برنج کوبی ایران
گذارده اند یکطرف آن حوضچه چوبی چهار گوشه که ذرعی طول و یک ذرع عمق و یک ذرع عرض آن بزرگ مزبور
چسبیده است و طرف دیگر دنگ مزبور [illegible] در دو در زمین قطعه از پوست درخت است و سر دنگ
دسته بزرگی بعینه دنگ برنج کوبی متصل یافت و میانه دنگ مزبور را بطور [illegible] وصل [illegible]
دیگر گذارده اند که هر وقت از جوی آب که متصلا داخل حوضچه میشود حوضچه مذکوره پر شود بسبب سنگینی گشته
سر دنگ را بطرف بالا بلند میکند که حوضچه آب خالی شود میکه حوضچه مزبور خالی شده سر دیگران سنگین
گشته بقوت و ضرب هرچه تمامتر تخمینا نقش ذرع سر آن بپایین آمده چوبهای درخت را نرم میکنند و العیاذ
حوضچه مزبور پر شده دنگ را بالا کشیده بپایین میکوبند و باین طریقه روز و شب بدون آدم و [illegible]
سر آن چوبهای درخت را خورد میکنند و در هر کاروانسرا پوستها را دباغی میکنند با وارد [illegible] داشت اکثر
قصبه دور آنجا را میگذشتند در سمت مغرب قصبه مزبور در بالای کوه قلعه خرابه ایست بعضی از دیوار از اطراف
و هر دو برج خراب گشته در میانه راه از جنس دیوار مزبور چهار ذرع عرض از سنگ و گچ ساخته اند اهل قصبه
مزبور از هر طرف رود از کوه الا که رود عمارات و باغات و سبزه در میانه رودخانه ها همت که از
در قصبه مذکوره قطعه بهشتی منظر بر آمده بجهت از آنجا در منزل نهار گرفته ساعت قبل از ظهر سوار و وارد
راه شدیم لیکن غم ما زیاده از حد شده که بعد از خروج از طهران در هر جای راه قهوه خانه بهم رسیده و لکن
در این بی مطلق قهوه خانه نیست لیکن تنها راحتی که در راه داریم بجهت آب انبار است که در هر
فرسخی دو آب انبار هست که مترددین سیراب میشوند هنگام خروج از منجیل را از آن گذشته همراه از
رود و باغات و سرابالا رفته بعضی راه رفته دهی است اوجاق بالای کوه چند خانه دارد نام آن
جولیک است از آنجا گذشته راه ما سرابالا بود عبور از آن خالی از صعوبت نیست پس از آن سرازیر
بسیار است لیکن همه راه جنگل و درخت و جوی آب بود در این جنگل چوب شمشاد بسیار است
و در این جنگل ها و جنگل سرآید و از شاه بلوط [illegible] بر آمد بالجمله راه ما اگر چه صاف بود
لیکن در نهایت صعوبت بود از کوه مزبور که سرازیر شدیم دهی است مسمی به چلیک چند خانه است
میکنند از منجیل را الی آنجا پنج فرسخ است اسم آن باشی چلیک و در آنجا خاک سود از عمارات تمام سرید
و از بین از اعمال طرابسان محسوب میشود در آنجا آب خورده روانه راه شدیم الی داخل جنگل
شدیم الی آنجا ده کوهک مسمی به رودبار منزل گرفته از منجیل الی رودبار هفت فرسخ است در این منزل
هر کس فرمان دارد دیا نخواهد از قدیم الایام دستور این است که هر کس باین آید باید اسب سوار و چند
نفر را هر کدام پنج قران کرایه کنند شب در آنجا خوابیده روانه دیگر
روز سه شنبه هشتم محرم مطابق نهم [illegible] ساعت قبل از ظهر از رودبار سوار شده لیکن نه منزل رودبار دیگر اسب سوار شد
در این روز حیوانات تنصیب [illegible] گشته مزاحمت دست [illegible] و دلاغ [illegible]
پا پیاده راه که ده کذر از راه بود در راه رودبار دو در ده منزل جاهای از طریقه منزل بیمانع
و در رسم منزل گذشته ساعتی بود بعضی از ده مزبور برده و حمه راهی شده مصطفی آقا امانت
و هوشیاری در باغات که دیگر حیوانات راه شانزده فرسخ امروز در دو منزل نه فرسخ گرفته
که ما را پیش فرستاده بعد همراه بعقب آمده نفر دو را [illegible] فرستاده بعد [illegible] آورد
که در ... حضرت بوضع چمن و سبز قدری ما را پیش برده در سر جوی آب نقشه توقف کنیم

با خبر بار رسد ما هم قبل از همراه مردم پیش رفته مختصرا الا غروب آفتاب با الهلال و امامزاده داود
تخته و حیوانات را هم گذشته و بهم متفرق رسیده از کنار مردم رسیدیم که چمن دره و جوی آب در
چمن مکان خیلی خوبی در آنجا رسیده چشمه آب برده نیز ... وصف ما گفته اکنی جای بهتر از اینجا در این سفر ندیده بودیم
در آن وقت مطلب مصطفی آقا را پرسیدیم و از مردم مزبور پرسیدیم که در آنجا دهی پیدا است که جواب داد
که پنج فرسخی ده دو ... بیل تجدید باغ بادگیر دهی است مسمی به ... در میانه ... واقع است جوان
سرخانه دارد بهتر نزد او ابدا از نیات نزدیک میگذرد قریب نهار در آنجا رسیده و در بالای ... سلطانیه
که فردا با آنجا خود را آمده تا آنجا منسوب ... داخل ... شده از هر بابت گفتگو گفته مذکور ساخت
که حسین آقا کرد متوقف اردوان حسب الفرمان بندگان سردار اردوان بعضی از دهات قاجار را
و تاراج گفته خراب بسیار گفته از این کوهپایه رفته سیاهی سیرا کرد برده حشم و احشام
از ایلات اکراد آورده و از سوی ... از سمت بغداد بندگان نواب محمد علی میرزا سپاهی فرار ... ایلات
رکاب محمود و جهانگیر سپاه بغداد فرستاده و شکست خورده اگرچه آنچه لازم بود تکذیب اخبار نمودیم
لیکن از خط کلام ... الیه خیلی استعمال اختلال که خیالی دولتین علیتین ایران و روم همراه است ...
گفتگو از آن بردن آمده از مهمان جا الخاقان ... خانه کالا مبارک آنجا تا ما اسب خود را
با حیوان مرکوب بنده عوض کرده بود از آنجا پس چشمه بر گشته نزد هم رسیده و در قهوه خانه ایست آب
گردو داده میخورد از آن گذشته شب بر بود ... از آنجا ... وارد ... سرازیر و کنار ده
دره واقع در نهایت بهتر بود چشم که خوب بود جای را امید بودیم و لیکن بجرات رفق را ترس افتاد
از دره دو راه ... جلو اسب را برگردانده که بعد ... گفته خیلی ... رفته بهمراه رحمت
یک ساعت از نصف شب گذشته وارد منزل شدیم اسم آن قره احمد است ... دیوار ... از ...
الا قره احمد چهارده فرسخ است
روز چهارشنبه بیست و یکم محرم مطابق دهم ... از خواب برخاسته در این منزل ... منزل سابق اسب را با باید کرایه کرد
و اسب ها حاضر بود در این ... قره ... دهی است کوچک در میانه تنگ واقع است باغات
بسیار دارد و قهوه خانه از آنجا نه تنگ میگذرد دو ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و عازم راه
شدیم خروج از قره احمد رفتار راه سرازیر در کنار رودخانه اطراف چون راه دو
هر طرف یا در کنار رود و باغات و دیگری از بالای کوه بعلت اینکه راه بالای کوه نزدیکتر
بعضی نزدیکتر بود راه بالای کوه را ترجیح داده گفته ایست از آن بالا رفته از آن
سرازیر شده راه ما تمام در کنار رود و منظور درباره با رفته و متعاقب بود از این ...
صعوبت تا ... از ... قره احمد رفته گذشته از آن بین راه ما چندان
نه صاف بود تا آنکه دو ساعت قبل از صبح وارد ... احمد رسیدیم ... شب و زحمت راه
... وارد شده که تا ... منزل ... از قره احمد الا ... چهارده فرسخ است
روز پنجشنبه یازدهم محرم مطابق یازدهم ... از خواب برخاسته تا ... گفتند که راه مخوف است
... هم مسموع شد که ... دولتین نزاع است ... که ... روز را
و شبها منزل ... کردیم و منزل ... لهذا این روز را در ... توقف کرده
فردا ... قبل از طلوع سوار و منزل دیگر رفتیم اتفاقا در این روز ضعف ...
... پارچه ... وجه ... العطب ... فرستاده باشد ... گفتگو طریقه ...

و دستور اینها در میانه آمد مذکور ساخت که مدت سه سال است که شاه رادیه دختری نامزد کرده و الحال شاه را ایلها را خبر داده
بنده طریقه نکاح انگریزی را مفصلاً با وکیل شاه رادیه گفتم بنده داد ولیکن سراپا چشم و منتظر دیدن عروس شده بود
مختصرا عقد و عروسی و ذهن او بهوای زوجه مزبور مستغرق گشته چیزی از حرف بنده دستگیرش نشده سراپا شوق
و به سر ذوق بود که در این بین صدای ساز و دهل بگوش بنده رسیده از منزل خود بیرون آمده که تماشای
عروسی را نمایم اولاً بازده باجی مرده و چند اسب خوب سواران سوار آنها پیش پیش عروس در حرکت
بازی مشغول بودند از آن پس چند تن سوار بودند همه مقنع لیکن معلوم نبود که عروس کیست از عقب زنان اکثر
مردم اطراف آن یکصد و به زیاده اطفال بهار و مردم مشغول دهل و ساز نواختن لیکن کسی پیدا نبود مگر یک
چادری در اطراف او گرفته چهار گوشه آن چهار چوب بلند بسته که در میان آن زنی با ... در روز عروسی
گرفته بجز رکاب شاه رادیه او کفش او چیزی از لباس و اعضای او پیدا نبود بالمختصر شاه رادیه را محبوس بود
شاه رادیه را داخل خانه ساده اند که هنگام دخول داماد از بالا خانه ساده دستمالها مملو از فندق و بادام نثار عروس
نمودند بر سر شاه رادیه ریخته و عروس را در حجله بردند و بعد از نماز عشا پیش نماز قراحصار داماد را از حجله
بیرون برده بعضی ادعیه همراه هر دو نفر خوانده مراجعت بمنزل خود نمودند در این روز قریب یکصد زن مقنع
سواره و پیاده و اکثر شهر دیده صورت یکنفر از آنها را نتوانست دید اگرچه منکرات در اسلام ...
عرض راه در ولایات این بود آن را نخورده در طریقه روگرفتن سعی بلیغ داشتند و جمیع زنها طالب تحصیل رخساره
خود بودند اگر چنین بود که چادری برداشته جنگ مینمودند ... روی خود را ... که ما دارای بنده نگذاشته مطلقا
روی خود را بسمت بنده نکرده در خصوص حجاب و عصمت فی الواقع زنها بیکه دیده ام تابع شرع شریف هستند
و خود طالب نشان دادن صورت خود نیستند واما قصبه قراحصار جمعیت آن برخی مسلمان و بعضی
ارامنه و یک کلیسا هستند چند مسجد و کلیسا و قهوه خانه دارند از خاک طرابزان محسوب میشود قلعه خرابه
در بالای کوه دارد و هوای آنجا سرد میشود و باغات و میوه جات در آنجا بعمل می آید

روز جمعه بیست و هفتم محرم مطابق ... نوامبر هفت ساعت قبل از ظهر از قراحصار سوار راه ما در میانه کوه و کناره دهات بود
جنگل بود تا آنکه در کناره دهی نهار خورده از آنجا سوار و در میانه جنگل هنگام غروب آفتاب به ده ...
رسیده مسمی به ... با ده نفر تفنگچی بجهت محافظ در آنجا شب و روز می نشینند در آنجا ... خورده ...
که از قراحصار تا ... یازده فرسخ است از آنجا عازم راه شده الحال فرسخ جنگل بود در میانه جنگل
تا تاری و چند نفر سوار دیده هوا تاریک بود ... از آن ... که در زبان انگریزی ماهر بود دیده
چندان گفتگو با او نکرده بعد از آن معلوم شد که ... ... که ... در ...
توقف نموده بود و بغرض سیاحت با ایران رفته مراجعت بولایت خود مینمود بعلت تاریکی نه ما او را
شناختیم و نه او را میل بگفتگو با ما بود از آنجا گذشته بعد از خروج از جنگل الحال فرسخ راه آمده به ده
شیران و به قراجه لر شدیم از قراحصار تا اینجا هشت فرسخ از خاک طرابزان محسوب میشود و از آن پس از خاک
ارض روم محسوب میشود که از قراحصار تا قراجه لر و با شیران شانزده فرسخ است هشت ساعت از
ظهر گذشته وارد با شیران شدیم ده کوچکی است ... دارد و جمعیت آن مسلمان هستند شب را آنجا خوابیدیم

روز شنبه بیست و هشتم محرم مطابق ... نوامبر ... ساعت قبل از ظهر از قراجه لر سوار شده عرض راه بعضی بیشه و جنگل بود
لیکن راه ما صاف بود تا آنکه بمنزل رسیدیم ... ...
یکساعت از ظهر گذشته وارد بمنزل شدیم اسم آن ... است از قراجه لر تا ... فرسخ است ده مزبور
خراب است چند خانه دارد ... شب در آنجا خوابیدیم

روز یکشنبه بیست و نهم محرم مطابق ... نوامبر ... ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار ... قصبه بزرگی است مسمی به چفتلیک
از میانه آن گذشته عرض راه برخی صاف و بعضی ناصاف و جنگل دره است و سرابالا است مسمی به
آلمه دری جائیست مخوف اکثر اوقات ارباب تردد و قوافل را برهنه میکنند مصطفی را
الحق از راه هوشیاری ... مرده ... دیده تکلیف بهراهی میکنند در منزل قبل یکنفر
... دیده که اهل ارض روم بهراه ما آمده حال قرار داده که خود را ... تا روز ...
منازل ما مخوف است ... و ... دیگر ... بهمراهی و عقب بار ها گذاشته که متوجه
بارها بشوند گویا من ... آدم ... که ... دارم لیکن بعلت ... من از خود
خبر دارم که مرد ... لفنگ خود را باد داده ... در این روز هم ...
رفته پیش و پس راه و ... است بالاخره از میانه کوه و دره خود را بمنزل رسانیدیم اسم آن
قراقولاغ است ... ساعت از ظهر گذشته وارد بقراقولاغ شدیم از ... تا قراقولاغ چهار ده فرسخ
ده مزبور چندان بزرگ نیست جمعیت آن مسلمان هستند ... خانه ... در آنجا ... دارد شب
در آنجا خوابیدیم

روز دوشنبه سیم ... محرم مطابق ... نوامبر ... ساعت قبل از ظهر از قراقولاغ سوار شده عرض راه چندان ...
نبود الحال ... قراقولاغ دره ایست مسمی به ... دره می ... در آنجا جائیست مخوف ...
همه راه در آنجا خوف دارد اکثر اوقات اکراد و بعضی از قطاع الطریق دره مزبور را بسته مردم را ...
میکنند چند سواره از قراقولاغ بهمراه آورده بودیم که ما را از این دره گذرانیدند دره مزبور چندان ...
... از میانه آن ... خارج از دره مزبور سواران مراجعت کردند ... مسمی به ...
دهمزبور ... در ... است ... مزبور در دست راست ما بود ...
... رسیدیم ... از قراقولاغ تا ... است
فرسخ است مطلق آبادی در آنجا نیست نهار خورده در آن ... از ... رود ... نزدیک ...
... قلعه ... گذشته ... راه ما ... بود تا آنکه بمنزل رسیدیم اسم
آن ... قلعه است از قراقولاغ تا ... قلعه ... فرسخ است هشت ساعت از ظهر گذشته بآنجا
رسیدیم ده بزرگی نیست جمعیت آن مسلمان و ارامنه هستند مسجد و کلیسا دارد ده مزبور ...
شب ... بمنزل ما آمده ... که ... اسب ... ما ... سوار ...
... لیکن چند عراده آورده که بار ... در بالای آنها گذارده ... عراده ...
این است که عراده را ... گاو بسته ... فرسخ ... عراده یکبار ...
با ... نکرده شب در آنجا خوابیدیم

روز سه شنبه غرهٔ صفر ... مطابق ... ساعت قبل از ظهر ما ... سواره ... سوار شده عازم راه گشتیم
خارج از ... قلعه رود ... فرات در راه ما بود ... مقابل ...
بود سرچشمه فرات ... از ... است و ... دیگر ... شده
الا دو فرسخ ارض روم رفته و از آنجا ... میانه ارض روم و بغداد رفته و از اطراف ...
ملحق ... شده ... بغداد ... سرچشمه آن ...
... لیکن ... بغداد ... فرات ... مذکور
گذشته ... است ... مصطفی ... از ما ... ارض روم رفته ... ما ... کند

از آنجا گذشته رود فرات در سمت یمین ما میگذشت بعد از ساعتی در سر جوی آبی نشسته ناهار خوردیم و از آنجا
سوار شده اسباب الاغ و [illegible] بازار [illegible] البجه در دست
چنداول [illegible] از آنجا سواد ارض روم نمایان بود چون آب [illegible] میگذشت و آب گرم
دارد که مردم جهت صحت مزاج در آن میروند در این ده [illegible] خانه [illegible] که
از اسلامبول می آیند یا از جای دیگر باید [illegible] همراه [illegible] فرستاده که
داخل گمرک نمایند [illegible] همراه [illegible]
[illegible] قلعه ایلجه [illegible] فرسخ است و از ایلجه تا ارض روم [illegible] فرسخ است که همراه [illegible]
از آنجا روانه راه شده [illegible] ارض روم رسیده
بارها را داخل [illegible] شده [illegible] تا ببینیم چه [illegible] در این بین برادر
ملا محمد حسن [illegible] نزدیک ما آمده [illegible] داخل منزل [illegible] ارض روم
[illegible] ساعت از ظهر گذشته [illegible] گذشته ملا محمد حسن منزل ما آمده [illegible]
[illegible] آورده بعد از آن منزل [illegible] خوابیده
روانه دیگر [illegible] فرستاده [illegible] خواب [illegible] آورده چون خبری
از صندوقچه ها [illegible] که آیا دارد [illegible] طرابوزان شده اند یا نشده [illegible] ملا محمد حسن نیز
شخص تاجر تبریزی است که متوجه امورات [illegible] شده و از جانب [illegible] ماذون نیست که
متوجه [illegible] ما را [illegible] لهذا [illegible] خواهش [illegible]
با [illegible] اولیای [illegible] رسیده [illegible] از بندگان سردار ایروان او را ماذون کنند که
متوجه [illegible] عالیشان میرزا جعفر نیز عازم دارالسلطنه تبریز [illegible]
قرار داده که همراه [illegible] ایروان [illegible] عراقی [illegible] اولیای دولت [illegible] معروض [illegible]
عالیشان میرزا جعفر [illegible] مشارالیه [illegible] دیده

بتاریخ چهارشنبه پنجم شهر صفر المظفر مطابق بیست و چهارم [illegible] قبل از ظهر از ارض روم روانه دارالسلطنه
تبریز شده [illegible] دو عدد نوشته از بندر طرابوزان رسید [illegible] ملا محمد [illegible]
دارد به بندر مزبور [illegible] نوشته که دولت عثمانی همراه [illegible] که بار ما را
در گمرک باز نکنند [illegible] طرابوزان [illegible] نوشته [illegible]
گمرکچیان [illegible] نوشته [illegible] که بار را از گمرک نگذرانند لهذا در بندر طرابوزان مانده اند
[illegible] میرزا [illegible] شده [illegible] مصطفی [illegible]
خواسته که همراه برد لیکن [illegible] چند روزی معطل مانده [illegible] از آن بین [illegible]
ارض روم [illegible] اقتضا [illegible] نوشته اند [illegible]
ایران [illegible] طرابوزان [illegible]
از آن بین میرزا رضا [illegible] شده که مال [illegible]
[illegible] و بنای این را گذارده که روانه [illegible] در این ضمن خبری رسیده که [illegible]
ما از بندر طرابوزان می آید چند روزی منتظر [illegible] اینکه
در روز یکشنبه [illegible] صفر مطابق [illegible] نام [illegible] که همراه [illegible] از اسلامبول [illegible] رفیق شده
به بندر طرابوزان رفته وارد [illegible] همراه آورده [illegible]

که [illegible] طرابوزان [illegible] گمرکخانه دولتی را اراده [illegible] هر کدام از صندوقچه های ما را باز [illegible] هر کدام را [illegible]
بگیرد و [illegible] مزبور [illegible] طرابوزان [illegible] نوشته خواهش نموده است که بعلت اینکه صندوقچه ها و اسباب [illegible]
گمرک [illegible] لهذا [illegible] نوشته [illegible] گمرکچیان چیزی مطالبه نکنند و نیز ضمانت داده است که اگر [illegible] طرابوزان
قبول نکنند که اسباب ما [illegible] گمرک [illegible] فرستاده است داده باشند [illegible] مشارالیه
مراسله به بنده نوشته است که در صورتیکه [illegible] وارد [illegible] از بابت [illegible]
داده باشم لهذا [illegible] از بنده [illegible] بنده هم از بابت [illegible] دارم [illegible]
قلمدان و کاغذ [illegible] صفحه را [illegible] نوشتیم [illegible]

در احوال ارض روم

ارض روم [illegible] ولایت ارمن [illegible] عرض شمالی [illegible]
و طول از لندن [illegible] درجه است در دامنه کوهی واقع است [illegible] در مقابل آن است
هوای آن در زمستان بسیار سرد [illegible] در آنجا باران [illegible]
آبهای شیرین خوشگوار [illegible] چشمه های [illegible] ارض روم [illegible]
[illegible] آب [illegible] بهترین آبهای دنیاست شهر ارض روم قلعه دارد [illegible]
[illegible] خندق آن نه عمیق است [illegible]
اطراف قلعه مزبور [illegible] ساخته اند [illegible] کوچک [illegible]
و کوچها کنده [illegible]
قلعه است لیکن خانه بزرگ عظیم نیست
و اما جمعیت ارض روم آنچه در کتاب نوشته اند [illegible] هزار نفر مسلمان و شش هزار نفر از ارامنه
[illegible] هزار نفر [illegible] حمام و قهوه خانه بسیاری دارند در حمام [illegible]
ارامنه [illegible] هستند [illegible] در آنجا نیست
سنگ مس بسیاری [illegible] آورده [illegible] ارامنه [illegible]
و ظروف دیگر می سازند
تجارت بسیاری [illegible]
[illegible] از ارامنه و ترکیه و ایرانی [illegible] در آنجا می نشینند
کاروانسراهای [illegible]
بکمال استراحت می نشینند
حول و حوش [illegible] باغ نیست [illegible] میوه جات
و سایر حبوبات را از ولایات بعیده می آورند [illegible]
بلاد ایران [illegible]
[illegible] اجناس ایران و اسلامبول [illegible]
در هفته یک روز [illegible] بازار [illegible]
بسیار نیز دارد [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible]

بیت و نخجوان رایج دیوان است اجاره گمرکخانه ارض روم است و چهار صد کیسه
مالیات اینولایت و در این اوقات تجار ایرانی از سوء رفتار و کردار پاشای ارض روم و گمرکچی زیان
بجان رسیده با التماس هر چه تمامتر راضی شدند که یکهزار و پانصد کیسه گمرک که حاصل آن از
تجار ایرانی باینولا میآید بر ذمه خود [illegible] مطلق با ایشان باز نکرده در صدد اضرار آنها نباشند قبول
نکرده و اینها همه روزه در صدد اضرار آنها بر میآیند

برخی از عجایب ولایات ترکیه که در اینولا بما دست داد اینکه در هنگامیکه از اسلامبول بیرون
می آمدیم صدر اعظم دولت عثمانی نوشته بما داده که بپاشای ارض روم صندوقهای بار و اسباب همراه
باز نکنند و نیز نوشته بپاشای طرابزان نوشته بود بعلت اینکه پاشای طرابزان حضور نداشته بود اولا
شرحی نوشته بود که بارها را باز کنند و اوستا محمد علی که همراه بارها رفته بود شرحی بما نوشته و گفته
بحکایت قونسول خانه متوقف طرابزان پاشای مزبور آنها را گفته که حسب الحکم صدر اعظم صندوقها را
ثانیه باز نکنند و معزی الیه شرحی [illegible] طرابزان نوشته که صندوقها را باز نکنند و صندوقها
طرابزان صندوقهای مزبور را باز کرده و اوستا محمد علی همراه آنها وارد بارض روم گردیده صندوقها را
گمرکخانه برده و ازین بوما نوشته صدر را نزد حافظ پاشا پاشای ارض روم فرستاده
معزی الیه از راه بیطوری و حرص مال دنیوی و تجارت بخیال اینکه مبالغی خطیر گمرک خواهد
گرفت خلاف حکم صدر را کرده حکم بگمرکچی داده که اسباب ما را دیده گمرک بگیرند چند روز
ما بسر کرده فایده نبخشید بالاخره [illegible] صندوقها [illegible] باز کرده از اول الی آخر آنها را
گمرکدار کرده هیچ عدد را بی حساب نکرده اند هر کدام را [illegible] قیمت کرده اند یکی از
آنها از مال بنده بود [illegible] و بالفعل کهنه شده است و قیمتی
چند [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] دار السلطنه [illegible] هر کدام را
مبالغ قیمت کرده هر چه ما داد و بیداد کردیم چاره نبخشید [illegible]
منظور [illegible] بنده باین حقیری راضی نبودم [illegible] و صندوقهای بنده را [illegible]
[illegible] دیدن صندوقها [illegible] اینکه اجناس تجارت همراه [illegible] هر صندوقی
[illegible] مبالغ ضرر آن به بنده رسیده [illegible]
[illegible] علاوه اینکه خلاف حکم دولت [illegible] از میانه اسباب بنده
[illegible] قیمت آن یک [illegible] پانزده تومان قیمت کرده [illegible] تومان گمرک [illegible]
و همچنین با سایر رفقا این نوع رفتار کرده است [illegible] لیکن
بازرگانی که در اینجا ساکن [illegible] در غایت [illegible] ظلم و تعدی و بدرفتاری
و بحث [illegible] این است طریقه رفتار [illegible]

اما ارض روم

عرض شمالی [illegible] درجه [illegible] است این شهر
[illegible] شهرهای مشرقی ترکیه محسوب می شود شهر مزبور [illegible]
وسیع [illegible] هوای این شهر در زمستان بسیار سرد می شود و [illegible] باران می بارد
همیشه [illegible] اطراف این [illegible]
شهر ارض روم قلعه چه دارد و دو حصار [illegible] توپ [illegible]

لیکن خندق آن نه عمیق است و نه منظم اطراف قلعه مزبور خانهای بسیار ساخته اند لیکن خواه شهر خواه
بیرون شهر خانهای کوچک و کهنه دارد و کوچها کثیف و مملو از سگان بی اندازه [illegible] میباشد خانه [illegible]
یا [illegible] و درمیانه قلعه چه میباشد
اما جمعیت ارض روم آنچه در کتاب نوشته اند هیجده هزار نفر مسلمان و شش هزار نفر از ارامنه و یکهزار
نفر از ترک میباشد مساجد و حمام و قهوه خانهای بسیار دارد [illegible] سایر بلاد ترکیه از ارامنه
و [illegible] میباشند [illegible] از ارامنه و دیگران از فرق میباشد سنگ مس بسیار از
کوههای قریبه باین شهر آورده و اهالی ارامنه و ترک آنها را آب کرده [illegible] آلات و ظروف
و منقل و سایر اسباب در اینجا میسازند تجارت بسیاری از مس [illegible]
اینجا بعمل می آید در این شهر [illegible] تجار ارامنه و [illegible] ایران و تاتار [illegible] میشوند
کاروانسراهای اینجا مسقف و حجرات را [illegible] ساخته اند که تجار در زمستان بکمال استراحت
می نشینند در حول و حوش اینجا مطلقا باغ [illegible] سردی هوا [illegible] باغستان در اینجا [illegible]
و میوه جات از ولایات بعیده می آورند پنبه و برنج و میوهای خشک از ایران و سایر بلاد ایران
در اینجا می آورند [illegible] ولایت مزبور نه مکان خوبی است و نه مداخل بسیاری دارد [illegible]
اینجا است و برخی از [illegible] اینجا معروف داشت [illegible] از ارض روم
برخی از بارها را بکاروان داده که از راه [illegible] دار السلطنه [illegible] داده که
[illegible] ایروان همراه ما [illegible] مصطفی [illegible]
زحمت ما را بسیار کشیده [illegible]
[illegible] ارض روم توقف کنند روانه دار السلطنه تبریز شده بود
و بعد از [illegible] میرزا فرج الله [illegible]
روم [illegible] میرزا فرج الله [illegible] دار السلطنه فرستاده [illegible]
مزبور را [illegible] دار السلطنه تبریز برده [illegible] میرزا فرج الله [illegible]
که همراه قافله [illegible] ایروان [illegible]
و روز پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول [illegible] از ارض روم سوار [illegible]
کوه [illegible] دره گذشته لیکن کوه [illegible]
که [illegible]

میرزا هادی شیرازی مالک کتاب

الف

بچه‌ها ملاحظه [illegible] که بیایند همراه [illegible] [illegible] دستگاه را ملاحظه کنند

طریق اسب‌کشی
[illegible] و ساختن
[illegible] و [illegible]
[illegible]

طریق برداشتن
[illegible] و [illegible]

طریق گرم کردن
[illegible]
و ساختن [illegible]
در دکان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
آب [illegible] و باب
دستگاه آن [illegible] گردد

طریق اسکله
[illegible] و [illegible]
رسیده [illegible]
آورد

طریق ساختن
[illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] ملاحظه کنند

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
و ملاحظه کنند

[illegible] [illegible]

B. Piere Burnas / Jean Salviani

۷۰۷

۷۰۷

جلد اول ریو ستون ۲ صفحه ۳۸۷ نمره ۲۴۰۳۴

جلد سوم صفحه ۱۱۹۸

شاگردان ایرانی همراه انگلیس داری لندن رفته انجمن محترم:
میرزا صالح شیرازی میرزا جعفر مهندس میرزا جعفر طبیب میرزا الفت محمد علی ساکن چخماق

~~فارغ گلبنان انبه باغ گلکت گجاست~~ ~~[illegible]~~

فارغه گلبنان چمن انگلکت کجاست — پرتو زرفاخ صبح خرم لبلبت کجاست

اشتیاق ~~[illegible]~~ خلد رفت اسلام بیت حرام — عثمان یا جلالت استنبلت کجاست

ختم بر قلوب تحسم زدوران وا نعمه — از شرع یار مصطفی بانت کجاست

~~[illegible]~~ — محمود شیر زرگنه زاول کجاست

~~[illegible]~~

ز [illegible] قران محمد ا

سلطان خواب زنده زان بنجره [illegible] — بود از گفر محمود ز اولت کجاست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فغان کز رنگ [illegible] نکهت وفی اول

دگر [illegible] غنچه [illegible] زنهت

رفت [illegible]

[illegible] بار نهت

[illegible] قطعه

[illegible]

[illegible]